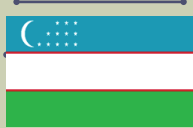


# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

\* کتابت عبارت مبارک «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» با خط کوفی گره دار در یکی از قرآنهای موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی. کاتب نا معلوم. تاریخ وقف ۶۰۳ هـ.ق. زمان خلق اثر: سلجوقی. منتشر شده در کانون هنر شیعی.



## ازبکستان در آینه تاریخ به کوشش حامد قرائتی

صاحب امتیاز: دانشگاه باقرالعلوم ع (وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)  
مدیر مسئول: دکتر سید احسان رفیعی علوی

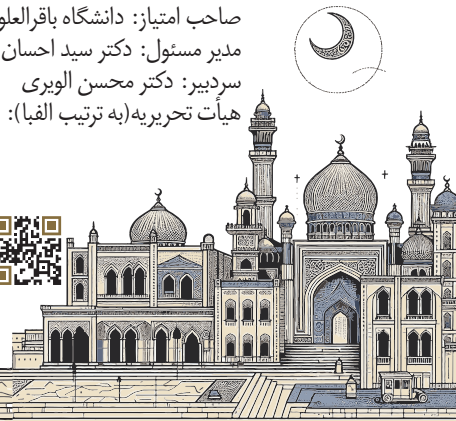
سر دبیر: دکتر محسن الویری

هیأت تحریریه (به ترتیب الفبا): محسن الویری<sup>۱</sup> | محمدرضا جباری<sup>۲</sup> | قاسم خاندانی<sup>۳</sup>  
| هادی عالم‌زاده<sup>۴</sup> | حسین عبدالمحمدی<sup>۵</sup> |  
رمضان محمدی<sup>۶</sup> | محمدرضا هدایت‌پناه<sup>۷</sup> |  
محمدهادی یوسفی‌غروی<sup>۸</sup>

<https://hiq.bou.ac.ir> (شهریور ۱۴۰۳ | مجموعه مقالات)

نشانی: قم، پردیسان، بلوار دانشگاه،  
انتهای بلوار، دانشگاه باقرالعلوم ع  
تلفن: ۰۲۵۲۲۱۳۶۶۳۵  
قیمت: ۲۵۰.۰۰۰ تومان

مدیر اجرایی: محمدعلی رنجبر همقاوندی  
ویراستار: حمید حاج امینی  
کارشناس تحریریه: حامد قرائتی  
کارشناس امور فنی و صفحه‌آرا: حمید پرستارفیض‌آبادی  
کارشناس اجرایی: حمید پرستارفیض‌آبادی



۱. استاد دانشگاه باقرالعلوم ع
۲. دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ع
۳. استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
۴. استاد دانشگاه تهران
۵. دانش‌یار جامعه المصطفی العالمية
۶. استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
۷. دانش‌یار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
۸. استاد و پژوهشگر حوزوی



History  
of Islam



Uzbekistan

Through the Mirror of History

Compiled by Hamed Qaraati



Published by: Bagher Al-Olum university (Affiliated to the Islamic Propagation Office of Hawzah Elmeyah of Qom)

Manager in charge: Dr.SeyedEhsanRafieeAlavi

Editor in chief: Dr. Mohsen Alviri

Editorial board: Mohsen Alviri.<sup>1</sup> | Mohammadreza Jabbari.<sup>2</sup> | Ghasem Khanjani.<sup>3</sup>  
| Hadi Alemzadeh.<sup>4</sup> | Hosein Abdolmohammadi.<sup>5</sup> | Ramazan  
Mohammadi.<sup>6</sup> | MohammadReza Hedayatpanah.<sup>7</sup> | Mohammad  
Hadi Yusefi Gharavi.<sup>8</sup>



<https://hiq.bou.ac.ir> | September2024 | Collection of Articles

Executive Manager: Hamid ParastarFeyzabadi

Proof Reading: Hamed Gharaati

Editor: Abbas Izadifard

Design: Hamid ParastarFeyzabadi

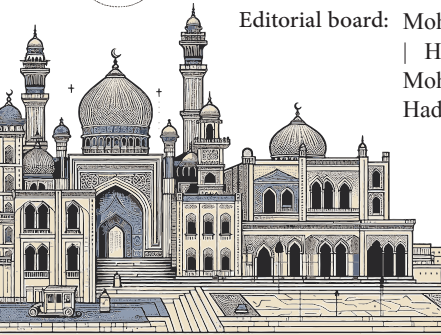
Executive expert: Hamid ParastarFeyzabadi

**Editorial Address:** P.O. Box 787-37185

Qom, Islamic Republic of Iran

**Tel:** 2532136635-0098 / **Fax:** 32504860

**Price:** 250000 T



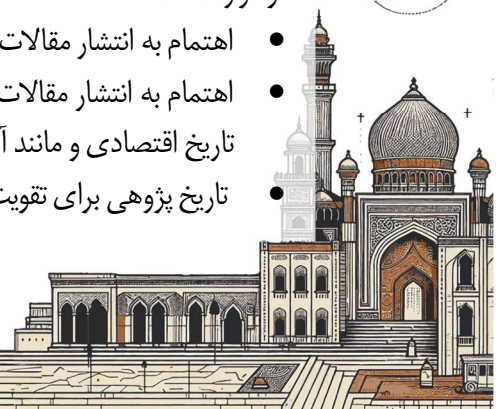
1. -Prof-Bagher Al-Olum University.
2. Assistant Prof of Imam Khomeini Institute.
3. Assistant Prof of research center Hozeh and University.
4. Prof. Tehran University.
5. Assistant Prof of Al-Mostafa International University.
6. Assistant Prof of research center Hozeh and University.
7. Assistant Prof of research center Hozeh and University.
8. Prof and researcher of Islam and Shiite history.



## مقدمه:

مجله تاریخ اسلام به عنوان نخستین نشریه تخصصی تاریخ اسلام در قم، مجال مناسبی برای ارائه آثار تاریخ پژوهان حوزوی و دانشگاهی می باشد. این نشریه تخصصی از سال ۱۳۷۹ آغاز به کار کرده و تا کنون ۹۷ شماره از آن انتشار یافته است. این نشریه تلاش دارد تا با نگاهی تحلیلی و مبتنی بر نیازها و اولویت های پژوهشی دیدگاه ها، رویدادها، جریان ها و تحولات مهم تاریخ اسلام و منطقه را در راستای نیازها و اولویت های فرهنگی و اجتماعی مورد نقد و بررسی قرار دهد. این نشریه در دوره جدید بر مباحث معرفتی تاریخ پژوهی در چارچوب اندیشه اسلامی و تقویت نگاه روش مند به مطالعات تاریخی تمرکز نموده و سه محور اصلی زیر را مد نظر قرار داده است:

- اهتمام به انتشار مقالات نوآورانه در تحلیل مقاطع مختلف تاریخ اسلام و منطقه؛
- اهتمام به انتشار مقالات مرتبط با تاریخ مضاف، یعنی تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ اقتصادی و مانند آن در محدوده تاریخ اسلام و منطقه آسیا؛
- تاریخ پژوهی برای تقویت نوفهمی رویدادهای تاریخ اسلام و منطقه؛







مجله تاریخ اسلام امیدوار است بتواند سهم خود را در تقویت رویکرد جدید و کاربردی در تاریخ نگاری و برآوردن نیازهای معرفتی دانش تاریخ به انجام رساند. این مجموعه مشتمل بر ۱۷ مقاله در موضوع تاریخ فرهنگی و اجتماعی کشور کهن و بزرگ ازبکستان می باشد که در شماره های مختلف فصلنامه تاریخ اسلام منتشر شده و در سامانه (<https://hiq.bou.ac.ir>) قابل دریافت خواهند بود.

ازبکستان کشوری بزرگ و کهن در آسیای میانه است. اکثریت مردم در این کشور به زبان ازبکی که شاخه ای از زبان ترکی می باشد و بخشی نیز به زبان فارسی تاجیکی سخن می گویند. این کشور از شمال و غرب با قزاقستان، از شرق با تاجیکستان و قرقیزستان و از جنوب با افغانستان و ترکمنستان همسایه می باشد. مساحت این کشور ۴۴۸'۹۷۸ کیلومتر مربع است و بر این اساس پنجاه و ششمین کشور از نظر وسعت در جهان می باشد و جمعیت آن نزدیک به ۳۳/۴ میلیون تن برآورد می شود. ازبکستان پرجمعیت ترین کشور در میان کشورهای آسیای میانه است. پایتخت و بزرگ ترین شهر این کشور تاشکند است. واحد پول این کشور سوم ازبکستان نام دارد. مسلمانان ۸۰ درصد از جمعیت ازبکستان را تشکیل می دهند. ۵ درصد از جمعیت این کشور نیز پیرو کلیسای ارتدکس روسیه می باشند. ۱۵ درصد نیز پیرو دیگر ادیان یا بی دین هستند. نظام حکومتی این کشور سکولار است. زبان روسی همچنان در این کشور پرکاربرد بوده و رایج ترین زبان آموزشی در مدارس این کشور است. در برخی مناطق جنوبی این کشور که اغلب اقوام تاجیک در آنجا زندگی می کنند نیز زبان فارسی رایج است. شهرهای مهم و تاریخی این کشور عبارتند از: سمرقند، بخارا، خیوه، ترمذ و شهر سبز می باشند.





## فهرست مقالات

ایران باستان از دریچه فرهنگ؛ تأملی بر چرایی و چگونگی بازخوانی فرهنگی تاریخ ایران

۱۴ ..... باستان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

۱۵ ..... ۱. مقدمه

۱۶ ..... ۲. پیشینه پژوهش

۱۷ ..... ۳. تأثیر بسترهای گفتمانی بر زیست‌جهان فرهنگی ابوریحان بیرونی

۲۰ ..... ۴. وجوه مختلف فرهنگ ایران باستان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

۲۱ ..... ۱-۴. اعیاد باستانی ایرانیان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

۲۱ ..... ۲-۴. بنیان‌های دینی - اعتقادی ایرانیان باستان در تاریخ‌نگاری ابوریحان به مثابه مؤلفه‌ای فرهنگی

۲۳ ..... ۳-۴. سلسله‌های باستانی ایران از اسطوره تا تاریخ و بازتاب آن در تاریخ‌نگاری فرهنگی

۲۵ ..... ابوریحان بیرونی

۲۷ ..... ۵. هخامنشیان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

۲۸ ..... ۶. اشکانیان در تاریخ‌نگاری بیرونی

۳۰ ..... ۷. ساسانیان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

۳۱ ..... ۸. نتیجه

۳۳ ..... منابع

۳۶ ..... اوضاع سیاسی ماوراءالنهر در دوران اسلامی تا تشکیل دولت صفوی

۳۷ ..... مقدمه

۳۸ ..... از ورود اسلام تا دوره مغولان

۴۴ ..... از استقرار مغول تا پیدایش دولت صفوی

۴۴ ..... ۱. مغولان در ماوراءالنهر

۴۸ ..... ۲. تیموریان در ماوراءالنهر

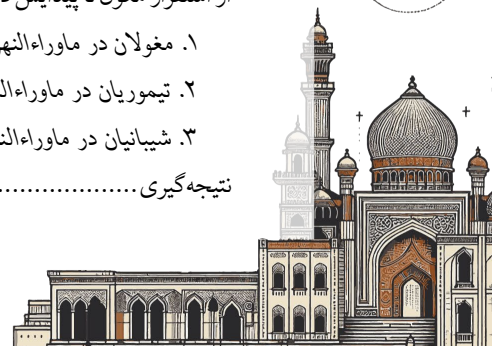
۵۵ ..... ۳. شیبانیان در ماوراءالنهر

۵۹ ..... نتیجه‌گیری



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع). © نویسندگان.





منابع ..... ۶۱

بخارا و نقش سامانیان در شکوفایی آن ..... ۶۲

مقدمه ..... ۶۳

موقعیت جغرافیایی بخارا ..... ۶۴

اقتصاد بخارا و ترویج فرهنگ اسلامی ..... ۶۷

بخارا در عهد اموی عباسی ..... ۶۸

خاندان سامانی و بخارا ..... ۷۰

موقعیت‌شناسی امرای سامانی ..... ۷۲

تساهل و تسامح امرای سامانی ..... ۷۴

فارسی، زبان گفتمان علمی و دینی در بخارا ..... ۷۸

نتیجه ..... ۸۱

بررسی تطبیقی علل اقتصادی سقوط حکومت‌های صفویه و مغولان کبیر هند ..... ۸۴

مقدمه ..... ۸۵

الف) اقتصاد ایران در دوره صفویه ..... ۸۷

۱. افزودن په خاصه با کاستی از ممالک ..... ۹۰

۲. تشریفات زاید در دربار شاهی ..... ۹۱

۳. افزایش مالیات‌ها ..... ۹۲

۴. اختلال در تجارت داخلی ..... ۹۳

۵. رکود بازرگانی خارجی ..... ۹۴

۶. ناامنی ..... ۹۵

۷. پایین آمدن ارزش پول ..... ۹۶

ب) علل اقتصادی سقوط مغولان کبیر هند ..... ۹۷

۱. افزایش مالیات ..... ۹۷

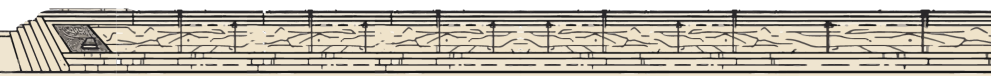
۲. شورش دهقانان ..... ۹۸

۴. سنت جاگیر ..... ۱۰۱

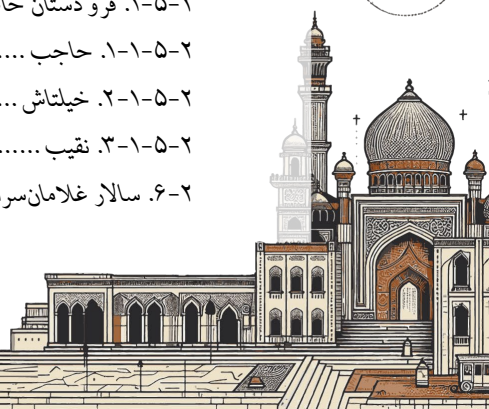
۵. ساخت بنا با هزینه‌های گزاف ..... ۱۰۳

نتیجه ..... ۱۰۴

منابع ..... ۱۰۶



۱۱۰	..... بررسی روند اسلام‌پذیری خاندان جغتای در ماوراءالنهر
۱۱۱	..... مقدمه
۱۱۳	..... خاندان جغتای و قلمرو آنان
۱۱۵	..... حضور جغتاییان در عرصه تاریخ
۱۱۶	..... مغولان و مسلمانان
۱۱۶	..... جغتای خان و مسلمانان
۱۱۷	..... روند اسلام‌پذیری در میان خاندان جغتای
۱۲۴	..... نقش سیاسی و اجتماعی سلسله‌های صوفیه
۱۲۸	..... پیامدهای اسلام‌پذیری اولوس جغتای
۱۳۱	..... نتیجه
۱۳۳	..... خاندان جغتای
۱۳۴	..... بررسی وضعیت افول پایگاه قدرت در دوره سلطان مسعود غزنوی
۱۳۵	..... ۱. مقدمه
۱۳۶	..... ۲. پایگان حاکم نظامیان
۱۳۶	..... ۲-۱. پادشاه (سلطان)
۱۳۷	..... ۲-۲. خواجه بزرگ
۱۳۷	..... ۲-۳. وزیر
۱۳۸	..... ۲-۴. سپهسالار اعظم
۱۳۹	..... ۲-۴-۱. فرودستان سپهسالار اعظم
۱۳۹	..... ۲-۴-۱-۱. سپهسالاران منطقه نشین
۱۴۰	..... ۲-۴-۲. مقدم و سالار
۱۴۰	..... ۲-۴-۳. سرهنگ
۱۴۰	..... ۲-۴-۴. سروثاق
۱۴۰	..... ۲-۵. زعیم حجاب یا حاجب اعظم
۱۴۰	..... ۲-۵-۱. فرودستان حاجب اعظم
۱۴۰	..... ۲-۵-۱-۱. حاجب
۱۴۱	..... ۲-۵-۲. خیل‌تاش
۱۴۱	..... ۲-۵-۳. نقیب
۱۴۱	..... ۲-۶. سالار غلامان‌سرای





۲-۷. عارض ..... ۱۴۲

۳. شاکله نظامی غزنوی ..... ۱۴۲

۴. تنوع و جمعیت شناسی نظامیان ..... ۱۴۴

۵. غزنویان و تعارض شاکله ای ..... ۱۴۶

۱-۵. تعارض مرتبتی شاکله ای ..... ۱۴۷

۲-۵. تعارض بافت قومیتی ..... ۱۵۰

۶. نتیجه ..... ۱۵۲

منابع ..... ۱۵۴

تأثیر نامنی بر روند حج گزاری خراسانیان از ابتدای قرن سوم تا میانه قرن پنجم هجری ... ۱۵۶

۱. مقدمه ..... ۱۵۷

۲. تأثیر رقابت های سیاسی بر نامنی مسیر حج خراسانیان ..... ۱۵۹

۲-۱. رقابت صفاریان، سامانیان و دستگاه خلافت ..... ۱۵۹

۲-۲. رقابت غزنویان با آل بویه ..... ۱۶۰

۲-۳. رقابت امیران شرق و غرب دنیای اسلام ..... ۱۶۲

۳. نامنی متأثر از رقابت های عقیدتی و ظهور گروه های تندرو ..... ۱۶۴

۳-۱. درگیری های فرقه ای در بغداد ..... ۱۶۴

۳-۲. نامنی متأثر از فعالیت قرامطه ..... ۱۶۵

۳-۳. ضعف حاکمان و گسترش راهزنی ..... ۱۶۶

۴. سایر مؤلفه های تأثیرگذار ..... ۱۷۱

۴-۱. مشکلات متأثر از تغییر مسیر ..... ۱۷۱

۴-۲. افزایش عوارض ..... ۱۷۲

۴-۳. بلایای طبیعی ..... ۱۷۳

۵. نتیجه ..... ۱۷۶

منابع ..... ۱۷۷

تاریخ بخارای غنچار و نقل های برجای مانده از آن ..... ۱۸۰

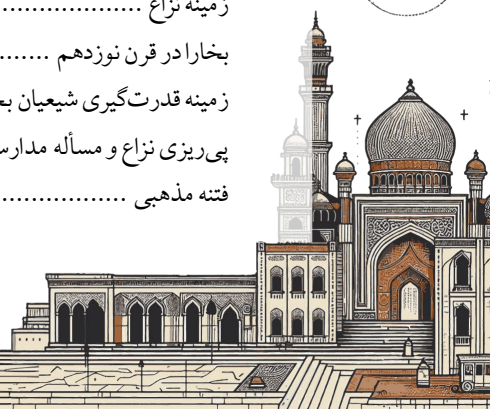
مقدمه ..... ۱۸۱

درباره غنچار ..... ۱۸۳

درباره تاریخ بخارای غنچار ..... ۱۸۷



- موارد برجای مانده از تاریخ بخارای غنجار ..... ۱۸۹  
 الاکمال ابن ماکولا ..... ۱۸۹  
 تاریخ بغداد ..... ۱۹۰  
 انساب سمعانی ..... ۱۹۱  
 تاریخ دمشق ..... ۱۹۹  
 معجم البلدان ..... ۲۰۱  
 تاریخ الاسلام ذهبی ..... ۲۰۱  
 منابع دیگر ..... ۲۰۵
- تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان با تأکید بر اندیشه‌های فضل‌الله روزبهان خنجی و مکاتبات**  
 مبادله شده بین عالمان و دولتمردان ..... ۲۱۰
- مقدمه ..... ۲۱۱  
 ۲-۱. نقش علما و دولتمردان در تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان ..... ۲۱۷  
 ۱-۲-۱. تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان در زمان شاه اسماعیل اول ..... ۲۱۷  
 ۲-۲-۱. تقابل صفویان و ازبکان در زمان شاه طهماسب ..... ۲۲۰  
 ۳-۲-۱. تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان در زمان شاه عباس اول ..... ۲۲۳  
 ۴-۲-۱. مناسبات عقیدتی عالمان حامی صفویان و ازبکان ..... ۲۲۶  
 نتیجه‌گیری ..... ۲۳۰  
 منابع ..... ۲۳۱
- خان و جایگاه سیاسی و اجتماعی آن در تاریخ اسلام** ..... ۲۳۴  
 مقدمه ..... ۲۳۵  
 منابع ..... ۲۴۶
- سنیان و شیعیان بخارا؛ از نزاع تا همگرایی** ..... ۲۴۸  
 مقدمه ..... ۲۴۹  
 زمینه نزاع ..... ۲۵۲  
 بخارا در قرن نوزدهم ..... ۲۵۳  
 زمینه قدرت‌گیری شیعیان بخارا ..... ۲۵۶  
 پی‌ریزی نزاع و مسأله مدارس جدید ..... ۲۵۸  
 فتنه مذهبی ..... ۲۶۰





آسیب‌شناسی و هم‌گرایی ..... ۲۶۶

نتیجه ..... ۲۷۰

..... ۲۷۳

مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان و عباسیان ..... ۲۷۴

مقدمه ..... ۲۷۵

خاستگاه دولت پادشاهان خوارزم ..... ۲۷۵

آغاز مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان و عباسیان ..... ۲۷۸

مبارزات سیاسی تکش با الناصر لدین الله عباسی ..... ۲۸۱

اقدامات و تحریکات الناصر عباسی علیه سلطان محمد خوارزمشاه ..... ۲۸۹

عکس‌العمل سلطان محمد در برابر دستگاه خلافت و پی‌آمد آن ..... ۲۹۵

سلطان جلال الدین مینکبرنی و الناصر عباسی ..... ۲۹۹

مناسبات سیاسی سلطان جلال الدین والمستنصر بالله ..... ۳۰۲

نتیجه ..... ۳۰۳

منابع ..... ۳۰۶



مهاجرت قبایل عرب به آسیای مرکزی و پی‌آمدهای آن در قرون اولیه هجری ..... ۳۱۰

مقدمه ..... ۳۱۱

محدوده آسیای مرکزی ..... ۳۱۲

روند فتوح آسیای مرکزی ..... ۳۱۳

اسکان قبایل عرب در آسیای مرکزی ..... ۳۲۲

عوامل مؤثر در مهاجرت اعراب به آسیای میانه ..... ۳۲۵

پی‌آمدهای مهاجرت و اسکان قبایل عربی در آسیای مرکزی ..... ۳۲۸

الف) رشد شهرها ..... ۳۲۸

ب) گسترش اسلام ..... ۳۳۰

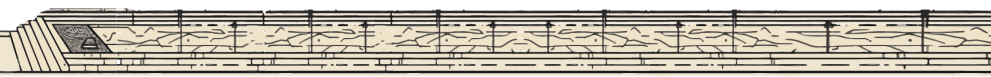
ج) اختلاط نژادی ..... ۳۳۲

د) ایجاد حرکت‌های سیاسی مخالف امویان ..... ۳۳۳

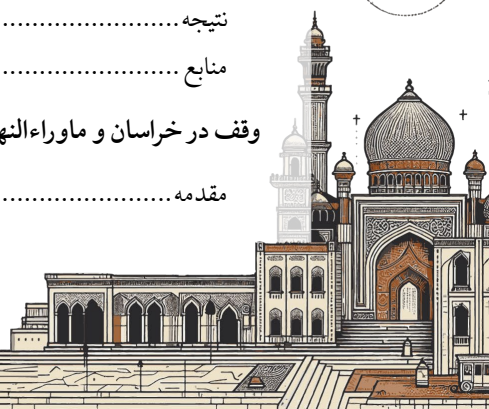
ه) پیدایش و دگرگونی طبقات اجتماعی ..... ۳۳۴

و) همسان‌سازی فرهنگی ..... ۳۳۶

ز) اختلافات قبیله‌ای ..... ۳۳۹



- ۳۴۰ ..... (ح) تغییرات اقتصادی.....
- ۳۴۱ ..... نتیجه‌گیری.....
- ۳۴۴ ..... نقش خاتون‌های واقف در تداوم گفتمان رسمی سلجوقیان.....
- ۳۴۵ ..... مقدمه.....
- ۳۴۷ ..... سیاست‌های فرهنگی سلجوقیان.....
- ۳۴۹ ..... الف. ناحیه‌گرایی.....
- ۳۴۹ ..... ب. نظام اقطاع.....
- ۳۵۰ ..... ج. سنن دشت‌نشینی.....
- ۳۵۰ ..... پایگاه اجتماعی زنان سلجوقی.....
- ۳۵۲ ..... وقف و سلطه فرهنگی.....
- ۳۵۳ ..... ۱. یزد.....
- ۳۵۵ ..... ۲. کرمان.....
- ۳۵۹ ..... ۳. فارس.....
- ۳۶۰ ..... ۴. آذربایجان.....
- ۳۶۱ ..... نتیجه.....
- ۳۶۳ ..... منابع.....
- ۳۶۶ ..... واکاوی انگیزه‌ها و اهداف تیموریان در سیاست‌های مذهبی.....
- ۳۶۷ ..... مقدمه.....
- ۳۶۹ ..... تیمور و احکام دینی.....
- ۳۷۳ ..... سیاست مذهبی امیر تیمور گورکانی.....
- ۳۷۸ ..... تیموریان پس از تیمور.....
- ۳۷۹ ..... شاهرخ، جانشین بلامنازع تیمور.....
- ۳۸۰ ..... سیاست مذهبی شاهرخ تیموری.....
- ۳۸۳ ..... تیموریان پس از شاهرخ.....
- ۳۸۵ ..... نتیجه.....
- ۳۸۶ ..... منابع.....
- ۳۸۸ ..... وقف در خراسان و ماوراءالنهر؛ از پیدایش سامانیان تا پایان غزنویان (۲۷۹-۴۲۹ق).....
- ۳۸۹ ..... مقدمه.....







۱. پیشینه پژوهش ..... ۳۹۰

۲. مفاهیم ..... ۳۹۰

الف. وقف ..... ۳۹۰

ب. گروه‌های واقف در خراسان و ماوراءالنهر ..... ۳۹۱

۳. تشکیلات و اداره وقف در خراسان ..... ۳۹۱

الف. دیوان اوقاف ..... ۳۹۱

ب. دیوان قضا و اوقاف ..... ۳۹۲

ج. دیوان مظالم و اوقاف ..... ۳۹۴

۴. کارکردهای اقتصادی وقف ..... ۳۹۶

الف. وقف و رباط‌سازی ..... ۳۹۷

ب. وقف و کاروانسراها و مهمانخانه‌ها ..... ۴۰۲

۵. کارکردهای اجتماعی وقف ..... ۴۰۳

الف. حمایت از گروه‌های اجتماعی ..... ۴۰۳

ب. وقف و حراست از املاک خانوادگی ..... ۴۰۶

ج. تأثیر وقف بر حیات شهری ..... ۴۰۷

۶. کارکردهای علمی وقف ..... ۴۰۹

الف. وقف و تأمین معیشت عالمان و طلاب ..... ۴۰۹

ب. وقف و مدارس شافعی در خراسان ..... ۴۱۰

ج. وقف و رونق مدارس حنفی ..... ۴۱۲

نتیجه ..... ۴۱۳

منابع ..... ۴۱۵

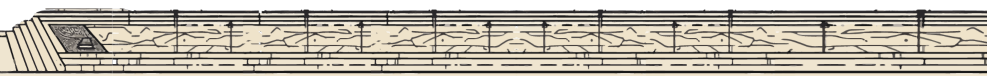
افول کبرویه در آسیای مرکزی ..... ۴۱۸

مقدمه: ..... ۴۱۹

کبرویان نخستین در آسیای مرکزی: رده‌های باخرزی و جندی ..... ۴۲۱

دودمان همدانی: بازگشت به آسیای مرکزی و نفاق در فرقه کبروی ..... ۴۲۷

دلایل افول کبروی ..... ۴۴۱





# ایران باستان از دریچه فرهنگ؛ تأملی بر چرایی و چگونگی بازخوانی فرهنگی تاریخ ایران باستان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

حمید صادقی<sup>۱</sup> شهناز حجتی نجف‌آبادی<sup>۲</sup>

۱. دکتری تاریخ ایران، دانشگاه اصفهان، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: [Hamidsadeghi68@yahoo.com](mailto:Hamidsadeghi68@yahoo.com)

۲. عضو هیئت علمی گروه ایران‌شناسی، دانشگاه میبد، ایران. رایانامه: [hojati@meybod.ac.ir](mailto:hojati@meybod.ac.ir)

## چکیده:

نگاه ابوریحان بیرونی (د. ۴۴۲ ه.ق.) به تاریخ ایران باستان با گذر از رویکردهای سیاسی محض و معطوف به قدرت، خصلتی فرهنگی - انتقادی به خود گرفته است. چنین بینشی، محصول چند عامل مهم، هم چون گستره گفتمان ایران‌گرایی در این دوره و تمایزات رویکردی - روش‌شناختی بینش تاریخی ابوریحان بوده است. مسئله اصلی پژوهش حاضر، تحلیل و تبیین این خصلت‌های چندگانه در روایت ابوریحان بیرونی از تاریخ ایران باستان است.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد، رویکرد فرهنگی ابوریحان به تاریخ باستانی ایران هم جنبه‌های اسطوره‌شناختی و هم ابعاد تاریخی آن را به شیوه‌ای دور از جانب‌داری و تعصب در برمی‌گیرد و نگرش‌های فقط سیاست محور و معطوف به قدرت را در نظام تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی به چالش می‌کشد و سرانجام دریچه‌ای نو نسبت به بازخوانی مجدد این دوره از تاریخ ایران می‌گشاید که خودآگاه یا ناخودآگاه، خادم مسئله هویت ایرانی شده است.

کلیدواژه‌ها: ابوریحان بیرونی، ایران باستان، تاریخ‌نگاری ایرانی، تاریخ‌نگاری اسلامی، تاریخ‌نگری.

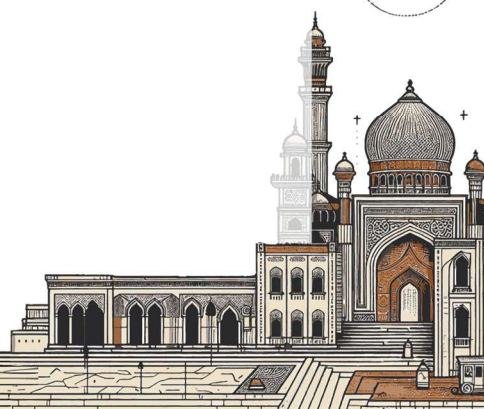
## اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۰۱ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۸/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۳ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۰۴/۱۰



تاریخ اسلام  
سال ۳۳، شماره ۸۸: تابستان ۱۴۰۰



ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (عجلایه) © نویسندگان.

شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X



## ۱. مقدمه

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۳۶۲-۴۴۲ ه.ق.) در یکی از نواحی کاث خوارزم (خیوه کنونی) متولد شد و برای حدود چند دهه، یکی از مهم‌ترین متفکران، دانشمندان و عالمان ایران به ویژه جغرافیای شرقی آن بود. تجربه زندگی تحت لوای حکومت‌های محلی مهمی هم‌چون زیاریان و غزنویان، حضور در هندوستان، موقعیت علمی و جایگاه رفیع در دانش‌ها و علوم زمان، او را در زمره شخصیت‌های تأثیرگذار در فضای فکری، فرهنگی و علمی ایران در این دوره قرار داده بود.<sup>۱</sup>

نگارش کتاب‌های متعدد هم‌چون التفهیم، آثار الباقیه، قانون مسعودی، تحقیق ماللهند و غیره به نحوی بازتاب بینش علمی، فرهنگی و تاریخی ابوریحان به شمار می‌روند. با وجود این در آنچه که به بینش تاریخی وی مربوط می‌شود، چشم‌انداز تاریخی ابوریحان بیرونی است که موقعیت گفتمانی ویژه‌ای در فضای فکری- فرهنگی این دوره دارد. این موقعیت گفتمانی تاریخ‌نگارانه بیش از هر مؤلفه‌ای، تحت تأثیر تغییر زاویه دید و دگرگونی در چشم‌اندازهای تاریخی طیفی از مورخان از سیاست و قدرت به فرهنگ قرار گرفته بود.

عطف توجه به فرهنگ برای نخستین بار از جانب نسل اول مورخان ایرانی مانند مسعودی (د. ۳۴۶ ه.ق.) و یعقوبی (د. ۲۸۴ ه.ق.) در قالب برخی تواریخ عمومی یا آثار موضوعی مورد تأمل قرار گرفته بود. آنچه که این گروه از تاریخ‌نگاران انجام می‌دادند در واقع، تلاشی بود به منظور برجسته ساختن دیگر ابعاد و وجوه حیات اجتماعی- فرهنگی مردمان در دیگر کانون‌های جغرافیایی داخل یا خارج از قلمرو اسلامی.

این بینش و نگرش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری ابوریحان بیرونی نیز، خود را نمایان ساخت و منظر نگاه وی به تاریخ پیش از اسلام ایران را تحت تأثیر قرار داد و به آن وجهی فرهنگی بخشید. این بینش و نگرش متمایز، آگاهانه یا ناآگاهانه، فرهنگ را در صدر می‌نشانند، به تحولات و تغییرات آن واکنش نشان می‌داد و به آن، به مثابه دست‌آورد‌های مهم بشری می‌نگریست که نقشی کلیدی در حیات جمعی آن‌ها ایفا می‌کرد.

۱. حموی، معجم الادب، ج ۵، ص ۲۳۳۵؛ تبریزی، المشاطة الفهرست، ص ۷۸؛ صفا، احوال و آثار بیرونی، ص ۲۱.



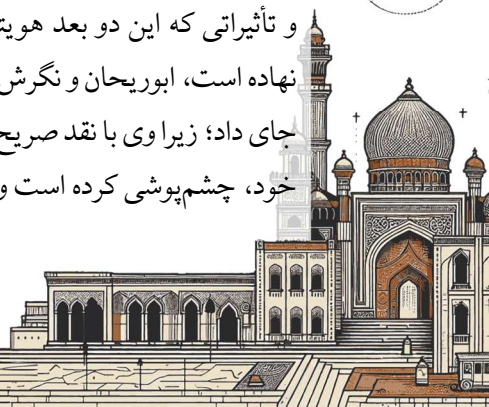
در چنین چشم‌اندازی، آنچه برای ابوریحان به مثابه یک مسئله مطرح بود، تحولات سیاسی تاریخ ایران قبل از اسلام نبود، بلکه میراث فرهنگی آن، شامل آیین‌ها، جشن‌ها، آداب و رسوم، باورها، ساختارهای تقویمی، بنیان سال‌ها و توجه به اسطوره‌های ایرانیان بود. چنین رویکردی، بدون این‌که خصلتی برتری‌جویانه پیدا کند در بینشی تطبیقی - مقایسه‌ای، فهم و تحلیل سنت‌های فرهنگی ایرانیان را در کانون توجهات قرار می‌داد.

در این پژوهش، هدف این است که با تمرکز بر میراث تاریخ‌نگارانه ابوریحان بیرونی، وجوه فرهنگی آن در پیوند با تاریخ باستانی ایران مورد واکاوی قرار گیرد. هم‌چنین، این مدعا به آزمون گذاشته شود که رویکرد فرهنگی ابوریحان به تاریخ ایران پیش از اسلام، ضمن تأثیرپذیری از فضای گفتمانی - فرهنگی موجود، فصلی نو و متمایز در درون گفتمان تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی گشود که در نتیجه آن، فرهنگ به جای سیاست می‌نشست و بر ابعاد آن به مثابه میراث پراهمیت بشری و ضرورتی اجتماعی - تاریخی تأکید می‌شد.

## ۲. پیشینه پژوهش

درباره وجوه مختلف و متنوع اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه ابوریحان بیرونی، پژوهش‌های محدودی انجام شده است. در پاره‌ای از این پژوهش‌ها، تاریخ‌نگاری ابوریحان و برخی روش‌ها و رویکردهای مندرج در آن مورد پرسش قرار گرفته است. حاجی بابایی در مقاله رویکرد و شیوه تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی با تکیه بر الاثار الباقیه تلاش کرده است با بررسی روش‌ها و رویکردهای پژوهشی ابوریحان در مطالعات تاریخی، مهم‌ترین مؤلفه‌های موجود در نظام تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری وی را بررسی کند. در این پژوهش، هدف، بیشتر تمرکز بر نظام روش‌شناختی بیرونی بوده است و به تحلیل محتوایی آثار وی از بعد فرهنگی و جایگاه آن در مطالعات تاریخ باستانی ایران کمتر توجه شده است.

هم‌چنین، شجری‌قاسم خیلی، آقاجری و دیگران در مقاله‌ای با عنوان نگرش هویتی ابوریحان بیرونی بر این باور هستند که در میانه دو بعد از هویت ایران‌مدارانه و اسلام‌گرایانه و تأثیراتی که این دو بعد هویتی بر مجادلات و گفتمان‌های هویتی قرون نخستین بر جای نهاده است، ابوریحان و نگرش‌های فکری - تاریخی وی را می‌توان در ذیل مفهوم اسلام‌گرایی جای داد؛ زیرا وی با نقد صریح تاریخ باستانی ایران در برخی جاها به روشنی از هویت ایرانی خود، چشم‌پوشی کرده است و آشکارا هویتی، غیر از هویت اسلامی را برنناخته است.





از دید نویسندگان مقاله حاضر، چنین رویکردی قابل نقد است و محتوای این مقاله نشان خواهد داد که فرهنگ ایرانی در چه گستره قابل توجهی در انگاره‌های تاریخ‌نگارانه ابوریحان مطرح شده است و این مورخ چگونه ابعادی از هویت باستانی ایران را در کانون توجه قرار داده است که پیش از وی از جانب هیچ مورخ دیگری مورد توجه قرار نگرفته بود.

در پاره‌ای دیگر از این پژوهش‌ها، فقط روش‌شناسی‌های وی در حوزه مطالعات علوم انسانی مورد ارزیابی قرار گرفته است. به عنوان نمونه، فاطمه جعفرنیا در پژوهشی با عنوان رویکرد دینی ابوریحان و تأثیر آن در پژوهش‌های علمی در این زمینه به تحقیق درباره ابوریحان پرداخته است. به هر حال، مشخص است که در هیچ یک از پژوهش‌های پیشین، تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی از منظر بازخوانی فرهنگی تاریخ باستانی ایران مورد واکاوی قرار نگرفته است.

### ۳. تأثیر بسترهای گفتمانی بر زیست‌جهان فرهنگی ابوریحان بیرونی

آیا می‌توان رهیافت‌های فرهنگی مندرج در آرا و آثار ابوریحان را خارج از تأثیرپذیری‌های گفتمانی معاصر وی، تحلیل و تبیین نمود؟ بستر تحولات تاریخی با تمامی ظرفیت‌هایی که در زمینه وجود گفتمان‌های سیاسی، هویتی و فرهنگی و به بیان دیگر، دایره درهم تنیده‌ای از مناسبات دانش و قدرت از خود نشان می‌دهد<sup>۱</sup>، آفرینش هر متنی را در دو سوی تأثیرپذیری و تأثیرگذاری بر جریان‌های گفتمانی هم‌عصر خود می‌نشانند. چنین رویکردی در سایه ایجاد نگرش‌های نو در نقد متون و پدید آمدن مفاهیم پراهمیتی میسر می‌گردد<sup>۲</sup> که متن را بر خلاف

۱. چنین دیدگاهی را میشل فوکو برای نخستین بار مطرح کرد. از نظر فوکو، تاریخ محصول روابط پیچیده درون گفتمان‌های متفاوت شامل گفتمان‌های هنری، سیاسی، فرهنگی، علمی و غیره است. از نظر فوکو، هر دوره تاریخی، نظام یا اپیستمه خاص خود را دارد که در قالب زبان و گفتار متناسب با خود بروز می‌کند (فوکو، نظم گفتار درس افتتاحی در کلژ دو فرانس، ص ۱۰).

۲. این مفهوم تاریخ‌گرایی نو (New Historicism) مکتبی در نظریه ادبی است که در دهه هشتاد قرن بیستم میلادی بر پایه اندیشه‌های استیون گرینبلت ادیب آمریکایی شکل گرفت. گرینبلت اعتقاد دارد باید به نوتاریخی‌گری به مثابه نوعی خوانش متن نگرست و نه یک مکتب نقد. لویی موتروز یکی از منتقدان برجسته این رویکرد نقد ادبی معتقد است که نوتاریخی‌گری بر تاریخت متون و بر متنیت تاریخ تأکید می‌کند (مکاریک، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ص ۴۴۰)؛ هدف تاریخ‌گرایان نو از مطالعه آثار ادبی دوران‌های گوناگون تاریخ، آشکارسازی روابط قدرت و برساخت‌های اجتماعی و ایدئولوژیکی هر دوره تاریخی است. از دیدگاه آنان، هیچ تفاوتی میان متون ادبی و غیرادبی وجود ندارد. آن‌ها می‌کوشند



رویکردهای سنتی، تأویل‌پذیر و تفسیر‌پذیر می‌داند و هر متنی را در پیوند و ارتباط با دایره‌ای در هم تنیده از گفتمان‌های فعال یا به گوشه رانده شده قابل فهم می‌داند.<sup>۱</sup>

در چنین تفسیری از متون، نویسنده و اثر هم برآیند فضای گفتمان فرهنگی و ایدئولوژیک دوره خود هستند و هم بخشی از فرآیند آن گفتمان مسلط را تشکیل می‌دهند. به این معنا که نویسنده و اثر، هم‌زمان پاره‌ای از گفتمان و تاریخ هستند.<sup>۲</sup> بر اساس چنین دیدگاهی، رویکرد فرهنگی ابوریحان به تاریخ باستانی ایران، پرده از برخی ضرورت‌ها، نیازها، تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها در بافت گفتمانی فرهنگی این دوره بر می‌دارد که نویسنده به صورتی آگاهانه یا ناآگاهانه از آن تأثیر پذیرفته است و بر آن تأثیر گذاشته است. بر اساس چنین پیش‌فرضی، اندیشه، آثار، زندگی و کارنامه ابوریحان در درون یک کلیت زمانی وسیع‌تر معنا پیدا می‌یابد که ویژگی بارز و برجسته آن، تحولات علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود.<sup>۳</sup>

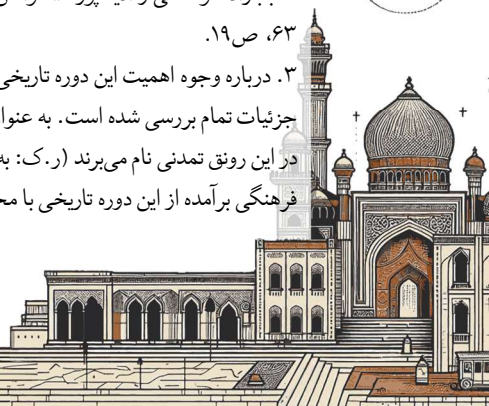
در واقع می‌توان تأکید کرد که محتوای آثار تاریخی در این بازه زمانی نشان می‌دهد که بازخوانی مجدد تاریخ ایران باستان از منظر سیاسی به عنوان یکی از مهم‌ترین رکن‌های مشروعیت بخش و هویت بخش ایرانیان، مورد توجه بود. نگاهی مختصر به محتوای مهم‌ترین آثار مکتوب این دوره نشان می‌دهد که ایران باستان در گستره قابل تأمل و شگفت‌انگیزی با تمامی ویژگی‌های اسطوره‌شناختی، حماسی و تاریخی آن، از جانب بزرگ‌ترین مورخان، دبیران و نخبگان فرهنگی این دوره در حال بازآفرینی بود.

گونه‌ای از تفسیر انتقادی را ارائه دهند که روابط قدرت را به منزله مهم‌ترین بافت موجود در متون گوناگون بررسی می‌کند و در واقع، متن را فضایی می‌بیند که در آن، روابط قدرت، خود را آشکار می‌کند (صادقیه، «تاریخ‌گرایی نوین و ماتریالیسم فرهنگی»، مجله ایران فرهنگی، ش ۴۳۷۷، ص ۱۲).

۱. ساسانی، «ادبیات تطبیقی و تاریخ‌گرایی نو: نقدی بر ترانه‌های ای ایران و هویت من»، مجله ادبیات تطبیقی، ش ۱۱، ص ۷۰.

۲. بابازاده فومشی و آدینه‌پور، «خوانش متفاوت متون کلاسیک فارسی در پرتو تاریخ‌گرایی نو»، متن پژوهی ادبی، ش ۶۳، ص ۱۹.

۳. درباره وجوه اهمیت این دوره تاریخی فراوان سخن گفته شده است و پویایی فرهنگی، علمی و سیاسی حاکم بر آن با جزئیات تمام بررسی شده است. به عنوان نمونه، برخی از این دوره کوتاه با عنوان میان‌پرده ایرانی با تأکید بر نقش ایرانیان در این رونق تمدنی نام می‌برند (ر.ک: به آدام متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری). برخی دیگر نیز، کارنامه علمی-فرهنگی برآمده از این دوره تاریخی با محوریت ایرانیان را کم‌نظیر می‌دانند (ن.ک: زرین کوب، کارنامه اسلام).







برای نمونه، طبری چند جلد نخست اثر بزرگ خود را به تاریخ باستانی ایران اختصاص داده است.<sup>۱</sup> برای مورخانی مانند مسعودی و یعقوبی نیز اختصاص دادن فصولی از آثار خود به تاریخ سیاسی ایران باستان، امری عادی و پذیرفتنی به شمار می‌آمد.<sup>۲</sup> تفسیر طبری از جانب برخی فقهای ماوراء النهر به فارسی برگردانده شد و تاریخ بزرگ این مورخ با محوریت تاریخ ایران به زبان فارسی از جانب ابوعلی محمد بلعمی (د. ۳۶۳ ه.ق.) دوباره به نگارش در آمد.<sup>۳</sup>

هم‌چنین، ابوعلی مسکویه (د. ۴۲۱ ه.ق.) تاریخ باستانی ایران در کانون توجه خویش قرار داد و از آن به گمان خود، آنچه را که تجارب عملی و انسانی در حوزه‌های مختلف بود برای نسل‌های بعدی استخراج می‌کرد.<sup>۴</sup> اهمیت این مسئله برای خاندان کوچک آل زیار (۳۱۶-۴۳۵ ه.ق.) به گونه‌ای بود که نگارش قابوسنامه در دوره‌های آخر حیات این خاندان، لبریز از آموزه‌های عملی، اخلاقی و فرهنگی بود که ریشه‌هایی باستانی در تاریخ ایران داشت و در دربار غزنه نیز، فارسی‌گویی شاعران و نگارش آثار تاریخی برجسته به زبان فارسی مانند زین الاخبار، تاریخ ثعالبی و تاریخ بیهقی سنتی فرهنگی به شمار می‌آمد.

در چنین فضایی، فرهنگ و سیاست ایران باستان به کمک زبان و روایتی نو، بازآفرینی می‌شد. فرآیندی که هویت ایرانی، مفهوم کانونی و گفتمان‌ساز آن بود و به درستی از آن با عنوان ایران‌گرایی فرهنگی نام برده شده است. بر این اساس، ویژگی عمده‌ای که در جهت تعریف ایران‌گرایی فرهنگی از آن می‌توان یاد کرد، قرارگرفتن تاریخ باستانی و اساطیری ایران به عنوان دال مرکزی یک خرده‌گفتمان در بازخوانی فرهنگی ایران است که در قالب روایتی سیاسی از عهد پیشدادیان (حدود ۳۵۶۹-۱۱۲۸ ق.م.) تا دوره ساسانیان (۶۵۱-۲۲۶ م.) در آثار تاریخی بیان می‌شود.<sup>۵</sup>

۱. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۱، ص ۱-۴.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۳-۲۱۹؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۳۸.

۳. بلعمی، تاریخ بلعمی، مقدمه.

۴. مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۱-۳.

۵. صیامیان گرجی، «تبارشناسی ایران‌گرایی فرهنگی در سنت تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی تا عهد تیموری»، مطالعات تاریخ اسلام، ش ۳، ص ۵.



#### ۴. وجوه مختلف فرهنگ ایران باستان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

آنچه در این جا به مثابه رویکرد یا چشم‌انداز فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد در واقع تمام اجزا، ارکان، مؤلفه‌ها و عناصری است که در تعاریفی که از مفهوم فرهنگ به دست آمده است، می‌توان رصد نمود. به عنوان نمونه، برخی متفکران، فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هرچه که فرد با بهره‌گرفتن از آن به عنوان عضوی از جامعه خویش شناخته می‌شود، تعریف می‌کنند و آن را شامل هنر، ادبیات، علم، آفرینش‌ها، فلسفه و دین می‌دانند.<sup>۱</sup> به صورت کلی در تمامی تعاریفی که از مفهوم فرهنگ به دست آمده است، فرهنگ به مثابه شاکله‌ای درهم تنیده از مفاهیمی هم‌چون علم، ایمان، هنر، اخلاقیات، قانون، سنت و سایر استعدادها و عادت‌هایی که یک انسان به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند، تعریف شده است.<sup>۲</sup>

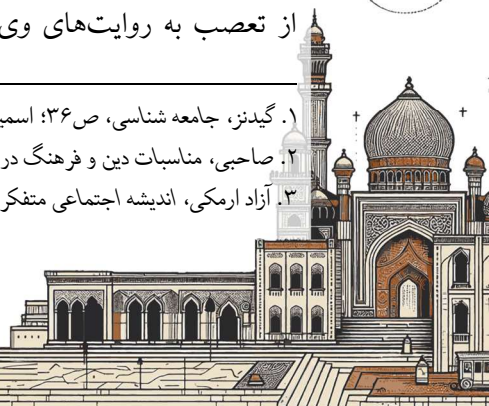
آنچه در این تعاریف از مفهوم فرهنگ باید مورد توجه قرار گیرد، این است که هم از جنبه مصادیق، هم درهم تنیده بودن اجزای فرهنگ و هم از منظر قابلیت‌ها و کارکردهای آن در جهت پاسخ دادن به برخی از پرسش‌ها، نیازها و ضرورت‌های بنیادین بشر در منظومه تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی و در بازخوانی تاریخ باستانی ایران، نمودی آشکار دارد. در واقع، بیرونی توانست ثابت کند که افکار، عقاید و یا فرهنگ ملل هم مانند حوادث و رویدادهای معمول تاریخی می‌تواند مورد مطالعه و مشاهده محقق قرار گیرد.<sup>۳</sup> بر این اساس، غالب روایت‌ها و گزارش‌های ابوریحان از ایران باستان، خصلتی فرهنگی دارند.

هم‌چنین، ماهیت فرهنگی این چشم‌انداز تاریخی به صورتی ناخودآگاه در پیوند با بافت گفتمانی موجود قرار می‌گیرد و در عین حال، نسبت به پاره‌ای از کنش‌گری‌های هویتی- فرهنگی ایرانیان، رهیافتی انتقادی- تطبیقی را در خود مستتر دارد. چنین راهبردی، علاوه بر برجسته‌سازی مفهوم فرهنگ در این منظومه تاریخ‌نگارانه، سرشتی عالمانه، تحقیقی و به دور از تعصب به روایت‌های وی درباره وجوه فرهنگ باستانی ایران می‌بخشد. این دغدغه

۱. گیدنز، جامعه‌شناسی، ص ۳۶؛ اسمیت، درآمدی بر نظریه فرهنگی، ص ۱۵-۱۶.

۲. صاحبی، مناسبات دین و فرهنگ در جامعه ایران، ص ۴۳۹-۴۴۰؛ روح‌الامینی، زمینه فرهنگ‌شناسی، ص ۹۱.

۳. آزاد ارمکی، اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان (از فارابی تا ابن‌خلدون)، ص ۱۷۵.







فرهنگی، خواه آن‌جا که از جشن‌ها، اعیاد، آداب و رسوم و باورهای ملی ایرانیان سخن به میان می‌آید و خواه آن‌جا که پای اعتقادات دینی و باورهای هستی‌شناختی، ساختار تقویم‌ها و بنیان مبداهای تاریخی صحبت می‌شود، قابل مشاهده است.

#### ۴-۱. اعیاد باستانی ایرانیان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

تلاش برای فهم ماهیت، چیستی و کارکرد اعیاد و جشن‌ها در ایران باستان، تقویم را به مثابه دست‌آورد یا نهادی برساخته ایرانیان در کانون توجه‌ها می‌نشانند. در واقع در بینش تحلیلی ابوریحان، تقویم، فراتر از خصلت سال شمارگونه آن، بازتابنده وضعیتی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است. بدین معنا که اندیشه و ذهنیت حاکم بر تنظیم تقویم را مسئله‌ای سیاسی و در خدمت پویایی، تحرک و شادی اجتماعی در این دوره قلمداد می‌کند. بنابراین، تقویم به مثابه سندی رسمی و سیاسی، نمایان‌گر نوعی جهان‌بینی و ایدئولوژی ویژه است که کارکرد آن، تحت تأثیر نهاد سیاست، پا را فراتر از تقسیم‌بندی‌های ریاضیاتی و علمی می‌گذارد و به عرصه‌ای برای تأکید بر پاره‌ای باورها و هن‌جارها در ساختار اجتماعی تبدیل می‌شود. ابوریحان بیرونی در این باره می‌نویسد:

برخی اعیاد و روزهای بزرگ که پادشاهان و بزرگان دین، آن را وضع کردند تا موجب شادمانی و فرح به وسیله کسب حمد و ثنا و دوستی و دعای خیر مردم شوند. پادشاهان برای توده مردم رسومی قرار دادند که آنان نیز بتوانند در چنین سروری شرکت کنند. این عیدها یکی از اسبابی است که تنگی روزی فقرا را به یک زندگی مفرح و فراخ مبدل می‌سازد و آرزوهای نیازمندان را بر می‌آورد.<sup>۱</sup>

نمونه‌ای از این اعیاد، نوروز است که تقویم باستانی را تحت تأثیر قرار داده است. ابوریحان با تأکید بر جایگاه نوروز در این تقویم، هم جهان‌بینی نهفته در پشت آن را می‌کاود و هم نسبت به برخی ابعاد آن، رویکردی انتقادی دارد. او در این باره می‌نویسد:

بنا بر عقیده ایرانیان در این روز بود که خداوند جهان را آفرید پس از مدتی که ساکن بودند و آن‌ها را به گردش درآورد و ستارگان را پس از چندی متوقف گردانید و گفته‌اند خداوند، عالم سفلی را در این روز آفرید و کیومرث در این روز به شاهی رسید و این روز جشن او بود که به معنای عید او است.<sup>۲</sup>

۱. بیرونی، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ص ۳۲۴.

۲. همان، ص ۳۲۵.



او در ادامه این بررسی‌ها می‌نویسد:

برخی از علمای ایران می‌گویند سبب این‌که این روز را نوروز می‌نامند این است که در ایام تهمورث، صائبه آشکار شدند و چون جمشید به پادشاهی رسید دین را تجرید نمود و این عمل بسیار بزرگ به نظر آمد و آن روز را که روز تازه‌ای بود جمشید عید گرفت اگرچه پیش از این هم نوروز، بزرگ و معظم بود.<sup>۱</sup>

در ادامه، خرافات و باورهای عامیانه در نزد ایرانیان را در باب این عید بزرگ نقل می‌کند و در این باره می‌نویسد:

داندگان نیرنگ‌ها می‌گویند هر کس بامداد نوروز پیش از آن‌که سخن بگوید سه مرتبه غسل بچشد و سه پاره موم دود کند از هر دردی شفا می‌یابد.<sup>۲</sup>

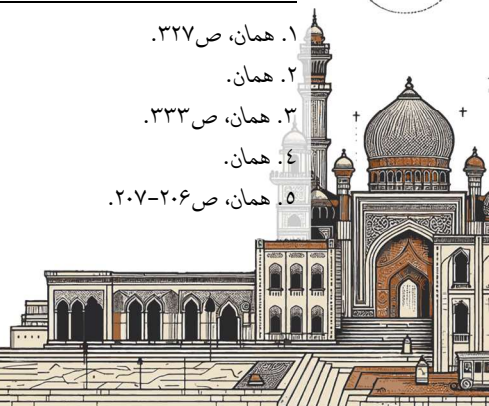
علاوه بر نوروز، تعدادی دیگر از جشن‌های معروف ایرانیان نیز از جانب ابوریحان نقل شده است. او به بحث درباره آن‌ها می‌پردازد و می‌نویسد:

اردیبهشت‌گان و آن عیدی است از جانب ایرانیان و چون این لفظ بر دو قسم است معنای آن این است راستی بهتر است. خردادگان، جشن نیلوفر در خرداد ماه، عید تیرگان، مردادگان، شهریورگان، عید مهرگان، رامروز یا مهرگان بزرگ، عید آبانگان، آذر عید یا آذر جشن و غیره.<sup>۳</sup>

آنچه در این توصیفات با اهمیت به نظر می‌رسد، توجه ابوریحان به منبع و مأخذ خبر است. او اشاره می‌کند که منبع این اخبار، موبدان و بازماندگان ایرانی هستند که هنوز در این زمان (قرن ۵ ه. ق.) بر آیین زرتشتی باقی مانده‌اند.<sup>۴</sup> هم‌چنین، ابوریحان در ضمن بیان اعیاد یهود و نصارا، اشاره‌هایی به اقلیت‌های مذهبی در سرزمین خراسان کهن دارد که در نوع خود بی‌نظیر است. او در این باره می‌نویسد:

از جمله اعیاد نصارای ایرانی یکی جشن گل است در خوارزم. روز چهارم ایار، همین جشن گل به روش جدیدی در خراسان، روز پانزدهم ایار به پا می‌شود.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۳۲۷.
۲. همان.
۳. همان، ص ۳۳۳.
۴. همان.
۵. همان، ص ۲۰۶-۲۰۷.





## ۴-۲. بنیان‌های دینی - اعتقادی ایرانیان باستان در تاریخ‌نگاری ابوریحان به مثابه

### مؤلفه‌ای فرهنگی

ابوریحان در آثار الباقیه، حجم قابل توجهی از اثر خود را به موضوع ادیان و ابعاد، اشتراکات و افتراقات ادیان مختلف اختصاص داده است. اشاره ابوریحان به پیامبران دروغین در میان اقوام گوناگون، ظهور مانی (د. ۲۷۴ م.)<sup>۱</sup> و مزدک (د. ۵۳۱ م.)<sup>۲</sup> و ظهور دسته‌ای از پیامبران دروغین پس از رحلت پیامبر ﷺ از نمونه‌های این موارد است.<sup>۳</sup>

در فرازهایی از این نگرش تاریخی - فرهنگی به جریان‌های دینی ایران باستان، وی به خوبی به تحلیل جنبه‌هایی از دین زرتشتی می‌پردازد و در پاره‌ای از آموزه‌های دینی و باورهای معتقدان به این دین با دیده تردید می‌نگرد و در این باره می‌نویسد:

زرتشت فرزند سفیدتومان ظهور کرد و او از مردم آذربایجان بود. عقیده زرتشتیان این است که زرتشت از سقف ایوانی در بلخ، هنگام نیمروز از آسمان به زمین فرود آمد و سقف بر او شکافت و بر گشتاسب که در خواب نیمروز بود وارد شد و او را به کیش خود و به ایمان به خداوند و تسبیح و تقدیس او و به کفر نسبت به پرستش و اطاعت شیطان و نیز به فرمان‌برداری از پادشاهان و اصلاح طبیعت و نکاح انساب دعوت نمود.<sup>۴</sup>

ابوریحان پس از بیان گزارش‌های متفاوت درباره محل تولد زرتشت با تطبیق آن‌ها و سنجش صحت و سقم این نقل گزارش‌ها به این نتیجه می‌رسد که زرتشت آذربایجانی بود.<sup>۵</sup>

۱. فیلسوف، شاعر، نویسنده، پزشک، نگارگر و بنیان‌گذار آیین مانوی. او از پدر و مادری ایرانی در نزدیکی تیسفون متولد شد. آیینی که بنیان گذاشت، جغرافیای وسیعی را در شرق و غرب تحت تأثیر قرار داد. شاپور یکم ساسانی با پذیرش دعوت او، اجازه تبلیغ و ترویج مذهب مانوی را در ایران داد، اما پس از مدتی، تحت تأثیر نفوذ روحانیان زرتشتی به طرز فجیعی، اعدام شد (ر.ک: ابن‌ندیم، الفهرست، ص ۵۸۲؛ بیرونی، آثارالباقیه عن قرون الخالیه، ص ۲۶۹؛ کریستن‌سن، تاریخ ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۶۴).

۲. اصلاح‌گر اجتماعی و کنش‌گر مذهبی ایرانی در عصر ساسانیان. او در دوره پادشاهی قباد یکم، فرقه‌ای مذهبی بنیاد نهاد و به تبلیغ آن پرداخت. جنبش او، تحت تأثیر تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دوره ساسانی، سریع رشد کرد، اما گستردگی آن، سرانجام مخالفت روحانیت زرتشتی و نهاد پادشاهی را به همراه آورد و سرانجام به شکلی سریع و به شدت سرکوب شد (ر.ک: بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۹۶۷؛ شهرستانی، ملل و نحل، ص ۴۲۲؛ بیرونی، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ص ۳۱۱).

۳. همان، ۱۸۹؛ مینوی، بررسی‌هایی درباره زندگی ابوریحان بیرونی به مناسبت هزاره ولادت او، ص ۱۳۵.

۴. بیرونی، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ص ۳۰۰-۳۰۸.

۵. همان.



در ادامه، ابوریحان در اعتقاد برخی ایرانیان درباره احیای دین زرتشت پس از سقوط ساسانیان، انتقاد را وارد می‌داند و درباره این‌که چرا دوره پادشاهان آل‌بویه بهترین زمان در جهت احیای آیین زرتشتی پس از ساسانیان برگزیده شده است، تردید می‌کند. او در این باره می‌نویسد:

نمی‌دانم چرا دولت دیلم را برگزیدند با آن‌که دلالت انتقال ممر به مثلثه آتش بر دولت عباسیان که دولت خراسانی و شرقی است ظاهرتر است و به علاوه چه بنی عباس و چه آل بویه از تجدید دولت ایرانیان و از اعاده دین ایشان بسیار دور بودند.<sup>۱</sup> ادیان ایرانیان باستان از منظری دیگر نیز از جانب ابوریحان مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است. در این نگرش، ابوریحان با نگاهی تاریخی، عقاید و باورهای ایرانیان شرقی را قبل از ظهور زرتشت با مردمان هند مشترک می‌داند و در این باره می‌نویسد:

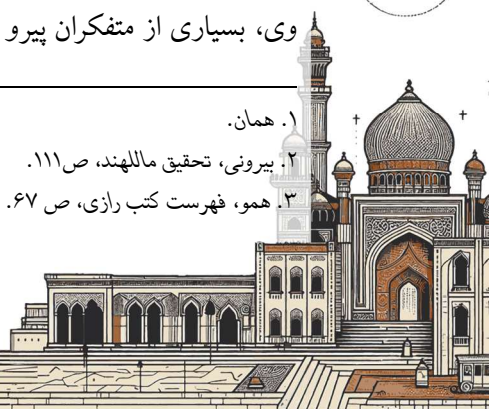
به سابق ایام، خراسان و فارس و عراق و موصل تا حوالی شام بر آیین آنان (برهمنان و شمنان) بوده‌اند تا به آن‌گاه که ستاره زرتشت از آذربایجان درخشید و گشتاسب و پور او اسفندیار، آن آیین را به قهر و صلح در بلاد خاور و باختر پیدا کند از چین تا روم آتشکده‌ها افکند و بدین طریق شمنان جلای وطن کردند و این آغاز جدایی ما بود از سوی خراسان تا ظهور اسلام و سقوط دولت فارس.<sup>۲</sup>

مطالعه در باب آرا و اندیشه‌های مانی، بخشی دیگر از نگرش تاریخی و هویتی ابوریحان به تاریخ ادیان و مذاهب را به خود اختصاص می‌دهد. در این‌جا مانند دیگر بخش‌های تاریخ‌نگاری بیرونی، هیچ‌گونه تعصب و یا رد و قبول این اندیشه در نزد او وجود ندارد. بلکه این امر تلاشی است از جانب ابوریحان به منظور شناختی بهتر و شفاف‌تر از این دین و پیامبر آن. بنابر اشاره خود ابوریحان در کتاب فهرست، وی آثار مانی مانند سفر الجبیره، کنز الاحیاء، صبح الیقین، التأسیس، الانجیل و شاپورگان را که همگی در قرن دوم و سوم هجری به عربی نقل شده بودند، خوانده بود و اختصاراتی از آن‌ها ترتیب داده بود.<sup>۳</sup>

ابوریحان مشتاق بود، مانی را تحت هر شرایطی بشناسد و بداند که این مرد کیست؟ و چه گفته است؟ که اندیش‌مندی مانند رازی، کیش او را پذیرفته است و علاوه بر این، پیش از وی، بسیاری از متفکران پیرو مانی بوده‌اند. تا این‌که سرانجام به کتاب‌های وی دسترسی



۱. همان.  
 ۲. بیرونی، تحقیق ماللهند، ص ۱۱۱.  
 ۳. همو، فهرست کتب رازی، ص ۶۷.





پیدا کرد و در مسائل تاریخی استفاده فراوانی از این آثار نمود.<sup>۱</sup> در میان این آثار می‌توان به کتاب شاپورگان اشاره کرد. این اولین کتابی است که پس از قیام اردشیر (آوریل ۲۲۴ م.) نوشته شد و به شاپور اول (۲۷۲-۲۴۰ م.) تقدیم گردید. بیرونی به تولد مانی در بابل، تاریخ آغاز حرکت او و فاصله میان اسکندر و اردشیر که بنا به گفته مانی ۵۳۷ سال است توجه می‌کند.<sup>۲</sup> هم‌چنین، ابوریحان برخی از القاب و سنت‌هایی را که به مانی منصوب شده است، رد می‌کند و حقیقت آن را تا آن‌جا که در توان دارد بازگو می‌نماید. وی در بیان نمونه‌ای از اتهامات وارده به مانی می‌نویسد:

نقل شده است که هر یک از مانویان خادمی آمد و خوش‌رو دارند، اما تا آن‌جا که من از کتاب‌های مانی دریافته‌ام به چنین موردی برخورد نکرده‌ام و حتی سیرت مانی با این عقیده مخالف است.<sup>۳</sup>

#### ۳-۴. سلسله‌های باستانی ایران از اسطوره تا تاریخ و بازتاب آن در تاریخ‌نگاری فرهنگی

##### ابوریحان بیرونی

ابوریحان به نسبت سایر مورخان که هم‌عصر یا پس از وی دست به نگارش تاریخ زدند رویکردی متفاوت‌تر و انتقادی‌تر در باب تاریخ ایران باستان اتخاذ کرده است. او پس از شرحی کوتاه در باب پیدایش مَشی، مَشیانه<sup>۴</sup> و کیومرث، انسان نخستین از دید ایرانیان به این عقیده که کیومرث انسان نخستین بوده است با دیده تردید می‌نگرد و می‌نویسد:

اختلاف در حکایات و اخبار مربوط به کیومرث انسان را بر این می‌انگیزاند که چنانچه در برخی کتاب‌ها هست، تصدیق کند که کیومرث انسان اول نبوده است و

۱. همو، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، مقدمه.

۲. همو، فهرست کتب رازی، ص ۶۷؛ محمودآبادی، امپراتوری ساسانی در گزارش‌های تاریخی اسلامی و غربی، ص ۲۶۶.

۳. بیرونی، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ص ۳۰۸-۳۰۹.

۴. نخستین جُفت بشر در تاریخ اساطیری ایران که پس از کشته شدن کیومرث به دست اهریمن از نطفه او بر زمین ریختند. مَشی و مشیانه از آغاز بر روی زمین زاده می‌شوند و هیچ‌گناه نخستینی مرتکب نشده‌اند و وظیفه دارند جهان را از شر اهریمن برهانند. مشیه و مشیانه دارای هفت جفت فرزند می‌شوند و هر جفتی یک نر و یک ماده است. هر کدام از جفت‌ها با هم آمیزش می‌کنند و روانه یکی از هفت کشور می‌شوند. از آنان فرزندان دیگری به وجود می‌آیند و نسل بشر ادامه می‌یابد. آبودامن و مشیانه در صد سالگی می‌میرند. فرزندان آبودامن و مشیانه آغاز و مبدأ بسیاری از نژادهای گوناگون را در بر می‌گیرند (ر.ک: کریستن‌سن، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ص ۲-۱۸).



بلکه او کامربن یافت بن نوح بوده است و کیومرث، سال خورده‌ای در دماوند بود که کارش بالا گرفت.<sup>۱</sup>

پس از این، ابوریحان به بحث درباره القاب پادشاهان ایران می‌پردازد. او نخست، القاب عمومی پادشاهان ایران را مانند ساسانیان، شاهنشاه و کسری، ملوک جبال و طبرستان اِصْفَهْبُد، ملوک دماوند مُصَمِّغان و غیره بیان می‌کند.<sup>۲</sup> تقسیم‌بندی ابوریحان درباره این بخش از تاریخ ایران به این صورت است که از سه قسمت ۱. از انسان اول تا اسکندر، مرکب از پیشدادیان، ملوک ایلان و کیانیان؛ ۲. از اسکندر تا ساسانیان و ۳. از ساسانیان تا اسلام در این دوره یاد می‌کند.

در هر یک از بخش‌های این تقسیم‌بندی، ابوریحان با ترسیم جدول‌هایی، نام یک یک پادشاهان را همراه با مدت سلطنت آن‌ها بیان می‌کند. اسامی پدران و اجداد هر یک از این افراد و عمده‌ترین حادثه دوران ایشان، دیگر مطالب این بخش را تشکیل می‌دهد.<sup>۳</sup> این بخش از تاریخ‌نگاری ابوریحان مانند دیگر بخش‌های تاریخ‌نگاری وی با رویکردی تطبیقی همراه است. به صورتی که او ابتدا روایت‌ها و جدول‌هایی از حمزه اصفهانی (د. ۳۵۰ یا ۳۶۰ ه.ق.) و از نسخه‌های متعدد نقل می‌کند و در انتها با تطبیق این جدول‌ها با هم، نظر خود را بیان می‌نماید.<sup>۴</sup>

توصیف القاب پادشاهان سلسله‌های ایرانی و دلیل اشتها این پادشاهان به این القاب در نگاه ابوریحان به تاریخ باستان ایران دیده می‌شود. ابوریحان در این باره می‌گوید:

فقط پادشاهان ایران بودند که هر کدام لقبی خاص داشتند و دیگر ملوک اگرچه

دارای القاب هستند ولی این القاب راجع به نوع ایشان است نه شخص آنان.<sup>۵</sup>

درستی تحقیقات ابوریحان درباره این دوره تاریخی امری است که او بارها به آن اشاره

می‌کند و در این باره می‌نویسد:

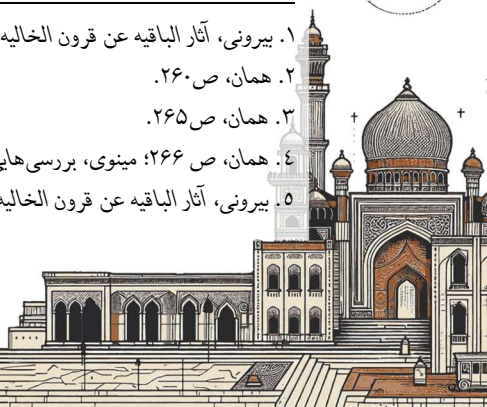
۱. بیرونی، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۶۵.

۴. همان، ص ۲۶۶؛ مینوی، بررسی‌هایی درباره زندگی ابوریحان بیرونی به مناسبت هزاره ولادت او، ص ۱۸۰.

۵. بیرونی، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ص ۱۴۲.







گاهی این قسم از تواریخ را که ما بیان می‌کنیم در کتاب‌های سیر و تواریخ بر خلاف آن دیده می‌شود ولی آنچه را که من در این کتاب وارد نمودم نزدیک‌ترین اقوال بود که محل اجماع و اتفاق اصحاب تاریخ است و در کتاب حمزه اصفهانی که نام آن را کتاب التواریخ تبار الامم من قضی منهنم و من عبر گذاشته است، طور دیگری یافتیم.<sup>۱</sup>

## ۵. هخامنشیان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

علاوه بر نقل اسامی پادشاهان سلسله‌های باستانی ایران به همراه سال‌هایی که حکومت کردند در جدول‌هایی مخصوص، ابوریحان در دو مورد درباره تاریخ هخامنشیان، گزارش‌هایی را نقل می‌کند که یکی درباره افسانه ذوالقرنین و دیگری در باب حفر کانالی در مصر به دست داریوش است. ابوریحان درباره ذوالقرنین و اخبار مربوط به آن می‌نویسد:

از قصه‌های ذوالقرنین و کارهای او در قرآن حکایت شده است و هر کس آیات مربوط به او را بخواند خواهد دانست که آنچه از این آیات بر می‌آید این است که او مردی قوی، صالح و شجاع بود و خداوند به او قدرتی و سلطنتی بزرگ بخشیده بود.<sup>۲</sup>

بیرونی در ادامه به طرح این سؤال می‌پردازد که آیا اسکندر یونانی، همان ذوالقرنین در قرآن است یا خیر؟<sup>۳</sup> انتقاد ابوریحان نسبت به نسب‌های ساختگی و تأثیری که دوستی‌ها در اتخاذ مواضع متفاوت ایجاد می‌کنند، وی را به این نتیجه می‌رساند که در باب ذوالقرنین نمی‌توان با قاطعیت سخن گفت و نباید انتظار حقیقت از این خبر داشت.<sup>۴</sup> اشاره دیگر ابوریحان در باب تاریخ دوره هخامنشی، ایجاد ترعه یا کانال میان بحر احمر و مدیترانه است. او در این باره می‌نویسد:

حفر کانال و ترعه‌ای که بحر احمر را به دریای شام متصل نمود از آثار داریوش، شاهنشاه هخامنشی است.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۵۹-۶۳.

۳. همان.

۴. همان، ص ۶۵-۶۶.

۵. بیرونی، تحدید نهایات الاماکن، ص ۶۳.



## ۶. اشکانیان در تاریخ‌نگاری بیرونی

به لحاظ آگاهی تاریخی، دوره اشکانی از دوره‌های تاریخی ایران است که کمترین اطلاع درباره آن‌ها و چگونگی حکومت آن‌ها در دست است. این در حالی است که مدت حکومت پادشاهان این سلسله بیش از چهار قرن بوده است. ابوریحان با براهین مستحکم می‌کوشد، دلیل این بی‌توجهی را روشن کند و اطلاعات بیشتری را از طریق محاسبات نجومی از این سلسله به دست دهد. او در این باره می‌نویسد:

قسم دوم از تاریخ ایران از آغاز اسکندر است تا قیام اردشیر بن بابک و در این مدت ملوک الطوائف؛ یعنی ملوکی که اسکندر ایشان را در بلاد مفتوحه خویش حکومت داده بود و هیچ کدام از یکدیگر فرمان نمی‌بردند، حکومت می‌کردند و دوره سلطنت اشکانیان که بلاد عراق و ماه؛ یعنی جبال را مالک شدند و اینان یکی از ملوک الطوائف بودند و دیگر ایشان را اطاعت نکردند و فقط برای این که از خانواده ایران بودند ایشان را تعظیم و تکریم می‌نمودند. چنان‌که سرسلسله ایشان، اشک بن اشکان بود که لقب افغور شاه داشت.<sup>۱</sup>

بیرونی درباره التقاطی که میان این سلسله با دوره اسکندر در میان مورخان اتفاق افتاده

است، می‌نویسد:

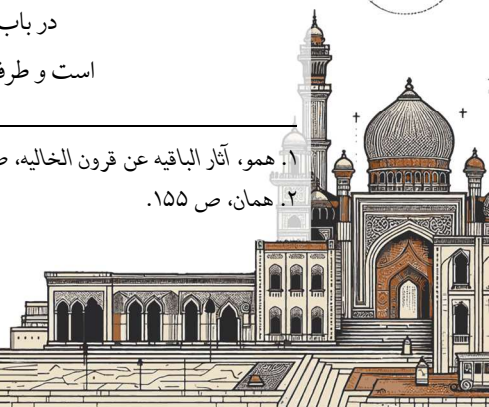
برخی از مورخان ایران، میان سلطنت اسکندر و اولین پادشاه اشکانی را به هم متصل نمودند و یک نقصان فاحشی روی داد و نیز برخی دیگر بدون شناسایی حقیقت، این اقوال را به هم مخلوط نمودند و من آنچه را که از گفته ایشان واقف شده‌ام برای خوانندگان حکایت می‌کنم و به اندازه طاقت خود در اصلاح فساد، ابطال باطل و تحقیق حق، اجتهاد و کوشش می‌نمایم.<sup>۲</sup>

بیرونی پس از مطالعه، تحقیق فراوان و آزمایش راه‌های گوناگون برای رسیدن به حقیقتی در باب سلسله اشکانیان، تنها راه درست را مراجعه به کتاب شاهپورگان اثر مانی می‌داند و در این باره می‌نویسد:

در باب این دوره، یک طرف این تاریخ؛ یعنی طرف مقتدم، غلبه اسکندر بر ایران است و طرف متأخر آن، قیام اردشیر بن بابک است و بیرون آوردن سلطنت از دست

۱. همو، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۲. همان، ص ۱۵۵.







اشکانیان که بر ما معلوم است. اما میانه این دو تاریخ بر ما مجهول خواهد ماند. اگرچه از روی عقل نمی‌توان مدت پادشاهی هر یک از اشکانیان و دیگر ملوک الطوایف و کمیت عدد اشخاصی را که به سلطنت قیام کردند، دانست، می‌باید آن را در نقل بجوییم و در نقل هم مشاهده شد که چه اختلافاتی موجود است. با این وجود تمام این اقوام را به کنار می‌گذاریم و ترک می‌کنیم و در تصحیح آن از کتاب مانی که به شاهپورگان معروف است بهره می‌بریم؛ زیرا این کتاب از میان کتاب‌های ایرانیان پس از قیام اردشیر نوشته شده است و مانی از کسانی است که دروغ را حرام می‌داند و به تاریخ ساختن هم نیازی نداشته است.<sup>۱</sup>

پس از توضیحاتی که ابوریحان درباره چگونگی دست‌یابی دقیق به مدت زمان حکومت اشکانیان می‌آورد، دلیل مغشوش و مغفول ماندن تاریخ آن‌ها را در اقداماتی می‌داند که پادشاهان ساسانی بر علیه آنان انجام می‌دادند. او در این باره می‌نویسد:

ساسانیان پس از آن‌که از شر اسکندر و اشکانیان، فارغ البال و آسوده خاطر شدند به تاریخ‌نویسی مشغول شدند و در نتیجه، آنچه را که خود دوست داشتند در این تواریخ جای دادند و آنچه را که مایه بدنامی می‌پنداشتند، حذف نمودند.<sup>۲</sup>

علاوه بر این، ابوریحان آشفته بودن اموال ایرانیان و پراکنده بودن آن‌ها را به واسطه عذاب‌های اسکندر و جانشینان او که باعث غافل ماندن ایرانیان از این امور گشت، دلیل دیگری در مغشوش ماندن تاریخ این سلسله می‌داند و اضافه می‌کند:

علت دیگر این است که اسکندر هرچه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت، همه را طعمه آتش گردانید. حتی مقدار زیادی کتاب‌های دینی را سوزاند و بناهای رفیع را خراب کرد و آتش زد.<sup>۳</sup>

بحث دیگر ابوریحان درباره تاریخ اشکانیان، انتقادی است که به مورخان هم عصر خویش و نسبت به مواضع آن‌ها در موضوع تاریخ اشکانیان دارد. یکی از این مورخان، مورخی با نام کسروی است که مأخذ حمزه اصفهانی در نقل اخبار تاریخ ایران باستان بوده

۱. همان، ص ۱۵۹-۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۷۲.

۳. همان.



است. بیرونی درباره ضعف کار این دو مورخ به شیوه‌ای دقیق، استدلال‌های این دو را ناقص می‌داند و می‌نویسد:

چون کسروی به اضطرابی که در دو قسم اخیر تاریخ است، وقوف یافت، کار بسیار بزرگی کرد که ما آن را شگفت‌انگیز می‌دانیم و آن کار این است که دویست و شصت سال از مدت سلطنت اشکانیان کم کرد.<sup>۱</sup>

بیرونی در نهایت، پس از انتقاد از حمزه اصفهانی که مطالب خویش را از کسروی نقل کرده است با طرح پرسشی به پژوهش در این باره پایان می‌دهد. او در این پرسش می‌گوید:

ای کاش! می‌دانستم که چرا این مدت را از دوره سلطنت ساسانیان کم کرد و از اشکانیان چشم پوشید با آن‌که تاریخ اشکانیان به عللی مغشوش است؟<sup>۲</sup>

بر این اساس، یکی از نکات بسیار مهمی که مورد توجه این مورخ گاه‌شمار بوده است، موضوع تصحیح اشتباه دوران حکومت اشکانیان است. عملی که ساسانیان برای دور شدن از زمان انحطاط، بنا بر گفته زرتشت بدان دست زدند و نیمی از دوران سلطنت اشکانیان را کاستند و در تخریب آثارشان کوشیدند. بی‌گمان، بیرونی یکی از موفق‌ترین نویسندگان اسلامی است که زمان درست سلطنت اشکانیان را از تاریخ‌نگاری رسمی ساسانی استخراج نموده است و آن را به آیندگان واگذار کرده است.<sup>۳</sup>

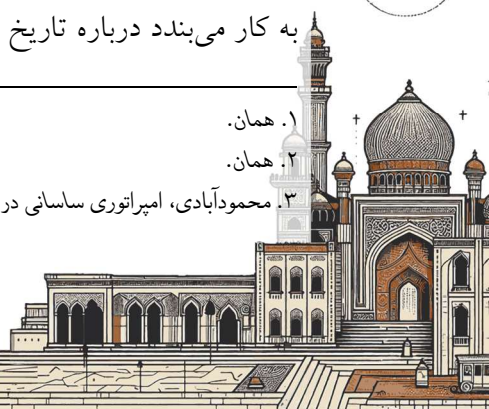
## ۷. ساسانیان در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی

گزارش رویدادهای دوره ساسانیان در چند مورد در تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی بازتاب داشته است. البته، این گزارش‌ها به غیر از مطالب فصول مربوط به اعیاد و جشن‌های ایران باستان درباره این قسمت از تاریخ ایران است. بحث در باب مغشوش و یا روشن بودن این بخش از تاریخ، رویکرد انتقادی به محتوای آثار به جا مانده از دوره ساسانیان و اشاره به قیام مزدک از مطالبی است که بیرونی به صورت مستقیم در باب تاریخ دوره ساسانی بیان می‌کند. ابوریحان همان اسلوب دقیق و شیوه‌ای را که در روشن نمودن دوره تاریخ اشکانی به کار می‌بندد درباره تاریخ دوره ساسانی نیز به کار می‌برد و در این باره می‌نویسد:

۱. همان.

۲. همان.

۳. محمودآبادی، امپراتوری ساسانی در گزارش‌های تاریخی اسلامی و غربی، ص ۲۲۳.





این قسم از تاریخ هم از آنچه به قسم اول عارض شده است، سالم نیست ولی یگانه فرق این است که این عیب در ایام ساسانیان؛ یعنی قسم سوم از تاریخ باستانی ایران، کمتر است.<sup>۱</sup>

از دیگر مطالب ابوریحان در این بخش، انتقادی است که به محتوای برخی آثار مربوط به تاریخ ساسانیان داشته است. دیدگاه بسیار دقیق و تحلیل‌گر بیرونی نسبت به محتوای خداینامه‌ها، چنان روشن و انتقادی است که مایه حیرت می‌گردد. ابوریحان منابعی را که درباره اعیاد ایرانی عهد ساسانی سخن گفته‌اند نسخه‌های ساختگی، فاسد و غیر قابل اعتماد به شمار می‌آورد و منابع زرتشتی مانند نوشته‌های زادویه بن شاهویه، خورشید بن زیار اصفهانی و محمد بن بهرام مطیار را بسیار مورد اعتماد و قابل توجه می‌داند. هم‌چنین، گسترش نفوذ زنادقه از دیگر رویدادهایی است که ابوریحان در بحث از تاریخ دوره ساسانی به آن می‌پردازد و درباره آن می‌نویسد:

مانویه را به صورت مجاز زندقه می‌گویند و فرقه باطنیه را در اسلام نیز چنین می‌نامند؛ زیرا این دو دسته در توصیف خداوند به صفاتی و در تأویل ظواهر به مزدیکه شبیه هستند.<sup>۲</sup>

## ۸. نتیجه

این پژوهش تلاشی بود در جهت اثبات یا رد این فرضیه که تاریخ‌نگاری ابوریحان در آنچه که به بازخوانی تاریخ باستانی ایران ارتباط پیدا می‌کند دارای وجوه و رویکردی فرهنگی است و این بینش تاریخ‌نگارانه، برخلاف رویکرد اغلب مورخان هم‌عصر وی نسبت به تاریخ باستانی ایران که در تلاش بودند تا تحولات سیاسی و معطوف به قدرت این دوره زمانی را بازتاب دهند، آشکارا صبغه‌ای فرهنگی داشت و در تلاش بود تا آگاهانه یا ناآگاهانه با تمرکز بر بخش‌های فراموش شده تاریخ باستانی ایران به صورتی آشکار و نهان، خادم مسئله هویت ملی ایرانیان باشد.

دست‌آورد اصلی پژوهش حاضر این است که تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی تحت تأثیر فضای گفتمانی، ضرورت‌ها و نیازهای فرهنگی - هویتی معاصر با وی قرار گرفته

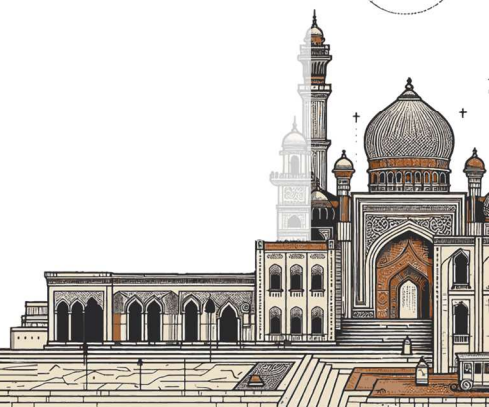
۱. بیرونی، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۱۱.



است و پیش از این که معطوف به بازتاب تحولات سیاسی باشد، فرهنگ را بر صدر نشانده است. هم‌چنین می‌کوشد تا بخش‌های مغفول مانده یا کمتر مورد توجه قرار گرفته تاریخ باستانی ایران را در کانون توجهات قرار دهد. در چنین خوانشی، فرهنگ در کلیت معنایی آن که جشن‌ها، آیین‌ها، ادیان، باورهای اسطوره‌شناختی، مبداهای تاریخ، تقویم‌ها و اموری از این دست را در بر می‌گرفت در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری ابوریحان برجسته گردیده است.

هم‌چنین مشخص شد که تاریخ باستانی ایران در همان نظم سلسله‌ای شناخته شده آن و با تمامی ویژگی‌های اسطوره‌شناختی و تاریخی آن در منظومه تاریخ‌نگارانه ابوریحان مورد تأمل و پرسش قرار گرفته است و معطوف به جانب نوعی استقلال و دوری از گرایش‌های جانب‌دارانه هویتی- قومی شده است که این امر دست‌آوردی قابل توجه و برآیندی علمی و انتقادی به همراه دارد. علاوه بر این، مشخص شد که رویکرد فرهنگی ابوریحان به تاریخ باستانی ایران تا حدودی رویکردهای سیاست‌محور در مطالعات تاریخ باستانی ایران در جریان تاریخ‌نگاری قرون نخستین را به چالش کشیده است و توجهات را معطوف به حوزه‌هایی کرده است که به مثابه ضرورت‌ها و نیازهای هویتی ایرانیان همواره مطرح بودند و در دوره معاصر ابوریحان به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های هویتی ایرانیان در کانون توجهات قرار داشتند.





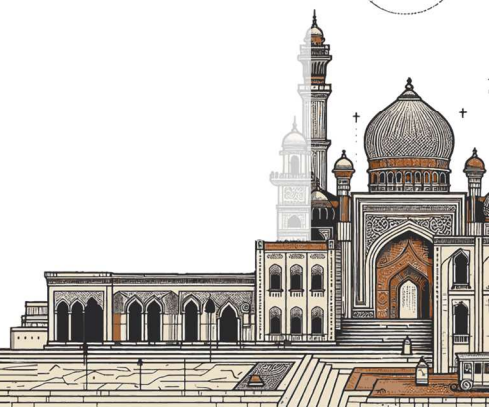
## منابع

- آزاد ارمکی، تقی، اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان (از فارابی تا ابن خلدون)، تهران: سروش، ۱۳۷۴.
- آشوری، داریوش، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران: نشر آگه، ۱۳۹۶.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- اسمیت، فیلیپ، درآمدی بر نظریه فرهنگی، ترجمه حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۵.
- بابازاده فومشی، بهنام و آدینه پور، خجسته، «خوانش متفاوت متون کلاسیک فارسی در پرتو تاریخ‌نگاری نو»، متن پژوهی ادبی، ۱۳۹۴، شماره ۶۳.
- بلعمی، محمد، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۵۳.
- بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- \_\_\_\_\_، تحقیق ماللهند، ج ۱، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران: مؤسسه اطلاعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- \_\_\_\_\_، فهرست کتب رازی، ترجمه مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- \_\_\_\_\_، تحدید نهایات الاماکن، ترجمه احمد آرام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشکده ادبیات، ۱۳۴۴.
- تبریزی، غضنفر، المشاطه لفهرست (فهرست کتابهای رازی و نامهای کتابهای بیرونی)، به کوشش مهدی محقق، تهران: ۱۳۶۶.
- جعفرنیا، فاطمه، «رویکرد دینی ابوریحان و تأثیر آن در پژوهش‌های علمی»، مجله تاریخ نو، ۱۳۹۶، شماره ۲۲.
- حموی، یاقوت، معجم الادبا، ج ۵، کوشش احسان عباس، بیروت: دارالمغرب الاسلامی ۱۹۹۳م.
- روح الامینی، محمود، زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران: نشر عطار، ۱۳۸۱.
- زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ساسانی، سمیرا، «ادبیات تطبیقی و تاریخ‌نگاری نو: نقدی بر ترانه‌های ای ایران و هویت من»، ادبیات تطبیقی، ۱۳۹۴، شماره ۱۱.
- شجری قاسم خیلی، رضا و دیگران، «نگرش هویتی ابوریحان بیرونی»، جستارهای تاریخی، ۱۳۸۹، شماره ۱.
- شهرستانی، ملل و نحل، ترجمه مصطفی هاشمی، تهران: شرکت افست، ۱۳۵۸.
- صادقیه، پریسا، «تاریخ‌نگاری نوین و ماتریالیسم فرهنگی»، مجله ایران فرهنگی، ۱۳۸۸، سال ۱۵، شماره ۴۳۷۷.
- صاحبی، محمد جواد، مناسبات دین و فرهنگ در جامعه ایران، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۶.





- صیامیان گرجی، زهیر، «تبارشناسی ایران‌گرایی فرهنگی در سنت تاریخ نگاری اسلامی - ایرانی تا عهد تیموری»، مطالعات تاریخ اسلام، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۳.
- صفا، ذبیح‌الله، احوال و آثار بیرونی، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲.
- کریستن‌سن، آرتور، تاریخ ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
- \_\_\_\_\_، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۶.
- گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
- حاجی‌بابایی، مجید، «رویکرد و شیوه تاریخ نگاری ابوریحان بیرونی با تکیه بر الاثار الباقیه»، مطالعات تاریخ اسلام، ۱۳۸۹، شماره ۵.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۷۵.
- فوکو، میشل، نظم گفتار درس افتتاحی در کلژ دو فرانس، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۴.
- متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶.
- مکاریک، ایرنارما، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۸۴.
- محمودآبادی، سیداصغر، امپراتوری ساسانی در گزارش‌های تاریخی اسلامی و غربی، اصفهان: نشر افسر، ۱۳۸۴.
- مینوی، مجتبی، بررسی‌هایی درباره زندگی ابوریحان بیرونی به مناسبت هزاره ولادت او، تهران: انتشارات خرمی، ۱۳۵۲.
- یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۸۲.





<https://hiq.bou.ac.ir>







# اوضاع سیاسی ماوراءالنهر در دوران اسلامی تا تشکیل دولت صفوی

دکتر حمید حاجیان پور<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز، ایران.

## چکیده:

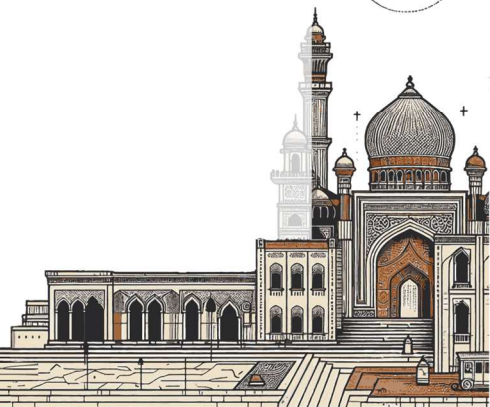
این پژوهش، اوضاع سیاسی ماوراءالنهر را در قرون اولیه اسلامی تا تشکیل دولت صفوی در ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. روند تأسیس دولت‌های مستقل و نیمه مستقل و پیدایش نیروهای محلی در شرق فلات ایران به تشکیل دولت صفوی و ایجاد دولت واحد کمک شایانی کرد. از سوی دیگر تحولات سیاسی ماوراءالنهر به پیدایش دولت تیموریان و اندکی بعد از بکان در آن منطقه انجامید. تحولات درونی و حیات سیاسی و مذهبی تیموریان و ازبکان و رویارویی عقیدتی و سیاسی آنان با دولت صفویه در حوادث سده‌های نهم و دهم هجری / پانزدهم و شانزدهم میلادی، تأثیر زیادی داشته است.

کلیدواژه‌ها: ماوراءالنهر، خراسان، مغولان، تیموریان، شیبانیان، صفویان.

## اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۴/۰۴/۰۱ | تاریخ بازنگری: ۱۳۸۵/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۸۵/۰۹/۲۳ | تاریخ انتشار: ۱۳۸۶/۰۴/۱۰



با همکاری



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع). © نویسندگان.





## مقدمه

خراسان و ماوراءالنهر در حیات سیاسی و اجتماعی خویش و در گذر زمان منشأ تحولات و دگرگونیهای بسیاری بوده‌اند. پیدایش دولتهای مستقل و نیمه مستقل متعدد در این نواحی و رونق و شکوفایی فرهنگی در ادواری از تاریخ و بروز ویژگیهای دیگر در دورانهای مختلف، این منطقه را از کانونهای مهم فلات ایران ساخته است. به ویژه آنکه منطقه خراسان و ماوراءالنهر معبری برای تهاجمات به ایران بوده‌اند. بدنبال فروپاشی دولت ساسانی و استقرار خلافت اسلامی نخستین دولت‌های مستقل ایرانی ظهور یافتند. دستگاه خلافت بغداد تحت تأثیر قرار گرفته و تهاجم ترکان غزنوی و سلجوقی آغاز شد. به این ترتیب دولتهای ترک در این مناطق جغرافیایی شکل گرفته و تعمیم یافتند.

با اضمحلال حکومت مغولان و تشکیل سلسله‌های محلی در ایران، این سرزمین همچنان یکی از کانونهای فرهنگی با هویت ایرانی اسلامی بود که از شکوفایی ادبی و هنری ویژه‌ای برخوردار گردید. دربار تیموریان، مجمع اهل ادب و هنر می‌شد که از نواحی گوناگون گرد آمدند. بدنبال افول قدرت تیموریان در ماوراءالنهر، اقوام بیابانگردی که از خاستگاه خود در دشت‌های قبیچاق جدا شده بودند به سوی ماوراءالنهر و خراسان حرکت کردند و آخرین ضربات را بر پیکر فرتوت جانشینان تیمور وارد ساختند و دولت ازبکان را در ماوراءالنهر پی‌نهادند. این دولت، دارای روحیات رزمندگی و توسعه طلبانه و اندکی بعد احساسات مذهبی نوپایی شد که در سراسر قرن شانزدهم میلادی و دهم هجری در مرزهای شرقی ایران، مناسبات سیاسی ایرانیان و ازبکان را تحت تأثیر قرار داد.

این پژوهش، اوضاع سیاسی ماوراءالنهر را در قرون اولیه اسلامی مورد بررسی قرار داده و شرایط این منطقه را تا قرن دهم هجری تبیین می‌نماید.<sup>۱</sup>

۱. بارتولد در تحقیقات خود در مورد ترکستان و ماوراءالنهر، به ویژه در «چهار بررسی درباره آسیای مرکزی» مواد فراوانی گرد آورده است. هر چند دسترسی به آن ممکن نشد، لیکن از اطلاعات پراکنده منابع مانند نوشته‌های رنه گروسه، سود جست.



## از ورود اسلام تا دوره مغولان

بعد از سقوط دولت کوشانیان، در این سرزمین، فرمانروایی واحد یا حاکمیت فردی که از جانب پادشاهی بیگانه منصوب شده باشد، وجود نداشته است. هر چند روایات تاریخی، از تشکیل حکومت ساسانی در ماوراءالنهر حکایت دارند. در دوره اسلامی در آغاز فتوحات فقط حملاتی به ماوراءالنهر صورت می‌گرفت و فاتحان به مقرر زمستانی خود در خراسان باز می‌گشتند. بنابر قول طبری، شاهزادگان محلی هر ساله در یکی از شهرهای مجاور خوارزم گرد آمده و با حل منازعات خویش برای عملیات جنگی علیه اعراب متحد می‌شدند.<sup>۱</sup> با انتصاب قتیبه بن مسلم باهلی در سال ۸۶ ق/۷۰۴ م به سمت والی خراسان، سلطه اعراب مسلمان در ماوراءالنهر بیش از گذشته استوار شد. قتیبه با بهره‌گیری از دوگانگی بومیان و اختلافات آنان از سمت شمال تا شاش و از جنوب شرقی تا کاشغر در مرز امپراطوری چین پیش رفت و در بخارا و سمرقند مساجدی ساخت.

با کشته شدن قتیبه در سال ۹۷ ق/ ۷۱۵ م بخشهایی از ماوراءالنهر از دست رفت. مشکلات اعراب در ماوراءالنهر با مداخله‌های ترکان پیچیده‌تر شد. در قرن ششم میلادی، خان‌های ترک، سراسر آسیای مرکزی را به تصرف خویش در آورده و امیدوار بودند با یاری دولت بیزانس، ساسانیان را تار و مار کنند؛ اما ضعف بیزانس مانع از اجرای این نقشه گردیده بود. دولت ترکان متلاشی و به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد.

قتیبه با استفاده از وضع دشوار ترکان آنان را از سغد بیرون راند. ترکان حاضر نبودند به آسانی از ماوراءالنهر بگذرند. تحریکات آنان همراه با شیوه حکومت امویان و افزون طلبی حکام آنان و اخذ باج و خراج، گاه عکس‌العمل‌هایی را موجب می‌گردید. زیرا از نو مسلمانان نیز خراج دریافت می‌کردند.\*

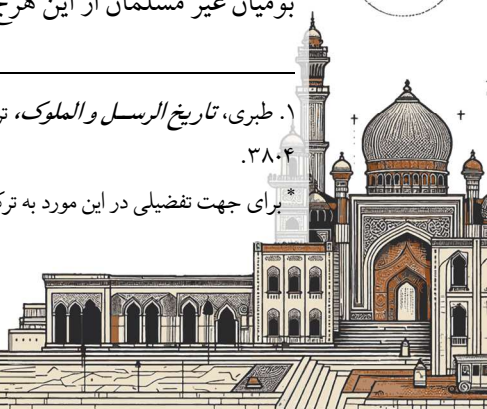
در زمانی که اختلاف‌های قبیله‌های عرب در خراسان و ماوراءالنهر شدت می‌یافت، بومیان غیر مسلمان از این هرج و مرج استفاده کرده، در برخی از نقاط نفوذ یافتند و ترکان نیز



۱. طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸) ج ۹، ص ۳۸۰۶ -

۳۸۰۴

\* برای جهت تفصیلی در این مورد به ترکستان نامه اثر بارتولد مراجعه نمایید.





به موفقیت‌های مقطعی نائل گردیدند. اگر چه در این هنگام عباسیان با فعالیت‌های سیاسی خود در خراسان حکام اموی را به خود مشغول کرده بودند، نصر بن سیار توانست به موفقیت‌هایی در ماوراءالنهر دست یابد. حمله‌های پی در پی به کانون ترکان، آنها را از حوضه سیردریا عقب راند و خطر صحرائشینان را موقتاً رفع کرد.

با روی کار آمدن عباسیان و هرج و مرج آغازین، ماوراءالنهر هم زمان با درگیری‌های داخلی، در معرض خطر عظیم دشمن خارجی نیز قرار گرفت. امپراطوری ترکان غربی در ترکستان ساقط شده بود، اما چینیان در صدد برآمدن از سقوط ترکان استفاده کرده و قدرت خویش را در کشوری که از دیرباز با چین ارتباط داشت، استوار سازند، بنابر درخواست حکام محلی ماوراءالنهر، عباسیان لشکریان چین را شکست دادند. این جنگ اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، زیرا مشخص شد که کدام فرهنگ و تمدن - چینی یا اسلامی - می‌بایست در این سرزمین حکمفرما باشد. از این زمان رقابت در ماوراءالنهر میان چین و ایران شکل نوینی گرفت و چینیان به تحریک بومیان پرداختند. با استقرار ابومسلم خراسانی در ماوراءالنهر، حکام نواحی مختلف انتخاب شدند. به دلیل اهمیت خراسان، خلفای عباسی گاه فرزندان خود را به حکومت این سرزمین می‌فرستادند. بعد از عقب‌نشینی دولت ترکان و شکست چینیان در مرز ماوراءالنهر دو دولت تأسیس شد: بخش شرقی سیردریا (هفت آب) را قارلیغان در سال ۱۴۹ ق/ ۷۶۶ م در تصرف داشتند و در بخش سفلائی سیر دریا یا سیحون دولت غزان تشکیل یافت.<sup>۱</sup>

در اوایل قرن سوم هجری ۲۰۶ ق/ ۸۲۱ م طاهر ذوالیمینین از طرف مأمون عباسی حاکم خراسان شد. او با حذف نام خلیفه، استقلال خویش را در برابر دستگاه خلافت بغداد اعلام داشت. سامانیان حتی پیش از طاهریان به قدرت رسیده بودند، ولی سمت آنان تنها مقامات حکومتی ماوراءالنهر و تابع والی خراسان بود. به این ترتیب که از طرف والی خراسان و بنابر میل مأمون خلیفه عباسی، نوح به سمت فرمانروایی سمرقند و احمد به همان سمت در فرغانه و یحیی به فرمانروایی شاش و الیاس به حکومت هرات منصوب شد.<sup>۲</sup> سامانیان نتوانستند

۱. بارتولد، تحت عنوان «آسیای میانه قبل از قرن دوازدهم میلادی» به تفصیل از آن بحث می‌کند. ر. ک: بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲).  
 ۲. میرخواند، تاریخ روضه الصفا (تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۹) ج ۴، ص ۳۰.



حکومت خویش را در هرات استوار سازند. در اخبار خروج صفاریان در سیستان و ناحیه هرات، سخنی از سامانیان نیست. در عوض، سامانیان در ماوراءالنهر فرمانروایان موروثی آن سرزمین شدند. تابعیت کامل و نهایی ماوراءالنهر از حکومت اسلامی نیز در همین دوران صورت گرفت. لیکن باید توجه داشت که طاهریان و سامانیان هنوز از تأیید و یاری دولت بغداد برخوردار بودند. بزرگان بومی ماوراءالنهر در دربار خلافت حضور داشتند و این امر نشان می‌دهد که در زمان طاهریان هنوز خلفا در امور آن منطقه دخالت داشتند.

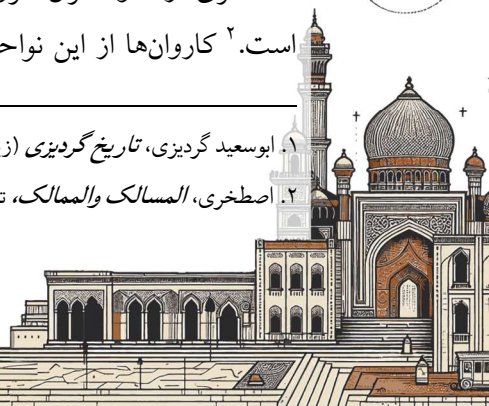
طاهریان و سامانیان می‌کوشیدند حکومت و قدرت خود را استوار کرده و آرامش را در کشور برقرار سازند. بدین سبب با حمایت از طبقات پایین، از فرهنگ و ادب طرفداری می‌کردند. به طوری که فقیرترین کودکان روستایی به شهرها روی می‌آوردند تا تحصیل کنند.<sup>۱</sup> صفاریان در پایان قرن سوم هجری کوشیدند تا حکومت خویش را به سوی ماوراءالنهر گسترش دهند. صفاریان بعد از استقرار حکومت خویش در سیستان، حدود حکومت خود را به دره کابل و سند و مکران بسط دادند و هرات و پوشنگ - زادگاه طاهریان - را تصرف کردند. در سال ۲۵۸ ق/ ۸۷۱ م یعقوب به فرمان خلیفه به ولایت بلخ و طخارستان منصوب شد. در مقابل قدرت فزاینده یعقوب، فرمان واگذاری خراسان و طبرستان و جرجان و ری و فارس و سالاری لشکر بغداد به وی واگذار شد.

مبارزه میان امیران عرب و حکام خوارزم به تقسیم این منطقه منجر شد: بخش جنوبی به انضمام شهر کاث در دست خوارزمشاهیان باقی ماند و بخش شمالی با شهر گرگانج در تصرف امیران قرار گرفت. میان این دو بخش برخوردهایی وجود داشت تا این که در اواخر قرن چهارم ۳۷۵ ق/ ۹۷۰ م امیران گرگانج متصرفات خوارزمشاهیان را مسخر ساختند و لقب ایشان به فاتحان رسید و درگیری‌ها پایان یافت. تجارت و بازرگانی با صحرانشینان اهمیت فراوانی داشت و خوارزمشاهیان بیشترین سود را از تجارت با آنان کسب کردند. بنابر قول اصطخری، رفاه و عمران سرزمین ایشان منحصراً مبتنی بر مناسبات بازرگانی با ترکان بوده است.<sup>۲</sup> کاروان‌ها از این نواحی به خراسان رهسپار می‌شدند. دولت ایلیک خانان ترک به



۱. ابوسعید گردیزی، تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، با مقدمه محمد قزوینی (تهران، بی‌نا، ۱۳۲۷) ص ۴۷ - ۱۵.

۲. اصطخری، المسالك والممالک، تحقیق جابر عبدالغال الحسینی، (قاهره، مطبع دارالقلم، ۱۹۶۱) ص ۳۰۵.





سیادت سامانیان پایان داد. از چگونگی تشکیل و تکوین دولت قراخانیان اطلاعات چندانی در دست نیست. بنا بر نوشته ابن اثیر، اسلام آوردن آنان را می‌توان در سال ۳۴۹ ق/ ۹۶۰ م دانست.<sup>۱</sup>

در حیطة مناسبات سیاسی سامانیان و ترکان در قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، سامانیان لشکری به دشت<sup>۲</sup> فرستادند تا ترکان را مطیع سازند. در سال ۲۹۲ ق/ ۹۰۴ م لشکر بزرگی از ترکان به ماوراءالنهر حمله کردند، که در پی آن رانده شدند. دولت سامانی به نفوذ در سرزمین ترکان پرداخت. از سوی دیگر، صحرانشینان به مصنوعات کشور متمدن و با فرهنگ احتیاج داشتند. ولی از آن جا که قدرت سامانیان مانعی در غارت اجناس و مصنوعات مزبور بود، صحرانشینان به روابط تجاری با شهرهای مرزی روی آوردند.

دسته‌ای از غزان در بخشی از ماوراءالنهر که با روحیات صحرانشینی هماهنگ بود، با تعهد دفاع از مرزها در برابر مهاجمین مستقر شدند. شاخه دیگری از ترکمن‌ها تحت ریاست سلجوق، از هم قبیله‌های خویش در بخشهای سفلای سیر دریا جدا شدند.

قراخانیان، ماوراءالنهر را تصرف کردند و نواحی جنوبی آمودریا در قلمرو حکومت سامانیان باقی ماند. در واقع، متصرفات سامانیان تقسیم شد. سامانیان برای حفظ خود با سبکتگین - که در غزنه امارت داشت و از غلامان آلپ تگین بود - متحد شده، به جنگ با مخالفان پرداختند. سبکتگین در هجوم قراخانیان پیمان صلحی با آنها منعقد کرد و سراسر حوضه سیردریا یا سیحون در محدوده قلمرو قراخانیان باقی ماند. سبکتگین فرمانروای مطلق جنوب آمودریا بود و امیران سامانی چندان نقشی نداشتند. با مرگ سبکتگین در سال ۳۸۷ ق/ ۹۹۷ م و نصب بگتوزون به سپهسالاری خراسان، محمود می‌بایست از آن جا می‌رفت. لیکن محمود غزنه را در دست گرفت و در اندیشه ولایت خراسان بر آمد. او سپس وارث قلمرو دولت سامانیان در جنوب آمودریا گردید. بقایای حکومت سامانی در ماوراءالنهر بدست ایلک نصر قراخانی و محمود باقی ماند. محمود با فرمان خلیفه القادر بالله در

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، دار صادر، دار بیروت، ۱۹۶۶)، ج ۸، ص ۵۳۲-۵۳۱.

۲. منظور از دشت، سرزمین‌هایی است که در شمال ماوراءالنهر قرار داشت و مسکن اقوام ترک بود و شامل ترکستان چین کنونی است.





خراسان بر تخت نشست. آمودریا مرز میان دو مملکت، مسیر حرکت اعلام گشت. هر چند قراخانیان به دست‌اندازی در خراسان پرداختند، اما در جنگ نهایی در سال ۳۹۸ ق/۱۰۰۸ م در نزدیکی پل شرخیان شکست خورده و تهاجم آنان به خراسان خاتمه یافت. تصرف خوارزم در سال ۴۰۸ ق/۱۰۱۷ م برتری محمود را در برابر قراخانیان مسلم کرد. محمود غزنوی با بهره‌گیری از اغتشاش قلمرو قراخانیان در سال ۴۱۶ ق/۱۰۲۵ م از طریق آمودریا راهی هندوستان شد. خلیفه در سال بعد منشور نواحی مفتوحه را برای محمود فرستاد. لذا محمود خود را جانشین حقیقی سامانیان و فرمانروای کل سرزمین شرقی معرفی کرد. بنابر نوشته‌های گردیزی، محمود، قراخانیان را رعایای خویش نامید و واسطه ارتباط خلیفه با آنان بود.<sup>۱</sup>

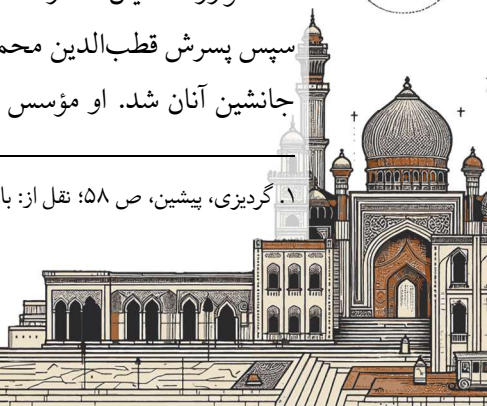
خوارزم تحت اطاعت غزنویان بود. خوارزمیان و سلجوقیان در دوره سلطان مسعود متحد شده و نام سلطان غزنوی را از خطبه حذف کردند. اما قراخانیان بار دیگر با مسعود غزنوی متحد شدند، هر چند این مناسبات دوستانه باقی نماند.

سلجوقیان نیز از اوضاع نابسامان و درگیریهای قراخانیان و غزنویان و خوارزم بهره بردند و به تدریج قدرت یافتند. لشکرکشی ناموفق مسعود در سال ۴۳۰ ق برای سرکوبی سلجوقیان و جنگهای مکرر دیگر بر اهمیت آنان افزود. پیروزی پی در پی سلجوقیان در خراسان و پیکار دندانقان در سال ۴۳۱ ق/۱۰۴۰ م سلطنت غزنویان را در خراسان پایان داد.

در تاریخ ماوراءالنهر، دوران قراخانیان یعنی عهد نخستین دودمان ترک که مستقیماً در سراسر آن سرزمین حکم راندند، اهمیت بسیاری دارد. اما اخبار مربوط به آن، اندک و مختصر است و دگرگونی‌هایی که در نظام دوره سامانیان پدید آورده بودند، روشن نیست. تأسیس امپراطوری سلجوقی برای ماوراءالنهر نیز اهمیت داشت. زیرا خوارزم و خوارزمشاهیان نیز جزء امپراطوری مزبور بودند و ایشان که در قرن هفتم هجری، ماوراءالنهر را به زیر فرمان در آوردند، در آغاز، ولات دست‌نشانده سلجوقیان شمرده می‌شدند.

خوارزمشاهیان که در خدمت سلاجقه بودند، به حکومت خوارزم رسیدند. انوشتگین و سپس پسرش قطب‌الدین محمد از وفاداران سلجوقیان بودند. آتسز در سال ۵۲۱ ق/۱۱۲۷ م جانشین آنان شد. او مؤسس واقعی دودمان خوارزمشاهیان بوده است. آتسز صحرائشینان

۱. گردیزی، پیشین، ص ۵۸؛ نقل از: بارتولد، ترکستان‌نامه، پیشین، ج ۱، ص ۶۰۵.







همسایه را تابع خوارزم کرد، نیروی جنگی را با مزدوران ترک تقویت نمود و عملاً دولتی مستقل ترتیب داد. جانشینان وی نیز در همان جهت کار کردند و زمانی که به موانع غیر قابل رفع برخورد می‌کردند، به طور موقت از اجرا و تعقیب مقصود امتناع کرده و با به دست آوردن نخستین فرصت و امکان بدان باز می‌گشتند.

درگیری و شکست‌های سلجوقیان از قراختانیان در ماوراءالنهر به سود خوارزمشاهیان تمام شد. در اواسط قرن ششم هجری، خوارزمشاهیان از انحطاط قدرت سلجوقیان استفاده کردند، همانگونه که غوریان نیز از این ضعف استفاده کرده و سلطنتی مستقل تشکیل دادند و در خراسان رقیب خوارزمشاهیان شدند. در نهایت خوارزمشاهیان پیروز شدند و سپاهیان خلیفه را شکست دادند و علاوه بر خوارزم، غرب ایران را نیز در اختیار گرفتند. دشمنی میان عباسیان و خوارزمشاهیان از دلایل نابودی هر دو دودمان بوده است.

خوارزمشاهیان با حمایت و کمک قراختانیان بر رقبا پیروز شدند. اما با قدرتی که پیدا کرده بودند نمی‌توانستند تابع کافران قراختائی باشند. سلطان محمد خوارزمشاه به صحرائشینان دیگر یعنی قبچاقیان پیروز و متصرفات سغناق بر قلمرو دولت خوارزمشاه ضمیمه شد. سلطان محمد در لشکرکشی بر ضد قبچاقیان در دشت قرقزستان با لشکریان چنگیزخان درگیر شد (۶۱۷ ق/۱۲۱۵ م).

خوارزمشاهیان در اثر اختلافات داخلی دچار سستی بودند و مسائل درونی، بنیان آن دولت را تهی کرد. سرانجام نیز ضربه نهایی را از مغولان خوردند. بدین ترتیب ماوراءالنهر و سپس نقاط مرکزی ایران و بخش عمده‌ای از شرق، تحت حکومت مغولان در آمد. مغولان در سال (۶۱۷ ق/۱۲۲۰ م) بر ماوراءالنهر چیره شده و بر آن حاکمی گماشتند. گرگانج در مقابل مغولان مقاومت کرد و جوجی و جغتای، شهر را محاصره کردند. اما اختلافات آنان از موفقیت‌های بعدی جلوگیری کرد. جوجی بر آن بود که شهر ثروتمندی که از متصرفات اوست، مصون بماند. در نهایت با فرماندهی اوگتای شهر تصرف شد. در سال ۶۱۸ ق/۱۲۲۱ م مغولان از جیحون گذشتند و به تصرف این نواحی پرداختند. آنان به شهرهای، بلخ، طالقان و خراسان حمله کردند. پیکار قطعی در سال ۶۱۸ ق/۱۲۲۱ م در کرانه سند اتفاق افتاد و خوارزمشاهیان شکست خوردند. چنگیزخان سپاهبانی برای تصرف شهرهای خراسان





فرستاد. وی مرو، نیشابور و هرات را گرفت و لشکریانی به نواحی مختلف گسیل داشت. اما در سال ۶۲۲ ق/۱۲۲۵ م راهی مغولستان شد.

پسران چنگیزخان به اتفاق پدر به شرق بازگشتند، اما جوجی در متصرفات وسیع خویش باقی ماند. گرایش و کوشش بارز جوجی به منظور تأسیس دولتی مستقل که تابع مراکز امپراطوری نباشد، به برخورد و کدورت میان پدر و پسر منجر شد. چنگیزخان در صدد فرستادن لشکری برای سرکوبی جوجی برآمد لیکن در سال ۶۲۴ ق/۱۲۲۷ م خبر مرگ وی را دریافت کرد.

از اعقاب جوجی تا برقراری حکومت آنان به دست فرزندان ازبک خان در قرن دهم هجری پس از این سخن خواهیم گفت. اما شعبه جغتای از خاندان چنگیزخانی نیز در این سرزمین پهناور دولت‌های مقتدری تشکیل دادند. دولت جغتائیان به حیات خود ادامه داد و سرزمین‌های جوجیان و هلاکوتیان را مطیع ساخت. جغتائیان آخرین سلطنت مقتدر این خاندان یعنی دولت تیمور لنگ را بنیان نهادند.<sup>۱</sup> اندکی بعد، در اوایل قرن دهم هجری، دگرگونی قدرت در این نواحی شکل گرفت و با تشکیل پادشاهی ازبکان در ماوراءالنهر، تفوق شیانیان از شعبه جوجی بر تیموریان از شعبه جغتای تحقق یافت.

## از استقرار مغول تا پیدایش دولت صفوی

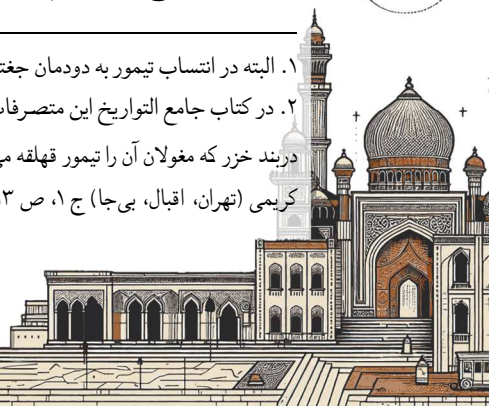
### ۱. مغولان در ماوراءالنهر

چنگیزخان در زمان حیات خود به هر یک از چهار پسرش یک «اولوس» یعنی تعدادی از قبایل یا یک «یورت» یعنی اقطاعات ارضی و مساحتی از مرغزار که برای زندگانی شبانی آن قبایل کافی باشد و یک «اینجو» یعنی درآمدی که متناسب با احتیاجات دربار و اطرافیان آنها باشد، داده بود. بنا بر سنن و حقوق مغولی که به فرزند ارشد، حکومت دورترین ایالات پدری را واگذار می‌کند، سرزمین‌ها و مناطق زیر جزو متصرفات خاندان جوجی قرار گرفت: دشت‌های واقع در مغرب «ایرتیش» یعنی سمی پالاتینسک، آق مولینسک، تورگای و اورالسک، آواج و خوارزم اصلی (خیوه).<sup>۲</sup> پس از مرگ جوجی، این اراضی به پسران وی و به



۱. البته در انتساب تیمور به دودمان جغتای تردید هم وجود دارد.

۲. در کتاب جامع التواریخ این متصرفات عبارتند از: ایبیر — سپبیر پولار و دشت قبیچاق و باشغر دو روس و چرس تا دربند خزر که مغولان آن را تیمور قهلقه می‌گویند. ر.ک: رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، تصحیح بهمن کریمی (تهران، اقبال، بی‌جا) ج ۱، ص ۵۱۳.





ویژه به دومین پسر او «باتو» واگذار شد.<sup>۱</sup> بر طبق وصیت‌نامه چنگیزخان، فقط چهارهزار نفر مغولی الاصل در خدمت باتو بود و مابقی لشکریان او از ترکان بودند. وجود قبیله‌های مختلف ترک باعث شد که خانات جوجی با سرعت بسیاری ترک شوند و خلق و خوی ترک در آن جا رسوخ یابد. یکی از برادران باتو موسوم به «اورده» - فرزند ارشد آن خاندان محسوب می‌شد - قزاقستان کنونی را به عنوان تیول و اقطاع مالک شده و با دنیای شهرنشینان در تماس قرار گرفت. آخرین جانشین اورده موسوم به «توقتمش» در سال ۷۷۶ ق/ ۱۳۷۶ م شهرهای سنغاق و اترار را تصرف کرد. خانات باتو در تاریخ بنام خانات قبیچاق و «التون اردو» یا اردوی زرین شناخته شده و خانات اورده بنام «آق اردو» یا اردوی سپید نامیده شد. یکی دیگر از برادران باتو موسوم به «شیبان» که در سال ۶۳۹ ق/ ۱۲۴۱ م هنگام لشکرکشی به مجارستان خدماتی کرده بود، صاحب سرزمین‌های شمال اقطاعات اورده شد. این سرزمین در مشرق و جنوب شرقی اورال جنوبی قرار داشت. شیبانیان در دوره‌های بعد متصرفات خود را به سمت سبیره غربی گسترش دادند.<sup>۲</sup>

جنگهای اروپا که در آنها نمایندگان تمام شعبه‌های خاندان چنگیزخان شرکت داشتند، جملگی به نفع باتو پایان یافت. در نتیجه آخرین ترکان قبیچاق محو و مضمحل شدند و شاهزاده‌نشین‌های روس نزدیک دو قرن، دست نشانده اردوی زرین ماندند. بین تاریخ خانات قبیچاق و تاریخ سایر خانات چنگیزخان تفاوت عمیقی وجود داشت. زمانی که مغولان در چین و ایران با ملل مغلوب مانوس شدند و خصلت و خوی آنان را گرفتند، خانات قبیچاق یعنی وارثان قبایل و اقوام ترک چنین نبودند و زندگانی ترکان بدون درخشندگی ویژه‌ای، ادامه یافت.

۱. در مورد فرزندان جوجی، ر. ک: همان، ص ۵۲۰ - ۱۵؛ خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیر، با مقدمه جلال‌الدین همایی (تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳) ج ۳، ص ۷۷ - ۱۵.

۲. شیبانیان در حدود سال ۱۴۸۰، خانات سبیره («تیومن») یا «سی‌بیر» را مطیع خود ساختند. با لشکرکشی توقتمش خان در سال ۱۳۸۰ میلادی به اردوی زرین و فتح آن و سفر به اروپا، اقطاعات «اورده» واقع در سیحون سفلی بدست شیبانیان افتاد. پادشاه شیبانیان موسوم به ابوالخیرخان که از سال ۱۴۲۸ در ناحیه تورا در سبیره غربی به سلطنت پرداخت، منطقه بالکاش تا اورال را تصرف نمود و مرکز فرمانروایی خود را شهر سنغاق واقع در ساحل سیحون قرار داد. نوه او در بخارا و سمرقند پادشاهی ازبک را تأسیس نمود.



با مرگ باتو در سال ۶۵۳ ق/ ۱۲۵۵ م، خان بزرگ، منگوقان، سرتاق را به سمت خان قبیچاق منصوب کرد. با مرگ سرتاق و اندکی بعد اولاقچی، برکا، برادر باتو، خان قبیچاق شد و سلطنت برکا شکل دیگری به خانات قبیچاق داد. تمایل وی به مذهب اسلام در سیاست خارجی او مؤثر بود. بدین جهت با توجه به نکاتی که بارتولد دریافت کرده است آغاز مسلمان کردن خانات قبیچاق را باید از نتایج همین سیاست خارجی دانست.<sup>۱</sup>

خان قبیچاق، از نابودی دستگاه خلافت به دست هلاکو شکایت داشت و استقرار هلاکو را در آذربایجان به منزله غصب و تجاوز به اقطاعات خاندان جوجی می‌دانست. در نهایت، خاندان جوجی به خاندان برکا در حدود قفقاز حمله‌ور شد و پیشروی هر دو آنها و به ویژه هلاکو به طرف شام و سوریه متوقف شد. نتیجه منازعات خاندان‌های چنگیزی - به ویژه هلاکو و برکا - آن شد که هلاکو دستور داد تمام تجار و کسبه قبیچاق مقیم ایران کشته شوند. برکا نیز فرمان به قتل رساندن کسبه و بازرگانان ایرانی مقیم قبیچاق را صادر کرد.

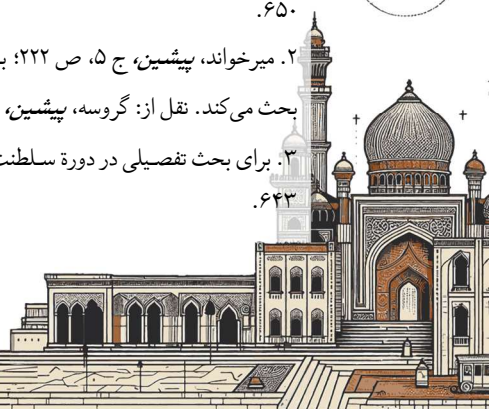
برکا، شهر «سرای» را بنا کرد و به پایتختی برگزید. برکا و جانشینان او به ویژه خانهای ازبک و جانی بیک، علماء و فقهای اسلام را به شهر سرای دعوت نمودند. حضور این علمای شافعی و حنفی باعث شد تا دین اسلام در آن حدود رونق و وسعت بیشتری پیدا کند.<sup>۲</sup>

با مرگ برکا در سال ۶۶۴ ق/ ۱۲۶۶ م به ترتیب منگو تیمور، تودامنگو، تولابوقا و سپس توقتای با کمک توقای بر تخت نشست.<sup>۳</sup> بعد از وی، ازبک که برادرزاده توقتای بود جانشین او شد (۷۱۳ - ۷۴۱ ق/ ۱۳۱۲ - ۱۳۴۰ م). تمایل مذهبی وی نسبت به اسلام، رؤسای مغول را آزرده کرد. بدین ترتیب او را از جانشینی توقتای، بر حذر داشتند. لیکن ازبک با نیروی نظامی بر تخت نشست و با تزویج شاهزاده خانم چنگیزی به زوجیت الناصر، از سلاطین

۱. رنه گروسه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین مکیده (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳) ص ۶۵۰.

۲. میرخواند، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۲۲؛ بارتولد در *دائرة المعارف اسلامی* در ذیل مدخل منگوتیمور، ص ۲۶۱. در این مورد بحث می‌کند. نقل از: گروسه، *پیشین*، ص ۶۵۶.

۳. برای بحث تفصیلی در دوره سلطنت منگورتیمور، تودامنگو، تولابوقا و توقتای، رک: گروسه، *پیشین*، ص ۶۶۳ - ۶۴۳.





مملوک، صمیمیت خود را با اسلام ثابت کرد. جانی بیگ خان پسر و جانشین ازبک (۷۴۱- ۷۵۸ ق/۱۳۴۰ - ۱۳۵۷ م) از هرج و مرج سقوط ایلخانان استفاده نمود، تا آرزوی دیرین خاندان خود را جامه عمل بپوشاند. لذا در سال ۷۵۶ ق/۱۳۵۵ م آذربایجان و تبریز را تصرف کرد و اشرف چوپانی را کشت. پسرش «بردی بیگ» را نایب السلطنه در تبریز گذاشت و به دشت قبچاق برگشت. بردی بیگ پس از وقوف بر بیماری پدرش به دشت قبچاق رفت و جلایریان آذربایجان را تصرف کردند.<sup>۱</sup>

بعد از دوران کوتاه پادشاهی بردی بیگ (۷۵۹ - ۷۶۱ ق/۱۳۵۷ - ۱۳۵۹ م) «ممای» قدرت را در اردوی زرین بدست گرفت. در اردوی سپید، توقتمش با کمک تیمور بر اروس غلبه کرد و سپس با بهره‌گیری از کشمکش اردوی زرین باریها، ممای را شکست داد و بر تخت خانی اردوی زرین نشست. بدین ترتیب وحدت متصرفات جوجی یعنی سرزمین‌های آق اردو و التون اردو را برقرار ساخت.

توقتمش با شکست دادن شاهزادگان روس و برقراری سیادت مغول، عظمت خانان قبچاق را برقرار کرد و حتی کوشید ماوراءالنهر و ایران را تسخیر کند. اما در ماوراءالنهر، تیمور فرمانروایی می‌کرد و توقتمش به یاری وی توانسته بود به اوج عظمت برسد. در سال ۷۷۶ ق/۱۳۷۶ م توقتمش برای قیام بر ضد اروس خان - فرمانروای اردوی زرین از تیمور کمک خواست. تیمور، شهرهای اترار و صبران و سغناق را به او داد و در نهایت توقتمش در اردوی سپید و اردوی زرین بر تخت نشست (۷۸۱ ق/۱۳۸۰ م).

با تصرف آذربایجان به دست تیمور، اتحاد آنان از هم پاشید زیرا توقتمش که اینک خود را وارث چنگیز می‌شمرد، دیگر برای تیمور اهمیت چندانی قائل نبود. هر چند تیمور در جنگ با خان قبچاق پیروز شد، لیکن از پیام وی که «رابطه ما پدر فرزندی است» چنین بر می‌آید که اصل مشروعیت خاندان چنگیز خانی هنوز مهم بوده است.

۱. قاضی احمد غفاری، مورخ دوره صفوی که همزمان با حسن روملو صاحب احسن التواریخ می‌زیسته، در مورد لشکرکشی جانی بیگ خان اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهد: «در آذربایجان دفع شر اشرف کرد و بردی بیگ را با سپاهی در آذربایجان گذاشت». ر. ک: تاریخ جهان آراء (تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳) ص ۲۰۳-۲۱۰.



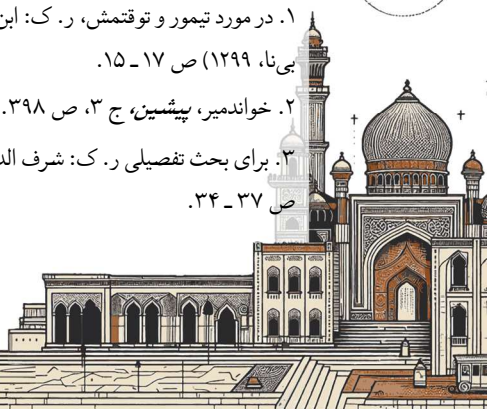
دوری تیمور از ماوراءالنهر و حملات اردوی سپید به این سرزمین موجب شد تیمور در صدد دفع آنان برآید. به رغم پیام‌های دوستانه توقتمش، تیمور مقرر سلطنت جوجی را تصرف کرد، خانات قبچاق را به دشمنان توقتمش واگذار نمود و به ماوراءالنهر بازگشت. لیکن توقتمش بار دیگر حکومت یافت و بر متصرفات تیمور تاخت.<sup>۱</sup> جنگ میان تیمور و توقتمش در فاصله سال‌های ۱۳۸۷ م تا ۱۳۹۸ م ادامه یافت تا سرنوشت امپراطوری مرغزاران مشخص شود. تیمور در سال ۷۹۱ پیروز شد. اما در نزاعهای درونی، قتلغ تیمور بر توقتمش پیروز شد و اطاعت تیمور را پذیرفت. مرگ تیمور مانع از حمایت توقتمش گردید و او سرانجام به دست شادی بیگ - جانشین قتلغ تیمور - کشته شد (۸۰۹ ق/ ۱۴۰۶ م).

## ۲. تیموریان در ماوراءالنهر

تیمور در سال ۷۳۶ ق/ ۱۳۳۶ م در کش از بلاد ماوراءالنهر به دنیا آمد. در این هنگام، غزان سلطان خان از نسل جغتای خان پادشاه ماوراءالنهر بود. اندکی بعد، امیر قزغن از امرای غزان سلطان خان بر وی شورید و او را از میان برداشت. بعد از کشته شدن عبدالله فرزند امیر قزغن، در ترکستان و ماوراءالنهر هرج و مرج راه یافت و در هر شهری امیری علم استقلال برافراشت: امیر بیان سلدوز در سمرقند، امیر حاجی برلاس در شهر کش، امیر با یزید جلایر در خجند، اولجایویغاء سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان. تعلق تیمور، خان جغتائی، از این آشفستگی استفاده کرد و ماوراءالنهر را متصرف شد. حاجی برلاس نیز که از عهده پیکار برنیامد از کش به خراسان گریخت. در این زمان، تیمور، برای بیرون آمدن از گمنامی و جانشینی عمومی خود حاجی برلاس فرصت را مغتتم شمرد. او با درایت و شجاعت، مورد توجه تعلق تیمور (توعلقتمورخان) قرار گرفت و به حکومت کش منصوب شد.<sup>۲</sup> بنا بر نوشته شریف الدین علی یزدی، امیر تیمور گفته است که:

او خود را به قیمت هر بلائی که بر سرش نازل شود تسلیم خواهد نمود. او جان و عمر خود را فدای خیر و مصلحت عامه می‌کند نه اینکه مانند عم خود بگریزد و خاندان و قبیله و قوم خود را در معرض هلاکت و نیستی قرار دهد.<sup>۳</sup>

۱. در مورد تیمور و توقتمش، ر. ک: ابن عربشاه، *عجایب المقدور فی اخبار تیمور*، به اهتمام کبیرالدین احمد (کلکته، بی‌نا، ۱۲۹۹) ص ۱۷ - ۱۵.
۲. خواندمیر، *پیشین*، ج ۳، ص ۳۹۸.
۳. برای بحث تفصیلی ر. ک: شرف الدین علی یزدی، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶) ج ۱، ص ۳۷ - ۳۴.





تغلق تیمور با فتح مجدد ماوراءالنهر، خواجه الیاس را بر آن نواحی گماشت و تیمور را مشاور او قرار داد. امیر تیمور، امیدوار بود که در دستگاه جغتائیان مقام اول را بیابد، لیکن در دستگاه خواجه الیاس مقام اولی به امیر بکجیک داده شد. بدین جهت تیمور راهی دستگاه امیر حسین بن امیر مسلا برادرزاده امیر عبدالله شد. او سرانجام در ماوراءالنهر سپاه جغتائی را شکست داد. بدین ترتیب در سال ۷۶۴-۵ ق/ ۱۳۶۳ م ماوراءالنهر از تصرف مغولان خارج شد لیکن مشروعیت سلطنت از طریق انتساب به خاندان چنگیزخان هنوز وجود داشت. به همین سبب کابل شاه، از خاندان چنگیزخانی را بر تخت نشانند، که البته جز نامی از او نبود. اما تا این حد مفید بود که الیاس خواجه پادشاه جغتائی حق مداخله در امور ماوراءالنهر را نداشت.

با رهایی ماوراءالنهر، میان تیمور و امیر حسین نزاعی در گرفت که به گریز تیمور به سمت خراسان منجر شد. امیر حسین که حکومت بلخ و قندوز و خلم و کابل را در دست داشت، از اتحاد تیمور با مغولان منطقه ایلی - جغتای - به هراس آمد و با او مصالحه کرد.<sup>۱</sup> لیکن توافق شد که ماوراءالنهر در دست تیمور قرار گیرد. اما تیمور، با شکست دادن امیر حسین در بلخ، مالک ماوراءالنهر شد (۷۷۱ ق/ ۱۳۷۰ م).

مقدمات سروری تیمور در ماوراءالنهر فراهم شده بود. اتحاد میان امیر تیمور و امیر حسین در برابر تهاجمات پادشاه جغتای شکننده بود. سرانجام امیر حسین مورد حمله تیمور قرار گرفت و از گردونه رقابت خارج شد. بنابر نوشته ظفرنامه، تیمور، همچنان خود را وارث و ادامه دهنده خاندان چنگیزخان دانست و بنابر نقل تاریخ رشیدی، با قتل کابل شاه متحد امیر حسین،<sup>۲</sup> برای این که از حمایت و اطاعت سلاطین محلی و امداد ماوراءالنهر برخوردار باشد و سلطنت خود را مشروعیت دهد، یکی از اولاد چنگیزخان بنام سیورغتمش را جانشین خود کرد. بعد از مرگ وی، فرزندش موسوم به محمود خان را، خان ماوراءالنهر تیموری قرار

۱. همان، ص ۳۹۸.

۲. تاریخ رشیدی تألیف میرزا حیدر گورکانی از منابعی است که مطالب مهمی از دوره تیموری و صفوی در بر دارد. این کتاب در سال ۹۵۲ ق تألیف شده است. زنه گروسه، نقل قول بسیاری از این اثر آورده است.







داد. در تمام فرامین دولت تیموری از فرزندان و اعقاب گرچه قدرتی نداشتند با احترام یاد شده است. میرزا محمد حیدر دوغلات می‌نویسد:

در این عصری که ما زندگی می‌کنیم با سلاطین ما در سمرقند مانند زندانیان سیاسی رفتار می‌شود.<sup>۱</sup>

تیمور به جای امپراطوری مغول، امپراطوری ترک را ایجاد کرد. لیکن مشروعیت مغولان را رها نکرد. امپراطوری تیمور از لحاظ فرهنگی، ترکیبی بود از ترک و ایرانی و از لحاظ تشکیلات حکومتی بنایی بود: ترک و چنگیزی، و از لحاظ سیاسی و مذهبی: مغولی و عربی.<sup>۲</sup>

تیموریان از غرب و شمال و جنوب و شرق به هجوم پرداختند و مانعی در راه آنان نبود؛ خاناتی در ایران وجود نداشت؛ اردوی زرین در شمال غرب دچار انحطاط شده بود؛ مغولستان فرتوت و سلطنت دهلی دچار ضعف بود. لذا این ترک و مغولان سلطنت نشین خراسان بزرگ، فرصت قدرت نهایی را پیدا کردند. تصرف و تسخیر خوارزم از طرف امیر تیمور، سلطنت ماوراء النهر را تکمیل کرد (۷۸۰ق/۱۳۷۹م).

تیمور، علماء، فضلا، مهندسان و هنرمندان را از نواحی مفتوحه به ماوراء النهر کوچ می‌داد. در آغاز، به فتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت.<sup>۳</sup> سپس در سال ۷۸۲ ق از توران به ایران شتافت و در سال ۷۸۳ ق تمام خراسان را فتح کرد. در سال ۷۸۵ ق سیستان و قندهار را گرفت و در سال بعد، استرآباد، و در سال ۷۸۸ ق به عراق و فارس و آذربایجان رفت و از یورش سه ساله، به جانب دشت قبچاق بازگشت. در سال ۷۹۳ ق با توقتمش خان جنگ کرد و اولوس جوجی را غارت نمود.

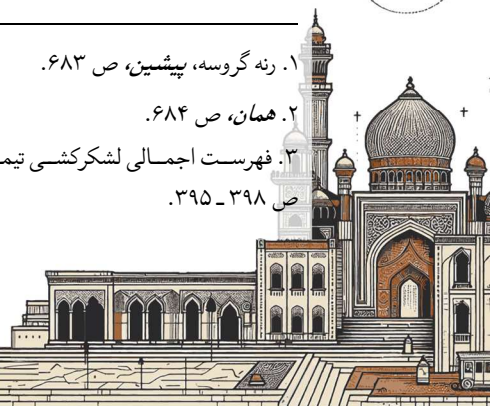
در سال ۷۹۴ ق برای یورش پنج ساله از توران به ایران تاخت. در این سفر جنگی مهم، حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را مطیع کرد. در سال ۷۹۷ ق به



۱. رنه گروسه، پیشین، ص ۶۸۳.

۲. همان، ص ۶۸۴.

۳. فهرست اجمالی لشکرکشی تیمور از خواندمیر اقباس گردیده است. ر. ک: خواندمیر، پیشین، ج ۳، ص ۳۹۸-۳۹۵.







دشت قبچاق رفت و بار دیگر با توقتمش جنگید. در سال بعد به آذربایجان آمد و آن را به میرزا میرانشاه تفویض کرد. در سال ۷۹۹ ق ولایت خراسان را به شاهرخ سپرد و سپس با انگیزه غارت و در پوشش مذهبی راهی سرزمین ثروتمند هند شد. با بهره‌گیری از انحطاط سلطنت در دهلی، امیر تیمور بر تخت هند نشست.

تیمور در سال ۸۰۲ ق برای یورش هفت ساله از توران به ایران آمد. وی، از جانب شرق نزدیک، دو قدرت در مقابل داشت: سلطنت مملوک‌ها و امپراطوری عثمانی، در سال ۸۰۳ ق سپاه پادشاه مصر را در نزدیکی دمشق شکست داد و شام را گرفت. در هنگام تصرف شام، بنابر پاره‌ای اقوال، مورخ تونسلی، ابن خلدون را به حضور پذیرفت. تیمور در بازگشت از دمشق، هنرمندان و ارباب قلم را به سمرقند برد، از جمله آنها طفل دوازده ساله‌ای بود که بعدها مورخ معروفی به نام ابن عربشاه شد. در این هنگام بغداد را از جلالیریان منتزع ساخت و به ایران بازگشت. رویارویی نهایی با عثمانیان در آنقره صورت گرفت. تیمور در سال ۸۰۴ ق عزم بایزید عثمانی کرد. در این زمان بایزید از سلطان احمد جلایر و امیر قرایوسف قراقویونلو حمایت می‌نمود. در جنگ آنقره، با هزیمت عثمانیان، بایزید اسیر گشت، اما ظاهراً مورد تفقد قرار گرفت. این حادثه مهم در آنقره موجب شد که بیزانس عمر دوباره‌ای بیابد و پنجاه سال دیگر به حیات خود ادامه دهد. زیرا بایزید با شکست دادن قوای صلیبی در نیکوپولیس، بیزانس را در محاصره گرفته بود. تیمور در سال ۸۰۶ ق متوجه گرجستان مسیحی شد و جزیه آنان را پذیرفت. عیسوی بودن آنان، رنگ جنگ مقدس مذهبی گرفت. تیمور در واپسین سالهای حیات خویش، در اندیشه فتح چین بود اما به هنگام گردآوری سپاه در اترار رنجور شد و در گذشت. بدین ترتیب از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ را در قلمرو دولت تیموری قرار داد.

بعد از مرگ تیمور، سلطنت ماوراءالنهر دست خوش منازعات میان پسران و نوادگان تیمور شد. امیر غیاث الدین جهانگیر، فرزند ارشد وی در حیات پدر درگذشت و تیمور فرزندش پیر محمد را ولیعهد قرار داد. اما پس از مرگ نا به هنگام تیمور میان شاهزادگان تیموری چنان وضع آشفته‌ای پدید آمد که سلطان خلیل پسر میرانشاه در سمرقند بر تخت نشست، هر چند سلطنت او کوتاه بود و امر به شاهرخ قرار گرفت.



دوره شاهرخ، دوره شکوفایی ادبی و هنری بود. این دوره، دوره طلایی «رنسانس تیموری» و «دوره احیاء علم و دانش» نامیده شده است.<sup>۱</sup> شاهرخ تیموری بر ایران شرقی حکومت داشت و ایران غربی در نزاع درونی تیموریان باز به دست جلایریان و قراقویونلوها افتاد. شاهرخ در مقابل قدرت فزاینده قراقویونلوها و تصرف نواحی چون عراق عجم و سلطانیه و قزوین، فرمان نیابت سلطنت آذربایجان و در واقع شناسایی حکومت ترکمانان به این نواحی را در سال ۸۳۹ ق/۱۴۳۵ م صادر کرد.<sup>۲</sup> با شکست جهانشاه قراقویونلو از اوزون حسن آق‌قویونلو، ایران غربی به دست ترکمانان افتاد.

با مرگ شاهرخ و جانشینی پسرش الغ بیگ - فرمانروای ماوراءالنهر - مغولان اردوی شیبان حمله شدیدی به ماوراءالنهر انجام دادند.<sup>۳</sup> آنان در ایالات واقع در سبیری و ترکستان سکونت داشتند. در این هنگام، الغ بیگ به دست پسرش عبداللطیف کشته شد. این یورش نخستین ازبکان نبود، در گذشته نیز به استرآباد و سایر نواحی حمله می‌کردند و شاهرخ هر ساله یکی از فرماندهان خود را برای سرکوبی آنان می‌فرستاد. قدرت تیموریان رو به افول بود و نزاع شاهزادگان برای رسیدن به سلطنت، این روند را سرعت می‌داد. قدرت نوین ازبکان و حرکت آنان به سوی متصرفات تیموری نشان از دوره جدیدی در تاریخ ماوراءالنهر و خراسان داشت. دخالت ابوالخیرخان - پادشاه منطقه سیحون تا سغناق و اوزگند - در نزاع‌های تیموریان و سپس بهره‌گیری محمد خان شیبانی از پریشانی اوضاع در همین محدوده زمانی، به انقراض دولت تیموری و استقرار حکومت ازبکان در ماوراءالنهر منجر شد.

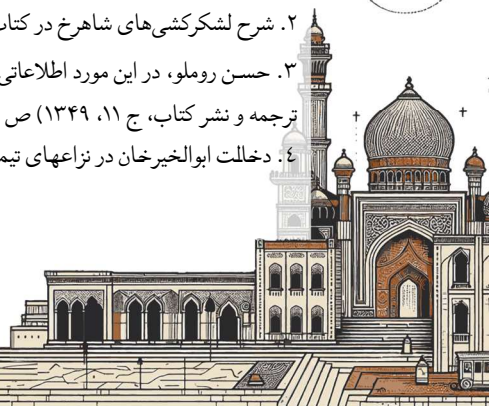
منابع تاریخی و تواریخ محلی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری از دخالت ازبکان در منازعات درونی تیموریان اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهند.<sup>۴</sup> زمینه این مداخلات در

۱. رنه گروسه، پیشین، ص ۷۵۸.

۲. شرح لشکرکشی‌های شاهرخ در کتاب خواندمیر به تفصیل آمده است. ر. ک: خواندمیر، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۸.

۳. حسن روملو، در این مورد اطلاعاتی در بردارد. ر. ک: احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوانی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱۱، ۱۳۴۹) ص ۲۰۲.

۴. دخالت ابوالخیرخان در نزاع‌های تیموریان در منابع متعددی آورده شده است. ر. ک: معین‌الدین محمد الزمعی





اختلافات داخلی بعد از مرگ الغ بیگ، فراهم شد. عبدالله میرزا پسر ابراهیم سلطان، پادشاه سمرقند و ماوراءالنهر شد و بابر میرزا پسر بایسنقر به پادشاهی هرات و خراسان رسید. بنابر نوشته خواندمیر، میرزا سلطان ابوسعید، نوه میرانشاه، که در ولایات ترکستان، ماوراءالنهر، بدخشان، طخارستان، زابلستان، سیستان، خراسان و مازندران به رعیت پروری مشغول بود، در صدد تصرف سمرقند برآمد. او از یاری ابوالخیر خان ازبک استفاده کرد و میرزا عبدالله کشته شد. اندکی بعد، ابوسعید، از ازبکان ترسید و به ابوالخیر خان و امرای ازبک پیام داد تا به منازل خویش باز گردند و «ابوالخیر خان به اضطرار به دشت قبچاق رفت»<sup>۱</sup>.

مسئله دیگری که در حکومت ابوسعید مورد توجه قرار گرفت، مسائل ایران غربی بود. قدرت جهانشاه قراقویونلو که به معارضة با تیموریان آمده بود و حتی هرات را متصرف شده بود، نگرانی سلاطین شرقی ایران را برانگیخت. بدین جهت تیموریان و آق قویونلوها اتحادیه دفاعی بستند و سرانجام اوزون حسن آق قویونلو با شکست دادن قراقویونلوها قدرت خود را در قسمت غربی ایران تحکیم کرد. اما اوزون حسن لشکریان ابوسعید تیموری را در آذربایجان شکست داد و او را به قتل رسانید.

از این زمان شاهزادگان تیموری در خراسان و ماوراءالنهر به صورت حکام محلی در آمدند، اما خصومت همچنان ادامه یافت: احمد سلطان - فرزند ابوسعید - در ماوراءالنهر سلطنت کرد، عمر شیخ نیز صاحب فرغانه بود و بعد از وی پسرش بابر حاکم فرغانه شد. او بعدها امپراطوری گورکانی هند را تأسیس کرد. با کشته شدن سلطان احمد، میان شاهزادگان تیموری نزاع برخاست و برادرش محمود، و فرزندانش بایسنقر و علی هر یک مدتی کوتاه سلطنت کردند.

اسفزاری، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح سید محمد کاظم امام (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸) ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابوبکر طهرانی، *دیاریکریه*، تصحیح نجاتی لوغال - فاروق سومر (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵) ص ۳۱۴؛ خواندمیر، *پیشین*، ج ۴، ص ۵۰.

۱. خواندمیر، *پیشین*، ج ۴، ص ۵۰.

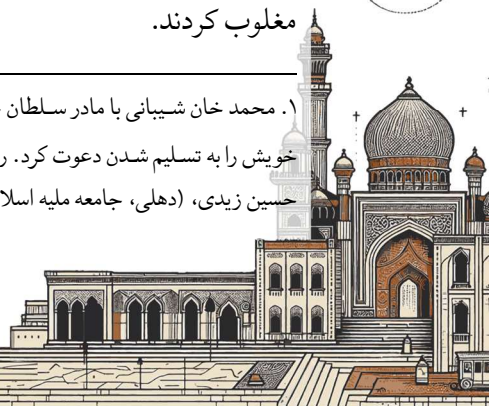


محمد خان شیبانی، رئیس طایفه ازبک، از پریشانی تیموریان استفاده کرد و در سال ۹۰۶ ق/م ۱۵۰۰م بخارا را در اختیار گرفت. محمدخان سپس سمرقند را نیز در اتحاد و تبانی با مادر سلطان علی،<sup>۱</sup> پادشاه تیموری، تسخیر کرد و در ماوراءالنهر بر تخت نشست.

در این دوران، سلطان حسین بایقرا در خراسان امارت داشت. سلطنت سلطان حسین، دوره درخشان ادبی و روزگار اوج مکتب هرات است. سال‌های پایانی حکومت وی با شاه اسماعیل اول مقارن بود. روابط سلطان بایقرا و شاه اسماعیل دوستانه بوده است. گرچه در ابتدا تیموریان با پناه بردن شاهزادگان و سرداران آق‌قویونلو و اقدامات تحریک‌آمیز آنان، در مکاتبه‌ها، رسم ادب را به جای نیاوردند و شاه جوان صفوی را رنجاندند، اما بعد از این که سپاهیان قزلباش دربار هرات را لرزاندند، تیموریان با فرستادن نمایندگان و اظهار دوستی از آنچه گذشته بود، عذرخواهی کردند. اسماعیل بنا بر سوابق دیرینه و ارادت پیشین تیموریان نسبت به مشایخ صفوی، با آنها به روش پدر و فرزند سلوک کرد و این وضع تا پایان دولت تیموری برقرار بود.

در سال ۹۱۱ ق سلطان حسین به عزم جنگ با ابوالفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراءالنهر چیره شده بود، از هرات حرکت کرد، اما در راه درگذشت. بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پسرانش به طور مشترک در هرات به سلطنت پرداختند. دیگر شاهزادگان تیموری در خراسان سر به طغیان برداشتند. در داخل، اختلاف و نفاق بود و در بیرون، خان ازبک چشم طمع به خراسان داشت. ازبکان، با آگاهی از مرگ سلطان حسین و اختلافات درونی خراسان تا حدود رود مرغاب را غارت کردند. به رغم مقاومت متحدان شاهزادگان تیموری، محمدخان شیبانی در باباخاکی در کنار رود مرغاب، تیموریان را در سال ۹۱۳ ق/م ۱۵۰۷م شکست داد و خراسان را بر متصرفات خویش در ماوراءالنهر افزود. بدین ترتیب، با گذشت یک قرن، اولاد چنگیزخان بطور قطع فرزندان امیر تیمور را مغلوب کردند.

۱. محمد خان شیبانی با مادر سلطان علی باب مکاتبه گشود و او را با وعده ازدواج تطمیع کرد. بدین جهت وی فرزند خویش را به تسلیم شدن دعوت کرد. ر. ک: خورشاه بن قباد الحسینی، *تاریخ قطبی*، به کوشش سید محمد مجاهد حسین زیدی، (دهلی، جامعه ملیه اسلامیة نئی دهلی، ۱۹۶۵) ص ۵۴۳.





### ۳. شیانیان در ماوراءالنهر

در بررسی پیشینه تاریخی ازبکان، اولوس جوجی و تحولات آن را در دشت قبچاق تا قرن چهاردهم میلادی مرور کردیم. در بحث متأخر ازبکان، از شیانیان تا ابوالخیرخان و به ویژه از این دوران تا تشکیل دولت ازبک در ماوراءالنهر به دست محمدخان شیانی، دارای اهمیت است. شیانیان از نوادگان چنگیزخان بود. اقطاع وی پس از مرگ چنگیزخان شامل سرزمین‌هایی بود که از شرق و جنوب شرقی به اورال جنوبی و مخصوصاً قسمت مهمی از ایالت تورگای و آقتیو بینسک محدود می‌شد. این سرزمین‌ها، امروزه محل سکونت قرقیزهاست. شیانیان در جنگ‌های اروپایی مغولان در مجارستان شجاعت‌های بسیاری از خود نشان داد. بنا بر نوشته رشید الدین فضل الله همدانی، اگر مغولان در آن سرزمین می‌ماندند، حکومت آنجا را به شیانیان واگذار می‌کردند.<sup>۱</sup>

تا اواخر قرن چهاردهم میلادی، اردوی شیانی با اردوی سپید مجاورت داشت و در آن نواحی بیلاق و قشلاق می‌کردند. با ادغام اردوی زرین و اردوی سپید در زمان توقتمش، سپید اردو به جنوب روسیه مهاجرت کرد. این نواحی تحت تصرف شیانیان بوده است. قبایل و طوایف مطیع شیانیان از اواسط قرن چهاردهم میلادی ازبک نامیده شده‌اند.

ابوالخیرخان، مؤسس قدرت و شوکت ازبکان شیانی بوده است. او در هفده سالگی (۸۳۲ ق/۱۴۲۸ م) به طور رسمی، خان و پادشاه یورت و اردوی شیانی در کنار رود تورا در سبیره اعلام گردید. ابوالخیرخان به سرزمین‌های اولوس جوجی در شرق شط اورال و شمال سیحون حمله کرد و آن مناطق را گرفت. در حدود سال ۸۳۴ ق/۱۴۳۱ م خوارزم را گرفت و در سال ۸۵۱ ق/۱۴۴۷ م نواحی سغناق تا اوزگند در کنار سیحون را از تیموریان گرفت و سغناق را پایتخت خود قرار داد. در همین زمان نزاع‌های نوادگان تیمور به ابوالخیرخان فرصت داد تا به ماوراءالنهر وارد شود. ابوالخیرخان در اواسط قرن پانزدهم میلادی مورد حمله مغولان شرقی (قبیله اویرات) قرار گرفت و شکست خورد. در نتیجه، دو تن از خانهای شعبه جوجی به نام قرانی و جانی بیگ از ابوالخیرخان جدا شدند و از طرف خان جغتای بیسن بوقای ثانی در مرز مغولستان صاحب ملک گردیدند. در سالهای حدود ۷۱ - ۸۷۰

۱. در مورد شیانیان و فرزندانش و متصرفات آنان ر. ک: جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۱۷ - ۵۱۵.



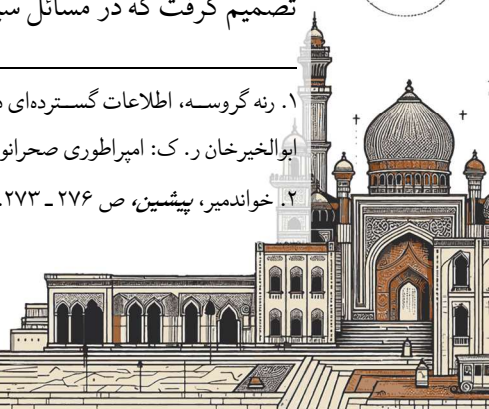
ق/۱۴۶۶ - ۱۴۶۵ م طوایف صحرا نوردی که مطیع ابوالخیرخان بودند، نزد قرائی و جانی بیگ رفتند و با آنها زندگانی مستقلی نمودند و قزاق - یا قرقیز قزاق - شناخته شدند. لشکرکشی ابوالخیرخان برای مطیع ساختن آنان به کشته شدن او در سال ۸۷۲ ق/۱۴۶۸ م انجامید. سه سال بعد، خان مغولستان یعنی یونس خان بقیه ازبک‌های وفادار را پراکنده ساخت، اما ازبک‌های یاغی، قرقیز - قزاق، دولتی صحرانورد تشکیل دادند و بعد از مرگ آنها، برندوق (پسر قرائی) و قاسم (فرزند جانی بیگ) به سلطنت رسیدند؛ ولی خلق و خصلت صحرانوردی را هم چنان حفظ کردند.

رنه گروسه، در نتیجه‌گیری از حکومت ابوالخیرخان بر آن است که وی کوشید روحیه بیابانگردی را با نوعی پادشاهی نیمه مقیم هماهنگ سازد ولی این تجربه به شکست و سقوط او انجامید.<sup>۱</sup> او در سرزمینی پهناور، طوایف و قبایل را گردآورد و در منازعات تیموریان ماوراءالنهر به حل اختلافات کمک کرد، اما به طور ناگهانی در برابر حملات دیگر صحرانوردان و برخی از ایلات خودش، که از یکجانشینی به تنگ آمده بوده‌اند، از هم پاشید.

شاه بوداق پسر ابوالخیرخان، در همان سال وفات پدرش، بدست امیر یونس، خان جغتائی مغولستان، که به کمک قرقیز - قزاق آمده بود، در میان تاشکند و ترکستان در سال ۸۷۲ ق/۱۴۶۸ م کشته شد. محمد شیبانی، پسر بوداق، زندگانی پرحادثه‌ای را آغاز کرد. خواندمیر، شرح مبسوطی از دوران زندگانی وی به دست می‌دهد.<sup>۲</sup> او در دوران طفولیت تحت تربیت جدش ابوالخیرخان، قراچین بیگ قاسم سلطان قرار گرفت. محمد خان شیبانی که از فرمانروایی دشت قبچاق محروم مانده بود، مدتی نزد امیران و بزرگان قبایل ترک و مغول آمد و شد کرد و توانست برخی را به هواخواهی خود برانگیزد. با این همه، از فعالیت‌های خود نتیجه‌ای نگرفت. ناگزیر به بخارا آمد و به سلطان احمد میرزای گورکانی پیوست و در سمرقند صاحب قوت و قدرتی شد. با مرگ سلطان احمد و آگاهی از ضعف شاهزادگان تیموری، وی تصمیم گرفت که در مسائل سیاسی ماوراءالنهر دخالت کند. نزاع‌های شاهزادگان و امیران از

۱. رنه گروسه، اطلاعات گسترده‌ای درباره تاریخچه ازبکان گرد آورده است. در مورد برداشت کلی وی از حکومت ابوالخیرخان ر. ک: امپراطوری صحرانوردان، پیشین، ص ۷۸۸.

۲. خواندمیر، پیشین، ص ۲۷۶ - ۲۷۳.







جمله اختلافات سلطان علی میرزا و خواجه یحیی زمینه موفقیت خان ازبک را فراهم ساخت. محمد خان شیبانی با بهره‌گیری از آن و اغفال سلطان علی و مادرش، شهر سمرقند را تصرف کرد و در نهایت با شکست دادن تیموریان و بابر در سال ۹۰۶ ق/۱۵۰۰ م بر سریر سلطنت ماوراءالنهر نشست. بعد از تصرف سمرقند و برافراشتن علم استقلال، بخارا و قرشی و شهر سبز و غیره را میان خویشان خود تقسیم کرد و به هر یک حکومت و ولایتی بخشید.

اندکی بعد، ازبکان متوجه تصرف نواحی خراسان شدند و به زودی خوارزم (خیوه) را از تسلط سلطان حسین بایقرا بیرون آوردند و به سوی خراسان و هرات رهسپار گردیدند. خراسان و هرات در این زمان در اختیار بدیع الزمان میرزا پسر ارشد سلطان حسین بایقرا بود. خان ازبک از معبر کرکی گذشت و در سال ۹۱۲-۳ ق/۱۵۰۶ م بلخ را تصرف کرد. بنابر نوشته میرخواند، سلطان حسین میرزا از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شد.<sup>۱</sup>

هرات، پایتخت تیموریان، در سال ۹۱۳ ق/۱۵۰۷ م به دست شییک خان افتاد. خواندمیر، مورخ این دوران که خود شاهد این حوادث بود و نامه‌ای از طرف سادات و بزرگان هرات مبنی بر اطاعت و انقیاد، برای محمدخان شیبانی فرستاده است، از مطالبات و تحمیلات ازبکان بر مردم و اکابر هرات انتقاد می‌کند.<sup>۲</sup>

به رغم منابع ایرانی دوره تیموری و صفوی، که فقط چهره غارتگرانه ازبکان را تصویر کرده‌اند، برخی برآنند که محمد خان شیبانی، رنسانس ادبی و فرهنگی ترک و ایرانی تیموریان را در سمرقند توسعه داد و بزرگان این نهضت ادبی و فرهنگی را تشویق کرد. فرنان گرنار معتقد است:

وی با اینکه یک ازبک تام و تمام بود معهدا مردی بود مفتون شعر و ادب و دارای کمال و دانش، چنان که زبان فارسی و عربی را خوب می‌دانست و به زبان ترکی چکامه سرایی می‌کرد و با کمال گشاده دستی به شعراء و هنرمندان کمک می‌نمود.<sup>۳</sup>

۱. میرخواند، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۳.

۲. خواندمیر، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۸.

۳. نقل از: رنه گروسه، پیشین، ص ۷۹۰.



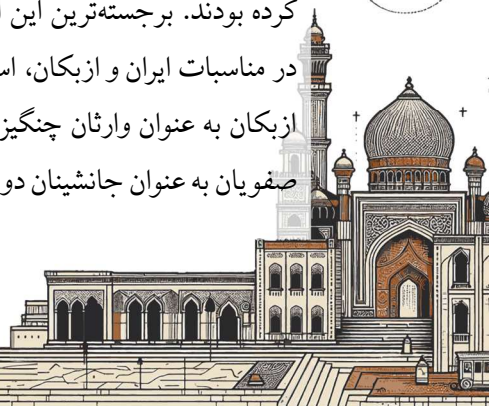


محمدخان شیبانی، گرچه محمودخان، خان مغولستان را در پیکار آقشی شکست داد و اندکی بعد به قتل رسانید، اما دختر وی را به ازدواج فرزندش درآورد و بدین ترتیب در اولاد خود دو شاخهٔ خاندان چنگیزخانی - شعبه جغتایی و شعبه جوجی - ایجاد کرد.

اوج قدرت ازبکان به عنوان مهم‌ترین دولت خراسان بزرگ تا سرزمین‌های ترکستان غربی و ماوراءالنهر و فرغانه با تشکیل سلسله صفویه در ایران مقارن شد. رویارویی این دو دولت جوان و نوپا حتمی بود، چنانکه بر اثر آن دولت صفوی توانست خراسان را از تصرف ازبکان خارج سازد و بعد از چهار قرن و نیم، ایران واحدی به وجود آورد. تفاوت‌های اساسی میان این دو دولت نوظهور و جوان یعنی صفویه و ازبکان وجود داشت: صفویه ایرانی بودند، ازبکها آمیخته‌ای از مغولی و ترک. صفویه شیعی متعصب بودند، و ازبکها سنی متعصب. اختلافات نژادی، حالت و صورت مذهبی یافت. شهرنشینی صفویان و برخورداری آنان از رونق و شکوفایی فکری و فرهنگی مبتنی بر پشته‌های تاریخی، با صحرانشینی و بیابانگردی ازبکان که از سابقه تمدنی بهره‌ای نداشتند، تلاقی دو نوع حیات فکری و اجتماعی بود.

محمدخان شیبانی، به عنوان قهرمان تسنن و به عنوان فرزند چنگیزخان در نامه‌ای به پادشاه صفویه اخطار کرد که دست از اندیشهٔ شیعی بردارد، در غیر این صورت با شمشیر، او را از کفر به مذهب حق وادار خواهد کرد. او اصل و منشأ صفویان را مورد تردید و حتی تمسخر قرار داد و کشکول درویشی هدیه فرستاد تا به پیشه اجداد خود باز گردند و سلطنت را به خاندان چنگیزخان واگذار نمایند.

با پیدایش دو دولت نوین، دو قدرت با ویژگی‌های متفاوت در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. افزون بر روحیه توسعه طلبی، تعارضات عقیدتی و اختلافات مذهبی در شعله‌ور شدن منازعات مؤثر بود. این اختلافات مذهبی از سوی روحانیون مذهبی به ویژه علمایی ایجاد شد که بعد از تشکیل دولت صفوی و برقراری نظام شیعی در ایران به ماوراءالنهر مهاجرت کرده بودند. برجسته‌ترین این افراد، فضل‌الله روزبهان خنجی است. با ادامه بحران نظامی در مناسبات ایران و ازبکان، استناد به دلایل تاریخی بروز یافت. موروثی بودن خراسان برای ازبکان به عنوان وارثان چنگیزخان و سپس تیموریان به روشنی بیان شده است. در مقابل، صفویان به عنوان جانشینان دولت‌های باستانی ایران، این سرزمین را ملک موروثی خواندند.





در این میراث خواهی نوین، سلاطین ماوراءالنهر، پادشاهی ایران را به عراق و آذربایجان محدود کردند تا در جغرافیای سیاسی دولت آق‌قویونلو قرار گیرد. بدین گونه کسب مشروعیت تاریخی، در کنار توجیه مذهبی بروز یافت. محور مجادلات در قالب مباحث مذهبی در سطور اسناد و مأخذ تاریخی هم چنان وجود داشت. در رویارویی عقیدتی ایران و ازبکان، به حوادثی که در تاریخ اسلام به پیدایش شکاف در جهان اسلام منجر شده بود، دوباره بازگشتی صورت گرفت تا هر یک در اثبات عقیده خویش و بطلان نظریات دیگری توفیق یابند. این مجادلات عقیدتی و تاریخی، به سه جنگ عمده و سرنوشت‌ساز یعنی مرو، جام و رباط پریان منتهی شد که هر کدام می‌توانست تمامیت ارضی ایران و اندیشه دینی صفویان را در مخاطره قرار دهد. سرانجام این جدال خونین در آغاز قرون جدید، حاکمیت ازبکان بر شرق ایران را در اوایل سده یازدهم پایان داد. شاه عباس اول، نه تنها حاکمیت ایران را بر مرزهای شرقی و خراسان احیاء کرد، بلکه در نزاع‌های درونی سلاطین ازبک نقش مهمی برعهده گرفت. به طوری که برخی از خوانین ازبک برای باز یافتن قدرت در ماوراءالنهر به پایتخت ایران روی آوردند. در واقع، برای نخستین بار در این دوران، نفوذ سیاسی ایران در ماوراءالنهر برقرار گردید.

### نتیجه‌گیری

وضع سیاسی ماوراءالنهر و بسترهای فرهنگی ایرانی - اسلامی آن، در پیدایش نیروهای محلی در ایران و تاسیس سلسله‌های مستقل و نیمه مستقل نقش مهمی داشت. این مناطق، معبری برای حمله‌های متعدد به ایران بوده است؛ این یورش‌ها، به تشکیل دولت‌هایی از اقوام مهاجم در جغرافیای سیاسی و فرهنگی ایران انجامید. ازبکان، آخرین نماینده این حملات در اواخر سده نهم هجری و در بامداد تشکیل دولت صفویان بودند که دوره‌ای از رویارویی عقیدتی و سیاسی را با صفویان، در قالب تجدید تئوری خلافت، در آغاز سده دهم هجری شکل دادند. در واقع، پیروزی ازبکان بر تیموریان و تشکیل پادشاهی ازبکان در ماوراءالنهر به منزله برتری شیانیان از شعبه جوجی بر تیموریان از شعبه جغتای بود. البته، تیمور، به رغم برقراری امپراطوری ترک، مشروعیت مغولان را رها نکرد و امپراطوری تیموری، از لحاظ فرهنگی، ترکیبی ایرانی - ترک بود؛ و از لحاظ تشکیلات حکومتی، بنایی ترکی - چنگیزی

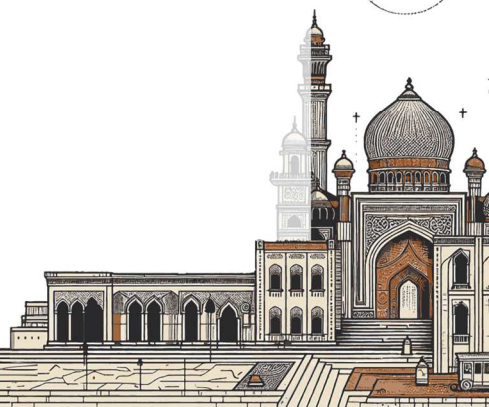




داشت؛ و از لحاظ سیاسی - مذهبی، ماهیتی مغولی و اسلامی یافت. در دوره بعد از تیمور، ایران شرقی، در دست اعقاب وی دست به دست گشت و در ایران غربی، حکومت ترکمانان پدیدار شد.

قدرت نوین مغولان اردوی شیبان، و حرکت آنان به سوی متصرفات تیموری، نشان از دوره جدیدی در تاریخ ماوراءالنهر و خراسان داشت. این حرکت، در کنار دخالت آنان در نزاع‌های درونی تیموریان، به انقراض دولت تیموری و استقرار حکومت ازبکان در ماوراءالنهر منجر شد. اوج قدرت ازبکان، مقارن با تشکیل سلسله صفویه در ایران بود. رویارویی این دو دولت پر حرارت، اجتناب‌ناپذیر بود. اندیشه تشکیل دولت واحد در ایران با صبغه مذهبی شیعی، در برابر توسعه طلبی ارضی و اندیشه تجدید خلافت در دستگاه بخارا قرار گرفت.

اجمال سخن اینکه، آن هنگام که جدال مذهبی ایرانیان و ازبکان به بن بست نظامی کشیده شد، میراث خواهی تاریخی پا به عرصه ظهور نهاد. از حصول به مشروعیت عقیدتی (ادعای خلافت) در توسعه طلبی سیاسی و مذهبی آغاز شد و با ادعاهای تاریخی (وراثت سلسله‌های پیشین) برای حکم‌فرمایی بر سرزمین‌های اسلامی به اتمام رسید.





## منابع

- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۶ م.
- ابن عربشاه، عجایب المقدور فی اخبار تیمور، به اهتمام کبیرالدین احمد، کلکته، بی نا، ۱۲۹۹.
- اسفزاری، معین الدین محمد الزمچی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح محمد کاظم امام، ج ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- اصطخری، المسالك والممالك، تحقیق محمد جابر عبدالغال الحسینی، قاهره، مطبع دارالقل م، ۱۹۶۱ م.
- بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، با مقدمه جلال الدین همایی، ج ۳، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
- خورشاه بن قباد الحسینی، تاریخ قطبی، تصحیح سید جاهد حسین زیدی، به کوشش سید محمد مجاهد حسین زیدی، دهلی، جامعه ملیه اسلامیہ نئی دهلی، ۱۹۶۵ م.
- روملو، حسن، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۱۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- طبری، تاریخ رسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۹، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۹.
- طهرانی، ابوبکر، دیاریکریه، تصحیح نجاتی لوغال، فاروق سومر، تهران، طهوری، ۱۳۵۵.
- قاضی احمد غفاری، تاریخ جهان آراء، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
- گردیزی، ابوسعید، تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، با مقدمه محمد قزوینی، تهران، بی نا، ۱۳۲۷.
- گروسه، رنه، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- همدانی، رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، تصحیح بهمن کریمی، ج ۱، تهران، اقبال، بی تا.
- میرخواند، تاریخ روضة الصفا، ج ۴، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۹.
- یزدی، شرف الدین علی، ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.





## بخارا و نقش سامانیان در شکوفایی آن

حسین ایزدی<sup>۱</sup> سید محمد حسینی<sup>۲</sup>

۱. استادیار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، ایران.

۲. دانشجوی دکتری مطالعات تاریخ تشیع دانشگاه ادیان و مذاهب قم، ایران.

### چکیده:

شهر بخارا، پیش از ورود اسلام به ماوراءالنهر، از جایگاه ویژه‌ای در امور اقتصادی، ارتباطی و فرهنگی برخوردار بود. این شهر، پس از انتخاب به‌عنوان پایتخت سامانیان و با توجه به سیاست‌های فرهنگی و اجرایی آنان، رشد قابل توجهی یافت. سامانیان توانستند با تکیه بر جایگاه معنوی خلافت عباسی و ایجاد امنیت و ثبات و آرامش در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، این شهر را به «قبة الاسلام» و مرکز دینی و مدنی در شرق جهان اسلام، تبدیل نمایند. جایگاه بخارا و نقش فعالیت‌های سامانیان در رونق و آبادانی این شهر، مسئله اصلی این مقاله می‌باشد که به روش توصیفی، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: اسلام، بخارا، سامانیان، ماوراءالنهر، زبان فارسی.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۰۲ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۲/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۱۱ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۰۴/۱۰

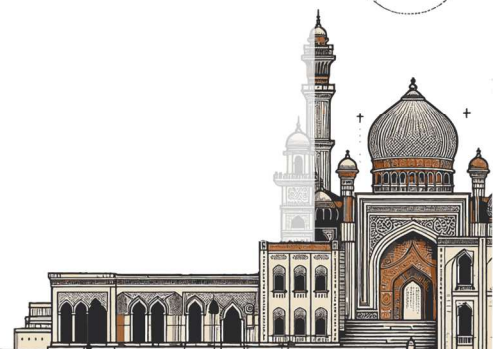


دانشگاه باقرالعلوم



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام. © نویسندگان.





## مقدمه

ماوراءالنهر تا پیش از سامانیان و حملات امویان، سرزمینی مرکب از دولت‌های کوچک واحه‌ای بود که می‌توان آن را به سه ناحیه زبانی و فرهنگی تقسیم کرد: نخست، ناحیه خوارزم در بخش پایین رود جیحون و اطراف دریاچه آرال که زبان نوشتاری و گویش زبان آن خوارزمی بود و تاریخ محلی و بومی داشت که مبدأ آن، آغاز سده اول میلادی بود.

دوم، سغدیانای بزرگ که نه تنها شامل سمرقند و بخارا می‌گردید، بلکه مناطقی را که در مشرق زیر نفوذ یا کوچ‌نشینی سغدی‌ها بودند، را نیز در بر می‌گرفت. زبان رایج در این منطقه سغدی بوده و زمین داران، اشراف محلی و دهقانان بر این ناحیه بسیار پهناور حکمفرما بودند. سومین ناحیه ماوراءالنهر، باکتریا باختر بود که مشتمل بر چغانیان، بیشتر تاجیکستان کنونی و شمال افغانستان فعلی بود. در این ناحیه، زبان کوشانی - باکتریایی به کار می‌رفت که نوعی زبان بومی محلی بود و خط آن مردم، در سده اول هجری مصادف با هفتم میلادی، خط یونانی بود که اصلاحات اندکی نیز در آن وارد شده بود.<sup>۱</sup> دین اسلام به واسطه حملات اعراب، از سال ۵۴ هـ.ق وارد این منطقه شد و فرهنگ و تمدن ایرانی، رنگ اسلامی به خود گرفت؛ البته تا سال ۱۲۸ هـ.ق، منطقه مزبور تحت سلطه امویان اداره می‌شد.

با توجه به بُعد مسافت و دوری از نظارت مستقیم خلافت اموی و مرکز آنان (شهر دمشق)، ماوراءالنهر و شهرهای مهم آن، مثل سمرقند و بخارا، از جمله کانون‌های مبارزه بر ضد دولت اموی بود که فشار اقتصادی و سیاسی سنگینی بر مردم ایران و ماوراءالنهر اعمال می‌کردند. عباسیان با توجه به این مسئله و نیز اتکا بر امکانات نیروهای موجود در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر و همراهی و حمایت حکام محلی و زمین‌داران بزرگ منطقه، توانستند امویان را کنار زده، به قدرت برسند. منطقه ماوراءالنهر تا عهد مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ هـ.ق) توسط حکامی اداره می‌شد که مستقیماً به‌وسیله خلفای عباسی منصوب می‌شدند.

۱. دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ش، ص ۱۲۹.





در قرن سوم هجری و هم‌زمان با دولت صفاریان (۲۵۴ - ۲۹۰ ه.ق)، ماوراءالنهر تحت تسلط خاندان سامانی بود که از جانب طاهریان بر این منطقه حکومت می‌کردند. پس از انقراض طاهریان در سال ۲۵۹ ه.ق، سامانیان با استقلال کامل به حکومت خود ادامه دادند. سامانیان، نخستین حکومت مسلمان ماوراءالنهر بودند که با بنیان‌گذاری حکومتی موروثی و اتحاد عناصر گوناگون و وحدت قومی، توانستند ماوراءالنهر را به یک کشور منسجم و یکپارچه تبدیل کنند. سامانیان، اساس این وحدت سیاسی را دین اسلام قرار دادند و ضمن برقراری ثبات، امنیت و نظم و آرامش، ماوراءالنهر و پایتخت آن بخارا را به مرکز تعلیم و تعلم و رواج مسائل علمی - فرهنگی و تمدن اسلامی تبدیل نمودند. در واقع، سامانیان که نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی شرق ایران در بخارا داشتند، نشان دادند که فرهنگ ایرانی می‌تواند با اسلام سازگار باشد و با این کار، خدمت بزرگی به تمدن اسلامی ایران نمودند.

این پژوهش، بر آن است تا با شناسایی موقعیت بخارا به‌عنوان پایتخت دولت سامانی، پیامدهای اقدامات سیاسی و سیاست‌گذاری مذهبی و فرهنگی سامانیان را در خصوص شکوفایی این شهر و گسترش اسلام در ماوراءالنهر مورد بررسی قرار دهد.

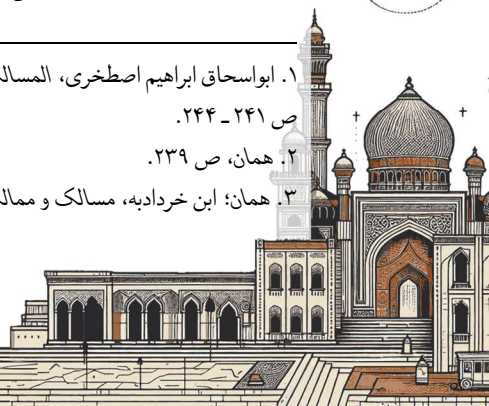
### موقعیت جغرافیایی بخارا

بخارا، زمستانی طولانی و سرد، تابستانی گرم و خشک، و پاییزی نشاط‌انگیز دارد.<sup>۱</sup> موقعیت جغرافیایی و طبیعی ذکرشده بخارا باعث شد که این شهر به کانون تجاری و ارتباطی ماوراءالنهر تبدیل گردد؛ بلکه دارای جمعیت فراوان شود؛ به‌طوری‌که در خراسان و ماوراءالنهر، هیچ شهری انبوه‌تر از بخارا نبود.<sup>۲</sup>

بخارا، برخلاف سمرقند که ۳۷ یا ۳۹ فرسخ و به بیان دیگر، شش یا هفت روز راه با آن فاصله دارد،<sup>۳</sup> همیشه در محل کنونی برپا بوده است؛ حتی در نقشه شهر نیز باوجود تهاجمات



۱. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، المسالك والممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰ش، ص ۲۴۱ - ۲۴۴.  
 ۲. همان، ص ۲۳۹.  
 ۳. همان؛ ابن خردادبه، مسالك و ممالک، ترجمه سعید خارکند، تهران: میراث ملل، ۱۳۷۱ش، ص ۲۷.







مکرر و ویرانگر صحرائشینان که پیش از اسلام اتفاق می افتاد، در ظرف مدت هزار سال تقریباً تغییری پیدا نشده است. بخارا، مانند بیشتر شهرهای ایران، از سه قسمت: ارگ، قصر و کهنه شهر تشکیل شده بود که همه جا به اسم «کهن دژ» نامیده می شد و دارای هفت دروازه بود.<sup>۱</sup>

این شهر، از ایالت های بزرگ ماوراءالنهر بوده، در تقسیم بندی جغرافیایی، بخشی از ایالت سغد به شمار می آمد. ایالت سغد (سغدیانیان باستانی)، سرزمین خرم و حاصل خیز میان آن دو رود و مهم ترین ایالت ماوراءالنهر بود و به باور بسیاری از جغرافی دانان، از جنات اربعه و از زیباترین و مصفا ترین جاهای دنیا شمرده می شد.<sup>۲</sup> جایگاه فرهنگی و اهمیت تاریخی این شهر، موجب شده که در کتاب *مزارات بخارا* به آن اشاره شود. نام «بخارا»، از اشتقاق «بخار» است که به لغت مغان، مجمع علم است؛ چراکه در آن شهر، علما و فضلاء بسیاری بوده اند.<sup>۳</sup> همچنین گفته اند: ریشه نام «بخارا»، «کوه خوران» بوده است. آن گاه دو حرف «ه» و «و» را برای تخفیف انداخته اند و «کخارا» شده و سپس «ک» را نیز به «ب» بدل کردند. پس، «بخارا» شده است.<sup>۴</sup> در مورد نام های بخارا، نقل قول های فراوانی شده است. نرشخی، برای آن نام هایی چون: نیمجکت، بومسک (به زبان تازی)، مدینه التجار (شهر بازرگانان) و بخارا ذکر کرده که مورد اخیر، از همه معروف تر است. همچنین، نام آن را «فاخره»<sup>۵</sup> و «بومجکت»<sup>۶</sup> نیز گفته اند.

۱. اصطخری، پیشین، ص ۲۳۹ — ۲۴۰؛ ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورت الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۲۱۱، ۲۱۲ و ۲۲۰.
۲. ابن حوقل، پیشین، ص ۵۵۷.
۳. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش، ص ۷۸۶.
۴. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ ش، ج ۲، ص ۶۸۴.
۵. همان.
۶. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن قباوی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: انتشارات طوس، ۱۳۸۷ ش، ص ۳۰.



ایالت سغد (سغدیانای باستانی)، سرزمینی خرم و حاصل خیز بین دو رود سیحون و جیحون و از مهم‌ترین ایالت‌های ماوراءالنهر بود. این شهر، در دشتی هموار و به‌غایت حاصل خیز و سرسبز قرار داشت و خانه‌های آن، از چوب و به‌هم‌پیوسته و نزدیک بود که در آن میان، ویرانه یا فضای خالی دیده نمی‌شد. مساحت این منطقه، ۱۲ فرسخ در ۱۲ فرسخ بود که بر گرداگرد آن، دیواری کشیده بودند.<sup>۱</sup>

و در همه اقلیم‌ها، هیچ جایگه خوش‌تر و با نزهت‌تر از ماوراءالنهر نیست؛ به‌خاصه بخارا. و اگر کسی به قندز بخارا برشود، چندان کی چشم کار کند، جز سبز هیچ چیز دیگر نبیند؛ چنان‌کی سبزی زمین با کبودی آسمان پنداری به هم یکی شدستی و یا مگر آسمان چون مُکبّه‌ای<sup>۲</sup> است بر بساطی سبز، و کوشک‌ها در میان سبزی، چون سپهری هر کوشکی.<sup>۳</sup>

بخارا از یک طرف، به کوهستان پامیر و از یک سو، به رود سیحون پیوسته است و از طرف شمال، این جلگه به اطراف سمرقند می‌پیوندد و از سوی مشرق، به دشت فرغانه<sup>۴</sup> و از جنوب، به جلگه چغانیان<sup>۵</sup> و از جانب مغرب، به سمت خوارزم می‌رسد. مجاورت بخارا با کوهستان

۱. ابن حوقل، پیشین، ص ۲۱۰؛ ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، پیشین، ص ۳۶۶.

۲. در لغت، به معنای سرپوش است.

۳. اصطخری، پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۴. دره «فرغانه» به طول ۳۰۰ کیلومتر و عرض ۷۰ کیلومتر، در مسیر وسطای رود سیحون واقع است و از جنوب شرقی، به ایالت سین کیانگ چین محدود است. فرغانه، به‌وسیله سلسه جبال تیان‌شان در آسیای مرکزی و یکسری کوه‌های محلی احاطه شده و قسمتی از آن، استپ حاصلخیز و قسمتی از آن، بیابانی است. این منطقه، از ادوار باستانی مورد توجه دولت‌های چین و ساسانیان بوده و پس از ورود اسلام به خراسان بزرگ و ماوراءالنهر، امرا و ساکنان محلی در برابر نفوذ اسلام مقاومت کردند و مانع حضور اعراب شدند. در اوایل قرن سوم هجری و در عصر سامانی، دره فرغانه به روی اسلام گشوده شد و پس از سامانیان، فرغانه پی‌درپی تحت استیلای قراخانیان، قراختائیان، خوارزمشاهیان، مغولان و تیموریان بوده است. در عهد تیموری، فرغانه، بیشتر جزء خراسان بزرگ بوده و پس از آن، تحت استیلای ازبکان ماوراءالنهر قرار داشته است. امروزه، منطقه فرغانه به سه بخش تقسیم شده و در سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان قرار دارد. (غلامحسین مصاحب، دائرة المعارف فارسی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، وابسته به انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۱۸۸۱)

۵. چغانیان، ولایتی قدیمی در اطراف دره چغان‌رود، شمالی‌ترین آبریزه جیحون در شمال شهر ترمذ است و مرکز آن نیز چغانیان خوانده می‌شده است. این ولایت، در ادوار قدیم پیش از اسلام، مرکز بودایی‌گری بوده و معبد بودایی بسیاری داشته است. این منطقه، به حدب‌آباد معروف بوده و پُر آب؛ به‌طوری‌که در هر خانه‌ای از آن، جوی آبی جاری بوده است.





پامیر باعث شده تا این شهر آب و هوای متغیری پیدا کند. پس از ورود اسلام به این شهر، اهمیت چشمگیری پیدا کرد و در دوره‌ای، در کنار شهرهایی مثل بغداد و ری، به خوبی در حوزه فرهنگی و تمدنی درخشید و به‌عنوان یکی از مراکز مهم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهان اسلام شناخته شد.

### اقتصاد بخارا و ترویج فرهنگ اسلامی

موقعیت جغرافیایی بخارا، به‌گونه‌ای بود که راه‌هایی تجاری مناطق و شهرهای گوناگون در ماوراءالنهر، از آن می‌گذشت. مسیر ابریشم که نام و اهمیت آن را به تجارت و بازرگانی می‌شناسیم، از کنار همین شهر می‌گذرد. به همین دلیل، بازارهای متعددی در این شهر ایجاد شد و جمعیت فراوانی را به سوی خود جلب کرد؛ رونق اقتصادی و جمعیتی که پیشینه آن به عهد باستان و دوران حکمرانی کوشانیان بر منطقه وسیع ماوراءالنهر برمی‌گردد. بازار «ماخ روز»، از بازارهایی بود که سالی یک بار در بخارا برگزار می‌شد و پیش از اسلام، محل فروش بُت بود. همچنین بود، بازاری به نام «طاوویس» که در درون دیوارهای بزرگ بخارا و بر شاهراه سمرقند برپا می‌شد.<sup>۱</sup>

۶۷

طاوویس، نام اصلی او «برخا» است و در وی مردمانی بوده‌اند با نعمت و تجمل، و از تجمل، هرکسی در خانه یکی و دو طاووس می‌داشته‌اند. عرب، پیش از این، طاووس ندیده بوده‌اند؛ چون در آنجا طاووس بسیار دیدند، نام آن دپه را «ذات الطوویس» کردند و بعد از آن، «ذات» را نیز رها کردند و «طاوویس» گفتند. در وی، مسجد جامع است و شارستانی عظیم دارد. و در ایام قدیم، آنجا بازار بوده است؛ به فصل تیرماه ده روز. و رسم آن بازار، چنان بوده است که هرچه آخرین

اطرف شهر چغانیان، به سبب وفور گیاهان، از رستنی‌های فراوان پوشیده شده بود و علف چندان رشد می‌کرده که اسب در میان آن پیدا نبوده است. قتیبة بن مسلم باهلی در سال ۸۶ ه.ق، چغانیان را تصرف کرد و پس از آن، حکام چغانیان تابع والیان خراسان بزرگ بودند. امرای آل محتاج که بعضاً از جانب امرای سامانی سپهسالار خراسان بودند، معروف‌ترین حکام محلی چغانیان هستند که تابع سامانیان بودند. این منطقه، پس از سامانیان، به‌تأویب دست عزنویان، سلجوقیان، قراخانیان و در قرن نهم هجری، در دست ازبکان بود که پس از بیرون راندن بازماندگان تیموری، آن را اشغال کردند. (مصاحب، پیشین، ج ۱، ص ۸۰۲؛ بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۸۵)

۱. نرشخی، پیشین، ص ۲۹-۳۰.



معیوب بودی، از برده و ستور، و دیگر آخریان با عیب همه، به این بازار فروختندی؛ و باز رد کردن امکان و سامان نبودى و هیچ شرط نپذیرفتی؛ نه فروشنده، نه خزنده را و هرسالی به این بازار، ده‌هزار کس بیش حاضر آمدی، از بازرگانان و اصحابِ حوائج...<sup>۱</sup>

وجود بازارهای مختلف دیگر، چون: افشنه، برکد، رامشن و رخشه<sup>۲</sup> که در کتاب‌های مختلف تاریخی و جغرافیایی به‌عنوان یک ویژگی مهم شهر، به‌خصوص برای شهرهای بزرگ و پایتختی مثل بخارا به‌شمار می‌رود، از اهمیت وافری برخوردار است. کاروان‌های تجاری و بازرگانی، خط ارتباط مناسبی برای انتقال فرهنگ اسلامی و آشنایی دیگر بلاد با این آیین بود. امنیتی که در زیر سایه اسلام به‌وسیله دولت سامانی ایجاد می‌شد، مهم‌ترین مقوله در تشکیل بازارهای این‌چنینی بود که علاوه بر دادوستد کالا، فضای مناسبی برای ترویج فرهنگ اسلامی بود.

عمده بازارهای بخارا، بازارهایی بودند که پیوند مستقیمی با ایام خاص فرهنگی مردم بخارا داشته، معمولاً ارتباطی وثیق با اعیاد و گاه‌شماری مردم آنجا داشته است و همین امر، عاملی برای انتقال فرهنگ دینی و اجتماعی اسلام به سایر اقوام می‌شد و البته می‌توان گفت که تحول در زمان تشکیل این بازارها، بیانگر نوعی تغییر نگرش یا تحول فرهنگی - اسلامی بخارا بود که به‌وسیله اقدامات اجرایی و سیاست‌های فرهنگی و مذهبی سامانیان تثبیت شد.

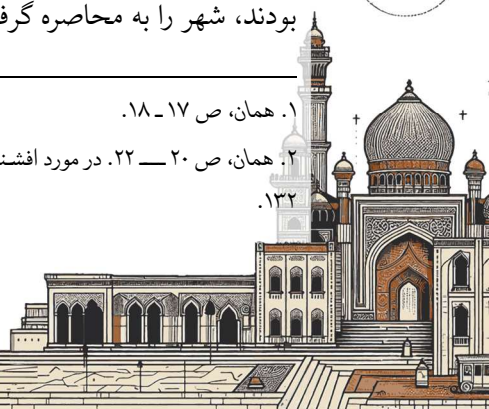
## بخارا در عهد اموی عباسی

اولین تهاجمات در عهد اموی و به فرماندهی عبیدالله بن زیاد و در عصر حکومت معاویه، در سال ۵۴ هـ.ق صورت گرفت. در این سال، عبیدالله بن زیاد با ۲۴ هزار سپاهی از رود جیحون عبور کرد و پس از جنگ و شکست دادن سپاهیان ترک که به کمک حاکم بخارا آمده بودند، شهر را به محاصره گرفت و پس از مدتی، خاتون بخارا امان خواست و عبیدالله بن

۱. همان، ص ۱۷ - ۱۸.

۲. همان، ص ۲۰ - ۲۲. در مورد افشنه، ن.ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص

۱۳۲.





زیاد با اخذ یک میلیون درهم، گرفتن چهارهزار برده، ظروف طلا و نقره و پارچه‌های ابریشم گرانها صلح کرد.<sup>۱</sup>

با وجود این قرارداد، ساکنان بخارا به دلیل رفتار سپاهیان اموی، بارها سر به شورش برداشتند. در سال ۹۱ هـ.ق، پس از تثبیت دولت اموی توسط عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۹ هـ.ق) و انتصاب حجاج بن یوسف ثقفی (م ۹۵ هـ.ق) به حکومت عراق و خراسان، قتیبة بن مسلم باهلی (م ۹۶ هـ.ق) به‌عنوان امیر خراسان، شورشیان را سرکوب کرد و ضمن بنای مسجد جامع در بخارا و برقراری نماز جمعه، دستور داد تا اهالی بخارا نیمی از خانه‌های شهر را به اعراب واگذار کنند تا بومیان را از نزدیک کنترل نموده، بر اعمال و رفتار آنان نظارت داشته باشند.<sup>۲</sup>

با وجود این، پس از مرگ قتیبه، به‌واسطه دخالت چینی‌ها و قبایل ترک و نیز بدرفتاری امویان، طغیان و جنگ و شورش در بخارا برقرار بود. آخرین نمونه از این دست شورش‌ها، در دوران نصر بن سیار (م ۱۳۱ هـ.ق)، آخرین حاکم اموی در خراسان در سال ۱۲۱ هـ.ق، اتفاق افتاد که در جریان آن، نصر بن سیار شورشیان و سپاهیان ترک را شکست داد.<sup>۳</sup>

نصر بن سیار، پس از این وقایع، قتیبة بن طغشاده را که از حکام محلی و از زمین‌داران بزرگ منطقه بود، «بخارا خدات»، یعنی حاکم بخارا کرد. قتیبة بن طغشاده در جریان قیام بنی عباس، به دعوت عباسیان و ابومسلم ملحق شد<sup>۴</sup> و پس از پیروزی عباسیان، در سرکوب شورش شیعی نقش مؤثری داشت. در این شورش، شریک بن شیخ مهری در سال ۱۳۳ هـ.ق، در بخارا «خلقی عظیم از مردم بخارا بر او گرد آمده بودند و می‌گفت فرزندان پیامبر ﷺ،

۱. عزالدین علی بن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه عباس خلیلی، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ج ۵، ص ۴۵ - ۴۶؛ نرشخی، پیشین، ص ۵۲ - ۵۳؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵ش، ج ۷، ص ۲۸۶۱ - ۲۸۶۲.  
۲. نرشخی، پیشین، ص ۶۱ - ۶۵.  
۳. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۲۶۷ - ۴۲۷۶؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.  
۴. نرشخی، پیشین، ص ۸۷.

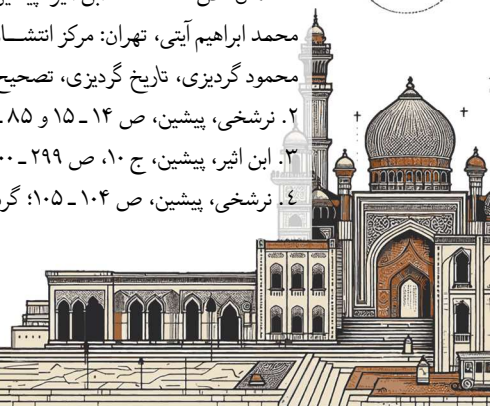


شایسته مقام خلافت هستند.» در نتیجه این شورش، افراد بسیاری از مردم بخارا کشته شدند.<sup>۱</sup> گرچه قتیبة بن طغشاده بعداً به دست ابومسلم کشته شد،<sup>۲</sup> پس از این تا سال ۱۳۷ هـ.ق که ابومسلم خراسانی به دست منصور، دومین خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هـ.ق) از میان رفت، بخارا و ماوراءالنهر توسط ابومسلم و یا عوامل وی اداره می‌شد. پس از مرگ ابومسلم، تا زمان خلافت مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ هـ.ق)، بخارا و ماوراءالنهر توسط حکامی اداره می‌شد که مستقیماً توسط خلفای عباسی تعیین می‌شدند.

### خاندان سامانی و بخارا

مأمون که به یاری عناصر ایرانی بر برادرش امین (۱۹۳ - ۱۹۸ هـ.ق) غلبه کرده بود، از کسانی که حکومت خود را مرهون آنان بود، حمایت می‌نمود و اداره امور حکومتش، به‌ویژه نواحی شرقی را به ایرانیان سپرد. این مسئله، پایه‌گذار خاندان‌های حکومتگر طاهری و سامانی شدند که اجدادشان از افراد مورد اعتماد و وفادار خاندان عباسی و به‌ویژه مأمون بودند. طاهریان، به‌عنوان نخستین خاندان حکومتگر ایرانی پس از ورود اسلام (۲۰۵ - ۲۵۹ هـ.ق)، کنترل بخش‌های مهمی از ایران مثل: خراسان بزرگ، سیستان، ماوراءالنهر و طبرستان را در دست داشتند و خاندان سامانی که به‌واسطه نقش فعال و مؤثری که به رهبری اسد بن سامان و فرزندانش در سرکوبی نواده نصر بن سیار، یعنی رافع بن لیث (زنده در سال ۱۹۴ هـ.ق) ایفا کردند، مورد لطف و توجه مأمون قرار گرفتند. پس از اینکه مأمون در سال ۲۰۴ هـ.ق، به بغداد رفت،<sup>۳</sup> به غسان بن عباد، حاکم خراسان، سفارش فرزند اسد را نمود و او هم حکومت شهرهای مختلف ماوراءالنهر همچون: فرغانه، چاچ، سمرقند، بخارا، اشروسنه و هرات در خراسان را به آنان واگذار نمود.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۸۶ - ۸۷؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۸۲؛ احمد بن ابی‌یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۳۶؛ ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.
۲. نرشخی، پیشین، ص ۱۴ - ۱۵ و ۸۵ - ۸۷.
۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.
۴. نرشخی، پیشین، ص ۱۰۴ - ۱۰۵؛ گردیزی، پیشین، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.







پس از استقرار طاهر بن حسین و سپس خاندان طاهری در خراسان، خاندان سامانی تحت امر طاهریان بودند و ابراهیم بن الیاس، از نوادگان اسد که فرمانده سپاهیان خراسان بود، به اشاره امیر محمد بن طاهر بن عبدالله (۲۴۸-۲۵۹ ه.ق) در پوشنگ در حومه هرات، به جنگ یعقوب لیث صفاری (۲۵۴-۲۶۵ ه.ق) رفت و شکست خورد و به نیشابور گریخت.<sup>۱</sup> تضعیف قدرت سیاسی - نظامی خلافت عباسی، دشمنی و رقابت جدی سلسله صفاری (۲۵۴-۲۹۰ ه.ق) و یعقوب لیث با آنان، ظهور علویان در طبرستان (۲۵۰-۳۱۶ ه.ق) و نیز لزوم حضور یک حکومت مدافع و حامی مذهب اهل سنت و خلافت عباسی، باعث شد تا معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹ ه.ق)، در سال ۲۶۱ ه.ق فرمان حکومت ماوراءالنهر را به نام نصر بن احمد سامانی (۲۶۹-۲۷۹ ه.ق) که در سمرقند بود، صادر کند.<sup>۲</sup> نصر که به عنوان بزرگ‌خاندان سامانی در سمرقند مستقر شده بود، به دلایلی از جمله: مقابله با فردی به نام حسین، از خاندان طاهری که از خوارزم به بخارا آمده و این شهر را اشغال کرده بود، هجوم دستجات غارتگر خوارزمی و همچنین به درخواست بزرگان شهر، برادر خود اسماعیل را به بخارا اعزام کرد. اهالی بخارا، از همان ابتدای ورود، از اسماعیل به عنوان بازگرداننده نظم، ثبات و آرامش استقبال کردند و اسماعیل هم حکومت سامانیان و در واقع، امارت خود را تثبیت کرد.<sup>۳</sup> پس از مدتی، به دلیل تحریک اطرافیان و اختلاف بر سر تعیین و پرداخت مالیات، بین دو برادر جنگ واقع شد و اسماعیل در نبرد پیروز شد؛ ولی بر دست برادر بوسه زد و او را با احترام به سمرقند باز فرستاد و بر ارشد بودن و حاکمیت برادر خود صحه گذاشت.<sup>۴</sup>

در سال ۲۶۱ ه.ق که معتمد عباسی در مخالفت با یعقوب لیث، فرمان تمام حکومت ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد فرستاد و از این زمان، سامانیان در اذهان مسلمانان ماوراءالنهر مشروعیت سیاسی و مذهبی یافته بودند، امیر اسماعیل به خوبی به میزان اعتبار

۱. [مؤلف نامعلوم]، تاریخ سیستان، به سعی ملک الشعراء بهار، تهران: انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۶ش، ص ۲۰۹.

۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۳۲-۱۳۴؛ گردیزی، پیشین، ص ۳۲۱-۳۲۳؛ نرشخی، پیشین، ص ۱۰۶-۱۱۸.

۳. همان.

۴. همان.





حکم مذهبی خلیفه عباسی در بین مردم ماوراءالنهر پی برد. بنابراین، پس از پیروزی، از نظر خلیفه عباسی همچنان نصر فرمانروای قانونی ماوراءالنهر بود و نه اسماعیل. او نیز قانونی و شرعی بودن حکومت برادر را تا مرگ نصر در ۲۷۹ هـ.ق رعایت کرد و تنها پس از این بود که امارت اسماعیل (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ.ق) در عمل رسمیت یافت؛ به‌ویژه آنکه معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ هـ.ق) برای وی فرمان حکومتی ارسال کرده بود.<sup>۱</sup> این اقدام خلیفه، موجب بروز جنگی بین امیر اسماعیل و عمرولیث صفاری شد که او هم مدعی حکومت بر ماوراءالنهر بود؛ ولی در سال ۲۸۷ هـ.ق شکست خورد و پس از اسارت، به بغداد اعزام شد و در زندان بنی‌عباس از دنیا رفت.<sup>۲</sup> امیر اسماعیل، پس از این پیروزی که قدرت و دولت خود را تثبیت کرده بود، شهر بخارا را تختگاه دولت خود قرار داد و دولتی تأسیس نمود که به لحاظ سیاسی، یادآور دولت‌های باستانی ایران با ماهیت مذهبی اسلامی بود. «در ایام وی [امیر اسماعیل]، بخارا دارالملک شد و همه امیران آل سامان حضرت خویش به بخارا داشتند و هیچ از امیران خراسان به بخارا مقام نکردند پیش از وی.»<sup>۳</sup> در طی دوران امویان و عباسیان، بخارا جزء قلمرو خراسان بزرگ محسوب می‌شد و حتی پس از انتقال مرکزیت خراسان از مرو به نیشابور، اداره امور بخارا از دیگر نواحی ماوراءالنهر جدا شد. در واقع، اقدام امیر اسماعیل سامانی در مرکزگزینی بخارا، یک هویت مستقل سیاسی و جغرافیایی برای ماوراءالنهر و بخارا ایجاد کرد و بخارا را در حوزه جغرافیایی ماوراءالنهر قرار داد.

### موقعیت‌شناسی امرای سامانی

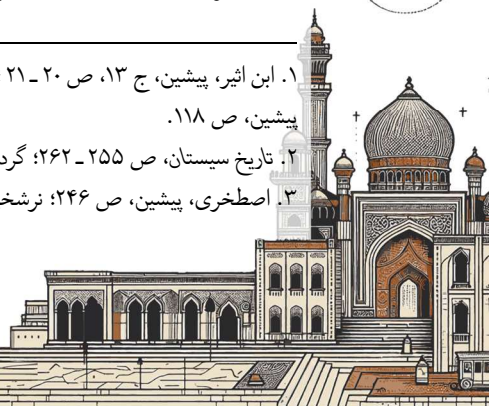
سامانیان، به جهت وابستگی به خاندان‌های قدیمی و بانفوذ، از آداب و رسوم فرهنگ اصیل ایرانی آگاهی داشتند و به جهت ارتباط نزدیک با حاکمان مسلمان، از آغاز ورود مسلمانان به ماوراءالنهر، با دین اسلام آشنا شده بودند. از این رو، کاردانی و مدیریت آنان در ایجاد توازن میان خواسته‌ها و تمایلات ملی و احکام اسلامی، شرایطی را به وجود آورد که تا آن روزگار



۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۰-۲۱؛ تاریخ سیستان، پیشین، ص ۲۵۵-۲۵۶؛ گردیزی، پیشین، ص ۳۲۳؛ نرشخی، پیشین، ص ۱۱۸.

۲. تاریخ سیستان، ص ۲۵۵-۲۶۲؛ گردیزی، پیشین، ص ۳۱۶-۳۱۸.

۳. اصطخری، پیشین، ص ۲۴۶؛ نرشخی، پیشین، ص ۱۲۷-۱۲۸.





در ایران دوره اسلامی سابقه نداشت. نکته بسیار مهمی که باعث موفقیت سامانیان در عرصه تاریخ ایران اسلامی شد، درک جایگاه خود و نظام خلافت بود. در واقع، ضعف‌های آشکار عباسیان، سامانیان را دچار توهم نکرد. ظهور جریان‌های ضد خلافت در دوران مقارن سامانیان که بن‌مایه ایرانی‌گری و اعتقادات باستانی ایران را داشت و به صورت طغیان‌های خونین مثل المقتع و بابک خرم‌دین ظاهر می‌شد و یا به صورت قیام تند استقلال‌طلبانه مثل یعقوب لیث که در پی حذف خلافت بود، باعث شد تا سامانیان و در واقع، امیر اسماعیل مؤسس این دولت، روش متعادلی اتخاذ کنند. سامانیان به پشتوانه مقبولیت مذهبی و مردمی، ضمن عدم رویارویی با نظام خلافت، با اظهار وفاداری به بنی‌عباس در عمل مستقل بودند و از توانایی‌ها و جایگاه کاریزمایی مذهبی خلافت برای تثبیت دولت خود بهره بردند و به سه هدف دست یافتند:

۱. با پذیرش نظام خلافت و مذهب اهل سنت به‌عنوان مذهب رسمی و مورد تأیید حکومت، نوعی وحدت دینی پی‌ریزی کردند که با توسل به آن، اجرای حاکمیت در سرزمین‌های پهناوری که مستقیماً تحت فرمان آنان یا امرای دست‌نشانده‌شان اداره می‌شد و بعضاً دارای تفاوت‌های قومی و زبانی بودند، آسان‌تر شد.

۲. از جهت داخلی، حمایت علمای مذهبی ماوراءالنهر و خراسان را که از مذهب اهل سنت و خلافت تبعیت می‌کردند، جلب نمودند و با این عمل، رهبران مذهبی ماوراءالنهر به نقطه پیوند مردم و حاکمیت سامانی تبدیل شدند.

۳. به بهانه فرمان‌برداری از خلفا، مجوز از بین بردن رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و در واقع، گسترش قلمرو خود را به دست آوردند؛ مانند حمله امیر اسماعیل به طبرستان، ری و سیستان. همچنین، مجوز لازم را برای اعمال حاکمیت بر سرزمین‌های پهناوری مثل ماوراءالنهر و خراسان بزرگ که توسط امرای دست‌نشانده آنان اداره می‌شد، کسب نمودند؛ مثل آل عراق در بخش پایین رود جیحون و اطراف دریاچه آرال، و آل محتاج در چغانیان در جنوب رود جیحون، تاجیکستان امروزی و شمال افغانستان فعلی.

دین، عاملی مؤثر در جهت نزدیک‌ساختن مردمانی بود که دارای تفاوت‌های عمیق قومی و زبانی بودند. از سوی دیگر، پایبندی به دین اسلام و تلاش برای نشر آن، می‌توانست



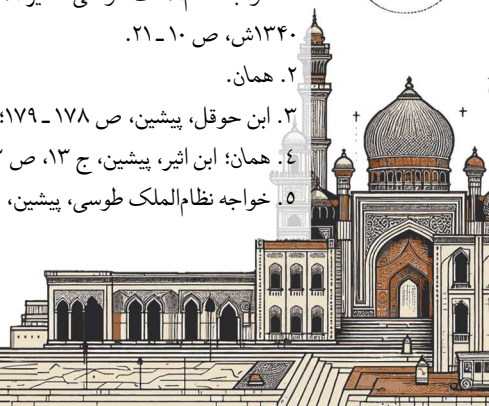
سامانیان را در کسب تأیید از مرجعیت مذهبی خلافت عباسی و همچنین کسب وجهه و اعتبار داخلی در سرزمین‌های شرقی خلافت اسلامی کمک کند. امیر اسماعیل، به جهت کسب رضایتمندی عمومی و اجتماعی در بین مردم، به برقراری عدالت توجه ویژه داشت. وی برای احقاق حق مردم، دیوان‌خانه و داوران مخصوص داشت و حتی هنگام سفر، جماعتی از قضات را همراه می‌برد تا اگر در جریان مسافرت احتیاج پیدا شد، به حل و فصل دعاوی و مشکلات مردم بر اساس احکام شرع بپردازد.<sup>۱</sup> امیر اسماعیل عادت داشت که هر روز تحت هر شرایطی، سوار بر اسب شده، به وسط میدان شهر بخارا برود. وقتی علت این کار او را پرسیدند، در جواب گفت: این شیوه، بهترین راه دستیابی مستقیم رعیت به وی، جهت دادخواهی و تظلم، بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه است.<sup>۲</sup>

در واقع، این اقدامات که با امیر اسماعیل سامانی آغاز شده بود، به‌عنوان روش سیاسی - مذهبی دولت سامانی در تاریخ این دولت استمرار یافت. موقعیت‌شناسی امرای سامانی، فقط به امور سیاسی - مذهبی یادشده محدود نبود و امرای سامانی به امور مختلفی توجه داشتند؛ از جمله: تساهل و تسامح امرای سامانی در مواجهه با ادیان و فرق مختلف و نیز رسمیت‌بخشیدن به زبان فارسی.

### تساهل و تسامح امرای سامانی

از جمله ویژگی‌های قابل توجه دوره سامانیان، وجود تنوع گسترده نحله‌های گوناگون دینی و فکری بود؛ به طوری که با وجود اقتدار دولت سامانی، هیچ‌گاه سیاست سخت‌گیرانه‌ای در جهت فشار بر ادیان و فرق و پیروان آن‌ها صورت نگرفت؛ البته برخی گروه‌های مذهبی، مانند اسماعیلیه، به اتهام داشتن انگیزه‌های سیاسی و قیام مسلحانه بر ضد سامانیان در حومه هرات در عهد اسماعیل<sup>۳</sup>، و در نیشابور و بخارا در عهد نصر بن احمد<sup>۴</sup>، و در خراسان و بخارا در عهد منصور بن نوح بن نصر<sup>۵</sup>، از این سیاست مستثنا بودند.

۱. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیر الملوک (سیاست‌نامه)، به سعی هیوبرت دارک، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۴۰ش، ص ۱۰-۲۱.
۲. همان.
۳. ابن حوقل، پیشین، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ خواجه نظام‌الملک طوسی، پیشین، ص ۲۷۸-۲۷۹.
۴. همان؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۳۲، ۳۳۳ و ۳۳۵؛ گردیزی، پیشین، ص ۱۳۹.
۵. خواجه نظام‌الملک طوسی، پیشین، ص ۲۷۵، ۲۷۶ و ۲۷۸.





بنابراین، می‌توان یکی از دلایل دوام اقتدار و محبوبیت سامانیان را سیاست نرمش و تسامح در برابر پیروان ادیان و فرق گوناگون دانست. در واقع، تساهل مذهبی نسبت به سایر ادیان و مذاهب موجود در ماوراءالنهر و به تبع آن، بخارا، یکی از سیاست‌های جالب توجه سامانیان در اداره اوضاع فرهنگی جامعه بود. غیر از اسلام که به‌عنوان دین رسمی و واحد در تمامی سرزمین ماوراءالنهر معرفی شد، زرتشت، یهودیت، مسیحیت، صابئین، مانویت و یا مجوس، به صورت فعال حضور داشتند.<sup>۱</sup> این امر، بدان سبب بود که ماوراءالنهر از دیرباز جایگاه تلاقی تمدن‌های بزرگ اطراف خویش بوده، ادیان و مذاهب مختلف در آنجا پیروانی داشته‌اند. در روزگار سامانیان، از میان مذاهب رایج اهل سنت، مذهب حنفی بیشترین پیرو را داشت. مروج مذهب حنفی، شخصی به نام امام ابوحنفص کبیر بخاری (م ۲۱۷ ه.ق) بود که به تصریح نرشخی در *تاریخ بخارا*، فردی عالم و زاهد بود و نقش مؤثری در توسعه اسلام و گسترش علم در بخارا داشت. بخارا به واسطه وی، قبه الاسلام و از مراکز عمده مذهب حنفی شد و امیران سامانی نیز حنفی مذهب بودند.<sup>۲</sup> پس از مذهب حنفی، مذهب شافعی بیشترین تعداد پیرو را در قلمرو سامانی، به‌ویژه در ماوراءالنهر و حومه بخارا داشت.<sup>۳</sup> در کنار مذاهب اهل سنت، تصوف و مذهب تشیع هم در بخارا پیروانی داشتند. در واقع، ماوراءالنهر و بخارا، از آثار تصوف خراسان برکنار نماندند. مهم‌ترین و قدیمی‌ترین کتاب تصوف به زبان فارسی، یعنی *التعرف لمذهب التصوف* توسط ابوبکر بن اسحاق محمد بخاری (م ۳۸۰ ه.ق) به عربی نوشته شده و در همان سال به‌وسیله ابوابراهیم اسماعیل مستملی بخاری (م ۴۳۴ ه.ق) به فارسی ترجمه شده است.<sup>۴</sup> بروز قیام‌های شیعی، مثل شریک بن شیخ مهری<sup>۵</sup> و حضور علویان<sup>۶</sup> و تکاپوی اسماعیلیه، به‌خوبی بیانگر فعالیت گونه‌های تشیع در ماوراءالنهر و بخارا است.



۱. مقدسی، پیشین، ص ۳۲۳.

۲. نرشخی، پیشین، ص ۷۷-۸۰؛ مقدسی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۹ و ۴۹۶.

۳. مقدسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۴؛ زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد وأخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمن، تصحیح محمد شاهمرادی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۳۷۰.

۴. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۷۳ش، ج ۱، ص ۶۲۸.

۵. نرشخی، پیشین، ص ۸۶-۸۷؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۸۲؛ ابن واضح یعقوبی، پیشین، ص ۳۳۶؛ گردیزی، پیشین، ص ۲۶۸-۲۶۹.

۶. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۷ش، ص ۲۶۲-۲۶۳.



در خصوص دیگر ادیان الهی حاضر در منطقه، سیاحان و مورخان مسلمان گزارش می‌دهند که در شاوذار<sup>۱</sup>، معبدی از آن ترسیان است و در آنجا انجمنی دارند و نیز در آنجا خانه‌های اسقفان و منازل زیبا و خرم وجود دارد. ابن حوقل گزارش می‌دهد: گروهی از مسلمانان عراق را دیدم که به سبب استفاده از خوشی آب و هوا و گونه‌نشینی، در آنجا اقامت کرده بودند. این محل، موقوفاتی نیز دارد که گروهی از مسیحیان در آنجا معتکف هستند.<sup>۲</sup>

ابوریحان بیرونی نیز در آثار الباقیة، از جشن «عید گل سرخ» مسیحیان چنین روایت می‌کند:

... و این عید، به همان رسم قدیم خود استعمال می‌گردد و در خوارزم نیز مرسوم

است و در این روز، گل سرخ به کلیساها می‌برند و سبب آن است که مریم به مادر

یحیی که ایمیشع نام داشت، نوبر این گل را هدیه فرستاد.<sup>۳</sup>

یهودیان نیز از دیگر اقلیت‌های ساکن در نواحی مختلف ماوراءالنهر بودند که بیرونی در کتاب آثار الباقیة به احتمال بسیار، آداب و عقاید مذهبی یهودیان را بر مبنای اطلاعاتی که یهودیان خوارزم در اختیار او قرار داده بودند، ذکر کرده است.<sup>۴</sup> باوجود گذشت بیش از دو قرن از سقوط ساسانیان، زرتشتیان هنوز در قلمرو سامانی در سغد در مرز شرقی ماوراءالنهر و حتی در بخارا وجود داشتند و مراسم خود را به راحتی و آزادانه برگزار می‌کردند.<sup>۵</sup> وجود چنین بافت متنوع اعتقادی از ادیان و مذاهب مختلف در قلمرو سامانی و بخارا، در مقایسه با دیگر سرزمین‌های اسلامی، کم‌نظیر بوده است. در واقع، امرای سامانی به لحاظ بافت متنوع مذهبی قلمرو خود، به زندگی مسالمت‌آمیز و تسامح دینی - به جز در مواردی که به براندازی سیاسی منجر می‌شد - اهتمام داشتند. از نمونه‌های بارز تسامح مذهبی سامانیان، برخورد آنان با علویان طبرستان بود که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ مذهبی، با امرای سامانی

۱. روستایی مسیحی‌نشین، در جنوب سمرقند.

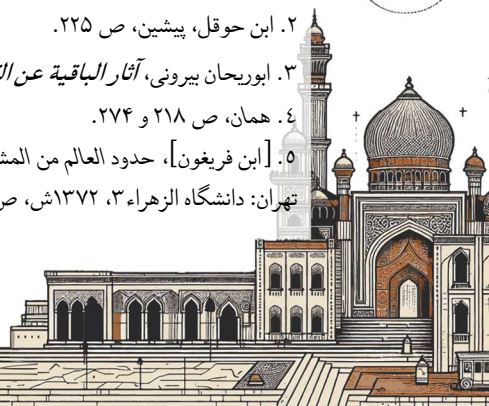
۲. ابن حوقل، پیشین، ص ۲۲۵.

۳. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیة عن القرون الخالیة، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ش، ص ۴۵۹.

۴. همان، ص ۲۱۸ و ۲۷۴.

۵. [ابن فریغون]، حدود العالم من المشرق المغرب، تعلیقات مینورسکی، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا وره‌رام،

تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲ش، ص ۳۵۴ - ۳۵۵؛ ابوریحان بیرونی، پیشین، ص ۳۶۲ و ۳۶۵.





اختلاف داشتند. امیر اسماعیل، دهی به نام «برکد» را خرید و بخشی از آن را وقف علویان کرد.<sup>۱</sup> ابوجعفر محمد بن موسی بن احمد بن موسی بن جعفر علیه السلام که از بزرگان دربار سامانی بود، می‌گوید:

این سید، اگرچه مسکن و اسباب و ضیاع به نیشابور داشت، به طوس متوطن بود و در عهد ملوک آل سامان در عداد خواص حضرت و زمره اعیان دولت معدود بود و با وزراء و کتّاب ایشان مجالس و معاشر و به مآثر و مفاخر و معالی و معانی ایشان متعلق شده.<sup>۲</sup>

اتخاذ چنین رویکرد سیاسی از جانب سامانیان و رفتار آزادمنشانه امرای سامانی و عدم تعصب ایشان در جانب‌داری از یک عقیده خاص، نه تنها زمینه مناسبی برای تضارب آرا فراهم نمود و یک نهضت درخشان علمی در تمدن اسلامی ایجاد کرد، بلکه باعث توسعه و رونق بخارا شد و این‌گونه، «[بخارا، به‌مثابه کعبه ملک و مجمع افراد زمان و مطلع نجوم ادب‌اء ارض و موسوم فضلاء دهر شد].»<sup>۳</sup>

تساهل و تسامح مذهبی سامانیان، باعث شد تا علاوه بر حضور گروه‌های متنوع مذهبی، علما و اندیشمندان مختلف نیز به ماوراءالنهر کوچ کنند. سامانیان با توجه به درآمد چهل میلیونی آنان که از تجارت و کشاورزی ماوراءالنهر و خراسان بزرگ به دست می‌آمد<sup>۴</sup> و با تساهل و عدالتی که به آن شهرت داشتند، در بخارا آسایش خیال، رفاه و امنیت و آرامش لازم را برای عالمان و دانشمندان فراهم کردند. این مسئله، باعث شد تا بخارا که کانون حضور علما شده بود، به «قبة الاسلام» ملقب گردد و با بغداد که مرکز علمی و فرهنگی تمدن اسلامی به شمار می‌رفت، کوس رقابت و بلکه برتری بزند. این وضعیت، زمانی اهمیت پیدا می‌کند و به یک ویژگی برای بخارا تبدیل می‌شود که بدانیم در همین زمان، عراق و

۱. نرشخی، پیشین، ص ۲۲.

۲. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، پیشین، ص ۲۶۲ - ۲۶۳.

۳. عبدالملک بن محمد ثعالبی، *تیسمة الدهر فی محاسن أهل العصر*، تصحیح محمد محبی‌الدین عبدالحمید، قاهره: السعادة، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۱۰۱.

۴. ابن حوقل، پیشین، ص ۱۹۸؛ مقدسی، پیشین، ص ۴۹۸.





پایتخت آن بغداد که نشان مرکزیت تمدن اسلامی را بر پیشانی داشت، به شدت درگیر جنگ مذهبی شیعه و سنی عهد آل بویه، غارت، ناامنی، طغیان‌های دجله و فرات و امراض واگیرداری مثل وبا و طاعون و در یک کلام در هرج و مرج و نابسامانی کامل به سر می‌برد.<sup>۱</sup> در حقیقت، سامانیان به‌عنوان نخستین فرمانروایان مسلمان ماوراءالنهر، این سرزمین را به صورت منطقه‌ای یکپارچه و مسلمان‌نشین درآوردند و پایتخت خود، بخارا را مرکزی برای تعلیم و تعلم و گسترش علم و دانش می‌دانستند. از این رو، علما و دانشمندانی که به دربار آنان می‌آمدند، احترام ویژه می‌یافتند و از زمین‌بوسی در برابر امیر که رسمی لازم‌الاجراء در باریافتن افراد بود، معاف می‌گردیدند و به راحتی در مجالس امرا حاضر می‌شدند.

در فرهنگ این خاندان، چنان است که دانشمندان را در برابر شاه مجبور به زمین‌بوسی نمی‌کنند. در شب‌های آدینه در ماه رمضان، مجلس مناظره می‌سازند. شاه، این جلسه‌ها را با پرسشی می‌گشاید، سپس دیگران به سخن می‌آیند. همواره یکی از بزرگ‌ترین و وارسته‌ترین فقیهان را به بالا برکشیده، نیازهایش را برآورده و فتواها را از وی صادق می‌کنند و با نظری، کارها را انجام می‌دهند.<sup>۲</sup>

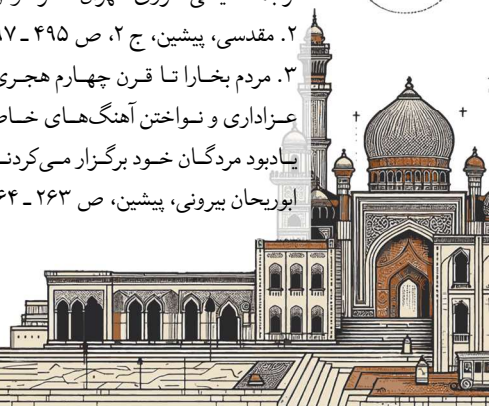
## فارسی، زبان گفتمان علمی و دینی در بخارا

سامانیان که به لحاظ فرهنگی و قومی، به فرهنگ و زبان ایرانی وابسته بودند، حیات فرهنگی، اجتماعی و مذهبی خود را بر اساس زبان فارسی پیش بردند. در واقع، به دلیل اینکه سامانیان از خاندان‌های محلی قدیمی و ایرانی ماوراءالنهر بودند و تأثیرپذیری عمیق و دیرینه‌ای از فرهنگ ایرانی<sup>۳</sup> در بخارا داشتند، زبان فارسی را به‌عنوان زبان گفتمان اسلام و

۱. برای مطالعه نمونه‌ای از غارت، ناامنی و بلایای طبیعی و امراض واگیرداری مثل وبا و طاعون، ن.ک: ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۰ و ۴۰؛ همان، ج ۱۴، ص ۹۷ — ۱۱۲؛ ابوعلی رازی ابن مسکویه، تجارب الأمم و تعاقب الهمم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: نشر طوس، ۱۳۷۶ش، ص ۳۹۱ — ۳۹۲.

۲. مقدسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۵ — ۴۹۷.

۳. مردم بخارا تا قرن چهارم هجری قمری، یعنی عهد سامانیان، مراسم سوگ سیاوش را همراه با قربانی، عزاداری و نواختن آهنگ‌های خاص با عنوان «کین سیاوش» و همچنین جشن‌هایی برای بزرگداشت و یادبود مردگان خود برگزار می‌کردند؛ مثل اعیاد نوسرد و خسوم. (نرشخی، پیشین، ص ۲۲ — ۲۳ و ۳۲ — ۳۳؛ بوریحان بیرونی، پیشین، ص ۲۶۳ — ۲۶۴)







زبان رسمی حکومت خود و همچنین زبان فرهنگ و ادبیات، رسمیت دادند. رسمیت یافتن دین اسلام به عنوان عامل وحدت بخش قلمرو سامانی و رسمی شدن زبان فارسی، بر امرای سامانی ضرورتی ایجاب می کرد تا قرآن را جهت فهم بهتر، به زبان فارسی ترجمه کنند.

ترجمه قرآن در دوره سامانیان به زبان فارسی را می توان در رده مهم ترین فعالیت های فرهنگی برای توسعه و تثبیت اسلام در بخارا و به طور عام در ماوراءالنهر دانست. البته این ترجمه، به همراه ترجمه فارسی تفسیر قرآن طبری در دوره منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶ ه.ق)، با تأیید فقهای ماوراءالنهر انجام شده بود. پس از درخواست امیر سامانی از فقها، آنان گفتند:

روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن به پارسی، مرآن کس را که او تازی نداند؛ از قول خدای عزوجل که گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا يَلْسَانِ قَوْمِهِ.» گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم، مگر به زبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند. و دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند، از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل پیغامبر علیه السلام، همه پیغامبران و ملوکان زمین، به پارسی سخن گفتندی و اول کس که سخن گفت به زبان تازی، اسماعیل پیغامبر بود علیه السلام و پیغامبر ما صلی الله وعلیه وآله از عرب بیرون آمد و این قرآن، به زبان عرب بر او فرستادند و اینجا به دلیل ناحیت زبان پارسی است<sup>۱</sup> و ملوکان این جانب، ملوک عجمند.<sup>۲</sup>

این اثر در این دوره، بیانگر جدیت در توسعه فرهنگ اسلامی در عهد سامانی است. ترجمه به زبان و ادب پارسی، از خدمات مهم امیران سامانی است. در واقع، سامانیان علاقه شدید به زبان فارسی و نظم و نثر آن داشتند و به همین دلیل، شعرای ایرانی را مورد تشویق و انعام قرار می دادند و با آنان به احترام رفتار می کردند؛ مثل رودکی که در عهد نصر بن احمد سامانی (۳۳۰-۳۳۱ ه.ق) «کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او به حد کمال رسید.»<sup>۳</sup> سامانیان، نویسندگان را نیز به ترجمه کتب معتبر تاریخی و ادبی به نثر فارسی تشویق می کردند؛ مانند کتاب *کليلة و دمنه* که توسط رودکی و از روی ترجمه عربی ابن مقفع از پهلوی به زبان فارسی ترجمه شد<sup>۴</sup> و یا کتاب *تاریخ الرسل والملوک* محمد بن جریر طبری

۱. جمعی از نویسندگان، ترجمه تفسیر طبری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶ش، ج ۱، ص ۵.

۲. همان.

۳. سدیدالدین محمد عوفی، لباب الألیاب، به اهتمام ادوارد براون، لیدن: بریل، ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م، ص ۶-۷.

۴. ابوالمعالی نصرالله منشی، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۲، مقدمه.



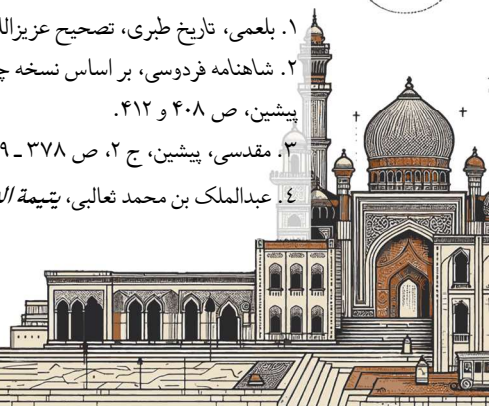
که به دستور منصور بن نوح سامانی و به دست ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی، فرزند ابوالفضل بلعمی، وزیر معروف سامانی، ترجمه شد.<sup>۱</sup> همچنين، شاهنامه که ابومنصور دقیقی در عهد منصور بن نوح عهده‌دار تألیف آن شد؛ اما پس از سرودن هزار بیت، به دست غلامش کشته شد و فردوسی ادامه آن را به عهده گرفت که پیش از اتمام آن، سامانیان منقرض شدند.<sup>۲</sup>

در واقع، حضور چهره‌های سرشناس علمی و دینی در دستگاه حاکمه سامانی، از مهم‌ترین علل زمینه‌ساز ترویج زبان فارسی و به دنبال آن، حضور بزرگان علمی و ادبی و رونق فرهنگی و علمی در این دوره است. نقش وزیران دانشمند همچون: خاندان‌های بلعمی، جیهانی و عتبی و حمایت از علما و ادبا، بستر مساعدی برای پیشبرد اهداف علمی فراهم آورد. خاندان بلعمی، پس از برمکیان، از پرآوازه‌ترین خاندان دیوان‌سالاران ایرانی هستند که نام و یادشان در کتاب‌های ادب و تاریخ به فراوانی آمده است. البته این موضوع، گذشته از والایی پایگاه افراد آن خاندان در ادب و دانش و حکومت، نشانه اهتمام آنان در نگهداشت و احترام دانشمندان، نویسندگان و مورخان بوده است.<sup>۳</sup>

از نتایج مهم توجه ویژه سامانیان به تکریم علما و دانشمندان، ایجاد فضای مناسب علمی و فرهنگی در منطقه ماوراءالنهر و تجمع علما و ادبا شد. حضور دانشمندان ایرانی مثل ابن سینا و تولید آثار علمی در حوزه‌های گوناگون، نمونه بارز این جریان است. در واقع، چیزی که بیش از همه موجب شهرت بخارا گردید، تعداد و تنوع دانشمندانی بود که در بخارا گرد آمده بودند.

گمان نکنم با گذشت ایام، اجتماعی متشکل از افرادی نظیر آنان می‌توان دید و چنین نیز شد؛ زیرا پس از آن، چشم من هرگز به جمال چنان جمعی روشن نگردید. گوهر دربار سامانیان، رودکی و بزرگ‌ترین شخصیتی که در این محیط رشد و تکامل یافت، فردوسی طوسی بود.<sup>۴</sup>

۱. بلعمی، تاریخ طبری، تصحیح عزیزالله عزیززاده، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۹ش، ص ۱۴.
۲. شاهنامه فردوسی، بر اساس نسخه چاپ مسکو، تهران: انتشارات آدینه سبز، ۱۳۸۹ش، ص ۱۲ - ۱۳؛ ذبیح‌الله صفا، پیشین، ص ۴۰۸ و ۴۱۲.
۳. مقدسی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۸ - ۳۷۹.
۴. عبدالملک بن محمد تعالی، *یتیمه‌الدهرفی محاسن‌أهل‌العصر*، بیروت: دار الکتب العلمیة، [بی‌تا]، ص ۹۱ و ۱۴۲.





در واقع، بخارا در سایه اقدامات امیران سامانی به‌عنوان مرکز رنسانس فارسی جدید در ادب و فرهنگ قلمداد شد. امرای این دودمان ایرانی، در ترویج و احیای زبان فارسی و تبدیل آن به زبان گفتمان اسلام، کوشش شایانی نمودند؛ به‌طوری‌که با وجود تسلط اقوام ترک‌زبان در آسیای مرکزی، امروز نیز عده بسیاری در بخارا به زبان پارسی یا همان فارسی دری سخن می‌گویند.<sup>۱</sup>

به‌رحال، مهم‌ترین حاصلی که از دولت سامانیان عاید فرهنگ و تمدن اسلامی مردم ایران شد، ایجاد وحدت قومی بین طوایف مختلف ایرانی ماوراءالنهر با مرکزیت بخارا و محوریت دین اسلام بود. ممکن است، برخی چنین استدلال کنند که این امر، اجتناب‌ناپذیر است و اعراب مجبور بودند برابری ملل و فرهنگ‌ها و آداب غیرعرب را بپذیرند؛ چه این اصل برابری، صرفاً اسلامی است؛ اما باید گفت که این اصل، اول‌بار در خراسان و ماوراءالنهر عصر سامانی به ثمر رسید و جامه عمل پوشید. سامانیان نشان دادند که فرهنگ ایران باستان می‌تواند با اسلام سازگار باشد و این، بزرگ‌ترین خدمت سامانیان به عالم اسلام و البته ایران بوده است؛ روندی که به تثبیت فرهنگ اسلامی در سراسر بلاد شرقی فلات ایران و قبة‌الاسلام شدن بخارا انجامید.

### نتیجه

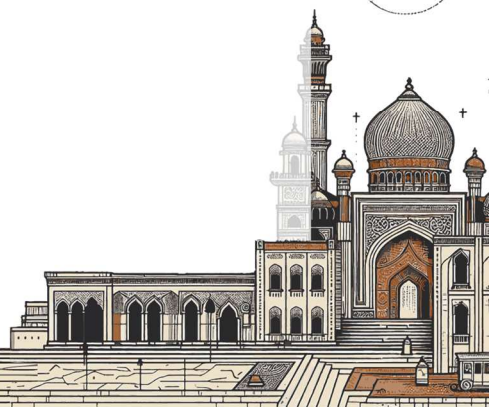
بخارا، پیش از ورود اسلام، مهد تمدن منطقه ماوراءالنهر بوده و اهل آن با فرهنگ ایرانی و زبان ساسانی آشنایی داشتند. این منطقه، به لحاظ اقتصادی نیز به جهت مجاورت با راه بازرگانی ابریشم، رونق فراوانی داشت. پس از ورود اسلام نیز به دلیل اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی دولت سامانی، زمینه مناسبی برای رشد فرهنگی در آن فراهم شد. مهم‌ترین عامل توسعه فرهنگی در بخارا که اصلی‌ترین پیامد آن توسعه دین اسلام در منطقه ماوراءالنهر بود، تدابیر و سیاست‌های اداری - حکومتی و فرهنگی سامانیان بود. سیاست تساهل و تسامح و ایجاد امنیت اجتماعی و اقتصادی و حمایت از علما و ادبا و دانشمندان، توسعه مساجد، خانقاه‌ها و مدارس و به‌کارگیری علما در اداره دولت، زمینه‌ساز

۱. ریچارد فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.



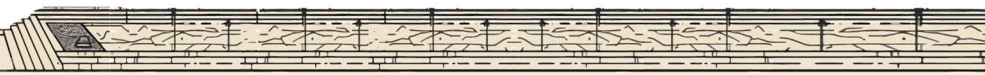


مهاجرت بسیاری از دستداران علم و فرهنگ به این منطقه، به‌ویژه در شهر بخارا شد و در نهایت، این موج بزرگ دانشجویان معارف اسلامی، سبب تثبیت آموزه‌های دین اسلام در سایر مناطق ماوراءالنهر و ایجاد چهره‌ای درخشان در بخارا شد. بخارا، مانند گذشته خود، مجدداً مهد تمدنی و فرهنگی بلاد شرق اسلامی شد. امنیت تجاری، امنیت دینی، امنیت اجتماعی، عدالت اجتماعی، توسعه فرهنگی و رشد چشمگیر اسلام در منطقه، مرهون سیاست تساهل و تسامح دربار سامانی است که توانست با حضور علما و دانشمندان و جذب آنان در دربار، بدان دست یابد. بی‌شک، توجه به دوران درخشان اسلامی منطقه ماوراءالنهر و به‌خصوص بخارا و بررسی نقش بخارا در تقابل با کانون‌های دیگر در غرب و مرکز خلافت اسلامی مثل بغداد و ری، می‌تواند ابعاد تازه‌ای را مشخص کند و بستر مناسبی را برای مطالعه و پژوهش در این زمینه فراهم سازد.





<https://hiq.bou.ac.ir>





## بررسی تطبیقی علل اقتصادی سقوط حکومت‌های صفویه و مغولان کبیر هند

خسرو کمالی سروستانی<sup>۱</sup>، مریم جعفری سروجهانی<sup>۲</sup>

۱. استادیار دانشگاه زنجان، گروه تاریخ ایران، ایران. رایانامه: [khkamalis@gmail.com](mailto:khkamalis@gmail.com)

۲. کارشناسی ارشد دانشگاه زنجان، گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی، ایران. رایانامه: [Mjafari663@gmail.com](mailto:Mjafari663@gmail.com)

تاریخ اسلام  
|| سال ۱۹، شماره ۷۴ : تابستان ۱۳۹۷

### چکیده:

سقوط حکومت‌های صفویه و مغولان کبیر هند، ریشه در عواملی پیچیده و چندجانبه داشت و نمی‌توان یک یا حتی چند عامل خاص را برای آن برشمرد؛ اما به نظر می‌رسد مؤلفه «اقتصاد»، نقش تعیین‌کننده‌ای در آن ایفا کرده است. این نوشتار، با بهره‌گیری از روش مقایسه، عوامل اقتصادی سقوط این دو دولت را واکاویده و کوشیده است موارد همسان و ناهمسان آن را به دست آورد.

مهم‌ترین عوامل اقتصادی همسان در سقوط دو دولت را می‌توان در این محورها بیان کرد: افزایش مالیات‌های کمرشکن، سقوط بازرگانی داخلی، عدم رسیدگی به وضع معیشتی مردم و نارضایتی دهقانان و روستاییان، هزینه‌کردهای مسرفانه و گزاف در بار و در نتیجه افول ارزش سکه و افزایش قیمت کالاها، به‌ویژه ارزاق عمومی. سنت جاگیر در هند و تبدیل اراضی به خاصه در ایران. این عوامل، به‌ترتیب در زمره عوامل اختصاصی سقوط دو دولت مغولان هند و صفویه شایسته ذکر است.

کلیدواژه‌ها: صفویان، مغولان هند، تاریخ اقتصادی، مالیات، بازرگانی.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۳۱ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۶/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۲۳ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۷/۰۴/۱۰

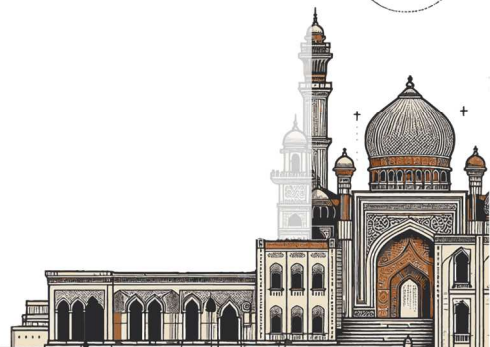


الفروق  
مجله باقرالعلوم



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم ع. © نویسندگان.





## مقدمه

سقوط سلسله صفویه که پادشاهان آن از ۹۰۷-۱۱۳۵ق/۱۵۰۱-۱۷۲۲م بر ایران زمین حکم راندند، ناشی از اوضاع نابسامان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اواخر دوران این سلسله، به‌ویژه دوره حکمرانی شاهسلطان حسین، آخرین پادشاه این امپراتوری می‌باشد.<sup>۱</sup> اگرچه زمینه‌های سقوط صفویه در زمان شاه‌عباس یکم پایه‌ریزی شده بود،<sup>۲</sup> اما در اصفهان با محاصره و اسارت شاهسلطان حسین و نیز بخشش تاجش به محمود افغان، عملاً زوال صفویه کلید خورد.<sup>۳</sup>

امپراتوری و حکومت مغولان کبیر هند (گورکانیان، تیموریان هند و بابریان)، امپراتوری بزرگی بود که به دست نوادگان امیر تیمور در هندوستان تأسیس شد. این سلسله، از سال ۹۳۲-۱۲۷۳ق/۱۵۲۶-۱۸۵۷م در بخش بزرگی از شبه قاره هند شامل کشورهای امروزی هند، پاکستان، بنگلادش و بخش‌هایی از افغانستان امروزی فرمانروایی کرد.<sup>۴</sup> دوران شکوه امپراتوری مغولان کبیر، تا پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر بود.<sup>۵</sup> پس از وی، از قدرت این امپراتوری به‌شدت کاسته شد و کشور هند که در روزگار بابر، اکبر و شاه‌جهان سیر تمدن و ترقی را آغاز کرده بود، در عصر اورنگ‌زیب رو به ضعف نهاد<sup>۶</sup> و بهادرشاه دوم، آخرین فرمانروای مغولان کبیر هند بود که در سال ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م تاج و تخت را به انگلیسی‌ها واگذار کرد.<sup>۷</sup>

عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کنار هم در سقوط حکومت‌ها و نیز نابودی و انحطاط تمدن‌ها و جوامع نقش داشته‌اند. علل سقوط حکومت‌ها در کنار بقیه علل و عوامل، در طول تاریخ نشان می‌دهد که علل اقتصادی، نقش تعیین‌کننده‌ای در دوام و

۱. لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. کروسینسکی، سفرنامه، ص ۵۶.

۴. کلیفورد ادموند باسورث، سلسله‌های اسلامی، ص ۹۵.

۵. محمدکاظم سرهندی قزوینی، عالمگیرنامه، ج ۲، ص ۳۵۰.

۶. محمدهاشم خوافی خان، منتخب اللباب، ج ۲، ص ۹۳۰.

۷. نصرالله فدایی اصفهانی، داستان ترک‌تازان هند، ص ۲۰۳.





نابودی سلسله‌ها دارد؛ چنان‌که در علل سقوط دو حکومت صفویه و مغولان کبیر هند، علل اقتصادی متعددی نقش داشته‌اند و با بررسی زمان سقوط هر دو حکومت، اوضاع نابسامان و آشفته اقتصادی در اواخر هر دو حکومت قابل مشاهده است. این نکته، شایان توجه است که سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی نادرست، سبب بروز انحطاط اقتصادی می‌گردد. چون اقتصاد به‌عنوان یک عامل مهم زیربنایی در یک حکومت به شمار می‌رود و با سیاست رابطه‌ای تنگاتنگ دارد.

علل سقوط در دوره صفویه را عده‌ای از محققان چون مستشرقانی از جمله لارنس لاکهارت،<sup>۱</sup> در کتابش با عنوان *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*<sup>۲</sup> و همین‌طور ژان آنتوان دوسرسو<sup>۳</sup> در کتابش با عنوان *علل سقوط شاهسلطان حسین*<sup>۴</sup> مورد مطالعه قرار داده‌اند. همچنین، مقالاتی چون «انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران ایرانی پس از سقوط صفویه»<sup>۵</sup> و «علل و عوامل سقوط صفویه»<sup>۶</sup> در این باره چاپ شده است. در منابع فارسی نیز مسئله سقوط حکومت مغولان کبیر هند، به‌طور پراکنده اشاره شده است؛ اما در منابع لاتین، کتبی چون *سقوط امپراطوری مغول*<sup>۷</sup> نوشته سرکار<sup>۸</sup> و مقالاتی از جمله «سیاست اورنگ‌زیب و سقوط امپراطوری مغول»<sup>۹</sup> و «شیواجی و سقوط امپراطوری مغول»<sup>۱۰</sup> به سقوط

1. Lawrence Lockhart.

۲. لارنس لاکهارت، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.

3. Jean Antoine Du Cerceau.

۴. ژان آنتوان دوسرسو، *علل سقوط شاهسلطان حسین*، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران: کتابسرا، ۱۳۹۱ ش.

۵. علی سالاری شادی و یوسف رحیملو، «انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران ایرانی پس از سقوط صفویه»، *جغرافیا و برنامه‌ریزی*، ش ۱۶، ص ۹۱-۱۰۸.

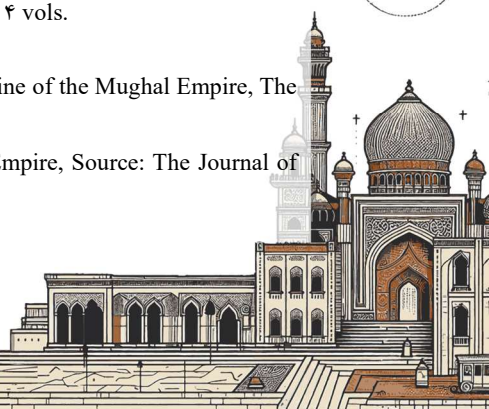
۶. ابوالفضل حسینی، «علل و عوامل سقوط صفویه»، *فرهنگ اصفهان*، ش ۲۴، ص ۶۰-۶۸.

7. Sarkar, Jadunath, *Fall of the Mughal Empire*, Calcutta, ۱۹۹۲, ۴ vols.

8. Sarkar.

9. Naqvi, Hamida Khatoon, *Aurangzeb's Policies and the Decline of the Mughal Empire*, *The Journal of Asian Studies*, Vol. ۳۷, No. ۱ (Nov., ۱۹۷۷).

10. Pearson, M. N. , *Shivaji and the Decline of the Mughal Empire*, Source: *The Journal of Asian Studies*, Vol. ۳۵, No. ۲ (Feb., ۱۹۷۶), pp. ۲۲۱-۲۳۵.





این امپراطوری پرداخته‌اند؛ اما تاکنون در مسئله «سقوط»، بین این دو حکومت که مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی آن دوران را واکاوی نماید، مقایسه‌ای نشده است.

انقراض و سقوط سلسله صفوی، یکی از مهم‌ترین موضوعات در تاریخ صفویه و مغولان هند است. تاریخ‌نگاران سنتی که با بینش سنتی خود به تحولات و پدیده‌های تاریخی می‌نگرند، در بحث از سقوط دولت‌ها، به همان شیوه عمل نموده، مسئله را بیشتر به اواخر ایام آخرین سلطان منتسب کرده‌اند و هرکدام طبق دیدگاه خویش، مسئله یا مسائلی را در فروپاشی سلسله‌های صفوی و مغولان هند مهم دانسته‌اند. انقراض سلسله‌ها صرفاً در طول چند سال اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه مستلزم تحولات سیاسی و نظامی و اقتصادی پیچیده قبلی است. عوامل متعددی از نظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی در سقوط هر دو حکومت نقش داشته است؛ ولی این نوشتار، در پی آن است که بنا به اهمیت و تقارن نسبی زمانی دو سلسله یادشده در ایران و هندوستان، علل اقتصادی سقوط هر دو حکومت را بیان نماید و با بررسی مقایسه‌ای آن، وجه تشابه و اختلاف را در موضوع علل اقتصادی سقوط هر دوی آنها بیان کند.

## الف) اقتصاد ایران در دوره صفویه

نظام اقتصادی ایران در عصر صفوی، مبتنی بر کشاورزی و دامداری بود.<sup>۱</sup> اگرچه کشاورزی در ایران تحت تأثیر شرایط اقلیمی بود، اما به واسطه صادرات محصولات، در ساختار اقتصادی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کرد.<sup>۲</sup> قوانینی نیز در خصوص امر کشاورزی ایجاد شده بود. از زمان شاه‌عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ق/۱۵۸۸-۱۶۲۹م، به دنبال گسترش روابط با کشورهای دیگر، تجارت نیز رونق یافت و قراردادهای تجاری با اروپاییان منعقد شد<sup>۳</sup> و یکی دیگر از ارکان اقتصادی ایران را تشکیل داد. بر این اساس، نظام اقتصادی عصر صفوی، یک نظام سه‌بخشی مبتنی بر: کشاورزی، دامداری و تجارت بود.<sup>۴</sup> شکوفایی و رونق اقتصادی ایران در

۱. آدام اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس؛ ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی، ص ۹۸.

۲. محمدابراهیم باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۷۷.

۳. اسکندر بیک ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۳.

۴. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ص ۲۳۸.



طی زمامداری شاه‌عباس اول که بر اثر اقدامات و اصلاحات گسترده او، به‌ویژه در زمینه اقتصاد و رشد و توسعه تجارت، خاصه تجارت ابریشم، پدید آمد، در دوره شاه‌صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق/۱۶۲۹-۱۶۴۲م) کاستی‌هایی به خود گرفت و در برخی جنبه‌ها دچار تزلزل و نقصان شد.

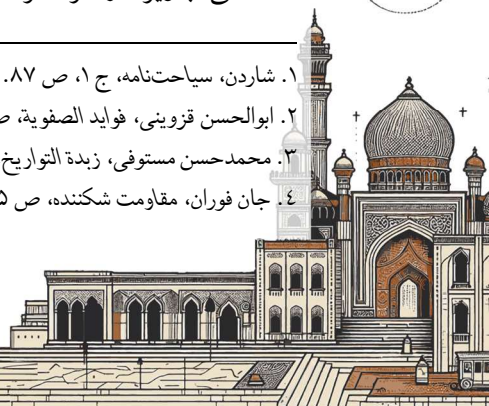
با به سلطنت رسیدن شاه‌صفی، کنترل شاه بر تجارت از میان رفت و نابسامانی در امر تجارت داخلی و خارجی پدید آمد. شاه‌صفی در همان آغاز زمامداری در مخالفت با برخی اقدامات شاه‌عباس و به منظور جلب نظر مردم و ارائه چهره‌ای رعیت‌پرور از خود، انحصار ابریشم نواحی گیلان را رفع کرد و مقرر نمود که مردم در فروش ابریشم خویش به هر کسی که بخواهند، مختار باشند.<sup>۱</sup> شاه‌صفی با لغو این انحصار، اگرچه سعی کرد رضایت مردم را جلب کند و از احتمال شورش آنها جلوگیری نماید، اما نظام تجارتي را که شاه‌عباس سامان داده بود، مختل کرد.<sup>۲</sup> از طرفی، با بروز شورش‌ها و آشوب‌های داخلی و وقوع درگیری‌های نظامی با همسایگان و آشفته‌شدن ایالات سرحدی، میزان تولید محصولات و به‌ویژه کیفیت محصول ابریشم، نقصان گرفت.<sup>۳</sup> کاهش تولید و نامرغوب بودن کیفیت کالاهای تولیدی، در خرید و فروش آنها تأثیر نامطلوب گذاشت و در نتیجه، سطح کلی تجارت کاهش یافت. زدوبندهای سیاسی، سوءاستفاده کارگزاران داخلی برای دریافت رشوه، عدم نظارت بر کیفیت محصولات، تأخیر در عرضه میزان کالای توافق‌شده بر اساس قرارداد، به‌ویژه با کمپانی‌های خارجی، هم بر قیمت محصولات به‌خصوص قیمت ابریشم تأثیر می‌گذاشت و هم از تقاضای خرید می‌کاست؛ زیرا محصولات نامرغوب با قیمت بالا، برای خریداران مقرون‌به‌صرفه نبود و حتی این امر با اعتراض و واکنش کمپانی‌های خارجی طرف قرارداد نیز مواجه می‌شد. این وضعیت، نتیجه عدم سیاست مشخص اقتصادی توسط شاه‌صفی، به‌ویژه در امر کنترل و نظارت و ایجاد سازمانی برای تجارت کشور بود.<sup>۴</sup>

۱. شاردن، سیاحت‌نامه، ج ۱، ص ۸۷.

۲. ابوالحسن قزوینی، فواید الصفیویة، ص ۵۳.

۳. محمدحسن مستوفی، زبدة التواریخ، ص ۱۱۲.

۴. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۵۵.





در دوره شاهسلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ق/۱۶۶۶-۱۶۹۴م) و شاهسلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق/۱۶۹۴-۱۷۲۲م)، تجملات، هزینه دولت را به شدت بالا می‌برد؛<sup>۱</sup> در حالی که درآمد هایش به شدت کاهش پیدا کرده بود. در دوران شاهسلطان حسین، میزان مالیات چند برابر گشت که در نتیجه، به مهاجرت روستاییان و تقلیل فعالیت‌های پیشه‌وران، رکود بازرگانی و کم شدن توان کارگران انجامید و این خود باعث ورشکستگی فنودال‌ها گردید؛<sup>۲</sup> تا جایی که فنودال‌ها خود نیز در جدا شدن از دولت سعی می‌نمودند. تشدید تضادهای داخلی طبقه زمامدار و فساد و دستگاه دولتی، همه و همه باعث اضمحلال آن دولت گردید.<sup>۳</sup>

اگر شاهسلطان حسین را با شاهعباس مقایسه کنید، شاهعباس بر اساس سیاست اقتصادی مشخصی که دارد، می‌خواهد از خروج پول و نقره از ایران جلوگیری کند و بدین ترتیب، اقتصاد ایران تقویت شود و خزانه دربار خالی نشود. بنابراین، توجه مردم را به مشهد و عتبات مقدس در ایران معطوف می‌کند. در زمان شاهعباس، زیارت عتبات عراق تقریباً به صفر می‌رسد؛<sup>۴</sup> اما در دوران شاهسلطان حسین، آن قدر عشق به عتبات تشدید می‌شود که مجدداً مسیر رفتن به کربلا و نجف باز می‌شود و همان تنمه پولی که در ایران بود، به سرزمین عثمانی سرازیر می‌شود. بنابراین، دلالت‌های اقتصادی و یا سیاسی عملکرد شاهان، موجبات این انحطاط را فراهم ساخت.

هم‌زمان با قدرت‌گیری دولت صفویه در ایران، جانشینان تیمور گورکانی در هندوستان قدرت را به دست گرفتند. در سده دهم هجری، هند و ایران تحت حکومت دو خاندان برجسته صفویان و گورکانیان به قدرت‌های بزرگی مبدل شدند. اوج قدرت صفویان در ایران، با قدرتمندی گورکانیان هند هم‌زمان بود که به ایجاد ارتباطاتی میان ایشان منجر گردید.

دوران شکوه امپراتوری گورکانی یا مغول کبیر، تا اواسط پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر بود. اورنگ‌زیب به دلیل تحت فشار قراردادن شیعه‌ها و هندی‌ها و با کنارگذاشتن رجال ایرانی از مناصب مهم دولتی، پایه‌های حکومتش را ضعیف کرد و در هند و به‌ویژه ایالات جنوبی

۱. انگلبرت کمپفر، سفرنامه، ص ۳۰.

۲. محمد هاشم رستم الحکما، رستم‌التواریخ، ص ۷۹.

۳. محمدخلیل مرعشی، مجمع‌التواریخ، ص ۱۱۵.

۴. سیلوا فیگوئرا، سفرنامه دن‌گاریسیا، ص ۱۵۶.



آن، اغتشاش‌های بسیاری روی داد.<sup>۱</sup> از همین دوره، قدرت پادشاهان بابری، به دلیل جنگ‌های طولانی و صرف هزینه‌های زیاد، رو به کاهش گذاشت.<sup>۲</sup> پس از وی، یعنی در دوران مغول صغیر، از قدرت این امپراتوری به‌شدت کاسته شد و کشور هند که روزگاری سیر تمدن و ترقی را آغاز کرده بود، رو به ضعف نهاد. در ضعف هر دو حکومت، همه عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی نقش داشتند؛ اما در این نوشتار، به بحث در باره علل اقتصادی سقوط هر دو حکومت می‌پردازیم.

### الف. علل اقتصادی سقوط صفویه

فساد و پریشانی کلی اقتصادی اواخر دوران صفوی، یکی از علل بزرگ سقوط آن دولت بوده است. از حدود سال ۱۱۲۷ق/۱۷۱۵م، اوضاع اقتصادی مملکت صفوی رو به وخامت بیشتری گذاشت و قیمت ارزاق ترقی کرد؛ حتی یک بار مردم اصفهان در مقابل کاخ شاهسلطان حسین فریاد اعتراض بلند کردند.<sup>۳</sup> نیز برخی از حکام و مأموران دولتی، خودسرانه سکه ضرب می‌کردند؛ مثلاً طی سال‌های ۱۱۲۹ق/۱۷۱۷م تا اواخر سلطنت شاهسلطان حسین، دو بار زینت‌آلات آستان قدس رضوی در مشهد ذوب شد و به جای آن، مسکوکات ضرب شد.<sup>۴</sup> وضعیت اقتصادی ایران، از اوایل قرن دوازدهم هجری/اواخر قرن هفدهم میلادی بحرانی شد و در تمام طول قرن هجدهم میلادی، به‌طورکلی از کنترل خارج گردید. بحران اقتصادی به‌وجودآمده در این دوران، ناشی از عوامل متعددی بود که در ادامه به آن می‌پردازیم.

### ۱. افزودن به خاصه با کاستی از ممالک

یکی از این موارد، افزودن به خاصه<sup>۵</sup> با کاستی از ممالک<sup>۶</sup> بود. تبدیل ممالک به خاصه، آثار مهمی در روند سقوط سلسله صفوی بر جای گذاشت. شاه‌عباس اول هنگامی که

۱. محمد بختاورخان، مرآة العالم؛ تاریخ اورنگ‌زیب، ج ۲، ص ۶۵.

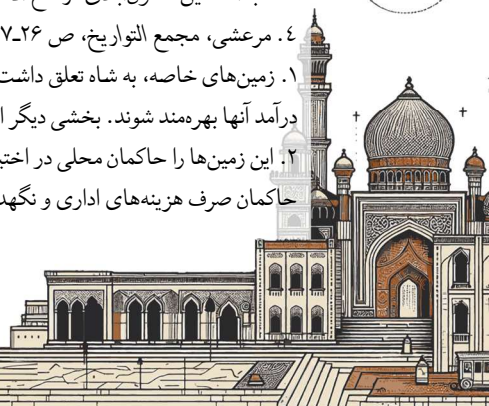
۲. خوافی خان، منتخب اللباب، ج ۱، ص ۷۳۴.

۳. عبدالحسین خاتون‌آبادی، وقایع الاعوام والسنین، ص ۵۶۷.

۴. مرعشی، مجمع التواریخ، ص ۲۶-۲۷.

۱. زمین‌های خاصه، به شاه تعلق داشت. بخشی از این زمین‌ها، به مقام‌های لشکری، کشور و درباری اعطا می‌شد تا از درآمد آنها بهره‌مند شوند. بخشی دیگر از این زمین‌ها، اجاره داده می‌شد. بیشتر این زمین‌ها، میراث شاهان قبلی بود.

۲. این زمین‌ها را حاکمان محلی در اختیار داشتند و به‌عنوان اجاره به کارگزاران داده می‌شدند. درآمد این زمین‌ها، توسط حاکمان صرف هزینه‌های اداری و نگهداری نیروی نظامی می‌شد.





لشکریان جدیدی از قوللر و تفنگچی فراهم کرد و توپخانه را سر و سامان داد، مخارج نگاهداری آنها را می‌بایست از عوایدی که نصیب خانواده سلطنتی می‌شد، می‌پرداخت و چون این مخارج بسیار سنگین بود، ممالک را به خاصه تبدیل کرد.<sup>۱</sup> نواحی تحت قلمرو خاصه، به دست مباشران شاه یا وزیران اداره می‌شد. عملکرد عاملان خاصه و حکومت مباشران در ایران، باعث ویرانی و زیان بسیار شد. استفاده‌های نامشروع که مباشران به منظور به‌دست‌آوردن آن در ایالات، مردم را تحت فشار قرار می‌دادند<sup>۲</sup> و چنان در همه جا رفتار می‌کردند که گویی هیچ وسیله‌ای آنان را قانع و سیر نمی‌کند، کشور را به نابودی کشاند. الحاق حوزه‌های تحت نظارت ممالک به قلمرو خاصه، اختیارات و عواید مباشران شاه را می‌افزود و در نهایت، درآمد خزانه شاهی افزایش می‌یافت.<sup>۳</sup> شاردن<sup>۴</sup> (م ۱۷۱۳م) می‌نویسد: «به عقیده ایرانی‌ها این سیاست، غلط است و می‌گویند که مباشران خاصه، زالوهای اشباع‌ناپذیری هستند که اموال رعیت را برای پُرکردن خزانه شاهی می‌گیرند.»<sup>۵</sup>

## ۲. تشریفات زاید در دربار شاهی

بارزترین خصیصه موجود در دربار شاه‌سلطان حسین صفوی عبارت بود از تشریفات زاید و اسراف و تبذیرهای فراوان؛ به‌طوری‌که این امر، به‌خوبی در گزارش سفیر روسیه به نام ولینسکی<sup>۶</sup> مشهود است. وی پس از ورود به دربار صفوی، در خصوص تزئینات آنجا می‌گوید:

نخستین چیزی که به چشم خورد، منظره‌ای عالی از بیست اسب بود که به صف ایستاده و دارای زره و تجهیزات بسیار بودند. روی بعضی از زین‌ها و لگام‌هایشان که از طلا و نقره بود، یاقوت و زمرد و سایر سنگ‌های گرانبها نصب کرده بودند. همه اسب‌ها را با طناب و میخی از طلا به زمین بسته بودند و برای کوبیدن آن میخ، چکشی هم بر طبق رسم ایرانیان در

۱. لاکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۱۹.

۲. اولناریوس، سفرنامه آدام اولناریوس ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی، ص ۳۲۴.

۳. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله (قسمت مربوط به ایران)، ج ۲، ص ۳۰۴.

4. Jean Chardin.

۵. شاردن، سیاحت‌نامه، ج ۵، ص ۲۵۲-۲۵۳.

6. Wolinski.





کنارش گذاشته بودند. زنجیرهایی که پاهای عقب اسب‌ها را با آنها بسته بودند و همچنین، چکش‌ها همه از طلا بود.<sup>۱</sup>

در سال ۱۱۱۹ق/۱۷۰۶م شاه‌سلطان حسین با حرمسرای خود و عده‌ای از بزرگان کشور و درباریان که شمارشان به شصت هزار نفر می‌رسید، از اصفهان به قم رفت. نوشته‌اند که شمار ملتزمین رکاب چنان زیاد بود که خیمه و خرگاه ایشان چند فرسنگ راه را گرفته بود. این جمع فراوان، پس از زیارت قم، به مشهد رفتند تا آستانه رضویه را نیز زیارت کنند. یک سال این جمع کثیر در مشهد ماند. مخارج این مسافرت و زیارت طولانی، به اندازه‌ای سنگین بود که به قول کروسینسکی، نه فقط خزانه کشور را خالی کرد، «بلکه ایالات مسیر شاهانه را نیز به ویرانی کشید. نصف مخارج این سفر، برای لشکرکشی به قندهار جهت سرکوبی شورشیان کافی بود.»<sup>۲</sup>

### ۳. افزایش مالیات‌ها

در اواخر حکومت صفویه، روزه‌روز بر تجملات درباریان و فنودال‌ها افزوده می‌شد<sup>۳</sup> و دولت برای تأمین این مخارج گزاف، راهی جز افزایش مالیات نداشت. در مدت ۲۹ سال سلطنت شاه‌سلطان حسین، میزان مالیات چند برابر شد.<sup>۴</sup> این افزایش مالیات‌ها و درآمدهای فنودالی، باعث سقوط اقتصادی و کاهش درآمدهای دولت و فنودال‌ها می‌شد و افزایش استثمار فنودالی به نوبه خود باعث ویرانی روستاها می‌گردید و به همین علت، روند سقوط اقتصادی در روستاها با شتاب بیشتری پیش می‌رفت. این سیاست مالیاتی، باعث گریز و آوارگی دسته‌جمعی دهقانان گرسنه و برهنه‌ای گردید که به منظور رهایی از مواخذه محصلان مالیاتی، زمین‌های زیر کشت‌شان را ترک می‌کردند.<sup>۵</sup>

در سال ۱۱۲۲ق/۱۷۱۰م، شاه‌سلطان حسین فرمانی صادر کرد که به موجب آن دهقانان ناگزیر بودند در روستاهای خود طبق فهرست‌های مالیاتی کار کنند؛ اما رعیت‌ها خودسرانه روستاهای خود را ترک نمودند و به جای دیگر تغییر مکان دادند. بنابراین، مأموران، روستا به

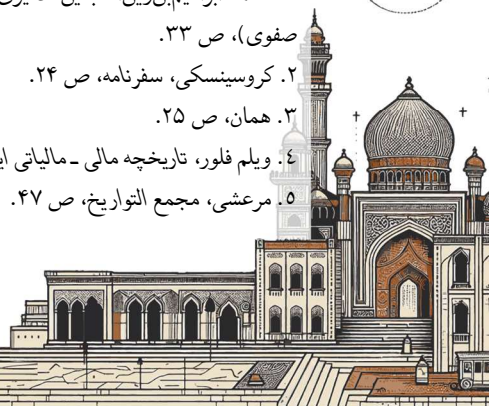
۲. محمد ابراهیم بن زین‌العابدین نصیری، دستور شهرداریان (سال‌های ۱۱۰۵ — ۱۱۱۰ق؛ پادشاهی شاه‌سلطان حسین صفوی)، ص ۳۳.

۲. کروسینسکی، سفرنامه، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. ویلم فلور، تاریخچه مالی - مالیاتی ایران از صفویه تا پایان قاجاریه، ص ۵۵۶.

۵. مرعشی، مجمع‌التواریخ، ص ۴۷.







روستا دنبال آنها می‌گشتند و کسانی را که تا ۱۲ سال پیش روستای خود را ترک کرده بودند، به‌اجبار به زادگاه خودشان برمی‌گرداندند. پس از این مدت، آنها را دوباره در سیاهه مالیات‌دهندگان آن روستا منظور و مالیات محوله را از آنها می‌گرفتند.<sup>۱</sup> سقوط اقتصاد روستاها، نه تنها باعث کاهش درآمد خزانه شاه، بلکه انگیزه کم‌شدن بهره فئودالی گردید. در عهد شاه‌سلطان حسین، خراج و جزیه‌ای را که از ارامنه می‌گرفتند، ناگهان چندین برابر کردند. به نظر می‌آید مقدار مالیات مأخوذ از تمام طبقات مردم، از زمان شاه‌سلطان حسین به‌شدت بالا رفته باشد (حدود ۲ تا ۳ برابر)، و علت آن، تقلیل درآمد دولت و افزایش هزینه‌های دستگاه عریض و طویل سلطنت و دولت و تعداد بی‌شمار کارکنان دولتی و درباری بوده است.<sup>۲</sup> یکی از عادات زیان‌بخش زمامداران ایران، چه در دوره قبل از اسلام و چه در دوران بعد از اسلام، گردآوری ذخایر مالیاتی در خزاین کشور و راکد نگاهداشتن آنها بود. شاردن می‌گوید: خزانه شاه، یک گودال بی‌انتهای واقعی است؛ زیرا همه چیز در آن ناپدید می‌شود و مقدار اندکی از آن خارج می‌شود؛ مگر در مورد هدایایی که شاه، فی‌المجلس می‌بخشد؛ اما بسیار نادر است که برای امر دیگری چیزی از خزانه خارج شود.<sup>۳</sup>

#### ۴. اختلال در تجارت داخلی

با وجود رونق و شکوفایی که در زمان شاه‌عباس اول در تجارت پدید آمد، در زمان جانشینانش ادامه پیدا نکرد. از پایان قرن یازدهم، در نتیجه اقدامات نابخردانه زمامداران در زمینه کشاورزی، صنعت و بازرگانی ایران، قوس نزولی را سیر می‌کرد. افزایش مالیات‌ها و عوارض بازرگانی، برای پیشه‌وران و صنعتگران و تجار متوسط و کوچک که از مزایایی برخوردار نبودند، مرگبار و غیرقابل تحمل بود.<sup>۴</sup>

علت مستقیم انحطاط اقتصاد ایران، افزایش فوق‌العاده بهره فئودالی و مالیات‌ها بود که روستا را ورشکست و عرصه بازار داخلی را تنگ و محدود نمود و تولیدات کالایی و تجارت

۱. جملی کاری، سفرنامه، ص ۱۱۶.

۲. رامین یلفانی، «موقعیت اقتصادی دوران شاه‌سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق)»، فقه و تاریخ و تمدن، ش ۱۶، ص ۱۶۳.

۳. شاردن، سیاحت‌نامه، ج ۸، ص ۳۰۷.

۴. تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۶۱۳.



را تقلیل داد و تضادهای طبقاتی را به مراتب شدیدتر و حادثر ساخت. سراسر تاریخ این دوره، آکنده از شرح قیام‌های آزادی‌خواهانه روستاییان علیه دولت صفویه و مبارزه با بهره‌کشی فئودالی است که از آن جمله می‌توان به نهضت: ارمنیان، گرجیان، آذربایجانیان، کردان، افغانان و ترکمنان اشاره کرد.<sup>۱</sup>

تجارت داخلی در اواخر دولت صفوی، چنان دچار اختلال شده بود که موقعیت و وضع تجار ارمنی (در زمان شاهسلطان حسین) که دادوستد بازرگانی و مالی آنها موجب شکوفایی اقتصادی صفویان بود، دچار کساد شد. با از میان رفتن کنترل شاهان صفوی بر تجارت و به هم ریختن نظامی که شاه‌عباس برای تجارت ابریشم سامان داده بود، نقش عمده ارامنه که عاملان شاه در تجارت خارجی ابریشم بودند، تنزل یافت و شاه‌صفی به واسطه دریافت مقادیر متناهی رشوه از جامعه ارامنه، به افراد پروانه خرید ابریشم داد.<sup>۲</sup>

علاوه بر فشارهای مالیاتی، دردست‌گرفتن تجارت خارجی ایران توسط تجار هلندی و انگلیس و کاهش حمل کالاها از جاده‌های تجاری ایران که نقش میانجیگری ایران در تجارت جهانی را هم کم‌رنگ می‌کرد، باعث نارضایتی بازرگانان شهری شد؛ اما از همه مهم‌تر، فقر و ورشکستگی روستا بود که باعث کاهش حجم بازرگانی داخلی و سست شدن روابط اقتصادی میان بخش‌های مختلف کشور گشته بود.<sup>۳</sup>

## ۵. رکود بازرگانی خارجی

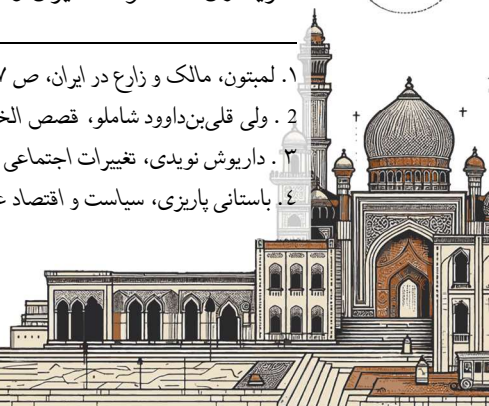
رکود بازرگانی خارجی نیز بسیار حایز اهمیت است. گذشته از شکستی که در زمینه کشاورزی و فعالیت‌های کوچک صنعتی نصیب مردم شده بود، در نتیجه تقلیل حمل کالاهای ترانزیتی از جاده‌های کاروانی و بری، عواید گمرکی نیز بسیار کم شده بود.<sup>۴</sup> عدم کنترل شاه‌صفی بر تجارت و ناتوانی او در بهره‌وری صحیح و مناسب از این امر، تسلط هلندی‌ها بر تجارت ایران که از حمایت ناوگان نظامی برخوردار بودند و رقابت آنها با دیگر خریداران محصولات ایران و کاسته شدن از مشتریانی که می‌توانستند در عرصه رقابت سالم،

۱. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ص ۲۵۷.

۲. ولی قلی‌بن داوود شاملو، قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳. داریوش نویدی، تغییرات اجتماعی - اقتصادی در ایران عصر صفوی، ص ۱۷۷.

۴. باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۱۲۷.





میزان بیشتری از محصولات ایران را بخرند، و نیز با نامرغوب شدن جنس ابریشم ایران و کاهش میزان تولید و صادرات آن، اوضاع تجاری آشفته شد و بازار تجارت نقصان پذیرفت. نقصان تجارت خارجی و افت تولید داخلی، در مجموع، به کاهش درآمد اقتصادی منجر شد که در دوره جانشینان بعدی شاه صفی، رکود چشمگیری در این زمینه پدید آمد.<sup>۱</sup> با کشف دماغه امید نیک توسط کشورهای اروپایی برای رسیدن به هند، اهمیت جاده‌های کاروان‌رو ایران، طی قرن یازدهم روزبه‌روز کاهش یافت و نقش میانجیگری ایران در تجارت نیز تقلیل پیدا کرد.<sup>۲</sup>

سقوط تجارت خارجی در حدود سال ۱۰۸۱ق/۱۶۷۰م محسوس گشت. در شش یا هفت سال اول حکومت شاه سلیمان، درآمد گمرکات در بندر عباس و کنگ (نزدیک هرمز)، بین ۴۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار لیور<sup>۳</sup> نوسان می‌کرد؛ و حال آنکه در عهد شاه عباس دوم، عواید مزبور به ۱،۰۰۰،۱۰۰ لیور (۲۴۴۴ تومان) بالغ می‌گشت.<sup>۴</sup> شاه سلطان حسین که می‌خواست درآمد خزانه دولت را از راه تجارت خارجی افزایش دهد. به منظور کاستن نفوذ کمپانی هلندی، دو پیمان بازرگانی با فرانسویان بست و آنان را از پرداخت حقوق و بازرسی گمرکی معاف کرد. فرانسویان موفق شدند رژیم کاپیتولاسیونی با حق برون‌مرزی را که در ترکیه عثمانی برای فرانسویان برقرار گشته بود، در ایران نیز مورد استفاده قرار دهند؛ ولی سقوط حکومت صفویه به آنان مجال نداد که از این حقوق سیاسی و اقتصادی بهره‌مند شوند.<sup>۵</sup>

## ۶. ناامنی

امنیت، نخستین نقش را در اقتصاد پویا دارد. امنیتی که شاه عباس اول در راه‌های کاروان‌رو به وجود آورده بود، در اواخر دوره صفویه مختل شده بود.<sup>۶</sup> درست است که در آن ایام اشخاصی به نام راهدار وجود داشت، ولی این اشخاص مأموران گستاخ و بی‌تربیتی بودند و

۱. ابوالحسن قزوینی، فوائد الصفویة، ص ۸۷.

۲. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۴۲۶.

۳. تقریباً از ۹۱۰ تا ۱۱۰۰ تومان.

۴. شاردن، سیاحت‌نامه، ج ۲، ص ۶۵۹.

۵. ادوین آردوویچ گراتوسکی، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۲۸۲.

۶. دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ج ۲، ص ۳۵۸.



اگر عده آنها از مسافران بیشتر بود، اموال کسان را که می‌بایست از آن محافظت می‌کردند، به باد غارت می‌دادند. یکی از سیاحان که در دوره صفویه در ایران به سر می‌برد، از بدرفتاری آنها شکایت می‌کند و می‌گوید:

برای آنکه به شما هتاکي نشود، باید همیشه فحش و ناسزا بگوئید و اسلحه در دست داشته باشید. شاه عده‌ای را در خدمت خود نگاه می‌داشت که به قلع و قمع دزدان پردازند. این اشخاص، بعد از آنکه دزدان را به قتل می‌رساندند، سرهای آنان را به حضور شاه می‌بردند تا پاداش خود را دریافت دارند. همچنین، برای به‌دست آوردن انعام، مردگانی را که به‌تازگی مدفون شده بودند، از گور بیرون می‌آوردند و سر آنان را به عنوان سر دزدان به دربار می‌بردند.<sup>۱</sup>

اتفاقاً تقلب این اشخاص کشف شد؛ زیرا یکی از سرهایی را که به این طریق به حضور شاه آوردند، سر غلامی بود که به خدمت یک نفر فرانسوی به نام ژورد، جواهرساز پادشاه، در آمده بود. کسی که این حيله را به کار برده بود، به چوب فلک بسته شد. مع‌الوصف اقداماتی که برای جلوگیری از دزدان به کار رفت، کاملاً بی‌اثر ماند. در راه‌هایی که سابقاً امن بود، اکنون دزد و راهزن می‌بینیم.<sup>۲</sup>

## ۷. پایین آمدن ارزش پول

سانسون<sup>۳</sup> می‌نویسد: «وضع پول در ایران (در عهد شاه‌سلیمان) به قدری بد بوده است و از ارزش آن به قدری کاسته شده است که هیچ‌کس حاضر نیست مال‌التجاره خود را به ایران بیاورد و در برابر آن، پول مس ایران را دریافت کند.»<sup>۴</sup> انحطاط اقتصادی که از مرگ شاه‌عباس دوم آغاز شده بود، در عهد شاه‌سلطان حسین رو به فزونی نهاد. از زمان شاه‌سلطان حسین، پول کم‌عیار که مقدار نقره آن کمتر از میزان مقرر بود، ضرب می‌شد. قیمت‌ها هم نسبت به تقلیل بهای پول، افزایش یافت؛ مثلاً بنا به گواهی محمدکاظم مروی، نویسنده کتاب *عالم‌آرای نادری*، در ناحیه مرو، یک من غله ۲۰۰ دینار ارزش داشت و یک من غله در تبریز، ۹۰۰ دینار قیمت داشته است.<sup>۵</sup>

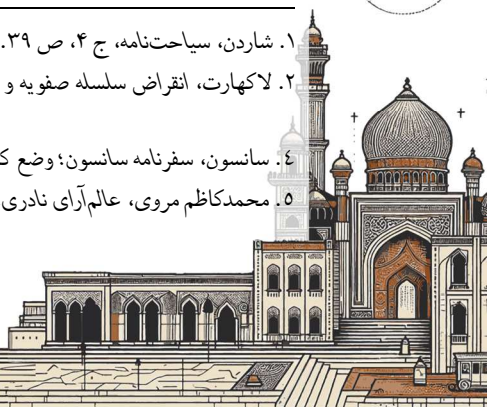
۱. شاردن، سیاحت‌نامه، ج ۴، ص ۳۹.

۲. لاکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۴۱.

3. Sanson.

۴. سانسون، سفرنامه سانسون؛ وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه‌سلیمان صفوی، ص ۱۸۸.

۵. محمدکاظم مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۲، ص ۳۵۶.





## ب) علل اقتصادی سقوط مغولان کبیر هند

امپراتوری مغولان کبیر به دنبال پیروزی‌های بابر<sup>۱</sup> (۹۳۷-۸۹۹ ق/۱۵۳۰-۱۴۹۴ م) تأسیس شد و پایه‌های آن توسط نوه وی، اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵ م) تحکیم و تثبیت گشت. امپراطوری و حکومت مغولان کبیر هند (گورکانیان، تیموریان هند و بابریان)، امپراتوری بزرگی بود که به دست نوادگان امیر تیمور در هندوستان تأسیس شد. این سلسله، از ۹۳۲-۱۲۷۳ ق/۱۵۲۶ تا ۱۸۵۷ م در بخش بزرگی از شبه‌قاره هند شامل کشورهای امروزی: هند، پاکستان، بنگلادش و بخش‌هایی از افغانستان امروزی فرمانروایی کرد.<sup>۲</sup> دوران شکوه امپراتوری مغولان کبیر، تا پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر بود.<sup>۳</sup> پس از وی، از قدرت این امپراتوری به‌شدت کاسته شد و کشور هند که در روزگار بابر، اکبر و شاه‌جهان سیر تمدن و ترقی را آغاز کرده بود، در عصر اورنگ‌زیب رو به ضعف نهاد<sup>۴</sup> و بهادرشاه دوم، آخرین فرمانروای مغولان کبیر هند بود که در سال ۱۲۷۳ ق/۱۸۵۷ م تاج و تخت را به انگلیسی‌ها واگذار کرد.<sup>۵</sup>

برخی از علل سقوط اقتصادی مغولان هند کبیر عبارت است از:

### ۱. افزایش مالیات

پس از مرگ اورنگ‌زیب، امپراطوری با ورشکستگی مالی روبه‌رو شد. مالیات درآمد زمین، از زمان اکبر افزایش یافته بود.<sup>۶</sup> مالیات از کشاورزان تا به میزان زیادی افزایش یافت که مردم علاقه خود را به تولید از دست دادند و مردم هند تا حد بسیاری در رنج به سر می‌بردند. بدبختی مردم، پس از مرگ اورنگ‌زیب افزایش یافت و اغلب دهقانان زمین‌هایشان را با ناامیدی ترک می‌کردند. زمین‌دار، مأمور جمع‌آوری مالیات زمین‌هایی بود که حکومت به او می‌سپرد و باید اجاره‌بهای زمین را به حاکم می‌پرداخت.<sup>۷</sup> زمین‌دارها، رؤسای گوناگون

۱. ظهیرالدین محمد بابر، مؤسس امپراتوری مغولی هند بود که آخرین امپراتوری از دوران طلایی اسلامی به شمار می‌آید.

۲. باسورث، سلسله‌های اسلامی، ص ۳۵.

۳. سرهندی قزوینی، عالمگیرنامه، ج ۲، ص ۳۵۲.

۴. خوافی خان، منتخب اللباب، ج ۱، ص ۹۳۰.

۵. نصرالله فدایی اصفهانی، داستان ترک‌تازان هند، ص ۲۰۳.

۶. آیراماروین لاپیدوس، تاریخ جوامع اسلامی، ص ۳۰۱.

۷. میر عبدالرزاق اورنگ‌آبادی، مآثر الأمراء، ج ۱، ص ۴۵۶.



خراجگزار و راجپوت‌های<sup>۱</sup> خودمختار بودند و کسی جز سلطان نمی‌توانست آنان را برکنار یا منصوب کند. جاگیرداران که مسئول گرفتن مالیات از زمین‌داران بودند، گاه با مخالفت‌های شدید زمین‌دارها روبه‌رو می‌شدند؛ زیرا برآورد سنگین مالیاتی می‌توانست زمین‌دارها را از درآمدشان محروم کند.<sup>۲</sup>

## ۲. شورش دهقانان

اورنگ‌زیب با مشکلات بسیاری درگیر بود. یکی از این مشکلات، شورش دهقانان و زمین‌داران بود. وقتی جاگیرداران<sup>۳</sup> شروع به بهره‌برداری از زمین کردند، در یک دوره کوتاه مدت به دهقانان ظلم و ستم کردند و مقدار مالیات افزایش یافت. از طرفی، زمین‌داران که نسبت به اشراف درباری در طبقه پایین‌تری قرار داشتند، همیشه درگیری ثابتی میان اشراف دربار و زمین‌داران امپراطوری وجود داشت و باعث افزایش بی‌قانونی و بی‌نظمی شد و آنان حاضر به پرداخت سود حاصل از زمین نشدند. البته کشاورزان خودشان نیز مایل نبودند که حتماً زمین را به بهترین وجه کشت کنند؛ چون گاهی یکی از همسایگان، به دلیل قطعه زمین به‌خوبی کشت‌شده، به آنها حسادت ورزیده و می‌توانسته به بهانه‌ای زمین را از آنان بگیرد. در ضمن، عین همین رفتار را نیز خیلی از تجار داشتند. آنها خود را به عنوان فقیر و نیازمند جا می‌زدند تا به دولت مالیات ندهند.<sup>۴</sup>

زندگی مردم روستا را، نه فقط منصب‌داران ظالم، بلکه قحطی‌هایی هم که روستا به آن گرفتار می‌شد، سخت و دشوار می‌کرد. مورخان همواره از چنین بلاهایی که به‌ویژه در گجرات،<sup>۵</sup> مالوه<sup>۶</sup> و برار اتفاق افتاده، گزارش داده‌اند.<sup>۷</sup> نه فقط بلاهای طبیعی، بلکه بلاهای

۱. راجپوت‌ها، از قبایل معروف هند می‌باشند. این قبایل، از نیمه دوم قرن هشتم مسیحی در تاریخ هندوستان ظاهر می‌شوند. آنها به تدریج در هند شمالی و قسمتی از فلات دکن انتشار یافتند. بعضی، ایشان را از نژاد هون دانسته‌اند که اواخر عصر گپتاها به هندوستان تاخته‌اند.

2. Leonard, Karen, The 'Great Firm' Theory of the Decline of the Mughal Empire, Comparative Studies in Society and History, Vol. 21, No. 2 (Apr., 1979), pp. 151.

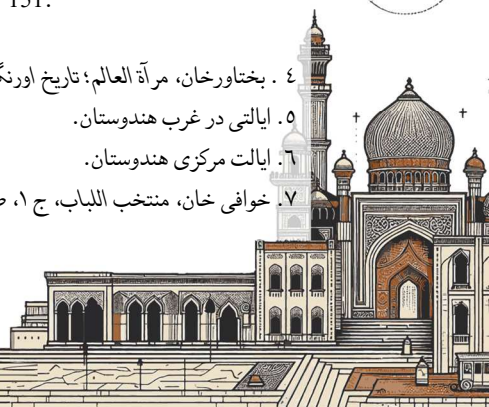
3. Jagirdars.

۴. بختاورخان، مرآة العالم؛ تاریخ اورنگ‌زیب، ج ۱، ص ۹۵-۹۸.

۵. ایالتی در غرب هندوستان.

۶. ایالت مرکزی هندوستان.

۷. خوافی خان، منتخب اللباب، ج ۱، ص ۵۵۴.







ناشی از اشتباهات انسانی که در مزارع، گاه با وجود ناخشنودی شدید کشاورزان، فیل‌های دولتی مشغول چریدن می‌شدند که بدین طریق، زمین مزروعی کاملاً لگدکوب می‌شده است. در شکارهای بزرگ که از زمین‌های مزروعی می‌گذشتند، نمی‌توانستند مانع از لگدکوب شدن غلات به وسیله اسب‌ها و فیل‌ها شوند.<sup>۱</sup> گاه و بی‌گاه نیز وقتی بار مالیات زیاد فشار می‌آورد، شورش‌هایی برپا می‌شد؛ مثل شورش‌هایی که در سال ۱۶۱۰م در بیهار<sup>۲</sup> رخ داد.<sup>۳</sup> در پنجاب، دهقانان و صنعتگران تحت تعالیم گورو نانک دیو<sup>۴</sup> بودند. جانشین وی، گوروناناک بهادر، روستا به روستا می‌گشت و موعظه می‌کرد و مردم را به ایستادن در برابر سنت جاگیر تحریک می‌کرد. او باعث افزایش شورش در میان دهقانان شد. در نتیجه، بسیاری از دهقانان، گروهی از دزدان و غارتگران را شکل دادند و یا به گروه‌های پيوستند.<sup>۵</sup> وضع نابسامان اقتصادی مغولان کبیر هند نیز به نوبه خود باعث افزایش نارضایتی و شورش و از بین رفتن امنیت، به‌خصوص به‌وجود آمدن دسته‌های راهزن از جمله جات‌ها شد. جات‌ها از راهزنان روستانشین پنجاب و دهلی تشکیل شده بودند که به شورش‌های بسیاری دست زدند. اقوام جات عمدتاً در جنوب غربی شبه‌قاره هند و سرزمین سند زندگی می‌کردند.<sup>۶</sup> اقوام جات در جامعه اسلامی از نقاط مختلف شبه‌قاره هند تا مرزهای روم حضور و فعالیت داشتند. آنان در اولین مقابله با سپاهیان مسلمان در جنوب عراق، سواحل خلیج فارس و دره سند اسلام را پذیرفتند و زندگی خود را در مناطق تحت نفوذ حکومت و جامعه اسلامی سروسامان می‌دادند.<sup>۷</sup> اگرچه اسلام آوردن آنان مانع از اقدامات معمولشان در

۴. اورنگ‌آبادی، مآثر الأُمراء، ج ۱، ص ۶۷۸.

۵. بیهار، یکی از ایالات کشور هند است. مرکز آن، شهر پتینه است. بیهار، در جلگه پهناور ایندوس و گنگ واقع شده است. ایالت بیهار، از مغرب به اوتارپرادش، از شمال به نپال، از مشرق به بنگال و بنگلادش، و از جنوب به اریسه محدود است.

۳. غلامحسین طباطبایی، سیر المتأخرین، ج ۱، ص ۲۹۸.

۷. گورو نانک دیو، بنیانگذار آیین سیک، و نخستین گرو یا معلم این آیین است. به اعتقاد وی، همه انسان‌ها با هم برابرند. او در قرن پانزدهم میلادی در نانکانا در پنجاب پاکستان کنونی زاده شد. گورو نانک، ممکن است با نام‌ها و عناوین دیگری مانند بابا نانک یا نانک شاه نیز نامیده شود.

۵. مبارک‌الله بن اسحاق واضح ساوجی، تاریخ ارادت خان، ص ۱۰۵-۱۱۰.

6. Gabriel, ferrand, The Jats, History of Kalika Ranjan Qanung, p. 190.

۷. محمد قاسم لاهوری، عبرت‌نامه، ص ۲۱۹.



راهزنی، غارت و فعالیت‌های نظامی نمی‌شد،<sup>۱</sup> باین حال، حکومت‌های اسلامی سعی داشتند از توان نظامی آنان به سود امنیت جامعه اسلامی و جهاد با مشرکان استفاده کنند.<sup>۲</sup> بخش‌هایی از جات‌های ساکن شبه‌قاره، بر آیین خود باقی ماندند و همواره در برابر حکومت‌های اسلامی هند سعی در حفظ و استقلال داشتند. جات‌های غیرمسلمان، همواره با حاکمان مسلمان درگیر بودند و سخت‌گیری برخی از سلاطین مغول سبب انسجام جات‌ها شد و از دسته‌های شورشی، به جمعیت متحد و دارای تشکیلاتی حکومتی تبدیل شدند.<sup>۳</sup>

اولین واکنش جدی برای خارج‌شدن از حاکمیت مغولان، توسط جات‌های موترا<sup>۴</sup> صورت گرفت. رعایای قدرتمند جات به رهبری گکلا،<sup>۵</sup> زمین‌دار تیلپات،<sup>۶</sup> فوج‌دار را کشتند و برای یک سال اداره کل منطقه تحت فرمان او را به دست آوردند. آنان به دست نیروهای قدرتمند امپراتوری، به فرماندهی فوج‌دار جدید موترا سرکوب شدند. گکلا کشته شد و عده‌ای از خویشاوندانش اسلام آوردند. این سرکوب، پایداری و استقامت جات‌ها را مخدوش نکرد؛ زیرا آنان چند سال بعد به فرماندهی «راجارم»<sup>۷</sup> شوریدند و مرقد اکبرشاه را غارت کردند.<sup>۸</sup> با آنکه راجارم کشته شد و عمده قدرت جات‌ها طی چند سال بعد تقلیل یافت، اما به‌زودی یک رهبر قدرتمند در «چورامن»<sup>۹</sup> بار دیگر آنان را به شکل جدیدی سازمان داد و به یک نیروی قوی نظامی بدل کرد؛ به‌طوری‌که توانستند در برابر نیروهای امپراتوری پس از مرگ اورنگ‌زیب پایداری کنند.<sup>۱۰</sup> جات‌ها بعداً نزدیک آگره به قدرتی مستقل تبدیل شدند.<sup>۱۱</sup>

۱. همان، ص ۲۲۱.

۲. محمد علیخان بن هدایت‌الله خان انصاری، تاریخ مظفری، ص ۶۲.

۳. ابوریحان بیرونی، مالهند، ص ۱۴۵.

4. Mattva (Mathara).

5. Gokta.

6. Tilpat.

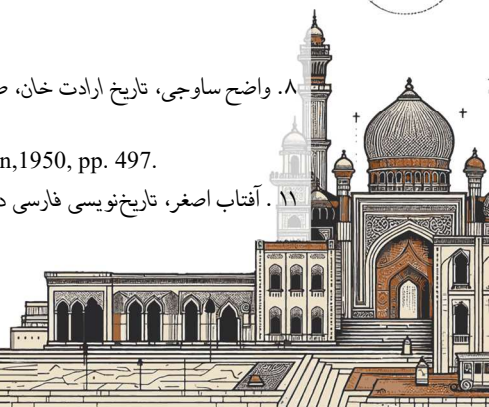
7. Raja Ram.

۸. واضح ساوجی، تاریخ ارادت خان، ص ۱۴۳.

9. Churaman.

10. Majumdar R.c. and..., An advanced history of India, London, 1950, pp. 497.

۱۱. آفتاب اصغر، تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ج ۱، ص ۳۹۰.





#### ۴. سنت جاگیر

منصب‌داران مغولان هند، حقوق و عواید خود را نقدی یا جنسی و یا به صورت بخشی از زمین‌هایی که مأمور گردآوری عواید و مالیات‌های آن بودند، دریافت می‌کردند. این نوع واگذاری زمین به جاگیر (تیول، اقطاع) معروف شد و دارنده جاگیر را «جاگیردار» می‌گفتند؛<sup>۱</sup> زمینی که در دوران حکومت مسلمانان در هند، از جانب سلطان به حاکمان ایالت‌ها، والیان شهرها و روستاها، امرا و فرماندهان نظامی، رؤسای محلی و سایر کارگزاران حکومتی واگذار می‌شد تا به جای حقوق و مستمری خویش از عواید آن بهره‌مند گردند.<sup>۲</sup> نظام جاگرداری، کمک فراوانی به پادشاهان برای اداره قلمروشان می‌کرد و به‌ویژه در دوره مغولان، از پایه‌های اصلی ساختار نظامی، سیاسی و اداری حکومت به شمار می‌رفت. به واسطه این نظام، پادشاهان، هم به طور دائمی لشکری بزرگ و منظم در اختیار داشتند و هم از مشکلات جمع‌آوری مالیات در امان بودند. این نظام، نه تنها مانع پرداخت مبالغ فراوانی پول از خزانه برای مقرری نظامیان می‌شد، بلکه سالانه مبالغ هنگفتی به صورت نقد و جنس روانه خزانه مرکزی می‌کرد؛<sup>۳</sup> با این حال، به هنگام ضعف حکومت‌ها یا اشتغال سلاطین به جنگ‌های بزرگ و طولانی، نظام جاگرداری یکی از مشکلات عمده کشور و از عوامل ایجاد شورش و ناامنی می‌شد؛ به طوری که گاه برخی پادشاهان برای در امان ماندن از آسیب‌های این نظام، ناچار همه جاگیرها را به خالصه تبدیل می‌کردند و حقوق سپاهیان را نقد می‌پرداختند.<sup>۴</sup> جاگیرها، انتقال‌پذیر بودند و برای جلوگیری از فزونی نفوذ اشراف و فرماندهان نظامی، کسی نمی‌توانست جاگیری را برای مدت طولانی در اختیار داشته باشد.<sup>۵</sup>

حاکم و وزیرانش بر قدرت جاگیرداران نظارت می‌کردند. نظام جاگرداری، تا اواسط سلطنت اورنگ‌زیب، شکل سنتی خود را حفظ کرد؛ اما در این دوره، بر اثر جنگ‌های مداوم با دکن، نابسامانی دیوانی و غیبت پادشاه از شمال هند، نظام پیچیده تعیین جاگیرها به سستی

۱. نورالدین محمد توزک جهانگیری، جهانگیرنامه، ص ۱۶.

۲. علی اصغر حکمت، سرزمین هند، ص ۴۹.

۳. لاییدوس، تاریخ جوامع اسلامی، ص ۶۲۵.

۴. همان، ص ۶۷۰.

5. Habib, Irfan , The Agrarian System of Mughal India , 1556 – 1707, Delhi, 1999405.



گرایید.<sup>۱</sup> یکی از دلایل شکست حکومت مغولان کبیر هند را همین نظام انتقال جاگیرها می‌باشد؛ زیرا جاگیردار که به طور مداوم صاحب جاگیر نبود، می‌کوشید تا از موقعیت موقتی خود تا حدی غیر معمول بهره‌برداری کند که این امر، به اجحاف و غارت کشور می‌انجامید. با گذشت زمان، جاگیر کافی برای آن‌ها وجود نداشت. علاوه بر این، بازده درآمد جاگیرها کم بود. این کمبودها، باعث ایجاد نارضایتی و تنش در حال رشد در میان جاگیردارها شد. اورنگ‌زیب خود می‌گوید: «موضع من، مثل یک انار و صد نفر است؛ چگونه می‌توان این همه آدم را با یک انار راضی کرد.»<sup>۲</sup> یکی از راه‌های خارج شدن از این وضعیت، افزایش زیر کشت جاگیرها بود. با این راه، درآمد جاگیرها افزایش می‌یافت؛ اما جاگیرداران علاقه کمی به توسعه کشاورزی در جاگیر خود داشتند.<sup>۳</sup>

یکی دیگر از راه‌های مقابله با مشکل کمبود جاگیر، تلاش برای گسترش امپراطوری و ضمیمه کردن پادشاهی‌های دیگر به امپراطوری مغول بود. در پی این اقدام، به ناحیه آسام<sup>۴</sup> حمله شد.<sup>۵</sup> این اقدام را میرجمله<sup>۶</sup> به دستور اورنگ‌زیب انجام داد. میرجمله که در این هنگام به ایالت بنگال منصوب شده بود، به آسام حمله کرد و پایتخت آسام را گرفت و از غارت و چپاول فرو گذار نکرد؛ اما پس از رسیدن فصل باران، سپاه عظیم گورکانیان هند بر اثر باران شدید و بروز «ویا» نتوانست متصرفات خود را نگهدارد و به ناچار عقب‌نشینی کرد.<sup>۷</sup> هدف گسترش

۱. اورنگ‌آبادی، مآثر الأُمراء، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. سرهندی قزوینی، عالمگیرنامه، ج ۲، ص ۳۵۸.

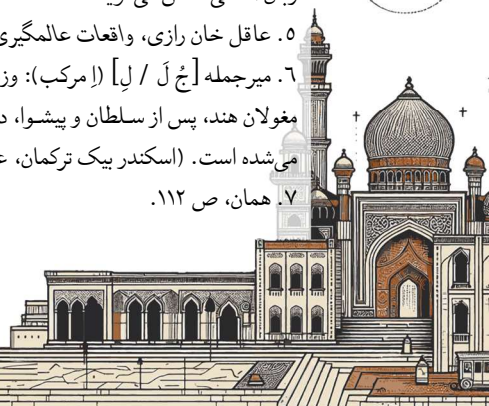
۳. همان، ص ۳۵۲.

۴. آسام، یکی از ایالات کشور هند، واقع در منتهای شمال شرقی آن کشور، میان برمه و بنگلادش و در دامنه‌های هیمالیای شرقی است. مرکز آسام، شهر دیسپور است و بزرگ‌ترین شهر آن، گوواهاتی است. بیشتر مردم این ایالت، به زبان آسامی سخن می‌گویند.

۵. عاقل خان رازی، واقعات عالمگیری، ص ۱۰۷-۱۱۰.

۶. میرجمله [جُل / ل / لیا] (ا مرکب): وزیر (در اصطلاح مستعمل در هند). میرجمله در هرم قدرت نظامی حکومتی مغولان هند، پس از سلطان و پیشوا، در جایگاه سوم قرار دارد؛ یعنی کسی که به مرتبه وزارت رسیده، میرجمله نامیده می‌شده است. (اسکندر بیک ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۸۳)

۷. همان، ص ۱۱۲.





قلمرو برای حلّ کمبود جاگیر، به تصرف بیجاپور<sup>۱</sup> و گلکنده<sup>۲</sup> ختم شد؛ ولی جاگیرهای این دو پادشاهی، صرف امیران این مناطق و دیگر امیران جدید شد<sup>۳</sup> و کمبود جاگیر برای امیران قدیمی ادامه پیدا یافت. گسترش کشاورزی و گسترش قلمرو امپراطوری، مشکل جاگیر امپراطوری را حل نکرد. در طول دوره اورنگزیب، کمبود جاگیر برای امیران بیش از حد انتظار شد.<sup>۴</sup>

### ۵. ساخت بنا با هزینه‌های گزاف

ساختن بنا در دوره پادشاهان، به خصوص در دوران شاه جهان، ساختن بنا هزینه‌های گزافی را به خود اختصاص داد که باعث خالی شدن خزانه و فشار اقتصادی و در نتیجه افزایش مالیات و نارضایتی مردم گشت.<sup>۵</sup> از جمله این بناها، تاج محل می‌باشد. این بنا به دستور شاه جهان، پنجمین امپراتور گورکانی هند به منظور یادبود همسر ایرانی تبارش، به نام ارجمند بانو بیگم، مشهور به «ممتاز محل» که در سال ۱۶۳۲م در سفری جنگی به هنگام وضع حمل فوت کرد، بنا شده است. ساخت این بنا و محوطه اطرافش، حدود ۲۱ سال به طول انجامید و حاصل تلاش شبانه‌روزی بیش از بیست‌هزار نفر بود که از سرزمین‌های مختلف، راهی هندوستان شدند. ساخت این بنای خارق‌العاده، مبلغی بالغ بر ۴ کرور (۴۰ میلیون روپیه نقره) هزینه برداشت.<sup>۶</sup>

۱. بیجاپور، شهری در ایالت کارناتاکا در جنوب هند است. شهر بیجاپور، مرکز بخش و در ۵۳۰ کیلومتری از شمال غربی بنگلور واقع است. بیجاپور، از شهرهای مهم در تاریخ دکن است و برای بناهای بزرگ تاریخی ساخته شده در طول حکومت سلسله عادل شاهی، شهرت دارد.

۲. گلکنده، شهری ویرانه و دژی باستانی در کشور هندوستان است که در ۱۱ کیلومتری باختر شهر حیدرآباد و پنج کیلومتری باختر حیدرآباد کهنه، واقع در ایالت آندرا پرادش قرار دارد. این قلعه باستانی، هم‌اکنون در شهر حیدرآباد واقع شده است.

۳. طباطبایی، سیر المتأخرین، ج ۱، ص ۳۳۴.

۴. انصاری، تاریخ مظفری، ص ۶۲.

۵. آنه ماری شیمل، در قلمروی خانان مغول، ص ۱۴۱-۱۴۹.

۶. طباطبایی، سیر المتأخرین، ج ۱، ص ۶۸۷.



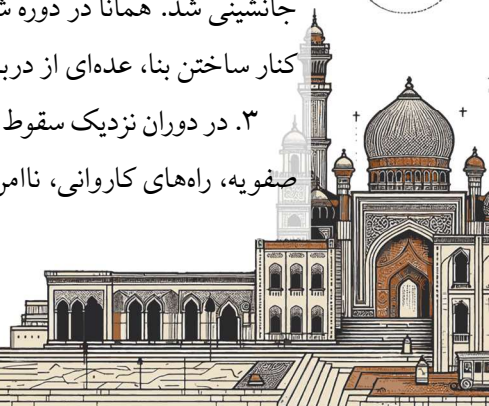
## نتیجه

با بررسی علل اقتصادی سقوط صفویه در ایران و مغولان کبیر هند، وجه تشابه‌هایی در اثر نتیجه عملکرد سوء پادشاهان، درباریان و صاحب‌منصبان و همچنین سیاست‌های غلط مالی، قابل مشاهده است که باعث شده تا اوضاع آشفته و نابسامان اقتصادی، بر سقوط این حکومت‌ها تأثیر گذارد و جریان فروپاشی را شدت بخشد. در ادامه، به موارد مشابه اشاره می‌گردد:

۱. در هر دو حکومت صفویه و مغولان کبیر هند، برای تأمین مخارج سنگین حکومت، سیاست افزایش مالیات، تنها راهکار در نظر گرفته شده بود. چنانچه در دوره شاه‌سلطان حسین، میزان مالیات چند برابر شد. این سیاست مالیاتی، باعث گریز و آوارگی دسته‌جمعی دهقانانی گردید که به منظور رهایی از تهدیدات محصلان مالیاتی، زمین‌های زیر کشت خود را ترک می‌کردند. در هند نیز پس از مرگ اورنگ‌زیب، امپراطوری با ورشکستگی مالی روبه‌رو شد. مالیات درآمد زمین از کشاورزان، نسبت به دوره اکبرشاه تا حدّ زیادی افزایش یافت؛ به طوری که مردم علاقه خود را به تولید از دست دادند و به گریز دسته‌جمعی دهقانان انجامید. کاهش محصولات کشاورزی و ترک زمین و عدم زراعت در آن نیز به نوبه خود پیامدهای زیانباری بر اقتصاد هر دو حکومت گذاشت.

۲. در هر دو حکومت، شاهد صرف هزینه‌ای بالا در دربار هستیم که این هزینه زیاد، باعث خالی شدن خزانه گشت؛ در صورتی که می‌توانست برای رونق چرخه اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد. در ایران بارزترین خصیصه موجود در دربار شاه‌سلطان حسین صفوی، عبارت بودند از تشریفات زاید و اسراف و تبذیرهای فراوان؛ چنان‌که در اواخر حکومت صفویه، روزبه‌روز بر تجملات و ریخت‌وپاش‌های درباریان و فئودال‌ها افزوده شد. در امپراطوری مغولان نیز هزینه‌های بسیار بالایی صرف ساختن بنا و لشکرکشی برای جنگ‌های جانشینی شد. همانا در دوره شاه‌جهان برای ساختن «تاج محل» هزینه گزافی خرج شد. در کنار ساختن بنا، عده‌ای از درباریان نیز به تجمل‌پرستی روی آوردند.

۳. در دوران نزدیک سقوط صفویه، امنیت راه‌های بازرگانی از بین رفته بود. در اواخر دوره صفویه، راه‌های کاروانی، ناامن و پر از راهزن شدند؛ تا جایی که برخی مواقع، این راهدارها







بودند که اموال تجار را غارت می‌کردند. در هند نیز اوضاع آشفته سیاسی برای درگیرهای جانشینی، اعمال قدرت گروه‌هایی چون ماراتاها، سیک‌ها و جات‌ها، اوضاع قلمرو را ناامن نموده، یک جو تنش‌آوری را به وجود آورده بود که برای رشد اقتصاد یک حکومت، زیانبار است.

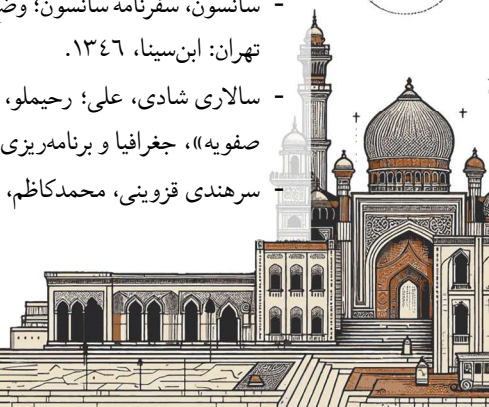
۴. در ایران و هند، به دلیل اوضاع آشفته سیاسی، بازرگانی داخلی دچار اختلال شده بود؛ در ایران، موقعیت و وضع تجار ارمنی (در زمان شاه‌سلطان حسین) که دادوستد بازرگانی و مالی آنها موجب شکوفایی اقتصادی صفویان بود، بسیار اسفبار گشت. در هند نیز اوضاع آشفته سیاسی، بازار داخلی هند را در کنار عواملی چون: شورش‌ها، ناامنی، افزایش مالیات، عملکرد کمپانی هند شرقی و استعمار، ضربه‌پذیر نمود.

با وجود شباهت‌هایی در علل اقتصادی سقوط، در هر دو حکومت، اختلاف‌هایی هم وجود دارد؛ در حکومت صفویه، سیاست «تبدیل ممالک به خاصه» آثار مهمی در روند سقوط این سلسله بر جای گذاشت. چنین سیاستی، در هند وجود ندارد؛ بلکه در مقابل آن، «سیستم جاگیرداری» است که برای پرداخت حقوق منصب‌داران به وجود آمده بود. نظام جاگیرداری، یکی از مشکلات عمده‌ای بود که از عوامل ایجاد شورش و ناامنی می‌شد؛ به‌طوری‌که گاه برخی پادشاهان برای در امان ماندن از آسیب‌های این نظام، ناچار همه جاگیرها را به خالصه تبدیل می‌کردند و حقوق سپاهیان را به شکل نقدی می‌پرداختند. در ایران با آشفته‌شدن اوضاع حکومت، بازرگانی خارجی رکود پیدا کرد و حتی خود کمپانی‌های مستقر در اصفهان، با ورشکستگی مالی روبه‌رو شدند. در صورتی که در هند و در نهایت، این کمپانی هند شرقی بود که نه تنها اقتصاد، بلکه حکومت را در دست گرفت و استعمار، نمود مستقیم و بیشتری در هند پیدا کرد.



## منابع

- آفتاب اصغر، تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، لاهور: ۱۳۶۴ ش.
- انصاری، محمد علیخان بن هدایت‌الله خان، تاریخ مظفری، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- اولناریوس، آدام، سفرنامه آدام اولناریوس ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی، ترجمه: احمد بهپور، تهران: ابتکارنو، ۱۳۸۵ م.
- اورنگ‌آبادی، میر عبدالرزاق، مآثر الامرا، کلکته: مطبع اردوگائید، ۱۸۸۸ م.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۷۸ ش.
- باسورث، کلیفورد ادموند، سلسله‌های اسلامی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ ش.
- بختاورخان، محمد، مرآة العالم؛ تاریخ اورنگ‌زیب، دانشگاه پنجاب، ۱۳۳۶.
- بیرونی، ابوریحان، مالهند، بیروت: عالم‌الکتب، ۱۴۰۳ ق.
- تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه: ابوتراب نوری، تهران: کتابخانه سنایی و تأیید، ۱۳۳۱.
- ترکمان، اسکندر بیک، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش.
- جهانگیری، نورالدین محمد توزک، جهانگیرنامه، تصحیح: محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
- حسینی، ابوالفضل، علل و عوامل سقوط صفویه، فرهنگ اصفهان، تابستان ۱۳۸۱، ش ۲۴.
- حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش.
- خاتون‌آبادی، عبدالحسین، وقائع الاعوام والسنین، تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۵۲ ش.
- خوافی خان، محمد هاشم، منتخب اللباب، کلکته: انجمن آسیای بنگاله، ۱۹۲۵ م.
- دوسرسو، ژان آنتوان، علل سقوط شاه‌سلطان حسین، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران: کتابسرا، ۱۳۹۱ ش.
- رستم‌الحکما، محمدهاشم، رستم‌التواریخ، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- دلاواله، پیتر، سفرنامه پیتر و دلاواله (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه: شجاع‌الدین شفا، تهران: انتشارات علی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش.
- رازی، عاقل خان، واقعات عالمگیری، دهلی: مطبوعات علی‌گره، ۱۹۴۵ م.
- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۲ ش.
- سانسون، سفرنامه سانسون؛ وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه‌سلیمان صفوی، ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۶.
- سالاری شادی، علی؛ رحیملو، یوسف، «انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران ایرانی پس از سقوط صفویه»، جغرافیا و برنامه‌ریزی، پاییز ۱۳۸۳، ش ۱۶.
- سرهندی قزوینی، محمدکاظم، عالمگیرنامه، تصحیح: خادم حسین عبدالحی، کلکته: پرس، ۱۸۶۸ م.





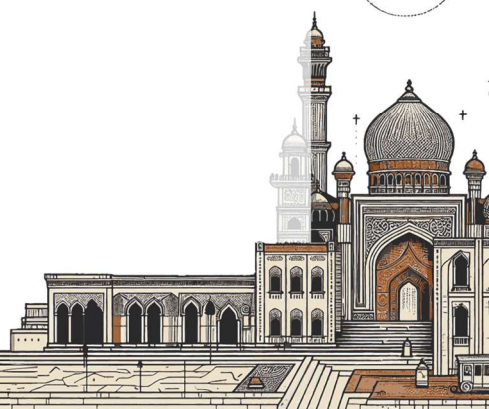
- سیلوا فیگوئرا، دن گارسیا. سفرنامه ُ دن گارسیا. تهران: انتشارات نو، ۱۳۶۳ش.
- شاردن، سیاحت‌نامه، ترجمه: محمد عباسی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۵.
- شاملو، ولی قلی‌بن داوود، قصص الخاقانی، تصحیح: سید حسن سادات ناصری، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.
- شیمل، آنه ماری، در قلمروی خانان مغول، ترجمه: فرامرز نجد سمیعی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹ش.
- طباطبایی، غلامحسین، سیر المتأخرین، تصحیح: عبدالمجید، لکنهو: نولکشو، ۱۸۹۷م.
- فدایی اصفهانی، نصرالله، داستان ترکنازان هند، ترجمه: علی قویم، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۱.
- فوران، جان، مقاومت شکننده، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ش.
- فلور، ویلم، تاریخچه مالی - مالیاتی ایران از صفویه تا پایان قاجاریه، ترجمه: مرتضی کاظمی، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۹۴ش.
- قزوینی، ابوالحسن، فوائد الصفویه، تصحیح: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹ش.
- کاری، جملی، سفرنامه، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، آذربایجان شرقی: فرهنگ و هنر، ۱۳۴۸.
- کروسینسکی، سفرنامه، ترجمه: عبدالرزاق دنبلی مفتلی، تصحیح: مریم میراحمدی، تهران: توس، ۱۳۶۳ش.
- کمپفر، انگلبرت، سفرنامه، ترجمه: کیکاوس جهاندار، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳ش.
- گرانوسکی، ادوین آردوویچ، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، تهران: پویش، ۱۳۵۹.
- لاپیدوس، آیراماروین، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه: علی بختیاری‌زاده، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۱ش.
- لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
- لمبتون، ا. ک. س، مالک و زارع در ایران، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ش.
- لاهوری، محمدقاسم، عبرت‌نامه، تصحیح: ظهورالدین احمد، لاهور: اداره تحقیقات و پاکستان دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۸م.
- مرعشی، محمدخلیل، مجمع التواریخ، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری و سنایی، ۱۳۶۲ش.
- مروی، محمدکاظم، عالم‌آرای نادری، تهران: کتاب‌فروشی زوار، ۱۳۶۴ش.
- مستوفی، محمدحسین، زبدة التواریخ، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۵ش.





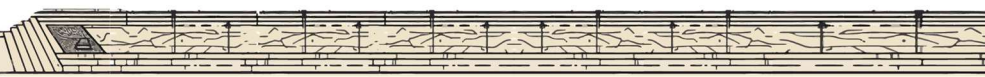
- نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین، دستور شهریاران: (سال‌های ۱۱۰۵-۱۱۱۰ق؛ پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی)، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳ش.
- نویدی، داریوش، تغییرات اجتماعی - اقتصادی در ایران عصر صفوی، ترجمه: هاشم آفاجری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶ش.
- واضح ساوجی، مبارک‌الله بن اسحاق، تاریخ ارادت خان، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۸۹۵م.
- یلفانی، رامین، «موقعیت اقتصادی دوران شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق)»، فقه و تاریخ و تمدن، ۱۳۷۸، ش ۱۶.

- Gabriel, ferrand, The Jats, History of Kalika Ranjan Qanung, Kalkate, 1925.
- Habib, Irfan , The Agrarian System of Mughal India, Delhi, 1999, pp. 1556 – 1707.
- Leonard , Karen, The 'Great Firm' Theory of the Decline of the Mughal Empire, Comparative Studies in Society and History, Vol. 21, No. 2 (Apr.,1979), pp. 151.
- Majumdar R.c. and..., An advanced history of India, London,1950.
- Naqvi, Hamida Khatoon, Aurangzeb's Policies and the Decline of the Mughal Empire, The Journal of Asian Studies, Vol. 37, No. 1 (Nov., 1977), pp.
- Pearson, M. N. , Shivaji and the Decline of the Mughal Empire, Source: The Journal of Asian Studies, Vol. 35, No. 2 (Feb., 1976), pp. 221-235.
- Sarkar, Jadunath, Fall of the Mughal Empire, Calcutta, 1992, 4 vols.





<https://hiq.bou.ac.ir>





**چکیده:**

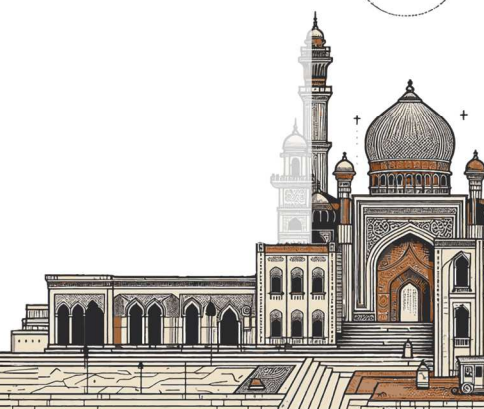
یورش‌های ویران‌گر چنگیز باعث نابودی زنجیره‌ای از شهرها و آبادی‌های ماوراءالنهر شد که پیش از آن از رونق و شکوفایی کم‌نظیری برخوردار بودند. در تقسیمات خاندان چنگیزی، این منطقه به خاندان جغتای اختصاص یافت که بین سال‌های ۶۲۴هـ.ق/ ۱۲۲۷م تا ۷۶۳هـ.ق/ ۱۳۶۲م بر آن حکم راندند. جغتاییان مظهر و نماینده مغولان صحراگرد و وفادار به سنن اجدادی خود به شمار می‌آمدند که زندگی‌شان در پناه یاسا معنا می‌یافت. جغتای (حک. ۶۲۴-۶۴۰هـ.ق/ ۱۲۲۷-۱۲۴۲م) در دوران حکومت چنگیز، مأمور اجرای دقیق یاسا و دستورات چنگیزخانی بود. او به واسطه اتخاذ سیاست ضد اسلامی و تحمیل یاسای مغولی بر مردمان تحت قلمرو حکومتی خود، به دشمن سوگندخورده مسلمانان معروف شد. پس از او، شاهزادگان مغولی «اولوس جغتای» با کنار گذاشتن دین آبا و اجدادی خود، به اسلام روی آوردند. با اسلام آوردن جغتاییان، برخی آداب و رسوم شمنی نیز به چالش کشیده شد و نفوذ گروه‌های مسلمان، به ویژه صوفیان، گسترش یافت. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، روند اسلام‌پذیری خان‌های اولوس جغتای در ماوراءالنهر را بررسی کرده، اثرات آن را بر جامعه آسیای مرکزی ارزیابی می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** مغولان، ماوراءالنهر، جغتای، اولوس جغتای، صوفیان ماوراءالنهر.

**اطلاعات مقاله:**

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۰۲ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۴/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۲۸ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰







## مقدمه

پژوهش حاضر به بررسی روند اسلام‌پذیری جغتاییان و مناسبات حاکمان جغتایی با مسلمانان می‌پردازد. جغتاییان یکی از اولوس‌های<sup>۱</sup> چهارگانه خاندان چنگیز بودند که پس از فتوحات اولیه مغولان و در پی مرگ چنگیز (م ۶۲۴هـ.ق)، در بخشی از قلمرو پهناور امپراتوری مغولی به قدرت رسیدند. محدوده قلمرو جغتاییان از مرز مغولستان شروع می‌شد و ایالت متصرفی حکومت قراختایی (قرن ششم هجری) یعنی ترکستان و همه شهرهای ماوراءالنهر را که تا آن زمان فتح شده بود، در برمی‌گرفت و تا شهرهای بلخ، بخارا و بامیان ادامه می‌یافت. مرکز آن شهر فُنَّاس، از شهرهای مجاور آلمالیغ (در حوالی شهر کولجه امروزی در چین غربی) بود.<sup>۲</sup>

جغتاییان مظهر و نماینده اصلی مغولان صحراگرد و حافظان واقعی یاسای مغولی بودند که پس از استقرار در ماوراءالنهر و ترکستان، سعی در اجرای قوانین چنگیزی و ادامه شیوه معیشت مغولی داشتند. آن‌ها بر خلاف جانشینان چنگیز در ایران و چین، به سرعت جذب فرهنگ و میراث تمدنی آسیای مرکزی نشدند. یکی از علل این امر - علاوه بر ویژگی خانه به دوشی و تأکید بر حفظ میراث چنگیزخانی - ویرانی گسترده شهرهای مهم ماوراءالنهر در دوره فتوحات اولیه مغولان بود. ضمن این که بر خلاف ایران و چین، بخش وسیعی از قلمرو تحت حکومت خانات جغتایی، فاقد زمینه تاریخی و تمدنی برای ثبات اقتصادی و سیاسی بود.<sup>۳</sup> جغتاییان بر قلمروی پهناور، اما ویران شده از غارت‌گری چندباره مغولان، حاکمیت یافتند. با توجه به شیوه معیشت خانه به دوشی و پیروی از آیین شَمَنی، مغولان از نوعی مدارای اعتقادی برخوردار بودند که موجب شد در مواجهه با اقوام مغلوب، نسبت به باورهای دینی آن‌ها سخت‌گیری کم‌تری نشان دهند. با این حال برخی از حاکمان جغتایی به علت تأکید بر اجرای قوانین مغولی، در قبال مسلمانان خشونت بیشتری نشان می‌دادند. بنابراین روند

۱. اولوس به دارایی غیرمنقول و همه مردم ایل یا شهر یا منطقه‌ای گفته می‌شد که خان مغول به فرزندان خود می‌بخشید.

۲. ر.ک به: جویی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳. گروسه، رنه، امپراتوری صحراوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۵۳۵.



اسلام‌پذیری جغتاییان و نفوذ اسلام در میان خاندان جغتای به آسانی نبود و با فراز و نشیب‌های دشواری مواجه گردید. در این پژوهش به نحوه برخورد خان‌های جغتایی با مسلمانان و روند اسلام‌پذیری آنان پرداخته می‌شود. پی‌آمدهای اسلام‌پذیری جغتاییان و گسترش تصوف در آسیای مرکزی از مباحث این پژوهش خواهد بود. در پژوهش حاضر تلاش می‌گردد به سه سؤال پاسخ داده شود: روند اسلام‌پذیری خاندان جغتای و مناسبات آنان با مسلمانان چگونه بود؟ نقش سیاسی و اجتماعی جریان‌های تصوف در منطقه ماوراءالنهر و آسیای مرکزی در دوران جغتاییان چگونه بود؟ پیامدهای اسلام‌پذیری جغتاییان برای ماوراءالنهر و آسیای مرکزی چه بوده است؟

تاکنون بررسی عمیق و کاملی از تاریخ جغتاییان مغول و روند اسلام‌پذیری در قلمرو خانات جغتایی صورت نگرفته است و مقاله حاضر از این جهت فاقد پیشینه تحقیقی از سوی پژوهش‌گران معاصر است. با این حال در بعضی از پژوهش‌ها، اطلاعات و تحلیل‌های ارزشمندی راجع به نحوه حاکمیت و مناسبات جغتاییان با اتباع تحت قلمرو آن‌ها دیده می‌شود. لقمان بایمت اف از جمله متخصصان این دوره از تاریخ آسیای مرکزی است و مقالات قابل توجهی درباره جغتاییان نوشته است از جمله مقاله «بیداد جغتای در خراسان بزرگ».<sup>۱</sup> با این حال وی در مورد اسلام‌پذیری جغتاییان تألیف خاصی ندارد.

تیمور رفیعی در مقاله «اولوس جغتای»<sup>۲</sup> اوضاع سیاسی و نظامی ماوراءالنهر را از آغاز یورش چنگیز تا ظهور تیمور به طور اجمالی مورد ارزیابی قرار داده است و در مورد چگونگی شکل‌گیری اولوس جغتای و تحولات سیاسی و نظامی دوران حکومت آن‌ها اطلاعاتی ارائه می‌دهد.

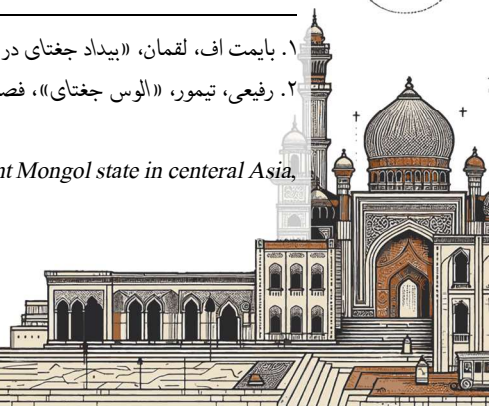
میشل بیران<sup>۳</sup> در کتاب قایدو و خیزش دولت مستقل مغول در آسیای مرکزی<sup>۴</sup> که به زبان انگلیسی است، به منازعات خاندان‌های مغولی و به ویژه تحرکات استقلال‌طلبانه قایدو در آسیای مرکزی پرداخته، اشارات کوتاهی نیز به اختلافات و منازعات دینی خان‌های مغولی دارد.

۱. بایمت اف، لقمان، «بیداد جغتای در خراسان بزرگ»، کیهان فرهنگی، ۱۳۷۹، دوره ۱۷، ش ۱۶۹، ص ۵۹.

۲. رفیعی، تیمور، «الوس جغتای»، فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ، ۱۳۸۴، سال یکم، ش ۳، ص ۱۰۳.

3. Michael Biran.

4. Biran, Michal (1997), *Qaidu and The Rise of The Independent Mongol state in central Asia*, Great Britain, Richmond, Curzon press, p.93.





هم‌چنین رنه گروسه در کتاب *امپراتوری صحرانوردان*<sup>۱</sup> که یکی از جامع‌ترین تألیفات در زمینه تاریخ ترکان است، مباحثی در مورد دولت‌های مغولی پس از چنگیز و از جمله اولوس جغتای ارائه داده که عمدتاً به شکل‌گیری دولت جغتای و روابط حاکمان آن با دولت‌های همجوار به ویژه ایلخانان ایران می‌پردازد اما در مورد گسترش اسلام و جریان‌های تصوف در قلمرو آن‌ها اطلاعاتی ارائه نمی‌دهد.

احمد پاکتچی در یکی از برجسته‌ترین تحقیقات اخیر در مورد تاریخ و طریقه‌های تصوف، در اثر خود به نام *جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی*<sup>۲</sup>، اطلاعات و ارزیابی ارزشمندی از حیات صوفیه در آسیای مرکزی فراهم ساخته است که در بخشی از این اثر به گرایش‌های تصوف در دوران جغتاییان می‌پردازد.

به هر حال از آن جا که تاکنون تألیف مستقل و جامعی در مورد روند اسلام‌پذیری جغتاییان و مناسبات مسلمانان با حاکمان جغتایی نگاشته نشده است، توجه به این امر می‌تواند دریچه تازه‌ای بر نقش مسلمانان به ویژه جریان‌های تصوف در تحولات آسیای مرکزی در عصر امپراتوری مغول بگشاید. مقاله حاضر در آمدی بر این رویکرد به شمار می‌آید.

### خاندان جغتای و قلمرو آنان

جغتای<sup>۳</sup> (حک. ۶۲۴-۶۴۰ هـ.ق) دومین فرزند چنگیزخان بود. او از دوران جوانی به فرمان چنگیز مأمور اجرای یاسا و حافظ نظم و انضباط در جامعه مغولی گردید.<sup>۴</sup> هنگامی که چنگیز از جنگ با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه باز می‌گشت، زمام حکومت ماوراءالنهر و بعضی

۱. گروسه، پیشین.

۲. پاکتچی، احمد، *جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی*. تهران: الهدی، ۱۳۹۲.

۳. نام جغتای مأخوذ از واژه چاغان مغولی است و بر دو معنا دلالت می‌کند: «روز عید» و «سفید»؛ ر.ک: کارین، پلان، سفرنامه پلان کارین، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر، ۱۳۵۶، ص ۱۶.

۴. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: انتشارات البرز، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۳۳.



از قسمت‌های خوارزم، بلاد اویغور،<sup>۱</sup> کاشغر،<sup>۲</sup> بدخشان،<sup>۳</sup> بلخ و غزنین تا کنار رود سند را به وی سپرد.<sup>۴</sup> این منطقه به نام وی به اولوس جغتای مشهور شد.

بنا به قول خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (م ۷۱۸ هـ.ق) هنگامی که چنگیز خان لشکریان خود را تقسیم می‌کرد، سپاهی چهار هزار نفری به سرداری قراجارنویان<sup>۵</sup> از قوم برلاس در اختیار جغتای قرار داده، او را امیرالمرای سپاه کرد.<sup>۶</sup> بعدها، مورخان تیموری ضمن منسوب دانستن تیمور به قراجارنویان، به طور مکرر از نسبت تیمور به چنگیز خان یاد نمودند.<sup>۷</sup> تیمور نیز طی لشکرکشی‌های خود، در نامه‌ای که به سلطان مصر نوشته بود، مدعی شد که چنگیز خان از ماوراءالنهر تازی و فارس و آذربایجان را به جغتای داد و در واقع هلاکوخان را غاصب ملک اجدادی‌اش می‌دانست.<sup>۸</sup>

خاناتی که از نسل چنگیز در قلمرو جغتای یا به قول مورخان در توران زمین حکومت کردند، ۳۰ تن بودند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: جُغتای خان، قَراهُولاکوخان، ییسو مونگکا، آرغنه خاتون دختر اریق بوکا، آلغو، مبارکشاه بن قَراهُولاکوخان، بُراق خان، دُوا صحن بن براق خان، کِبیک خان، تَرْمَشیرین دواخان، غزان سلطان بن ییسور که در سال ۷۳۳ هـ.ق در ماوراءالنهر بر تخت نشست و در آن عهد متصدی سلطنت تحت ایران، ابوسعید بهادرخان (م ۷۳۶ هـ.ق) بود.<sup>۹</sup>

۱. در شمال غرب چین، ترکستان شرقی.

۲. از شهرهای ناحیه سین کیانگ در شمال غرب چین.

۳. سرزمینی که مناطقی از شمال شرق افغانستان و جنوب شرق تاجیکستان را در برمی‌گیرد.

۴. میرخواند، روضه الصفا، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۳۸۹۹.

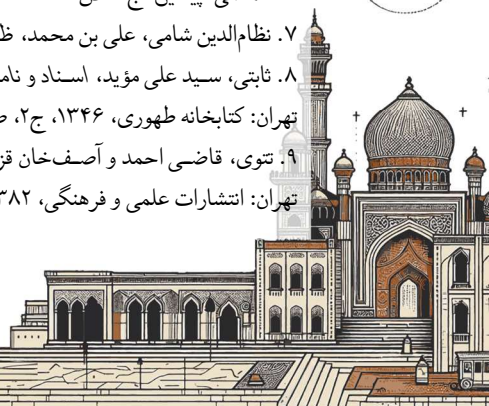
۵. قراجارنویان، رئیس قبیله برلاس و از سرداران مغول.

۶. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۱.

۷. نظام‌الدین شامی، علی بن محمد، ظفرنامه، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۴.

۸. ثابتی، سید علی مؤید، اسناد و نامه‌های تاریخی از اوائل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۳۲۱.

۹. تتوی، قاضی احمد و آسف‌خان قزوینی، تاریخ الفی (تاریخ هزار ساله ایران)، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۳۷۳۹.





مرکز سیاسی اولوس جغتای، آلمالیغ بود. آلمالیغ به معنای شهر سیب در ساحل رود ایلی که به دریاچه بالخاش می‌ریزد، قرار داشت. و صاف در مورد موقعیت آن می‌نویسد آلمالیغ نسبت به دیگر شهرهای مغول، حکم مرکز نسبت به محیط دارد.<sup>۱</sup>

قلمرو جغتاییان با سه اولوس دیگر همسایه بود؛ از سمت شمال غربی با اولوس جوچی، از سمت جنوب غرب با قلمرو ایلخانان ایران و از سمت شرق با قلمرو خان بزرگ. بدینسان، مسیر اصلی تجاری که چین را به ایران و غرب آسیا مرتبط می‌ساخت، از قلمرو جغتای می‌گذشت.<sup>۲</sup> این موضوع و هم‌چنین وجود مراتع سرشار در دامنه‌های غربی کوه‌های آلتائی و اطراف دریاچه بالخاش و تناسب کامل آن با زندگی ایلی مغول، اهمیتی مضاعف به این اولوس بخشیده بود.

### حضور جغتاییان در عرصه تاریخ

اولین حضور جغتاییان در عرصه تاریخ ایران، شرکت جغتای در لشکرکشی سال ۶۱۶ هـ.ق چنگیزخان به شرق ایران و فتح شهر سرحدی اترار بود.<sup>۳</sup> جغتای در نبرد سند و تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه شرکت کرد و چون جلال‌الدین با عبور از رود سند گریخت، چنگیز او را مأمور کرد آن حدود را ویران کند تا اگر سلطان جلال‌الدین برگردد، «ماده معاش و انتعاش» نباشد.<sup>۴</sup> در ادامه، جغتای از حدود مکران تا کنار رود سند را تصرف کرد.<sup>۵</sup> هم‌چنین در این زمان، وی اقامت کوتاه مدتی در کرمان داشته است.<sup>۶</sup> جغتای بعد از به اطاعت درآوردن این نواحی، به محل استقرار چنگیزخان در ماوراءالنهر بازگشت.

در میان اولوس‌های چهارگانه چنگیزی، اولوس جغتای به دلیل مرز مشترک، در مقایسه با سایر اولوس‌ها دست کم در شرق ایران نفوذ و قدرت بیشتری داشت و در نتیجه عواید زیادی نصیب این اولوس شد.<sup>۷</sup> حتی امیران و حاکمان خراسان، با این که خان بزرگ آنان را انتخاب می‌کرد، تا آمدن هلاکو به ایران از جغتاییان اطاعت می‌کردند.

۱. و صاف شیرازی، فضل‌الله، تاریخ و صاف الحضرة، تهران: کتابخانه ابن سینا و جعفری تبریزی، ۱۳۳۹، ج ۱، ص ۱۱.
۲. نظری، معین‌الدین، منتخب التواریخ، به اهتمام پروین استخری، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۵۶، ص ۱۵۴.
۳. جویی، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۳.
۴. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام، حبیب‌السیر، تهران: خیام، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۴۴.
۵. میرخواند، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۳۵.
۶. شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع‌الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۳۹.
۷. بیانی، شیرین، ایران در برخورد با مغول، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳، ص ۸۰.



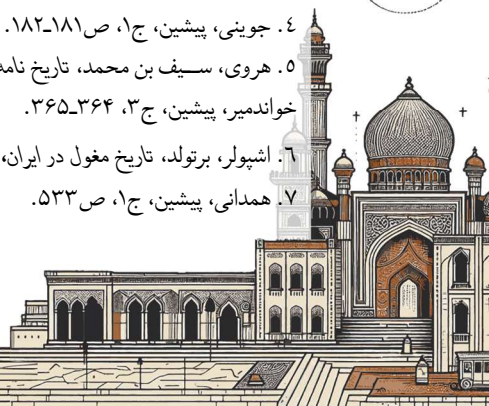
## مغولان و مسلمانان

از آغاز قدرت‌گیری چنگیز، مسلمانان بنابر ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی، نزد فرمان‌روای مغول جایگاه مهمی داشتند. چنان‌که مسلمانی به نام جعفر از یاران چنگیز بود و چنگیز او را به رسالت نزد آلتون‌خان حاکم چین شمالی فرستاد.<sup>۱</sup> مسلمان دیگری به نام حسن حاجی در جایگاه تاجری بزرگ، نزد چنگیز منزلتی داشت.<sup>۲</sup> هم‌چنین محمود خوارزمی، محمد بخارایی و یوسف کنگای اتراری که چنگیز آنان را برای برقراری مناسبات تجاری و شاید سیاسی نزد خوارزمشاه فرستاد،<sup>۳</sup> نمونه‌هایی از جایگاه مقبول مسلمانان نزد مغولان بود. بنابراین پس از فتوحات، حکومت مناطق راه‌بردی ختای و ماوراءالنهر به محمود خوارزمی (یلواج) و پسرش مسعود واگذار شد.<sup>۴</sup> جدا از عملکرد مغولان هنگام یورش به شهرهای مسلمان‌نشین که آن را بخشی از ناچاری‌های جنگی می‌توان دانست نه برآمده از سوگیری‌های اعتقادی، مسلمانان در عهد قآن‌ها نیز از جایگاه نسبتاً خوبی برخوردار بودند. اکتای قآن (۶۲۶-۶۳۹ هـ.ق) نخستین جانشین چنگیز، با مسلمانان به نیکی رفتار می‌کرد و مسلمانان در عهد قآنی او جایگاه شایسته‌ای داشتند.<sup>۵</sup> برتری حاکمان مغول در قلمرو اسلامی نه با مبانی نظری حکومت اسلامی هم‌خوانی داشت و نه با احکام فقهی و زندگی مسلمانان سازگار بود. مسلمانان ناگزیر حاکمیت مغولان را پذیرفته بودند و حاکمان مغولی به زور شمشیر و در لوای یاسا، برتری خود را بر مسلمانان تحمیل می‌کردند.<sup>۶</sup>

## جغتای خان و مسلمانان

جغتای بین سال‌های ۶۲۴ تا ۶۴۰ هجری قمری بر ماوراءالنهر حکمرانی کرد. به لحاظ آن که جغتای در دوران حکومت چنگیز، مأمور اجرای دقیق یاسا و دستورات چنگیزخانی بود،<sup>۷</sup>

۱. جوزجانی، منهای سراج، طبقات ناصری (تاریخ ایران و اسلام)، تصحیح عبدالرحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰.
۲. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۴.
۳. جوزجانی، پیشین، ص ۱۰۳.
۴. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲.
۵. هروی، سیف بن محمد، تاریخ نامه هرات، تصحیح زبیر الصدیقی، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۲، ص ۱۳۳.
۶. خواندمیر، پیشین، ج ۳، ۳۶۴-۳۶۵.
۷. اشیولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۷۲.







بر خلاف بعضی از فرمان‌روایان مغولی، بر مسلمانان تحت حاکمیتش بسیار سخت‌گیری می‌کرد. جغتای در تجربیات خویش از دوران جنگ‌های سرزمین‌های شرقی ایران به این نتیجه رسیده بود که اگر از همان ابتدا با مسلمانان مبارزه‌ای پیگیر و بی‌امان نداشته باشد و قوانین یاسا به فوریت جای شرایع اسلام را نگیرد، کار از دست خواهد رفت و به زودی ایرانیان بر امور مسلط خواهند شد و حکومت مغول را از بین خواهند برد. جوزجانی (م بعد از ۶۵۸هـ.ق) در این باره می‌نویسد:

چغتای ملعون پسر دوم چنگیز بود. او مردی ظالم، سائیس و قتال و بدکار بود و هیچ کس از فرماندهان مغل، از او مسلمانان را دشمن‌تر نبود. نخواستی هیچ آفریده نام مسلمان گیرد مگر به بدی؛ مگر در همه قبایل امکان نبود که هیچ کس گوسفند را بر سنت مسلمانی ذبح کند، همه مردار کردند؛ و گزاردن نماز مجال نبود هیچ مسلمان را؛ و پیوسته اکتای را بر آن داشتی که مسلمانان را به قتل باید رسانید و از ایشان باید که هیچ باقی نماند.<sup>۱</sup>

جغتای تکالیفی که مغایر با شرع و عقل بود، بر مسلمانان تحت قلمروش روا داشت. بر اساس حکایتی که در طبقات ناصری نقل شده است فردی از رهبانان بت پرست به نزد اکتای رفته، او را از خوابی که دیده بود آگاه می‌سازد. راهب به اکتای هشدار می‌دهد که چنگیزخان را در خواب دیده که فرمان می‌دهد تا مسلمانان تحت قلمرو مغولان را به قتل برساند. اکتای متوجه شد که منشأ این فتنه از جغتای است.<sup>۲</sup>

### روند اسلام‌پذیری در میان خاندان جغتای

با آن که جغتای در اجرای مفاد یاسا به سخت‌گیری معروف بود و «باسای باریک که بر امثال مردم تازیک، تکلیف مالایطاق بودی دادی»،<sup>۳</sup> او نیز برای اداره اولوس خود به افراد کاردان نیاز داشت و از همین روی، پیشه‌های مهمی را به مسلمانان واگذار کرد. برای نمونه، حبش عمید منصب وزارت را بر عهده داشت.<sup>۴</sup> خاندان یلواج پدر و پسر، بر قلمرو

۱. جوزجانی، پیشین، ص ۱۶۷.

۲. جوزجانی، پیشین، ص ۱۵۴.

۳. جویی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۷.

۴. همان، ص ۳۲۸.

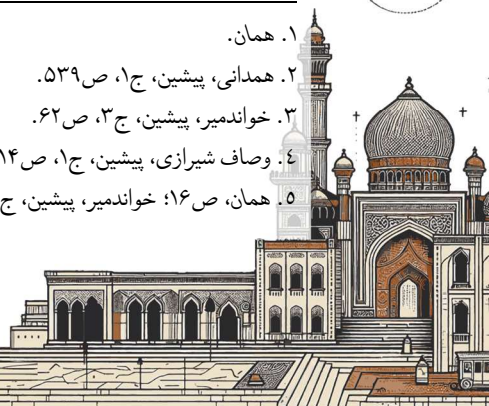


مسلمان‌نشین حکم می‌راندند و در رعایت حال مسلمانان و تعدیل رفتار مغولان درباره آنان، اثرگذار بودند. افزون بر تأثیر این افراد بانفوذ، عامل دیگر اسلام‌پذیری برخی از سران اولوس جغتای و اکتای، شمار فراوان مسلمانان قلمرو ایشان بود که بر پایه فقه و مبانی اسلامی می‌زیستند؛ به ویژه با توجه به این که ماوراءالنهر از پایگاه‌های مهم فرهنگ و مدنیت اسلامی به شمار می‌رفت و زندگی تجاری پررونقی داشت. بنابر این آشنایی مغولان با اسلام و مسلمانی، پدیده‌ای غریب نمی‌نماید. حاصل این اوضاع مسلمان شدن برخی از خان‌زادگان مغول بود.

قراولاکو بن ماتیکان نوه جغتای که پس از مسلمان شدنش، خود را احمد نامید اولین فرد از فرزندان جغتای بود که مسلمان شد.<sup>۱</sup> وی را منگوقاآن به فرمان‌روایی اولوس جغتای گمارده بود، اما او در نیمه راه درگذشت و خاتونش آرغنه سامان‌دهی ایل و اولوس او را به دست گرفت. وی که زیبایی اش زبان‌زد خاص و عام بود در ترویج دین و تقویت مسلمانان و به خصوص حفظ آن از گزند قوانین مغولی کوشش فراوان کرد.<sup>۲</sup> آرغنه خاتون در پی مرگ همسرش، به نیابت از پسر خویش مبارکشاه، تاج خانی بر سر نهاد و به رعایت حال مسلمانان پرداخت و ایل و اولوس را استمالت کرد و در نتیجه اسلام رونقی افزون‌تر یافت. ولی چون در عنفوان جوانی و به هنگام وضع حمل از همسری دیگر درگذشت، دشمنان اسلام به ویژه کاهنان مغولی و بودایی که از هر فرصتی برای ضربه زدن به آن سود می‌جستند، اسلام آوردن او را نامبارک و بدیمن قلمداد کردند و آن را سبب مرگ زودرس این خاتون محبوب دانستند. بدین جهت کار مسلمانان بخارا و سمرقند به سستی گرایید.<sup>۳</sup> وصاف نیز از میل و رغبت این خاتون به مسلمانان گزارش می‌دهد.<sup>۴</sup> حبش عمید که مدتی از مقامش برکنار شده بود هنگام نیابت این خاتون، همراه با پسرش ناصرالدین دوباره بر منصب وزارت نشست. آنگو به فرمان قوبیلای به فرمان‌روایی اولوس جوچی منصوب شد و کوتاه زمانی حکومت را از آرغنه خاتون گرفت؛ اما پس از مرگ او (۶۶۲هـ.ق)، همه امیران، مبارکشاه پسر قراولاکو و آرغنه خاتون را بر تخت سلطنت نشانند.<sup>۵</sup>



۱. همان.
۲. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۳۹.
۳. خواندمیر، پیشین، ج ۳، ص ۶۲.
۴. وصاف شیرازی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵-۱۴.
۵. همان، ص ۱۶؛ خواندمیر، پیشین، ج ۳، ص ۸۲.





مسأله جانشینی جغتای، نشان دهنده این واقعیت است که پس از گذشت حدود چهل سال، قوم مغلوب تا بدان حد در دستگاه سرسخت‌ترین خاندان از قوم غالب نفوذ کرده بود که می‌توانست در کار انتخاب فرمان‌روای جدید اعمال قدرت کند. انتخاب مبارکشاه، شاه‌زاده مسلمان در سال ۶۶۵ هـ.ق دلیل این مدعاست. مبارکشاه یک سال و اندی حکم‌راند. او نخستین فرمان‌روای مسلمان اولوس جغتای بود و «پادشاهی مؤمن، حلیم و کم‌آزار بود و همواره مغول‌ها را از حیف و تعدی منع می‌نمود».<sup>۱</sup> در طول همین یک سال حکم‌رانی مبارکشاه، کار ایرانیان رونق بسیار گرفت که شاید همین موضوع یکی از عواملی بود که هراس مغولان را برانگیخت تا فرمان‌روای جوان را خلع کنند.

چنین شد که خان‌زاده دیگری به نام بُراق، مبارکشاه را از حکومت خلع کرد. براق رفتاری خشونت‌آمیز داشت و دوره فرمان‌روایی اش با اختلاف و درگیری شدید با قایدو فرمان‌روای آرام و با سیاست اولوس اکتای همراه بود. اما براق هم با همه ماجراجویی‌های سیاسی اش، به مسلمانان می‌گرایید و در کارهای دینی بر آنان سخت نمی‌گرفت.

ماجرا چنین بود که پس از مبارکشاه، با روی کار آمدن براق، بار دیگر آزادی‌های نسبی مسلمانان محدود گردید. به طور طبیعی نفوذ مغولان سنت‌گرای از یک سو، و از سوی دیگر حضور مسیحیان و بوداییان مورد حمایت چین و دربار واتیکان موجب شد این دوره از حکومت براق برای مسلمانان، به خصوص اهالی سمرقند و بخارا که از پرچم‌داران گسترش اسلام و فرهنگ ایرانی در ماوراءالنهر بودند، دشوار و ناگوار باشد؛ ولی به زودی وضع دگرگون گشت و به دنبال اختلافات ارضی در سرحدات غربی، جغتاییان با حکومت مغولی مستقر در ایران وارد جنگ شدند. هرچند در ابتدا فتح نصیب جغتاییان شد و قسمتی از خراسان را فتح کردند، عاقبت براق در همان ایالت از آباقاخان شکستی سخت خورد و بازگشت.<sup>۲</sup> براق در پی شکست از آباقا - که عمل‌کردهای قایدو نیز در شکست او بی‌اثر نبود<sup>۳</sup> - بازگشتش به ماوراءالنهر، در محضر روحانیون و ائمه بخارا مسلمان شد و خود را محمود نامید و لقب

۱. خواندمیر، پیشین، ج ۳، ص ۸۲.

۲. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۷۶۴.



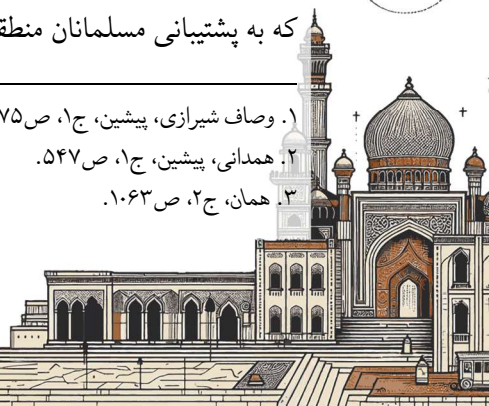
غیاث‌الدین را برای خود برگزید.<sup>۱</sup> احتمالاً جغتاییان از این شکست چنین نتیجه گرفتند که بدون پشتیبانی مسلمانان قلمرو خود، قادر به رویارویی با خویشاوندان ایلخانی نخواهند بود و این اندیشه براق را بر آن داشت که در همان سال به بخارا آمده، به دین اسلام گرویده، خود را غیاث‌الدین نام نهاد.<sup>۲</sup>

جنگ‌های بین اولوس جغتای و حکومت ایلخانی از زمان حکومت دومین ایلخان آغاز گردید و سراسر دوران عمر این حکومت را فرا گرفت. این جنگ‌ها که بر سر رقابت ارضی و قدرت‌نمایی بین شاهزادگان چنگیزی و پیشروی جغتاییان در قلمرو ایلخانی در گرفته بود و به بهانه اختلافات مرزی شدت می‌یافت، نیاز حکومت جغتایی را به در دست داشتن نیروی مسلمانان منطقه آشکارتر می‌کرد. براق که شخصیتی توسعه‌طلب و ناآرام داشت همواره از تنگی جا می‌نالید و خواهان تسلط بر شهرها و سرزمین‌های بیشتری بود و معتقد بود که اولوس جغتای نسبت به اولوس‌های دیگر خاندان چنگیزی سهم کم‌تری به دست آورده است. از این رو نه تنها به مرزهای شرقی و شمال شرقی خراسان می‌تاخت، بلکه به مرزهای اولوس اکتای و جوچی نیز حمله می‌کرد. سرانجام فرمان‌روایان سه اولوس، جلساتی برای تعیین حدود مرزی تشکیل دادند و به دنبال عقد قرارداد صلح، قرار شد دو ثلث از ماوراءالنهر متعلق به اولوس جغتای و ثلث دیگر از آن دو اولوس اکتای و جوچی باشد.<sup>۳</sup> در این زمان در رأس اولوس دوم، منگو تیمور قرار داشت. این شاهزادگان قرار گذاشتند که براق به سرزمین اباقاخان حمله کند و از جیحون بگذرد و سرزمین‌هایی از آن محدوده را به قلمرو خود بیفزاید. بدین ترتیب می‌بینیم که سه اولوس که هر یک حکومت ایلخانی را رقیبی سرسخت و مهم برای خود می‌دانست و ادعای ارضی نسبت به آن داشت، در کار آن بود که جنگ را ادامه دهد. اولوس جوچی از مرزهای شمال غربی به این مهم دست می‌یازید و اولوس جغتای از مرزهای شمال شرقی و شرق جبهه جدید دیگری را گشوده بود. البته این کاری بس بزرگ و خطیر بود که به پشتیبانی مسلمانان منطقه نیاز داشت. پس دور از انتظار نبود که براق به زودی اسلام

۱. وصاف شیرازی، پیشین، ج ۱، ص ۷۵.

۲. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۶۳.





آورد؛ در حالی که هنوز در ایران، ایلخانان دین بودایی داشتند و فرماندهان سپاه به دین شَمَنی آبا و اجدادی وفادار بودند. با وجود شکست سختی که براق در جنگی بزرگ به سال ۶۶۸ هـ.ق متحمل شد<sup>۱</sup> اباق‌خان هیچ‌گاه نتوانست تشنجات مرزهای خراسان را به طور کامل دفع کند و پس از اباقا نیز جانشینانش توفیقی در این زمینه نیافتند. یکی از علل آن، عدم پشتیبانی مردم از او بود زیرا ایرانیان هنوز حکومت مغولی را نپذیرفته بودند. حتی در عهد غازان‌خان مسلمان نیز پیشرفتی در مرزهای شمال شرقی و غرب حاصل نگردید. در ماجرای درگیری و مناسبات وی با قایدو نیز، برادر براق با نام مؤمن دیده می‌شود که با توجه به این نام، وی را نیز می‌توان مسلمان دانست.<sup>۲</sup> نام اسلامی احمد بوری پسر ماتیکان بن جغتای که رشیدالدین فضل‌الله با عنوان احمد اغول پسر بوری بن جغتای از او یاد می‌کند نیز بر مسلمانی او دلالت دارد.<sup>۳</sup> پس از مرگ قایدو حاکم مقتدر اولوس اکتای، دُواو خان‌زاده اولوس جغتای با تلاش و تدبیر، زمینه‌های برتری خان‌زادگان جغتایی را فراهم آورد. در نتیجه پس از وی برخی از جانشینان او مسلمان شدند و یا سلوک شایسته‌ای را در مناطق مسلمان‌نشین در پیش گرفتند. برای نمونه، تالیگو نوه بوری بن جغتای برای مسلمان شدن مغولان بسیار کوشید، هرچند بزرگان خاندانش با او مخالفت کردند و پس از دو سال حکومت، کشته شد (۷۰۶ هـ.ق/۱۳۸۰ م).<sup>۴</sup>

کِبک پسر دُواو از مقتدرترین خان‌های اولوس جغتای بود که بر اثر اهتمامش به شهرنشینی و آبادانی ماوراءالنهر و ضرب سکه‌هایی به نام کبکی، معروف گردید. کبک در دوران حکومت خود با گرفتاری مهمی روبه‌رو بود و آن سرکشی شاه‌زاده دیگر جغتایی به نام بیسور یا یساور بود که فرمان‌روایی را حق خود می‌دانست. به نوشته القاشانی یساور به دست بدرالدین المیدانی، از علمای بخارا، مسلمان شد.<sup>۵</sup> ابن بطوطه در سفرنامه خود از او یاد

۱. همان، ج ۱، ص ۵۴۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۷۲.

۳. همان، ص ۷۵۲؛ و صاف شیرازی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱.

۴. گروسه، پیشین، ص ۵۵۲.

۵. القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجایتو، تصحیح مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۲۱۳. در این اثر نام وی به صورت بدر مندانی ذکر شده است.



نموده است.<sup>۱</sup> بیسور در ماوراءالنهر که از اهمیت اقتصادی و نیز فرهنگی برخوردار بود، مقام گرفت و از آن جا رابطه‌ای نزدیک‌تر با مسلمانان برقرار ساخت و خود را در جای رهبری نیرومند از گروه دُوو استوار کرد. او برای پیشبرد کار خود، با اولجایتو عهد مودت بست تا با پشتیبانی حکومت ایلخانی بتواند فرمان‌روایی ماوراءالنهر را در دست گیرد.<sup>۲</sup>

از دیگر حاکمان اولوس جغتای که مسلمان شد و منابع تاریخی او را پادشاهی عادل و دادگستر خوانده‌اند، ترمشیرین (م ۷۳۵ هـ.ق) برادر کبک بود که مسلمانی‌اش به اسلام‌پذیری شمار فراوانی از مردم قلمرو وی انجامید.<sup>۳</sup> ترمشیرین عنوان علاءالدین را برای خودش برگزید و در ده سال حکومتش به تجدید شریعت اسلامی و مخالفت با یاسا پرداخت. ترمشیرین در ایجاد روابط بازرگانی بین اولوس جغتای و سایر مناطق اسلامی، به خصوص خراسان در ایران و مصر و شامات بسیار کوشید و حتی به خراسان سفر کرد و مدت چهار سال در آن جا اقامت گزید. با این حال، جنگ‌های اولوس جغتای و ایران هم‌چنان ادامه یافت. ترمشیرین از ابوسعید شکست خورد ولی این شکست نه تنها خللی در کار اسلام وارد نساخت،<sup>۴</sup> بلکه ترمشیرین بیش از پیش در تقویت مبانی آن کوشید. مورخان نقش ترمشیرین را در گسترش اسلام‌پذیری و گرویدن مغول‌های آسیای مرکزی به اسلام بسیار مهم ارزیابی می‌کنند. بسیاری از آیین‌های مغولی از جمله خورشیدپرستی تا زمان ترمشیرین هم‌چنان رایج بود. او توانست این آیین را به نفع حاکمیت اسلام بر خاندان‌های مغولی منسوخ نماید.<sup>۵</sup>

بدین ترتیب شکست نهایی و همیشگی سنت مغولی و یاسای چنگیزی در اولوس جغتای به وقوع پیوست. از اواسط قرن هشتم هجری به بعد، مسلمانان در این اولوس به راحتی روزگار می‌گذرانیدند. ابن بطوطه از اقتدار و نفوذ مسلمانان در قلمرو ترمشیرین و البته ناخرسندی مغولان از سیاست‌های وی یاد می‌کند.<sup>۶</sup> سرانجام همین ناخرسندی‌ها زمینه را برای سقوط و

۱. ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: نشر آگاه، ۱۳۷۰، ص ۵۵۶.

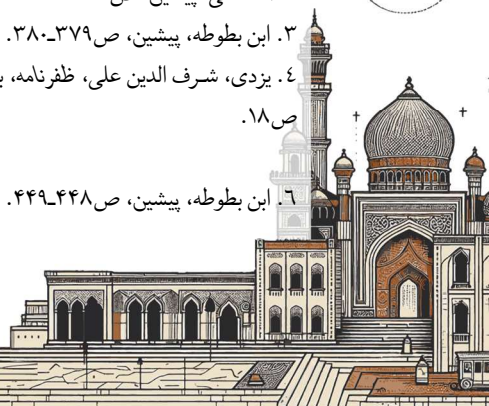
۲. القاشانی، پیشین، ص ۲۱۳.

۳. ابن بطوطه، پیشین، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۴. یزدی، شرف‌الدین علی، ظفرنامه، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، تهران: شرکت سهامی چاپ نگین، ۱۳۳۶، ص ۱۸.

5. Biran, *Ibid*, p.93.

۶. ابن بطوطه، پیشین، ص ۴۴۸-۴۴۹.







قتل او فراهم آورد.<sup>۱</sup> به هر روی فرزندان او از نسل دوم و سوم جغتای - بر خلاف وی که در اجرای یاسای چنگیزی با تعصب بسیار رفتار می‌کرد و در مقایسه با اکتای، سخت‌گیرتر بود - اسلام را پذیرفتند. البته مسلمانی آنان به پذیرش کامل این دین در میان رعایای ایشان نینجامید اما آن‌ها در همگرایی با رعایای مسلمان قلمرو خویش کوشیدند. ابن بطوطه در مورد پایان کار سلطان ترمشیرین می‌نویسد:

دو سال پس از آن که به هندوستان رفتم خبر رسید که بزرگان ایل و امرای مغول در اقصی نقاط کشور سلطان که نزدیک چین است، انجمنی کرده و پسر عم او را به نام بوزن اوغلی به سلطنت برداشتند. بوزن اوغلی اگر چه مسلمان بود اما مرد بد دین و زشت‌خویی بود. سبب خلع ترمشیرین و انتخاب بوزن اوغلی به جای او این بود که ترمشیرین احکام چنگیز ملعون، جد مغولان را که بلاد اسلام را ویران ساخت مجری نمی‌داشت ... و مخصوصاً به او ایراد می‌گرفتند که چهار سال در مجاورت خراسان به سر برده به مرز و بوم اصلی مغول که مجاور کشور چین است نرفته، در صورتی که سیره بر این جاری بوده است که پادشاه همه ساله از آن نقاط دیدن کند و وضع مردم و سپاهیان را از نزدیک ببیند.<sup>۲</sup>

پس از آن که امرای مغول، بوزن اوغلی<sup>۳</sup> (۷۳۵هـ.ق) را به فرمان‌روایی برداشتند، وی با سپاهی گران به سوی ترمشیرین آمد. پس از جنگ و گریزهایی میان آن‌ها، در نهایت بوزن در یکی از ویرانه‌های اطراف سمرقند، ترمشیرین را به قتل رسانید و در همان جا به خاک سپرد. در دوران فرمان‌روایی چنگشی<sup>۴</sup> (۷۳۹هـ.ق) علی‌رغم پایداری سیاست‌های دوره ترمشیرین، بار دیگر خطری بزرگ اسلام را تهدید کرد.<sup>۵</sup> مسیحیان که به پشتیبانی غرب و واتیکان از قرن‌ها پیش در این منطقه مشغول فعالیت نهان و آشکار بودند، سرانجام فرصتی به دست آوردند و به ترویج دین خود اقدام نمودند و در آمالیغ، پایتخت اولوس جغتای،

۱. همان، ص ۴۵۷.

۲. همان، ص ۳۷۹.

۳. پسر دوا تیمور بود که پس از ترمشیرین به قدرت رسید. با آن که خود را وفادار به یاسای مغولی می‌دانست، منابع از او به عنوان یک مسلمان یاد کرده‌اند.

۴. از آخرین حاکمان جغتایی که اهل مدارا با مسیحیان و بوداییان و دشمن مسلمانان بود.

۵. ابن بطوطه، پیشین، ص ۳۷۶.



کلیسای بزرگ و باشکوهی بنا کردند و به سرعت به گردآوری پیروان جدید پرداختند. بوداییان نیز که در دوران شکوفایی اسلام بی‌اعتبار شده بودند، در این عهد، کارشان رونق گرفت.<sup>۱</sup> با این حال افزایش تعداد مسلمانان در قلمرو جغتایی و به ویژه در میان خاندان حاکم، مانع از تداوم سیاست‌های ضد اسلامی بعضی از کارگزاران جغتایی گردید. ضمن این که آن‌ها به وضوح دریافته بودند که دین، پشتیبان بزرگی در پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای رقبای آن‌ها یعنی ایلخانان و اولوس جوچی بوده است و آن‌ها نیز نمی‌توانند نسبت به جمعیت مسلمان خود بی‌تفاوت باشند.

### نقش سیاسی و اجتماعی سلسله‌های صوفیه

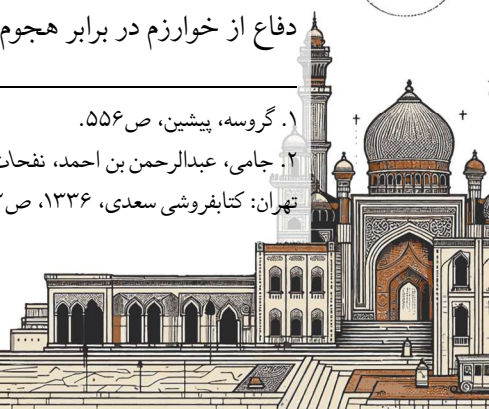
در این دوره سلسله‌های صوفی در آسیای مرکزی گسترش یافتند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: نقشبندیه، یسویه، قادریه، کبرویه. مهم‌ترین سلسله صوفیانه ماوراءالنهر، نقشبندیه است. این سلسله منسوب به خواجه بهاء‌الدین نقشبند (م ۷۹۱ هـ.ق) و ادامه سلسله خواجهگان است. بنیان‌گذاران سلسله خواجهگان، خواجه یوسف همدانی (م ۵۳۵ هـ.ق) و خواجه عبدالخالق عجدوانی یا خواجه بزرگ یا کلان (م ۵۷۵ هـ.ق) بودند. سلسله دیگر در ماوراءالنهر یسویه است. بنیان‌گذار آن شیخ احمد یسوی (م ۵۶۲ هـ.ق) در شهر یسی در جنوب قزاقستان امروزی متولد شد. شیخ احمد سومین خلیفه بعد از خواجه یوسف همدانی و از خواجهگان بود.

کبرویه به لحاظ قدمت نخستین و از حیث نفوذ پس از نقشبندیه و یسویه سومین سلسله در ماوراءالنهر به ویژه خوارزم است. بنیان‌گذار کبرویه، نجم‌الدین کبری (م ۶۱۸ هـ.ق) بود که پس از کشته شدنش به دست مغولان، دو مرید معروفش سیف‌الدین باخرزی در ماوراءالنهر و باباکمال خجندی در ترکستان تعالیم او را اشاعه دادند.<sup>۲</sup>

به عنوان نقطه آغاز فعالیت صوفیه در آسیای مرکزی، می‌توان از نقش نجم‌الدین کبری در دفاع از خوارزم در برابر هجوم مغولان یاد کرد. روایت مشهور یافعی در *مرآة الجنان* مبنی بر

۱. گروسه، پیشین، ص ۵۵۶.

۲. جامی، عبدالرحمن بن احمد، *نفحات الانس من حضرات القدس*، به تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی پور، تهران: کتابفروشی سعدی، ۱۳۳۶، ص ۴۳۳.





آن که وی به دست مغولان در سال ۶۱۸ هـ.ق در خوارزم کشته شد، مورد تردید بعضی از محققان قرار گرفته،<sup>۱</sup> اما این روایت همواره در تاریخ تصوف آسیای مرکزی در میان مردم رایج بوده و تراژدی کشته شدن او، همانند قهرمان شهیدی در راه دفاع از خوارزم در برابر کفار مهاجم، تا قرن‌ها اثر عمیقی بر مردم منطقه داشته است.<sup>۲</sup>

پس از نجم‌الدین کبری و در دوره استیلای مغول، نخستین فرد از صوفیان که می‌توان از نقش سیاسی و اجتماعی او در جامعه ماوراءالنهر و قلمرو جغتاییان یاد کرد، شاگرد نجم‌الدین کبری، سیف‌الدین باخرزی (۵۸۶-۶۵۹ هـ.ق) است. سیف‌الدین در بخارا به شیخ عالم مشهور بود و در دوران مغول ملجأ و مأوی پیران نجم‌الدین و عموم مسلمین آن ولایت و حتی مورد احترام مغولان به شمار می‌رفت. در مورد نقش سیف‌الدین در ارتباط با حاکمان مغول گزارش جوینی قابل توجه است. جوینی پس از ذکر اقدامات دوران سرقوییتی بیگی مادر مسیحی منگوقاآن، می‌نویسد:

*او در احیای شعایر شرایع دین محمدی صلی‌الله علیه و سلم نیز کوشید و علامت تصدیق این سخن آن است که هزار بالش نقره، بفرمود که در بخارا مدرسه‌ای بسازند و شیخ الاسلام سیف‌الدین الباخری مدبر و متولی آن عمل خیر باشد و فرمود تا دیده‌ها خریدند و بر آن وقف کرد و مدرسان و طالب علمان را بنشانند و ...<sup>۳</sup>*

خود منگوقاآن هم در حق سیف‌الدین باخرزی گه‌گاه اظهار ارادت می‌کرد. با این حال حاکمان و امرای مغول همواره از حشمت و مقبولیت وی نزد مردم نگران بودند چنان که یک بار در نماز او را دستگیر کرده، به اردوی خان مغول فرستادند و این زمانی بود که شهرت دادند باخرزی دعوی خلافت برای خود دارد.<sup>۴</sup> یکی از مریدان وی نیز به نام برهان‌الدین بخاری به دستور قویلای قاآن به خان‌بالیغ تبعید و سپس کشته شد.<sup>۵</sup> پاکتچی با اشاره به لقب وی،

۱. زرین‌کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹، ص ۸۹.  
۲. پاکتچی، پیشین، ص ۴۵۴.  
۳. جوینی، پیشین، ج ۳، ص ۶۴۲.  
۴. پاکتچی، پیشین، ص ۴۷۱.  
۵. زرین‌کوب، پیشین، ص ۱۰۹.



خاطر نشان نموده که با توجه به روحیه اجتماعی باخرزی حتی در عصر حیات نجم‌الدین کبری، برخی حساسیت‌های اجتماعی او زمینه‌ساز ملقب شدنش به سیف‌الدین را فراهم ساخته است.<sup>۱</sup>

با این حال باخرزی نه تنها در ماوراءالنهر بلکه در میان مغولان سایر اولوس‌ها نیز مورد احترام بود. علاوه بر منگوقاآن و مادرش، هلاکوخان حاکم ایران و برکه‌خان فرمان‌روای دشت قبیچاق (اردوی زرین) نیز او را حرمت می‌نهادند. حتی به روایت مورخان، برکه‌خان به عنوان نخستین فرمان‌روای مسلمان در تمام خاندان مغول، به دست سیف‌الدین باخرزی اسلام پذیرفت.<sup>۲</sup>

مزار سیف‌الدین پس از مرگ، مورد احترام حاکمان مغول و تیموری و محل زیارت مردم از مناطق مختلف بود. به روایت مجمل فصیحی مادر منگوقاآن خانقاهی بر تربت وی ساخت.<sup>۳</sup> با وجود گزارش‌های اندکی که از حیات دینی و اجتماعی شاگردان باخرزی موجود است، نقش سیاسی فعال آن‌ها برجسته می‌نماید. رشیدالدین فضل‌الله همدانی یکی از فرزندان و شاگردان وی را به نام برهان‌الدین نام می‌برد که در حوالی بخارا در نتیجه اختلافات سیاسی به دست دشمنان برکه‌خان به قتل رسید.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد نام وی جلال‌الدین محمد بن سعید بوده است و برهان‌الدین احمد فرزند دیگر باخرزی و همان کسی است که به دعوت حاکمان قراختایی کرمان به آن دیار رفت و در سال ۶۹۶ هـ.ق وفات یافت.<sup>۵</sup> فرزند برهان‌الدین به نام ابوالمفاخر یحیی باخرزی، نفوذ فوق‌العاده‌ای در میان مردم ماوراءالنهر و خراسان داشت. ابن بطوطه که در خانقاه فتح‌آباد در بخارا به حضور وی رفته و از مهمان‌نوازی او یاد نموده است، گزارشی از مجلس ضیافت او ارائه می‌دهد که همه بزرگان شهر نیز در آن حضور یافته‌اند و نشان می‌دهد ثروت و مکنّت وی با مقامات و حکام وقت برابری می‌کرده است.<sup>۶</sup>

۱. پاکتچی، پیشین، ص ۴۵۴.

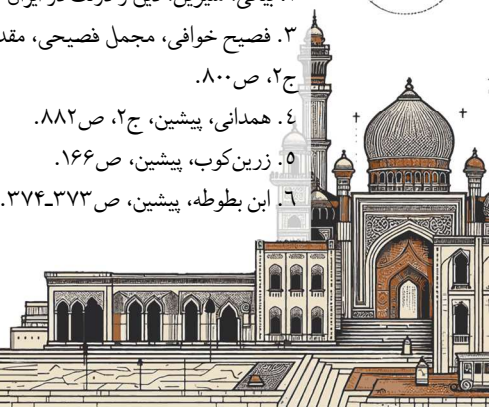
۲. بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۳، ص ۸۱۶.

۳. فصیح خوافی، مجمل فصیحی، مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۸۰۰.

۴. همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۸۸۲.

۵. زرین‌کوب، پیشین، ص ۱۶۶.

۶. ابن بطوطه، پیشین، ص ۳۷۳-۳۷۴.





از دیگر طریقه‌های تصوف که نقش مهمی در حیات سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر در این دوره ایفا نمود، طریقه یسویه است. بنیان‌گذار آن احمد یسوی به عنوان رهبر مشایخ ترک توصیف شده است.<sup>۱</sup> اهمیت اجتماعی یسویه از آنجاست که این طریقه در درجه اول در میان قبایل صحراگرد و ترک آسیای مرکزی گسترش یافت و نقش مؤثری در انضباط اجتماعی این قبایل ایفا نمود. مورخان از تأثیر این طریقه بر بعضی از شورش‌های سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر در نیمه قرن هشتم هجری یاد کرده‌اند. یسوی‌ها در مناسبات میان قبایل ترک صحراگرد و شاهزادگان مغولی، نقش میانجی و راهنمای قبایل را ایفا کرده، به روند اسلام‌پذیری در میان آن‌ها کمک شایانی نمودند.<sup>۲</sup>

طریقه نقشبندیه جریان دیگری از تصوف ماوراءالنهر است که در عصر حاکمیت مغولان و سپس تیموریان به مراحل اوج حیات دینی و اجتماعی خود رسید و نقش برجسته‌ای در میان جوامع روستایی و شهری و هم‌چنین ارتباط با حاکمان جغتایی، ازبکی و تیموری ایفا نمود. صوفیان نقشبندی بیشترین نفوذ را در میان خاندان‌های حاکم به دست آوردند و از سوی آن‌ها نیز مورد احترام و حمایت قرار گرفتند، چنان‌که تَغْلُقُ تیمور (۷۴۸-۷۶۳ هـ.ق) پس از گرویدن به اسلام، دستور داد همه اتباعش نیز مسلمان شوند. نفوذ صوفیان بر خاندان او را می‌توان از طریق نام‌های صوفیانه الیاس خواجه، خضر خواجه و اویس تشخیص داد.<sup>۳</sup>

نکته مهم در زمینه اجتماعی طریقه نقشبندیه، نفوذ آن‌ها در طبقات متوسط و پایین شهرها و آبادی‌های آسیای مرکزی است. این امر و هم‌چنین در اختیار گرفتن املاک اوقافی فراوان در مناطق مختلف، یکی از عوامل اصلی فرو ریختن نظام قبیله‌ای و صحراگردی در آسیای مرکزی به شمار می‌رود.<sup>۴</sup> ضمن این که غالب شیوخ این طریقه، خود اهل حرفه بودند و این

1. Devin Deweese, "The Masha ikh- I Turk and the Khojagan: Rethinking the Links Between the Yasavi and Naqshbandi Sufi Traditions", in: Journal of Islamic Studies, Volume 7, Number 2, July 1996. p. 181 (pp 180-207).

2. *Ibid*, pp.196-197.

3. Buehler, Arthur F., "The Naqshbandiyya in Timurid India: The Central Asian Legacy", in: Journal of Islamic Studies, Volume 7, Number 2, July 1996. p. 209. (pp. 208-228).

4. *Ibid*, p. 210.



موضوع موجب ارتباط تنگاتنگ آن‌ها با گروه‌های مختلف مردم و نفوذ در طبقات عامه شده بود.

نقشبندیه به عنوان نیروی میانجی مردم و حاکمان، خدمات ارزشمندی به حفظ نظم اجتماعی در شهرهای ماوراءالنهر ارائه دادند. حتی در یک مورد مانع فتح بخارا توسط براق‌خان گردیدند.<sup>۱</sup>

موضوع بسیار مهم دیگر در مورد نقش سیاسی طریقه نقشبندیه این است که آن‌ها به عنوان مرشد و مشاور حاکمان آسیای مرکزی و واسطه آن‌ها با مردم، بر جایگاه معنوی فرمان‌روا تمرکز نمودند و آن‌را به عنوان میراث آسیای مرکزی به شبه قاره هند در دوران امپراتوری مغولان کبیر انتقال دادند.<sup>۲</sup>

### پیامدهای اسلام‌پذیری اولوس جغتای

به طور کلی پیامدهای اسلام‌پذیری جغتاییان را می‌توان از منظر اجتماعی و اقتصادی و هم‌چنین از جنبه سیاسی مورد ارزیابی قرار داد. از نظر اجتماعی و اقتصادی، مسلمان شدن حاکمان جغتایی و گسترش اسلام در میان قبایل آسیای مرکزی، به روند زندگی شهری و رونق قبایل اسکان‌یافته کمک شایانی نمود. در سراسر دوران امپراتوری مغولان به ویژه در اولوس جغتای، مبارزه میان فرهنگ گریز از مرکزِ خانه به دوشی با فرهنگ تمرکزگرای شهری جریان داشت، اما مسلمان شدن حاکمان جغتایی به ویژه تَغْلُق تیمور و ترمشیرین تا حدودی به قوت یافتن جوامع شهری تحت قلمرو آن‌ها منجر شد. با این حال، سیاست تمرکزگرایی آن‌ها نیز با دفاع سخت فرهنگ بدوی مواجه گردید.<sup>۳</sup>

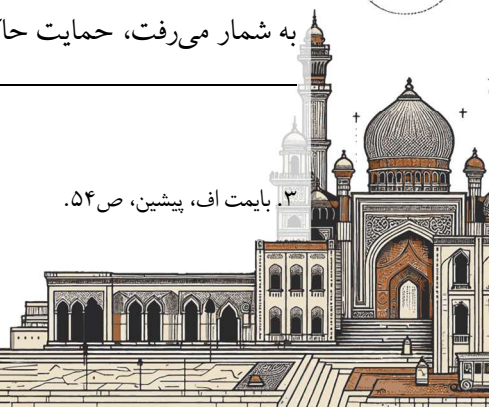
مسلمان شدن بعضی از خان‌های جغتایی یا اعضای خاندان آن‌ها، پیامد اجتماعی و اقتصادی دیگری نیز داشت. از آن‌جا که تأسیس نهادهای دینی، اقتصادی و مدنی نظیر مساجد، اوقاف و نهادهای آموزشی، یکی از اهداف رهبران دینی مسلمان در آسیای مرکزی به شمار می‌رفت، حمایت حاکمان جغتایی از این امر، به گسترش نهادهای شهری و رونق



1. *Ibid*, p. 210.

2. *Ibid*, p. 217.

۳. بایمت اف، پیشین، ص ۵۴.







حرفه‌ها انجامید. بعضی از بزرگان و فرمان‌روایان خاندان جغتای نظیر ارغنه خاتون، مبارکشاه و ترمشیرین از حامیان مالی اوقاف و تأسیس نهادهای دینی و اجتماعی بودند. بخش زیادی از این نهادها را رهبران دینی طریقه‌های صوفیه اداره می‌کردند. وجود املاک فراوان و اسناد بسیار مربوط به اوقاف سلسله‌های تصوف در مناطقی چون تاشکند و سمرقند، از نفوذ فوق‌العاده اجتماعی و اقتصادی رهبران دینی مسلمان در روزگار حاکمیت مغولان و در پی آن‌ها تیموریان، در آسیای مرکزی حکایت دارد.<sup>۱</sup>

در مورد نقش مسلمانان در نظام اجتماعی و اقتصادی اولوس جغتای، نباید از اثرگذاری وزیران ایرانی و مسلمان غافل بود. از همان ابتدای تأسیس این دولت، با آن که جغتای با مسلمانان رفتار سخت و خشونت‌آمیزی داشت، به زودی دریافت که برای اداره قلمرو خود نیازمند هم‌کاری افراد کاردان و با تجربه است. به همین دلیل مقام وزارت را به یکی از مسلمانان اهل اترار به نام قطب‌الدین حَبَش عمید (متوفی نیمه قرن هفتم هجری) داد. البته علمای مسلمان و هم‌چنین شیخ سیف‌الدین باخرزی، میزان حمایت وی از مسلمانان را کافی ندانسته، از او راضی نبودند؛ اما وجود یک فرد مسلمان در دستگاه حکومتی جغتاییان، نشانه آغاز تغییر اوضاع به شمار می‌رفت.<sup>۲</sup>

پیامد اجتماعی دیگر گسترش اسلام در میان جغتاییان، تغییر روی‌کرد حاکمان جغتایی نسبت به مردم تحت قلمرو خود و تلاش در جهت اداره نهادهای سیاسی و اقتصادی حکومت به جای تصرف اراضی و غارت‌گری بود. در این امر به ویژه نقش رهبران دینی و وزیران مسلمان برجسته بود. حتی برخی از رهبران دینی عهده‌دار مشاغل مهمی شدند؛ از جمله امام بهاء‌الدین مرغینانی، عالم مشهوری که شیخ‌الاسلام فرغانه شد و خانه‌اش مرکز تجمع عالمان و فاضلان بود و در زمان جغتاییان به مقام وزارت رسید.<sup>۳</sup>

۱. اوزدالگا، الیزابت، نقشبندیه در آسیای غربی و مرکزی، ترجمه فهیمه ابراهیمی، تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ۹۰-۹۲.

۲. بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۳، ص ۸۳۹.

۳. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۸.



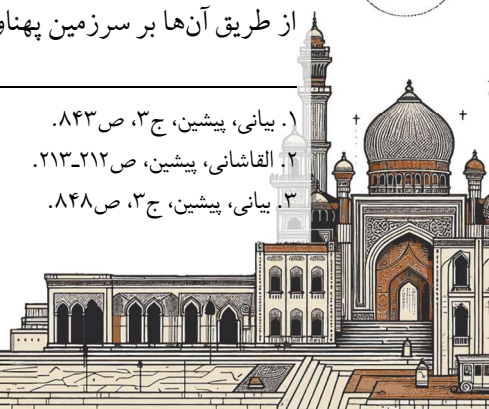
از نظر سیاسی، اسلام‌پذیری خاندان جغتای و پیامدهای آن برای آسیای مرکزی و شبه قاره هند دارای اهمیت است. جغتاییان در برابر سایر اولوس‌های خاندان چنگیزی، ناچار به تقویت مبانی سیاسی و اقتصادی حکومت خود بودند. جنگ‌های بین اولوس جغتای و ایلخانان ایران که از زمان اباق‌خان دومین حاکم ایلخانی ایران آغاز شد و به شکست جغتاییان انجامید، براق، فرمان‌روای اولوس جغتای را به این اندیشه واداشت که آن‌ها نمی‌توانند بدون حمایت مسلمانان قلمرو خود در برابر دشمنانشان ایستادگی کنند. براق در همان سال شکست از ایلخانان به بخارا رفت و دین اسلام را پذیرفت و نام غیاث‌الدین بر خود نهاد.<sup>۱</sup> با مسلمان شدن ایلخانان در ایران، مسأله دشوار چگونگی روابط جغتاییان با اتباع مسلمان خود اهمیت بیشتری یافت. آن‌ها از این پس می‌بایست هم‌زمان با رقابت با دشمنان مسلمان خارجی، مراقب مسلمانان تحت قلمرو خود نیز باشند. بنابراین اسلام‌پذیری آن‌ها، بیش از گذشته امنیت داخلی را برای جغتاییان فراهم آورد. یک نمونه از این موارد سرکشی شاهزاده جغتایی به نام یساور است که به دلیل مسلمانی‌اش مورد حمایت مسلمانان بود و قصد آن داشت که با پشتیبانی اولجایتو حاکم ایلخانی، فرمان‌روایی ماوراءالنهر را از آن خود سازد.<sup>۲</sup> با روی کار آمدن جنگشی در اولوس جغتای، اسلام و مسلمانان به خطر افتادند اما با به قدرت رسیدن ترمشیرین، دوران رونق دوباره اسلام آغاز گردید. ترمشیرین به امنیت راه‌های بازرگانی توجه نمود و در دوران وی کاروان‌های تجاری، با سایر مناطق مسلمان‌نشین رفت و آمد می‌کردند.<sup>۳</sup>

پیامد سیاسی دیگر اسلام‌پذیری حاکمان جغتایی و گسترش اسلام در قلمرو آن‌ها، انتقال آن به سایر دولت‌های آسیای مرکزی یعنی ازبکان و تیموریان و حتی از طریق خاندان ظهیرالدین محمد بابر، نواده تیمور به هند بود. جریان‌های تصوف مورد حمایت خاندان‌های جغتایی در دوره ازبکی و تیموری رشد بیشتری یافت و با راه‌یابی به هند، دروازه آسیای مرکزی از طریق آن‌ها بر سرزمین پهناور هند گشوده شد.

۱. بیانی، پیشین، ج ۳، ص ۸۴۳.

۲. القاشانی، پیشین، ص ۲۱۲-۲۱۳.

۳. بیانی، پیشین، ج ۳، ص ۸۴۸.





به طور کلی اسلام آوردن جغتاییان هم از نظر اجتماعی و هم از جنبه سیاسی تغییرات گسترده‌ای در آسیای مرکزی ایجاد نمود. آن‌ها پس از پذیرش اسلام به تدریج از ویران‌گری و نابود کردن مزارع و شهرها دست کشیده، به آبادانی مناطق تحت قلمرو خود روی آوردند. از آن‌جا که مطابق قوانین اسلامی نمی‌توان مسلمانان را به بردگی گرفت، جامعه اسلامی تحت حاکمیت آن‌ها، امنیت و اهمیت بیشتری یافت و حتی برخی از خان‌ها، از جمله خان کاشغر، تمام ثروت خود را مصروف آزادی بردگان مسلمان کردند.<sup>۱</sup> البته مغولان نیز از این امتیاز بهره‌مند شدند، چنان که طبق فتوای خواجه ناصرالدین عبیدالله<sup>۲</sup> (م ۸۹۵ هـ.ق) کسی حق خرید و فروش برده مغولی را نداشت.<sup>۳</sup> با اسلام آوردن جغتاییان، برخی از آداب و رسوم شمنی نیز به چالش کشیده شد و احکام اسلامی جای آن را گرفت. خوردن شیر قمیز ممنوع شد و نام‌های اسلامی فرزندان جایگزین نام‌های مغولی گردید.<sup>۴</sup>

### نتیجه

این پژوهش بر آن بود تا روند اسلام‌پذیری در خاندان جغتای را که وفادارترین اولوس به قوانین چنگیزی بود، مورد بررسی قرار دهد. بر اساس تفسیر خاندان جغتای از یاسای چنگیزی، مسلمانان در اطاعت از فرمان‌روایان مغول هم‌تراز با پیروان سایر ادیان و آیین‌ها نبودند و می‌بایست در سطحی نازل‌تر از دیگر گروه‌های مذهبی قرار گیرند. فشار بر مسلمانان و آزار و اذیت آن‌ها، یکی از توصیه‌های مورد تأکید جغتای به فرزندان و جانشینانش بود. جغتای در دوران فرمان‌روایی‌اش، اجرای احکام دینی مسلمانان تحت قلمرو خود را بر نمی‌تافت و این سخت‌گیری را نشانه‌ای از حفظ میراث پدر تلقی می‌کرد. خاندان جغتای بر ماوراءالنهر فرمان‌روایی می‌کردند و از آن‌جا که این منطقه از مراکز مهم رونق تمدن اسلامی تا پیش از هجوم مغول بود، تقابل میان دو فرهنگ بدوی مغولی با جوامع یک‌جانشین مسلمان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

1. Kafali, Mustafa, *Gagatay Hanligi*, Turkler, 8.cilt, yen: Turkiye yayinlar ,Ankara: 2002, p. 96.  
 ۲. از مشایخ سلسله نقشبندی و استاد عبدالرحمان جامی.

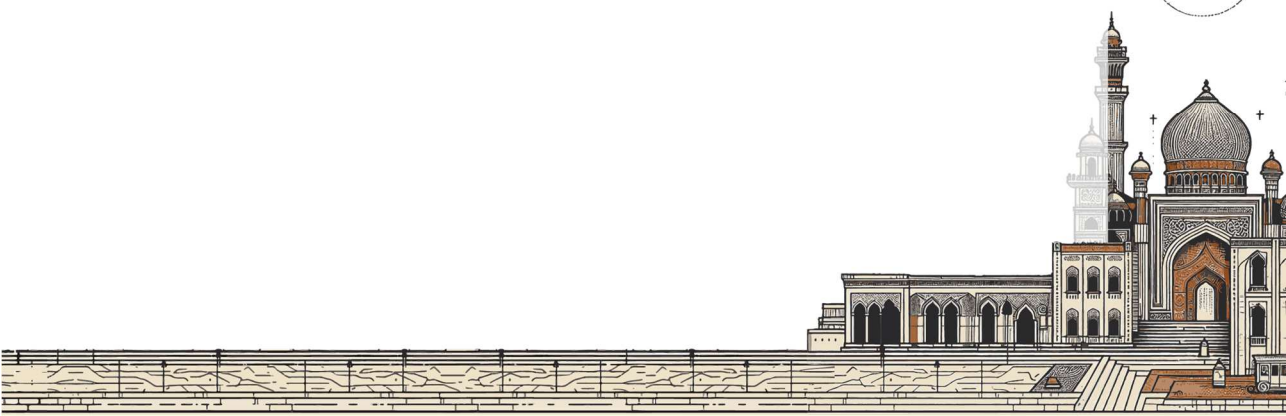
3. *Ibid*, p. 116.

4. *Ibid*, pp. 109, 118.





روند اسلام‌پذیری خاندان جغتای خالی از دشواری نبود و شکنجه و فشار بر مسلمانان و درگیری و کشتار درون خاندانی از جمله پیامدهای آن به شمار می‌رفت. با این حال یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم شرایط ناگوار مسلمانان در قلمرو جغتاییان در مقایسه با سایر مناطق تحت نفوذ امپراتوری مغول، نیاز جغتاییان به دیوانیان کاردان و هم‌چنین ضرورت رقابت با سایر اولوس‌های خاندان چنگیزی، آن‌ها را وادار نمود تا ضمن پذیرش بعضی از مسلمانان در امور سیاسی و دیوانی، خود نیز تحت تأثیر شرایط موجود، به اسلام روی آورند. از سوی دیگر نحوه تعامل رهبران دینی مسلمان و سلسله‌های تصوف با حاکمان جغتایی و نفوذ آن‌ها در میان جوامع شهری و روستایی ماوراءالنهر نیز در تغییر روش فرمان‌روایان مغول و پذیرش آداب مسلمانی اثرگذار بود. هم‌چنین رهبران دینی با ایفای نقش سیاسی و اجتماعی فعال، توانستند در ساختار اجتماعی و اقتصادی جوامع صحراگرد آسیای مرکزی تغییراتی ایجاد کنند و در نهایت تلاش‌های آنان موجب شد تا نه تنها اسلام به دین غالب قلمرو خاندان جغتای تبدیل گردد، بلکه بر دولت‌های ازبکی و تیموری نیز اثرات پایداری بگذارد.







سید میر حسین علامه<sup>۱</sup>

## بررسی وضعیت افول پایگاه قدرت در دوره سلطان مسعود غزنوی

۱. دانشیار دانشگاه هنر اصفهان، ایران. رایانامه: [alameh14@yahoo.com](mailto:alameh14@yahoo.com)

### چکیده:

ناسازگاری درونی در قدرت نظامیان عصر غزنوی از ظهور اولین تا واپسین سلاطین این سلسله حکومتی به ویژه در زمان حکومت مسعود (۴۳۲-۴۲۱ق.م) و پیشتر محمود (۴۲۱-۳۸۹ق.م) از عوامل افول آن به شمار می‌رود. این مقاله پس از مروری بر ساختار سیاسی و نظامی حکومت غزنوی، علل افول پایگاه قدرت در قلمروی زمانی حکومت سلطان مسعود غزنوی (۴۳۲-۴۲۱ق.م) را با محوریت تعارض‌های موجود در درون شاکله قدرت نظامی غزنویان و در قالب محورهای آشوب‌های درونی، پیکارهای بیرونی، نزاع برای کسب قدرت و ستیزه‌جویی‌های خواص حکومتی بررسی می‌کند. این تعارض درونی به حدی بود که راهکارهای معطوف به خروج از وضعیت بی ثبات پیش‌آمده را غیر مؤثر ساخت.

کلیدواژه‌ها: غزنویان، سلطان مسعود غزنوی، قدرت نظامی، تاریخ ایران.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۵ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۷/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۷ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۷/۰۴/۱۰

تاریخ اسلام: سال ۲۱، شماره ۸۴، زمستان ۱۳۹۹

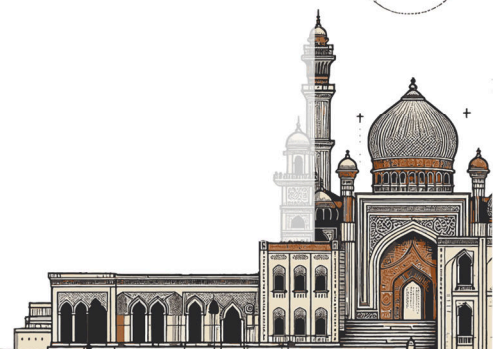


دانشگاه اصفهان



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم ع. © نویسندگان.







## ۱. مقدمه

استمرار یک حکومت در چشم انداز تاریخی آن به تکرار و تناوب مؤلفه‌هایی سیاسی، هم‌چون دیوان نظامیان وابسته است. دیوان نظامیان در پایگاه اجتماعی به لایه‌بندی جغرافیای جمعیتی - اقتصادی و تکوّن سازمان آن در جامعه وابسته است. تحقق عملکرد نبرد، دفاع و ثبات یکی از تأثیرات مستقیم در شاکله نظامی غزنوی، مقصود این تحقیق است. فرضیه تحقیق بر این استوار است که تناقضات درون سازمانی نظامیان غزنوی، بن‌مایه از بین رفتن عمود نظم و انسجام داخلی سپاه و حذف راهکارهای خروج از آشفتگی نظامیان گردید.

هدف از این مقاله، کاوشی است درباره این‌که پایگان حاکم بر نظامیان غزنوی چگونه بوده است؟ و تعارض شاکله‌ای مرتبتی و بافت قومیتی غزنویان چه تأثیری در افول پایگان قدرت در این دوره داشته است؟ و آیا نظریه مستشرقانی، چون باسورث (د. ۲۰۱۵ م.)<sup>۱</sup> در موضوع دوره غزنوی، قابل اصلاح و تکمیل است؟

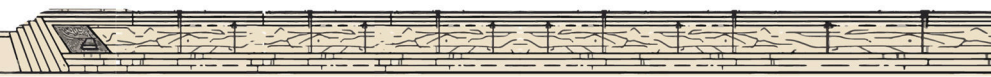
درباره غزنویان و تحولات سیاسی - اجتماعی ایران از دوره سامانیان (۲۶۱-۳۹۵ ق.) تا غزنویان (۳۵۱-۵۸۳ ق.) کوشش‌های تحقیقی متعددی به وسیله محققانی مانند ابوالقاسم فروزانی<sup>۲</sup> و کوروش صالحی<sup>۳</sup> مورد توجه قرار گرفته است، اما در این تحقیق خواهیم کوشید ضمن تکمیل تحقیقات پیشین، وضعیت افول و تعارضات درون ساختاری دوره غزنویان را با نقد نظریه مستشرقان بررسی نماییم.

هم‌چنین، روش تحقیق پژوهش حاضر، مبتنی بر شیوه توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات آن از نوع کتابخانه‌ای با استفاده از منابع مکتوب است. در مواردی نیز، آثار موجود غزنویان در آگرا و جیپور هند به عنوان مشاهدات میدانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱. Bosworth، تاریخ دان، خاورشناس انگلیسی و استاد عربی.

۲. «حمله به روم در تخیلات فاتحانه سلطان محمود غزنوی»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ش ۱۲.

۳. «دلایل و پیامدهای ورود غزنویان به هندوستان»، فصلنامه مطالعات شبه قاره، تابستان ۱۳۹۲، سال پنجم، ش ۱۵.



## ۲. پایگان حاکم نظامیان

### ۲-۱. پادشاه (سلطان)

پادشاه در رأس پایگان قدرت و بالاترین هماهنگ کننده اجزای منظم و مرتبط پایگان قدرت در جهت استحصال تصمیم و عمل هماهنگ نظامیان بود که می‌توانست اختیارات خویش را به شیوه‌های مستبدانه به تابعین اعمال کند. یگانه مقامی جهت انتخاب زیر دستان و وزیر، اعلام جنگ و تعیین ولی عهد بود. اهل سیف و اهل علم، جملگی موظف به اجرای اوامر وی بودند و دامنه انتخاب عمل موظفین، محدود به افق نگرش و انگیزش‌ها، تصورات و تصدیقات سلطان بود.

با این حال، تصور بر فرامرزی بودن اختیارات سلطانی<sup>۱</sup> دوره غزنوی (۳۵۱-۵۸۳ق.) در تمامی موارد منطبق با واقعیت‌های تاریخی نیست؛ زیرا سلطان در مواردی مقید به چارچوب‌ها و ایستارهای اجتماعی و شرعی بود. به عنوان نمونه، سلطان محمود (۴۲۱-۳۸۹ق.) در آشکار نمودن علاقه به عقد نکاح خواهر ایاز بن اویماق (د. ۴۴۹ق.) مردد بود<sup>۲</sup> و در واقع، اختیارات سلطانی حاشیه‌هایی از رعایت اصول عرفی - شرعی و اجتماعی داشت.

با توجه به این‌که نظامیان، اهرم رسیدن به آرزوهای دراز سلطان بودند، نظامی‌گری و حضور به مباشرت در پیکارها، اصل اول امارت غزنوی بود. سلاطین غزنوی از دیرباز در بسیاری از نبردها به خصوص لشکرکشی‌های هندوستان حاضر می‌شدند و رأس فرماندهی پیکار را عهده دار بودند. نمایان بودن هفتاد و سه زخم بر بدن محمود در هنگام تغسیل و تدفین، گواه این موضوع بود.<sup>۳</sup>

هم‌چنین، اشتها یک‌به‌یک سلاطین غزنوی در به کارگیری حربه‌های جنگی، دیگر گواه چنین جایگاهی است. محمود (۳۸۹-۴۲۱ق.) در شمشیر زنی،<sup>۴</sup> مسعود (۴۲۱-۴۳۲ق.)

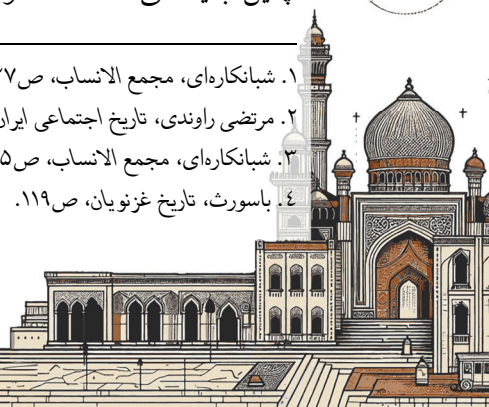


۱. شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، ص ۱۳۷.

۲. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۳، ص ۳۴؛ خلیل‌الله خلیلی، سلطنت غزنویان، ص ۳۰۱.

۳. شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، ص ۷۵.

۴. باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۱۱۹.





در چنگک زنی و گرز، مودود (د. ۴۴۱ق.) در تیروکمان تبحر ممتازی داشتند<sup>۱</sup> و حتی مودود پیکانی با نوک زرین ساخته بود که آن را پیکان مودودی می خواندند.<sup>۲</sup>

## ۲-۲. خواجه بزرگ

در بحران‌های نظامی و امور دیوانی، شورایی در شاکله قدرت غزنوی تشکیل می شد که برون رفت‌های محتمل در بوته نقدی دقیق قرار می گرفت. حکومت سبکتکین (۳۶۶-۳۸۷ ق.) منتخب شورا بود. مسعود و محمود در رویدادهای مهم و در هنگامه نبرد، دستور تشکیل شورا می دادند. اعضای شورای نبرد متشکل از سلطان، وزیر، صاحب دیوان برید، حاجب اعظم، صاحب دیوان رسالت، عارض، سالار غلامان و وجوه اعیان سلطنتی بود. تفویض تشکیل این شورا در مواقع عادی به ریاست خواجه بزرگ صورت می گرفت و در شاکله هرم قدرت غزنوی، جنبه مشورتی داشت و با تصویب سلطان، حالت تقنینی پیدا می کرد، اما مسعود در بحران‌های سیاسی و نظامی اواخر سلطنتش به آرای درست صاحب منصبان شورا، مستبدانه توجه نمی نمود.<sup>۳</sup>

در شورای نبرد تعیین امیر سپاه و مناصب نظامی، شمار نظامیان، محل خیام نبرد، چگونگی آرایش نظامی، برآورد عینی از آوردگاه و مهارت‌های به خصوص دشمن در دستور کار شورا قرار داشت. ثبت جزئیات شورا در واقعه کشته شدن خوارزمشاه، شوهر خواهر محمود<sup>۴</sup> و تصمیم‌گیری پیرامون نبرد با ترکمنان سلجوقی<sup>۵</sup> از این نمونه است.

## ۲-۳. وزیر

بالاترین مقام فرو سلطانی و نیابت سلطنت قلمداد می گردید. وزیر یک مقام نظامی نبود، اما افزون بر شروط امانت و نسب، به خصوصیات دیگری هم نیاز داشت و آن این که در کار جنگ و خراج از کفایت برخوردار باشد.<sup>۶</sup> وزیری مانند خواجه ابی صلاح در تیراندازی

۱. از پادشاهان سلسله غزنوی بود که در سال ۴۳۲ هجری قمری، پس از شکست دادن عمومی خویش، محمد بر تخت نشست.

۲. فخرمدبر، آداب الحرب و الشجاعة، ج ۱، ص ۲۴۲.

۳. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۳۵.

۴. سیف الدین (حاجی بن نظام)، آثارالوزراء، ص ۱۹۷.

۵. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۱۸.

۶. ماوردی، احکام السلطانية، ص ۵۴.



زبردست بود و خواجه احمد بن عبدالصمد (د. ۴۳۴ق.) در سواری و شجاعت تیراندازی هم‌تا نداشت.<sup>۱</sup> وزارت موضوعی مورد رقابت بود که به دسایس درباریان متزلزل می‌گردید.<sup>۲</sup> مواضع‌نویسی وزارت، تقابلی با رویه رقابت قرین توطئه، جهت انتقال از دسیسه تزلزل منقبت وزارت بود. مواضع‌های که در آن، کم و کیف اختیارات وزارت برای جلوگیری از خطرهای بی‌ثباتی سیاسی مدوّن می‌گشت. خواجه شمس الکفاه ابی قاسم احمد بن حسن میمندی، مواضعه مفصّلی نوشت و به خاتم سلطان مسعود منقش شد.<sup>۳</sup>

## ۲-۴. سپهسالار اعظم

پس از سوابق مؤثر، مهارت‌های نظامی و به احتمال، داشتن مناسبات نسبی و سببی با سلطنت، سپهسالار به عنوان مجری خاصّه سلطانی با مشورت وزیر انتخاب می‌شد. نقش اساسی سپهسالار در شورای نبرد به عنوان رجل حرب مقتضی بود که گاه در برابر آرای مستبدانه سلطان دم فرو بندد. به عنوان نمونه، امیر نصر (د. ۴۱۲ق) سپهسالار اعظم و برادر محمود در قبال سؤال وزیر پیرامون رویداد خوارزم پاسخ داد:

که من توبه کردم که دیگر چنین کارها مشاورت نکنم که این خداوند، برادر من است و از احوال و عادات وی چیزی بر من پوشیده نیست و مرد خردمند آن است که در هر اشارت او، دم در کشد.<sup>۴</sup>

منصب سپهسالار اعظم، پایین‌تر از وزیر بود اما کلاه دو شاخ، استارزر هزار مثقالی، کمرزرین، کوس، علم، غلامان خاصه، فیل و طبل داشت.<sup>۵</sup> امیر نصر (د. ۴۱۲ق.) و امیر یوسف (د. ۴۲۳ق.) فرزندان سبکتکین، سباشی حاجب، علی دایه و علی قریب از سپهسالاران اعظم غزنوی بودند که با کدخدا و حاجب خود ملازم اردو و دربار سلطانی می‌گشتند. بوسهل لکشن کدخدا (د. پس از ۴۲۳ق)<sup>۶</sup> و طغرل (د. ۴۴۴ق)، حاجب امیر یوسف، سپهسالار اعظم بودند.<sup>۷</sup>

۱. سیف الدین (حاجی بن نظام)، آثارالوزراء، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۱۸۵.

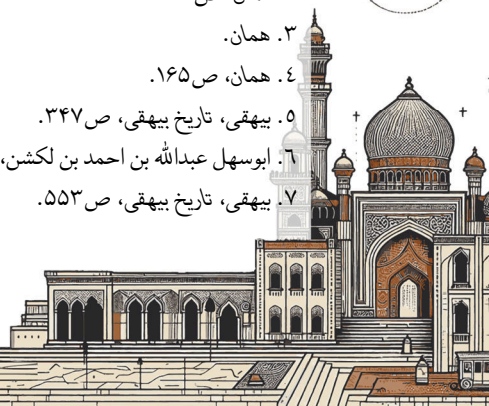
۳. همان.

۴. همان، ص ۱۶۵.

۵. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۴۷.

۶. ابوسهل عبدالله بن احمد بن لکشن، پیشکار امیر یوسف، برادر محمود بن سبکتکین بوده است.

۷. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۵۵۳.





## ۲-۴-۱. فرودستان سپهسالار اعظم

### ۲-۴-۱-۱. سپهسالاران منطقه نشین

سپهسالاران منطقه نشین عراق عجم، نیشابور، خوارزم، هند و غزنه به عنوان والی و نماینده مستقیم سلطان طرح‌های نظامی خود را تحت اشراف سپهسالار اعظم و امور دیوانی-مالی را به سبیت کدخدا تحت اشراف وزیر سامان می‌دادند. حفظ دارالاماره، توسعه ارضی، محاربه با کفار، اکتساب غنایم حرب و خراج از وظایف ایشان بود.<sup>۱</sup>

گروگان برداشتن احفاد و منتسبین سپهسالاران ولایات دور دست در دربار، راهکاری برای جلوگیری از شورش احتمالی آن‌ها علیه سلطان بود. شاگردی سالاران و تجربه نظامی، شرط همیشگی نیل به سپهسالاری نبود. سلطان مسعود، احمد ینالتکین خازن (د. ۴۲۵ق)<sup>۲</sup> را به سپهسالاری هندوستان انتخاب کرد و گفت:

هر چند شاگردی سالاران نکرده است، احوال و عادات امیر ماضی بدیده و خازن پدر ما بوده و در همه سفرها خدمت کرده.

او ایاز را به دلیل وابستگی به جناح پدریان و نداشتن تجربه کافی به ولایت عراق عجم اعزام نکرد. با این حال، اظهار نظر برخی از محققان که کدخدا، جاسوس مخفیانه سلطانی در انتقال اخبار و کارکرد سپهسالار<sup>۳</sup> بود، محل تردید است؛ چرا که اختلاف بیان شده، بین ابوالحسن علی قاضی شیرازی کدخدا با احمد ینالتکین سپهسالار هندوستان بر سر امور مالی بود که احمد بن حسن میمندی وزیر (۴۱۶-۴۰۱ و ۴۲۲-۴۲۴ق.) در نامه‌ای در این باره می‌گوید:

تو کدخدای مالی و احمد خود آنچه باید کرد و بر سر شورش ولایت کنگ و بنارس سقوط آن فراهم آمد.<sup>۴</sup>

سپهسالاران منطقه نشین، مقیم دربار نبودند و مقرری کمتری نسبت به سپهسالار اعظم دریافت می‌کردند.

۱. همان، ص ۳۴۹.

۲. وی از سالاران دوره غزنوی و نخستین خازن سلطان محمود و در همه سفرهای این پادشاه با او بود. در زمان سلطان مسعود در دوم شعبان سنه ۴۲۲ق. خلعت سالاری هندوستان پوشید. او پس از چندی با تحریک خواجه احمد حسن میمندی به مخالفت ابوالحسن علی قاضی شیراز اقدام نمود و بالاخره تلک هندو مأمور سرکوب او شد و به دست تلک کشته گردید و سرش را نزد سلطان فرستادند.

۳. حسن زاده، ساختار سپاه غزنویان، ص ۱۲۳.

۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۵۱۶.





## ۲-۴-۱-۲. مقدم و سالار

آنان فرماندهی ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ نفر نظامی را در قالب حاکمان شهری و گاه قومی از سگزیان، کجاتیان، گوزگانان، دیلمیان، ترکان و هندوان برعهده داشتند. دو مورد اخیر از سالاران درگاهی بودند که به مراتب بر سالاران ولایتی برتری داشتند.

## ۲-۴-۱-۳. سرهنگ

به جز سرهنگ‌سرای، سرهنگان، فرماندهی ۱۰۰ تا ۵۰۰ نفر را زیر نظر سالار عهده دار بودند و در دژبانی قلعه‌ها، مأموریت‌های جنگی و تعقیب و دستگیری مغضوبانی هم‌چون اریاق حاجب، سالار هندوستان مأموریت می‌یافتند.<sup>۱</sup>

## ۲-۴-۱-۴. سروناق

آنان اسب سواری بودند به سر دستگی ده غلام پیاده که زیر نظر سرهنگان به خدمت می‌پرداختند.<sup>۲</sup>

## ۲-۵-۲. زعیم حجاب یا حاجب اعظم

پس از سپهسالار اعظم، مسیری آسان برای ارتباط اعیان با سلطان بود و مفتخر به کلاه دو شاخ، قبای سیاه، علم منجوق و کمر زر مرصع بود. او در شورای نبرد با وجود فرماندهی بر میسر سپاه از اظهار رأی خودداری می‌کرد و میمنه به سپهسالار اعظم واگذار می‌شد. البته سباشی حاجب برخلاف معمول خود بر پیل سوار شد و فرماندهی نبرد علیه سلاجقه را در ۴۲۹ق عهده دار گردید.<sup>۳</sup>

## ۲-۵-۱. فرو دستان حاجب اعظم

## ۲-۵-۱-۱. حاجب

او دستیار حاجب اعظم و در مرتبه پایین‌تری از سالار و فراتر از سرهنگ بود که گاه به مصالح سیاسی انتخاب می‌گردید. سلطان مسعود، پسر آلتوتاش (د. ۴۲۳ق)<sup>۴</sup> را منصب



۱. همان، ص ۲۹۳.

۲. همان، ص ۴۵۱.

۳. همان، ص ۲۸۴.

۴. حاجب سلطان محمود غزنوی که پس از فتح خوارزم و قلع و قمع مأمونیان در ۴۰۷ق. به حکومت خوارزم منصوب شد. او در عصر سلطان مسعود در جنگ با علی تکین کشته شد.







حاجبی داد تا نظر آلتوتاش را جلب کند و از اقدامات علیه خود باز دارد.<sup>۱</sup> حاجبان سرایی که مقدم بر حاجبان ولایتی بودند، می‌توانستند هم به سالاری و هم به حاجب اعظم ارتقا یابند و عده‌ای رکاب دار و مرتبه دار در خدمت داشته باشند.

### ۲-۵-۱-۲. خیل‌تاش

این گروه، هم‌چون کارگزاران دیوان برید، وظیفه دریافت و ابلاغ فرامین سلطانی به بلاد و ولایات را زیر نظر حاجب و نقیب خیل‌تاشان برعهده داشتند. آلتوتاش قبل از سپهسالاری، نقیب خیل‌تاش محمود بود. در نبرد دندانقان، پانصد خیل‌تاش در طلیعه لشکر حضور داشتند.<sup>۲</sup>

### ۲-۵-۱-۳. نقیب

این گروه، مسئول انتقال فرامین از مناصبی، هم‌چون نقیب هند و بین طلیعه‌ها، میمنه، میسره، قلب و شاخه‌ها بودند و در مواردی به توقیف سپاهیان خطاکار مأموریت می‌یافتند.

### ۲-۶. سالار غلامان سرایی

او از اعضای شورای نبرد و مورد مشورت سلطان، وزیر، سپهسالار و حاجب اعظم بود که وظیفه تربیت و نظارت بر جریده غلامان را برعهده داشت. او به اصطلاح، جان نگهدار و گماشته امنیت دربار بود که به دلیل اتکای لشکر غزنوی بر هسته غلامان از بین غلامان ترک انتخاب می‌گردید. بکتغدی (د. ۴۳۱ق)<sup>۳</sup> سالار غلامان سرایی در عصر مسعود در نبرد ۴۲۶ق. علیه سلاجقه، فرماندهی لشکر تشکیل یافته از جنگ جویان سگزی، بلخی، ترک و هندوان را برعهده داشت. تعداد غلامان سرایی در نظام غزنوی تا سال ۴۲۸ق. را چهارهزار نفر می‌داند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۸۰۵.

۲. همان، ص ۲۹۱.

۳. رئیس غلامان و از صاحب منصبان سلسله غزنوی. او در دربار سلطان محمود، و مسعود غزنوی خدمت می‌کرد و در عهد سلطان محمود، عنوان سالار داشت و در لشکرکشی‌های سلطان مسعود به غزنین، گرگان و آمل همراه او بود. سلطان مسعود، پس از شکست در جنگ دندانقان، وی را مقصر دانست و او را از منصب خود عزل کرد و اموالش را مصادره نمود و سپس به هند تبعید کرد. او در همان‌جا درگذشت.

۴. همان، ص ۶۸۸.



## ۲-۷. عارض

در این دیوان، مسائل مربوط به امور نظامی و دفاعی تنظیم می‌شد و رئیس آن که عارض یا صاحب دیوان عرض نام داشت در هر سال، رژه‌ای نظامی را در مقابل سلطان در نزدیکی غزنه ترتیب می‌داد. او، رئیس اداره آموزش سربازان بود که دارالتحریر نام داشت و در هنگام جنگ، موضوعاتی چون محل اردو، حقوق نظامیان را مدیریت می‌نمود. از این رو در هر جنگ و لشکر کشی، صاحب دیوان عرض مدیریت این امور را برعهده داشت.<sup>۱</sup>

وظایف وی، برگزاری مراسم و انتظام لشکر، ثبت و تنظیم فهرست سرخیلان، سپاهیان و سالاران، سلاح و ادوات نظامی در دفتر جریده بود. او در نظام دولت غزنوی، زیر مجموعه وزیر محسوب می‌شد. بوسهل زوزنی که منصب عارض را برعهده داشت، برای مدتی توانست منصب وزارت را تصاحب نماید.<sup>۲</sup> هر لشکر به هنگام مأموریت با نظر عارض، یک نفر از تحصیل داران دیوان عرض را به عنوان نایب عارض همراه خود می‌برد.

## ۳. شاکله نظامی غزنوی

صبغه تأثیر بیشتر دیوانیان در شالوده قدرت سیاسی غزنوی دارای بن مایه حذف پایگاه اجتماعی - سیاسی نظامیان بود. حکومت غزنوی از نظر شکلی و ماهیتی یک امپراتوری ملوک الطوائفی بود که ایجاد یک سپاه دائمی از تمامی اقوام با تنوع ترکیب اقلیمی و قومیتی جهت حفاظت و گسترش متصرفات، حتی پس از نقش تأسیسی نظامیان در ایجاد نظام حکومت ضروری بود. تأثیری که به ارتقای منزلت اجتماعی ایشان می‌انجامید.<sup>۳</sup>

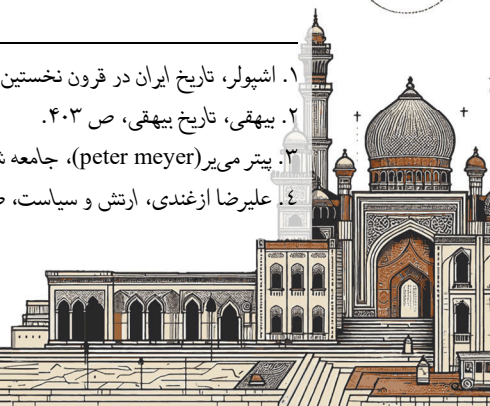
فراوانی نظامیان، نشانه قهری برتری نیست، اما اعمال مدیریتی کارآمد بر تعداد، تنوع و ترکیب سپاهیان نسبت به گستره جغرافیایی می‌تواند به انسجام و اقتدار سپاه یاری رساند و حتی بافت اجتماعی مطلوب‌تری را منجر شود. تجهیزات نظامی این سپاه، علاوه بر لزوم انطباق با فرماندهی آن باید متناسب با تکامل اجتماعی، هنجارهای جغرافیای انسانی و جغرافیای نظامیان برای تضمین پویایی سپاه و ناظر بر سهل الوصول بودن منابع، تولید و رواج آن باشد.<sup>۴</sup>

۱. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۴۰۳.

۳. پتر می‌یر (peter meyer)، جامعه شناسی ارتش، ص ۱۰۶.

۴. علیرضا ازغندی، ارتش و سیاست، ص ۲۱.





جنگ افزارهای این دوره به دلیل فراوانی ثروت، گوناگونی قومیتی و گستره جغرافیایی دارای تعدد و تنوع قابل توجهی بود، اما فقدان انطباق مدیریت کارآمد نظامی با کاربرد سلاح، زمینه ساز رکود و عدم پویایی نظامی غزنویان شد. به عنوان نمونه در نبرد دندانقان، سالاران به واسطه اصرار سپاهیان به سلطان قبولاندند به عده‌ای از سپاهیان، اسب واگذار شود<sup>۱</sup>؛ زیرا بهره‌گیری از فیل به عنوان سلاح سنگین در پیشاپیش لشکر، آن‌چنان‌که در نبرد با هندیان به کار رفته بود با مقتضیات جغرافیایی نبرد با سلاجقه و بیابان بی‌علف و عدم امکان واکنش سریع لشکر اسب سوار سلجوقی، تطبیق نداشت و سبب شکست غزنویان شد.

لازم به توجه است که دلیل اصلی پیروزی غزنویان در هند، بیش از آن‌که به تجهیزات، مهارت و فرماندهی ایشان وابسته باشد، ناظر بر فروپاشی هندوشاهیان<sup>۲</sup> و منازعات سیاسی و درونی حکام محلی هند بود تا آن‌جا که سلطان محمود در کارنامه خود از شش اردوکشی به هند، متحمل چهار شکست شده بود.<sup>۳</sup> او با ابتکار نبرد دریایی باج‌ها در راهب و سومنات<sup>۴</sup> نبوغ فردی و نه مهارت ساختار نظامی غزنوی را نشان داد.<sup>۵</sup>

هم‌چنین، مسعود به دلیل نداشتن نگرش و مهارت راهبردی سازمان نظامی در هر سه اردوکشی ضد سلجوقی خود، شکست خورد. این درحالی بود که تنوع مطلوبی بر ابزارهای جنگی غزنویان حاکم بود. تیر و کمان، فلاخن، گرز، خنجر، نجاق<sup>۶</sup>، قلاچر و دبوس<sup>۷</sup> در

۱. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۲۷.

۲. از دولت‌های محلی شمال هند در قرن چهارم و پنجم قمری.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ص ۲۷۲؛ گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۴۰۲؛ سلطان محمود، عده‌ای را هم به هند تبعید کرده بود. او در سال ۴۱۵ ق. / ۱۰۲۴ م. اسرائیل بن سلجوق را به هند تبعید کرد (بارتولد، ترکستان نامه، ج ۱، ص ۳۲۶).

۴. مشهورترین و پرآوازه‌ترین غزوه‌های محمود در هند، لشکرکشی به سومنات در ایالت گجرات هند بود که در آن، معبد و پرستشگاه معروف شیوا قرار داشت. سلطان محمود غزنوی در سال ۴۱۶ ق. پس از فتح سومنات، این بتخانه را فتح و بت بزرگ آن را به دست خود شکست.

۵. جرفاذقانی، تاریخ یمینی، ص ۳۸۹؛ خلیلی، سلطنت غزنویان، ص ۸۱؛ لشکرکشی به هند برای محمود ثروت فراوانی آورد که اگر مالیات هم نمی‌گرفت برای اداره کشور کافی بود.

۶. نوعی از تبرزین.

۷. گرز آهنی و عمودی که دارای اضلاع است.

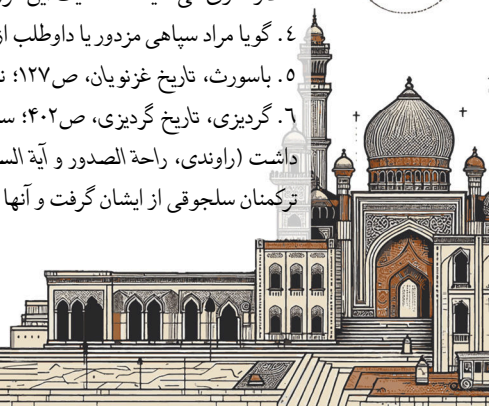


ردیف سلاح سبک سگزیان<sup>۱</sup>، گوزگانیان<sup>۲</sup>، غزنیچیان و مطوعه<sup>۳</sup> و باسعیدان<sup>۴</sup> پیاده نظام بود و عراده، فیل، نفت انداز و منجنیق از سلاح سنگین هندیان، اعراب و ترکان سوار نظام بود. کاهش نیروی انسانی از دیگر چالش‌های نظامی غزنویان به ویژه در دوره سلطان مسعود بود. تعداد سپاهیان سلطان مسعود نسبت به سلطان محمود رو به افول گذاشته بود و از جمعیت پنجاه هزار نفری به سی هزار نفر کاهش یافته بود.<sup>۵</sup> آرایش نظامی مرسوم سه گانه میمنه، میسره و قلب به خصوص در نبردهای ایزدایی و به هنگام بازگشت در نهایت آسیب‌پذیری قرار داشت. این آسیب‌پذیری به خصوص در برابر قراخانیان (۳۲۰-۵۶۰ ق.)، سلاجقه (۴۲۹-۵۹۰ ق.) و در پیکار کرمان و آمل<sup>۶</sup> به وضوح، قابل‌جانمایی است.

#### ۴. تنوع و جمعیت‌شناسی نظامیان

نقش تأسیسی غلام محور نظامیان غزنوی، الپتکین (د. ۳۵۲ ق.) را موفق به فتح غزنه نمود. پیش‌تر بویهیان (۴۴۸-۳۲۲ ق.) و سامانیان (۲۶۱-۳۹۵ ق.) از نیروی عشیرتی و ابناءالدوله در استقرار بهره گرفته بودند، اما غلامان نقش نیروی ثالث تعادل و توازن بین قوای نظامی را بازی می‌کردند. خلفای عباسی (۱۳۲-۶۵۶ ق.) هم برای پر نمودن خلأ تعارض بین انتظارات فزاینده سپاهیان مؤسس و خاستگاه‌های کنش‌های سیاسی فرمانروا و ایجاد توازن بین اعراب و ایرانیان از غلامان ترک بهره می‌گرفتند اما غزنویان به طور مستقیم، خاستگاه غلامی داشتند و نمی‌توانستند به خاستگاه قبیله‌ای و دهقانی تکیه کنند؛ زیرا دهقانان نیروی تولیدگر و وابسته به نسبت‌های اجتماعی و زمین کشت و زرع بودند.

۱. منسوب به سیستان و یا کوهی در زابلستان.
۲. یا جوزجانان ناحیه باختری بلخ بود و در مسیر مرو رود به بلخ قرار داشته است. این ناحیه در قرون وسطا، آباد بوده است و شهرهای بسیار داشته است.
۳. غازیان گروهی بودند که داوطلبانه برای جهاد با کفار، لشگری تشکیل می‌دادند که فرمانده ایشان را سالار غازیان یا سالار غازی می‌نامیدند. فعالیت این گروه‌ها به ویژه در عصر غزنویان به واسطه لشکرکشی به هند رواج داشت.
۴. گویا مراد سپاهی مزدور یا داوطلب از نوع عیار باشد.
۵. باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۱۲۷؛ ناظم، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، ص ۱۴۷.
۶. گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۴۰۲؛ سلطان مسعود، خود در نبردها از حربه‌های مختلف بهره می‌برد و حربه‌ای زهرآگین داشت (راوندی، راحة الصدور و آية السرور، ص ۱۰۱)، اما او از روی بی‌تدبیری مشغول جنگ در طبرستان شد و آرامش ترکمنان سلجوقی از ایشان گرفت و آنها به خراسان آمدند (فخرمدبر، آداب الحرب و الشجاعة، ص ۲۵۰).





در مقابل، غلامان ترک و هندی بودند که امکان اجبار اجتماعی ایشان برای رفتن به طرف آموزش و تربیت نظامی فراهم بود. آنان دارای ماهیت غیر مشترک قومی، دینی و زبانی با سایر رعایا بودند و وابسته به شخص سلطان در هسته اصلی سپاه قرار می‌گرفتند. در واقع، تشدید اشتراک منافع از طریق اعطای موقعیت ممتاز حقوقی به غلامان تربیت یافته صورت می‌پذیرفت و هم‌بستگی غلامان را با حکومت و شخص سلطان افزون می‌ساخت.

غزنویان برای تأمین مستمری منظم غلامان، جهت تثبیت وفاداری ایشان و تأمین اهداف ارضی توسعه طلبانه خود در سیر اردوکنشی نظامی، تنها گزینه هند را فراروی خود می‌دیدند؛ چراکه از یک سو، تعلقات سیاسی به امیران سامانی و از سوی دیگر قدرت نظامی آل بویه در غرب و مرکز ایران و قراخانیان در فرا رود و ترکستان، ایشان را از آن مناطق باز داشته بود. هم‌چنین، نزدیکی به غزنه و بهره‌گیری از عنوان غزا برای دار الکفر جهت جلب حمایت معنوی - عاطفی بین مسلمانان و حکومت‌های هم‌جوار و خلافت عباسی، ملقب شدن سبکتکین و محمود به عنوان امیر غازی و سپهسالاران به غازی و تشکیل دسته غازیان<sup>۱</sup> از دیگر مزایای توجه فتوحات به هند بود.



در حقیقت، ایجاد دسته غازیان، بستر مشارکت نیروهای فرا حکومتی غزنوی به صورت خود تأمین و با بهره‌گیری از تعلقات مذهبی و مادی برای کسب غنائم، زمینه‌ای برای کنترل و افزایش وجاهت سیاسی - نظامی در برابر حکومت‌های همگن و هم‌جوار بود. این اردوکنشی، منافع فراوان اقتصادی را از طریق کسب غنائم و غلامان تضمین می‌نمود. عطایای سلطانی در هنگام پیروزی، پرداخت منظم بیست گانی و سهم شدن نظامیان در غنیمت‌ها بعد از کسر منافع سلطانی از ابزار تبعیت و اطاعت سپاه با حفظ حقوق رعایا به عنوان منبع تثبیت شده انسانی درآمد محسوب می‌شد. غزنویان بخش دیگری از منافع مالی خود را از طریق خراج، تجارت املاک خالصه و مصادره تحصیل می‌نمودند.<sup>۲</sup>

راه‌اندازی جنگ‌های جدید با منافع مالی فراوان، سیاست انتفاع متقابل و هم‌زمان امیران و غلامان غزنوی بود. قدرت غالب مستولی شده بر غزنه، مبتنی بر غلامانی بود که در ابتدا

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ص ۲۲۴.

۲. باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۷۵.



با سنت‌ها و اصول اجتماعی منطقه همراه نمی‌شدند، اما تعدّد و تنوع در قلمرو، محدودیت منابع مالی، گسترش متصرفات جغرافیایی، تأسیس پادگان‌های نظامی در مرزها و ایجاد ثبات در بلاد، نیاز به حضور رعایا و قبیله را در سپاه ضروری نمود. و در سایه این فرآیند بود که الپتگین که با سپاه ۲۵۰۰ نفری غلامان از خراسان خارج شد و در اندک زمانی، سپاهش بالغ بر چند هزار نفر گردید.<sup>۱</sup>

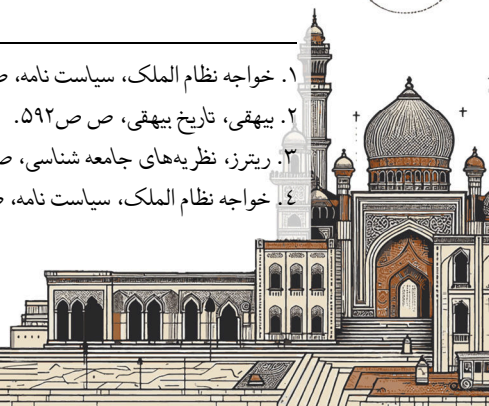
جدا از فراخوان از بلاد، برخی از نیروهای اجتماعی جهت حفظ موقعیت قومی و اثبات تابعیت خویش نسبت به حکومت مرکزی به صفوف سپاهیان غزنوی می‌پیوستند و چون در بسیج عمومی، بیشتر توده‌های شهری و روستایی فاقد مهارت‌های نبرد بودند از آن‌ها برای تاکتیک تدافعی و افزون سازی کمی سپاه جهت ایجاد رعب در دل دشمن و گاه محاصره شهرها و قلاع، بهره برداری می‌شد. برخی از ایشان هم، ماجراجویانی از گروه‌های سرگردان اجتماعی بودند که برای رفتن به هند به صف نظامیان ملحق می‌شدند. با این حال به دلیل سامان ناپذیری و ضعف در کیفیت و قدرت به کارگیری سلاح به کارگیری این گروه از نظامیان دارای محدودیت بود. احمد انوشگین (د. ۵۲۵ق.). پس از شکست کرمان به نیشابور آمد و برای ایجاد رعب و وحشت طوسیان، بیست هزار نفر از عامه نیشابور را به چوب، داس و سنگ مسلح کرد تا برای مقاومت علیه تهاجمات طوسیان به اشیاء و فلزات بکوبند.<sup>۲</sup>

## ۵. غزنویان و تعارض شاکله‌ای

شرایط محیطی، محدودیت منابع، منافع شخصی، مراتب اجتماعی و انتظارات مسلط می‌تواند از منابع تعارض و یا توافق در ساختار یک سازمان باشد.<sup>۳</sup> تعارض محدود و آگاهانه را سلاجقه جهت ایجاد تعادل بین اجزای سلجوقیان مفید می‌دانستند و از آن استفاده می‌کردند. آن‌ها در سپاهیان خود، گروه‌های مختلفی را به خدمت گرفته بودند<sup>۴</sup>، اما به همان میزان که تعارض محدود می‌تواند زمینه ساز رقابت سازنده باشد، تعارض مدیریت نشده و



۱. خواجه نظام الملک، سیاست نامه، ص ۱۲۷.
۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۵۹۲.
۳. ریتزر، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ص ۸۲.
۴. خواجه نظام الملک، سیاست نامه، ص ۱۱۸.







خارج از کنترل می‌تواند در قالب یک تعارض ساختاری در آید و زمینه فروپاشی را آن‌چنان‌که در غزنویان رخ داد، فراهم سازد.

واقعیت این است که تعارضات نهفته در ساختار پیچیده و درون هر می‌سپاهیان غزنوی دارای تداخل و تزاخم در کارکردها و روش‌های مدیریت تشکیلات نظامی بود که عدم تفکیک وظایف کارگزاری - دیوانی، طبقات متنوع درباری - نظامی و عدم احساس مسئولیت و وفاداری کامل عناصر واسط به ضرب آهنگ این تعارض می‌افزود. در یک دسته بندی کلی، تعارض‌های ساختاری ظهور یافته در سازمان نظامی غزنویان را می‌توان در موارد زیر دسته بندی نمود.

### ۵-۱. تعارض مرتبتی شاکله‌ای

درایت، شخصیت و مدیریت شخصی سلطان محمود، سلطان مسعود، عبدالرشید (د. ۴۴۴ق.) و ابراهیم غزنوی (د. ۴۹۲ق.) یکسان نبود. از طرف دیگر، وجود تعارضات نهفته و درهم تنیده بین وزیر، سپهسالار، حاجب، عارض، سالاران، سرهنگان، خیل‌تاشان و کدخدایان در سطوح نظامیان درباری و ولایتی در دریافت بیست‌گانی، مواجب، منافع و حتی وظایفی که هر یک برعهده داشتند هر از گاهی، منازعات و تنش‌های سهمگینی را در پی داشت. این درحالی بود که شاکله سلطنت توان حذف این تعارض در عرصه‌های کلان و خرد درونی و بیرونی و ایجاد اعتدال را به دلیل وجود دوگانگی در حاکمیت غزنوی نداشت.

نبرد بین دولت مردان غزنوی هم‌چون اسماعیل و محمود، محمد و مسعود، فرزند محمود (عبدالرشید) با فرزند مسعود (علی)، فرزند مودود و علی (پسر مسعود) و شورش بر ضد بوری نگین (زنده در ۴۳۳ق.)<sup>۱</sup> شاهد و حاصل همین تعارضات نهفته است و بیش از آن‌که به کار آمد نبودن جانشینان و اشتباه سبگتکین و محمود در انتخاب ایشان به عنوان دلیل اصلی جنگ‌های درون سلطنتی قابل انتساب باشد به نبود قوانین و قواعد عینی برگزیدن ولی عهد<sup>۲</sup> به عنوان منشأ اصلی تعارضات سلطنتی باز می‌گردد.

۱. جرفاذقانی، تاریخ یمنی، ص ۱۵۷؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۶.

۲. باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۱۰۵؛ شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، ص ۹۴.



در مرتبه بعد، تعارض بین سلطان، وزیر و سپهسالاران آن‌چنان‌که در مواردی چون شورش احمد بن ینالتگین در هند، شورش پوری تگین، دستور محمود در به زندان انداختن احمد بن حسن میمندی (د. ۴۲۴ق.) و وزیر و قتل اسماعیل سپهسالار قابل مشاهده است. در حقیقت، استبداد رأی سلطانی و اصل تمرکز در ساختار قدرت غزنوی سبب می‌شد مردان جنگی خود را مجری اوامر سلطان بدانند و ترویج کنند که سیاست نه از آن سپاهیان که از آن سلطان و خواجگان است.<sup>۱</sup>

ره آورد تباین مرتبتی مذکور، عدم اعتماد اصولی بین سلطان و فرودستان بود. نمونه این بی‌اعتمادی را می‌توان در سخنان سلطان محمد در پاسخ به عدم رضایت دولت‌مردان رو به علت قحطی منطقه دید. سلطان محمد به آنان دشنام داد و گفت:

شما قوادان زبان در دهان یکدیگر کرده دزدی می‌کنید من شما را در جانی خواهم برد که در چاه افتید و هلاک شوید، تا من از شما و خیانات شما برهم و شما نیز از من برهید، دیگر کس به سوی من پیغام نیارد که گردن زدن فرمانی (م).<sup>۲</sup>

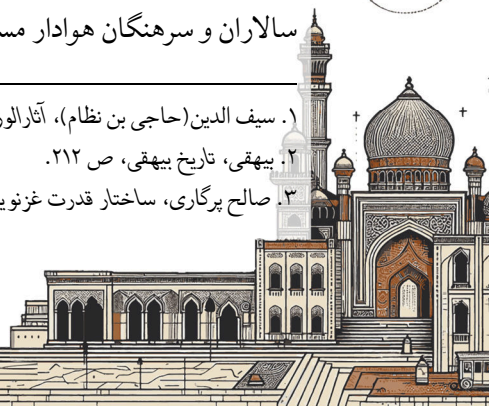
لایه دیگر تعارض مرتبتی، تعارض هواداران پدر (محمود) و هواداران پسر (مسعود) است. این تعارض پیش از این و در زمان سبگتکین که محمود از ولایت‌عهدی عزل شد و مدتی به زندان افتاد در قالب جناح بندی بین اسماعیل و محمود رخ داد. حتی پس از محمود و مسعود بین فرزندان ایشان، عبدالرشید و علی ادامه یافت. هواداران محمود از یک طرف با فریفتن کدخدایان و از طرف دیگر، هواداران مسعود با استفاده از عبدوس و ابوسهل زوزنی (د. ۴۴۶ق.) در حال معارضا و منازعه در عرصه اقتدار سیاسی بودند و این جنگ قدرت از رأس هرم به سطوح پایین‌تر انتقال یافت.<sup>۳</sup>

آثار این معارضا را می‌توان در جنگ غزنویان با سلجوقیان در سال ۴۲۶ق. و ۴۲۹ق. مشاهده نمود. آن‌جا که بگنغدی (د. ۴۳۱ق.) از امیران و سباشی (د. ۴۲۸ق.) از وزیران دولت غزنوی از جناب سلطان محمود وابسته به محمودیان از عدم تمکین و فرمان‌برداری سالاران و سرهنگان هوادار مسعود به عنوان دلیل شکست یاد می‌کنند:

۱. سیف‌الدین (حاجی بن نظام)، آثارالوزراء، ص ۱۶۲.

۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۱۲.

۳. صالح پرگاری، ساختار قدرت غزنویان، ص ۶۴.





من (بگنجدی) بنده فرمانبردارم اما دیگ جوش نیاید گروهی محمودی و چندی بر کشیدگان خداوند جوان کار نادیده (مسعودی) باید یکی باشد و در سالاری نباید مخالفتی رود که کار بیسجد و خلل بزرگ تولد کند.<sup>۱</sup>

فراوانی مراکز تصمیم سازی حکومت مسعود و رویکرد تقابلی آن با هواداران سلطان محمود، عامل تشکیل گروه نظامی ضد حکومتی در مرزهای شمالی از طرف داران محمود بود که حتی در شکل مشوقان و راهنمایان محلی سلاجقه در حمله به قلمرو غزنویان همچین آگاه ساختن آن‌ها به نقاط ضعف و قوت، مهارت‌ها، سپهسالاران، شرایط اقلیمی و تاکتیک‌های جنگی سپاهیان غزنوی تحت فرمان پوری تگین، نقش آفرینی کردند و بیشترین یاری را به سلاجقه رساندند. هم‌چنین، آن‌ها به سست کردن غلامان سلطانی در جنگ دندانقان پرداختند و در نهایت، زمینه‌ساز حذف ساختار فرسوده غزنویان شدند. بیهقی در این باره می‌نویسد:

غلامان کار سست می‌کردند، سوارگان نظاره می‌کردند و مرد کاهل‌تر و خصم هر ساعت چیره‌تر (می‌گشت).<sup>۲</sup>

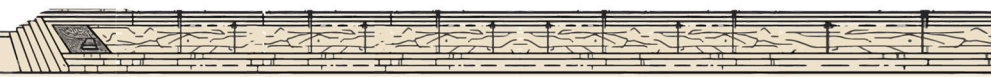
لایه آخر، تداخل تکالیف نهادی و تعارض وظیفه به دلیل عدم قوانین ساختاری مناسب است. تبدیل مناصب حاجبی از درباری به نظامی، زیر دست قراردادن عده‌ای از سپهسالاران ولایتی و افزایش قدرت کدخدایی نزد سلطان و دخالت دیوانیان در امور نظامی<sup>۳</sup> به افزایش این گسست و تعارض دامن می‌زد.

آنچه که هرچه بیشتر اصل بی اعتمادی و گسست ساختاری را قوت می‌بخشید، ایجاد شبکه‌های جاسوسی علاوه بر نهادهای رسمی‌ای چون دیوان عارض و دیوان برید بود. به طوری که محمود از نزدیک ترین، نیروهای خود هم‌چون فرّاشان، مطربان، غلامان و کنیزان جاسوسی می‌کرد. در چنین نظامی، افراد صاحب قدرت در یک جاسوسی دو طرفه از سپاه و دیوان، حتی از اعمال سلطان نیز گزارش می‌گرفتند و در این بحران اطلاعاتی، صاحبان اقطاع و ولایات با شناسایی این جاسوسان (عیون سلطان) آن‌ها را و می‌داشتند تا اطلاعات گمراه

۱. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۶۲۷.

۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۲۹.

۳. همان، ص ۸۳۲.



کننده ارسال کنند.<sup>۱</sup> واضح است که چنین اطلاعاتی، امکان هر گونه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مطلوبی را مختل می‌ساخت.

به نظر می‌رسد، نظام نامطلوب جاسوسی غزنویان سبب شد سلجوقیان دید مثبتی از آن نداشته باشند. بدگمانی آل‌ب اربلان سلجوقی (۴۶۵-۴۵۵ ق.)<sup>۲</sup> به نظام صاحب‌خبر، بیش از آن‌که ناشی از یک تفکر قبیله‌ای، عشیرتی یا بی‌خبری از اهمیت اطلاعات باشد<sup>۳</sup>، متأثر از پی‌آمدهای عینی - واقعی و بحران اطلاعاتی بود که به فروپاشی غزنویان کمک نمود. در واقع، پالایش اطلاعات از رده پایین به بالا در مخفی نمودن ضعف‌های ساختاری و کارگزاری، بن‌مایه حذف اخبار با محتوای غیر همسوی با جریان قدرت و در نهایت، سبب عدم انعکاس کامل واقعیت‌ها به مراکز تصمیم‌سازی می‌شد.

## ۵-۲. تعارض بافت قومیتی

اجرای تعادل در بافت جمعیتی تا آن زمان که آگاهانه این تعارض محدود، ایجاد رقابت می‌کرد، مطلوب بود و حتی مورد مدح خواجه نظام‌الملک (د. ۴۸۵ ق.) و وزیر نامدار سلجوقیان قرار گرفت. او در این باره می‌نویسد:

چون لشکر همه از یک جنس باشند دو هزار دیلمی و خراسانی مقیم به درگاه راست کنند و روا بود بعض گرجیان و شبانکاران پارس باشند عادت محمود چنان بودی که از چند جنس ترک، هند و دیلمی و غوری، فریغونی و گوزگانی و کجانی لشکر داشتی.<sup>۴</sup>

در مقابل، خواجه آلتوتناش خوارزمشاه (د. ۴۲۳ ق.) بر این باور بود که اتحاد جنسی سپاه، انسجام و چالاک‌کی نظامی و فرماندهی را در وحدت اهداف و نیت‌ها به دنبال خواهد

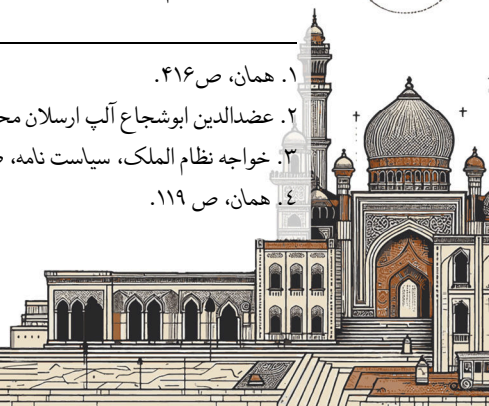


۱. همان، ص ۴۱۶.

۲. عضدالدین ابوشجاع آل‌ب اربلان محمد پسر چغری بیگ داوود، دومین شاه از سلسله سلجوقی در ایران است.

۳. خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، ص ۲۷.

۴. همان، ص ۱۱۹.





داشت. او توصیف انسجام لشکر علی نگین قراخانی (ح ۴۲۶ق)<sup>۱</sup> را در یک دست بودن سپاهش، فزون‌تر از غزنویان در یک دل و یک زبان بودن قراخانیان می‌دانست.<sup>۲</sup> در یک رویکرد کلی، تعارض می‌تواند به کنترل تضادهای درونی و نوعی رقابت و کنترل خود انگیزه و افزایش انگیزه کمک کند، اما تعارض لجام گسیخته می‌تواند فروپاشی و گسست بنیادین بدنه لشکر را منجر شود. آن‌جا که هر کدام از جنس‌های موجود در لشکر به دنبال مسیرها و جهت‌های رسیدن به منافع خود هستند و این نوع فرو افتادن بدنه لشکر در اغراض متضاد و از دست دادن ذخایر و اغراض راهبردی و بلند مدت مشترک خواهد بود. خواجه تصریح می‌کند که در چنین شرایطی، موفقیت هر دسته به معنای شکست و عدم خشنودی رقیب است. این تعارض منجر به آگاه شدن طرفین به نقاط سستی هم‌دیگر در یک فضای رقابتی می‌شود اما در بلند مدت ایشان از هر جنس «به نام و ننگ خود بکوشیدندی».<sup>۳</sup> دور از ذهن نیست که در ساختار قدرت هر می شکل نظامی با تنوع جمعیتی موجود، تعارض کنترل شده و محدود، امکان چندانی نخواهد داشت؛ چرا که در لشکری با تنوع قومیتی زیاد، گسست‌های اجتماعی عینی وجود دارد و فعال نمودن شکاف‌ها به تشّت، تفرقه و گریز از محور قدرت خواهد انجامید. افزون بر این که بهره‌گیری ابزاری از یک دسته علیه دسته دیگر به باروری کینه‌های قومیتی خواهد انجامید.

از این رو به کارگیری فرماندهان غیر هم‌جنس در اعمال نظارت دیوان عارض کمک می‌کرد، اما در موقعیت‌های گسست به بزرگ‌تر شدن فاصله طبقات و پر رنگ شدن مناقشات درونی می‌انجامید. به عنوان نمونه مسعود، ابوالحسن عراقی دبیر را سالار سپاهیان کرد و تصریح نمود که هیچ پیوند قومیتی با آن‌ها نداشته باشد، اما چنین شرایطی سبب ضعف سپاه کردها شد.<sup>۴</sup>

۱. برادر طغاخان از امرای خانیه ترکستان. پس از مرگ طغاخان (۴۰۸ ه.ق.) او که به همراهی با سلجوقیان پرداخته بود به دست سلطان محمود غزنوی مغلوب شد اما چندی بعد، سلطان مسعود غزنوی برای غلبه بر برادرش، محمد از علی نگین یاری خواست. در سال ۴۲۳ق. مسعود، آلتون تاش خوارزمشاه را برای دفع او فرستاد. خوارزمشاه بر اثر زخمی مرد و سپاهیان با علی نگین مصالحه کردند و به خراسان بازگشتند. علی نگین تا سال ۴۲۶ق. زنده بود و با ترکمانان سازش و دوستی داشت.

۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۴۳۹.

۳. خواجه نظام الملک، سیاست نامه، ص ۱۱۸.

۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۶۸۱.



تعارض درون شاکله‌ای سپاه چند بخشی با محوریت غلامان در زمانی که فراتر از یک رابطه تابع محض قرار می‌گرفت، غلامان با دریافت اقطاع و انتصابات به مناطق اطراف حکومت می‌رفتند و از فرصت تزلزل اقتدار مرکز و شخصیت سلطان استفاده می‌نمودند و خود را از حاشیه به متن می‌آوردند و در تقابل خصمانه قرار می‌گرفتند. آن‌ها هرچه بیشتر متمایل به گریز از اقتدار مرکزی می‌شدند، تمایلی که با دسیسه‌های درباریان و استبداد رأی پادشاه تشدید می‌شد.<sup>۱</sup>

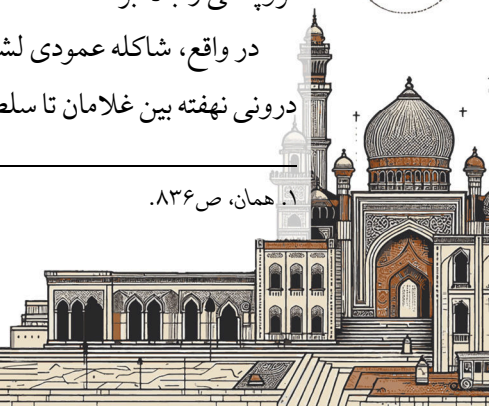
از طرف دیگر، اجرای انضباط نظامی به وسیله دیوان عارض، بدون در نظر گرفتن شاخصه‌های هم‌بستگی قسمت‌های لشکر عملی نبود. لشکر با تنوع قومیتی به صورت طبیعی فاقد حداقل‌های هم‌بستگی‌های روحی و عاطفی و تنها متکی بر روابط ابزاری و ساختاری می‌گردید و با عدم اجرای نظم به دلیل گستردگی ذاتی موجود در لشکر و نبودن حس مشترک به جز حداقل منافع استغلاب در هنگام هجوم و فشار دشمن، لشکر متفرق می‌گردید. سیاست تنبیه سالاران خطاکار نیز سبب تشدید میل به هزیمت و پیوستن به سپاه مقابل می‌شد.

## ۶. نتیجه

راهبرد سبکتگین در تجمیع و جلب ثروت هندوستان، اصالت نظامی حکومت غزنویان را تقویت کرد، اما عدم پایگان اجتماعی سپهسالاران غزنوی همراه با بی‌اعتنایی به خواص جامعه و عدم توسعه متناسب سیاسی - اجتماعی، تلاش آن‌ها برای شناخته شدن عنوان غازیان و مجاهدان به واسطه حمله به هندوستان و گسترش مدیحه سرایی فارسی برای کسب مقبولیت اجتماعی را بدون تأثیر گذارد. فقدان برنامه جامع جانشینی محمود و تغییر نظر او پیرامون مسعود به تضاد قدرت نهفته سیاسی - نظامی در قالب پدریان و پسران افزود و سهم اندک تشکیلات مؤثر دیوانی - اداری در هرم قدرت غزنوی، سرعت این تزلزل و فروپاشی را بالا برد.

در واقع، شاکله عمودی لشکر غزنویان از آغازین سال‌های نضج و تشکیل با یک تعارض درونی نهفته بین غلامان تا سلطنت و امپراتوری گاه در قالب نبردهای درون حکومتی و زمانی

۱. همان، ص ۸۳۶.







در قالب توطئه، وابسته به توانمندی‌های شخصی پادشاه در کنترل این تضاد درونی بود. در زمان محمود، نظام عیون و پیکارهای مختلف با هم جواران، تعارض ساختاری سلسله مراتبی و تنوع جمعیتی را از دیده‌ها دور ساخت، اما این تضاد در همان زمان، فعلاً نه مشغول تخریب لایه‌های زیرین حکومت شد. این دوگانه‌سازی سیاسی پدریان و پسران در دوره سلطان محمود بیشتر از دوره مسعود به ساختار قدرت و لشکر غزنویان ضربه وارد ساخت و بعید نبود، استمرار حکومت اسماعیل و محمد سریع‌تر از محمود و مسعود، زوال را به فرجام رساند.

تکامل یافتگی حقیقت تعارض موجود، کوشش افزون مسعود در حل تعارض ساختاری با بهره‌گیری از تاکتیک برتری جویی و خشونت را ناکارآمد ساخت. سلاجقه هم به عنوان محاربان بیرونی، ناکامی دوره گذار از بحران را متضاعف ساختند. به این ترتیب، آرای برخی از مستشرقان، هم‌چون باسورث در محدود کردن تعارض به سیاست‌های دوره مسعود، متکی بر توجه به توسعه فتوحات هند محمود، نیز مورد تردید واقع خواهد شد؛ زیرا مسعود هم با دو فتح شاخص در هند به توسعه متصرفات غزنویان اقدام نمود. در واقع، افزون‌نمایی فتوحات هند محمود، عامل مغفول ماندن تعارض سلسله مراتبی و ترکیب جمعیتی درونی سپاه غزنویان شده است. هم‌چنین، خوارزمیان که مانع تهاجم سلاجقه بودند، مطرود شدند و اعلام استقلال کردند.



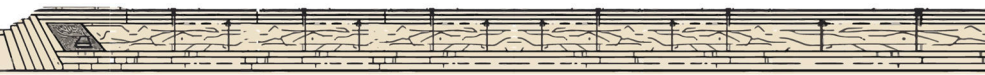
## منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۱ق.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات پدیده، ۱۳۶۶.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، المنتظم فی التاریخ الامم والملوک، تحقیق عبدالقادر، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق.
- ازغندی، علیرضا، ارتش و سیاست، تهران: قاموس، ۱۳۷۷.
- بارتولد، و، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- بلخی، محمدین خواند (میرخواند)، تاریخ روضة الصفا، تهران: پیروز، ۱۳۳۹.
- بیهقی، ابوالفضل، محمدین حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم، ۱۳۷۴.
- پرگاری، صالح، ساختار قدرت غزنویان، تهران: الزهراء، ۱۳۸۲.
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصر بن ظفر، تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران: ۱۳۷۴.
- جوزجانی، منهاج السراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- حسن زاده، اسماعیل، ساختار سپاه غزنویان، تهران: بهشتی، ۱۳۸۵.
- خلیلی، خلیل الله، سلطنت غزنویان، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۳.
- خواجه نظام الملک، سیاست نامه، تصحیح مرتضی چهاردهی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۴۴.
- راوندی، محمدین علی سلیمان، راحة الصدور و آية السور، تصحیح اقبال، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ریترز، جورج، نظریه‌های جامعه‌شناختی، ترجمه محمدصادق مهدوی، تهران: ۱۳۷۴.
- شبانکاره‌ای، محمدین علی، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- فخرمدبر، مبارکشاه، آداب الحرب والشجاعة، تصحیح احمد سهیلی، تهران: اقبال، ۱۳۴۴.
- فخرمدبر، محمد بن منصور، آداب الحرب و الشجاعة، تهران: چاپ احمد سهیلی خوانساری، ۱۳۴۶.
- گردیزی، ابوسعید بن ضحاک بن محمود، تاریخ گردیزی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه عرفان، تهران: فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب، احکام السلطانية، ترجمه صابری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳.
- محمود بن محمد (آفسرای)، مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار (تاریخ السلاجقه)، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۶۲.
- می‌یر، پیتر، جامعه‌شناسی ارتش، ترجمه محمدصادق مهدوی، تهران: قومس، ۱۳۷۵.
- ناظم، محمد، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، کابل: بی‌نا، ۱۳۱۸.





<https://hiq.bou.ac.ir>





# تأثیر نامنی بر روند حج‌گزاری خراسانیان از ابتدای قرن سوم تا میانه قرن پنجم هجری

محمد رضائی<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران. رایانامه: [mrezayi139@yahoo.com](mailto:mrezayi139@yahoo.com)

## چکیده:

در پی گسترش اسلام در ایران و توجه به حج به عنوان یکی از مهم‌ترین آیین‌های دینی، اعزام کاروان‌های متعددی از سرزمین‌های شرق خلافت با عنوان ركب الخراسان به حرمین شریفین رواج یافت. این سفر دینی که در مسیری طولانی صورت می‌گرفت، گاه به دلیل مشکلات و خطرات مسیر متوقف می‌ماند. پس از افول دستگاه خلافت عباسی (۱۳۲-۶۵۶ ه.ق.) و تجزیه سرزمین‌های زیر سلطه ایشان و افزایش درگیری‌های داخلی و خارجی سلسله‌های ایرانی بر سر تصاحب تاج و تخت و توسعه قلمرو، دوره‌ای طولانی از نامنی‌های مقطعی در مسیرهای منتهی به عراق و حجاز ایجاد شد که در نتیجه آن، نه تنها امکان فعالیت‌های عمرانی و خدمات بهتر برای قافله‌ها میسر نگردید، بلکه با افزایش درگیری‌های فرقه‌ای، ظهور گروه‌های تندرو و رواج راهزنی قبایل عرب، قافله‌های حج در برخی دوره‌ها از سفر بازماندند. پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر منابع کتاب‌خانه‌ای در پی مطالعه تأثیر نامنی به‌عنوان متغیری مستقل بر روند حج‌گزاری خراسانیان در ابتدای قرن سوم تا میانه قرن پنجم هجری است.

کلیدواژه‌ها: حج، مسیر حج، خراسان، حجاز، نامنی.

## اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۴ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۸/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۳۱ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۹/۰۴/۱۰

تاریخ اسلام  
|| سال ۲۱، شماره ۸۲، تابستان ۱۳۹۹

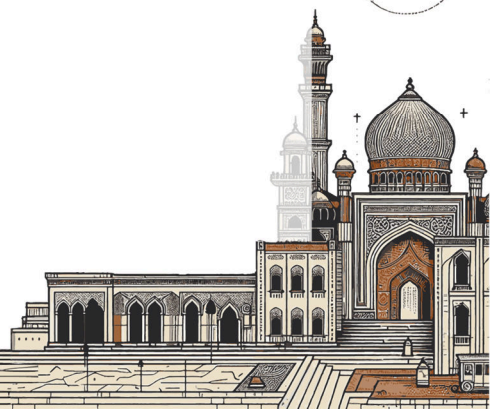


دانشگاه تبریز



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم ع. © نویسندگان.





## ۱. مقدمه

زمان دقیق شروع اعزام قافله‌های حج از شرق دنیای اسلام به ویژه، خراسان بزرگ روشن نیست ولی به احتمال زیاد با جریان اسلام پذیری گسترده ایرانیان به ویژه اهالی خراسان بی‌ارتباط نبوده است. در لابه‌لای منابع می‌توان اشاراتی درباره حضور مسلمانان مناطق شرق خلافت در حج یافت.<sup>۱</sup> حجاج ایرانی را بیشتر با عنوان ركب الخراسان یا اهل خراسان<sup>۲</sup> می‌شناختند که در بغداد به حجاج عراقی می‌پیوستند. این عنوان نشان‌دهنده همه مناطقی نیست که ایرانیان از آن‌جا در کاروان حج حضور داشتند ولی در منابع دوره مورد بررسی و منابع ادوار بعد وجود دارد. حضور کاروان خراسان در حج از چنان اهمیتی برخوردار بود که تأخیر ایشان در برخی سال‌ها موجبات توقف و حتی تعطیلی قافله عراق را فراهم می‌آورد.<sup>۳</sup> از سوی دیگر حکومت‌های محلی، مناطق شرقی را که روزگاری تحت نفوذ دستگاه خلافت عباسی (۱۳۲-۶۵۶ ه.ق.) بودند از سلطه مستقیم ایشان خارج کردند در نتیجه، هر بخش از این مناطق، زیر سلطه یکی از خاندان‌های حاکم درآمد. حجاج سرزمین‌های شرقی خلافت به‌ویژه ماوراءالنهر و خراسان، بخشی از مسیر را در مناطق زیر سلطه سایر حاکمان و بخشی را در عراق و قلمرو عباسیان می‌پیمودند. ناامنی در اشکال مختلف مانند دشمنی حاکمان، درگیری نظامی، شورش‌ها، آشوب‌های داخلی، رواج راهزنی و مؤلفه‌های وابسته به آن، هم‌چون تخریب تأسیسات بین‌راهی سبب ایجاد مشکلات فراوان و گاه توقف حج می‌شد.

پیرامون حج و حج‌گزاری ایرانیان در دو دهه اخیر، پژوهش‌های ارزشمندی انجام شده است. در کتاب حج‌گزاری ایرانیان<sup>۴</sup> توجه عمده به تحولات دوره پس از صفویه است ولی

۱. تنوخی از تاجری خراسانی به نام ابوالقاسم منجم یاد می‌نماید که هر سال در مراسم حج حضور می‌یافت (تنوخی، فرج بعد از شدت، ص ۵۲۱)؛ عده‌ای نیز جان خود را در این راه از دست داده‌اند، ولی تنها اسامی تعداد انگشت‌شماری از آنها در منابع ثبت شده است (برای نمونه، ر.ک: السمعانی، الانساب، ج ۱، ص ۹۴ و ج ۳، ص ۲۲۴، ۳۸۱؛ السلمی، طبقات الصوفیه، ص ۴۰۱).

۲. شریف الرضی، دیوان الشریف الرضی، ج ۲، ص ۳۶.

۳. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۱۳۴.

۴. دوغان، تاریخ حج‌گزاری ایرانیان.



به‌صورت گذرا، اشاراتی به مسیرهای حج، حملات قرامطه و مسائل سیاسی به عمل آمده است. پراکندگی مطالب، عدم انسجام و استفاده از منابع پژوهشی با وجود منابع دست‌اول از ضعف‌های این کتاب به شمار می‌رود.

مقاله ارزشمند مسئله راه حج در مناسبات حکومت‌های شرق و غرب ایران (از غزنویان تا صفویه)<sup>۱</sup> به سوء استفاده حکومت‌ها از مشکلات و توقف حج به‌عنوان حربه‌ای جهت فشار به رقبای سیاسی و توسعه سرزمینی پرداخته است و تداوم این ادعا در ادوار بعدی در این مقاله بررسی شده است.

در خصوص آیین و روش برگزاری مراسم حج در قرون اولیه، پایان‌نامه مراسم حج در دوره اول عباسیان<sup>۲</sup> نوشته شده است و درباره مسیرهای مورد استفاده حجاج در سده‌های اولیه، مقاله مسیرهای آسیایی حج جلوه‌های تاریخی و جغرافیایی<sup>۳</sup>، راه‌های مورد استفاده در ادوار مختلف را بررسی کرده است و اشاراتی به مسیرهای مورد استفاده در سده چهارم و پنجم دارد.

هم‌چنین، مقاله امرای سادات حج در دوره بویه‌یان<sup>۴</sup> به انتخاب سادات به‌عنوان امیر الحاج پرداخته است و اشاره‌گذاری به وقایع زمان سرپرستی هرکدام از ایشان دارد. مسئله حج در دوره زمانی برآمدن سلاجقه تا دوره معاصر، بخش مهمی از تحقیقات را به خود اختصاص داده است. به‌ویژه، مقاله موانع و مشکلات سفر حج ایرانیان در روزگار سلجوقی<sup>۵</sup> در موضوع شبیه پژوهش حاضر است ولی تکیه آن بر دوره سلاجقه است.

قسمت عمده پژوهش‌های این حوزه در دوره صفویه، قاجار و معاصر تمرکز یافته است که تعداد زیادی سفرنامه و اسناد آرشیوی در ارتباط با آنها وجود دارد. با وجود اهمیت این

۱. صادقی، «مسئله راه حج در مناسبات حکومت‌های شرق و غرب ایران (از غزنویان تا صفویه)»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ش ۷، ص ۱۰۳-۱۲۹.

۲. موحدی نیا، مراسم حج در دوره اول عباسیان.

۳. احمدی قورتولمش، «مسیرهای آسیایی حج جلوه‌های تاریخی و جغرافیایی»، فصلنامه میقات حج، ش ۹۴، ص ۶۷-۹۷.

۴. موسوی مقدم و دیگران، «امرای سادات حج در دوره بویه‌یان»، پژوهشنامه حج و زیارت، ش ۴، ص ۱۰۷-۱۳۵.

۵. غفرانی و دیگران، «موانع و مشکلات سفر حج ایرانیان در روزگار سلجوقی»، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۲۲، ص ۱۱۷-۱۳۴.







پژوهش‌ها و اشاراتی که درباره مشکلات سفر حج به‌عمل آمد به رقابت حاکمان و مؤلفه‌های متأثر از آن در قالب نامی در روند حج‌گزاری خراسانیان در فاصله زمانی قرن سوم تا میانه قرن پنجم توجهی جدی نشده است.

پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از اطلاعات منابع مختلف تلاش می‌کند، تأثیر نامی متأثر از رقابت حاکمان و اختلافات فرقه‌ای را به‌عنوان متغیری ثابت بر حج‌گزاری خراسانیان در فاصله زمانی بین قرن سوم تا میانه قرن پنجم بررسی کند و پاسخی برای پرسش نامی متأثر از مناقشات ارباب قدرت و اختلافات فرقه‌ای به چه میزان بر روند حج‌گزاری ساکنان شرق ایران به‌ویژه خراسان بزرگ تأثیر نهاده است؟ بیابد. به نظر می‌رسد نامی و مؤلفه‌های متأثر از آن در قالب رقابت سیاسی امیران و خلفا، ظهور گروه‌های تندرو فرقه‌گرا، جنگ‌ها و پی‌آمدهای آن، راهزنی، عدم توجه به تأسیسات بین‌راهی به اشکال مختلف سبب ایجاد مشکل در روند حج‌گزاری شده‌اند و گاه موجب توقف آن گردیده‌اند.

## ۲. تأثیر رقابت‌های سیاسی بر نامی مسیر حج خراسانیان

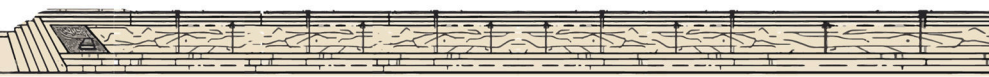
### ۲-۱. رقابت صفاریان، سامانیان و دستگاه خلافت

اولین بار طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ ه.ق.) مناصبی مانند عمل الحرمین را که رابطه مستقیمی با امنیت مکه در زمان برگزاری مناسک داشته است، عهده‌دار شدند.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، خلفای عباسی از موسم حج به ویژه حضور حجاج خراسانی در میعادگاه حج بغداد برای پیش‌برد اهداف سیاسی خود سود می‌بردند.<sup>۲</sup> در سال ۲۷۱ ه.ق. معتمد (۲۵۶-۲۷۹ ه.ق.) در جمع حج‌گزاران خراسان، عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷ ه.ق.) را از قدرت معزول نمود و او را لعن کرد.<sup>۳</sup> روابط سامانیان (۲۷۹-۳۸۹ ه.ق.) و دستگاه خلافت دارای فراز و نشیب بود و گاه در رابطه با سامانیان، سیاست دو پهلوی عباسیان را شاهدیم. چنان‌که در سال ۲۸۵ ه.ق. خلیفه در حضور حجاج خراسانی، امیر اسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵ ه.ق.) را از امارت

۱. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۳۴۱.

۲. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۱، ص ۲۱۷.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۶۲۷.



ماوراءالنهر عزل نمود و قلمرو وی را به عمرو لیث واگذار کرد.<sup>۱</sup> هم‌چنین در جریان فرار یحیی بن احمد در سال ۳۱۰ ه.ق. به بغداد، روابط دو طرف به تیرگی گرایید.<sup>۲</sup> بر این اساس می‌توان حضور حجاج خراسانی در بغداد را فرصتی تبلیغی در دست خلافت جهت فشار بر حاکمان و پیش برد اهداف سیاسی به شمار آورد.

از سوی دیگر، چنان‌که اشاره شد اختلافات عمرو لیث با امیر اسماعیل و سامانیان با خاندان‌های محلی، مانند سیمجوریان و چغانیان<sup>۳</sup> بر امنیت خراسان، اثری منفی داشته است. ابوعلی سیمجور (د. ۳۸۷ ه.ق.) و ابوعلی چغانی (د. ۳۴۴ ه.ق.) با افزایش قدرت خود بر سامانیان شوریدند و در برخی دوره‌ها به آل‌بویه (۳۲۰-۴۴۷ ه.ق.) نزدیک شدند.<sup>۴</sup> هم‌چنین، درگیری عناصر ترک برای کسب قدرت در قلمرو سامانیان (۲۶۱-۳۹۵ ه.ق.)، حملات آل افراسیاب (۳۲۰-۵۶۰ ه.ق.)<sup>۵</sup> و استیلای محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ ه.ق.) بر خراسان، نشان از ضعف سامانیان و تداوم ناامنی دارد.<sup>۶</sup>

غیر از موارد بالا، رقابت سامانیان و آل‌بویه در دوره‌هایی از تاریخ به آشفتگی مسیر حج انجامید. درگیری امیر نوح سامانی (۳۳۱-۳۴۳ ه.ق.) و رکن‌الدوله دیلمی (د. ۳۳۶ ه.ق.) بر سر جبال و شهر مهم ری، سبب ناامنی در مسیر شرق به غرب شد.<sup>۷</sup> همه این حوادث می‌توانستند مشکلاتی را برای قافله‌ها به‌ویژه محمل خراسانیان ایجاد کنند.

## ۲-۲. رقابت غزنویان با آل‌بویه

با تصرف سیستان، قلمرو سلطان محمود غزنوی و آل‌بویه که کرمان را در تصرف داشتند به هم متصل شد. با این وجود به غیر از اواخر دوره آل‌بویه، روابط دو طرف چندان خصمانه نبود و با وجود اختلافات مذهبی، درگیری نظامی گزارش نشده است<sup>۸</sup> ولی حمایت محمود

۱. همان، ص ۶۶۲۷، ۶۶۹۲.

۲. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۳۶.

۳. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۲۷-۳۳۰.

۴. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۹۶-۱۹۸؛ ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۱، ص ۲۱۴.

۵. آل افراسیاب یا ایلیک خانیان، سلسله‌ای از ترکان مسلمان در ترکستان و ماوراءالنهر.

۶. جرقادقانی، تاریخ یمینی، ص ۱۸۰؛ نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۳۸.

۷. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۴۸.

۸. جرقادقانی، تاریخ یمینی، ص ۳۶۱.





از ابوالفوارس (۳۷۲-۳۷۹ ه.ق.) حاکم کرمان در مقابل سلطان الدوله (۴۰۳-۴۱۵ ه.ق.) و درگیری امرای بویه، این روند را دچار تغییر کرد.<sup>۱</sup>

برای مثال، درگیری سلطان الدوله در جنوب عراق، اسباب تعطیلی اعزام کاروان حج را فراهم آورد.<sup>۲</sup> بر این اساس به نظر می‌رسد از سال ۴۲۴ ه.ق. تا پایان دوره آل‌بویه، اعزام کاروان حج خراسان با دشواری بسیاری همراه بوده است و در برخی مواقع، سبب تعطیلی روند حج‌گزاری شده است.

در منابع دوره غزنوی، اشاراتی به سوء استفاده از مسئله حج برای دست‌اندازی به قلمرو آل‌بویه در مناطق مرکزی ایران مشاهده می‌شود.<sup>۳</sup> بر اساس گزارش منابع در پی توقف خراسانیان در اثر ناامنی متأثر از درگیری امرای بویهی عراق در سال‌های ۴۱۰ و ۴۱۱ ه.ق. عده‌ای از بزرگان خراسان ابراز نارضایتی نمودند و سلطان محمود را تهییج کردند نسبت به اعزام کاروان حج، تمهیدات لازم را فراهم نماید.<sup>۴</sup>

در اواخر دوره محمود، جبال وری تصرف گردید و در اصفهان به نام سلطان غزنه، خطبه خوانده شد.<sup>۵</sup> با دقت در پاسخ سلطان مسعود (۴۲۱-۴۳۲ ه.ق.) به فرستاده خلیفه به نظر می‌رسد که محمود در اعزام پسرش به جبال، گشودن مسیر حج را بهانه نموده است.<sup>۶</sup> شاید به خاطر همین فشارها بود که فرستاده القائم بامر الله (۴۲۲-۴۶۷ ه.ق.) خبر گشایش مسیر حج را به سلطان غزنه رساند. بیهقی در این باره می‌نویسد:

جوابی رسید که خلیفه آل‌بویه را فرمان داد از دار خلافت تا راه حج آباد کردند و حوض‌ها راست کردند و مانعی نمانده است.<sup>۷</sup>

۱. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۲، ص ۱۴.
۲. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۱۴۳؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۱۲، ص ۶۱ و ۶۸.
۳. ر.ک: صادقی، «مسئله راه حج در مناسبات حکومت‌های شرق و غرب ایران (از غزنویان تا صفویه)»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ش ۷، ص ۱۰۸، ۱۱۰.
۴. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۴، ص ۳۸۳؛ ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۲، ص ۴۳۹.
۵. نویسنده ناشناس، مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۰۴؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۴۱۸.
۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ سبکی، طبقات الشافعیة الکبری، ج ۵، ص ۳۱۹.
۷. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۴۹۴.



غزنویان با تبلیغات خود تلاش می‌کردند، دیالمه را فاقد توان لازم برای برقراری امنیت راه حج معرفی کنند. در دیدار فرستاده القائم با سلطان مسعود (۴۲۱-۴۳۲ ه.ق.) در سال ۴۲۳ ه.ق. سلطان غزنه خواستار تلاش بیشتر امرای آل‌بویه در جهت حفاظت از حجاج شد و در این باره گفت:

راه حج را گشاده کنند که مردم ولایت را فرموده آمده است تا کار حج راست

کنند... و اگر در این باب جهدی نرود، ما جد فرماییم.<sup>۱</sup>

مطالب بالا تا حدودی نشان از ناامنی عراق و ضعف امرای آل‌بویه دارند که بر روند حج‌گزاری خراسانیان تأثیر منفی داشته است.

### ۲-۳. رقابت امیران شرق و غرب دنیای اسلام

کشمکش بر سر حرمین و استفاده سیاسی از حج به وسیله امیران شرق و غرب دنیای اسلام را می‌توان یکی دیگر از موارد تأثیرگذار بر جریان حج‌گزاری به شمار آورد. برای مثال در سال ۲۶۷ ه.ق. بین فرستادگان عمرولیث با نیروهای احمد ابن طولون (۲۵۴-۲۷۰ ه.ق.) که در پی کسب برتری در مکه و مدینه بود<sup>۲</sup> بر سر نصب پرچم در سمت راست منبر پیامبر ﷺ درگیری روی داد. طبری در این باره می‌نویسد:

هرکدام دعوی داشتند که ولایت از آن یار اوست. شمشیرها کشیده

شد...وابستگان هارون بن محمد... یاران عمرو بن لیث را کمک کردند و او به‌جایی

که می‌خواست ایستاد.<sup>۳</sup>

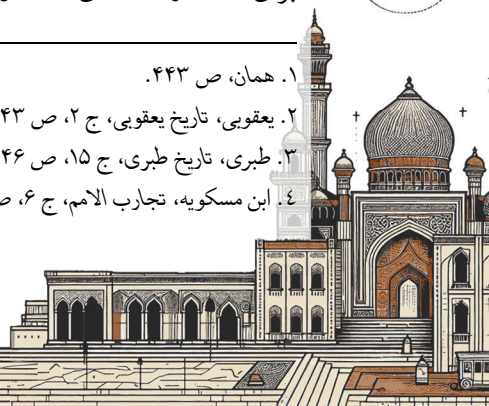
این رقابت‌ها در ادوار بعدی نیز وجود داشت. اقدامات عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲ ه.ق.) در حرمین در مقابل فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ه.ق.) نشان از تداوم درگیری‌ها دارد.<sup>۴</sup> بخشی از ناامنی حج، مربوط به رقابت خلفای عباسی و فاطمی بود که پس از تصرف مصر به توسعه قلمرو خود در شام و حجاز پرداختند و حرمین شریفین را در دوره‌هایی زیر سلطه درآوردند. برای مثال در سال‌های ۳۶۳ و ۳۶۷ ه.ق. و در زمان حضور ناصر خسرو در مکه، حرمین در

۱. همان، ص ۴۴۳.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴۳.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۵۴۶ و ۶۶۰۶.

۴. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۸۱.





تصرف فاطمیان بود.<sup>۱</sup> در کنار این موارد، گاه شورش و ناامنی در مکه و مدینه روی می‌داد. چنان‌که ابوالفتح حسن بن جعفر، حاکم مکه در سال ۴۰۱ ه.ق. شورش کرد و در نتیجه آن، حج تعطیل شد.<sup>۲</sup>

سکوت منابع، امکان بررسی دقیق این وقایع و مشکلات آنها را میسر نمی‌سازد، اما واضح است که کاروان‌هایی مانند محمل خراسانیان در این وقایع، گرفتار رنج ناخواسته می‌شدند. درگیری‌ها به صورت مستقیم سبب از بین رفتن تأسیسات مختلف مانند پل‌ها، آبشخورها و غفلت در نگهداری این تأسیسات می‌شد<sup>۳</sup> و به صورت غیرمستقیم، رشد راهزنی را در پی داشت.

مشکلات حج‌گزاری در اشعار و ضرب‌المثل‌ها بازتاب یافته است. در ادبیات معاصر ضرب‌المثل‌هایی، چون حاجی حاجی را به مکه بیند<sup>۴</sup> و حاجی حاجی مکه که کنایه‌ای از دوری مسیر، طول مدت و مشکلاتی که در راه حاجیان را تهدید می‌نمودند به چشم می‌خورد.<sup>۵</sup> سنایی غزنوی (۴۵۹-۵۲۹ ه.ق.) ابیاتی در مدح فردی به نام احمد عارف زرگر از اهالی بلخ دارد. این ابیات نشان‌دهنده موانعی هستند که سبب می‌گردید فرد با وجود تلاش، موفق به حضور به موقع در مراسم حج نگردد.<sup>۶</sup> در چنین شرایطی، راهی جز صبر تا رسیدن موسم حج سال آینده یا بازگشت به وطن وجود نداشت.

با توجه به مطالب بالا و سال‌شمارهای موجود در آثار نویسندگانی، مانند ابن اثیر و ابن جوزی به نظر می‌رسد، آرامش مسیرهای منتهی به مکه، تابعی از قدرت عباسیان و بعدها آل‌بویه بوده است. در ادوار ضعف عباسیان، مانند عصر سلطه ترکان و نیمه دوم حکومت آل‌بویه (۳۷۲-۴۴۷ ه.ق.) به دلیل کاهش اقتدار حاکمان در پی منازعات داخلی و ناتوانی

۱. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ص ۱۴، ص ۲۴۳؛ ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۱، ص ۵۹، ۱۰۸.

۲. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۷۸.

۳. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۸۳.

۴. دهخدا، امثال و حکم، ج ۲، ص ۶۸۶.

۵. درباره تأثیر حج بر ادبیات ر.ک: شجاعی، حج در آینه شعر فارسی، ص ۴۳.

۶. سنایی، دیوان سنایی غزنوی، ص ۳۰۲-۳۰۳.



امیران در ایجاد امنیت و سرکوب قبایلی که در راهزنی و بستن مسیر نقش داشتند، شاهد تکرار نامنی‌هایی هستیم که تأثیری منفی بر روند حج‌گزاری داشتند.

### ۳. نامنی متأثر از رقابت‌های عقیدتی و ظهور گروه‌های تندرو

یکی دیگر از عوامل نامنی، ایجاد تنش‌های فرقه‌ای و ظهور گروه‌های تندرو بود که در گوشه و کنار دنیای اسلام با اقدامات خود در دوره‌هایی از تاریخ، مشکلاتی را پدید آوردند که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

#### ۳-۱. درگیری‌های فرقه‌ای در بغداد

اختلافات مذهبی در سده سوم و چهارم هجری، بخشی از حوادث عراق به ویژه در مرکز خلافت عباسیان بود که در مسیر کاروان حج خراسانیان قرار داشت، ولی در ایران به دلیل هم‌گرایی بیشتر ساکنان آن، تحت تأثیر عوامل فرهنگی و سابقه دیرینه تمدنی، چندان فرصت ظهور نیافت. در دوره ضعف آل‌بویه، بارها آشوب‌های فرقه‌ای در بغداد اتفاق افتاد. برای مثال در سال ۳۶۳ ه.ق. بین حنابله و شیعیان محله کرخ درگیری روی داد<sup>۱</sup> و در سال ۳۶۹ ه.ق. محله کرخ به آتش کشیده شد.<sup>۲</sup>

این منازعات در اواخر دوره آل‌بویه از گسترش بیشتری برخوردار بودند، چنان‌که در سال ۴۲۴ ه.ق. شیعیان کرخ امکان رفت و آمد بدون سلاح را در شهر نداشتند.<sup>۳</sup> به دلیل سکوت منابع نمی‌توان به بررسی میزان تأثیر این درگیری‌ها بر جریان حج‌گزاری پرداخت، ولی به احتمال زیاد با توجه به وضعیت آشفته شهر در این مواقع، مشکلاتی برای حجاج در این شهر ایجاد می‌شد.

حاکمانی، مانند عضدالدوله برای مقابله با تنش‌های مذهبی، فعالیت‌هایی انجام دادند که می‌توانست در بغداد از میزان مشکلات بکاهد و زمینه مناسب‌تری برای انجام فعالیت‌های مختلف به‌ویژه سفر حج فراهم نماید<sup>۴</sup> اما درگیری و ضعف جانشینان عضدالدوله، امکان مقابله با گروه‌های مختلف به‌ویژه گروه‌های فرقه‌ای را محدود کرد.

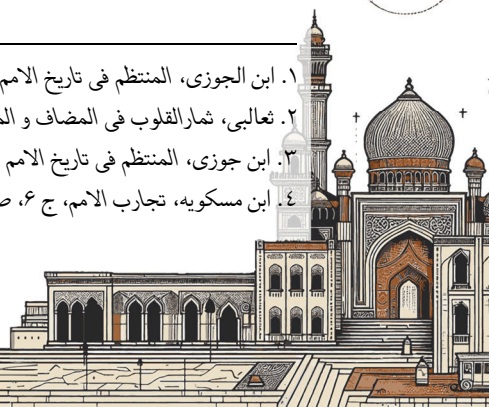


۱. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۴، ص ۲۲۷.

۲. ثعالبی، ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب، ج ۳، ص ۱۵۵.

۳. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۶.

۴. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۸۱.







## ۲-۳. ناامنی متأثر از فعالیت قرامطه<sup>۱</sup>

پذیرش اخبار موجود در آثار اواخر سده دوم و سوم هجری که آرای مساعدی درباره قرامطه به‌عنوان جریان مخالف خلافت عباسی ندارند، نشان می‌دهد اقدامات ایشان در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری، مشکلات فراوانی برای حجاج ایجاد کرده بود. در این دوران، قرامطه به رهبری زکریه (د. ۲۹۴ ه.ق.) در شام و ابوطاهر جنابی (۳۱۰-۳۳۲ ه.ق.) در احساء و بحرین به فعالیت‌های گسترده‌ای پرداختند. آنان جلوی بسیاری از کاروان‌های حج را می‌گرفتند و افزون بر غارت اموال، عده زیادی را به قتل می‌رساندند.

برای نمونه در محرم ۲۹۴ ه.ق. زکریه به قافله در حال بازگشت خراسان حمله کرد و همراه با قتل و غارت، عده‌ای از زنان را به اسارت برد.<sup>۲</sup> این امر سبب توقف قافله‌های حج شد و به فرمان مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ ه.ق.) پس از سرکوب قرامطه، سر زکریه را به خراسان فرستادند تا مردم را ترغیب به سفر حج کنند.<sup>۳</sup> در سه دهه اول سده چهارم هجری، حملات قرامطه به رهبری ابوطاهر پسر ابوسعید جنابی (۲۸۶-۳۰۱ ه.ق.) ادامه یافت. در سال‌های ۳۱۱ و ۳۱۲ ه.ق. قرامطه کاروان حجاج را غارت کردند، زنان را به اسارت بردند و عده‌ای را به قتل رساندند.<sup>۴</sup> میزان خسارت و تعداد کشته‌شدگان مشخص نیست، اما ناامنی متأثر از اقدامات ایشان سبب تعطیلی حج از مسیر عراق شد که حجاج خراسانی از آن مسیر، راهی مکه می‌شدند.<sup>۵</sup>

با توجه به اطلاعات منابع به نظر می‌رسد، اوج این حملات در سال ۳۱۶ ه.ق. روی داده است. در این سال، ابوسعید برخلاف گذشته به صورت مستقیم به مراسم حج در مکه یورش

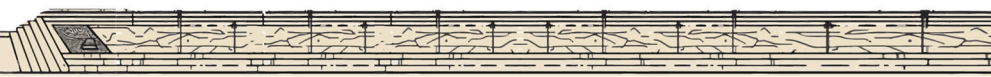
۱. جهت اطلاع بیشتر از فعالیت قرامطه در مناطق مختلف جهان اسلام، ر.ک: زکار، الجامع فی اخبار القرامطه فی الاحساء، الشام، العراق، الیمن.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۷۰؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۷۶۳-۶۷۶۶؛ ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۹، ص ۶۵-۶۶.

۳. همان، ص ۶۸.

۴. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۸۴؛ نویسنده ناشناس، مجمل التواریخ و القصاص، ص ۳۷۲.

۵. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۶، ص ۶۹۰۴؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۲۱۲-۲۱۳؛ ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۹، ص ۱۹۳.



برد و همراه با قتل و غارت، حجرالأسود را به هجر<sup>۱</sup> فرستاد. این اقدام، موجی از وحشت را در حجاز و مسیرهای حج ایجاد کرد.<sup>۲</sup> افزون بر آن، ضعف دستگاه خلافت در ایجاد امنیت لازم برای حجاج حرمین آشکارتر شد. نتیجه مستقیم این رویداد، تعطیلی سفر حج در سال آینده بود.<sup>۳</sup> البته در موارد معدودی، قرامطه با گرفتن باج و یا وساطت عده‌ای، مانند بزرگان علویان از کشتار حجاج خودداری می‌کردند.<sup>۴</sup> برای مثال در سال ۳۳۴ ه.ق. حجاج بدون مزاحمت به مکه رسیدند.<sup>۵</sup>

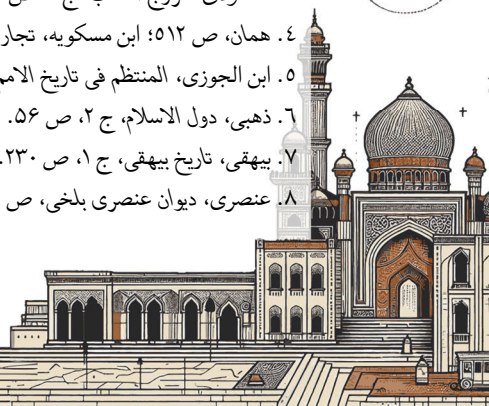
به هر حال با قدرت‌یابی آل‌بویه و با اقدامات تعدادی از حاکمان این سلسله، حملات قرامطه به مرور کاهش یافت، اما از معدود اخبار موجود می‌توان نتیجه گرفت که حملات قرامطه به رقب خراسان در ادوار بعدی تداوم یافته است.<sup>۶</sup> تعقیب قرامطه به وسیله سلطان محمود غزنوی در مناطق شرقی و بعدها جبال روی داد ولی به نظر می‌رسد از قدرت ایشان در مناطق زیر سلطه غزنویان کاسته شده بود.<sup>۷</sup> عنصری بلخی درباره برخورد سلطان غزنه با قرامطه می‌سراید:

فرو ستردی از دین نشان بدعت را زکعبه هم رقم فرمطی فرو ستردی.<sup>۸</sup>

### ۳-۳. ضعف حاکمان و گسترش راهزنی

رواج راهزنی به دلایل مختلف و ناتوانی حاکمان در سرکوب آنها، مؤلفه‌هایی تأثیرگذار بر روند حج‌گزاری خراسانیان به شمار می‌روند. به گفته طبری، گاهی کسانی که از دست گروه‌هایی، مانند قرامطیان جان به در می‌بردند به دست بدویان و راهزنان می‌افتادند و هرچه نهان کرده بودند به غارت می‌رفت و حتی عده‌ای از مشکلات بعدی، مانند تشنگی و

۱. در مورد این واژه، منابع جغرافیا نگاری توافق ندارند. برخی آن را بحرین و قصبه آن را احساء می‌دانند (مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۱، ص ۱۰۴).
۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۶، ص ۶۹۲۱-۶۹۲۲؛ ابن عربی، محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار، ج ۱، ص ۸۴.
۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۷۱.
۴. همان، ص ۵۱۲؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۴۳۵.
۵. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۴، ص ۱۰۸.
۶. ذهبی، دول الاسلام، ج ۲، ص ۵۶.
۷. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۲۳۰.
۸. عنصری، دیوان عنصری بلخی، ص ۳۰۷.





گرسنگی جان می‌باختند.<sup>۱</sup> خطر راهزنان در برخی دوره‌ها، چنان گسترده بود که در منابع ادبی و نوشته‌های طنز تأثیر نهاد.<sup>۲</sup>

با توجه به مسیری طولانی که قافله‌های ماوراءالنهر و خراسان در داخل فلات ایران و خارج از آن می‌پیمودند، با خطرات بیشتری روبه‌رو می‌شدند. بر اساس اخبار منابع در برخی مناطق خراسان، مانند سرخس و طوس و هم‌چنین در جبال به‌ویژه در ری، راهزنی روی می‌داد.<sup>۳</sup> به همین دلیل، گاهی مسافران به اجبار مسیرهای امن‌تر را در پیش می‌گرفتند.

با توجه به این‌که جبال به‌ویژه ری در مسیر اصلی شاه‌راه شرق و غرب واقع بود آشفتگی آن، مشکلات بیشتری را برای قافله‌ها ایجاد می‌کرد. در سایر مناطق فلات ایران مانند کرمان، قُصص‌ها در نامی راه‌ها تأثیرگذار بودند.<sup>۴</sup> در مناطق غربی، حسنویه از کاروان‌ها باج‌گیری می‌کرد.<sup>۵</sup> با توجه به اطلاعات منابع می‌توان ظهور پدیده راهزنی را تابعی از قدرت حکومت‌ها به شمار آورد. در ایام منازعات و دوره ضعف حاکمان خطر راهزنان افزایش می‌یافت، ولی در ادوار همراه با آرامش و در حضور امیران نیرومند که اقداماتی جهت ایجاد امنیت انجام می‌دادند، خطرات کاهش می‌یافت.<sup>۶</sup>

حجاج در مسیرهای خارج از فلات ایران به ویژه در عراق و مسیر حجاز با مشکلات بسیار بیشتری در ارتباط با قبایل عربی که به چپاول و راهزنی می‌پرداختند، روبه‌رو بودند که این مسئله بی‌ارتباط با ضعف دستگاه خلافت عباسی و آشفتگی اوضاع نبود. در منابع ادوار مختلف، به ویژه در سال‌شمارهای ابن جوزی و ابن اثیر، بارها راهزنی گزارش شده است. قبیله عرب خفاجه<sup>۷</sup> یکی از قبایلی است که بارها در موضوع راهزنی و به ویژه راهزنی در

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۶، ص ۶۹۰۵.

۲. ابن جوزی، اخبار الطراف و المتماجنین، ص ۱۱۲.

۳. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة اقالیم، ج ۲، ص ۴۵۶ و ۴۶۷ و ۵۸۳؛ قفص یا قفس از طوایف ساکن در حاشیه جنوبی و جنوب غربی کویر مرکزی ایران بوده‌اند (همان، ص ۷۱۷).

۴. همان، ص ۷۱۸.

۵. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۱، ص ۱۵؛ یکی از حکام سلسله محلی بنی حسنویه در غرب ایران.

۶. الروزراوری، ذیل کتاب تجارب الامم، ص ۵۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ص ۷۱۸.

۷. آل خلیفه در کتاب خود، سیر تاریخی حملات خفاجه و نامی راه‌ها را بررسی کرده است (آل خلیفه، امراء الکوفه و حکام‌ها، ص ۷۰۸-۷۳۶).

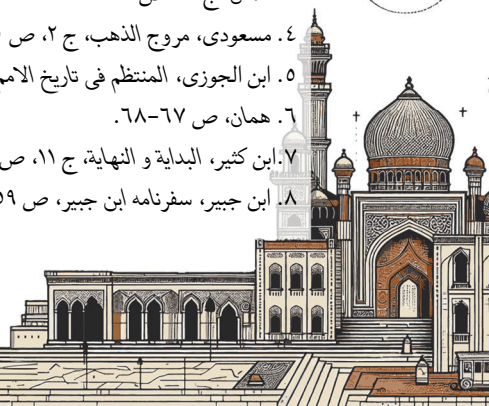


مسیر حج از آنان یاد شده است. آنان در مناطق بین بغداد و بصره ساکن بودند و از روش‌هایی، مانند خشکاندن آب چاه‌ها برای تسلیم شدن کاروانیان سود می‌بردند و به قتل و غارت اموال می‌پرداختند.<sup>۱</sup>

انجام چنین کارهایی، صدمات بیشتری در پی داشت و به تأسیسات آب‌رسانی خساراتی جدی وارد می‌کرد. در منابع به خطرات فعالیت ایشان در سال‌های ۴۰۲ و ۴۰۳ ه.ق. اشاره شده است.<sup>۲</sup> امیران آل‌بویه، بارها به تنبیه خفاجه اقدام کردند، ولی شرارت ایشان تداوم یافت. ادامه راهزنی این قبیله در سال ۴۲۶ ه.ق. سبب توقف اعزام کاروان حج عراق گردید. با توجه به این‌که خراسانیان همراه کاروان یاد شده از این مسیر راهی حج می‌شدند به احتمال قریب به یقین، این امر سبب مشکلات فراوانی برای ایشان شده بود و مدت بیشتری از وقت حجاج در بلا تکلیفی سپری می‌شد.<sup>۳</sup>

قبیله طی در شمار قبایلی بود که گاهی به غارت کاروان‌های حج اقدام می‌کردند. صالح بن مدرک طائی در سال ۲۸۵ ه.ق. با غارت کاروان حج، عده‌ای را به قتل رساند.<sup>۴</sup> حملات ایشان در سال‌های آینده تداوم یافت. چنان‌که در سال ۳۷۲ ه.ق. به تعطیلی کاروان حج عراق انجامید. گاهی حملات آنها سبب تأخیر می‌شد و حجاج به موقع در مکه حضور نمی‌یافتند.<sup>۵</sup> در سال‌های ۳۹۳ و ۳۹۹ ه.ق. ایشان جلو کاروان حج را گرفتند و مبالغی دریافت کردند.<sup>۶</sup> در مواردی رؤسای قبایل از گرفتن باج و غارت به دلایل نامعلومی خودداری می‌کردند.<sup>۷</sup> با این وجود، راهزنی‌ها در سده پنجم و ششم هجری هم‌چنان تداوم یافت.<sup>۸</sup>

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۵۶۰؛ ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۹۰-۹۱؛ ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۱، ص ۳۴۳.
۲. همان، ج ۱۱، ص ۳۴۳-۴۰۰.
۳. همان، ج ۲۲، ص ۱۵۳.
۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۵۵؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۶۹۲.
۵. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۲۷۷، ۲۹۰، ۳۳۷.
۶. همان، ص ۶۷-۶۸.
۷. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۳۸۳.
۸. ابن جبیر، سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۵۹؛ ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۲۰، ۱۰۱.





قبیله بنی سلیم در سال ۳۵۵ ه.ق. به راهزنی و بستن مسیر کاروان حج اقدام کردند.<sup>۱</sup> یکی دیگر از این قبایل، بنی هلال بود که در سال ۳۶۱ یا ۳۶۳ ه.ق. به این کار پرداختند.<sup>۲</sup> هم‌چنین، بنی شیبان از قبایلی بود که بارها در چپاول کاروان‌ها شرکت داشتند.<sup>۳</sup> در چنین شرایطی، گاهی حجاج به دلیل خستگی و مشکلاتی که در مسیر با آن روبه‌رو می‌شدند از پذیرش دستور تغییر مسیر خودداری می‌کردند. نتیجه این کار، عدم یاری نیروهای حکومت و غارت کاروان‌ها بود<sup>۴</sup> که افزون بر غارت اموال و چهارپایان، ربوده شدن زنان و کودکان بارها گزارش شده است.<sup>۵</sup>

در پی این حملات، حجاج چاره‌ای جز بازگشت و یا ادامه مسیر نداشتند که هر دو گزینه با مشکلات و سختی‌هایی همراه بود. با این حال، رسیدن به موقع کاروان و شرکت در مراسم حج به عنوان مهم‌ترین دغدغه حجاج، همیشه میسر نمی‌شد<sup>۶</sup> و بارها سفر حج از خراسان و عراق به سبب راهزنی قبایل عرب به‌ویژه در سه دهه اول قرن پنجم هجری تعطیل شد.<sup>۷</sup>

در برخی ایام، حملات قبایل در حجاز و حتی در مکه و مدینه روی می‌داد. تعدادی از قبایل ساکن حجاز، راه کاروانیان را سد می‌نمودند و به بهانه‌های مختلف، جوهری به عنوان حق راه از ایشان اخذ می‌کردند.<sup>۸</sup> هم‌چنین، گاهی بین قبایل مختلف و حتی ساکنان حرمین، درگیری‌هایی روی می‌داد و مشکلاتی برای حجاج پدید می‌آورد.<sup>۹</sup> این سختی‌ها با انجام حج به پایان نمی‌رسید و در مسیر بازگشت، دشواری‌های مسیر رفت به ویژه حملات اعراب تکرار می‌شد.<sup>۱۰</sup>

۱. همان، ج ۱۴، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۲۱۰.

۳. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۷۰، ۴۷۱.

۴. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۹، ص ۶۶، ۶۷.

۵. همان، ص ۱۴۱.

۶. همان، ج ۲۱، ص ۶۰.

۷. همان، ج ۲۲، ص ۱۳۷؛ ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۲۲۹.

۸. ناصر خسرو، سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۰۵.

۹. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۵۴۲.

۱۰. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۶، ص ۶۹۰۵.



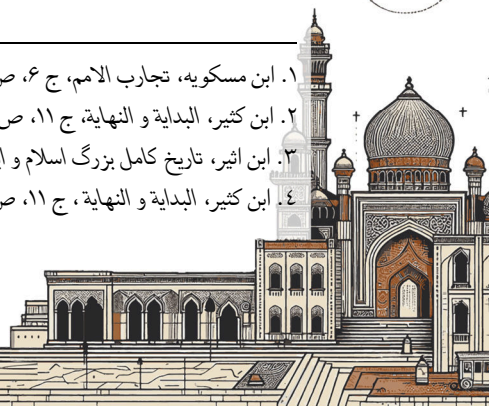
برخی امیران برای ایجاد امنیت در مسیر عراق و حجاز و سرکوب اعرابی که کاروان‌های تجاری و حج را مورد تعرض قرار می‌دادند، اقداماتی انجام دادند. برای مثال، عضدالدوله به سرکوب دو قبیله بنی عقیل و بنی شیبان پرداخت که بارها مشکلاتی برای حجاج ایجاد کرده بودند.<sup>۱</sup>

هم‌چنین، در کنار تنبیه، تطمیع رؤسای قبایل به‌عنوان سیاستی تأثیرگذار از سوی برخی امیران و حاکمان پی‌گیری می‌شد. بدر بن حسنویه در سال ۳۸۵ ه.ق. با پرداخت هفتصد هزار دینار، قراردادی با اصیفر منتفقی جهت حفظ امنیت و عدم تعرض به کاروان حج بست که تا سال ۴۰۳ ه.ق. تداوم یافت و سبب افزایش منزلت وی گردید.<sup>۲</sup> این راهکار از سوی برخی حاکمان مناطق شرقی، مانند غزنویان مورد استفاده قرار گرفت و با پرداخت مبالغی، امنیت کاروان‌های خراسان را تأمین کردند.

برای مثال، پس از سال ۴۱۱ ه.ق. که کاروان حج خراسانیان برای مدتی تعطیل شده بود، سلطان محمود غزنوی مبلغ سی هزار دینار برای پرداخت به اعراب، در اختیار ابی محمد ناصی قاضی القضاة قرار داد. اعراب منطقه فید، حاضر به پذیرش مبلغ پیشنهادی نشدند و اگر رئیس ایشان در ابتدای درگیری کشته نمی‌شد، شاید کاروان خراسان را غارت می‌کردند.<sup>۳</sup> با این حال در برخی مواقع، رؤسای قبایل با دریافت مبلغی، حراست از کاروان‌ها را عهده‌دار می‌شدند. در سال ۳۸۲ ه.ق. رئیس قبیله بنی تغلب با دریافت وجوهی به این امر پرداخت، ولی در سال بعد به بهانه تقلبی بودن سکه‌ها، جلوی حجاج عراق را گرفت که خراسانیان هم در این کاروان بودند و موفق به انجام حج نشدند.<sup>۴</sup>



۱. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۷۰؛ الروزراوری، همان، ص ۵۴، ۵۷.
۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۴۰۷؛ ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۱، ص ۲۵۷.
۳. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۲، ص ۴۳-۴۴.
۴. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۳۵۵-۳۵۶.







وجود چنین مشکلاتی سبب شد در منابع فقهی و احکام مربوط به حج، بخشی را به وظایف و حدود اختیارات امیر الحاج و لزوم مقابله با خطر راهزنان و دزدان و رفع آن اختصاص دهند.<sup>۱</sup> در منابع در این باره آمده است:

اگر کسی بخواهد مانع راهشان شود، او را دور کند و اگر کسی بخواهد راه حج بر ایشان ببندد او را از ایشان براند، چه به جنگ اگر در توانش باشد و چه به بخشش آنچه حاجیان برای دفع این مانع در اختیارش گذارند.<sup>۲</sup>

چنین احکامی نشان‌دهنده گستردگی راهزنی در این دوره است که فقها را وادار می‌کرد جهت حفظ جان کاروانیان، حتی دادن باج به راهزنان را در زمان سختی جایز شمارند.

#### ۴. سایر مؤلفه‌های تأثیرگذار

##### ۴-۱. مشکلات متأثر از تغییر مسیر

مسیر حجاج خراسان به عراق و بغداد با اندکی تغییر، به طور معمول راه‌های دوره باستان بود.<sup>۳</sup> در کتاب طبقات الشافعیه، بارها به علمای خراسان بزرگ و شرق که از مسیر عراق و بغداد راهی حجاز می‌شدند، اشاره شده است.<sup>۴</sup> هم‌چنین در دیوان شریف رضی (د. ۴۰۶ ق.) درباره حضور خراسانیان در بغداد برای عزیمت به حجاز، سخن به میان آمده است.<sup>۵</sup> در داخل ایران، بیشترین رفت و آمد در چند مسیر فرعی و در عراق از دو مسیر کوفه و بصره به سمت حجاز انجام می‌شد. بیشتر کاروان‌های حج برای رسیدن به مکه از این دو مسیر، به ویژه مسیر کوفه استفاده می‌نمودند.

یکی از پی‌آمدهای نامی، تغییر مسیر کاروان‌های حج و استفاده از راه‌های غیر معمول بود. در شرایط بحرانی، مسیر شام و در موارد نادری، مسیر دریایی مهم‌ترین گزینه به شمار می‌رفت. با بررسی منابع می‌توان نمونه‌هایی از تغییر مسیر را مشاهده کرد. این امر، بیشتر در زمان ظهور قرامطه و پیدایش نامی‌ها در مسیرهای جنوبی عراق به سمت حجاز روی داده

۱. ابی یعلی، الاحکام السلطانیه، ص ۱۱۴-۱۰۸؛ ماوردی، آیین حکمرانی، ص ۲۲۶  
 ۲. همان: ابی یعلی، الاحکام السلطانیه، ص ۵۷-۵۹.  
 ۳. ابن فضلان، سفرنامه ابن فضلان، ص ۶۱-۶۶.  
 ۴. سبکی، طبقات الشافعیة الکبری، ج ۴، ص ۱۵۶؛ ج ۵، ص ۱۱۵.  
 ۵. شریف الرضی، دیوان الشریف الرضی، ج ۲، ص ۳۶.



است.<sup>۱</sup> در موارد بسیار نادری، بنادر جنوبی مانند سیراف و هرمز به عنوان نقطه شروع سفر دریایی به حجاز انتخاب می‌شدند. برای مثال در سال ۴۱۹ ه.ق. به دلیل نابودی محصولات کشاورزی عراق، حجاج خراسانی از راه کرمان و مسیر دریایی به جده عزیمت کردند.<sup>۲</sup> مسیرهای دشوار دیگر به ندرت مورد استفاده قرار می‌گرفت که گاه از سرزمین‌های غیرمسلمانان مانند ارمنستان، خلاط و آنی می‌گذشت و مشکلات بیشتری به همراه داشت.<sup>۳</sup> هم‌چنین، گاه به دلیل خطر غارت بادیه‌نشینان با کاروان شام هم‌سفر می‌شدند که موجب دوری مسیر می‌گردید.<sup>۴</sup> برای نمونه در سال ۴۴۰ ه.ق، مردم خراسان از راه شام و مصر و با کشتی به مدینه رسیدند و پس از پایان مراسم حج، از راه شام بازگشتند.<sup>۵</sup> با بررسی اخبار موجود به نظر می‌رسد که مشکلات و دشواری این مسیرها، بسیار بیشتر از آن بوده است که در منابع منعکس شده است. عدم وجود آبادی در مسیرهای غیر متعارف، خطر گرسنگی و بی‌آبی را تشدید می‌نمود. در چنین مسیرهایی، تأمین امنیت کار دشوارتری بود و در صورت غارت، مشکلات بیشتری را پدید می‌آورد.

## ۲-۴. افزایش عوارض

چنان‌که اشاره شد از سده سوم به تدریج، سلسله‌هایی در شرق و غرب دنیای اسلام سر برآوردند که حجاج ماوراءالنهر و خراسان بزرگ، مجبور به عبور از قلمرو ایشان بودند. ساکنان مناطق شرقی و خراسان زیر سلطه سامانیان یا غزنویان مجبور بودند بخشی از مسیر را در قلمرو آل‌بویه و حتی فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ه.ق.) طی نمایند و در برخی دوره‌ها مجبور به پرداخت عوارض می‌شدند. وجود برخی اخبار درباره عوارض غیرضروری، نشان دهنده آن است که علاوه بر مسیرها، گاهی در مکه هم عوارضی دریافت می‌شد. برای مثال در دوره مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ه.ق.) و مستنجد (۵۵۵-۵۶۶ ه.ق.) باج راه‌داری لغو شد<sup>۶</sup>، اما گاهی مأموران دولتی و راه‌داران به شکل بسیار زشتی متعرض حجاج می‌شدند

۱. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۳، ص ۲۵۶؛ ناصرخسرو، سفرنامه ناصرخسرو، ص ۱۰۶.
۲. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۲، ص ۸۴.
۳. همان، ص ۱۵۸.
۴. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۱۵۹؛ ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۲۵.
۵. ناصرخسرو، سفرنامه ناصرخسرو، ص ۱۰۶.
۶. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۹، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ ج ۲۷، ص ۷۴.





و به تفتیش اثاث آنها می‌پرداختند.<sup>۱</sup> چنین اعمالی سبب می‌شد برخی امیران مانند عضد الدوله، اقداماتی برای جلوگیری از زورگویی مأموران انجام دهند و مالیات را از کاروان‌های حج بردارند.<sup>۲</sup> البته به نظر می‌رسد این اقدامات با وضعیت مالی حکومت‌ها ارتباط تنگاتنگی داشته است و در مواردی که وضعیت مالی ایشان آشفته بود، عوارض برقرار می‌شد.

در دوره استیلای فاطمیان بر حجاز، مَکوس یا هلالی که از مالیات‌های رایج در مصر بود از قافله‌های حج دریافت می‌شد که نوعی ستم به شمار می‌رفت.<sup>۳</sup> اخباری مبنی بر اخذ این نوع از مالیات در حرمین در دوره معتضد (۲۷۹-۲۸۹ ه.ق.) وجود دارد.<sup>۴</sup> دریافت این مبالغ، چندان مانعی برای حضور حجاج در مکه ایجاد نمی‌کرد و بیشتر مسافران از ثروت و مکتت برخوردار بودند. با این حال، این امر برای افرادی که در مسیر غارت می‌شدند و خود را به مکه می‌رساندند، خالی از اشکال نبود.

### ۳-۴. بلایای طبیعی

بلایای طبیعی را می‌توان از مصادیق ناامنی به شمار آورد که بر زندگی انسان‌ها اثرگذار بوده است. بلایای طبیعی مانند قحطی، سیل، سرمای شدید و شیوع بیماری‌های مسری سبب توقف حج می‌شد. در لابه‌لای منابع تاریخی به بلایایی که گاه در ارتباط با حج بوده‌اند، اشاره شده است. در برخی موارد، مانند سال ۴۴۸ ه.ق. این بلایا شکل گسترده و فراگیر داشته است و گاه محدود به یک ناحیه بوده است.<sup>۵</sup> در سال ۴۰۱ ه.ق. قحطی بزرگی در خراسان به ویژه در نیشابور روی داد، در باره این قحطی در منابع آمده است:

دندان‌های در صف از تف حرقت باطن زرد شد و دهن‌های خوش بوی از تاب شعله گرسنگی دود خلوف به آسمان رسانید و جان‌ها از وحشت منازل اجسام روی به مرکز خویش نهاد و دانه گندم به قیمت از دانه مروارید درگذشت... و هزاران نفر جان خود را از دست دادند.<sup>۶</sup>

۱. ابن جبیر، سفرنامه ابن جبیر، ص ۹۶.

۲. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۸۱.

۳. قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۳، ص ۵۳۱؛ مقریزی، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیه، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۷.

۴. ابن عربی، محاضرات الابرار و مسامرة الاخیار، ج ۱، ص ۸۳.

۵. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۶، ص ۵.

۶. جرفادقانی، تاریخ یمینی، ص ۳۱۴-۳۱۵.



هم‌چنین در نواحی جبال و دیلم که مسیر شرق به غرب بود، بارها از وقوع قحطی سخن رفته است.<sup>۱</sup> پی‌آمد قحطی، گرانی شدیدی بود که یک من سبوس را به دانگی زر می‌خریدند.<sup>۲</sup> گاهی قحطی در عراق که مسیر کاروان‌های شرق از آن می‌گذشت، روی می‌داد. در سال‌های ۴۰۲ و ۴۱۸ ه.ق. بر اثر تگرگ، غلات عراق نابود شدند و چیزی از آنها باقی نماند.<sup>۳</sup> گاهی سرما محصولات را به تباهی می‌کشاند. در سال‌های ۴۱۷ و ۴۱۹ ه.ق. محصولات کشاورزی، مانند خرما در عراق به سبب سرما معدوم شدند و این امر موجب توقف حج گردید.<sup>۴</sup>

کمبود بارش، خشک‌سالی و آفاتی مانند هجوم ملخ سبب اختلال در تولید می‌شدند و در نتیجه، قحطی و ناامنی بر روند حج تأثیر منفی می‌نهاد. کمبود آذوقه در مسیرها، گاه چنان شدید بود که به گفته طبری در سال ۳۱۹ ه.ق. حجاج نزدیک بود، هم‌دیگر را بخورند.<sup>۵</sup> قحطی بین سال‌های ۳۲۳ تا ۳۳۱ ه.ق. در بغداد، همراه با شیوع بیماری بود.<sup>۶</sup> هم‌چنین، وقوع قحطی در حجاز که به صورت طبیعی فاقد کشاورزی بود، گزارش شده است که به احتمال زیاد بر روند حج‌گزاری تأثیر منفی داشته است.

خشک‌سالی و کمبود آب در مسیر یا آسیب به تأسیسات آبرسانی یکی از مهم‌ترین مشکلات کاروان‌های حج در بیشتر مقاطع تاریخی به‌ویژه در فلات ایران و حجاز به شمار می‌رفت و گاهی سبب مرگ عده‌ی زیادی می‌شد. در کنار آن خشک‌سالی و کم‌آبی سبب افزایش قیمت آب آشامیدنی می‌گردید.<sup>۷</sup> با آن‌که اقداماتی جهت احداث چشمه، حفر چاه و

۱. همان، ص ۲۲۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۵؛ ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۲، ص ۱۳۷.

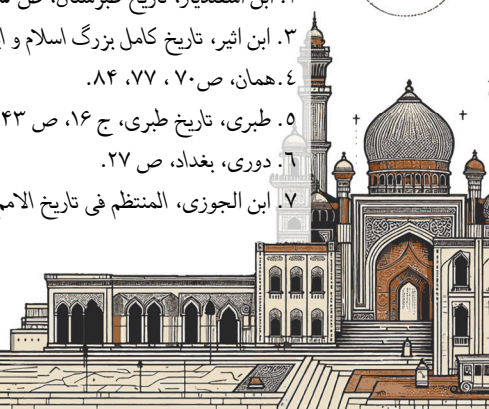
۳. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۲، ص ۷۰.

۴. همان، ص ۷۰، ۷۷، ۸۴.

۵. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۶، ص ۶۹۴۳.

۶. دوری، بغداد، ص ۲۷.

۷. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۸۵.





آبشخور چارپایان به وسیله برخی، مانند عضد الدوله انجام می‌شد، ولی مشکل کم‌آبی پیوسته وجود داشته است.<sup>۱</sup> گاهی مشکل کم‌آبی در نتیجه عوامل غیرطبیعی روی می‌داد. برای مثال، درگیری‌های حاکمان و آشوب‌ها سبب غفلت از نگهداری تأسیسات آب‌رسانی می‌شد. در برخی مواقع، حاکمان یا قبایل مسیر اقدام به تخریب تأسیسات آب‌رسانی می‌کردند. برای مثال در سال ۲۶۸ ه.ق. حاکم جده آب محل را فاسد نمود و در سال ۲۹۳ ه.ق. قرامطه آب را با انداختن مردار آلوده کردند و برخی چاه‌ها را پر نمودند.<sup>۲</sup> هم‌چنین، گاهی قبایل عرب جهت ایجاد مشکل برای کاروان‌ها و وادار نمودن ایشان به تسلیم و واگذاری اموال، منابع آب را از بین می‌بردند. در سال ۳۵۷ ه.ق. بسیاری از حجاج خراسانی به علت بی‌آبی و تشنگی جان باختند.<sup>۳</sup>

مشکل بی‌آبی چنان اهمیت داشت که در منابع ادبی این دوره اثر نهاد. ماء طریق الحج به عنوان ماده‌ای حیاتی که آن را می‌نوشتند و زبان به بدگویی می‌گشایند و هر چیز نکوهیده را به آب مسیر حج تشبیه کردن در برخی اشعار مشاهده می‌شود.<sup>۴</sup> پی‌آمد این امر به صورت مستقیم، ایجاد مشکلاتی برای حجاج و به صورت غیرمستقیم، رشد و شیوع بیماری‌های مسری، مانند وبا در برخی مناطق بوده است.<sup>۵</sup> به خاطر این مشکلات و اهمیت تأمین آب، فقها بخشی از وظایف امیرالحاج را تهیه آب می‌دانستند.<sup>۶</sup> سیل و طغیان برخی رودها از دیگر عوامل منفی تأثیرگذار بر حرکت کاروان‌های حج به شمار می‌رود که وقوع آن در سال‌های مختلف گزارش شده است. سیل علاوه بر نابودی محصولات کشاورزی، پل‌ها و بندها را تخریب می‌کرد و به راه‌ها آسیب وارد می‌نمود.<sup>۷</sup> این امر، افزون بر کندی حرکت و تغییر مسیر، تعطیلی حج از مسیر عراق را در پی داشت که

۱. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۸۱.

۲. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۸، ص ۲۱۴؛ ج ۱۹، ص ۶۰، ۶۶.

۳. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۴، ص ۱۸۹.

۴. ثعالبی، شمارالقلوب فی المضاف و المنسوب، ص ۴۸۲؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۷۹.

۵. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ص ۳۷۳؛ ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، ص ۳۰۸، ۴۲۹.

۶. ماوردی، آیین حکمرانی، ص ۲۲۶.

۷. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۸۳.



محمل خراسانیان از آن استفاده می‌کردند. در سال ۴۰۱ ه.ق. آب دجله بالا آمد و موجب آسیب به زمین‌های کشاورزی و آب‌گرفتگی برخی مناطق شد.<sup>۱</sup> سیل و بی‌توجهی برخی حاکمان، نسبت به تعمیر و نگهداری تأسیساتی، مانند پل‌ها در برخی دوره‌ها بر روند اعزام کاروان‌ها تأثیر منفی داشته است.<sup>۲</sup> هم‌چنین، سیل در مکه و مدینه روی می‌داد و ناصر خسرو از سیلی در محل جحفه گزارش می‌دهد که سبب مرگ عده‌ای گردید.<sup>۳</sup>

## ۵. نتیجه

امنیت در جریان حج‌گزاری مسلمانان شرق عالم اسلام به‌ویژه خراسان بزرگ، نقشی اساسی ایفا می‌کرد و بر هم خوردن آن، مشکلاتی را به همراه داشت. در میان مؤلفه‌های متعدد مؤثر بر ایجاد ناامنی، درگیری داخلی مدعیان قدرت و درگیری حاکمان و ضعف متأثر از آن، نقشی عمده و محوری داشت و سایر عوامل تحت تأثیر آن، شکل می‌گرفتند. رقابت امیران شرق بر سر گسترش قلمرو در کنار رقابت جهت رسیدن به قدرت، دوره‌ای از جنگ، شورش و در نتیجه ناامنی را در پی داشت. اشتغال امیران به جنگ‌های داخلی و خارجی، امکان احداث و رسیدگی به تأسیسات بین راهی را محدود می‌کرد.

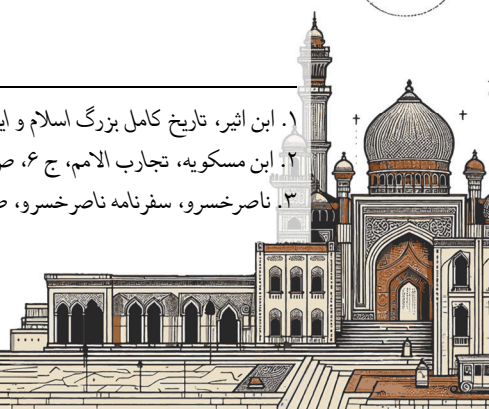
از سوی دیگر، درگیری‌های فرقه‌ای در بغداد در کنار ظهور گروه‌های تندرو، مانند قرامطه سبب ناامنی راه‌های منتهی به حرمین می‌شد بر مشکلات می‌افزود. افزون بر آن، گسترش راهزنی به‌ویژه از سوی قبایل منطقه به‌عنوان سنتی ریشه‌دار در ادوار ضعف امیران عراق، شیوع بسیاری یافت که این روند با ناامنی متأثر از بلایای طبیعی در برخی دوره‌ها تشدید می‌شد و سبب تعطیلی ركب الخراسان می‌گردید.



۱. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۱، ص ۲۳۴/۲۳۵.

۲. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۸۳.

۳. ناصر خسرو، سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۰۴.







## منابع

- آل خلیفه، محمد علی، امراء الکوفه و حکامها، تصحیح یاسین صلواتی، تهران: مؤسسه الصادق، ۱۴۲۵ ه.ق.
- ابن اثیر، محمد بن علی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، چاپ دوم، تهران: پدیده خاور، ۱۳۶۶.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲ م.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی، اخبار الظراف و المتماجنین، تصحیح عبد الأمير مهنا، بیروت: دار الفکر اللبنانی، ۱۹۹۰ م.
- ابن جبیر، محمد بن احمد، سفرنامه ابن جبیر، تصحیح ویلیام رایت، ترجمه پرویز اتابکی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
- ابن عربی، محی‌الدین، محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار، تصحیح محمد عبدالکریم النمری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۱ م.
- ابن فضلان، احمد بن العباس بن راشد بن حماد، سفرنامه ابن فضلان، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، چاپ دوم، تهران: شرق، ۲۵۳۲.
- ابن قلانسی، حمزه بن اسد، ذیل تاریخ دمشق، بیروت: الآباء الیسوعین، ۱۹۰۸ م.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، بیروت: احیاء التراث العربی مؤسسه تاریخ العربی، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ابن مسکویه، احمد بن علی، تجارب الامم، ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی، تهران: سروش و توس، ۱۳۶۹.
- ابی یعلی، محمد بن الحسین الفراء، الاحکام السلطانیه، تصحیح محمد حامد الفقیهی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۰ م.
- احمدی قورتولمش، ابراهیم، «مسیرهای آسیایی حج جلوه‌های تاریخی و جغرافیایی»، فصلنامه میقات حج، ۱۳۹۴، شماره ۹۴.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران: مهتاب، ۱۳۷۴.
- تتوخی، ابو علی محسن بن علی، فرج بعد از شدت، ترجمه حسین بن اسعد دهستانی، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.



- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد، شمار القلوب فی المضاف و المنسوب، رضا انزابی نژاد، مشهد: بی‌نا، ۱۳۷۶.
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح، تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- جعفریان، رسول، «احکام و فرمان‌های حج در زمان ایلخانان»، میقات حج، ۱۳۷۸، شماره ۲۹.
- دوری، عبدالعزیز، بغداد، اسماعیل دولتشاهی-ایرج یروشانی، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- دوغان، اسراء، تاریخ حج‌گزاری ایرانیان، تهران: مشعر، ۱۳۸۹.
- دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- ذهبی، محمد بن احمد، دول الاسلام، تحقیق حسن اسماعیل مروه، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵ م.
- الروزآوری، ابی شجاع محمد بن الحسین، ذیل کتاب تجارب الامم، قاهره: دارالکتاب الاسلامی، بی‌تا.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق محمود محمد الطنحی و عبدالفتاح محمد الحلو، بیروت: دارالاحیاء الکتب العربیه، بی‌تا.
- السلمی، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین، طبقات الصوفیه، تصحیح مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ه.ق.
- السمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی، الانساب، تصحیح عبدالرحمن معلمی، حیدرآباد: دایرةالمعارف العثمانیه، ۱۳۸۲ ه.ق.
- سنابلی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان سنابلی غزنوی، مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: نگاه، بی‌تا.
- زکار، سهیل، الجامع فی اخبار القرامطه فی الاحساء، الشام، العراق، الیمن، دمشق: دارحسان، ۱۹۸۷ م.
- شجاعی، محمد، حج در آینه شعر فارسی، تهران: مشعر، ۱۳۸۸.
- شریف‌الرضی، محمد بن حسین، دیوان الشریف‌الرضی، بیروت: دارالاجیل، ۱۹۹۵ م.
- صادقی، مقصود علی، «مسئله راه حج در مناسبات حکومت‌های شرق و غرب ایران (از غزنویان تا صفویه)»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ۱۳۹۳، شماره ۷.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
- عنصری بلخی، دیوان عنصری بلخی، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه سنابلی، ۱۳۶۳.
- غفرانی، علی؛ نوروزی، زهرا؛ پزگری، زهرا، «موانع و مشکلات سفر حج ایرانیان در روزگار سلجوقی»، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ۱۳۹۵، شماره ۲۲.
- قلقشندی، احمد بن عبدالله، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، تصحیح محمدحسین شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
- گردیزی، ابی سعد عبدالحی بن ضحاک، زین الاخبار، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.





- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب، آیین حکمرانی، ترجمه حسین صابری، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۱.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱.
- مقریزی، احمد بن علی، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیه، حواشی خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸ م.
- موحدی نیا، عباس، مراسم حج در دوره اول عباسیان، به راهنمایی سید حسین فلاح زاده، پایان‌نامه جهت اخذ کارشناسی ارشد، دانشگاه باقرالعلوم، ۱۳۹۰.
- موسوی مقدم، مهناز؛ ناظمیان فرد، علی؛ سرافرازی، عباس، «امرای سادات حج در دوره بویهیان»، پژوهشنامه حج و زیارت، ۱۳۹۶، شماره چهارم.
- ناصرخسرو، ابو معین حارث قبادیانی بلخی، سفرنامه ناصرخسرو، تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران: زوار، ۱۳۷۰.
- نرشخی، ابی بکر محمد، تاریخ بخارا، مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳.
- نویسنده ناشناس، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعرای بهار و بهجت رضانی، تهران: کلاله خاور، بی‌تا.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.





## تاریخ بخارای غنجار و نقل‌های برجای مانده از آن

رسول جعفریان<sup>۱</sup>

۱. دانش‌یار دانشگاه تهران، ایران.

### چکیده:

تاریخ‌های محلی یکی از منابع بسیار ارزش در شناخت تاریخ و جغرافیای دنیای اسلام و مهم‌تر از آن شناخت رجال و دانشمندان اسلامی و تحقیق درباره تمدن و فرهنگ اسلامی هستند. در این زمینه، خراسان پیشتاز است و آثار فراوانی درباره آن در قرن‌های سوم تا ششم تألیف شده است. یکی از این آثار که منبعی منحصر به فرد درباره شهر بخارا بوده است، تاریخ بخارای غنجار است که به سال ۴۱۲ هـ. ق درگذشته است. از این اثر، نسخه‌ای شناخته نشده و تنها بخش‌هایی از آن در منابع بعدی بر جای مانده است. این مقاله به بررسی زندگی غنجار، تاریخ بخارا و قطعات باقی مانده آن می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ محلی، تاریخ بخارا، غنجار، خراسان.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۲۰ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۲/۰۵/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۶/۱۷ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۷/۰۴/۱۰

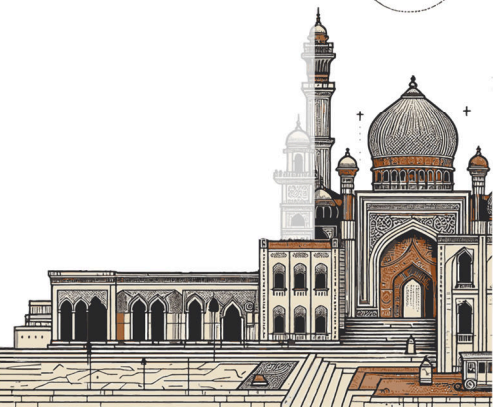


دانشگاه باقر العلوم



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع). © نویسندگان.





## مقدمه<sup>۱</sup>

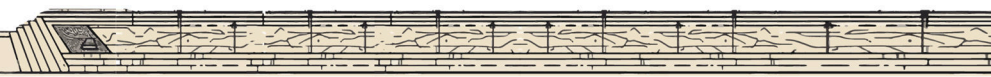
درباره جنبش علمی تاریخ‌نویسی محلی که در قرن‌های سوم تا هشتم هجری جریان داشت و خروجی آن پیدایش آثار فراوانی درباره تاریخ شهرها بود، تاکنون مطالب فراوانی گفته شده است که با یافت شدن منابع جدید، تکمیل می‌شوند. تاریخ‌های محلی، آثاری بسیار استوار است، برخاسته از نوعی معرفت وطنی - علمی در قالب علم تاریخ و جغرافی از یک سو و علم رجال و حدیث از سوی دیگر.

این آثار محلی بیشتر مورد استفاده محدثان، تاریخ‌نگاران و رجال شناسان برجسته‌ای مانند خطیب بغدادی (م. ۴۶۳ ه. ق) سمعانی، ذهبی (م. ۷۴۸ ه. ق) و صفدی (م. ۷۶۴ ه. ق) که نگاه‌های فرامحلی داشتند، قرار گرفت. در این میان تأسفی که وجود دارد، نابود شدن بخش عمده این متون است که به ویژه در بخش شرقی جهان اسلام و در جریان حمله مغول و سقوطی که دنیای اسلام در این بخش از لحاظ فرهنگی تحمل کرد، پیش آمد.

از این دسته از کتاب‌ها باید از تاریخ‌های خراسان و شهرهای مختلف آن یاد کرد که با همه اهمیتی که برای فرهنگ اسلامی - ایرانی داشتند، بیشتر آنها بر جای نمانده است. یکی از بزرگ‌ترین این آثار، *تاریخ نیشابور* حاکم نیشابوری (م. ۴۰۵ ه. ق) است که با همه عظمت و شمولی که داشت از دست رفته است. عبدالکریم رافعی (م. ۶۲۳ ه. ق) نویسنده *تاریخ قزوین* که خوشبختانه بر جای مانده است، در مقدمه کتابش از چند تاریخ محلی از جمله، *تاریخ بخارای غنچاری* یاد می‌کند. او انگیزه تألیف خود را نگارش تاریخ قزوین می‌داند که پیش از آن به صورت مختصر مورد توجه قرار گرفته بود و در این باره می‌نویسد:

إما ببلدة کتواریخ بغداد للحافظ أبی بکر الخطیب و غیره و تاریخ مصر لأبی سعد بن یونس و واسط لأسلم ابن سهل و اصبهان لأبی بکر ابن مردویه، و ابن منده،

۱. مقاله‌ای با عنوان *غنچار و کتابه تاریخ علماء بخاری* به وسیله دکتر طارق فتیحی سلمان در سال ۱۹۹۰ م در مجله *کلیة التریبیه* دانشگاه موصل (ص ۱۶۷ - ۱۸۳) نوشته شده است که بخش نخست درباره تواریخ محلی، بخشی درباره فهرست استادان و شاگردان و قسمتی درباره نقل‌هایی از این کتاب است که در همه بخش‌ها ناقص و مغلوط است. با این حال بر اساس اصل مسلم الفضل لمن سبق باید از آن یاد می‌شد. هر چند بنده پس از امام کار، آن را ملاحظه کردم و چه خوب شد که از اول ندیدم تا از نوشتن این مقاله منصرف شوم.

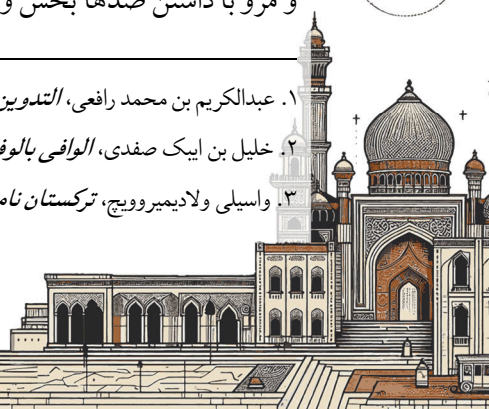


و ابی نعیم، و همدان لصالح بن أحمد الحافظ ثم لکیاشیرویہ، و نيسابور للحاکم، و هراة لأبی إسحاق بن معین و بلخ، لأبی اسحاق المستملی و غیره، و مرو للعباس بن مصعب، و لأحمد بن سیار و غیرهما و بخارا لأبی عبدالله غنجر و سمرقند لأبی سعد الادریسی لم أر من هذا الضرب تاریخاً لقزوين إلا المختصر الذی ألفه الحافظ الخلیل بن عبدالله رحمه الله.<sup>۱</sup>

صفدی نیز در مقدمه *الوافی بالوفیات* فهرستی از تاریخ‌های محلی را معرفی می‌کند که روشن نیست کدام یک در اختیار او بوده است اما روشن است که استفاده از آنها در تدوین موسوعه بزرگ *الوافی بالوفیات* در دستور کار خود داشته است. وی فهرستی از تاریخ‌های محلی را با تقسیم مناطق و بیان تاریخ‌های هر کدام بیان می‌کند.<sup>۲</sup> اکنون پس از یک دوره هفتصد ساله که از نابودی آن آثار می‌گذرد، چندین دهه است که به این کتاب‌ها توجه شده است و بازسازی آنها بر اساس قطعات باقی مانده در متون دیگر آغاز شده است. بارتولد شرحی مفصل از تاریخ‌ها و بخش‌های موجود هر یک از آن آثار که برای منطقه گسترده ماوراءالنهر و ایران نوشته شده بودند، ارائه می‌کند.<sup>۳</sup>

در میان شهرهای ماوراءالنهر، بخارا از شهرهایی است که به دلیل اهمیت آن در داشتن صدها بلکه هزاران محدث و مؤلف، مورد توجه رجال شناسان و محدثانی بوده است که در طلب حدیث به آن وارد می‌شدند. این شهر، نسل بزرگی از اعراب مهاجر اولیه را در خود جای داد که به تدریج به علوم دینی علاقه‌مند شدند و حوزه علمی آن را بنیاد گذاشتند و ادامه دادند. همین که کتاب بخاری از عالمی عرب و جعفی الاصل از قبایل عرب، از این شهر برآمده، نشانگر اهمیت حوزه علمی آن و موقعیتی است که در میان محدثان اهل سنت داشته است. روشن است که این اهمیت نه فقط به سبب جنبه‌های علمی، بلکه به سبب موقعیت سیاسی این شهر در قرن سوم و چهارم بود. به طوری که بخارا در کنار شهرهایی چون سمرقند و مرو با داشتن صدها بخش و روستا، یکی از شهرهای مهم خراسان به شمار می‌آمد.

۱. عبدالکریم بن محمد رافعی، *التدوین فی اخبار قزوين*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲.
۲. خلیل بن ابیک صفدی، *الوافی بالوفیات*، بیروت: دارالنشر فراتر شتاينز، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۴۷-۴۹.
۳. واسیلی ولادیمیروویچ، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۳.







ارتباط این شهرها با یکدیگر از لحاظ علمی و وضعیت حوزه‌های علمی آن، از موضوع‌های بکری است که در مورد آنها پژوهشی جدی نشده است و ما سخت نیازمند بازکاوی و روشن کردن چگونگی نظام تربیتی و آموزشی آنها بر اساس متون بر جای مانده در کتاب‌های رجالی و تاریخ‌های محلی هستیم. اهمیت این مناطق از جمله، بخارا سبب شده است تاریخ‌های متعددی برای آن نوشته شود که از آن میان، *تاریخ نرشخی* که نوعی بازنویسی یک اثر کهن‌تر همراه با اضافات بوده، خوش‌بختانه بر جای مانده است. مصحح در مقدمه این اثر، مروری بر تاریخ‌های نوشته شده برای بخارا دارد<sup>۱</sup> که ما در این جا آن مطالب را تکرار نخواهیم کرد. هم‌چنین، این آثار در مقدمه *تاریخ بخارای غنچار* هم که محل بحث ما در این مقاله است، یاد شده است.

### درباره غنچار

ابوعبدالله محمد بن احمد بن سلیمان بن کامل بخاری و راق معروف به غنچار (۳۳۷ - ۴۱۲ ه. ق) نویسنده اثری در تاریخ بخارا است که شهرت بسزایی در قرون پنجم تا هشتم هجری داشته است و در این جا محل بحث ما است. غنچار با توجه به معنای آن که معادل گلگون است، می‌تواند برگرفته از غنچه آر فارسی باشد که بسا به معنای صورتی است که شبیه به غنچه است.

از میان قدما، پس از ابن ماکولا، سمعانی بیشترین استفاده را از این اثر برده و شرح حالی از وی ذیل مدخل غنچار در *الانساب* نوشته است. وی در آن جا می‌نویسد:

دو نفر به این لقب مشهور بودند که یکی عیسی بن موسی [راوی مشهور و] متوفای ۱۸۵ است<sup>۲</sup> که این لقب برای وی به خاطر سرخ بودن گونه‌های او یا لکه قرمزی روی صورتش بوده است. دومین آنها ابوعبدالله محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن کامل بخاری و راق معروف به غنچار است که حافظ حدیث بوده و کتاب تاریخ بخارا از اوست. وی کتابی نیز با عنوان فضائل الصحابة الاربعة داشته است.<sup>۳</sup>

۱. ابوبکر جعفر بن محمد نرشخی، *تاریخ بخارا*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳، ص ۱۴ (مقدمه).

۲. شمس‌الدین محمد ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تصحیح شعیب الزناؤوط، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶، ج ۸، ص ۴۸۷. شرح حال عیسی بن موسی غنچار را به نقل از تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری آورده است.

۳. عبدالکریم بن محمد سمعانی، *الانساب*، تصحیح عبدالرحمن معلمی، حیدرآباد: بی‌نا، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۷۹.



سمعانی می‌افزاید که وی فراوان به حدیث می‌پرداخته، کار وراقی داشته و حدیث را می‌شناخته است. وی در پیروی سراغ حدیث رفت و در پی احادیث عیسی بن موسی غنجر بود و به همین دلیل ملقب به غنجر شد. وی شاگردی ابوصالح خلف بن محمد بن اسماعیل خیام و ابوعمرو محمد بن محمد بن صابر بن کاتب بخاری و ابوحامد احمد بن حسین همدانی و عده بی‌شمار دیگری را کرد. زمانی به مرو رفت و از مشایخ آن حدیث شنود. به نظرم آن سوتر نرفت. شاگردانی هم دارد که عبارت هستند از: ابوبکر محمد بن علی بن حیدرة الجعفری، ابوالمظفر هناد بن ابراهیم نسفی، ابوالولید حسن بن محمد دربندی، ابومحمد عبدالملک بن عبدالرحمن اسدی، ابوحفص عمر بن احمد بزاز معروف به خنب، ابوبکر احمد بن عبدالرحمن حافظ شیرازی، ابوسعید احمد بن محمد بن عبدالله مالینی، ابوطاهر حسن بن علی بن سلمة همدانی. وی در سال ۴۱۲ هـ. ق در بخارا درگذشت.<sup>۱</sup>

عبدالغافر فارسی (م. ۵۲۹ هـ. ق) در *المنتخب من السیاق از تاریخ نیشابور* در شرح حال وی می‌نویسد:

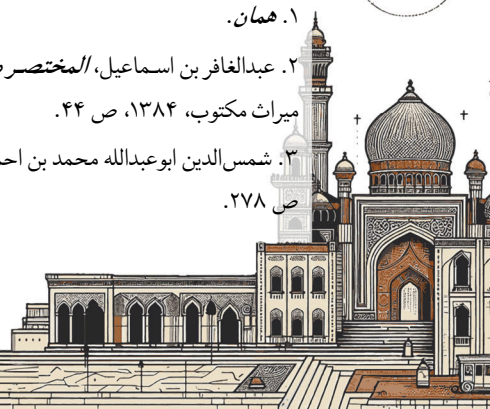
محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن کامل بخاری، ابوعبدالله الحافظ المعروف بالغنجرای، ثقة، من ائمة الحدیث، صنف تاریخا لعلماء بخارا کتابا حسنا مفید و سافر فی الطلب، قدم نیشابور قدیما. حدث عن ابی احمد علی بن محمد بن عبدالله بن حبیب مروزی و عن [ابی صالح] خلف بن محمد بن اسماعیل الخیام و غیرهم، توفی سنة ۴۱۲.<sup>۲</sup>

این تاریخ فوت برای وی در منابع دیگر هم آمده است.<sup>۳</sup> یاقوت حموی (م. ۶۲۶ هـ. ق) درباره غنجرای چنین می‌آورد:

محمد بن احمد بن محمد بن سلمان بن کامل بن عبدالله بن عامر بن سنان البخاری المعروف بالغنجر الحافظ، أبو عبدالله بن أبی بکر، وی از اهل ادب نبود



۱. همان.
۲. عبدالغافر بن اسماعیل، *المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیشابور*، تصحیح محمد کاظم محمودی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۴، ص ۴۴.
۳. شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد ذهبی، *الاعلام بوفیات الاعلام*، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافية، بی تا، ج ۱، ص ۲۷۸.





تا آوردن نامش در این کتاب لازم باشد، تنها به خاطر تألیف کتاب تاریخ بخارا نام وی را در این جا آوردم.<sup>۱</sup>

سپس شرح حال وی را به نقل از سمعانی می‌آورد و گوید که وی در سال ۳۳۷ به دنیا آمد و در سال ۴۱۰ درگذشت و در مقبره حوض الفدام [= المقدام] در بخارا دفن شد. سپس می‌افزاید که احمد بن ماما اصفهانی در آن چه بر تاریخ غنجار افزوده، پس از بیان نسب غنجار به همان صورت که ما گفتیم نوشته است، نامیدنش به غنجار به خاطر تتبع احادیث ابواحمد عیسی بن موسی غنجار بخاری بوده است. بیشتر مشایخ وی، نامشان در کتابی که در تاریخ بخارا دارد آمده است. از او شنودم که می‌گفت در سال ۳۳۷ به دنیا آمده است. او در روز جمعه در وقت طلوع خورشید در ۲۲ ماه شعبان ۴۲۲ درگذشت.<sup>۲</sup> در پاورقی همان‌جا منابع دیگر شرح وی نیز آمده است.<sup>۳</sup>

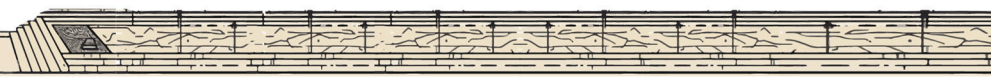
در برخی از نقل‌های بالا شاهدیم که سال وفات وی را ۴۱۰ هـ. ق، ۴۱۲ هـ. ق و ۴۲۲ هـ. ق آورده‌اند اما به نظر می‌رسد همان سال ۴۱۲ هـ. ق درست باشد. ذهبی هم درباره وی می‌نویسد:

الحافظ العالم محدث ماوراء النهر أبو عبدالله محمد بن أحمد بن محمد بن سلیمان بن کامل البخاری صاحب تاریخ بخاری. حدث عن خلف بن محمد الخيام و سهل بن عثمان السلمی و أبي عبيد احمد ابن عروة الکرمینی و محمد بن حفص بن أسلم و ابراهیم بن هارون الملاحمی و الحسن بن یوسف بن یعقوب و محمد بن محمد بن صابر و خلق كثير، ولم یرحل، حدث عنه أبو المظفر هناد بن ابراهیم النسفی، و لم أظفر بترجمته کما ینبغی و مات فی سنة اثنی عشرة و أربع مائة.<sup>۴</sup>

۱. یاقوت حموی، معجم‌الادباء، بیروت: دارالمغرب الاسلامی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۳۴۹. علی القاعده باید «عشر» عشرين شده باشد و آن چه درست است همان ۴۱۲ است. اهمیت این نقل در بیان روز دقیق درگذشت اوست.  
۲. همان.

۳. مانند: شم‌الدین ذهبی، تذکرة الحفاظ، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی‌تا، ص ۱۰۵۲؛ شم‌الدین ذهبی، سیر/اعلام النبلاء، تصحیح شعیب الارناؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶، ج ۱۷، ص ۳۰۴؛ صفدی، پیشین، ج ۲، ص ۶۰؛ عبدالحی بن احمد بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تصحیح عبدالقادر الارناؤوط و محمود الارناؤوط، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۱۹۶، ذهبی سال ۴۱۲ را سال وفات وی دانسته است.

۴. ذهبی، تذکرة الحفاظ، همان، ج ۳، ص ۱۰۵۲.



ذهبی شرح حال دیگری نزدیک به همین مضمون اما با مقداری تفاوت در سیر/علام برای وی به این شرح می‌آورد:

امام المفید الحافظ، محدث بخاری، و صاحب تاریخها أبو عبدالله محمد بن أحمد بن محمد بن سلیمان بن کامل، البخاری. و لقبه غنجار بلقب غنجار الكبير عیسی بن موسی البخاری. حدث أبو عبدالله عن: خلف بن محمد الخيام، و سهل بن عثمان السلمی، و أبی عبيد أحمد بن عروة الکرمنی، و محمد بن حفص بن أسلم، و إبراهيم بن هارون الملاحمی، و الحسن بن یوسف بن یعقوب، و عدد كثير من أهل تلك الديار، و لم یرحل. حدث عنه: هناد بن إبراهيم النسفی، و جماعة. و ما بلغتني أخباره کمال ینبغی، و ما هو ببارع المعرفة. توفي سنة اثنتی عشرة و أربع مئة و قد شاخ.<sup>۱</sup>

سن او هفتاد و پنج سال بوده و شاید همین سبب به کار بردن تعبیر «شاخ» شده است. صفدی هم به طور کوتاه می‌نویسد:

الحافظ غنجار محمد بن أحمد بن محمد بن سلیمان البخاری الحافظ أبو عبدالله غنجار، بالغین المعجمة و النون الساکنه و الجیم و بعد الألف راء مصنف تاریخ بخارا کان من بقایا الحفاظ بتلك الديار توفي سنة اثنتی عشرة و أربع مایه.<sup>۲</sup>

هم چنین در *سدرات* در شرح حال وی ذیل سال ۴۱۲ ه. ق نوشته شده است:

و فیها غنجار الحافظ، صاحب «تاریخ بخاری» محمد بن أحمد بن محمد بن سلیمان بن کامل أبو عبدالله البخاری. روى عن خلف الخيام و طبقته. قال ناصرالدين: كان حافظا ثقة مصنفا.<sup>۳</sup>

جایی هم به اشتباه، لقب وی «فنجار» آمده است که غلط چاپی است.<sup>۴</sup> محل زندگی و مرگ وی در بخارا بود و مسافرت چندانی به سایر نقاط به جز مرو که سمعانی نیز به آن اشاره می‌کند، نداشته است. قبرش چنان که معین الفقراء در قرن هشتم می‌نویسد در پایین پای مزار سلاطین سامانی بوده است. عبارت وی چنین است:

۱. همو، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۰۴.

۲. صفدی، *پیشین*، ج ۲، ص ۴۵.

۳. ابن عماد حنبلی، *پیشین*، ج ۵، ص ۶۶.

۴. شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی، *التحفة اللطيفة فی تاریخ المدينة الشریفه*، بیروت: دارالکتاب العلمیه، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۷.





و در جانب جنوب مزارات سلاطین سامانیه، اندک مسافتی که رفته شود، مزار پرنوار عالم محدث ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن کامل البخاری الوراق المعروف بغنجار الحافظ رحمة الله صاحب تاریخ بخارا و کتاب فضائل الصحابة الاربعة است.<sup>۱</sup>

نفس این که مزار او پس از درگذشت وی در سال ۴۱۲ ه.ق. تا نیمه نخست قرن هشتم، زمان تألیف *مزارات بخارا* بر جای بوده، جالب توجه است.

زیبیدی هم ذیل کلمه «غنجار» می‌نویسد:

این لقب ابو احمد عیسی بن موسی تیمی (از موالی آنها) بخاری است. فردی صدوق است از مالک سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و لیث روایت دارد. عبدالله بن مبارک و آدم بن ابی ایاس و محمد بن سلام بیکندی از وی روایت دارند. در سال ۱۸۵ درگذشت. اسحاق بن حمزه نوشته است که او در پایان سال ۱۸۶ یا حتی ۱۸۷ درگذشت. قرمزی گونه‌هایش سبب شد تا به او غنجار گفته شود. به نظرم این کلمه معرب «غنجه‌آر» است. فرد دیگری که ملقب به غنجار است ابو عبدالله محمد بن ابی بکر احمد بن محمد بن سلیمان بن کامل باری نویسنده تاریخ بخاری است. به او غنجار گفته شده؛ زیرا احادیث عیسی بن موسی غنجار را دنبال می‌کرد. از ابوصالح خیام و دیگران روایت کرده و ابوالمظفر هناد بن ابراهیم نسفی از او روایت می‌کنند. در سال ۴۱۲ درگذشت.<sup>۲</sup>

## درباره تاریخ بخاری غنجار

کتاب *تاریخ بخاری* وی در دوائر علمی - رجالی ایران و عراق شهرت داشته و اثری نفیس و شناخته شده به شمار می‌آمده است. یک دلیل آن، این بود که وی شرح حال مفصلی از محمد بن اسماعیل بخاری در کتابش آورده بود. این اثر مانند بیشتر تاریخ‌های محلی که در واقع رجال محلی آن هم از نوع محدثان و حفاظ محلی است، بخش اندکی تاریخ و جغرافیا

۱. احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء، *تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا*، به اهتمام احمد گلچین معانی، تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۳۹، ص ۲۷-۲۸.

۲. محمد بن محمد مرتضی زیبیدی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تصحیح علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۳۲۴.



داشته و عمده آن، شرح حال رجال و محدثان بخارا بوده است. به طور طبیعی بنا به فراوانی محدثان در این شهر باید اثری نفیس و مفصل بوده باشد که امروز، خبری از آن نیست، هر چند ممکن است تا اواخر قرن نهم باقی مانده باشد. سخاوی (م. ۹۰۲ ه. ق) می‌گوید:

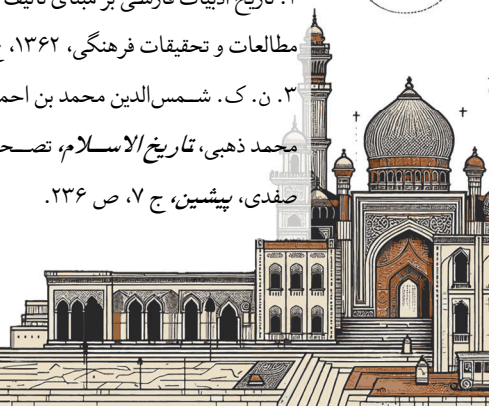
و «بخارا» الغنجر محمد بن احمد البخاری الحافظ، و اختصره السلفی و الاصل عندی.<sup>۱</sup>

کتاب وی، منبعی برای تلخیص از تاریخ بخارای نرشخی بوده است. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۲۸۶ - ۳۴۸ ه. ق) نویسنده تاریخ بخارا، پیش از غنجرای می‌زیست اما بعدها که کتاب وی به دست ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی تلخیص شد، در آن از کتاب غنجرای هم استفاده شد. به گفته صفا «این کتاب را در اوائل قرن ششم، ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی از مردم قباوی بخارا به خواهش بعضی از دوستان با تلخیص آن و حذف بعض مطالب به پارسی ترجمه کرد. و مطالبی هم از کتب دیگر مانند خزائن العلوم ابو الحسن عبدالرحمن بن محمد النیشابوری و تاریخ بخارای ابو عبدالله محمد بن احمد البخاری الغنجرای بر آن افزوده و کتاب خود را به سال ۵۲۲ به پایان برده است».<sup>۲</sup>

چنان که از عبارت پیش‌گفته یاقوت استفاده می‌شود حافظ ابو حامد احمد بن محمد بن احدید بن ماما اصفهانی متوفای ۴۳۶ ه. ق ذیلی بر کتاب تاریخ بخارای غنجرای نوشته بوده است.<sup>۳</sup> بارتولد هم تنها دو سطر درباره این کتاب می‌نویسد:

ابو عبدالله محمد بن احمد البخاری الغنجر (متوفی به سال ۴۱۲ هجری) وراق (صحاف، کاغذگر) «تاریخ بخارا»یی نوشته که سمعانی (به نقل از تألیف مستغفری) تواریخ مربوط به سلاله سامانی را از آن اخذ کرده است.

۱. شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی، الاعلان بالتوویخ لمن ذم التاریخ، تصحیح فرانتز روزنتال — صالح احمد العلی، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا، ص ۲۵۳.
۲. تاریخ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه یحیی آرین‌پور، کریم کشاورز، سیروس ایزدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۹۷۷. درباره این کتاب بنگرید: بارتولد، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۰.
۳. ن. ک. شمس‌الدین محمد بن احمد، الامصار ذوات الاثار، بیروت: دارالبشائر، ۱۴۰۶، ص ۲۱۷؛ شمس‌الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام، تصحیح عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۹، ج ۲۹، ص ۴۳۲؛ صفدی، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۶.







ابن ماکولا که به ظاهر کهن‌ترین تراجم نویسی است که از تاریخ بخاری استفاده کرده است، نسخه‌ای از تاریخ بخارا به خط غنجار داشته و از آن نقل کرده است.<sup>۱</sup> ساختار این کتاب با آثار مشابه آن از قرن سوم و چهارم نباید تفاوت چندانی داشته باشد. بر اساس قطعاتی که از این اثر بر جای مانده است می‌توان شیوه نگارش آن را در کنار دیگر تاریخ‌های محلی این دوره نشان داد.

تکیه وی بر یاد از محدثان در کنار برخی از شخصیت‌های سیاسی، مانند سلاطین سامانی را می‌توان از همین قطعات باقی مانده به دست آورد. این که فلان محدث از چه کسانی روایت کرده، یا چه کسانی از او روایت کرده‌اند و به خصوص تاریخ فوت آنان که برای رجال‌شناسان اهمیت زیادی دارد، از مواردی است که در موارد باقی مانده آشکار است. هم چنین تکیه روی ضبط درست اسامی، به ویژه القاب شهری و روستایی که در شناخت افراد مؤثر است از روی این موارد بر جای مانده، شناخته می‌شود.

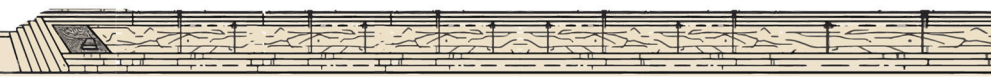
در این جا مهم‌ترین موارد برجای مانده را از آثار کهن ارائه می‌کنیم. هر چند هم‌چنان امیدواریم - و امید برای جوانان عیب نیست! - که نسخه‌ای از این اثر در میان انبوه نسخ خطی موجود در سرزمین کهن ماوراءالنهر و در یکی از این جمهوری‌های کنونی باقی مانده باشد.

## موارد برجای مانده از تاریخ بخارای غنجار

### الاکمال ابن ماکولا

ابن ماکولا (۳۶۵ - ۴۳۰ ه. ق) که به لحاظ زمانی نزدیک به غنجار است، در *الاکمال* مواردی از وی نقل می‌کند و به خصوص تصریح می‌نماید که از نسخه‌ای به خط غنجار نقل کرده است: ۳۲۰/۱ و *جدته مضبوطا کذاک فی تاریخ بخاری بخط غنجار*. در ۱۱۷/۲ درباره جلوان بن سمره بن ماهان بن خاقان بن عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه، بخاری گوید: و *وجدته [هكذا] بخط غنجار به فتح الجیم ایضا*. در ۱۰۱/۴: *کذا وجدته مضبوطا بخط غنجار*. در ۹۱/۶ درباره محمد بن احمد بن عبس هروی کاتب نوشته است: و

۱. علی بن هبة الله بن ابی نصر، *الاکمال فی رفع الارتیاب عن المؤلف والمختلف فی الاسماء والکنی*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۲۰.



و جدته فی کتاب تاریخ بخاری تصنیف ابی عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن کامل الغنجار الذی اخبرنی به غیر واحد عنه.

موارد نقل شده عبارت‌اند از: ۲۳/۱، ۲۵ (سه مورد)، ۱۴۹، ۳۰۵، ۳۲۱، ۴۷۵، ۲۸۴/۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۵۵، ۳۶۱، ۴۶۳، ۵۷۱، ۴۶/۴، ۱۰۱، ۳۱۶، ۲۴/۵، ۱۲/۶، ۲۱، ۷/۷، ۳۶، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۸۰، ۲۱۵، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۷۴، ۳۰۹، ۳۵۰، ۳۸۵، ۳۸۸.

## تاریخ بغداد

خطیب بغدادی (۳۹۲-۴۶۳) به لحاظ زمانی به غنجار نزدیک است و مواردی که از تاریخ بخارا نقل کرده با تعبیر «قرأت بخط ابی عبدالله الغنجار البخاری» است که نشان می‌دهد نسخه‌ای از کتاب تاریخ بخارا به خط مؤلف در اختیارش بوده است. این موارد چنین است: ۳۴۹/۲: قرأت بخط ابی عبدالله الغنجار البخاری: توفی ابوعلی بن زکریا بن یحیی المسبجی بجوزجانان فی سنة ۳۵۰.

۴۰۶/۴: قرأت بخط ابی عبدالله محمد بن احمد الغنجار البخاری سمعت أبابکر أحمد ابن سعید يقول: ولدت ليلة السابع عشر من جمادى الآخرة سنة تسع و سبعین و مائتین، و توفی ليله الأربعاء لخمس بقین من ذی الحجة سنة ستین و ثلاثمائة.

۱۹۴/۵: أخبرنا أبو الوليد الدریندی، أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد بن سلمان الحافظ ببخاری. قال: توفی أبو نصر أحمد بن محمد بن الحسين بن محمد بن هارون - يعرف بالنیازکی - فی سنة تسع و ستین و ثلاثمائة. و كذلك قرأت أنا بخط ابی عبدالله الغنجار الحافظ. و هو وهم، لأن سماع القاضی أبی العلاء منه صحیح ثابت فی سنة سبعین و ثلاثمائة، و فیها سمع منه أيضا إبراهيم بن عمر البرمکی و غیره.

۳۹۹/۶: أخبرنا هناد بن ابراهیم النسفی، أخبرنا أبو عبدالله الغنجار الحافظ - ببخاری - قال: توفی أبو ابراهیم إسحاق بن محمد بن حمدان بن محمد بن نوح الخطیب يوم الجمعة أول يوم من ذی القعدة سنة خمس و تسعین و ثلاثمائة.





۲۹/۱۰: و أخبرني أبو الوليد الدریندی أنه سمعه منه قال لي أبو الوليد، أخبرنا الغنجار قال: توفي أبو القاسم ببغداد بعد ما انصرف من الحج، في صفر سنة تسع وأربعين وثلاثمائة.

۱۴۸/۱۰، ۳۶۴: قرأت بخط أبي عبدالله الغنجار الحافظ البخاري: توفي أبو محمد عبد الصمد بن محمد البخاري بالدينور سنة ثمان وستين وثلاثمائة.]

۴۳/۱۱: قرأت بخط أبي عبدالله الغنجار الحافظ البخاري: توفي أبو محمد عبد الصمد بن محمد البخاري الدينور سنة ثمان وستين وثلاثمائة، ۲۵۱/۱۲.

مصادر متعددی مطلب از خطیب به نقل از غنجار در تاریخ دمشق نقل شده که خواهیم آورد.

### انساب سمعانی

ابوسعبد عبدالکریم بن محمد سمعانی (م. ۵۶۲ هـ. ق) یکی از چهره‌های برجسته خاندان سمعانی است که جد آنان از مذهب حنفی دست شست و به مذهب شافعی درآمد. این خانواده شهرت زیادی دارند، به ویژه او ابوسعبد عبدالکریم که نقش مهمی در حفظ تاریخ و رجال این دوره دارد. آثار او مانند *الانساب* و *التحבیر* در حفظ شرح حال رجال این دوره، بسیار مهم است و به خصوص در تاریخ و جغرافیای نواحی خراسان و حتی فراتر از آن، دیگر شهرهای شرق، اثری بسیار برجسته است. ویژگی مهم این اثر، استفاده از تاریخ‌های محلی بسیاری است که بیشتر آن‌ها از میان رفته و تنها تعداد انگشت شماری برجای مانده است. یکی از این آثار، همین *تاریخ بخاری* ابوبکر غنجار است.

مواردی که از وی در *الانساب* یاد می‌شود، شامل دو بخش است. بخشی اختصاص به اطلاعاتی در وی و اشاره به این است که از فلان شخص حدیث شنیده یا فلان شخص از وی حدیث شنیده است. بنابراین هر چند ممکن است این موارد را از تاریخ بخاری او گرفته باشد، مشتمل بر مطلب توضیحی خاصی نیست. مواردی هم وجود دارد که او اطلاع خاصی را درباره شخصی یا نکته‌ای بیان می‌کند. این احتمال بسیار قوی است که سایر اطلاعات فراوان وی درباره بخارا هم از این اثر باشد، جز این که از غنجار نامی به میان نیآورده است.



سمعانی در ۴۲/۷ درباره ابو محمد عبدالملک بن عبدالرحمن ... بن فضاله سباری گفته است که از مردمان بخارا بود و کتاب *تاریخ بخاری* ابو عبدالله محمد بن احمد غنجار را از خود مؤلف روایت کرده است.<sup>۱</sup> این اطلاع خاصی است که او از این کتاب می‌دهد. سمعانی در ذیل مدخل «سامانی» مطلبی را از غنجار به واسطه ابوالعباس مستغفری صاحب *تاریخ نسف* نقل می‌کند. این که تصور کنیم همه موارد نقل شده با واسطه او بوده، قدری دشوار و ناپذیرفتنی است. به خصوص که در موارد دیگری که از غنجار نقل می‌کند، هیچ اشاره‌ای به این نکته ندارد. این موارد که از او یاد می‌شود یا مطلبی از وی نقل می‌گردد به شرح زیر است: ۱۰۵/۱: درباره ابوبکر عبدالله بن محمد بن علویه ابهری قاضی شاش آمده است: ذکره *غنجار فقال: الابهری سكن بخارا وکان یتولی عمل المظالم بخراسان، وکان کذابا، و مات علی باب الشاش فی سنة ۳۴۲.*

۳۸۳/۱، ۳۸۵؛ ۹۷/۲

۲۰۲/۲، ۲۷۶، ۳۱۱، ۳۲۸

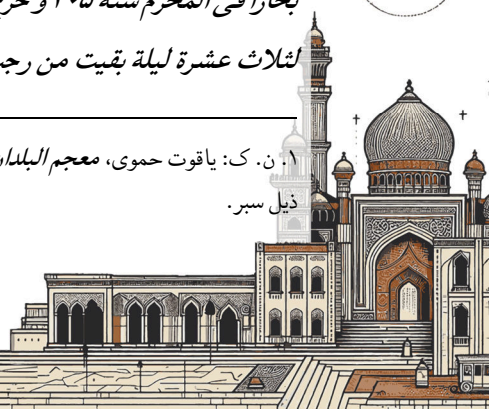
در ۱۰۷/۲ ذیل مدخل بخاری می‌گوید: تاریخ آن را ابو عبدالله محمد بن احمد بن سلیمان غنجار نوشته و «*احسن فی ذلک*».

۲۰۳/۲، در ۴۰۵/۲ درباره محمد بن سلام بن فرج بیکندی می‌گوید: *اسم والده سلام علی التخفیف، هکذا ذکره غنجار فی تاریخه.*

۱۹۷/۳: *وقال الحافظ غنجار: توفی اسحاق بن محمد بن حمدان الخطیب یوم الجمعة اول یوم من ذی القعدة سنة ۳۹۵.*

۲۸۹/۳، ۲۹۰، ۳۶۸، ۳۸۱، ۳۹۷؛ ۱۴/۴، ۴۰، ۵۶. در این صفحه و صفحه ۵۷ درباره ابو احمد علی بن محمد بن عبدالله محمد مروزی حبیبی می‌گوید: *قال غنجار: دخل الحبیبی بخارا فی المحرم سنة ۳۰۵ وخرج من بخارا الی مرو فی ربيع الاخر سنة ۳۵۱ و مات بمرور الجمعة لثلاث عشرة لیلة بقیت من رجب سنة ۳۵۱.*

۱. ن. ک: یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵ م، ج ۳، ص ۱۸۲؛ زبیدی، *پیشین*، ج ۹، ص ۴۹۲ ذیل سبر.





۹۷/۴، ۱۱۶، ۲۱۶، ۲۸۷، ۱۸/۵، ۳۳، ۹۱، ۱۶۰، ۲۰۹، در این جا آمده است: و من القدماء ابو رجاء احمد بن داود بن محمد الخنبونی، قال غنجار: هو من قرية خنبون العلياء، يروى عن ابي صفوان اسحاق بن احمد السلمى و ابراهيم بن اسماعيل و على بن الحسين بن عاصم و روى عنه ابوبكر محمد بن ابراهيم بن يعقوب الكلاباذى.

در ۲۰۷/۵ مطلبی از کتاب تاریخ بخارا به این شرح نقل می‌کند: ذکر ابو عبدالله الغنجار، قال: ولد ابوبكر بن خنب ببغداد فى سنة ۲۶۶ و دخل بخارى سنة ۲۸۷ و مات ببخارى يوم السبت رجب سنة ۳۵۰ و صليت على جنازته. جمله اخير چه بسا به این معنا است که او هم بر وی نماز خوانده است و این در حالی است که اگر چنین معنایی داشته باشد، او در آن وقت سیزده ساله بوده است.

در ۲۵۱/۵ درباره ابن خیاطی می‌گوید: روى عنه ابو عبدالله محمد بن احمد الغنجار، قال: و توفى بسمرقند فى ذى القعدة سنة ۳۵۳.

۲۶۰/۵، ۳۲۴، ۳۳۶/۶، ۳۵۹ در آن جا آمده است: ابوالحسن على بن محمد بن عبدالرحمن بن سابور دغولى سرخسى، عم ابوالعباس الدغولى، هكذا ذكره غنجار فى تاريخ بخارى و قال: قدم بخارى و حدث بها.

۲۸۸/۶: [زرنجر] منها ابو سليمان داود بن طلحة بن قابوس الزرنجرى، قال غنجار: من اهل زرنكرى، يروى عن ابي عمران موسى بن نصر الثقفى البغدادى و محمد بن سلام البيكندى و عبدالله بن ابي حنيفة الدبوسى و غيرهم، روى عنه ابواسحاق بن المهتدى بن يونس البخارى. ۲۹۴/۶، ۳۲۴: در اینجا ذیل لقب زنبقى گوید: و المشهور بهذه النسبة عمرو بن محمد بن جعفر زنبقى بصرى، يروى عن ابي عبيدة معمر بن المشنى، روى عنه البخارى، قال الخطيب: رأيت به بخط غنجار مضبوطاً.<sup>۱</sup>

۱. ن. ک: ابن ماکولا، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۷.



۲۰/۷، ۲۶.

در ۴۲/۷ درباره ابو محمد عبدالملک بن عبدالرحمن... بن فضاله سباری [سیاری] گفته شده که از مردمان بخارا بوده و کتاب تاریخ بخارای ابو عبدالله محمد بن احمد غنجار را از خود مؤلف روایت کرده است.

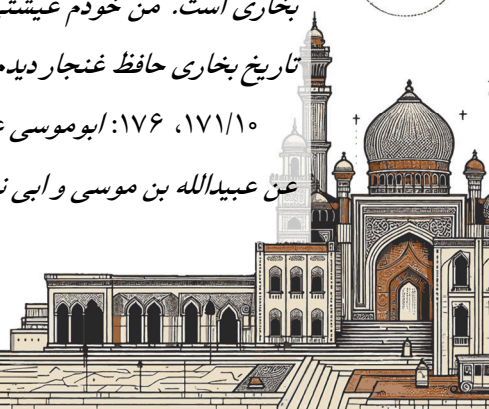
در ۲۶/۷ ذیل مدخل سامانی، مطلبی درباره سامانیان آمده و در آن مطلبی از تاریخ بخارای غنجار نقل شده است که بسا همه آن از همین کتاب باشد. سمعانی در آن جا مطالبی را در تاریخ سامانیان باید از مآخذ مختلف نقل کرده باشد که دست کم به کتاب حاکم نیشابوری و غنجار اشاره می کند. *کذا قاله الحاکم ابو عبدالله الحاکم*. سپس مطلبی از غنجار نقل می کند. آن هم نه مستقیم، بلکه از کتاب مستغفری [شاید تاریخ نسف] با این عبارت: *ذكر ابو عبدالله بن احمد بن محمد الغنجار فيما ذكر عنه ابو العباس المستغفری ان فتح استیجاب*.

۸۴/۷، ۱۵۵، ۶۹/۸، در این جا آمده است: *هذه النسبة [الشخاخی] الی شخاخ وهی قرية من قری الشاش، منها ابو محمد عبدالرحمن بن محمد البخاری الشخاخی، قال غنجار: سكن الشاش فی قرية یقال لها شخاخ، یروی عن محمد بن اسماعیل البخاری و عجیف بن آدم و عبیدالله بن اسماعیل و توفی فی شهر ربیع الاخر سنة ۳۲۳ بالشاش*.  
۲۴۶/۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۶۷/۹.

۱۰۹/۹: در این جا آمده است: *ابو عبد الرحمن بنابی اللیث عبدالله بن عبیدالله ابن سربج الشیبانی الطهمانی البخاری من اهل بخارا... قال غنجار: كان من اهل العدالة و الصدق وله كتب كثيرة مصنفة یروی عن ابيه و عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی*.

در ۵۱ - ۵۰/۱۰: ذیل مدخل الغشیدی آمده است: *این نسبت به غشیدی یکی از قرای بخاری است. من خودم غیشتی شنیدم. نمی دانم همان است یا نه. اما من این صورت را در تاریخ بخاری حافظ غنجار دیدم*.

۱۷۱/۱۰، ۱۷۶: *ابو موسی عمران بن القطن الفرخشی، قال غنجار: من قرية فرخشة، یروی عن عبیدالله بن موسی و ابی نعیم فضل بن دکین و یعقوب بن ابراهیم و العلاء بن عبدالجبار*





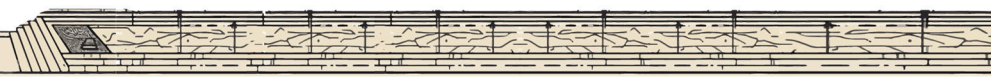


المکی ... روی عنه ابو عبدالله محمد بن صحاف بن خزیمه الضحاک و عبدالله منیع بن سیف و جماعة من اهل بلده.

۲۳۴/۱۰، ۳۴۵: در این جا آمده است: قال غنجار فی تاریخ بخارا: هو محمد بن صالح بن محمد بن السمح بن صالح بن هاشم بن عریب القحطانی المالکی المعافری الاندلسی، کان فقیها حافظا، جمع تاریخ لاهل الاندلس، روی عن محمد بن رفاعه و محمد بن وضاح و ابراهیم بن الفراز و الحسن بن سعد و أحمد بن حزم و القاسم بن أصبغ الأندلسیین، و سمع بالشام خیثمة بن سلیمان الأطرابلسی، و ببغدا إسماعیل بن محمد الصفار، ذكره أبو سعد الإدریسی فی تاریخ سمرقند فقال: أبو عبدالله الفقیه القحطانی، قدم علينا سمرقند قبل الخمسین و ثلاثمائة و كتب بها عن مشایخنا، و أكثر عنهم، و جمع تاریخا للاندلسیین سمعناه بسمرقند، و كان من أفاضل الناس و من ثقافتهم، جمع من الحدیث شینا لا یوصف من مشایخ الأندلس و المغرب و الشام و الحجاز / و العراق و الجبال و خراسان و ماوراء النهر، و مات - رحمة الله - ببخارا فی نیف و سبعین و ثلاثمائة. [سپس چند سطر از تاریخ نیشابور حاکم درباره وی نقل کرده و در پایان می نویسد:] قال غنجار: توفی ابو عبدالله الاندلسی ببخارا سنة تسع و سبعین و ثلاثمائة. [بخشی از این سخن غنجار درباره معافری اندلسی در نفح الطیب ۲/۲۹۰ آمده است] ۴۷۰/۱۰.

۱۴۴/۱۱: ابونصر اللیث بن عبدالله بن عمرو بن حفص الکماری، قال غنجار: هو من قرية کماری، روی عن الیاس بن کرام البخاری، روی عنه ابو عمرو احمد بن محمد بن عمر المقری، و توفی فی المحرم سنة ۳۳۱.

۹۱/۱۲: در این جا آمده است: المجبسی بفتح المیم و ضم الجیم و سکون الباء الموحدة و فی آخرها السین المهملة، هذه النسبة، إلى مجبس، و هی قرية من قرى بخارا، و لا أدری هی السابق ذکرها أم غیرها؟ و الله أعلم، ذکر الذی قبل هذا أبو کامل البصیری فی کتابه، و ذکر هذا من غیر التاء غنجار فی تاریخه و قال: أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن هاشم المجبسی، من قرية مجبس، روی عن سعید بن آیوب عن ابن أبی ابراهیم الجویباری و أبی عبدالله بن أبی حفص، روی عنه خلف بن محمد بن اسماعیل الخیام.

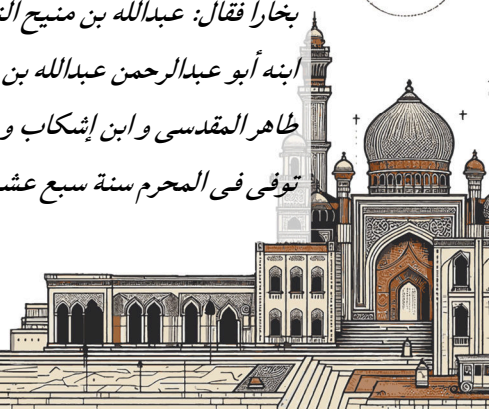


۹۴/۱۲، ۱۱۳، ۱۹۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۹۳، ۳۱۸: در این جا آمده است: أحمد بن توبة الغازی المطوعی السلمی الزاهد، من أهل مرو أيضا، وهو أحد الزهاد، ویروی عن ابن المبارک، الا انه لم يتهدف للتحدیث، وكان یقال: أنه مستجاب الدعوة وفتح إسبیجاب فی أربعین رجلا، وبها أولادهم یعرفون بأولاد الأربعین یشار إلیهم [فی البلد]، وقال غنجار صاحب تاریخ بخارا: سكن بیکند و مات بها، یروی عن ابن المبارک و إبراهیم بن المغیره و أن عیینة و حرملة بن عبدالعزیز بن [الرابع بن] سبرة، روى عنه إسحاق بن منصور و عبد الله بن أحمد بن شوبويه و یحیی بن المثنی.

۳۴۱/۱۲، ۱۳، ۲۹۹، ۴۵۸: در این جا درباره یکی از نوادگان منصور عباسی به نام ابوالعباس محمد بن محمد بن السن بن... هارون بن مهدی بن ابی جعفر منصور با توضیح این که از اهل بغداد بود که به ماوراءالنهر آمده است، می‌افزاید: قال غنجار: توفی ابوالعباس بفرغانة فی سنة ۳۵۷.

۵۲۲/۱۲: قال غنجار فی تاریخ بخارا: أبوبکر محمد بن إبراهیم بن أحمد الفقیه البصیر، من درب میدان، روى عن أبی بکر بن حریث و علی بن موسی القیسى و غیرهما، توفی فی غرة ذی القعدة سنة تسع و ثلاثین و ثلاثمئة، و قال: أبو عبدالله محمد بن اسماعیل بن إبراهیم بن بشیر المیدانی، من درب میدان، روى عن القعنبی و سعید بن منصور و یحیی بن یحیی و محمد بن سلام و غیرهم، روى عنه أبو عصمة أحمد بن محمد بن أحمد الیشکری و أبو علی الحسین بن الحسین البزار، توفی لیلة الأحد لثلاث یقین من ربیع الأول اثنتین سنة.

۴۷/۱۳ - ۴۸: ذیل مدخل «النحلی» آمده است: بفتح النون و سکون الحاء المهملة، هذه النسبة الی قرية من قرى بخارا یقال لها: النحل، و المنتسب الیها منیح بن سیف بن الخلیل البخاری النحلی، حدث عن المسیب بن اسحاق و أحمد ابن حفص و المختار بن سابق و محمد بن سلام و حبان بن موسی، روى عنه ابنه عبدالله بن منیح النحلی، ذکر حدیثه غنجار فی تاریخ بخارا فقال: عبدالله بن منیح النحلی من قرية النحل، و مات فی سنة أربع و ستین و مائتین و ابنه أبو عبدالرحمن عبدالله بن منیح النحلی، روى عن أبیه و أبی عبدالله بن أبی حفص و أبی طاهر المقدسی و ابن إشکاب و سعید بن مسعود، یروی عنه اللیث بن علی بن یحیی الأدیب، و توفی فی المحرم سنة سبع عشرة و ثلاثمئة.





۱۶۸/۱۳ - ۱۶۹: ذیل مدخل «النقبونی» آمده است: بفتح النون و القاف و ضم الباء الموحدة، بعدها الواو و فی آخرها النون، هذه النسبة الى نقبون، و هي قرية من قرى بخارا يقال لها: نكبون، و سأعيد ذكرها في النون مع الكاف، و كتبت هاهنا لكي لا يظن أحد أنهما قريتان، و كلاهما قرية واحدة، منها أبو العباس جعفر بن محمد بن المكي بن حجر النقبوني، من أهل هذه القرية، يروي عن محمد بن المنذر الهروي و محمد ابن خالد بن حفص البيكندی و محمد بن يوسف بن مطر و أبي بكر السعداني و غيرهم، روى عنه غنجار، قال: و توفي في أول يوم شهر رمضان سنة أربع و سبعين و ثلاثمائة. ۱۹۸/۱۳، ۲۶۵، ۲۶۹.

معین الفقراء درباره نسب سامانیان مطلبی نوشته و در آغاز آن آورده است:

چنان که صاحب انساب رحمة الله فرموده است و از حافظ غنجار رحمة الله نقل کرده، مکتوب خواهد شد.

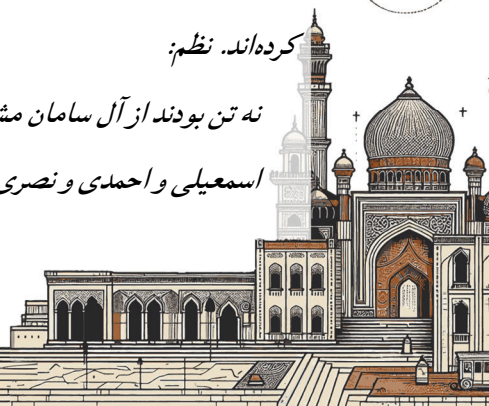
سپس نام شاهان سامانی و تاریخ‌های آنان را بیان می‌کند. پیش از این اشاره کردیم که در ذیل مدخل سامانی، مطلبی از غنجار به واسطه مستغفری نقل شده است. برداشت ملازاده این است که آن مطالب همه از غنجار بوده است، در حالی که دست کم نکته‌ای از حاکم نیشابوری [تاریخ نیشابور] هم در آن نقل می‌شود. عبارت سمعانی عربی است که ملازاده فارسی شده آن را می‌آورد. به هر حال، بی‌فایده نیست که عین عبارت ملازاده که او تصور می‌کند مربوط به غنجار است، در این جا بیاوریم:

المشهور منهم الامير العالم العادل الناصح للرعية ابو ابراهيم اسمعيل ابن احمد بن سامان، مولی امیرالمؤمنین رحمة الله، كتب الحديث في الغزو والعدل و حرمة اهل العلم و تقويتهم مشهورة معروفة، ولدت حضرت او در فرغانه است، در شوال سنه اربع و ثلاثين و مأتين (۲۳۴) و وفات او در بخارا است، در صفر سنه خمس و تسعين و مأتين (۲۹۵) و مدت حیات او شصت و یکسال بوده است، و او از اولاد بهرام چوبین است. منقولست که سلطان اسمعيل روزی سوار شد با خدم و حشم، و مؤذن بر مناره بانگ نماز آغاز کرد، سلطان با خود گفت: حضرت خداوند را عز و جل یاد کنند و من مرکب رانم بی‌ادبی باشد، عنان بازکشید و توقف فرمود، و جواب



بانگ نماز گفت، بعد از وفات او را بخواب دیدند، و از حال او پرسیدند، فرمود: خداوند سبحانه مرا آمرزیده است، با آن تعظیم و تواضع که کردم و والد او الامیر احمد ابن سامان هم عالم بوده است و حدیث از سفیان بن عیینه و اسمعیل بن عیینه و یزید بن هرون و غیر ایشان روایت می‌کند و وفات او در فرغانه است، در سنه خمسین و مأتین (۲۵۰) و سلطان اسمعیل را دو برادر بود، یکی ابوالحسن نصر ابن احمد و او نیز عالم بود و از اهل حدیث، وفات او در جمادی الآخره سنه تسع و سبعین و مأتین (۲۷۹) بوده است و برادر دیگر ابو یعقوب اسحق بن احمد حاکم بخارا بود و او نیز از اهل علم بود، وفات او در قهندز بخارا بود در حالتی که محبوس بود، در صفر سنه احدی و ثلثمائه (۳۰۱) و فرزند پادشاه اسمعیل، ابونصر احمد بن اسمعیل را غلامان او شهید کردند در فربر بر کنار جیحون در جمادی الآخره سنه احدی و ثلثمائه (۳۰۱) و وفات ابوالحسن نصر بن احمد بن اسمعیل نبیره پادشاه اسمعیل در شب پنجشنبه رجب احدی و ثلثین و ثلثمائه (۳۳۱) و مدت ولایت او سی سال و یکماه و چهار روز بوده است و وفات ابو محمد نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل در روز دوشنبه ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ثلثمائه (۳۴۳) بوده است و وفات ابو الفوارس عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل در روز چهارشنبه شوال سنه خمسین و ثلثمائه (۳۵۰) بوده است و وفات ابوصالح منصور ابن نوح بن نصر در شوال سنه خمس و ستین و ثلثمائه (۳۶۵) بوده است و وفات ابوالقاسم نوح بن منصور بن نوح در رجب سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه (۳۸۷) بوده است و مدت ولایت او بیست و یکسال و نه ماه، مگر چند روز، و بعد از او هم باشارت او خطبه بنام فرزند او ابوالحارث منصور بن نوح خواندند، از ذوالقعدة سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه (۳۸۷) و در نظم، سلاطین سامانیه را جمع کرده‌اند. نظم:

نه تن بودند از آل سامان مشهور / هریک بولایتی و شهری مذکور  
اسمعیلی و احمدی و نصری / دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور





در نظم، دو عبدالملک گفته است، اما در کتاب انساب یکی مذکورست و گفته‌اند صد و بیست سال کمابیش، سلطنت در خاندان آل سامان بوده است.<sup>۱</sup>

### تاریخ دمشق

ابن عساکر (م. ۵۷۱ ه. ق) در تاریخ دمشق در مواردی، عبارت «قرأت بخط ابی عبدالله الغنجانر البخاری» را آورده است. از جمله: ۲۵۹/۳۶؛ ۱۸۸/۸؛ ۱۷۵/۱۲؛ ۲۳۷/۱۳؛ ۳۱۰/۲۲؛ ۳۸۷/۲۳؛ ۳۹۳؛ ۳۱۶/۲۹؛ ۳۱۸؛ ۳۱۹؛ ۳۴۷/۳۱؛ ۱۸۵/۳۶؛ ۱۸/۳۸؛ ۱۹؛ ۳۵۱/۴۰؛ ۱۸۵/۴۲ [در طریق حدیث منزلت]؛ ۳۸۹/۴۸؛ ۴۳۴؛ ۵۵/۵۲؛ ۵۶؛ ۶۱؛ ۶۷؛ ۶۸؛ ۷۹؛ ۸۵؛ ۹۵ [چندین روایت در شرح حال محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح که به طور قطع در کتاب تاریخ بخاری او بوده است]؛ ۲۴۶/۵۴؛ ۶۸/۵۵؛ ۳۳۱/۵۶؛ ۱۵/۶۵؛ ۱۹.

این نقل‌ها بیشتر در منابع بعدی که در شرح حال بخاری نوشته شده، آمده است که برای نمونه می‌توان به *تعليق التعليق* ابن حرج، جلد پنج، اشاره کرد. همان‌گونه که اشاره شد از مواردی که تنها در یک صفحه از تاریخ دمشق: ۸۹/۵۲ درباره شرح حال محمد بن اسماعیل بخاری آمده است، می‌توان گفت که کتاب غنجانار، منبعی مهم درباره زندگی محمد بن اسماعیل بخاری است.

مواردی که مطلب مستقیمی از وی نقل شده، عبارت هستند از:

۱۲۷/۸: أبو عبدالله محمد بن أحمد بن محمد بن الغنجانر، ناخلف بن محمد قال: سمعت أبا علي الحسن بن الحسين البنزاز يقول: سمعت محمد بن حميدة بن فروة يقول: سمعت أبا ن جاء قتيبة بن سعيد يقول: الحافظ بن خراسان إسحاق بن راهويه ثم عبدالله بن عبدالرحمن السمرقندی ثم محمد بن اسماعيل رواها الخطيب عن هناد.

۱۸۹/۸: قرأت علی ابی محمد السلمی، عن ابی بکر الخطیب، قال: قرأت بخط ابی عبدالله الغنجانر البخاری سمعت أبا صالح خلف بن محمد يقول توفي حامد بن سهل سنة سبع وتسعين

۱. احمد بن محمود المدعو معين الفقراء، پیشین، ص ۲۶ - ۲۷.



و مائتین. ۴۱۵/۲۷: أخبرنا أبو الحسن علي بن أحمد بن الحسن، أنا هناد بن إبراهيم بن محمد النسفي، أنا أبو عبدالله بن أحمد بن محمد بن سليمان بن كامل الغنجار الوراق، قال: توفي أبو عبدالرحمن عبدالله بن حماد الأملي في ربيع الآخر سنة تسع وستين و مائتين.

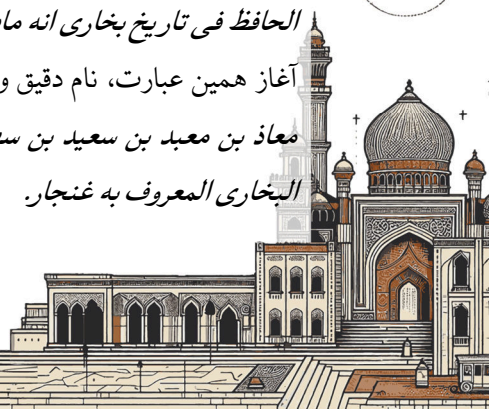
۲۵۹/۳۶: محمد بن عمر بن بكير المقرئ: قرأت بخط أبي عبدالله الغنجار الحافظ البخاري: توفي أبو محمد عبد الصمد بن محمد البخاري بالدينور سنة ثمان وستين - يعني وثلاثمائة.

۲۴۲ / ۴۳: عمار بن محمد بن مخلد بن جبير بن عبدالله أبوذر التميمي، سكن بخاري، و حدث بها عن يحيى بن محمد بن صاعد، و أبي حامد محمد بن هارون الحضرمي، و أحمد بن اسحاق بن البهلول، و ... روى عنه: أبو عبدالله محمد بن أحمد الغنجار، و الحاكم أبو عبدالله البيهقي النيسابوري، و جماعة من أهل خراسان، و ماوراء النهر. و قال الغنجار: هو عمار بن محمد بن مخلد بن جبير بن عبدالله بن إسماعيل بن سعد بن ربيعة بن كعب بن مرة بن غالب بن صعصعة بن ناجية بن عقل بن محمد بن سفيان بن مجاشع بن دارم بن مالك بن حنظلة بن عمرو بن تميم بن مر بن أد بن طابخة بن الياس بن مضر. قال الخطيب: و أنا أبو الوليد الحسن بن محمد الدربندي، أنا أبو عبدالله محمد بن أحمد بن محمد بن سليمان الحافظ - ببخاري - قال: توفي أبوذر عمار بن محمد بن مخلد التميمي البغدادي - ببخاري - يوم الثلاثاء الحادي عشر من صفر سنة سبع وثمانين و ثلاثمائة. قال الخطيب: و هذا أصح من الأول، و الله أعلم.

## معجم البلدان

ياقوت حموي (م. ۶۲۶ هـ. ق) که شرح حالی برای وی در معجم الادباء آورده است و پیش از این بیان شد، در معجم البلدان در مواردی به عنوان «راوی از فلان شخص» یا «فلان شخص از او روایت کرده» از او یاد می‌کند: ۵۸/۱، ۳۵۶، ۴۱۶.

در ۴۱۹/۱ درباره ابوحاتم محمد بن احمد بن حبان آمده است: و ذکر ابو عبدالله الغنجار الحافظ فی تاریخ بخاری انه مات بسجستان سنة ۳۵۴ و قبره بیست معروف یزار الی الآن. در آغاز همین عبارت، نام دقیق وی را به نقل از غنجار آورده است: ابوحاتم محمد بن حبان بن معاذ بن معبد بن سعید بن شهید التمیمی، کذا نسبه ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد البخاری المعروف به غنجار.







در ۴۴۹/۲ درباره حسن بن محمد بن علی بن محمد صوفی بلخی معروف به دربندی می‌گوید که وی در طلب حدیث تا اسکندریه رفت. خطیب از وی نقل‌هایی دارد گاه به اسم و گاه بدون اسم و نوشته است: *حسن بن ابی بکر اشقر به من گفت و او کسی است که تاریخ بخارا را نزد دربندی خوانده است:*

هم‌چنین در ۳۵۹/۲؛ ۳۷۸/۳؛ ۵۷/۵ به عنوان راوی یا مروی عنه یاد می‌شود.

### تاریخ الاسلام ذهبی

شمس‌الدین ذهبی (م. ۷۸۴) در *تاریخ الاسلام* در موارد فراوانی از وی به عنوان شیخ یا شاگرد یاد می‌کند. برخی از موارد نقل یک عبارت از تاریخ بخارا و برخی تنها اشاره به شاگردی یا استادی غنجار برای عالمان و محدثان است. به نظر می‌رسد وی بیشتر از منابع پیش از خود مانند *تاریخ بغداد* و *یا انساب سمعانی* از غنجار نقل کرده است.

۷۶/۱۰: *قال غنجار فی تاریخه: ثنا ابو حفص احمد بن احمد بن حمدان، ثنا ابوسهل محمد بن عبدالله بن سهل، ثنا السری بن عباد المروزی، اخبرنی ابو جعفر محمد بن شقیق البلیخی الزاهد، سمعت ابی یقول: لقیته العلماء و اخذت من آدابهم.*

۸۴/۱۰، ۵۰/۱۴، ۳۸/۱۵، ۳۶۱/۱۶: *قال غنجار: و کان له [محمد بن سلام] مصنفات فی کل باب من العلم، او همین عبارت در تذکره الحفاظ: ۴۲۲/۲ و کان بینه و بین ابی حفص احمد بن حفص مودة و اخوة و کل واحد منهما مخالف للآخر فی المذهب [همین نقل در تهذیب الکمال: ۱۲۰۸/۳]: و قد دخل ابن سلام خوارزم مع غنجار، و سمعا بها من عبدالکریم بن الاسود البصری و المغیره بن موسی.*

۳۳/۱۸: ذهبی در این جا شرح حال مفصلی از احمد بن اسحاق بن حصین، ابواسحاق سلمی بخاری معروف به سرماری - محلی در بخارا - دارد که دوبار نام غنجار را در این نقل‌ها می‌آورد. احتمال می‌رود، مطالب بیشتری از وی در این شرح حال گرفته باشد: *أخبرنی أبو علی بن الخلال، أنا جعفر الهمدانی، أنا أبو طاهر السلفی، أنا المبارک بن الطیبوری، و أبو علی البردانی قالا: أنا هتاد النّسفی، أنا محمد بن أحمد غنجار: سمعت أبابکر محمد بن خالد المطوّعی: سمعت أبا الحسن محمد بن إدريس المطوّعی البخاری: سمعت ابراهیم بن شماس یقول: کنت أکاتب أحمد بن إسحاق السّرماری، فکتب إلی: إذا أردت الخروج الی بلاد الغزّیة فی*



شراء الأسرى فاکتب إلي. فكتب إليه فقدم الي سمرقند فخرجنا [آن‌گاه حکایت مفصلي نقل کرده و در ادامه می‌نویسد: و به إلی غنجار: ثنا أبو عمرو أحمد بن محمد المقرئ: سمعت بكر بن منير يقول: رأيت أحمد السمراري، وكان ضخما، أبيض الرأس واللحية. ومات بقرته سمراري، فبلغ كراء الدابة من المدينة إليها عشرة دراهم. و خلف ديونا كثيرة، فكان غرماؤه ربما يشترون من ماله حزمة القصب من خمسين درهما الي مائة درهم حبا له. فما رجعوا حتى قضاوا ديونه. و به إيعنى باز هم از غنجار: سمعت أبا نصر أحمد بن أبي حامد الباهلي: سمعت أبا موسى عمران بن محمد المطوعي: سمعت أبي يقول: كان عامود السمراري ثمانية عشر مئا. فلما شاخ جعله اثني عشر مئا. وكان يقاتل بالعامود. و نقل دیگر تا آن جا که می‌نویسد: توفى سنة اثنتين وأربعين.

درباره این شخص یعنی احمد بن اسحاق سمراری نقلی هم در اکمال تهذیب الکمال (۱۹/۱) بدین شرح آمده است: قال الغنجار: كان عبدالله بن طاهر مشتاق إلى السمراري، فكلموه في المضي إليه فلم يجب، فلما أكثروا عليه مضى إلى سابور، فدخل الحاجب وأعلم صاحب خراسان به فأدخله، فلما نظر ابن طاهر إليه مد يديه كليهما، ووسع بين رجليه وهو على السرير فعانقه بيديه ورجليه و جعل يبكي، فأطال المقام، قال أوصني، فأوصاه بكلام. قال غنجار: ولما مات بلغ كراء الدابة من المدينة الي قرته سمراري عشرة دراهم و زيادة، و خلف ديونا كثيرة، فكان غرماؤه يشترون من ماله الحزمة الواحدة من القصب من خمسين درهما إلى مائة درهم حبا له و رغبة في قضاء ديونه، فما رجعوا من جنازته حتى قضاوا ديونه.

۳۴۱/۱۸: قال غنجار في تاريخه: نا احمد بن ابى حامد الباهلي، ثنا حفص بن برخاش الكشي، قال: كان شيخنا يحيى بن عبدالقادر مريضا، فعاده عبد بن حميد، فبكي، و قال: لا ابقاني الله بعدك يا ابا زكريا. قال: فماتا جميعا. مات يحيى، ثم مات عبد اليوم الثاني فجأة من غير مرض. و رفعت جنازتهما في يوم واحد.

۴۷۸/۱۸: أنا ابن الخلال، أنا جعفر، أنا السلفي، أنا أبو علي البرداني، أنا هناد السلفي، أنا غنجار في «تاريخه»: ثنا أحمد بن أبي حامد الباهلي، سمعت بكر بن منير بن خليد: سمعت محمد بن الهيثم البجلي ببخارى يقول: كان ببغداد قائد من بعض قواد المتوكل، و كانت امرأته تلد البنات. فحملت المرأة مرة، فحلف زوجها: إن ولدت هذه المرأة بنتا فإني أقتلك بالسيف. فلما قربت ولادتها و جلست القابلة، ألتقت المرأة مثل الجريب و هو يضطرب، فشقوقه، فخرج منه





أربعون ابنا، و عاشوا كلهم قال محمد بن الهيثم: وأنا رأيتهم ببغداد ركبانا خلف أبيهم. وكان اشترى لكل واحد منهم ظئرا. قال بكر بن منير: حضرت مجلس محمد بن اسماعيل البخارى، فأخبره والدى بما حكى لنا محمد بن الهيثم فقال: اكتبوا عنه، فإنه رجل صدوق مستور. قال غنجان: توفى سنة تسع وأربعين و مائتين.

٢٤٣/١٩، ٢٤٥/١٩: قال غنجان: ثنا أبو عمرو أحمد بن محمد المقرئ، ثنا محمد بن يعقوب بن يوسف البيكندی: سمعت علي بن الحسين بن عاصم البيكندی يقول: قدم علينا محمد بن إسماعيل، فاجتمعنا عنده ليلة، فقال بعضنا: سمعت إسحاق بن راهويه يقول: كأني انظر إلى سبعين ألف حديث من كتابي. فقال محمد: أو تعجب من هذا؟ لعل في هذا الزمان من ينظر إلى مائتي ألف حديث من كتابه. قال: وإني عني به نفسه.

٢٦٠/١٩: وقال غنجان: سمعت أبا عمرو أحمد بن محمد المقرئ: سمعت بكر بن منير يقول: كان محمد بن إسماعيل يصلّي ذات ليلة، فلسعه الزّنبور سبع عشرة مرّة، فلما قضى الصّلاة قال: انظروا أيش آذاني.

٧٥/٢٠.

١٢٨/٢٠: وقال غنجان في تاريخه: ثنا ناصر بن محمد الأزدي بكر مينية: سمعت أبا يعلى الموصلي يقول: رحلت إلى البصرة، فبينما نحن فس السفينة إذا برجل يسأل رجلا: ما تقول في رجل حلف بالطلاق أنك تحفظ مائتا ألف حديث؟ فأطرق رأسه ثم قال: اذهب يا هذا وأنت بارّ في يمينك. فقلت: من هذا؟ فقل لي: أبو زرعة الرّازي ينحدر إلى البصرة.

٤١٥/٢٠، ٤٦١: قال غنجان البخاري: سمعت محمد بن موسى الرّازي: سمعت الحارث بن أسامة يقول: لى ستّ بنات، أكبرهنّ بنت سبعين سنة، وأصغرهنّ بنت ستين سنة. وما زوجت واحدة منهنّ لأنى فقير، وما جاءنى إلا فقير، فكرهت أن أزيد فى عيالى. وإني وضعت كفنى على هذا الوتد منذ نيف وثلاثين سنة، مخافة أن لا يجدوا ما يكفنونى فيه. رواها على بن محمد الرّازي الطّبيب، عن محمد بن موسى أيضا. توفى فى يوم عرفة سنة اثنتين وثمانين، عن سبع وتسعين سنة.

٩٨/٢٢؛ ٢٢٦/٢٤؛ ٣٤٧/٢٥؛ ٦١/٢٦؛ ١٧٠، ٥٥٤، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٧٧، ٦١٧؛  
١١٠/٢٧، ١٥١، ٢٦٥، ٣٢١، ٣٢٤؛ ٣٠٠/٢٨؛ ٥١/٣٠، ٣٩٤، ٣٩٨؛ ١٩٠/٣١، ٣١٠؛  
٤٧٩/٣٦.



ذهبی در *تذکرة الحفاظ* چند نمونه نقل از تاریخ بخارای غنجار دارد که به یکی از آنها در متن درباره شرح حال محمد بن سلام بیکندی اشاره کردیم. نقل دیگر در شرح حال عبدالله بن شریح شیبانی بخاری است که ذهبی پس از چند نقل درباره وی می‌گوید: *انما علقت هذا من تاریخ غنجار ولم یؤرخ موته*. [تذکرة الحفاظ: ۵۸۸/۲، *سیر اعلام النبلاء*: ۴۱/۱۳] و نقلی دیگر در ۶۷۵/۲ و چنین است در *سیر اعلام النبلاء*، ۶۵۹/۱۰؛ ۸۵/۱۱؛ ۳۰۰/۱۲، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۴، (شرح حال بخاری)، ۳۹/۱۳، ۴۱، ۲۷۷، ۴۲۵؛ ۱۴/۱۴؛ ۸۰/۱۵، ۵۱۷، ۵۲۴، ۴۸/۱۶، ۷۰، ۲۰۴، ۲۹۱، ۳۲۸، ۴۶۶، ۴۸۱؛ ۳۰/۱۷، ۲۵۳؛ ۳۰۴/۱۷ [شرح حال غنجار]، ۱۷۷/۱۸، ۲۵۷، موارد مشابهی در *میزان الاعتدال* نیز آمده است.

### منابع دیگر

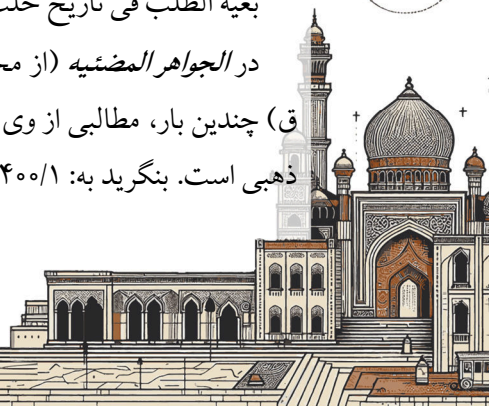
ابن حجر چند مورد از این کتاب را در *فتح الباری* در شرح صحیح بخاری نقل می‌کند: مقدمه: ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۴؛ ۲۲۸/۸، ۴۷/۱۱؛ ۱۳، ۴۴۷.

همین طور در *الاصابه*: ۴۳۶/۱ حدیث شگفتی به وسیله جابر بن عبدالله عقیلی از بشر بن معاذ اسدی نقل شده است که ابن حجر، جابر را متهم می‌کند و سپس به نقل از غنجار می‌نویسد: *قال غنجار فی تاریخه: نفاه الأمير خالد بن أحمد من بخاری، لأنه ادّعی أنه سمع الحسن البصری یقول: لما ولدت حملت إلی النبی .*

ابن کثیر در *البدایة و النهایة*: ۶۷/۱۱ درباره شرح حال محمد بن عیسی بن سوره سلمی ترمذی (متوفای ۱۳ رجب ۲۷۹).

بغیه الطلب فی تاریخ حلب: ۱۳۹۵/۳.

در *الجواهر المضمیة* (از محیی الدین ابومحمد عبدالقادر قرشی حنفی، متوفای ۷۷۵ هـ ق) چندین بار، مطالبی از وی نقل می‌شود که از طریق منابع دیگر، مانند خطیب بغدادی یا ذهبی است. بنگرید به: ۴۰۰/۱؛ ۲۰/۲؛ ۴۲۹؛ ۶۳/۳.





دو مورد *طبقات السنیه*: ۲۸۱/۲؛ ۳۴۵/۴ که نویسنده آن تقی‌الدین بن عبدالقادر تمیمی متوفای ۱۰۱۰ هـ. ق است با واسطه می‌آید.

هم‌چنین نام وی در طرق احادیث فراوانی در کتاب *التنفیذ فی ذکر علماء سمرقند* آمده است که شمارگان آن را می‌توان در اعلام آن کتاب، ذیل غنجار (الغنجار) دید و توجه داشت که غنجار گاه به عیسی بن موسی محدث غنجار و گاه بر مؤلف *تاریخ بخارا* اطلاق می‌شود و نباید میان آنان در مواردی که نام کامل وی نیامده است، خلط کرد. بیشتر آن موارد، مربوط به غنجار، صاحب *تاریخ بخارا* است اما آن چه آمده، بیشتر روایت‌هایی است که نام غنجار در سند آنها وارد شده است و تنها چند نمونه اندک، ممکن است از تاریخ بخارا باشد، مانند ۲۴۵: *أبو سعید الشاه ابن جعفر بن حبیب اسمه محمد والشاه لقب. قال محمد بن زکریا الحافظ: هو الکسی ثم النسفی. قال: أبو عبدالله الغنجار: هو بخاری الأصل أقام بکش. روی عن عبد بن حمید و غیره من اهل کش و غیرهم. روی عنه أهل بخاری و نسف و الغریاء.*

صفدی (م. ۷۶۴ هـ. ق) هم در *الوافی بالوفیات* یک نقل از وی در ۲۷۰/۱۶ در شرح حال صاحب بن محمد بن عمرو بن حبیب اسدی معروف به جزره: *الحافظ جزره، صالح بن محمد بن عمرو بن حبیب، أبو علی الأسدی الحافظ المعروف بجزرة - بالجیم والزای والراء المفتوحات - سکن خراسان، وکان قد سمع بدمشق هشام بن عمار ودحیما والعباس بن الولید و غیرهم. قال أبو أحمد الحاکم: سکن بخاری، ارتبطه بها إسماعیل بن أحمد والی خراسان معلّمه؛ قال أبو عبد الله محمد بن أحمد الغنجار البخاری: کان نسیج وحده فی زمانه فی الحفظ والمعرفة والإتقان، ولد سنة خمس ومائتین ببغداد، وتوفی سنة أربع وتسعين ومائتین، وسمع خلقا كثيرا بمصر والشام والعراق وخراسان و ما وراء النهر؛ روی عنه*



مسلم، وهو أكبر منه، وجماعة كبار، وكان ثقة عارفاً، حدثت من حفظه دهرًا طويلاً، ولن يكن يستصحب كتاباً، وكان صدوقاً ثبتاً ذا مزاح ودعابة، مشهوراً بذلك.

سخاوی (م. ۹۰۲ هـ. ق) با یاد از این کتاب می نویسد: «بخارا» الغنجار محمد بن احمد البخاری الحافظ، واختصره السلفي والاصل عندي.<sup>۱</sup>

به هر حال ادعای شگفتی است.

در میزان الاعتدال، اثر شمس‌الدین ذهبی (م. ۷۴۸ هـ. ق)، ذیل نام اسحاق بن بشر بن محمد بن عبدالله بن سالم ابوحنیفه خراسانی مولی بنی هاشم آمده است: عن غنجار: مات ببخاری فی رجب سنة ۲۰۶.

احمد بن محمود ملقب به معین الفقراء نویسنده تاریخ ملازاده نیز درباره مزار وی سخن گفته و در نیمه اول قرن نهم نوشته است: ودر جانب جنوب مزارات سلاطین سامانیه، اندک مسافتی که رفته شود، مزار پیرانوار عالم محدث ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن کامل البخاری السوراق المعروف بغنجار الحافظ رحمة الله صاحب تاریخ بخارا و کتاب فضائل الصحابة الاربعة است، و او را غنجار لقب از آن جهت بود که تتبع حدیث الامام المحدث عیسی بن موسی التیمی الغنجار رحمة الله کرده است، وفات او در سنه اثنی عشر و اربعمائه (۴۱۲) بوده است.<sup>۳</sup>

در تعلیقات غارات آمده است: دارقطنی گوید: علی او را والی مدینه نمود و برادرش معبد را والی مکه کرد، قثم با سعید بن عثمان به طرف سمرقند



۱. سخاوی، پیشین، ص ۲۵۳.

۲. شمس‌الدین محمد ذهبی، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۸۲ ق.

۳. احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء، پیشین، ص ۲۷-۲۸.







رفت و در آن جا به شهادت رسید، غنجار صاحب تاریخ بخارا گفته: او در سال ۵۷ در سمرقند وفات کرد.<sup>۱</sup>

در مجمع‌الاداب، ۳۹۹/۲ درباره عین القضاة محمود بن ابراهیم الوشی بخاری آمده است که وی از محمد بن علی بن حیدر بن جعفری از ابو عبد الله محمد بن احمد غنجار روایت کرده است. هم‌چنین نقلی درباره احمد بن حنبل که غنجار در طریق سندی آن قرار گرفته است در طبقات الحنابلة: ۱۸۸ آمده است.

زیبیدی هم مواردی نقل، ذیل نام اعلام یا اسامی قریه‌ها از غنجار دارد که باید با واسطه از منابع پیشین باشد. پیش از این شرح حال کوتاه غنجار به ویژه نظر وی را درباره وجه تسمیه غنجار که غنچه آر است ملاحظه کردیم.

هم‌چنین، نقلی از این کتاب در رساله لطایف الاذکار، تألیف در میانه قرن ششم بدین شرح برجای مانده است: دیگر مزار دروازه ریو: در آن مقبره بسیار بزرگانند از متقدمان و از زهاد و اسامی ایشان در تاریخ بخارا حافظ غنجاری - رحمة الله علیه - آورده است و ذکر هر یکی بتطویل انجامد.

محتمل است که در اثر اخیر که نسخه عکسی آن در اختیار بنده است و ان شاء الله به زودی چاپ خواهد شد، مطالب بیشتری البته بدون یاد از نام کتاب در بخش مزارات بخارا نقل شده باشد.

در تهذیب التهذیب نیز، مواردی به نقل از غنجار آمده است که به نظر می‌رسد از منابع دیگر گرفته شده است. هر چند برخی از آنها جز در آن یافت نشد: ۸۰/۷: عبیده بن بلال التمیمی العمی البصری نزل بخاری رأس انس بن مالک و صحب الحسن البصری و روی عن فرقد السبخی. و عنه عیسی بن موسی غنجار. قال سهل بن السری الحافظ عبیده العمی هو عبیده بن بلال شیخ بصری قدم بخاری و

۱. ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، ترجمه عزیز الله عطاردی، تهران: عطارد، ۱۳۷۳.



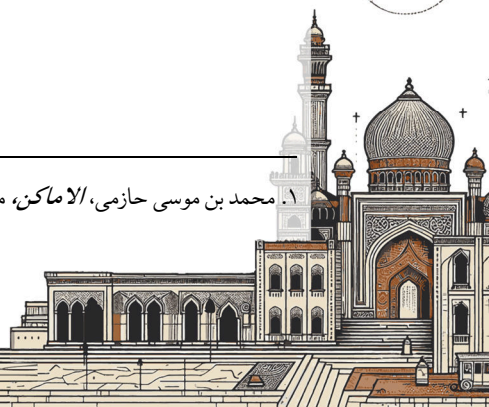


استوطنها و مات بها سنة ستين و مائة حكاہ غنجانرفى تاريخه. بنگريد: ۹۲/۴؛ ۱۷۵/۵، ۱۹۱؛ ۴۵۶/۶، ۳۱۷/۷، ۵۳/۹، ۱۳۱، ۲۱۳.

هم‌چنين محمد بن موسى حازمى (م. ۵۸۴) از «شياب» در بخارا ياد کرده و گويد که عبدالصمد بن على بن محمد شيابى بخاراي از آنجا است و از غنجانارويت مى‌کند<sup>۱</sup> اما ممکن است مقصودش عيسى بن موسى غنجان باشد.

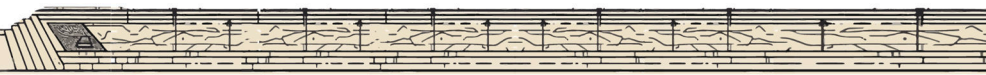


۱. محمد بن موسى حازمى، الاماکن، ماتفق لفظه و افترق مساه من الامکنه، بيروت: دارالبشائر، ۱۴۰۶.





<https://hiq.bou.ac.ir>





## تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان با تأکید بر اندیشه‌های فضل‌الله روزبهان خنجی و مکاتبات مبادله شده بین عالمان و دولتمردان

مهدی فیضی سخا<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه سید جمال‌الدین اسدآبادی، ایران. رایانامه: feizisakha@gmail.com

### چکیده:

اختلافات صفویان (۱۱۳۵-۹۰۷ هـ.ق) و ازبکان (۱۰۰۷-۹۰۶ هـ.ق) منحصر به آوردگاه نظامی نبود و این دو در عرصه‌های دیگر نیز تقابل داشتند. در این میان، تقابل عقیدتی که از ابتدای شکل‌گیری روابط دو حکومت، به وجود آمد و در قالب مکتوباتی، خودنمایی کرد، از اهمیت زیادی برخوردار بود. این تقابل از زمان شاه اسماعیل (۹۳۰-۸۹۲ هـ.ق) و شیبیک خان (۹۱۶-۸۵۵ هـ.ق) آغاز شد و در دوره شاه‌عباس اول (۹۷۸-۱۰۳۸ هـ.ق) و عبدالمؤمن خان (م ۱۰۰۶ هـ.ق)، به اوج رسید. پرسش اصلی پژوهش پیش رو، این است که تقابل عقیدتی و فکری صفویان و ازبکان از چه مؤلفه‌هایی تشکیل شده بود؟ روش تحقیق این مقاله با توجه به ماهیت موضوع، توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است و با بهره‌گیری از منابع لازم و مرتبط، تلاش شده است تا وجوه مختلف این تقابل، بررسی گردد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تقابل عقیدتی این دو حکومت در برگیرنده مؤلفه‌هایی است که از سوی دو مدعی باهدف مشروع جلوه دادن مبانی حکومتی خود و نیز شبهه‌افکنی در مشروعیت رقیب، مورد استفاده قرار گرفته است. کما این که عناصر محل اختلاف تشیع و تسنن که استمرار تاریخی طولانی‌ای داشته، در این تقابل، مؤثر بوده است. نتیجه‌ی این تقابل مذهبی در عرصه‌ی روابط سیاسی دو قدرت بازتاب یافت و این دو رقیب از تنش‌های مذکور، در پیشبرد آمال سیاسی خود بهره بردند. آثار مرتبط باقی‌مانده این دوره، نشان‌دهنده حضور گروهی از اندیشمندان است که در تهیه مفاد نامه‌های رسمی و نیز مکاتبات مستقل به این تقابل دامن زده‌اند.

کلیدواژه‌ها: صفویان، ازبکان، شاه‌عباس اول، فضل‌الله روزبهان خنجی.



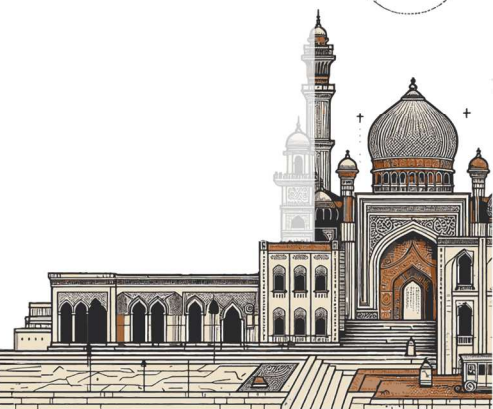
### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۰ | تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۷ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۱/۱۰



ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع). © نویسندگان.





## مقدمه

تشکیل حکومت صفوی در آغاز قرن دهم هجری با ظهور قدرت ازبکان در ماوراءالنهر، مصادف گردید. در این میان سیاست مذهبی صفویان در راستای ترویج تشیع به‌عنوان مذهب رسمی،<sup>۱</sup> زمینه مناسبی برای رقیب سنی مذهب آن‌ها فراهم آورد تا ادعاهای ارضی و سیاسی خود را در قالب اختلافات مذهبی توجیه کند. این موضوع در آغاز قرن دهم با تشکیل حکومت شیعه‌مذهب صفوی و نیز ظهور قدرت ازبکان مصادف گردید. روابط میان این دو حوزه تا دوره شاه‌عباس اول بر پایه اختلافات مذهبی، حالت خصمانه‌ای به خود گرفت و سبب‌ساز درگیری‌های نظامی متعددی گردید. البته دامنه این اختلافات از دوره شاه‌عباس به بعد بسیار محدود و حتی در برهه‌هایی دوستانه گردید. ازجمله دلایل آن می‌توان به بروز اختلاف داخلی میان خوانین ازبک مدعی قدرت در ماوراءالنهر،<sup>۲</sup> درگیری ازبکان با گورکانیان و همچنین به قدرت رسیدن پادشاهان ضعیفی نظیر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین در ایران اشاره نمود.

بنایی متضاد عقیدتی صفویان و ازبکان، تقابلات قلمی متعددی را میان ایشان رقم زد. بنیان این تقابل را باید در مؤلفه‌هایی جستجو کرد که اغلب در جهت مشروعیت بخشیدن به این دو حکومت، استفاده شده است. از این روی، مؤلفه‌های مشروعیت بخش و مقبولیت‌ساز نظیر تأویل حوادث تاریخی، تفسیر آیات و احادیث از مهم‌ترین این مؤلفه‌ها به حساب می‌آید. با توجه به این وضعیت، منابع تاریخ‌نگاری این دوره، مکاتبات صورت گرفته میان پادشاهان صفوی و خوانین ازبک و همچنین نامه‌نگاری‌های میان فقیهان و عالمان حامی این دو حکومت، مشحون از تلاقی اندیشه‌های دینی و استدلال‌های فقهی و کلامی به‌منظور اثبات این حقانیت‌هاست.

در این ارتباط باید به ساختار سیاسی - مذهبی تأسیس شده توسط ازبکان اشاره داشت که در استمرار ساختارهای سیاسی ایجاد شده توسط سازمان‌های ایلی - قبیله‌ای منطقه ماوراءالنهر نظیر تیموریان (۸۰۷-۹۱۳ هـ.ق) به وجود آمده و آن را پدیده‌ای بود که تقریباً

۱. گارثویت، سیری در تاریخ ایران، ص ۲۸۷.

۲. نظام‌الدین علی شیرازی، فتوحات همایون، صص، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۲، ۱۳۱.



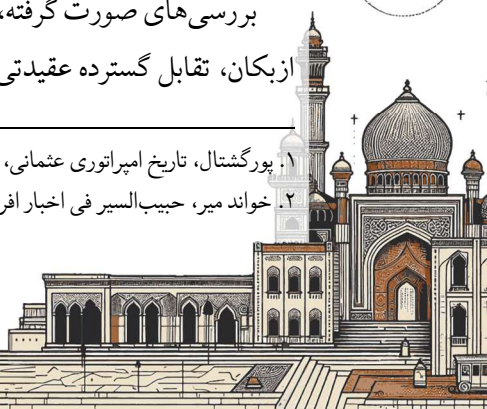
به‌موازات حکومت صفوی در این منطقه تشکیل و به‌عنوان یکی از رقبای صفویان، در آوردگاه‌های مختلف، شناخته‌شده است. ظهور ازبکان تابع مذهب تسنن، سبب گردید که صفویان در میان دو قدرت سنی - عثمانی و ازبک - قرار گیرند.<sup>۱</sup> به‌خصوص که پس از برافتادن آخرین بازماندگان حکومت تیموری در ماوراءالنهر،<sup>۲</sup> تقابل گسترده‌ای در عرصه‌های عقیدتی، سیاسی و نظامی میان ایشان به وجود آمد و به‌منظور هرچه قدرتمندتر ظاهر شدن در این آوردگاه، از طرفندهای مختلفی بهره گرفتند. به نظر می‌رسد، چالش‌های فکری و عقیدتی صفویان شیعه‌مذهب و ازبکان اهل سنت به‌عنوان مسئله‌ای دائمی، سایر مباحث موجود میان این دو قدرت را تحت‌الشعاع قرار داد و تأثیرات عمیقی بر چگونگی روابط ایشان در سده‌های دهم و یازدهم هجری برجای نهاده است. در حقیقت، این عرصه، بستر مناسبی را برای بروز و ظهور آراء و دیدگاه‌ها فراهم آورد که منشأ برخی از آن‌ها را می‌توان در وقایع صدر اسلام، پیگیری نمود. مسائلی نظیر خلافت پیامبر اسلام و نقش شخصیت‌های تاریخی صدر اسلام در تحولات آن عصر که در عرصه این تقابلات، مجال خودنمایی پیدا کرد و در آثار قلمی این دوره، مورد اشاره قرار گرفت. به‌خصوص که مسائل مذکور، نقش مهمی در شکل‌گیری گرایش‌های اصلی جهان اسلام - تشیع و تسنن - داشته است، به‌طوری‌که تأثیر آن‌ها به دوره مورد بحث در این مقاله نیز تسری یافته و دو ساختار سیاسی مطرح‌شده نیز تحت تأثیر این دو مسئله، اصول حکمرانی خود را پی‌ریزی نمودند. در ارتباط با پیشینه تحقیق، باید اشاره داشت که مقاله «مکتوبات سیاسی و داعیه‌های مذهبی (بررسی نقش مذهب در روابط ایران و ماوراءالنهر در قرن ۱۰ و ۱۱ قمری)» نوشته غلامرضا امیرخانی و «مقاله رویارویی نظری گفتمان حقانیت حکومت در مکاتبات شاه اسماعیل صفوی و شیبیک خان ازبک» نوشته فاطمه سرخیل و علی محمد ولوی، از زوایایی دیگر، این موضوع را مورد کنکاش قرار داده‌اند.

### ۱. وجوه تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان

بررسی‌های صورت گرفته، نشان می‌دهد که علاوه بر آوردگاه‌های نظامی میان صفویان و ازبکان، تقابل گسترده عقیدتی نیز وجه دیگری از روابط این دو ساختار سیاسی - مذهبی را

۱. پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ص ۳۷۸.

۲. خواند میر، حبیب‌السير فی اخبار افراد بشر، ج ۴، ص ۲۸۷.







به دو صورت رقم‌زده است. ۱- بهره‌گیری از دیدگاه‌های فقیهان و اندیشمندان نظیر فضل‌الله روزبهان خنجی (م ۹۲۷ هـ.ق) که در آوردگاه نظری، تلاش‌های مجدانه‌ای را در راستای تدوین و تألیف آراء و اندیشه‌های خویش به‌منظور اثبات مشروعیت حکومت موردحمایت خود، انجام داده‌اند. ۲- بیان دیدگاه‌ها و رویکردهای مذهبی بر بستر مناسبات سیاسی در قالب نامه‌های ردوبدل شده میان دولتمردان صفوی و ازبک.

### ۱-۱. نگرش‌های روزبهان خنجی در تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان

پس از تشکیل ساختار سیاسی مبتنی بر مذهب تشیع توسط صفویان در قلمروی که تبدیل به دارالتشیع شده و فرقه ناجیه، زمینه را برای ظهور امام غایب آماده می‌کرد،<sup>۱</sup> شرایط مناسب برای نظریه‌پردازان عرصه سیاست و مذهب اهل سنت، در ایران از بین رفت. در نتیجه، این گروه یا در ایران ماندند و دم فرو بستند یا با توجه به این شرایط نامساعد و باهدف پیدا کردن محیط مناسب، راه مهاجرت به مناطق خارج از ایران را ذر پیش گرفتند. در این میان، خوانین ازبک نظیر عبیدالله خان ازبک‌شیبانی (حک ۹۳۰-۹۴۴ ق) با گردآوری فقیهانی مانند خنجی بر استمرار تقابلات فکری با صفویان تأکید داشتند. با توجه به این موضوع، خواند میر (م ۹۴۳ ق) می‌نویسد: «سنیان متعبد و خوارجیان متعصب، از وهم حسام بهرام، انتقام غازیان عظام، خاسر و خائب و حیران و هارب، روی به اطراف آفاق نهادند».<sup>۲</sup> از آن میان فضل‌الله روزبهان خنجی که در عالم‌آرای امینی<sup>۳</sup> به‌شدت به صفویان، تاخته بود، رخت مهاجرت به حوزه سیاسی- مذهبی ماوراءالنهر بسته، پس از پیوستن به دربار خوانین ازبک، تلاش کرد، این ساختار سیاسی را همان حکومت آرمانی، تلقین نماید که در چارچوب آراء وی، تعریف شده است. از این رو، در تبیین مشروعیت این حکومت، تلاش‌هایی را سامان داد که نتایج آن در برخی آثار وی نظیر «مهمان نامه»، «سلوک الملوک» و «ابطال نهج الباطل و اهمال کشف العاطل»<sup>۴</sup> بازتاب یافته است. خنجی در این تألیفات اهداف معینی نظیر اقامه

۱. صفت گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۶۷.

۲. خولند میر، حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۴۶۷. لازم به ذکر است که افرادی مانند شمس‌الدین محمدخفری، عالم سنی مذهب، شیعه گردید و حتی به لعن خلفا پرداخت، شوشتری، مجالس المومنین، ۲۳۳.

۳. خنجی، عالم‌آرای امینی، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۵۵.

۴. صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ۱۶۸.



یک دولت اسلامی منطبق با موازین مذهب تسنن را مدنظر داشته است. در این مقطع زمانی، خنجی به‌عنوان نظریه‌پرداز طرفدار حکومت‌های سنی مذهب، گوی سبقت را از همگنان خود روده و در شبهه‌افکنی در مشروعیت صفویان و نیز مشروعیت بخشی به حکومت‌های سنی مذهب، تلاش‌های بی‌شائبه‌ای انجام داده است. با این نگرش، موضوع قدرت سیاسی و حاکمیت بر جامعه اسلامی، در دوره خلأ ناشی از برافتادن خلافت عباسی، مهم‌ترین مسئله در اندیشه‌های خنجی است. به‌طوری‌که هم در دوره آق‌قویونلوها (۷۸۰-۹۰۷ ه‍.ق) و هم در دوره ازبکان به توجیه وضع موجود و مشروعیت حکومت مستقر پرداخته، سلاطین این حکومت‌ها را حکام مشروعی می‌دانست که شرایط لازم برای حاکمیت بر جامعه اسلامی را دارا می‌باشند. با این رویکرد در عالم‌آرای امینی، مشروعیت آق‌قویونلوها را تبیین نموده و به‌ویژه با بهره‌گیری از تئوری هزاره‌گرایی و تقلیل آن به سده‌گرایی، سلطان آق‌قویونلو را مصلح (و مجدد مائه) قرن نهم دانسته است.<sup>۱</sup>

مهم‌ترین تألیفات خنجی در این آوردگاه جدید، «سلوک الملوک» و «مهمان نامه بخارا» است که اندیشه‌های وی به‌خصوص اندیشه‌های ضد صفویه، در آن بازتاب یافته است. از این منظر، وی، جنگ‌های ازبکان با صفویان را جنگ‌هایی مقدس دانسته، از آن با عنوان غزا نام‌برده<sup>۲</sup> و حتی حضور در این غزوات را واجب عینی دانسته و متخلفان از آن را کسانی برمی‌شمارد که از دین خارج شده‌اند.<sup>۳</sup> با این استدلال - بارها - ازبکان را علیه صفویان شیعه‌مذهب تحریک و صفویان را مهدورالدم و بدتر از کفار افرنج محسوب کرده و جهاد با ایشان را فاضل‌تر از غزا با کفار افرنج دانست.<sup>۴</sup> به اعتقاد او، صفویان دوستی خود با ائمه را منحصر به سب و لعن صحابه نموده‌اند، نه چیز دیگر؛ بنابراین، این‌گونه به مقایسه محبت ائمه شیعه نزد ازبکان سنی مذهب می‌پردازد که خان ازبک، شرایط تعظیم و مودت و موالات اهل بیت را رعایت می‌کرد، بدون اینکه از جاده متابعت اهل سنت در اعمال و رفتار تخطی نماید.<sup>۵</sup> او درصدد مشروعیت بخشی به حکومت ازبکان به‌عنوان اصلاح‌گران بدعت‌های



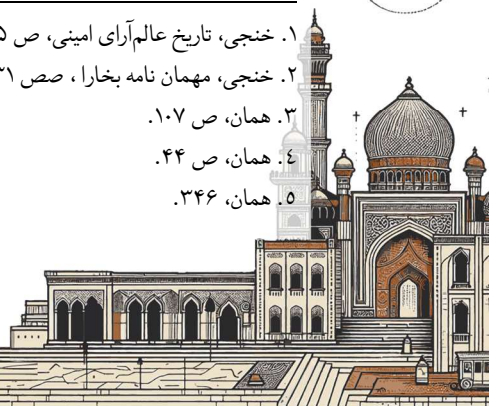
۱. خنجی، تاریخ عالم‌آرای امینی، ص ۱۲۵.

۲. خنجی، مهمان نامه بخارا، صص ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۰۷.

۴. همان، ص ۴۴.

۵. همان، ۳۴۶.





راه‌یافته در دین اسلام برآمده و بر اساس حدیث حارث،<sup>۱</sup> معتقد است،<sup>۲</sup> خان ازبک، در مقام مصلح فی الارض، این بدعت‌ها را از میان خواهد برد. در تأیید این جایگاه به تأویل آیه «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»<sup>۳</sup> پرداخته، خان ازبک را مصداق آیه در پاسداری از دین برمی‌شمارد.<sup>۴</sup> بر پایه این نگرش، صفات پنج‌گانه ذکرشده در این حدیث را به خان ازبک نسبت داده و می‌نویسد:

«اول؛ مردی باشد که از آب آمویه عبور کند و ظهور نماید، دوم؛ آنکه او را حارث گویند، سیوم؛ آنکه حرّاث باشد، چهارم؛ آنکه بر مقدمه او مردی باشد که او را منصور گویند، پنجم؛ آنکه تمکین کند از برای آل محمد، هم چنان‌که تمکین کردند قریش از برای رسول لله [...] و ما چون ملاحظه می‌نماییم، این پنج صفت را در ذات شریف حضرت خان عالی مکان [...] می‌یابیم».<sup>۵</sup>

خنجی علاوه بر بهره‌گیری از این مؤلفه‌ها در مشروعیت بخشی به ازبکان، شیبیک خان را نیز مانند پادشاه آق‌قویونلو، مجدد مائه،<sup>۶</sup> احیاگر دین و خلیفه الرحمان،<sup>۷</sup> می‌داند.<sup>۸</sup>

با این نگرش مشروعیت بخش به ازبکان، همچنین ظهور ایشان را از مصادیق «اخبار ملحه‌ای» می‌داند که از سوی پیامبر اسلام، پیش‌بینی شده است.<sup>۹</sup> در تأکید بر این نگرش می‌نویسد:

لطف بی حساب پروردگار وهاب موعود مودود «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض» به وجود متصف به عدالت وجود این سلطان عاقبت

۱. (یخرج رجل من وراء النهر یقال له الحارث حراث علی مقدمه رجل یقال له المنصور یمنک او یوطن لآل محمد کامکنت قریش لرسول الله وحب کل مؤمن نصره او اجابته).

۲. سجستانی، سنن ابی داود، ص ۱۷۸.

۳. حجر/۹.

۴. خنجی، مهمان نامه بخارا ص ۱۰۵.

۵. همان، ص ۹۷.

۶. خنجی، عالم‌آرای امینی، ص ۱۲۷.

۷. همان، صص، ۲۳۲/۲۲۶.

۸. همان، ۱.

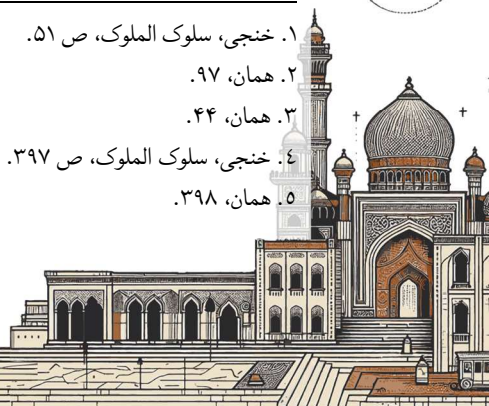
۹. خنجی، مهمان نامه بخارا ص ۹۳.



محمود به وفا رسانید».<sup>۱</sup> نکته قابل تأمل، این است که خنجی در مقایسه ازبکان و مغولان تأکید می‌کند که چنگیز (۵۵۷-۶۲۴ هـ.ق) و اولاد او، اگرچه از آب آمویه عبور نمودند و ممالک این طرف آب را تمامی مسخر ساختند؛ اما ایشان، هرگز تمکین آل محمد نکردند؛<sup>۲</sup> بنابراین، مغولان را از مصادیق «اخبار ملحمه» نمی‌داند.

خنجی علی‌رغم حقد و کینه عمیقی که نسبت به صفویان داشت و باوجودآنکه همواره، خان ازبک و حتی عثمانیان را به هجوم به ایران و یکسره کردن کار صفویان، ترغیب می‌کرد و حتی در برهه‌ای، فتوای دارالکفر و دارالحرب بودن ایران را صادر کرد؛<sup>۳</sup> ولی در تغییر رویکردی محسوس که می‌توان نشانه‌هایی از حس ملیت‌گرایی و وطن‌دوستی را در آن دید، نگران است که مبادا لشکریان خان یا سلطان، سرزمین ایران را به‌عنوان دارالحرب مورد هجوم قرار دهند؛ بنابراین، در فتوایی دیگر، این سرزمین‌ها - شامل خراسان و عراقین - را دار الاسلام نامیده و اعلام می‌کند، باوجودآنکه «در این زمان طایفه طاغیه باغیه طایفه سرخان، بر آن مستولی شده‌اند [...] در زمان استیلای ایشان همچنان دار الاسلام است و دارالحرب نگشته».<sup>۴</sup> به‌منظور جلوگیری از این امر، تأکید می‌کند که شیعیان امامیه از فرق اسلامی هستند و اعمال مذهبی ایشان، نظیر نماز جمعه، اعیاد و نصب قضات بر طریق اهل اسلام انجام می‌شود و استدلال می‌کند که همه مذاهب اسلامی متفق‌القول هستند که همه ممالکی که در تصرف صفویان است، دار الاسلام بوده و ریختن خون اهالی این سرزمین‌ها حرام است و با این فتوا، حساب مردم ایران را از صفویان و حامیان قزلباش آن‌ها جدا و تأکید می‌کند «هرکه آن را دارالحرب گوید و اعتقاد کند؛ دماء فروج و اموال اهل ممالک مذکوره، حلال است، او احمقی جاهل و عامی است و مستحق تعزیر و تأدیب».<sup>۵</sup>

۱. خنجی، سلوک الملوک، ص ۵۱.
۲. همان، ۹۷.
۳. همان، ۴۴.
۴. خنجی، سلوک الملوک، ص ۳۹۷.
۵. همان، ۳۹۸.





## ۲-۱. نقش علما و دولتمردان در تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان

عرصه دومی که زمینه تقابل عقیدتی ازبکان و صفویان و نیز فقیهان حامی ایشان در آن فراهم گردید، نامه‌نگاری‌های میان ایشان است که همچنان دربرگیرنده اختلافات درازمدت میان تشیع و تسنن هست. آنچه در این مکاتبات، نمودی آشکار دارد، حضور احتجاجات و استدلال‌ات مذهبی و فرقه‌ای است<sup>۱</sup> که به‌ویژه، نقش‌آفرینی عالمان و فقیهان حامی هریک از این ساختارهای سیاسی، در آن، از اهمیت زیادی برخوردار است. بدین مفهوم که مندرجات این مکاتبات - چه آن‌هایی که مشخصاً میان پادشاهان صفوی با امرای ازبک، ردوبدل شده و چه نامه‌هایی که در جریان وقایع خاصی نوشته شده - از دیدگاه‌های این گروه‌ها نشئت گرفته است.

### ۱-۲-۱. تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان در زمان شاه اسماعیل اول

مکاتبات میان شاه اسماعیل اول و شیبک خان، از نخستین موارد این تقابل به حساب می‌آید.<sup>۲</sup> بررسی مفاد این نامه‌ها، مشخص می‌کند که پادشاه صفوی به تبیین مؤلفه‌های اثبات‌کننده حقانیت صفویان و تشیع پرداخته و با برشمردن شاخصه‌های قدرت صفویان، تلاش می‌کند مانع دست‌اندازی ازبکان به خراسان شود.<sup>۳</sup> با این رویکرد و با ارائه دلایل مختلف به ناروایی اقدامات ازبکان اعتراض نموده و با تأکید بر مؤلفه‌های شیعی، در تلاش است توجه خان ازبک را به حقانیت تشیع جلب نماید؛ بنابراین به وی نصیحت می‌کند که: دست در دامن حیدر زن و اندیشه مکن هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش<sup>۴</sup> علی‌رغم مواضع مسالمت‌آمیز شاه اسماعیل در این نامه، خان ازبک جبهه‌ای خصمانه پیش گرفته، خود را آفتابی که از مشرق طلوع کرده و شاه اسماعیل را ستاره سهیلی که از مغرب برآمده،<sup>۵</sup> می‌خواند و اخطار می‌دهد که باید تمامی راه‌های منتهی به مکه را ساخته و پرداخته نماید زیرا که «عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که به زیارت مشرف شوند».<sup>۶</sup>

۱. امیرخانی، گنجینه اسناد، ص ۵۰.

۲. نوایی، غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، ص ۹۶.

۳. جهان‌گشای خاقان، ص ۳۳۱.

۴. نوایی، شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۷۳.

۵. اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، ص ۷۵۲.

۶. روملو، احسن التواریخ، ص ۱۴۸؛ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۳۷، حسینی خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۳۰.



در این ارتباط روملو از قول خان ازبک می‌نویسد:

ما را طمع به ملک عراق خراب نیست      گر مکه و مدینه نگیرم حساب نیست  
 پادشاه صفوی با بهره‌گیری از مؤلفه‌های شیعی پاسخ می‌دهد:

هر کس، به جان، غلام علی بو تراب نیست      صد مکه و مدینه بگیرد، حساب نیست<sup>۱</sup>  
 این مباحث<sup>۲</sup> تا آنجا پیش می‌رود که خان ازبک، مرشد کامل طریقت صوفیه صفویه را  
 داروغه نامیده<sup>۳</sup> و در توجیه مشروعیت ازبکان، مدعی است که تدبیر امور مملکت‌داری و  
 تسخیر بلاد را از عهد ازل، فیاض لم یزل به قبضه اقتدار و اختیار خاندان شیسانی نهاده است.<sup>۴</sup>  
 بنابراین، پادشاه صفوی را به سبب اختیار نمودن تشیع سرزنش کرده و از وی می‌خواهد که از  
 این مذهب دست بردارد.<sup>۵</sup> بهره‌گیری از نمادهای مشروعیت بخش، همچنان از اجزاء اصلی  
 این نامه‌نگاری‌ها بود و شاه اسماعیل در تشریح چگونگی سرکوب علاءالدوله ذوالقدر در  
 بغداد<sup>۶</sup> برای خان ازبک می‌نویسد: «دوازده هزار مرد به عشق دوازده امام، جدا کردم».<sup>۷</sup>  
 جالب توجه است که در این نامه و نامه دیگری که گیرنده‌ی آن مشخص نیست و نوایی احتمال  
 داده که مخاطب آن سلطان حسین بایقرا باشد، شاه اسماعیل از این شعر بهره برده است:

ز مشرق تا به مغرب، گر امام است      علی و آل او، ما را تمام است<sup>۸</sup>  
 در این نامه، همچنان رویکرد شیعی صفویان، انعکاس یافته و از مخاطب ناشناخته  
 دعوت می‌شود که از تشیع، پیروی نماید تا سعادت دنیوی و اخروی نصیب او گردد و با  
 بهره‌گیری از آیه موذت<sup>۹</sup> به وی تأکید می‌کند،<sup>۱۰</sup> سررشته آل عبا را از دست ندهد و چنگ

۱. روملو، احسن التواریخ، ص ۱۱۰.
۲. مستوفی، زبده التواریخ، ص ۵۲، قزوینی، لب التواریخ، ص ۲۸۱.
۳. اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، ص ۷۵۲.
۴. روملو، احسن التواریخ، ص ۱۴۸؛ نوایی، شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۸۱.
۵. نوایی، غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، ص ۷۶.
۶. عالم‌آرای صفوی، ص ۱۱۲.
۷. نوایی، شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۷۲.
۸. همان، صص، ۷۲/۴۸.
۹. سرخیل، ولوی، جستارهای تاریخی، ص ۷۱.
۱۰. شوری/۲۳.







اعتقاد و التزام به عروه‌الوثقی را مستحکم دارد.<sup>۱</sup> راهکار دیگری که شاه اسماعیل به‌منظور اثبات تشیع به مخاطب ناشناخته ارائه می‌کند، دعوت از وی برای فرستادن علمای محل و ثوق به‌منظور مناظره در اثبات حقانیت تشیع با دلایل عقلی و نقلی است.<sup>۲</sup> موضوعی که در جریان دیگر نامه شاه اسماعیل به شییک خان، محقق شده و قاضی نورالله اسنی و شیخ‌زاده لاهیجی<sup>۳</sup> باهدف حل‌وفصل مسائل مورد اختلاف و ازجمله اختلافات مذهبی نزد خان ازبک، فرستاده شدند. ازجمله وظایف این سفرا بر حذر داشتن خان ازبک از حمله به خراسان بود؛ بنابراین، در تبیین این تحذیر، آمده است که بر اساس سنت رسول خدا، پادشاه صفوی، خود را موظف دانسته است «اول ابلاغ حجت نمایند تا شرعاً چیزی برو لازم نیاید».<sup>۴</sup> همچنین، با برگزاری مجلس مناظره، باهدف اثبات تشیع، وی را به پذیرفتن تشیع ترغیب نمایند.<sup>۵</sup> یکی از مسائلی که در این مجلس مطرح می‌شود ماهیت تشیع است که خان ازبک انتقاد شدیدی به آن داشته، آن را زیر سؤال برده و معتقد است که تشیع، مذهب مستحدثی است که توسط صفویان به وجود آمده و آن را ردّ می‌کند. فرستادگان پادشاه صفوی، استدلال می‌کنند که تشیع، مذهب مستحدث نیست؛ بلکه از مذاهب اصلی اسلام بوده و به‌منظور نشان دادن سابقه آن به خان ازبک، یادآوری می‌کنند که حتی اجداد وی - هلاکو (۶۱۵-۶۶۳ هـ.ق) و محمد الجایتو (۶۸۰-۷۱۶ هـ.ق) - با تلاش‌های نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هـ.ق) و جمال‌الدین مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶ هـ.ق)، تشیع را پذیرفته‌اند و تذکر می‌دهند از روی منابع اهل سنت نیز، اصالت تشیع قابل‌پیگیری و اثبات است.<sup>۶</sup> در این مجلس نیز، سبب صحابه به‌شدت مورد اعتراض خان قرار گرفته و<sup>۷</sup> به سبب اهمیت موضوع، طی نامه‌ای که مجدداً شییک خان به شاه اسماعیل نوشته، این عمل، مورد شماتت قرار گرفته

۱. نوایی، شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. قزوینی، جواهر الخبار، ص ۱۲۶.

۴. قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲، جهانگشای خاقان، ص ۳۵۳.

۵. جهانگشای خاقان، ص ۳۵۳.

۶. ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۷؛ امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۳۲.

۷. قزوینی، جواهرالخبار، ص ۱۲۷.



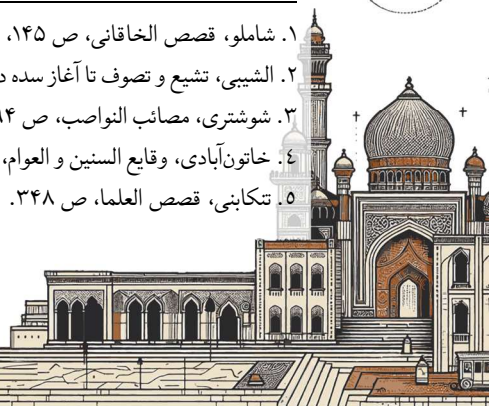
است: «وای بر آن جماعت که ترک عبادت نموده، سب و لعن اکابر می‌نمایند و آن را مکفر ذنوب می‌دانند و باعث ثواب».<sup>۱</sup> البته افراط در سب صحابه و شیخان در این دوره آن‌چنان گسترش یافته است که حتی علمای شیعه‌مذهب مکه طی نامه‌ای از کرکی (م ۹۴۰) و دیگر علمای شیعه‌مذهب ایران، درخواست می‌کنند، از سب شیخین خودداری نمایند زیرا که به خاطر این افراط، ایشان در مکه مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند.<sup>۲</sup> در حقیقت، آبخخور این آزارها از عملکرد برخی از فقیهان این دوره، نظیر کرکی ناشی می‌شد. چراکه کرکی علاوه بر تألیف رسالاتی مانند «نفحات اللاهوت فی لعن العجبت و الطاغوت» یا «رساله لعنیه»<sup>۳</sup> در سب صحابه، فتوای سب ایشان را در نماز جمعه نیز صادر کرده است<sup>۴</sup> و حتی در رکاب وی «افرادی بوده‌اند که به سب شیخین مشغول بوده‌اند».<sup>۵</sup> نکته قابل تأمل اینکه، افراط‌گری کرکی در سب صحابه به حدی است که حتی شاه اسماعیل از انتشار برخی از رسالات وی در این ارتباط، جلوگیری می‌کند.

### ۱-۲-۲. تقابل صفویان و ازبکان در زمان شاه‌طهماسب

این تقابل در دوره دیگر پادشاهان صفوی و امرای ازبک نیز ادامه پیدا کرد و این عرصه همچنان، از عرصه‌های پر چالش میان ایشان محسوب می‌شود. از این‌رو در دوره شاه‌طهماسب (حک ۹۳۰-۹۸۴ هـ.ق)، به موازات تقابل نظامی متعددی که میان صفویان و ازبکان اتفاق افتاد، عرصه‌ی تقابل عقیدتی نیز عرصه‌ای پر رونق بوده و مسئله مشروعیت از مهم‌ترین مسائل مطرح‌شده میان این دو مدعی، محسوب می‌شود. بر پایه این تقابل، سیادت صفویان، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین پایه‌های مشروعیت ایشان از سوی ازبکان مورد چالش قرار گرفته و دلایلی در انکار آن مطرح شده است. با این رویکرد شبهه افکنانه ازبکان است که طهماسب در جهت اثبات مبانی مشروعیت خاندان خود، تلاش‌های زیادی را انجام داده است. از این‌رو، طی نامه‌ای به خان ازبک علاوه بر تبیین سیادت صفویان و مشروعیت



۱. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۴۵، شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۴۵.
۲. الشیبی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ص ۳۹۳.
۳. شوشتری، مصائب النواصب، ص ۳۹۴.
۴. خاتون‌آبادی، وقایع السنین و العوام، ص ۴۴۸.
۵. تکابنی، قصص العلماء، ص ۳۴۸.





ناشی از آن، مهم‌ترین رکن مشروعیت ازبکان یعنی نسب ایلی و قبیله‌ای ایشان را مورد تشکیک قرار داده، می‌نویسد: «پوشیده نماند که در باب سادات عالی درجات، کتب مبسوط مشروحه غیر معدوده نوشته‌شده، در بلاد اهل اسلام منتشر و مشهور است و این نسب که ظاهر و شایع و مشخص است چون دیگر انساب نیست، مثل انساب اتراک که هرگز کسی کتاب در این باب ندیده و حقیقت نسب ایشان هیچ معلوم نگردیده است.<sup>۱</sup> در پاسخ به این شبهه افکنی، عبیدالله، مذهب اجداد پادشاه صفوی را به وی خاطر نشان کرده و به شاه طهماسب تذکر می‌دهد: «و پدر کلان شما، جناب مرحوم شیخ صفی (۶۵۰-۷۳۵ هـ.ق) را هم چنین شنیده‌ایم، مردی عزیز و اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست می‌دهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید و نه روش پدر کلان را».<sup>۲</sup>

در نامه دیگری که می‌توان آن را گونه‌ای رجزخوانی از طرف خان ازبک دانست، وی غرض از آمدن به خراسان را «انتظام اسلام و دفع بدعت و ظلام»<sup>۳</sup> می‌داند. در این نامه نیز نشانه‌هایی از موضوع مطرح‌شده توسط خنجی یعنی مصلح فی الارض بودن خان ازبک، ملاحظه می‌شود. با این رویکرد است که عبیدالله خان ازبک، می‌نویسد: «ما با آن طایفه گفتگوی و مجادله داریم که طریق حق و مذهب و ملت پدران خود گذاشته، تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده، رفض و تشیع اختیار کرده‌اند».<sup>۴</sup> بنابراین «دفع رفع شما بر ما لازم و واجب است».<sup>۵</sup>

هرکس، به فساد، رخنه در دین آرد  
یا وقت زکوه، بر جبین، چین آرد  
مستوجب حدّ گردد و جبار احد  
بر حدّ زدنش، ترک ز ما چین آرد<sup>۶</sup>  
البته پادشاه صفوی، این حملات را که منجر به قتل و غارت‌های زیادی شد، تخطئه کرده، فتواهای مشروعیت بخش به این حملات را «آرای باطله و اهوای فاسده» نامیده است.<sup>۷</sup> علاوه

۱. نوایی، شاه‌طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. نوایی، شاه‌طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۲۹.

۴. همان، ۳۲.

۵. همان، ص ۳۴.

۶. همان، ص ۳۴.

۷. همان، ص ۳۶.



بر این، شاه‌طهماسب، ادعاهای عبیدالله مبنی بر تبعیت از مسلک خلفای راشدین را زیر سؤال برده، نوشته است که اگر منظور وی از خلفا، علی ابن ابیطالب است که روش وی طریق حق و صواب است، ولی اگر مقصود، سایر خلفا است که طریق ایشان، طریق ناصواب بوده است؛ بنابراین، پس از نکوهش ذمایش خلفای راشدین به تشریح چرایی این طریق ناصواب پرداخته، خطاهای ایشان نظیر منازعه ابوبکر با حضرت فاطمه بر سر فدک و پاره کردن اسناد آن توسط عمر، سوزاندن قرآن‌ها توسط عثمان، منع خمس برای اهل بیت، ضرب و جرح عمار یاسر و تبعید ابوذر غفاری را برای خان ازبک برشمرده است.<sup>۱</sup> از دیگر موضوعات چالش برانگیز باهدف تشکیک در مشروعیت صفویان که توسط خان ازبک مطرح گردید، موضوع سجده هواداران بر پادشاه صفوی است که این عمل را کفر دانسته و شاه‌طهماسب را مورد انتقاد قرار داده است.<sup>۲</sup> در پاسخ، پادشاه صفوی، با تأویل آیات قرآن<sup>۳</sup> به تبیین این رفتار پرداخته، توضیح می‌دهد: «سجده گاهی که نیت عبادت است، بندگان را حرام است [...] اما سجده تعظیم، خلایق را جایز است».<sup>۴</sup> بر پایه این‌گونه رفتارها هست که خنجی فتوای ارتداد صفویان را صادر کرده و می‌نویسد: «با طایفه طاغیه طاقیه سرخ، قتال باید کرد، بنا بر آن‌که ایشان به سجده صنم و به سب شیخین مرتد شده‌اند».<sup>۵</sup> این رویکرد انتقادی خان ازبک، پس از پیروزی در جنگ غجدوان<sup>۶</sup> و نامه‌نگاری‌های وی با سلاطین عثمانی نیز خودنمایی می‌کند. به‌خصوص دعوی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»<sup>۷</sup> پادشاه صفوی<sup>۸</sup> را به شدت تخطئه کرده و معتقدان به آن را مستحقان جهنم دانسته است.<sup>۹</sup> از دیگر موضوعاتی که به‌منظور شبهه افکنی

۱. همان، ص ۴۳.

۲. نوایی، شاه‌طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۳۳.

۳. یوسف/۱۰۱، بقره/۳۲.

۴. نوایی، شاه‌طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۴۱.

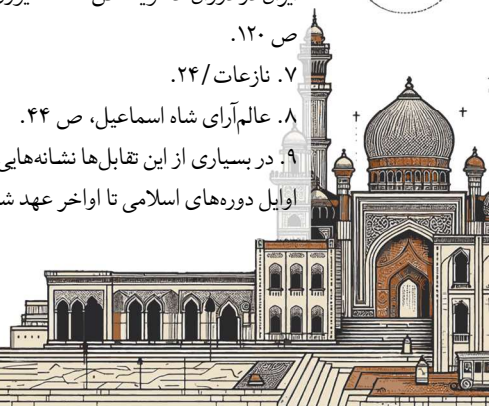
۵. خنجی، سلوک الملوک، ص ۳۹۸.

۶. قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۱۹؛ نوایی، غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، ص ۸۷؛ سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۳۶؛ ثابتیان، اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه، ص ۱۲۰.

۷. نازعات/۲۴.

۸. عالم‌آرای شاه اسماعیل، ص ۴۴.

۹. در بسیاری از این تقابل‌ها نشانه‌هایی از دخالت عثمانی‌ها را می‌توان ملاحظه نمود، ثابتی، اسناد و نامه‌های تاریخی از اوایل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، ص ۴۲۹، سمرقندی، تاریخ راقم، ص ۱۷۰.





بر مشروعیت خلفا از طرف شاه‌طهماسب مطرح‌شده، موضوع احتضار پیامبر اسلام و چگونگی برخورد صحابه با درخواست وی مبنی بر حاضر نمودن قلم و دوات به‌منظور نوشتن وصیت‌نامه است که پادشاه صفوی، این اتفاق را نیز به خان ازبک یادآوری کرده و می‌نویسد: «در وقتی که حضرت رسالت پناه از دار فنا به فردوس اعلی و جنت المأوی ارتحال می‌فرمودند، جهت تأکید، دوات و قلم طلب فرمودند [...] آن ملاعین، تنطق و تکلم به حرفی کردند که املا و بلکه اصغای آن ترک ادب است».<sup>۱</sup> این مناقشات دامنه‌دار بر سر مبانی مشروعیت بخش مورد ادعا در قالب ابیات و اشعار نیز بدین ترتیب بازتاب یافته است.

عداوتی که ترا با علی است، ای مدبر به چشم خلق ترا زار و خوار، خواهد کرد  
 ز بغض حیدر کرار، در دلت مرضی است که دفع آن، غضب کردگار، خواهد کرد  
 زدی به دامن آل یزید، دست ولا ببین که دست ولایت چه کار، خواهد کرد<sup>۲</sup>  
 از دیگر مسائلی که در ادامه این مشروعیت بخشی در مکتوبات این دوره بدان توجه گردیده است، موضوع تأویل‌گرایی است که تقریباً هم ازبک‌ها و هم صفویان، در موارد متعدد بدان روی آورده‌اند. پادشاه صفوی، خان ازبک را به سبب فرار از هرات به جبن و ترس متهم نمود. خان ازبک این حادثه را با واقعه هجرت پیامبر اسلام قیاس کرده، تأویل می‌کند که چون پیامبر به سبب مصلحت مؤمنین، اقدام به مهاجرت نمودند، بنابراین وی نیز بر اساس مصلحت بینی، ترک محاصره هرات کرده و به ماوراءالنهر بازگشته است،

گر نیست از سبب به سبب التجاروا خیرالبشر ز مکه به یشرب چرا گریخت<sup>۳</sup>

### ۱-۲-۳. تقابل عقیدتی صفویان و ازبکان در زمان شاه‌عباس اول

در این بخش، مکاتبات میان شاه‌عباس اول و عبدالؤمن خان مورد بررسی قرار می‌گیرد. این نامه‌ها نیز مباحث و مسائلی را در بردارد که اهمیت آنها را نزد خان ازبک و پادشاه صفوی نشان می‌دهد. از ویژگی‌های قابل تأمل نامه‌های خان ازبک، وجود تناقضات بسیار آشکار در مفاد آن است. در این رویکردهای متضاد، عبدالؤمن خان، در نامه‌های اولیه خود به

۱. نوایی، شاه‌طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۳۰.



پادشاهی صفوی و مذهب تشیع تاخته و مشروعیت حکومت صفوی را مورد شبهه افکنی قرار داده است و حتی شاه عباس را به تبعیت از شیوه مملکت‌داری ازبکان دعوت نموده و مدعی است که روش حکومتی وی، بخاطر ایجاد شرایط رفاه و عدالت برای اتباع خود، دستورالعملی برای سایر حکومت‌ها شده است: «مخفی نماناد که اکثر حکام و سلاطین و گماشتگان این سلسله علیه [...] به نهجی حراست مملکت نموده‌اند که دستورالعمل ملوک شده». <sup>۱</sup> بر پایه این ادعاها، اسکندریک منشی، این نامه‌ها را «رقعه مختصر بی آداب» نامیده است. <sup>۲</sup> در این نامه‌ها، خان ازبک، پس از عدم دستیابی به اهداف مورد نظر، در رویکرد اول، در مکتوبات بعدی با چرخشی آشکار به صورت مبالغه آمیزی به ستایش ائمه شیعه و پادشاه صفوی پرداخته و در تکریم ایشان آن‌چنان افراط می‌کند که اعتراض مورخان این دوره نظیر افوشته‌ای نطنزی (زنده ۱۰۰۷ ق) را موجب می‌گردد: «از اظهار مراسم دوستی [...] با نواب ولایت منزلت، مرتضوی نسبت، صفوی طینت، ثمری از نهال مدعیات مکرآمیزش به حصول نپیوست». <sup>۳</sup> بنابراین، تدبیر دیگر اندیشیده: «رقعه غریب را به خانه فریب به خط خود در سلک انشا کشیده، ارسال گردانید». <sup>۴</sup> با این ترفند، رویکرد جدید خان ازبک که با رویکرد اولیه وی به نحو شگفت‌آوری تضاد دارد، مشخص می‌گردد:

بر ما و بر عالمیان ظاهر است که نخبه نجیبه دولت و سلطنت تو از بوستان اهل بیت نبی و نحله کریمه شأن و شوکت نوباوه عظمت و جلالت تو از نخلستان آل علی است و هر که با تو در مقام خلاف و نزاع است [...] بر خاک خواری و مذلت افتاده و رقوم خسرال دنیا و الآخره [...] بر جبین حال و ناصیه اقبالش خواهند کشید.<sup>۵</sup>

این تغییر رویکرد خان ازبک از نگاه پادشاه صفوی دور نمانده و در پاسخ، این فریبکاری را به صراحت به وی گوشزد کرده است: «از گلشن مصادقت و حدیقه موافقت عبدالؤمن سلطان، روائح صدق و صفا و فوایح محبت و ولا به مشام نمی‌رسد [...] یقولون بالسننهم

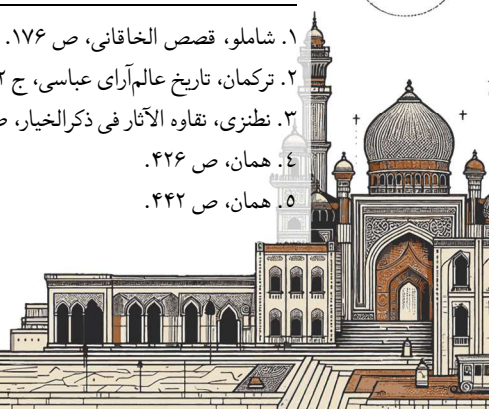
۱. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۷۶.

۲. ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۲.

۳. نطنزی، نقاوه الآثار فی ذکر الخیار، ص ۴۴۰.

۴. همان، ص ۴۲۶.

۵. همان، ص ۴۴۲.







ما لیس فی قلوبهم<sup>۱</sup>».<sup>۲</sup> این ریاکاری های خان ازبک هنگامی مشخص تر می شود که طی نامه‌ای که تقریباً در این دوره به سلطان عثمانی نوشته است، صفویان را «ملاعین بی دین و رفضه زشت آیین» نامیده است.<sup>۳</sup>

در تداوم این چالش‌های عقیدتی، پادشاه صفوی در مکتوبی دیگر که برای خان ازبک فرستاده است، سیادت صفویان به عنوان یکی از مبانی مشروعیت ایشان را به خان ازبک یادآوری کرده، می نویسد: «بر عالمیان ظاهر است که قادر ذوالجلال و کریم لایزال جمیع خلق الله را برای خاندان محمدرسول الله و علی ولی الله که جد و آبای همایون ماست، آفریده»<sup>۴</sup> و تذکر می دهد: «هر جاهل و غافل و بی سعادت و بی حاصل که روی از این آستان بگرداند [...] خسرالدنیا و الآخره<sup>۵</sup> است». <sup>۶</sup> علاوه بر این تذکرات، پادشاه صفوی در مقام بشیر نیز برآمده با بهره گیری از حدیث سفینه، بشارت می دهد «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح [...] و هر کسی [...] التجا بدین درگاه فلک اشتباه آورده به اسعاد و همراهی منسوبان این آستان رفیع مکان از خاک مذلت به اعلی مدارج اعتلا و اسنی مراتب عزّو علا رسیده».<sup>۷</sup> تأکید بر این جایگاه متمایز، با تأویل حدیث سفینه، اهمیت اثبات مشروعیت صفویان در مواجهه با رقبا را نشان می دهد؛ به عبارت دیگر، پادشاه صفوی در تبیین این مشروعیت به تأویل گرایی روی آورده و پیشنهاد جنگ تن به تن با خان ازبک را این گونه تأویل می کند:

منم غلام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب [...] و تو غلام عمر و معاویه و ابی سفیان [...] هم‌چنان‌که در جنگ صفین [...] امام و مولای من به امام و مولای تو فرموده که بیا ما و تو با یکدیگر جنگ نماییم، هرکدام اقتدا به سنت پیشوا و مولای خود کرده در میدان و معرکه با یکدیگر طرید و نبرد و جنگ و جدال نماییم.<sup>۸</sup>

۱. آل عمران/۱۶۷.

۲. نطنزی، نقاوه الآثار فی ذکر الاخبار، ص ۴۲۵.

۳. نوایی، شاه‌عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، ص ۱۲۹.

۴. نوایی، شاه‌عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، ص ۲۴۵.

۵. حج/۱۱.

۶. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۸۰.

۷. نطنزی، نقاوه الآثار فی ذکر الاخبار، ص ۴۴۵.

۸. نوایی، شاه‌عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، ص ۲۵۳.



این گونه مشروعیت تراشی و خودحق انگاری، همچنان از سوی پادشاه صفوی ادامه یافته و وی با بهره‌گیری از آیات قرآن بر آن تأکید دارد به نحوی که با تأویل آیات «انی جاعللك للناس اماما»<sup>۱</sup> و «انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»<sup>۲</sup> به تبیین موقعیت ویژه خاندان صفوی پرداخته و آن را حکومتی منصوص دانسته که خداوند وظیفه اصلاح امور بین الناس و برقراری عدل و داد میان مردم را بر عهده آن نهاده است.<sup>۳</sup>

#### ۱-۲-۴. مناسبات عقیدتی عالمان حامی صفویان و ازبکان

در استمرار مناقشات عقیدتی میان صفویان و ازبکان برحسب ضرورت، زمینه حضور عالمان شیعه‌مذهب مشهد به‌عنوان هواداران صفویان و عالمان سنی مذهب ماوراءالنهر به‌عنوان حامیان ازبکان، فراهم و در میان ایشان مکتوبات سه‌گانه‌ی مبسوطی رودبدل گردید. این مکتوبات همچنان مباحث متعددی از اختلافات طولانی مدت تشیع و تسنن را دربردارد؛ بنابراین بررسی مندرجات آن، باهدف روشن شدن مسائل حاکم بر فضای فکری و عقیدتی این دوره مهم است. چگونگی شکل‌گیری این نامه‌نگاری‌های چندگانه بدین ترتیب بود که علمای مشهد، انتقادات خود نسبت به حملات ازبکان را طی نامه‌ای به عبدالؤمن خان، ابراز نمودند و اعتراض کردند که برپایه کدام یک از اصول و مبانی، ازبکان به مشهد حمله می‌نمایند.<sup>۴</sup> پس از دریافت این نامه‌ی اعتراض آمیز، علمای ماوراءالنهر «جوابی مشتمل بر وجوه فاسده و دلائل کاسده در بیان اباحت خون و اموال اهل مشهد ترقیم نموده به خدمت فضلا ارسال داشتند».<sup>۵</sup> فهم و دریافت موضع این گروه‌ها، هنگامی به خوبی صورت می‌گیرد که نامه سوم این سلسله مکاتبات که توسط محمد رستم‌داری، ملقب به مولانامشکک به نمایندگی از علمای مشهد، نگاشته شده، مورد واکاوی قرارگیرد. چراکه برخلاف نامه علمای ماوراءالنهر که در قالب انگاره‌های مذهب تسنن تدوین شده است، پاسخ‌های مندرج در این نامه بر پایه استدلال‌ات شیعی تهیه شده و حائز نکات ارزشمند

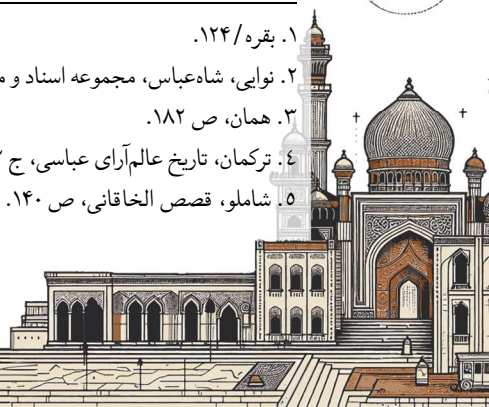
۱. بقره/۱۲۴.

۲. نوایی، شاه‌عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، ص ۲۶.

۳. همان، ص ۱۸۲.

۴. ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۹۰.

۵. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۴۰.





عقیدتی و تاریخی است. از این روی، می‌توان این نامه را یکی از بهترین آثار قلمی در این آوردگاه عقیدتی، دانست؛ زیرا که در آن، مشکک، مواضع خود را این گونه تبیین می‌کند که «نه با قزلباش الفت دارد و نه از اوزبک کلفت [...] آنچه به مقتضای حدیث و قرآن موافق به امر ملک منان است، اختیار نموده، از روی انصاف کلمه‌ای چند به عرض می‌رساند».<sup>۱</sup> در این نامه، موضوع حمله ازبکان در یکی از ماه‌های حرام به مشهد بررسی شده است. علمای ماوراءالنهر در توجیه این حملات، معتقدند چون امام علی<sup>۷</sup> در ماه‌های حرام و از جمله ماه رجب، جنگ‌هایی را انجام داده، حرمت این ماه منسوخ گردیده است: «بعضی غزوات امیرالمؤمنین علی، رضی‌الله و رفتن آن جناب بر سر اعدای در این شهر، دال است بر این وجه».<sup>۲</sup> از این روی، مشکک، به ردّ این توجیهاات پرداخته، تشریح می‌کند «محرابه حضرت امیر [...] که در بعضی از این اشهر باشد، بعد از تعدی خصم بود، نه ابتدانا».<sup>۳</sup> در حقیقت، گفتگو یا مکاتبه علمای ماوراءالنهر با مشکک، دربرگیرنده پاره‌ای از اصول عقاید بود که به ردیّات و ایرادات یکدیگر پاسخ گفته‌اند.<sup>۴</sup> برپایه این موضوع است که جعفریان از رواج ادبیات ردّیه نویسی در این عصر سخن به میان آورده است.<sup>۵</sup>

در این ارتباط، فتوهای افراطی علمای ماوراءالنهر مبنی بر دارالکفر و دارالحرب خواندن مشهد،<sup>۶</sup> روشنی‌زیادی بر دلایل دغدغه‌های خنجی در خصوص دارالحرب و دارالکفر نامیدن ایران<sup>۷</sup> می‌افکند. زیرا در این زمان، این موضوع به دغدغه‌ی علمای مشهد تبدیل شده و ایشان برای حل و فصل آن و تعدیل مواضع علمای ماوراءالنهر حتی از منابع اهل سنت نظیر شرح عقاید نسفی نیز بهره‌جسته‌اند. بنابراین مشکک استدلال می‌کند:

۱. همان، ۱۴۷.

۲. همان، ۱۴۵؛ ترکمان، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۵۸.

۴. همان، ص ۱۴۷.

۵. جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ص ۸۶.

۶. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۴۴؛ ترکمان، ج ۲، ص ۳۹۱.

۷. خنجی، سلوک الملوک، ص ۳۹۷.



چه هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد، چنانچه از اجوبه سابقه معلوم شد، وجهی که برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده‌اند، ناتمام است.<sup>۱</sup> آنچه در این میان اهمیت دارد، این است که مشکک، عامل اصلی انگیزش خوانین ازبک در حمله به ایران را فتاوی علمای حامی این حکومت دانسته و به ایشان تذکر می دهد به جای صدور فتوهای بی ملاحظه که باعث تهییج حکام و روشن شدن نایره جنگ می شود، حکام را راهنمایی نمایند تا آتش مزاجشان به زلال موعظه و نصیحت تسکین یابد و تأکید می کند «هرگاه سپاهی به فتوای علما این کار کنند، جواب آن، در روز جزا بر علما خواهد بود.<sup>۲</sup>

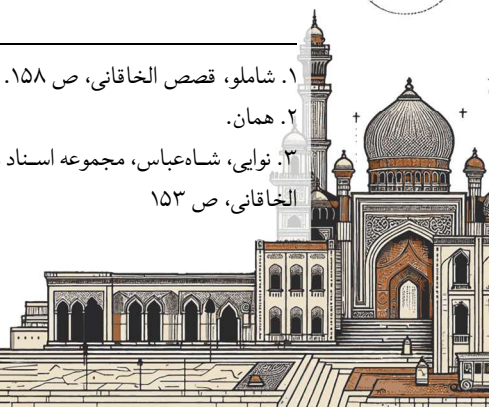
در استمرار یکی از چالش برانگیزترین مسائل جامعه اسلامی - مسأله خلافت - مشکک، با بهره گیری از آیات قرآن و تبیین وقایع تاریخی مرتبط، تلاش‌هایی را در رد دیدگاه اهل سنت، انجام می دهد. نکته قابل توجه در ارتباط با این مبحث، بهره گیری از تفسیر آیات سوم و چهارم سوره نجم است که هرکدام از طرفین دعوی در جهت اثبات ادعای خود و تبیین برخی حوادث تاریخی، از آن استفاده کرده‌اند. علمای ماوراءالنهر با تفسیر این آیات با هدف اثبات مصاحب پیامبر اسلام بودن ابوبکر، معتقدند که وی همان شخصی است که قرآن به‌عنوان صاحب از وی نام برده است؛ بنابراین با تمسک به این آیه، استدلال می کنند چون همه اقوال و افعال پیامبر اسلام، وحی است، در این مورد نیز قول وی، قولی صادق است، بنابراین صاحب پیغمبر، قابل ذم و لعن نیست.<sup>۳</sup> از این منظر، مشکک، از حربه ایشان علیه خودشان استفاده کرده و با تفسیر آیات مذکور مبنی بر اینکه همه اقوال پیامبر اسلام وحی است و هرگونه مخالفت با وی به معنی سرپیچی از وحی و در نتیجه کفر می باشد، به مواردی از وقایع صدر اسلام نظیر درخواست قلم و دوات توسط پیامبر برای نوشتن وصیت نامه و رد آن توسط عمر، عدم حمایت از سپاه اسامه علی رغم تأکید پیامبر در خصوص پیوستن به این سپاه و نیز دعوت مجدد مروان به مدینه با وجود اخراج وی توسط پیامبر اسلام، اشاره نموده و متخلفان از این دستورها را تخطئه کرده و مناسب مقام خلافت پیامبر اسلام نمی داند؛ با

۱. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۵۸.

۲. همان.

۳. نوایی، شاه‌عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، ص ۲۰۰، شاملو، قصص

الخاقانی، ص ۱۵۳





«این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت پیغمبر و تخلف از جیش اسامه و غیره‌ها مورد مذمت شدند».<sup>۱</sup> شبهه افکندن به مشروعیت واقعه سقیفه و خلافت برآمده از آن، از دیگر مباحثی است که در این نامه، مطرح شده است. در این زمینه مشکک، تبعیت امام علی از نتیجه سقیفه را ناشی از خردمندی وی به منظور جلوگیری از هلاکت اهل حق دانسته و نه حقانیت سقیفه.<sup>۲</sup> بنابراین، غصب خلافت را مورد نکوهش قرار داده، معتقد است «چنانکه در امر خلافت، مخالفت نصّ حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مسطور است، نمودند و غصب خلافت کردند».<sup>۳</sup> در توجیه این رفتار امام علی، واقعه هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه با هدف حفظ جامعه نوپای اسلامی را مثال زده و توضیح می‌دهد که حضرت رسول نیز به هنگام حضور در مکه از درگیری با قریش به سبب قلت هواداران، خودداری نمودند، بنابراین اتخاذ این رویکرد از طرف ایشان، نمی‌تواند دلیل عدم شجاعت آن حضرت باشد و جنگ نکردن با قریش، دال بر حقیقت قریش نیست.<sup>۴</sup>

در این سلسله نامه‌ها، نگرانی و اعتراض نسبت به سبّ صحابه توسط صفویان مورد انتقاد قرار داشته و علمای ماوراءالنهر نیز به این موضوع اعتراض کرده و پادشاه اسلام - خان ازبک - را موظف کرده اند که با از میان برداشتن ماده کفر به قتل و قمع معتقدان به سبّ و لعن صحابه اقدام کند.<sup>۵</sup> مشکک، در توجیه این موضوع می‌نویسد: «اگر جاهلان شیعه، حکم به وجوب لعن کنند، سخن ایشان معتبر نیست، همچنانکه اهل سنت و جاهلان ایشان، حکم به وجوب قتل شیعیان می‌کنند و این حکم مطلقاً مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست».<sup>۶</sup> با توجه به مطالب مطرح شده در این زمینه، روشن می‌گردد که این پاسخ، پاسخ صادقانه‌ای نیست زیرا در جریان همین تقابلات است که کرکی نه در مقام جاهلان شیعه بلکه به‌عنوان یکی از بزرگترین فقهای این عصر، رسالاتی را در این زمینه تألیف کرده است، موضوعی که

۱. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۵۲.

۲. همان، ص ۱۵۴.

۳. همان، ص ۱۵۲.

۴. همان، ص ۱۵۲.

۵. همان، ص ۱۴۰؛ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۹۰.

۶. شاملو، قصص الخاقانی، ص ۱۵۵.

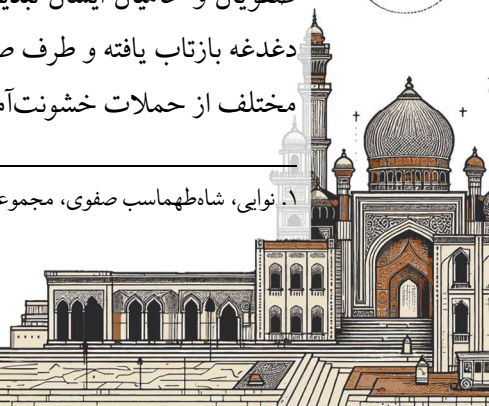


در مورد شاه‌طهماسب نیز صادق بوده و وی در یکی از نامه‌های خود به عییدالله خان، می‌نویسد: «هر که مسلمان است، در لعن ابوبکر و عمر و عثمان و تابعین آن ملاعین شیاطین، تأمل و تعلل ندارد».<sup>۱</sup>

### نتیجه‌گیری

تلاقی قلمرو جغرافیایی صفویان و ازبکان، روابط میان این دو نظام سیاسی - مذهبی را با چالش‌های درازمدتی مواجه کرد. از جمله این چالش‌ها، وجوه مختلف تقابل فکری و عقیدتی میان این دو نظام بود که از مؤثرترین عوامل بروز و تداوم روابط پرفراز و نشیب صفویان و ازبکان به حساب می‌آید. به‌ویژه که این تقابلات زمینه مطرح شدن دوباره برخی از مهم‌ترین مباحث تاریخ اسلام را در ارتباط با چگونگی مشروعیت حکومت‌ها در این مقطع زمانی فراهم آورد. جایگاه خلافت، موضوع سقیفه و حکومت بر جامعه اسلامی از مهمترین موضوعاتی بود که در این عرصه از سوی دو طرف مطرح و دلایل و شواهدی را در رد آن ارائه نمودند که در کمتر دوره‌ای از تاریخ مناسبات تشیع و تسنن، تقابل عقیدتی از چنین رونقی برخوردار بوده است. اهمیت این موضوع تا جایی است که دو طرف بارها از ترفندهای مختلف نظیر تأویل آیات قرآن، استفاده از تبیین احادیث و روایات منتسب به پیامبر اسلام در جهت اثبات مشروعیت خود و ردّ مشروعیت رقیب استفاده کردند. آنچه در مورد پیامدهای این مناسبات اهمیت دارد، این است که علی‌رغم مواضع تندروانه مطرح شده در نامه‌ها و نوشتارهای دولتمردان شییبانی و علما و اندیشمندان حامی آنها که در مواقعی شرایط را به تکفیر و ارتداد صفویان و حتی صدور فتوای وجوب عینی جهاد علیه ایشان رقم می‌زند و قلمرو صفویان را دارالکفر و دارالحرب می‌دانند، در مقابل در مکتوبات و نوشتارهای طرف صفوی مگر در مواردی، به‌خصوص در ابتدای حکومت صفوی که سب صحابه و شیخین اتفاق می‌افتد، این افراط‌گرایی کمتر مشاهده می‌شود. این موضوع به دغدغه‌ای مهم برای صفویان و حامیان ایشان تبدیل شده به‌طوری که معمولاً در پاسخ به نامه‌های ازبکان این دغدغه بازتاب یافته و طرف صفوی همواره در تلاش است تا با بهره‌گیری از دست‌آویزهای مختلف از حملات خشونت‌آمیز ازبکان جلوگیری نماید.

۱. نوایی، شاه‌طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، ص ۴۳.







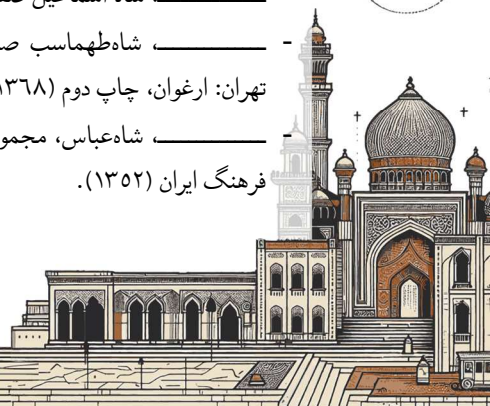
## منابع

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب (۱۳۶۷).
- افروشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۵۰).
- امیرخانی، غلامرضا، گنجینه اسناد، [مکتوبات سیاسی و داعیه‌های مذهبی، بررسی نقش مذهب در روابط ایران و ماوراءالنهر در قرن ۱۰ و ۱۱ قمری] ۱۳۹۰، شماره ۸۲.
- امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم، فتوحات شاهی، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (۱۳۸۳).
- پورگشتال، هامر، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، تهران: اساطیر (۱۳۸۷).
- ترکمان، اسکندریک، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر (۱۳۹۲).
- تنکابنی، محمدبن سلیمان، قصص العلماء، تهران: نشر علمیه اسلامیة (۱۳۶۴).
- ثابتی، سیدعلی موید، اسناد و نامه‌های تاریخی از اوایل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران: طهوری (۱۳۴۶).
- ثابتیان، ذبیح‌الله، اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه، تهران: ابن سینا (۱۳۴۳).
- جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه (۱۳۷۹).
- جهانگشای خاقان، به کوشش الله دتا مضطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ اول (۱۴۰۶).
- حسینی خورشاه، ابن قباد، تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی مانده‌دار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (۱۳۷۹).
- خاتون آبادی، عبدالحسین، وقایع السنین و العوام، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران: اسلامیة (۱۳۵۱).
- خنجی، فضل‌الله روزبهان، تاریخ عالم آرای امینی، به کوشش مسعود شرقی، تهران: خانواده (۱۳۷۹).
- \_\_\_\_\_، سلوک الملوک، تصحیح محمد علی موحد، تهران: خوارزمی (۱۳۶۲).
- \_\_\_\_\_، مهمان نامه بخارا به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۴۱).
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، حبیب‌السير فی اخبار افراد بشر، مقدمه جلال‌الدین همایی، ج ۴، تهران: خیام (۱۳۳۳).
- راقم سمرقندی، میرسید شریف، تاریخ راقم، به کوشش منوچهر ستوده تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار (۱۳۸۰).
- روملو، حسن‌بیک، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک (۱۳۷۵).
- سجستانی، سلیمان بن اشعث ابو داود، سنن ابی داود، ج ۴، بیروت: دارالکتاب العربی، بی‌تا.



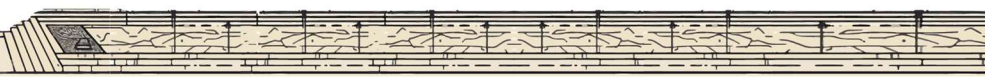


- سرخیل، فاطمه، علی‌محمد ولوی، [رویارویی نظری گفتمان حقانیت حکومت در مکاتبات شاه اسماعیل صفوی و شیبیک خان ازبک]، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، بهار و تابستان ۱۳۹۶، سال هشتم، شماره اول.
- سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز (۱۳۸۸).
- شاملو، ولی قلی، قصص الخاقانی، تصحیح سیدحسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول (۱۳۷۱).
- شوشتری، قاضی نورالله، مصائب النواصب، ج ۲، تحقیق قیس العطار، قم، دلیل ما (۱۳۷۸).
- شوشتری، نورالله، مجالس المؤمنین، به کوشش سیداحمد موسوی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة (۱۳۵۴).
- الشیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: امیرکبیر (۱۳۸۵).
- شیرازی، نظام الدین علی، فتوحات همایون، تصحیح حسن زندیه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (۱۳۹۳).
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۴/۵، تهران: فردوسی، چاپ اول (۱۳۷۰).
- صفت گل، منصور، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا (۱۳۸۳).
- عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران: اطلاعات (۱۳۶۲).
- عالم آرای شاه اسماعیل، با مقدمه و تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۴۹).
- قزوینی، بوداق منشی، جواهرالخبار، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب (۱۳۷۸).
- قزوینی، یحیی بن عبدالطیف، لب التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (۱۳۸۶).
- قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران (۱۳۵۹).
- گارثویت، جن راف، سیری در تاریخ ایران از هخامنشی تاکنون، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: اختران (۱۳۸۷).
- مستوفی، محمدحسن، زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: دانشگاه تهران (۱۳۷۵).
- نوایی، عبدالحسین، عباسقلی غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران: سمت (۱۳۹۲).
- \_\_\_\_\_، شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات، تهران: ارغوان (۱۳۶۸).
- \_\_\_\_\_، شاهطهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، تهران: ارغوان، چاپ دوم (۱۳۶۸).
- \_\_\_\_\_، شاهعباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۵۲).





<https://hiq.bou.ac.ir>





## خان و جایگاه سیاسی و اجتماعی آن در تاریخ اسلام

سیدمهدی جوادی<sup>۱</sup>

۱. دکتری تاریخ و تمدن اسلامی، ایران.

### چکیده:

عنوان «خان» در دوره‌های مختلف تاریخی، از صورت نوشتاری متفاوت همچون خاقان و قآن ولی با مفهومی نزدیک به هم برخوردار بوده است. در قرن‌های ۱۱ و ۱۲ پیش از میلاد استفاده از واژه «خاقان» در سرزمین چین معمول بوده است. پس از آن هم در قرن‌های ۵، ۶ و ۷ م ترکان این واژه را برای حکمرانان و پادشاهان خود به کار می‌بردند. در دوران اسلامی این واژه نخستین بار در مورد پادشاهان و حکمرانان دولت ایلک خانیه (۳۸۲ \_ ۶۰۷) به کار گرفته شد. اما بعد از آن هم در دوره‌های سلجوقی، خوارزمشاهی، مغولان، افشاریه، زندیه و حتی معاصر هم به کار می‌رفت.

کلیدواژه‌ها: خان، خاقان، قآن، چین، ترکان، ایلک خانیه.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۴/۱۰/۱۵ | تاریخ بازنگری: ۱۳۸۵/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۸۵/۱۱/۲۷ | تاریخ انتشار: ۱۳۸۶/۰۱/۱۰

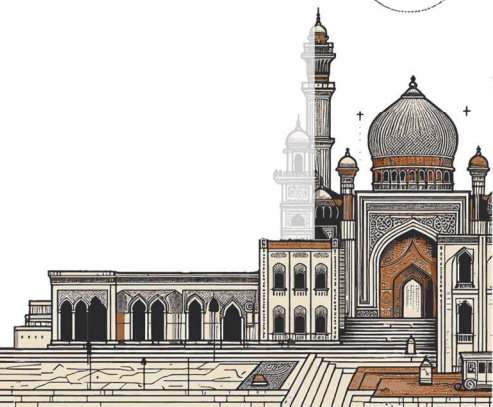


دانشگاه باقرالعلوم



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم ع. © نویسندگان.





## مقدمه

«خان»، «خاقان»، «خاغان» و «قآن» عنوان بسیاری از پادشاهان، حکمرانان و رؤسای قبایل ترک و تاتار در دوره‌های مختلف تاریخی بوده است. در دوره اسلامی، عنوان خان بیش از سایر صورت‌ها و مشتقات آن رواج پیدا کرد. واژه خاقان را نخستین بار تئوچوئه، از سلسله پادشاهان چین (سلطنت: ۱۰۲۷ یا ۱۱۲۲ - ۲۵۶ ق - م) به کار برد. این پادشاهان پس از استقرار نظام ملوک الطوایفی در چین، برای بخش‌های مختلف این سرزمین، امیری با استقلال تمام و اختیارات فراوان می‌گماشتند.<sup>۱</sup> عنوان خاقان پس از وقوع انقلاب بزرگ چین در سال ۲۲۱ ق.م نیز از جانب «شی هوانگ‌تی» برگزیده شد.<sup>۲</sup> همچنین در سال ۳۱۲ م. در سالنامه‌های چینی و در قرون وسطا به صورت یک عنوان در آخر نام اشراف زادگان مشرق زمین مورد استفاده قرار گرفت.<sup>۳</sup> در حدود سال ۶۹۶ م. قوم قیتانی در چین خان‌های متعددی داشتند که آنان نیز برای خود خان بزرگی را به مدت سه سال انتخاب می‌کردند. خواجه نظام الملک در سیاست نامه از خان‌های کاشغر، سمرقند و چین سخن به میان آورده است.<sup>۴</sup>

در پی سقوط دولت هیاطله در سال‌های ۵۶۳-۵۶۷ م. به دست قبایل ترک زبان و تشکیل اتحادیه سیاسی عظیم به نام خاقانات (خانات) ترک در سرزمین‌های سیبری جنوبی و مغولستان و آسیای مرکزی، عنوان خان ابتدا به صورت خاقان در مورد سران خاندان‌ها به کار گرفته شد و پس از پذیرش رسمی آن از سوی حکام خانات ترک در اواسط قرن ششم میلادی به سایر دولت‌ها و نیز اقوام دیگر ترک وابسته به خانات از جمله آوارها، قرقیزهای ینی سنی،

پی‌نوشت‌ها

۱. دایرة المعارف آذربایجان شوروی {ACE}، (باکو، ۱۹۸۲م)، ۵ / ۲۰؛ مصاحب، دایرة المعارف فارسی، ۸۷۹/۱، خواجه رشیدالدین فضل‌ا...، (جامع‌التواریخ، تهران، اقبال، ۱۳۷۶) ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۳، دایرة المعارف اسلام (انگلیسی) {EI2}، لیدن، ماده "KHAKAN".

۲. فیتز جرالده، تاریخ فرهنگ چینی، اسماعیل دولتشاهی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۱۵۰.

۳. ACE، همان.

۴. ابوعلی قوام‌الدین حسن خواجه نظام الملک، سیاست نامه، (تهران، زوار، ۲۵۳۷)، ص ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۳۵؛ فیتز جرالده، همان، ص ۴۸۷.



پچنگ‌ها و خزرها نیز به ارث رسید و به دنبال آن در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی پولیان‌ها از طوایف سلاویان پس از رسیدن به استقلال از سلطه خزرها و نیز کنیازهای کیف عنوان خاقان را پذیرفتند.<sup>۱</sup> عنوان خاقان در قرون پنجم، ششم و هفتم میلادی تا ظهور اسلام در میان حکمرانان ترک به کار می‌رفت. این دوران به عهد سلطنت خانات ترک معروف شده است. مردم تبت هم پادشاه خود را برای تشبیه به پادشاهان ترک «خاقان» نام می‌نهادند.<sup>۲</sup>

ابن خردادبه (م ۳۰۰ ق) در **ذکر القاب ملوک الارض** لقب همه پادشاهان ترک، تبت و خزر را خاقان نامیده است.<sup>۳</sup> ابن ندیم (م ۳۸۰ ق) در **الفهرست** در بیان فرار مانویان پس از قتل مانی به دست کسری از ایران می‌نویسد: «... از این رو همه (مانویان) پا به فرار گذاشته و از رودخانه بلخ گذشته و به مملکت خان در آمده، و همان جا اقامت نمودند و خان در زبانشان لقب پادشاهان ترک است.»<sup>۴</sup>

شیخ محمود کاشغری، لغت دان برجسته ترک در قرن پنجم هجری که خود در دربار نخستین خانان حکومتگر در تاریخ اسلام یعنی ایلیک خانان (۳۸۲ - ۶۰۷ ق) فعالیت داشته است، خان را مترادف با خاقان دانسته و هر دو کلمه را پادشاه بزرگ از فرزند افراسیاب و وجه تسمیه آنان بدین نام را داستان طولانی می‌داند.<sup>۵</sup> خوارزمی در **مفاتیح العلوم** خاقان را ملک اعظم ترک و همچون شاهنشاه ایرانیان، خان خانان و رئیس الرؤسا و خان را رئیس آنان (ترکان) دانسته است.<sup>۶</sup> ابن بطوطه (م ۷۷۹ ق)، جهانگرد مغربی، خان را در اصطلاح ترکان

۱. اورانسکی، مقدمه‌الغه ایرانی، کریم کشاورز، (تهران، پیام، ۱۳۷۲)، ص ۱۴۹، □□□□□□، همان؛ محمد بن محمود طوسی، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶)، ص ۲۱۶؛ ابوعلی احمدبن عمران رسته، الاعلاق النفیسه، حسین قره چانلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۱۷۰.

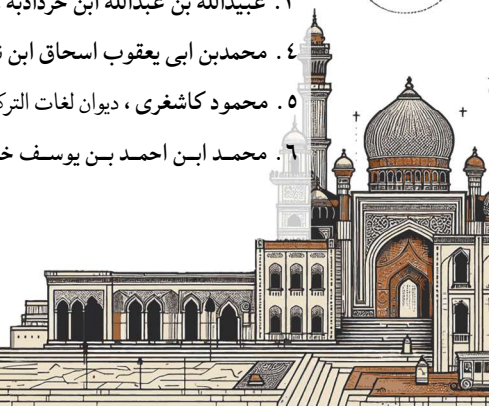
۲. EI2، همان؛ اورانسکی، همان، ص ۲۲۷-۲۳۹؛ شهاب‌الدین احمد نویری، **نهایه‌الارب فی فنون‌الادب**، محمود مهدوی دامغانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ج ۹ ص ۳۱۸.

۳. عبیدالله بن عبدالله ابن خردادبه، المسالک و الممالک، (بیروت، دارصادر، بی تا)، ص ۱۶.

۴. محمدبن ابی یعقوب اسحاق ابن ندیم، الفهرست، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق)، ص ۵۲۱.

۵. محمود کاشغری، دیوان لغات‌الترک، (استانبول، عامره، ۱۳۳۳ ق)، ج ۳، ص ۱۱۷.

۶. محمد ابن احمد بن یوسف خوارزمی، مفاتیح‌العلوم، حسین خدیو جم، (تهران، علمی و فرهنگی







به معنای سلطان و در اصطلاح مغولان به معنای پادشاه دانسته است.<sup>۱</sup> عطا ملک جوینی حکمران قراختای را خانان قراختائی عنوان کرده است.<sup>۲</sup> ابن خلف تبریزی در این باره نوشته است: «پادشاهان ختا و ترکستان را خان گویند؛ چنان که پادشاهان روم را قیصر و چین را فغفور بخوانند. در ترکی خان عنوانی است که به شاه یا امیر مقتدر دهند».<sup>۳</sup> در **غیاث اللغات** هم خان به معنای امیر و رئیس، و خاقان به معنای پادشاه بزرگ و هر دو به عنوان لقب پادشاهان ترکستان و خطا و چین عنوان شده است.<sup>۴</sup>

در اوایل قرن بیستم میلادی، کتیبه‌ای سه زبانه (سُغدی، ترکی اویغوری و چینی) مربوط به سده نهم میلادی در کارابال کاسون واقع در مغولستان شمالی به دست آمد که در متن آن ضمن اشاره به نفوذ آیین مانی در میان ترکان، از پذیرفتن این آیین از سوی سومین خاقان اویغور (۷۶۲ م) سخن به میان آمده است. در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری خاندان بنی الخاقان به ویژه فتح بن خاقان در تاریخ اسلام مشهور است؛<sup>۵</sup> در سرزمین‌های اسلامی عنوان خان برای اولین بار بر روی سکه‌های قراخانیان یا ایلک خانان (۳۸۲ - ۶۰۷ ق) ضرب شد.<sup>۶</sup> این نشان‌دهنده به کارگیری عنوان خان در این دوره برای مناصب عالی حکومتی است؛ چنانچه بیهقی در ذکر حوادث سال ۴۲۵ ق و شرح رسیدن فرستادگان سلطان مسعود به ترکستان می‌نویسد: «... قدرخان گذشته شد و بغراتگین که پسر مهتر بود و ولی عهد به خانی ترکستان نشست...».<sup>۷</sup> و شیخ محمود کاشغری هم قدر خان و قلج خان را

۱۱۴، (۱۳۶۲)، ص ۱۱۴.

۱. محمد بن عبید الله بن بطوطه، رحله ابن بطوطه، (بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۵ ق) ج ۱، ص ۳۳۸ و ۲/۲۳۵.

۲. عطا ملک جوینی، تاریخ جهان گشا، (تهران، افراسیاب، ۱۳۸۲) ج ۲، ص ۸۶.

۳. ابن خلف تبریزی، برهان قاطع، (تهران، امیرکبیر، بی تا، ص ۳۴۴).

۴. رامپوری، غیاث اللغات، (بی جا، کانون معرفت، بی تا)، ج ۱، ص ۳۶۹.

۵. زامباور، نسب نامه خلفا و شهریاران، محمد جواد مشکور، (تهران، بی جا، خیام، ۲۵۳۶) ص ۱۶، محمد تقی راشد محصل، کتیبه های ایران باستان، (تهران، پژوهش های فرهنگی، ۱۳۸۰)، ص ۴۳.

۶. E12، ماده "KHAN"

۷. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، (تهران، ایرانمهر، ۱۳۵۰) ص ۴۸۰.



به عنوان شاهان توانا و قاطع در امور از القاب ملوک خاقانیه (ایلک خانیان) به شمار آورده است.<sup>۱</sup> و در دولت قراخانیان، خان بزرگ، با عنوان «ارسلان خان» در شرق کشور به سلطنت می‌پرداخت و این در حالی بود که خان دیگر با عنوان بغراخان که تحت سلطه پادشاهی بزرگ بود در جای دیگر از شرق کشور حکمرانی می‌کرد. در این عصر ارسلان خان به جای واژه باستانی خاقان خان کاربرد داشته است.<sup>۲</sup>

در دوره فرمانروایی سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۹۰ ق) و خوارزمشاهیان (۳۰۵ - ۶۲۸ ق) نیز خان بالاترین عنوانی بود که طبقه اشراف آن را بالاتر و برتر از ملک و امیری می‌دانستند؛ چنان که سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ - ۴۲۱ ق) پس از اخذ لقب یمین الدوله از خلیفه القادر بالله و فتح خراسان، هندوستان، سومنات و عراق، خواستار افزایش القابی همچون خاقان سمرقند که دارای سه لقب بود شد، ولی خلیفه از آن سر باز زد.<sup>۳</sup> همچنین مؤلف تاریخ سلاجقه از اطلاق عنوان خاقان اعظم به قازان (پادشاه) و نیز لقب خاقان به برکیارق خبر می‌دهد.<sup>۴</sup> در دوره حکمرانی قراختائیان که از اواسط سده ششم هجری به بعد در شمال چین یعنی ولایت کاشغر و ختن دولت بزرگی تشکیل دادند، به پادشاه لقب «گورخان» که معنای خان خانان داشته است، می‌دادند. در **تاریخ جهانگشای جوینی** نیز به آنان عنوان خانان قراختای داده شده است.<sup>۵</sup>

پس از سلطه مغولان بر بخشی از جهان اسلام در اوایل قرن هفتم هجری، عنوان خان برای سران طوایف ترک و فرماندهان مغول و ریاست یک اولوس به کار رفت و قآن و به عبارت دیگر خاقان جایگزین خان بزرگ در قراقوروم و پکینگ (پکن کنونی) گردید. نیز خاقان به معنای امپراتور و حکمرانان وابسته به سرزمین‌های امپراتوری، به خان شهرت یافتند. لذا تموچین پس از سه سال پادشاهی، چنگیز خان شد و به قول عطاالملک جوینی «قآن پیش از

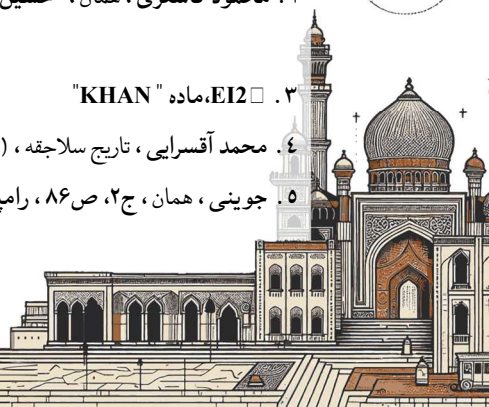
۱. محمود کاشغری، همان، حسین محمدزاده، ص ۲۲۷ - ۲۳۰.

2 . [www.ozturkcler.org.soverigt](http://www.ozturkcler.org.soverigt).

۳. E12، ماده "KHAN"

۴. محمد آفسرای، تاریخ سلاجقه، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲) ص ۲۲-۱۸۶

۵. جوینی، همان، ج ۲، ص ۸۶، رامپوری، همان، ج ۲، ص ۲۶۷.





حلول به محل پادشاهی نام او اوکتای بود». زامباور به چنگیز خان و جانشینان او عنوان «خاقان‌های بزرگ» داده و مفرد آن را خاقان یا قآن دانسته است.<sup>۱</sup>

مارکوپولو (۶۵۲ - ۷۲۴ ق) خان‌های مغولی ایران را خان شرقی، خان‌های دشت قبچاق را خان غربی هولاکورا خان مشرق زمین و قوییلای قآن را خان بزرگ همه تاتارها می‌نامد.<sup>۲</sup> وی با اشاره به پادشاهی کوی خان، باتوخان، اوکتای خان، منگوقاآن و قوییلای قآن (معاصر مارکوپولو) بر تاتارها، به بیان نکاتی پیرامون جایگاه سیاسی، اجتماعی، و دینی خان‌ها در آن دوران می‌پردازد. این جهانگرد ونیزی در بخشی از گزارشات خویش در این باره می‌نویسد: «تاتارها در راه حمل جسد پادشاهان برای دفن در کوه آلتائی، همه کسانی را که در سر راه حمل جسد می‌بینند با شمشیر می‌کشند و می‌گویند که بروید که در دنیای دیگر به خان خود خدمت کنید... و وقتی منگوقاآن مرد بیش از بیست هزار مرد که در سر راه تشییع جنازه وی دیده شدند کشتند... [در این دوران] خان بزرگ (قوییلای قآن) به هر کسی طبق درجه اش جایزه و رتبه می‌دهد» و برای مدال‌ها این مطلب نوشته شده: «در سایه خداوند بزرگ و لطفی که به امپراطور ما کرده ای، مبارک باد نام خان بزرگ و مرگ و نابودی باد بر کسی که از او اطاعت نمی‌کند... [در این عصر] هر برگه (پول) ممهور به مهر خان بزرگ است و این پول دارای رسمیت مشروع تمام است و درست ارزشی معادل ارزش طلا و نقره دارد... [نیز در این دوره تاریخی] خان بزرگ پیام هائی به زبان ترکی به پاپ رم نوشت... و توهین به خان مرگ فرد را به دنبال داشت.»<sup>۳</sup>

بر همین اساس با حمله ی مغولان و تسلط آنان بر بخش هایی از جهان اسلام، ترکستان شرقی هم به همراه بخش هایی از استپ های شمالی و ماوراءالنهر تحت سلطه ی خان های جغتائی، جانشینان چنگیز قرار گرفت.<sup>۴</sup> و پس از آن در دوره ی حکمرانی اوزبکان بر این مناطق هم عنوان خان همواره از کاربرد لازم برخوردار بوده است، چنانکه «اسکندر بیگ» در

۱. رامپوری، همان، ج. ۱، ص ۱۴۳، زامباور، همان، ص ۳۶۰، *دایره المعارف بریتانیکا*، ماده "HAN"

۲. مارکوپولو، سفرنامه، سید منصور سجادی، (تهران، بوعلی، ۳۶۹) ص ۲۱-۲۲.

۳. همان، ص ۲۴، ۷۴، ۹۲، ۹۸، ۱۱۳.

۴. ایرام لاپیدوس، □□ تاریخ جوامع اسلامی، علی بختیاری زاده، (تهران، اطلاعات، ۱۳۸۱) ص ۶۱۰

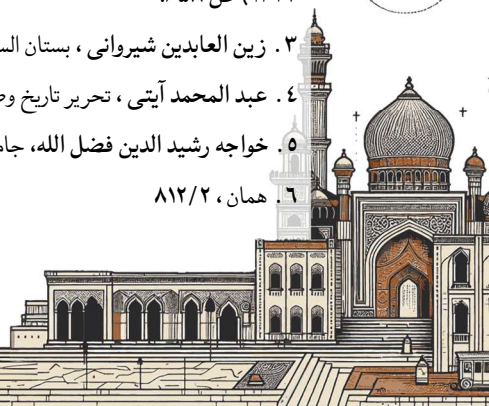


ذکر بخشی از قضایای ماوراءالنهر و بیان احوال عبدالله خان و سلاطین ازبکیه می‌نویسد: «در توده‌ی سلاطین چنگیزی، پادشاه را خان می‌نامند و پادشاه زاده را تا به پایه بلند سلطنت نرسد، سلطان می‌گویند. اما عبدالمومن خان از زمان حیات پدر به لقب ارجمند خانی معزز و مکرم بود، چنانکه مردم ماوراءالنهر و ازبکیه عبدالله خان را خان کلان و او را خان خرد می‌گفتند.»<sup>۱</sup> در آذربایجان نیز پس از استیلای مغول، خان جایگزین رئیس و امیر گردید و به همین جهت است که واژه‌ی خان را اکثر فرهنگ نویسان، مغولی دانسته و برخی هم آنرا یک لغت ترکی عنوان کرده‌اند. و در زبان چینی این واژه با تلفظ «خن» به مفهوم لقب پادشاهان به کار رفته است. و فرهنگ لغات مغولی به رسم الخط چینی آنرا از جمله‌ی لغات مغولی خالص می‌داند<sup>۲</sup> و مؤلف «**بستان‌السیاحه**» در معنی چنگیز خان می‌نویسد:

از آنرو که معنی چنگیز خان بود خان خانان بتوری زبان<sup>۳</sup>

بعد از چنگیز جانشینان او در ایران هم عنوان خان را پذیرفته و خود را «ایلخان» نامیدند.<sup>۴</sup> رشیدالدین فضل‌الله درباره‌ی به قدرت رسیدن آباغاخان می‌نویسد: «و هم در آن تاریخ (۶۶۹ق) ایلچیان از بندگی قآن رسیده بودند و جهت آباغاخان یرلیغ و تاج و تشریف آورده، تا بجای پدر نیکوی خویش، خان ایران زمین باشد و بر طریقه و رسوم آباء و اجداد رود.»<sup>۵</sup> و نیز وی در عنوان حکایت وصول پولاد... و آوردن یرلیغ در باب خانیت ارغون خان می‌نویسد: «در دهم صفر سنه‌ی خمس و ثمانین و ستمائه یکبار دیگر ارغون خان بر تخت نشست و به پادشاهی، رسوم و آئین به تقدیم رسانید.»<sup>۶</sup> بعضی از امرای بنی‌شیبان (۷۷۷ - ۷۸۰ ق) لقب خاقان و برخی از حکمرانان دولت شیروانشاهیان (۹۰۳ - ۱۲۳۶ ق) نیز عنوان خاقان داشتند

۱. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲) ص ۵۴۹.
۲. سید احمد حسینی کازرونی، پژوهش در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی، (بی‌جا، موسسه آیات، ۱۳۷۴) ص ۶۵۸.
۳. زین‌العابدین شیروانی، بستان‌السیاحه، (تهران، سنایی، بی‌تا)، ص ۶۰.
۴. عبدالمحمد آیتی، تحریر تاریخ و صاف، (تهران، مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۲) ص ۱۲۹.
۵. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، (تهران، اقبال، ۱۳۶۷) ۷۶۵/۲.
۶. همان، ۸۱۲/۲.





و به دولت خاقانیان شهرت یافتند؛ حتی در این دوره واژه خاقان در مورد خاقانی شیروانی به عنوان تخلص هم به کار رفت. در نزد ترکان تیموری نیز خان از سلطان مهم‌تر بود.<sup>۱</sup>

در عصر صفوی (۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق) خان یک حاکم ایالتی یا درجه‌ای پایین‌تر از بیگلربیگی و بالاتر از سلطان (معاون و جانشین حاکم) بود. همچنین در مورد پادشاهان صفوی عنوان خاقان و درباره دیگر دست اندرکاران حکومتی عنوان خان و بیگ مورد استفاده قرار می‌گرفت. در این دوران در مناطق ازبک نشین نیز عنوان خان رواج داشت، به طوری که اسکندر بیگ در شرح حوادث سال اول جلوس شاه عباس اول در حدود سال ۹۹۶ ق می‌نویسد:

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران تاریخ جلوسش شد «عباس بهادر خان»<sup>۲</sup>

قرون نهم تا سیزدهم هجری را شاید بتوان اوج کاربرد عنوان خان در جهان اسلام به شمار آورد، به طوری که در این دوران قلمرو جغرافیایی حکومت خانان به خانات شهرت یافت؛ از جمله در خانات کریمه (۸۲۳ - ۱۱۹۱ ق)، خانات ماوراء النهر (بنی جغتای)، خانات قازان (۸۴۹ - ۹۵۷ ق)، خانات قاسموف (۸۵۶ - ۱۰۸۸ ق)، خانات خیوه (۹۲۱ - ۱۱۸۴ ق)، خانات خوقند (۱۱۱۲ - ۱۲۹۳ ق) و خانات کاشغر (۱۲۲۸ - ۱۲۹۴ ق)<sup>۳</sup> نیز این عنوان رواج داشت. میرزا مهدی خان استرآبادی که خود در سال (۱۱۵۱ ق) از جانب نادرشاه (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ ق) به لقب خانی نایل آمد، درباره چگونگی به کارگیری خاقان و خان در این مقطع تاریخی می‌نویسد:

«خاقان (xagan) همدریف قآن باشد یعنی ملک الملوک، و پادشاهان را خاقان گویند عموماً و پادشاهان چین را خصوصاً، چنان که پادشاه روم را قیصر و عجم را کسری و هند را رای و توران را خان و کرج را شاو و تاتار را ترای و یمن را تبّع نامند.»<sup>۴</sup>

۱. ACE، ۲۰/۵، زامباور، همان، ص ۲۷۹-۶۵۸، علی اکبر دهخدا، لغت نامه، واژه‌ی "خاقان"

۲. اسکندربیگ، همان، ص ۲۵، ۲۷، ۱۰۶، ۳۷۹.

۳. زامباور، همان، ص ۳۶۱، ۳۷۴، ۴۰۸، ۴۱۲.

۴. میرزا مهدی استرآبادی، سنگلاخ، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸)، ص ۱۵۲



او در توضیح عنوان خان (xan) هم آن را به معنای پادشاه دانسته و می‌نویسد: «و به این جهت پادشاه ترک را خان نامیدند و چون سلاطین روم منشعب از این ترکانند خود را خان نامیدند و [پس] از آن که عربستان و حجاز را متصرف شدند، لفظ سلطانی را که به لغت عرب به معنای پادشاه است بر خانی افزودند و این که در ایران حکام و اعیان دولت را خان گویند جهتی به غیر از این نخواهد داشت که چون سلاطین روم برای عظم‌شان، اطلاق اسم پادشاهی را به امرا و اعیان خود نموده و ایشان را پاشا نامیدند که مخفف پادشاه باشد. [پس] از آن که پادشاهی ایران به خاندان صفویه منتقل شد، ایشان هم علی‌رغم سلاطین روم اعیان دولت خود را خان و فروتر از آن را سلطان لقب دادند و بعد از آن که سلطنت به دودمان گورکانیه انتقال یافت خود را پادشاه نامیدند و به طریق ایران اعیان و اکابر دولت خود را به خطاب خانی اختصاص دادند.»<sup>۱</sup>

در دوره زندیه (۱۱۶۳ - ۱۲۰۹ ق) هم مؤلف **تاریخ گیتی گشا** از اعطای لقب خانی به محمد خان از سوی شیخعلی خان و اطلاق عنوان خاقان به پادشاه خبر می‌دهد.<sup>۲</sup> خان در دوره فرمانروایی پادشاهان ترک دهلی در هند یک عنوان خاص برای اشراف زادگان به ویژه، آنان که از نژاد ایرانی و افغانی بودند، به شمار می‌رفت و سلاطین دهلی (۶۰۲ - ۹۶۲ ق) و حکام بنگاله (۶۰۲ - ۹۸۴ ق) عنوان خان داشتند.<sup>۳</sup> در دوره حکمرانی سلاطین تیموری در هند نیز این لقب رواج داشت، چنان که عبدالرحیم خان ملقب به خان خانان، سپهسالار اکبر شاه، در عهد آن پادشاه معروف است.<sup>۴</sup> در این عصر در نزد گورکانیان هند منصب خانی یک امتیاز بوده و در ضمن القاب مظنن همچون خان زمان، آصف خان و لیاقت خان محسوب می‌شد.<sup>۵</sup> مؤلف **نخبه التواریخ** در شرح مبدأ خلافت عثمانیان و مهاجرت خاندان سلجوق

۱. همان.

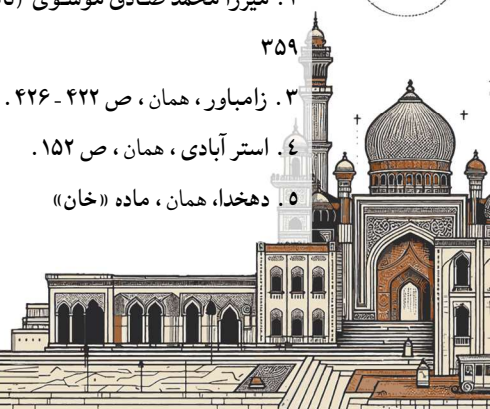
۲. میرزا محمد صادق موسوی (نامی اصفهانی)، تاریخ گیتی گشا، (تهران، اقبال، ۱۳۶۸)، ص ۷۲، ۳۷۳.

۳۵۹

۳. زامباور، همان، ص ۴۲۲ - ۴۲۶.

۴. استرآبادی، همان، ص ۱۵۲.

۵. دهخدا، همان، ماده «خان»







در عهد سلطان محمد غزنوی از ماوراء النهر به ماهان خراسان و از آن جا در دوره‌های بعد به انکوریه (آنکارای کنونی)، این مهاجران و جد اعلای عثمانیان را از قبیله قایی خان دانسته و همه سلاطین عثمانی را عنوان خان داده است.<sup>۱</sup>

علاوه بر بکارگیری هر دو واژه خان و خاقان برای اشخاص، گاهی این کلمات چنان که به برخی از آنها اشاره شد، همراه با واژگان دیگر در نامگذاری دولت‌ها و حتی شهرها و مناطق مختلف هم به کار گرفته شده است. به عنوان مثال دولت ایلک خانیه در سال‌های ۳۸۲ - ۶۰۷ ق. در ماوراء النهر و ترکستان شرقی.<sup>۲</sup> با عناوینی از جمله خاقانیه، خانیات، خانیان، ایلک خانان، قراخانیان و آل افراسیاب معروف بوده است. تغییر نام شهر پکینگ (پکن کنونی) به خان بالیغ یعنی مقر خان از سوی قوییلای قآن<sup>۳</sup> و شهرت بعضی از مناطق جغرافیایی به خانات در جهان اسلام را می‌توان از نمونه‌های دیگر به حساب می‌آورد.<sup>۴</sup>

گفتنی است، گاهی واژه خان با کلمه «بک» در نام اشخاص در یک جا جمع شده است، چنان که نام حاکم بلاد الدشت در قرن هفتم هجری «کلدی بک خان» بوده است.<sup>۵</sup>

در تاریخ معاصر ایران «خان» همچنان در تشکیلات حکومتی به کار رفته است. گذشته از وجود عنوان خان در نام محمد حسن خان، مؤسس اصلی حکومت قاجاریه (۱۲۰۹ ق - ۱۳۳۳ ق) از این عنوان در رده‌های حکومتی به ویژه در مورد وزیران و حکام محلی، حتی پس از دوره مشروطیت نیز به کار می‌رفت. از جمله سلطان‌علی خان، میرزا علی اصغر خان امین السلطان، میرزا جواد خان مشیر السلطنه، میرزا حسن خان مشیرالدوله و محمد ولی

۱. محمد ابن محمد ادرنوی، نخبه التواریخ، (استانبول، تقویم خانه عامره، ۱۲۷۶) ص ۲، ۱۱، ۴۵.

۲. عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق) ج ۹، ص ۲۲۴ و ۲۹۷؛ ادموند باسورث، سلسله های اسلامی، فریدون بدره ای، (تهران، مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۱) ص ۵۹۵.

۳. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹)، ص ۱۶۲، عبدالمحمد آیتی، همان، ص ۱۹.

۴. زامباور، همان، ص ۴۰۸-۴۱۲.

۵. جمال الدین یوسف ابن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره، (مصر، الموسسه المصریه العامه، بی تا)، ج ۱، ص ۲۰۳.



خان سپهدار تنکابنی. در مقطعی از تاریخ معاصر ایران استفاده از این عنوان در مورد حکام محلی چنان رواج یافت که به دوره خانخانی شهرت یافته است.<sup>۱</sup> مناطقی از قبیل طالش، قره داغ، تبریز و گیلان به صورت خانخانی اداره می‌شد نیز در این عصر عنوان خاقان در مورد شاهان از کاربرد بیشتری برخوردار بود.<sup>۲</sup>

شایان ذکر است که واژه «خانم» صورت مؤنث «خان» - همچون بیگ و بیگم با «م» تأنیث - است؛ البته در قرون وسطا در برخی از سرزمین‌های خاور نزدیک از جمله آذربایجان به همسر خان و به طور کلی در خانواده‌های اشرافی به زنان، «خان یک» اطلاق می‌شد.<sup>۳</sup> عنوان خاقان اولین بار در قرن ششم میلادی توسط آوارها وارد اروپا گردید. امروزه در زبان انگلیسی عنوان خان غالباً به مفهوم آقا یا ارباب باقی مانده و امروز نیز این واژه همان مفهوم در اسامی چهره‌های سیاسی و دولتی برخی از کشورهای اسلامی مثل پاکستان، جمهوری آذربایجان و کشورهای آسیای میانه و قفقاز به چشم می‌خورد.<sup>۴</sup> واژه خان و مشتقات آن در اشعار شعرا نیز به معنای پادشاه و حاکم به کار رفته است. در ذیل به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود.<sup>۵</sup>

تا جهان باشد جهان را عبرت است      از حدیث بلخ و جنگ خانیان  
(فرخی)

سالار خانیان را با خیل و با خدم      کردی همه نگون و نگون بخت و خاک را  
آن چنان گور خان به کوه و براغ      گور کو داغ دید ورست زداغ  
(منوچهری)

سپهدار خان است و فغفور چین      سپاهش همی بر نتابد زمین  
(جامی)

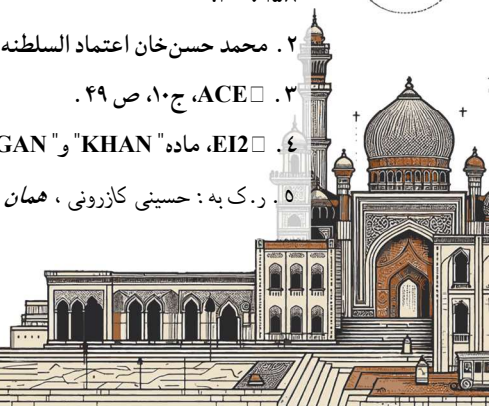
۱. باقر عاقلی، نخست وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، (تهران، جاویدان، ۱۳۷۴)، ص ۳۸، ۷۶، ۴۴، ۲۰۰، ۱۵۸.

۲. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مرآة البلدان، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۸۶.

۳. ACE، ج ۱۰، ص ۴۹.

۴. EI2، ماده "KHAN" و "KHAGAN".

۵. ر.ک به: حسینی کازرونی، همان، ص ۳۷۴، دهخدا، همان، مدخل‌های «خان» و «خاقان».





همی نگون شود از بس نهیب هیبت تو      بترک خانه خان و بهند رایت رای  
(فردوسی)

آن خواجه که بس دیر نه تدبیر صوابش      در بندگی شاه کشید قیصر و خان را  
(انوری ابیوردی)

کنون باید که بر خوانم به پیش تو بشعر اندر      هر آنچه تو بخاقانان و طرخانان و خان کردی  
(مخلدی)

ای خسروی که نام ترا بندگی کند      در حد روم قیصر و در خاک ترک خان  
(ابوالمحاسن ارزقی)

شهریارا شادمان بنشین به تخت و ملک خویش      ابرد منشور خانی از تو صد خان دگر  
(سوزنی)

سپه در سپاه قراخان رسید      همی گفت هر کس بجنگ آنچه دید  
(فردوسی)

شه هنگام شاهان با آفرین      پدر مادرش بود خاقان چین  
(فردوسی)

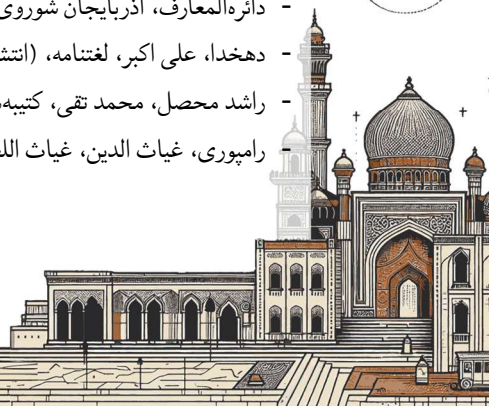
سر خاقان اعظم از تفاخر      بدین نسبت یکی گردن بیفزود  
(خاقانی)

ستاده قیصر و خاقان و غغفور      یک آماج از بساط بیشگه دور  
(نظامی)



## منابع

- اقسرائی، محمد بن محمد، تاریخ سلاجقه، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ش).
- آیتی، عبدالمحمد، تحریر تاریخ وصاف (شرف‌الدین شیرازی)، (تهران، مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۲ش).
- اورانسکی، ای، م، مقدمه اللغه‌ی ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، (تهران، پیام، ۱۳۷۲ش).
- ابن اثیر، عزالدین محمدی، الكامل فی التاریخ، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق).
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، رحله ابن بطوطه، (بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۲۵ق).
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین یوسف، النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره، (مصر، الموسسه المصریه العامه، بی‌تا).
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، المسالک و الممالک، (بیروت، دارصادر، بی‌تا).
- ابن خلف تبریزی (برهان)، برهان قاطع، (تهران، امیرکبیر، بی‌تا).
- ابن رسته، الاعلاق النفسیه، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ش).
- ابن ندیم، محمد بن ابی یعقوب اسحاق، الفهرست، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق).
- ادرنوی، محمد بن محمد، نخبه التواریخ، (تقویم خانه‌ی عامره، چاپ سنگی، ۱۲۷۶ق).
- استرآبادی، میرزا مهدی، سنگلاخ، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸ش).
- اعتماد السلطنه، مرآه البلدان، (دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ش).
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹ش).
- بوسورت، ادموند، سلسله‌های اسلامی، ترجمه ی فریدون بدره‌ای، (تهران، مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۱ش).
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، (تهران، ایرانمهر، ۱۳۵۰ش).
- ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ش).
- جرالده، فیتز، تاریخ فرهنگ چینی، ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش).
- جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشای جوینی، (تهران، افراسیاب، ۱۳۸۲ش).
- خواجه نظام الملک، سیاست نامه، (تهران، زوار، ۲۵۳۷).
- خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف، مفاتیح العلوم، ترجمه‌ی حسین خدیوچم، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش).
- دائره‌المعارف، آذربایجان شوروی، (باکو، ۱۹۸۲م).
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، (انتشارات دانشگاه تهران، □).
- راشد محصل، محمد تقی، کتیبه‌های ایران باستان، (تهران، پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰ش).
- رامپوری، غیاث‌الدین، غیاث اللغات، (بی‌جا، کانون معرفت، [بی‌تا]).





- زامباور، نسب نامه خلفا و شهریاران، ترجمه محمد جواد مشکور، (تهران، خیام، ۲۵۳۶).
- شیروانی، زین العابدین، بستان‌السیاحه، (تهران، سنایی، [بی‌تا]).
- عاقلی، باقر، نخست وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، (جاویدان، ۱۳۷۴ ش).
- فضل الله، رشیدالدین، جامع التواریخ، (تهران، اقبال، ۱۳۷۶ ش).
- فضل الله، رشیدالدین، جامع التواریخ، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴ ش).
- کازرونی، سید احمد، پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی، (موسسه آیات، ۱۳۷۶ ش).
- الکا شغری، محمود، دیوان لغات الترك، (استانبول، مطبعه‌ی عامره ۱۳۳۳ ش).
- الکا شغری، محمود، دیوان لغات الترك، ترجمه حسین محمد زاده صدیق، (تبریز، اختر، ۱۳۸۴ ش).
- لاییدوس، ایرام، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه علی بختیاری زاده، (تهران، اطلاعات، ۱۳۸۱ ش).
- طوسی، محمد بن محمود، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶ ش).
- مارکوپولو، سفرنامه، ترجمه‌ی سید منصور سجادی، (تهران، بوعلی، ۱۳۶۹ ش).
- مصاحب، غلامحسین، دایرة المعارف فارسی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰ ش).
- نامی اصفهانی، میرزا محمد صادقی موسوی، تاریخ گیتی گشا، (تهران، اقبال، ۱۳۶۸ ش).
- نویری، شهاب‌الدین احمد، نهایه الارب فی فنون الادب، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش).





## سنیان و شیعیان بخارا؛ از نزاع تا همکاری

سیف الله ملاجان 'سید ناصر موسوی<sup>۲</sup>

۱. استاد دانشگاه ملی تاجیکستان، تاجیکستان. رایانامه: [Saifullo7272@mail.ru](mailto:Saifullo7272@mail.ru)  
۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد، ایران. رایانامه: [snmusavi962@gmail.com](mailto:snmusavi962@gmail.com)

### چکیده:

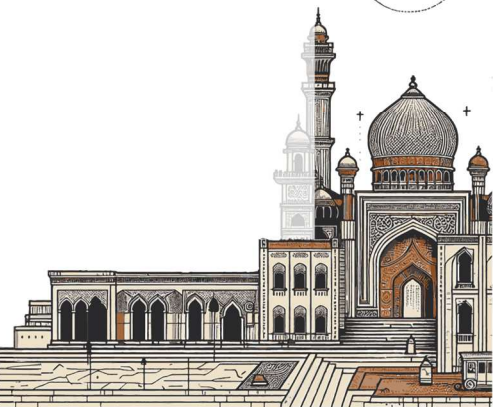
بخارا مهم‌ترین شهر ماوراءالنهر در دوره اسلامی است که در سال‌های پایانی دهه سوم قرن چهاردهم هجری شاهد یک درگیری مذهبی گسترده بین شیعیان و اهل سنت بود. این درگیری که به بهانه بدعت خوانده شدن مراسم عزاداری شیعیان در سال ۱۳۲۸ هـ.ق و به رهبری «آستانه‌قول قوش بیگی» به عنوان نماینده اقلیت شیعه و «برهان‌الدین» به عنوان نماینده اکثریت سنی و محتسب شهر آغاز شد، ریشه در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و قومی پیشین داشت که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان این‌گونه برشمرد: دامن زدن به تعصب دینی از سوی برخی حاکمان، ضعف قدرت مسلمانان در ماوراءالنهر و سوء استفاده غیرمسلمانان برای دست‌اندازی به سرزمین‌های مسلمان‌نشین، افراط‌گرایی مذهبی از سوی شیعیان و اهل سنت ماوراءالنهر، اختلاف‌های قومی و رقابت‌های سیاسی در شهر بخارا. پیش از سلطه اتحاد جماهیر شوروی، این نزاع مهار شد و شیعیان و اهل سنت بخارا دوباره به زندگی مسالمت‌آمیز خود روی آوردند. این نوشتار، ضمن بررسی تاریخی چگونگی و چرایی این واپسین نزاع سنی - شیعی در بخارا پیش از گسترش موج ملی‌گرایی و سلطه روس‌ها، به این نتیجه رسیده است که مسلمانان ماوراءالنهر باید با دوراندیشی و افزایش آگاهی دینی خود، مصالح امت اسلامی را حفظ کنند و به تقویت همکاری بپردازند.

کلیدواژه‌ها: بخارا، ماوراءالنهر، منازعات شیعی - سنی، آستانه‌قول، برهان‌الدین.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۲۲ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۴/۰۸/۱۳ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۲۸ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰



ناشر: دانشگاه باقرالعلوم



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم  © نویسندگان.





## مقدمه

ورود اسلام به ماوراءالنهر<sup>۱</sup>: پس از فتح بخش زیادی از ایران توسط مسلمانان در دهه دوم هجری، تصرف خراسان و شرق ایران در سال ۳۰هـ.ق به دست عبدالله بن عامر (م ۵۹هـ.ق) آغاز شد و سپس به تدریج شهرها و نواحی آسیای مرکزی (خراسان و ماوراءالنهر) به تصرف اعراب مسلمان درآمد.<sup>۲</sup> حکم بن عمرو غفاری (م ۵۰هـ.ق) که در سال ۴۷هـ.ق از طرف زیاد، والی معاویه، برای اداره خراسان بزرگ گماشته شده بود، نخستین کسی بود که در آستانه ماوراءالنهر نماز گزارد.<sup>۳</sup> فتوحات قتیبه بن مسلم باهلی ۸۶-۹۶هـ.ق از مهم‌ترین و مشهورترین دوره‌های فتوح اسلامی در ماوراءالنهر است.

با توجه به وضعیت ورود اسلام به ماوراءالنهر که در دوره امویان بود، گرایش به مذاهب اهل سنت، به ویژه تا نیمه قرن دوم، طبیعی است و طبعاً مقدم بر حضور علویان و سادات و شیعیان بوده است. پس از سامانیان، دولت‌های ترک غزنویان، قراختیایان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان قدرت‌های مسلط بر ماوراءالنهر بودند. در قرن پنجم و ششم هجری، با تسلط سلجوقیان بر مرکز خلافت اسلامی و قلمرو آل بویه؛ و سیاست مذهبی ایشان (برخورد خشن و متعصبانه با شیعیان و علویان)، حضور علویان در این مناطق تحت تأثیر قرار گرفت. در این زمان مذهب رایج از ماوراءالنهر تا ترکستان حنفی بود اما عموم مسلمانان آن دیار به منزلت اهل بیت علیهم‌السلام معترف بودند و بزرگانی از شیعه در سمرقند و ماوراءالنهر حضور داشتند.<sup>۴</sup>

کثرت علمای حنفی مذهب ماوراءالنهری و آثار ارزنده‌ای که در فقه حنفی پدید آورده‌اند، حیرت و تعجب هر خواننده‌ای را برمی‌انگیزد. حنفیان، دستگاه قضایی را نیز در اختیار داشتند. پس از حنفیان، پیروان مذهب شافعی، به ویژه در قسمت شمالی این سرزمین،

۱. برای آگاهی از علت نام‌گذاری و اسامی مختلف این سرزمین، ن.ک: غفرانی، علی، فرهنگ و تمدن اسلامی در ماوراءالنهر، قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۵۳-۵۷.  
 ۲. البلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸م، ص ۳۹۰-۴۱۷.  
 ۳. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر- داربیروت، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۴۵۶.  
 ۴. غفرانی، پیشین، ص ۳۹۵-۳۹۶.



حضور داشتند. این مذهب با فعالیت برخی شافعیان، در سمرقند و بخارا رونق بیشتری داشت ولی باز هم پیروان آن کمتر از پیروان مذهب حنفی بود. به نظر می‌رسد تعداد شافعیان در خراسان بیشتر از ماوراءالنهر بوده است. مهاجرت برخی علمای شافعی از ماوراءالنهر به بغداد و نبودن کتاب‌های فقه شافعی در قرن پنجم و ششم در ماوراءالنهر، نشانه ضعف و اندک بودن شافعیان در این منطقه است.<sup>۱</sup>

پس از حمله مغول و تاخت و تازهای ویران‌گر آن، ماوراءالنهر رو به آبادانی نهاد و این منطقه با مرکزیت سمرقند از جهت فرهنگی و اقتصادی تجدید حیات یافت. اما دیری نپایید که در اوایل قرن دهم، هم‌زمان با به قدرت رسیدن صفویه در ایران، ازبک‌های شییبانی در ماوراءالنهر حاکمیت یافتند. از این زمان رقابت و درگیری میان حاکمان ایران و ماوراءالنهر، رسم جاری بود. بخارا نیز بین قدرت‌های مسلط دو طرف، دست به دست می‌شد تا این که در سال ۱۹۲۰م به دست روسیه افتاد.<sup>۲</sup> مثلث بخارا، خوقند و کاشغر در قرن چهاردهم از شهرهای مهم، اثرگذار و حادثه‌ساز این منطقه بود.

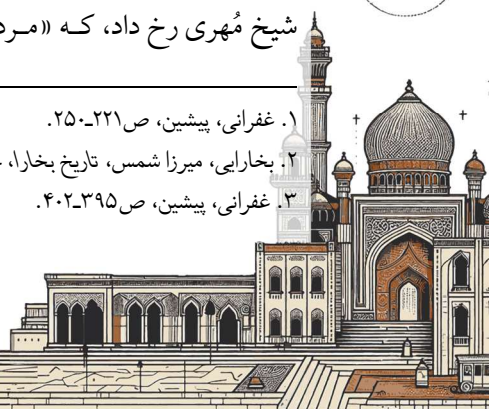
**تشیع در ماوراءالنهر:** سابقه وجود شیعیان در ماوراءالنهر به قرن‌های نخستین اسلامی می‌رسد. از اوایل قرن دوم با شروع ضعف در دولت اموی، سخت‌گیری بر علویان و سادات نیز افزایش یافت. ایشان با در نظر گرفتن این که حضورشان در مرکز خلافت اسلامی یا نواحی نزدیک به آن موجودیتشان را به خطر می‌انداخت، به سرزمین‌های دور از مرکز هجرت کردند؛ زیرا با فاصله گرفتن جغرافیایی از منطقه نفوذ امویان و پس از آن عباسیان، از دست‌رس آن‌ها خارج می‌شدند. گزارش‌های موجود در منابع، حضور علویان و سادات در ماوراءالنهر را متأثر از این عوامل دانسته است.<sup>۳</sup>

نخستین قیام مردم در بخارا پس از گسترش اسلام هم تحت راهبری شریک بن شیخ مُهری رخ داد، که «مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت

۱. غفرانی، پیشین، ص ۲۲۱-۲۵۰.

۲. بخارایی، میرزا شمس، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۷، ص ۱۵-۵۶.

۳. غفرانی، پیشین، ص ۳۹۵-۴۰۲.





کردی به خلافت فرزندان امیرالمومنین علی رضی الله تعالی عنه»<sup>۱</sup>. در قرن‌های بعدی هم در سمرقند، بخارا و نسف دانشمندانی شیعه مذهب ظهور نموده‌اند، که عیاشی سمرقندی (م ۳۲۰هـ.ق) بزرگ‌ترین آن‌هاست. این همه مربوط به عصریست که امام ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴هـ.ق) بزرگ‌ترین پیشوای کلامی، هنگام مرگ، یارانش را گرد آورده می‌گوید «گواهی نمایم که من هیچ یک از اهل قبله را به دلیل گناه تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا مشاهده نمودم ایشان همگی به معبودی واحد اشارت می‌نمایند و اسلام همه ایشان را در بر می‌گیرد»<sup>۲</sup>. ولی در دورانی دیگر، پس از ظهور صفویه و با رقابت و مخاصمه همیشگی ایشان با شیعیان و دیگر خانات آسیای میانه، عرصه حضور فعال برای پیروان تشیع محدود گردید.

حضور علویان و سادات و نیز شیعیان در ماوراءالنهر در قرن دوم به اندازه‌ای قابل توجه بود که محمد بن اسماعیل (م ۱۹۸هـ.ق)<sup>۳</sup>، امام و مهدی اسماعیلیه، طبق نقلی به فرغانه<sup>۴</sup> رفت و در آن جا مستقر شد.<sup>۵</sup> ظاهراً از همان اوایل نیمه دوم قرن دوم و پس از پیدایش مذهب اسماعیلی، شبکه داعیان اسماعیلی در مناطق شرقی سرزمین‌های اسلامی و ماوراءالنهر حضور فعال داشتند. این حضور در قالب مهاجرت جمعی یا پوشش بازرگانی بود.

به هر حال شیعیان از قرن سوم و چهارم هجری یعنی از روزگار حکومت سامانیان در ماوراءالنهر حضوری جدی و چشم‌گیر داشتند و تسامح مذهبی حاکمان مسلمان مثل

۱. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر أحمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: توس، ۱۳۶۳، ص ۸۶.

۲. الشعرائی، عبدالوهاب بن احمد، اللواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الأكابر، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۵۳۱.

۳. به اعتقاد اسماعیلیه وی که در مدینه تولد یافته بود بعد از فوت یا غیبت پدرش در سال ۱۳۸هـ.ق عهده‌دار منصب امامت شد. وی که «المکتوم» لقب یافته بود پس از احضار شدن توسط هارون الرشید به ری گریخته، در دمانوند ازدواج نمود و در نهایت در بغداد یا فرغانه در گذشت. به اعتقاد قرامطه وی از پیامبران اولوا العزم بعد از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است و نزد دروزیان اولین امام از ائمه مستورین است. خلفای فاطمی از نسل وی‌اند.

۴. ایالت بزرگی در ترکستان، در ۵۰ فرسخی سمرقند که شهر خجند از ولایات آن است و در دوره اسلامی دانشمندان و ادیبان بسیار از آن برخاسته‌اند (حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، چاپ دوم، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۲۵۳). روسیه این شهر را در سال ۱۸۷۶ میلادی تصرف کرد.

۵. غالب، مصطفی، تاریخ الدعوة الاسماعیلیه، بیروت: بی‌نا، ۱۹۶۵م، ص ۱۳۲.



سامانیان و سپس قراخانیان و نیز حاکمان غیرمسلمان مثل قراختایان، از عوامل تشویق و ترغیب شیعیان و علویان برای هجرت به ماوراءالنهر بود تا در سایه امنیت و آرامش زندگی کنند.<sup>۱</sup>

## زمینه نزاع

صفویان با ورود به عرصه سیاسی ایران در قرن دهم هجری طرحی نو در انداختند و فصل تازه‌ای در روابط با همسایگان ایران آغاز شد. حملات قبایل ازبک و پدید آمدن شیبانیان، آغاز مخاصمه بین ماوراءالنهر و ایران را بنیان نهاد و رقابت‌های مذهبی امیران ماوراءالنهر در طول دوره صفویه و حتی در دوره قاجار به صورت یک سنت سیاسی جاری درآمد. تلاش مجددانه نادرشاه افشار (م ۱۱۶۰هـ.ق) نیز در پیوند دوباره این دو سرزمین و ایجاد آرامش در رابطه مردمان آن بی نتیجه ماند؛ زیرا طرح وحدت اسلامی او که در دشت مغان طرح شده بود، از جانب دولت عثمانی و علمای متعصب آن روزگار پذیرفته نشد و این فرصت تاریخی نیز در زمانی که نشانه‌های تفوق مسیحیت بر جهان اسلام عیان بود، از میان رفت.<sup>۲</sup> مقارن مرگ نادر (۱۱۶۰هـ.ق) یکی از مهم‌ترین سلسله‌های امیران ماوراءالنهر در بخارا به قدرت رسید و آن خاندان منغیتی بود که شرح حال و افعال ایشان در متون تاریخی ماوراءالنهر و ایران آمده است.<sup>۳</sup>

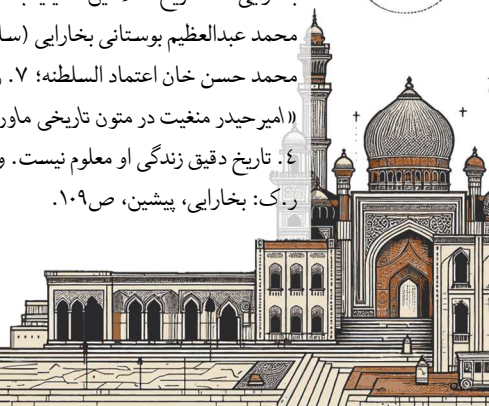
سرسلسله این خاندان رحیم بیگ اتالیق<sup>۴</sup> بود که با قتل ابوالفیض خان (که ریشه مغولی داشت) در سال ۱۱۶۰هـ.ق به قدرت رسید و پس از وی، نه تن از امیران این سلسله بر بخارا حکم راندند. یکی از امیران منغیت امیر شاه مراد است که پس از جلوس بر تخت، به قلع و

۱. غفرانی، پیشین، ص ۳۹۵-۳۹۶.

۲. امیراردوش، محمدحسین، تأملی بر مسأله وحدت اسلامی، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۹-۱۵۵.

۳. برای نمونه: ۱. ظفرنامه خسروی از مولفی نامعلوم (قرن ۱۹)؛ ۲. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر از میرزا شمس بخارایی؛ ۳. تاریخ سلاطین منغیتی بخارا از میرزا محمد عبدالعظیم بوستانی بخارایی (سامی)؛ ۴. تحفه شاهی از میرزا محمد عبدالعظیم بوستانی بخارایی (سامی)؛ ۵. ناسخ التواریخ از محمدتقی سپهر کاشانی؛ ۶. تاریخ منتظم ناصری از محمد حسن خان اعتماد السلطنه؛ ۷. روضه الصفا، از محمد بن خاوند شاه معروف به میرخواند؛ ن.ک: جلالی، نادره، «امیرحیدر منغیت در متون تاریخی ماوراءالنهر»، مجله آینه میراث، ش ۳۳-۳۴، ص ۱۴۰.

۴. تاریخ دقیق زندگی او معلوم نیست. وی در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی به مقام «خان» رسیده و حاکم محلی بوده است؛ ر.ک: بخارایی، پیشین، ص ۱۰۹.





قمع مخالفان پرداخت و امنیت داخلی را برقرار کرد اما در کنار این اقدامات، به تعصبات مذهبی دامن می‌زد. به روایت شاهد عینی:

ریختن خون مخالفین مذهب سنت را مباح و مال آن‌ها را حلال می‌دانست. با مذهب شیعه و متشیعین، کمال بغض و عداوت را داشت. ایرانیان را نجس می‌گفت و در آن زمان حدود شرقی ایران بی‌چاره کمال بی‌نظمی را داشت و همه ساله شاه مراد به عنوان غزا به حدود مشرقی ایران لشکر کشیده، بسیاری از اهالی آن حدود را کشته و اموالشان را به غارت می‌آورد و خمس آن را به خزانه اضافه می‌کرد.<sup>۱</sup> با تشکیل خانات خوقند<sup>۲</sup> و خیوه<sup>۳</sup> و از هم گسیختگی شیرازه وحدت در داخل ماوراءالنهر، قدرت بخارا نیز کاهش یافت و جنگ‌های داخلی ملوک الطوائفی شعله گرفت.<sup>۴</sup> حاصل نزاع‌های داخلی، جز خرابی شهرها و روستاهای بی‌شمار و زوال فرهنگ و علوم چیزی نبود. روسیه از فرصت نزاع خانات منطقه استفاده کرد و به آسیای میانه حمله برد و در مدت کمتر از سی سال، حکمرانی کامل خود را بر این منطقه، که زمانی قبه الاسلام خوانده می‌شد، جاری نمود.<sup>۵</sup>

## بخارا در قرن نوزدهم

بخارا، مهم‌ترین دولت آسیای میانه در آغاز قرن بیستم میلادی، در حالی وارد عصر جدید خود می‌شد که در انحطاط و وابستگی سیاسی - اقتصادی فرو رفته بود و چند نسل از امیران بخارا - از زمان امیر مظفر (۱۸۸۵م) که روس‌ها با شکست دادن او بر بخارا مسلط شدند تا زمان امیر عالم‌خان (۱۹۱۱م) - بی‌اجازه آق پادشاه، امپراطور روسیه و نماینده وی در

۱. همان، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۲. ترکستان شامل چهار خان‌نشین مستقل خوقند یا فرغانه، بخارا، خیوه و سمرقند بود که صحرای سوزان و کویرهای قره‌قوم و قزل‌قوم آن‌ها را از خاک روسیه جدا می‌ساخت (سالاریه‌زادی، عبدالرضا، بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۴، ص ۷۱). شهر خوقند پس از تصرف به دست دولت روسیه، رسماً به همان نام سابق که فرغانه باشد خوانده می‌شد.

۳. از شهرهای مهم ماوراءالنهر در پانزده فرسخی خوارزم؛ ر.ک: حموی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۵.

۴. عینی، صدرالدین، تاریخ انقلاب فکری در بخارا، تهران: ۱۳۸۲، ص ۶۱۵۰.

۵. همان.



گویرناتر<sup>۱</sup> ترکستان، دست به هیچ کاری نمی‌زدند. اقتصاد فرتوت، مردم فقیر، راه‌های خراب و مکتب و مدرسه در حال رکود، مهم‌ترین ویژگی‌های این سرزمین پرآوازه شد.<sup>۲</sup>

در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، در بخارا «ضعف کلی و اختلال تمام در ملت اسلام ظاهر شده، شریعت زبون سلطنت گردید و بسی دونان و غلامان و نااهلان بر سریر اعمال و مناصب دولتی جلوس فرمودند و هرج و مرج در مراتب نظم و ملت و دولت افتاد که هیچ کس را آسودگی و فراغت میسر نبود، نه اغنیا را نه فقرا را».<sup>۳</sup> یکی از مأموران بلندپایه روسی در گزارش خود، وضعیت بخارا را این گونه توصیف می‌کند: «تمام بخارا از بی‌دادگری، فشار و باج‌گیری مأموران مالیاتی امیر بخارا ضعیف شده است، اما جنوب بخارا که از ملک‌های روسی خیلی دور است، از ظلم ستم‌کاران سخت‌تر فغان می‌کند».<sup>۴</sup>

فقدان استقلال، رکود اقتصادی و فقر مردم بخارا و سایر خانات آسیای میانه، محنت کمی نبود که این سرزمین گرفتار آن بود؛ ولی به همه این‌ها مصیبت دیگری نیز افزوده شد و آن تنگ‌نظری مذهبی بر اثر تعصب‌های خشک و در نتیجه، درگیری‌هایی بود که رنگ قداست دینی نیز گرفته بود. تالیفات دانشمندان این عصر، که شامل موارد بسیاری از لعن و تکفیر پیروان دیگر فرقه‌های اسلامی است، شاهد آشکار این تنگ‌نظری‌هاست.

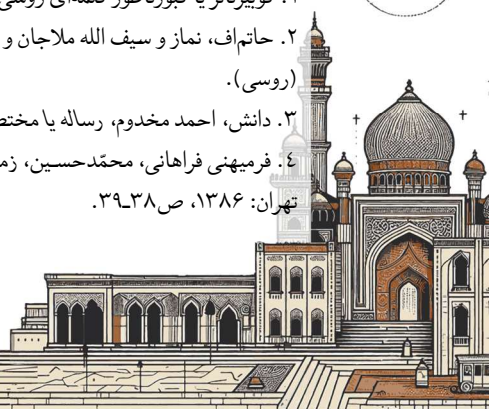
سلطه مطلق روسیه بر بخارا و دیگر خانات آسیای میانه و دامن زدن آن‌ها به این اختلافات، موجب کینه‌ورزی بیشتر پیروان مذاهب اسلامی بر ضد یک‌دیگر و هم‌جهت با منافع روس‌ها بود. بخارا و دیگر مناطق آسیای میانه، مطیع محض روس‌ها شده بودند و فشار شدید سیاسی موجب شده بود وضعیت اجتماعی اهل کتاب، به ویژه مسیحیان، ارتقا یابد و محاکمه ایشان کمتر گردد و عالمان درباری نیز به جهت احترام به حاکم روس، از اظهار نظر در خصوص دین و مذهب اولو الامر خویش شدیداً پرهیز کنند. احمد مخدوم دانش در

۱. گویرناتر یا گورناتور کلمه‌ای روسی است به معنی والی، حاکم یا استاندار.

۲. حاتم‌اف، نماز و سیف‌الله ملاجان و دولت خواجه داودی، تاریخ خلق تاجیک، دوشنبه: ۲۰۱۰م، ج ۴، ص ۶۰۵-۶۲۲ (روسی).

۳. دانش، احمد مخدوم، رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خواندان منغیته، دوشنبه: ۱۹۹۲م، ص ۷۰.

۴. فرمیته‌نی فراهانی، محمدحسین، زمینه پیدایش نوگرایی اجتماعی در قرن نوزدهم در ایران، تاجیکستان و افغانستان، تهران: ۱۳۸۶، ص ۳۸-۳۹.







مکتوب خود معیار التدیون، روس‌های مسیحی را بر مسلمانان شیعه ترجیح داده، معتقد است: «روسیه اگر چه در ملت و کیش مخالف مایند اما در الفت و صداقت و مروت و امانت از همه بیش»<sup>۱</sup>. در همین عصر با وجود رسمیت داشتن مذهب شیعه در ایران، عالمان ماوراءالنهر، با دستور امیران ازبک، به تکفیر شیعه اقدام کردند و سرزمین شیعه را دارالحرب نامیدند.<sup>۲</sup>

در دوره‌های بعد، درگیری‌های مذهبی ادامه یافت و عالمان دینی ماوراءالنهر فتوا دادند که می‌توان شیعیان را به بردگی گرفت. این فتوا حتی برای ترکمن‌های اهل سنت دستاویزی شد تا به مرزهای ایران هجوم برده، ایرانیان را که غالباً زائران امام رضا (علیه السلام) بودند، به اسارت و بردگی بگیرند. این بردگان در بازارهای آسیای میانه، به ویژه سمرقند و بخارا به فروش می‌رسیدند. حمله به کاروان زائران چندان رونق گرفت و شیوع یافت که گاه ایرانیان سنی را نیز به اسارت می‌گرفتند. در این خصوص تواریخ، به ویژه آثار سیاحان، به وفور در دسترس است.<sup>۳</sup>

احمد دانش از یکی از سفیران ایران نقل می‌کند که یکی از شرط‌های او برای دربار بخارا این بوده که «برده‌فروشی از فقرای ایران بردارند و ترکمنان را احتساب کنند که از خاک ایران برده نیارند و نفروشند».<sup>۴</sup>

صدرالدین عینی ضمن خبر دادن از اختلافات میان شیعه و سنی در روزگاران گذشته، تاکید می‌کند که پیروان هر دو مذهب در بخارا زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند: «هرچند در سال‌های پیش یک‌دوبار در میان این دو فرقه [شیعه و اهل سنت] در بخارا اتفاق افتاده باشد هم به تدبیر کارداران حکومت کدورت رفع شده، برادروار زندگی می‌کردند».<sup>۵</sup> شیعیان در این دوره بیشتر در بخش تجارت، دبیری، پیش‌کاری دربار و امور خدمات شهری مشغول بودند.

۱. دانش، احمد مخدوم، معیار التدیون، دوشنبه: ۲۰۱۰م، ص ۲۶.

۲. ن.ک: مختاراف ۱، «مناسبت علمای ماوراءالنهر در مسأله اعلان رسمی شدن مذهب شیعه در ایران»، مجله رودکی، ۱۳۸۸، ش ۲۵، ص ۱۶۹-۱۸۲.

۳. همان. به عنوان نمونه می‌توان به سفرنامه میرزا محمد عبدالعظیم بوستانی بخارایی (میرزا عظیم سامی) اشاره کرد. او اهل شهر بستان در شمال بخارا بود؛ ر.ک: بوستانی بخارایی (سامی)، میرزا عبدالعظیم، تحفه شاهی، تصحیح نادره جلالی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۸۰.

۴. دانش، رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خواندان منغیته، ص ۴۶.

۵. عینی، پیشین، ص ۴۵.



روایت احمد مخدوم دانش اما کمی متفاوت است. به نوشته او در دوره حکمرانی امیر نصرالله منگیت (۱۲۴۲-۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۲۶-۱۸۶۰ م) جماعت شیعه، سخت گرفتار و پریشان بودند و از ترس جان تقیه می‌کردند تا از دست سایر مسلمانان در امان باشند.<sup>۱</sup> وی هم‌چنین با خشنودی و رضایت کامل، از قتل مجتهد بزرگ شیعه به جرم داشتن «مذهب اباحت و سلوک چراغگوش» به دست امیر نصرالله خبر می‌دهد. از نظر وی، اقلیت شیعه بدمذهبانی هستند که به جاسوسی برای ایران اقدام می‌کنند و «اگر توانند ترکستان را به ایران ملحق کردند».<sup>۲</sup> او وضعیت شیعیان در دوره امیر عبدالاحد (۱۸۸۵-۱۹۱۰ م) را چنین تحلیل می‌کند: «شیعیان خیلی استظهار یافته، برعلا به اظهار تشیع و طعن و فحش، مباحثات و افتخار می‌نمودند. اکنون سنیان از شیعیان می‌ترسند».<sup>۳</sup>

گرچه در دوره زمامداری امیر عبدالاحد بر خلاف انتظار و سنت رایج «منصب وزارت عدلیه و مالیه به دست شیعیان افتاد»،<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد گفته‌های احمد دانش علاوه بر این که بیان‌گر عداوت شدید او نسبت به شیعه است، ناراحتی وی را از افزایش نقش رجال شیعه در دربار بخارا نشان می‌دهد و با واقعیت تاریخی سازگار نیست؛ زیرا شیعیان و اهل سنت بخارا، جز در موارد خاص و اندک که بین آن‌ها کدورت ایجاد می‌شد، برادروار زندگی می‌کردند و روابط اقتصادی و اجتماعی داشتند.

### زمینه قدرت‌گیری شیعیان بخارا

اصل مسأله این بود که قوش بیگی،<sup>۵</sup> مهم‌ترین منصب بخارا پس از امیر بخارا، از طرف امیر عبدالاحد به شخصی ایرانی تبار به نام آستانه‌قول<sup>۶</sup> سپرده شد. آستانه‌قول، نه به جهت نفوذ زیاد ایرانیان در دربار بخارا بلکه به جهت امنیت امارت بخارا به مقام قوش بیگی گماشته شد. چراکه:

۱. دانش، معیار التدیون، ص ۲۳.

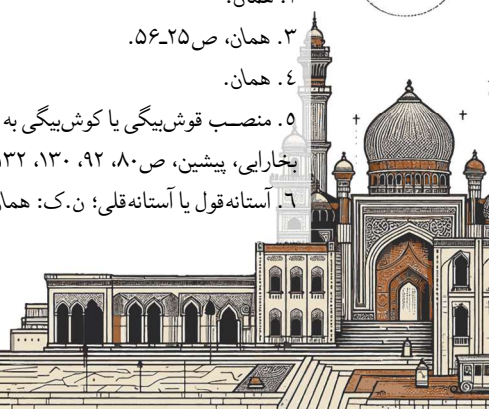
۲. همان.

۳. همان، ص ۲۵-۵۶.

۴. همان.

۵. منصب قوش بیگی یا قوش بیگی به منزله صدر اعظم و وزیر اول امیر بخارا (یعنی شخص دوم امارت) بود؛ ن. ک: بخارایی، پیشین، ص ۸۰، ۹۲، ۱۳۰، ۱۳۲. این واژه، ضبط دیگری هم دارد؛ ن. ک: عینی، پیشین، ص ۳۴، ۳۶-۳۸.

۶. آستانه‌قول یا آستانه‌قلی؛ ن. ک: همان، ص ۳۳، ۳۷، ۴۵.





امیران منغیت در امارت بخارا، پشتیبان با اعتمادی نداشتند. آن‌ها از لحاظ نفوذ کم‌شمار بودند. این قبیله نه تنها با دیگر ازبک‌ها، بلکه با سایر ترک‌نژادها ارتباط نزدیک نداشتند. تاجیک‌ها، که بیشتر (ین) نفوذ امارت را تشکیل می‌دادند، هیچ‌گاه باعث باوری [= اعتماد] امیران منغیت نگردیده‌اند. امیر منغیت خوف داشت، [زیرا] که در صورت به منصب قوش‌بیگی تعیین کردن نمایندگان مردم تاجیک یا ازبک سنی‌مذهب، آن‌ها در وقت مناسب می‌توانستند امیر را از منصب دور کنند. از همین سبب او به منصب قوش‌بیگی، نماینده ایرانیان شیعه‌مذهب را تعیین می‌کند. چون ایرانیان، بنابر کم بودن نفوذشان در امارت بخارا، هیچ‌گاه برای رسیدن به مسند امیری تلاش نمی‌کردند و به منغیت‌ها صادقانه خدمت می‌نمودند. در صورت عزل قوش‌بیگی (اگر) شیعه مذهب باشد، هیچ خوفی برای اظهار ناراضیگی [= نارضایتی] یا اعتراض موجود نبود.<sup>۱</sup>

آن چه بیشتر احمد دانش را خشمگین و وی را نسبت به ادعای نفوذ ایرانیان مطمئن‌تر کرده، این است که از آستانه‌قول در منصب قوش‌بیگی «کارهای خوبی به وقوع آمد؛ از آن جمله بزم امردبازی و عرق‌خوری و امثال این نوع فواحش خلایق را منع سخت کرده، زیاده به آبادی و ترتیب مملکت کوشیده، از وجه گرانی نرخ‌های بازارها نیز خبرداری کرده، درباره ارزانی و فراوانی غله و نرخ‌ها سخن می‌گفت».<sup>۲</sup>

کارآمدی و خوش‌تدبیری آستانه‌قول شیعه ایرانی‌تبار، مخالفان متعصب را آرام نمی‌گذاشت. آن‌ها در پی یافتن راهی برای برکنار کردن او بودند. یکی از شخصیت‌های با نفوذی که میان او و آستانه‌قول رقابت پنهانی وجود داشت، برهان‌الدین پسر بدرالدین قاضی سابق بخارا بود. قاضی بدرالدین «در استبداد به درجه اعلی و در تدبیر بی‌همتا بود. علما را تماماً سرپست (تحقیر) کرد؛ به حدی که به مساله‌ای و کاری، بی‌صواب‌دید قاضی بدرالدین، کسی از علما دخل نمی‌توانست بکند».<sup>۳</sup> او در برگزاری مراسم مذهبی بر شیعیان سخت‌گیری

۱. حاتم‌اف، تاریخ خلق تاجیک، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۲. فطرت، عبدالزئوف، دوره حکمرانی امیر عالم خان، دوشنبه: ۱۹۹۱م، ص ۱۸-۲۶.

۳. عینی، پیشین، ص ۳۳.



می‌کرد و روحیه کینه‌ورزی و نفرت از شیعیان را برای فرزندش به ارث گذاشته بود. وی نزد امیر بخارا اعتبار و نفوذ زیادی داشت، اما پس از وفاتش آستانه‌قول پرنفوذترین شخصیت امارت پس از امیر شد.

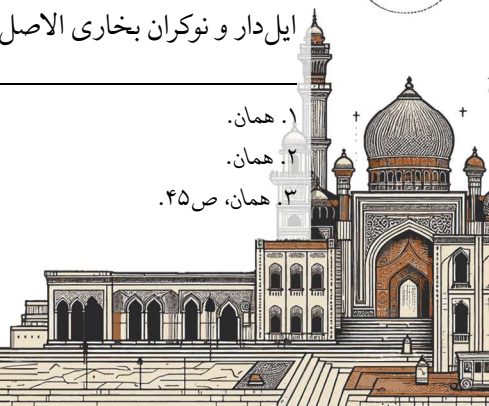
پایان سال ۱۳۲۷ هـ.ق / ۱۹۱۰ م عبدالاحد، امیر بخارا، به روسیه سفر کرد و آستانه‌قول را جانشین خود معرفی کرد. این افزایش اختیارات آستانه‌قول، حسادت مخالفان، به ویژه برهان‌الدین را بیشتر از پیش برانگیخت.

### پی‌ریزی نزاع و مسأله مدارس جدید

برهان‌الدین که آرزو داشت پس از پدرش منصب قضاوت را تصاحب کند، برای رسیدن به آن، از ثروت عظیمی که از پدرش به ارث برده بود استفاده کرد ولی آستانه‌قول قوش‌بیگی، مانع او در پیشرفت و رسیدن به کرسی قضا بود. آستانه‌قول «حواله کردن کارهای کلان را به میر برهان‌الدین، مخالف حکمت حکومت و صلاح رعیت می‌دانست».<sup>۱</sup> صدرالدین عینی شاهد این اوضاع، موضع قوش‌بیگی آستانه‌قول را تصدیق می‌کند: «به اعتبار علم و ادراک و عقل و کیاست به این منصب مناسب نبود؛ لیکن به سایه حمایت پدر به این درجه ارتقا کرده بود. مومی الیه مرد ساده لوح، مع ذالک منافق بود. با وجود پسر قاضی بدرالدین بودن، و تربیت او را دیدن، در تعصب مثلش را کسی در بخارا کم دیده است».<sup>۲</sup>

گذشته از این، قوش‌بیگی به عنوان رئیس بخارا، از برهان‌الدین که محتسب شهر بود می‌خواست نرخ‌های بازار را تنظیم نماید ولی او در اجرای این دستور عاجز بود و بدین ترتیب قوش‌بیگی برای انجام آن از شیعیان (ایرانیان) کمک می‌گرفت و این نوعی پشتیبانی از شیعیان محسوب می‌شد. این عمل قوش‌بیگی نیز که منجر به ارتقای رتبه ایرانیان در مناصب دولتی بخارا بود نارضایتی مخالفانش را برمی‌انگیخت و زمینه تشش و برخورد را آماده‌تر می‌کرد. عینی با این که خود اهل بخاراست، اذعان می‌کند که «از بس که کار وزارت و زکات همیشه به دست طایفه ایرانی بود، خزاین و دفاین حکومت، از دست ایشان می‌گذشت، سپاهیان ایل‌دار و نوکران بخاری الاصل از این وجه به دل کینه سخت داشتند».<sup>۳</sup>

۱. همان.
۲. همان.
۳. همان، ص ۴۵.





یکی دیگر از بهانه‌ها برای تقابل در رقابت سیاسی میان دو جناح، فعالیت مدرسه‌های جدید بود. در این مدرسه‌ها، کودکان دانش‌آموز در مدت نسبتاً کوتاه، سواد خواندن و نیز نوشتن را که اخیراً هنری نادر در بخارا شده بود، یاد می‌گرفتند. علما و روشن‌فکران بخارا از این مدارس استقبال و حمایت می‌کردند ولی برخی علمای سنتی مرتجع آن را بدعت می‌خواندند.

در مجلس امتحانی که روز بیستم شعبان ۱۳۲۷ هـ.ق در مدرسه یکی از روشن‌فکران بخارا به نام میرزا عبدالواحد برگزار شد، بیشتر نمایندگان روحانیت بخارا و والدین دانش‌آموزان شرکت کردند. عینی که خود در این مراسم، شاهد و حاضر بوده می‌نویسد: «موی سفیدان (ریش سفیدان) از قرآن خوانی شاگردان و لهجه ایشان و از ضروریات دینی‌ه بیان کردنشان به رقت افتاده، گریه می‌کردند».<sup>۱</sup> ملا اکرام، مفتی و روحانی معروف بخارا،<sup>۲</sup> با دیدن این مجلس امتحان به مدرسان و روحانیان حاضر در مجلس خطاب می‌کند که «من این مکتب (مدرسه) را تماماً موافق آداب اسلام دریافتم. تربیت دینی در این مکتب (مدرسه) از مکتب (مدرسه)‌های کهنه به درجات بهتر بوده است، رواج این گونه مکتب (مدرسه) را از نقطه نظر اسلامیت لازم می‌دانم».<sup>۳</sup>

قوش‌بیگی آستانه‌قول «چون مرد جهان‌دیده و از احوال عالم فی الجمله خبردار بود... به رواج و دوام مدرسه مایل نمود».<sup>۴</sup> اما برهان‌الدین و گروه سنتی مرتجع که مخالف سرسخت این مدرسه‌ها بودند، برای بستن مدرسه‌ها به قوش‌بیگی مراجعه کردند. آن‌ها پس از شنیدن جواب رد که جواب دل‌خواهشان بود، دست به توطئه زدند. برهان‌الدین هواداران خود را در منزلش جمع کرد و گفت «قوش‌بیگی همیشه یارمندی به مکتب (مدرسه) می‌کند. از بس که

۱. همان، ص ۳۶.

۲. ملا اکرام (داملا اکرام) از علمای اهل سنت بخارا که پایگاه مردمی مناسبی داشت. او به همراه داملا محمدعوض خجندی در سال ۱۳۱۳ هـ.ق به زیارت حرمین شریفین رفت و پس از بازگشت، برای راه‌اندازی مدارس جدید که در سرزمین عثمانی مشاهده کرده بود بسیار تبلیغ کرد؛ اما چندان موفق نبود. وی در جریان فتنه مذهبی بخارا، باهوش‌تر از بقیه عالمان بود و در دام فتنه‌گران گرفتار نشد؛ ن.ک: عینی، پیشین، ص ۱۸، ۳۶، ۴۶-۴۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۷.



قوش‌بیگی شیعه است و مکتب (مدرسه) بدعت است، بالطبع یاری به بدعت می‌دهد. اگر قوش‌بیگی اذن و امر بستن مکتب (مدرسه) ندهد، لازم است که ما حامیان سنت بر ضد قوش‌بیگی حرکت نماییم»<sup>۱</sup>.

هواداران برهان‌الدین که از تعطیل کردن مدارس از طریق قانونی ناامید شدند، تصمیم گرفتند از طریق تهدید و ترور وارد شوند. بنابراین مجلس‌ها آراستند و علناً صاحبان مدارس، معلمان و خانه‌های دانش‌آموزان را تهدید به تاراج کردند.<sup>۲</sup> قوش‌بیگی ناچار برای پیش‌گیری از فتنه دستور داد مدرسه‌ها را ببندند.<sup>۳</sup>

به طور رسمی دلیل بسته شدن مدارس جدید، احتمال وقوع فتنه اعلام شد ولی ظاهراً در این باره فتوایی از یکی از علمای بخارا به نفع فتنه‌گران صادر شده و دستاویز آنان قرار گرفته بود. عینی که خود به سبب بسته شدن مدارس، افسرده شده و عزلت‌گزیده بود، می‌گوید: «مع التأسف دیدن صورت آن فتوا به ما میسر نشد زیرا صورت و نسخه آن فتوا را زیاد مخفی و سرنگاه داشتند، از اشاعات آن بسیار احتیاط کردند»<sup>۴</sup>.

در این میان موضع روس‌ها قابل تامل است. آن‌ها نه تنها از باز شدن مدارس حمایت نکردند، بلکه از تعلیم تاتارها در بخارا و آسیای میانه جلوگیری کردند. روشن است که رواج مدارس نو، موجب علم‌افزایی و دانش‌اندوزی و در نتیجه خودآگاهی مسلمانان و تعلیم اقوام مسلمان موجب هم‌بستگی ایشان می‌شد و این هر دو با منافع روس‌ها در تضاد بود.

### فتنه مذهبی

جناح برهان‌الدین که از ماجرای بستن مدارس جدید به هدفش نرسیده بود، فتنه دیگری بر پا کرد تا آستانه‌قول را بی‌اعتبار کرده، از مناصب دولتی خلع کند؛ فتنه جنگ مذهبی شیعه و سنی. برهان‌الدین خوب درک کرده بود که مناسب‌ترین بهانه برای برانگیختن فتنه، نزاع مذهبی است و انگیزه او در تلاش برای رسیدن به هدف - حتی به قیمت ایجاد یک جنگ مذهبی پر

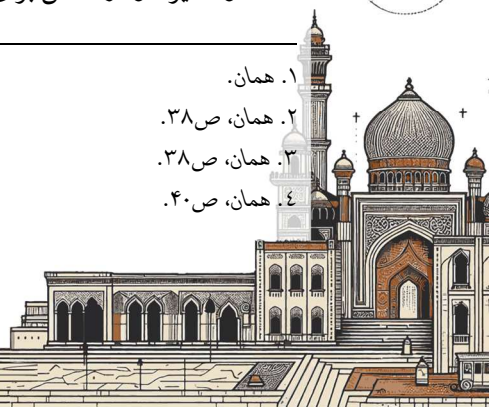


۱. همان.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۳۸.

۴. همان، ص ۴۰.







هزینه - بالا بود زیرا به قول صدرالدین عینی، برهان‌الدین «مرد ساده لوح، مع ذلک مفتن و منافق بود. با وجود پسر قاضی بدرالدین بودن و تربیت او را دیدن، در تعصب مثلش را کسی در بخارا کم دیده است. در تعصب جاهلیت مصداق مجسم می‌افتاد. در جاه و منصب چنان حریص بود، که همه چیز را، حتی ناموس و شرف انسانیت خود را (اگر باشد) فدا می‌کرد»<sup>۱</sup>. شرح واقعه چنین است که تا سال ۱۳۲۶ هـ.ق، شیعیان تنها در داخل منزل و احیاناً محله خود مراسم عزاداری محرم را برپا می‌کردند. از همین سال به شیعیان اجازه داده شد که در تمام شهر بخارا با آزادی کامل عزاداری کرده، شعائر مذهبی خود را اظهار کنند. شروع فتنه این بود که در سال ۱۳۲۷ هـ.ق جمعی از روحانیون اهل سنت در منزل غیاث مخدوم اعلم گرد آمده، از برگزاری مراسم عزاداری توسط شیعیان در بخارا اظهار ناراحتی کردند. آن‌ها معتقد بودند این بدعت است.<sup>۲</sup> از خدمتی که آستانه‌قول قوش‌بیگی در این جهت - یعنی دادن اجازه عزاداری علنی در بخارا - به شیعیان کرده بود کافی بود تا روحانیون گرد آمده، دست به اقدام عملی بزنند. اما برای رسیدن کامل و آسان به هدف، اخذ فتوا هم لازم بود. بنابراین طلاب برای گرفتن فتوا بر ضد شیعیان به ملا اکرام مراجعه کردند ولی او با قاطعیت اعلام کرد که در میان مردم بخارا ده‌ها بدعت وجود دارد که خلاف شرع و حرام است و بر این امور اولویت دارد زیرا عزاداری شیعیان منجر به فعل حرام نمی‌شود. او معتقد بود «حتی در دربار پادشاهی با حضور قاضی و مفتیان، مجلس بزم و رقص امارد اجرا می‌یابد، حضرات علما سکوت می‌کنند» بنابراین فتوا به بدعت عزاداری شیعیان چه اولیتی دارد.<sup>۳</sup>

ملا قمر تاتار از نزدیکان برهان‌الدین مذکور، در تحریک علما به مقابله با مراسم عزاداری شیعیان بسیار فعال بود. از طرفی اصرار داشت از علمای بزرگ بخارا فتوا بگیرد و از طرف دیگر میان طلاب رفته و ایشان را بر ضد شیعیان و عزاداری آنان تحریض می‌کرد.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۳۳.

۲. ن.ک: جدیخیه ا، «در باره واقعه‌های آخر بخارا»، مجله نظامی، ۱۹۱۰م، ش ۵، ص ۲۱۴ (روسی).

۳. ملا اکرام گذشته از این که به حاضر جوابی در مناظره‌ها معروف بود، عالمی هوش‌یار و آزاده بود و با فروش برگه‌های مهر شده برای فتوا، خرید و فروش حجرات مدرسه و مانند آن مخالفت داشت؛ بنابراین بازار برخی روحانیون آن روزگار را کساد کرده بود؛ ن.ک: عینی، پیشین، ص ۴۶-۴۷.

۴. همان.



سال ۱۳۲۷ هـ.ق عملاً اتفاقی نیفتاد اما اختلافات و اقدامات، زیر پوست شهر بخارا در جریان بود. با فرا رسیدن عاشورای ۱۳۲۸ هـ.ق (روز شنبه)، گروهی از ساکنان و مسافران بخارا که ایرانی تبار بودند، در میدان مشق سرباز، آیین عزاداری برپا کردند. گروهی از طلاب تاشکندی، فرغانی و برخی اهالی بخارا نیز شاهد این منظره بودند. محقق تاجیک، نماز حاتم‌اف، به نقل از یکی از شاهدان حادثه می‌نویسد بیشترین چیزی که مایه تعجب حاضران شد «برداشتن تابوت خالی و فریاد واحسین از جانب عزاداران بود».<sup>۱</sup>

یکی از طلاب اهل فرغانه با دیدن رسومی که مخالف آداب بخارا بود می‌خندند و «در مجلس عزاداری، خنده کردن این طلبه را در حق رسم و آیین خود استهزا دانسته؛ او باش عزاداران، به طلبه مزبور یک‌باره هجوم کرده، به ضرب چوب و مشت و لگد مجروح نمودند».<sup>۲</sup>

تعدادی از عزاداران که احتمال ایجاد فتنه و درگیری داده بودند، طلبه مجروح را نجات داده، پنهان کردند؛ ولی آتش فتنه در حال شعله‌ور شدن بود زیرا طلبه‌های اهل سنت بخارا، در کوچه‌های شهر فریاد می‌زدند که «ایرانیان طلبه علوم را کشتند».<sup>۳</sup> عبدالرئوف فطرت بخارایی (۱۸۸۶-۱۹۳۸ م) شاهد دیگر این حادثه نیز روایت می‌کند که این طلبه کشته شد.<sup>۴</sup> این حوادث فرصتی شد تا برهان‌الدین، طلاب و علمای بخارا را به مبارزه با شیعیان فراخواند و شعار «غزا واجب شد» در تمام شهر گسترده شد.<sup>۵</sup> عینی که آن روز با تعدادی از دوستانش در مجلس عروسی حضور داشته، می‌گوید «یکی از مأموران میر برهان‌الدین رئیس در آن مجلس آمده، خبر داد که من به چشم خود دیدم چند ملا را کشتند، به ملاهای مدرسه این خبر را رساندن لازم است».<sup>۶</sup> درگیری بالا گرفت و مغازه‌ها بسته شد. طلبه‌ها ابتدا به راسته عطارها که اکثر اهالی آن ایرانی بودند، هجوم بردند. «به در سرای قرشی، یک شخص را به لباس پرسیانی یافته، کشتند».<sup>۷</sup>

۱. حاتم‌اف، نماز، انعکاس انقلاب بخارا در آثار صدرالدین عینی، دوشنبه: ۱۹۸۰م، ص ۲۶.

۲. عینی، پیشین، ص ۴۷.

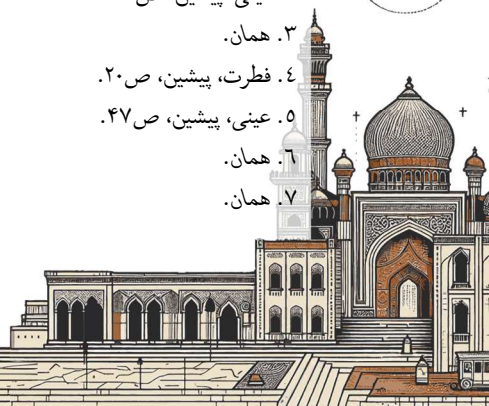
۳. همان.

۴. فطرت، پیشین، ص ۲۰.

۵. عینی، پیشین، ص ۴۷.

۶. همان.

۷. همان.





جمعیت به سمت ارگ امیر رفته، می‌خواستند جهت دادخواهی از ایرانیان به حضور قوش‌بیگی آستانه‌قول برسند ولی موفق نشدند. سپس خواستند با زور و فشار وارد شوند که سربازان برای ترساندن جمعیت و متفرق کردن آن‌ها، چند تیر هوایی شلیک کردند. بدین ترتیب فرصت دیگری برای جمعیت ایجاد کردند و آن‌ها با فریاد «قوش‌بیگی اهالی دادخواه را تیرباران کرد» آشوب را بیشتر کردند.

قوش‌بیگی برای آرام کردن اوضاع، علما و بزرگان بخارا از جمله برهان‌الدین را به دربار دعوت کرد «اکثر از روی زبان اهل بلوا را نصیحت می‌کردند» اما روشن بود که اهل فتنه، این فرصت را به آسانی از دست نمی‌دادند.<sup>۱</sup>

تمام شب در مدارس و دیگر مراکز عمومی، برای فردای عاشورا برنامه‌ریزی می‌کردند. از شب «تا روز در خانه‌های دشمنان قوش‌بیگی و قاضی کلان، مجلس‌ها برپا بود». در مدرسه کوکلتاش «دو نفر آدم مجهول فریاد می‌کردند که ما به امر ایشان رئیس به شما می‌فهمانیم که سلاح و یراق حاضر کرده، مهیای غذا باشید. ایرانیان برای قتل طلبه حاضر شده‌اند».<sup>۲</sup>

قوش‌بیگی روز یکشنبه یازدهم محرم به علمای بخارا قول داد که ابتدا همان ایرانی را که به طلبه تعرض کرده بود مجازات کند و اگر کشته شدن طلبه ثابت شد او را قصاص کند. با وجود این، جمعیت معارض آرام نشدند. ایرانیان تاتار محله و افشار محله وزیرآباد نیز مسلح شده، آماده مقابله شدند. تا ظهر آماده باش بود تا این که بعدازظهر شایعه‌ای در شهر پیچید که «گویا ایرانیان مسلح خروج کرده، اهالی مدرسه خیابان، جویبار، ایشان املا و مدرسه نقیب را قتل و غارت کرده باشند. به مجرد شیوع این خبر، گویا شهر انبار باروتی بود، که به وی آتش زدند».<sup>۳</sup> جمعیت به محله‌هایی حمله می‌بردند که ایرانیان در آن ساکن بودند. با هجوم آن‌ها، ایرانیان از بام و ایوان خانه‌هایشان بر حمله‌کنندگان آتش گشودند. شدیدترین کشتار در مدرسه خیابان صورت گرفت.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۴۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۹.

۴. همان، ص ۴۷.



صدرالدین عینی، شاهد عینی حادثه چنین گزارش می‌دهد:

از بس که در معرکه "خیابان" ایرانیان مدافع و مسلح و طلبه‌ها مهاجم و بی‌یراق بودند، هر مقتولی که بود از طلبه بود. از ایرانیان نه کسی مقتول و نه کسی مجروح شده بود. اما اهل بلوایی که از "خیابان" مغلوباً برگشته بودند، هر کس را که به هر کجا به قیافه ایرانی یافتند، کشتند؛ هر کس به هر کس دشمن باشد، کشت یا کشته شد. چند نفر آدمان معلوم بخاری الاصل را نیز کشتند. آدمان سرسری، گدا و بی‌خان و مان بی‌کس و کوی را نیز به تهمت ایرانی‌گری کشتند... در لب "حوض گاوگوشان" به حولی سید محسن درآمده، در آن جا یک ایرانی اعمی را یافته کشتند. اما آدمانی که عقل و ادراک داشتند، ایرانیان پناه آورده به خودشان را حمایت کردند، در سراها و خانه‌ها پنهان نمودند، به تغییر لباس از شهر برآوردند... در طرف "خیابان"، اوباش ایرانیان بقیه السیف طلبه‌ها را که به مسجدی متحصن شده بودند، شب دوشنبه به وحشانیت تمام کشتند، اما ایرانیان با عقل و هوش همسایگان تاجیکشان و اهالی مدرسه‌ها را که به بلوا همراه نشده بودند، از اوباش خودشان محافظه کردند، تا تمام روزهای بلوا، به محصورین آذوقه رسانیدند.<sup>۱</sup>

در جریان این حوادث عبدالاحد، امیر بخارا، در شهر کرمینه<sup>۲</sup> نزدیک بخارا بود. همه، اخبار را به او منتقل می‌کردند ولی هر یک به نفع خود. امیر بخارا برای بازگرداندن امنیت و آرامش به شهر، سه نفر از اعیان دولت را به عنوان نماینده با اختیارات کافی به بخارا فرستاد اما آن‌ها به جای آرام کردن شهر، درصدد انتقام چند ساله از قوش‌بیگی برآمدند.<sup>۳</sup> صرف فرستادن نماینده، نشان‌دهنده ضعیف شدن جایگاه قوش‌بیگی نزد امیر بخارا بود زیرا قوش‌بیگی معاون تام‌الاختیار امیر در بخارا بود.

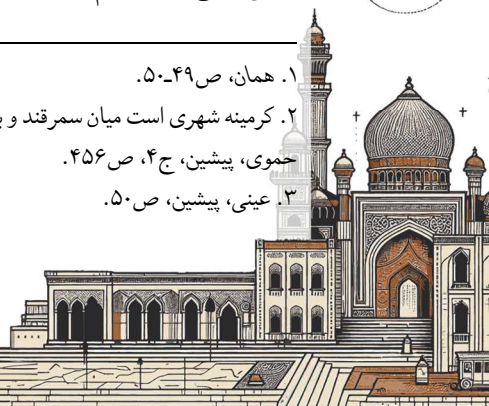


۱. همان، ص ۴۹-۵۰.

۲. کرمینه شهری است میان سمرقند و بخارا که درختان و میوه‌های بسیار دارد؛ ن.ک: نرشخی، پیشین، ص ۱۷۸-۱۷۹؛

حموی، پیشین، ج ۴، ص ۴۵۶.

۳. عینی، پیشین، ص ۵۰.





دو روز بعد خانه چند ایرانی تاراج شد و دو پسر ۱۶ و ۱۸ ساله شخصی به نام امین جان، که از نزدیکان قوش بیگی بود، به قتل رسیدند. غنیمت گرفتن اموال ایرانی‌ها ادامه یافت. اوباش و اراذل که در آرزوی چنین وضعیتی بودند وارد شهر شده، مغازه‌ها را غارت می‌کردند. برخی مردم روستاها و محله‌های اطراف و حتی صحرانشینان نیز با هدف درگیری با ایرانیان به سمت بخارا آمدند اما ماموران حکومت با کنترل دروازه‌ها اجازه ورود ندادند و جلو هرج و مرج را گرفتند.<sup>۱</sup>

واکنش روس‌ها و اقلیت‌های دینی در این نزاع مذهبی قابل تامل است: «یهودیان بخارا نیز سلاحشان را به اهل بلوا داده، دلجویی و خاطرخواهی نمودند... یهودیان بخارا از بیم قتل و غارت به ایلچی‌خانه روس مراجعت کرده، برای محافظت خودهاشان عسکر طلب کردند. قوش بیگی و نصرالله بیگ نیز از محافظت شهر عاجز مانده، عسکر روس طلب کردند.»<sup>۲</sup>

طبعاً نزاع داخلی مسلمانان، به نفع روس‌ها و اقلیت‌های دینی تمام می‌شد زیرا این درگیری، دولت اسلامی بخارا را در موضع ضعف قرار می‌داد و از پرداختن به آن‌ها غافل می‌کرد و شرایط آزادتری برایشان فراهم می‌آورد؛ بنابراین در این درگیری شرکت کردند و دست کم - حتی اگر در ایجاد اصل نزاع نقشی نداشته باشند - برای شعله‌ور کردن کینه‌های دو طرف مسلمان از یک‌دیگر و حمایت از قتل و غارت هر طرف دعوا به وسیله طرف مقابل، اقدام کردند.

این فتنه به مدت پنج روز (۱۰-۱۴ محرم ۱۳۲۸ هـ.ق) ادامه داشت که تعداد کشته‌شدگان آن، بین پانصد تا هزار نفر تخمین زده شده است.<sup>۳</sup> طبق سندی در موزه ملی تاجیکستان، دامنه نزاع شیعه و سنی به خارج از شهر بخارا نیز سرایت کرده است: ولی عهد بخارا، امیر عالم‌خان در نامه‌ای به حاکم شهر قرشی (شهر کش)، به وی دستور می‌دهد که در کشتن سه - چهار نفر ایرانی، به فرستادگانش مساعدت نماید.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۵۰-۵۱.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. حاتم‌اف، انعکاس انقلاب بخارا در آثار صدرالدین عینی، ص ۲۷.

۴. کمال، حمزه، «سه سند آثارخانه ملی به نام کمال‌الدین بهزاد»، اخبار آثارخانه ملی جمهوری تاجیکستان به نام کمال‌الدین بهزاد، دوشنبه: ۲۰۱۱م، ش ۹، ص ۵۱-۵۲.



نمایندگان امیر بخارا در فرونشاندن آشوب ناکام بودند. بنابراین امیر بخارا ولی عهد خود، عالم‌خان را به بخارا فرستاد. برهان‌الدین افراد خود را به استقبال ولی عهد فرستاد و آن‌ها با شعار «داد از دست قوش‌بیگی» به پیشواز ولی عهد رفتند. از سوی دیگر افرادی، شایعاتی را در شهر پخش می‌کردند؛ از جمله این که قوش‌بیگی برای خود تاج ساخته، ایرانیان را مسلح کرده و اهالی را غارت نموده، درصدد تصرف تخت بخاراست. اما حوادث بعدی نشان داد که اوضاع به کام روس‌هاست. هم‌زمان با ورود ولی عهد، سپاه روس به سرکردگی یک ژنرال وارد بخارا شد و به تحقیق درباره آشوب پرداخت. افراد برهان‌الدین، پیشاپیش ژنرال، به مردم القا می‌کردند که فریاد «داد از دست قوش‌بیگی، مطلب ما فقط عزل قوش‌بیگی»<sup>۱</sup> سر دهند. نتیجه تحقیق ژنرال روسی این بود که قوش‌بیگی عامل اصلی بلواست و به امیر بخارا پیشنهاد کرد که قوش‌بیگی عزل شود. پیشنهاد ژنرال در راستای تعدیل و کاستن قدرت طرفین نزاع قابل تحلیل است. امیر بی‌درنگ توصیه فرمانده روسی را اجرا کرد و قوش‌بیگی و هوادارانش را به کریمینه فراخواند زیرا امیر بخارا در تقسیم‌بندی قومی و سیاسی به برهان‌الدین و علمای بخارا نزدیک‌تر بود تا قوش‌بیگی و ایرانیان. او گرچه خود را حامی آن‌ها می‌دانست «اما به محاکمه صائب می‌دانست؛ که سبب اصلی این همه فتنه، علمای متعصبند و سرخیل ایشان برهان‌الدین رئیس است». امیر می‌دانست که علی‌رغم عزل قوش‌بیگی، امکان وقوع فتنه محتمل است بنابراین برهان‌الدین را نیز از مقامش معزول و از شهر بیرون کرد تا به قول عینی «شهر از فتنه و فساد یک درجه خلاصی یافت».<sup>۲</sup>

اقدامات امیر بخارا در عزل قوش‌بیگی و برهان‌الدین و نیز آشتی دادن گروه‌های متخاصم، سبب فرو کشیدن شعله‌های کدورت و اختلاف شد اما مبهم گذاشتن سرنوشت اقلیت شیعه و عدم تفحص درباره عوامل این آشوب باعث شد این اختلافات مانند آتش زیر خاکستر باقی بماند و زمینه بروز فتنه جدید به اندک بهانه‌ای فراهم باشد.

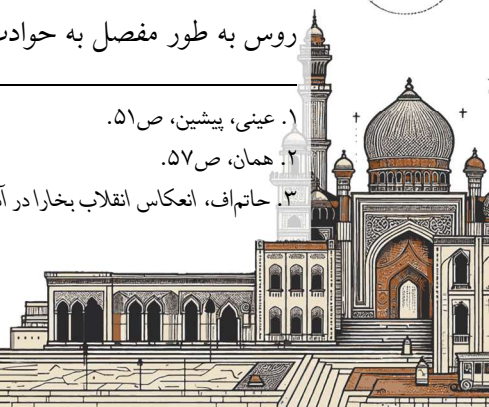
### آسیب‌شناسی و هم‌گرایی

حوادث و چالش‌های بخارا در این دوره برای روسیه بسیار مهم بود از این رو مطبوعات روس به طور مفصل به حوادث بخارا پرداخته‌اند.<sup>۳</sup> اهمیت ماجرا و گستردگی حوادث، در

۱. عینی، پیشین، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. حاتم‌اف، انعکاس انقلاب بخارا در آثار صدرالدین عینی، ص ۲۶-۳۰.







کنار تاثیرات مختلف این حادثه بر اوضاع داخلی و روابط خارجی بخارا - به ویژه رابطه با روسیه - عموم دغدغه‌مندان بخارایی را به تامل واداشت. در همین راستا یکی از بزرگان شیعه بخارا با نوشتن نامه‌ای به نجف، به عنوان مرکز مرجعیت شیعه، این واقعه را آسیب‌شناسی کرده است. متن نامه که در اول رجب ۱۳۲۸ هـ.ق (حدود شش ماه بعد از حادثه) نوشته شده، نشان می‌دهد که نجف از اوضاع و احوال شیعیان بخارا با خبر است.<sup>۱</sup>

نکته مهمی که در این نامه وجود دارد این است که اهل عامه حکم به کفر و امر به قتل و غارت شیعیان داده‌اند. اگر این فتوا صحت داشته باشد - که با توجه به حوادث اتفاق افتاده برای شیعیان، صحت آن دور از ذهن نیست - احتمالاً پس از جواب رد ملا اکرام، برخی دیگر علمای بخارا آن را صادر کرده‌اند.

در این نامه که می‌توان آن را تظلم‌نامه‌ای آشکار خواند، برخی حوادث تلخ و مصیبت‌بار وارد شده بر شیعیان ذکر شده است: «حتی زن حامله را در میان راه عام، شکمش را دریده، جنین هشت ماهه را بیرون آورده پاره پاره نمودند. بعضی از دخترها را به کنیزی بردند و دکانین و خانه‌های ما را غارت نمودند. در میان کوچه و بازار فحش و دشنام دادند و تهمت‌ها بستند».<sup>۲</sup> عینی هم این وضعیت را تایید کرده، می‌نویسد: «در بازار نو به حولی میرزا حسن خان دکتر هجوم کرده، درآمده، خودش را کشتند و شکم زنش را که حمل داشت، پاره کردند».<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد مهم‌ترین بخش نامه، بخش پایانی نامه است که این شیعه ساکن بخارا از بزرگان نجف درخواست کرده لعن و طعن بر خلفای سه گانه و برخی صحابه را که سب بروز این مصائب می‌شود از کتاب‌های شیعی حذف کنند؛ در این نامه چنین آمده است:

لا بد اخبارات این جانب به سمع مبارک رسیده است که اهل عامه حکم به کفر و امر به قتل و غارت ما دادند، طائفه مردان و زنان و اطفال صغار را کشتند، حتی زن حامله را در میان راه عام، شکمش را دریده، جنین هشت ماهه را بیرون آورده

۱. امیراردوش، پیشین، ص ۶۰۵.

۲. همان.

۳. عینی، پیشین، ص ۵۰.





پاره پاره نمودند. بعضی از دخترها را به کنیزی بردند و دکاکین و خانه‌های ما را غارت نمودند. در میان کوچه و بازار دشنام دادند و تهمت‌ها بستند. الی الان هم فارق از بلیه نیستیم. بعد از این هم معلوم نیست که حال ما چگونه خواهد شد. سبب این‌گونه صدمات به ما از بی‌تقیه‌گی مصنفان و مولفان و نویسندگان چاپ‌خانه‌ها می‌باشد. توقع از ارباب نوع، این که امر بفرمایند تا لعن و طعنه را از کتب بردارند و بعد چیزی که باعث بر این‌گونه صدمات و ابتلائات می‌شود ننویسند.

مشکل اصلی در این جریان این بود که به اختلافات سیاسی و رقابت‌های قومی و منافع شخصی و گروهی برای کسب قدرت، پوشش مذهبی و دینی داده شد و گرنه مردم ایرانی و تاجیک و نیز شیعه و سنی بخارا قبلاً در آرامش و بدون اختلاف خصمانه با هم زندگی می‌کردند. در این میان فقط دشمن خارجی و غیرمسلمان سود برد و در نهایت پس از مدتی بر جامعه مسلمانان حاکم شد.

نگاه کلان به جامعه اسلامی، در مقابل کشورهای بیگانه که چشم طمع به جوامع و کشورهای اسلامی دوخته‌اند، اقتضا می‌کند که نه به عنوان یک اقدام موقت راه‌بردی (تاکتیک) بلکه به عنوان یک روی‌کرد حرکتی (استراتژیک) مترصد حفظ وحدت میان پیروان مذاهب مختلف اسلامی باشیم.

این همان نکته‌ای است که این عالم شیعه بخارایی در نامه‌اش بر آن تاکید دارد و عینی نیز در شعر خود آن را تایید می‌کند و خطاب به بخاراییان چنین می‌گوید:

انقلاب دهر و دور چرخ و کار روزگار

درس عبرت می‌دهد با هر که باشد

هوشیارفتنه شیعه و سنی، که از این رو تا به حال

عالم اسلام چندین بار گشته تار و مار

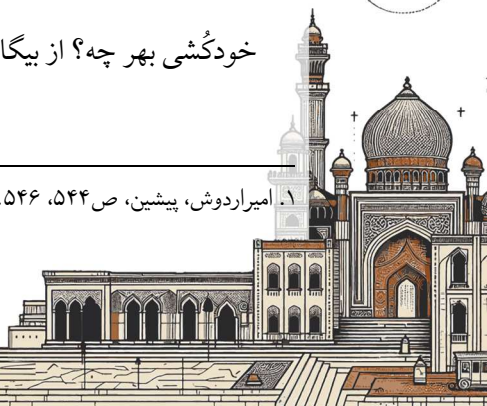
تا به کی باشیم در کنج جهالت مستقیم

تا به کی باشیم در فکر ضلالت استوار

خودکشی بهر چه؟ از بیگانگان آریم شرم

دوست آزاری چرا؟ از دشمنان داریم عار

۱. امیراردوش، پیشین، ص ۵۴۴، ۵۴۶.





دخالت روس‌ها در نزاع شیعه و سنی بخارا تصادفی نبود. وجود برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که ماموران ایلچی‌خانه روس از وقوع این نزاع خبر داشته‌اند و برای شعله‌ور کردن آتش نزاع تلاش هم کرده‌اند.<sup>۱</sup> با دخالت روس‌ها مسؤلیت همه فجایع رخ داده، به گردن قوش‌بیگی افتاد و عزل شد و برهان‌الدین هم از شهر رانده شد و حاکم بخارا، مطیع ژنرال روس ماند و سپس دخالت روس‌ها سنت مستمر شد.

پس از خاموش شدن نزاع شیعه و سنی و نقش‌آفرینی روسیه در امور داخلی بخارا، بیشتر جوانان از اصلاح مدارس و امور مملکت ناامید گشته، عازم کشور عثمانی گردیدند،<sup>۲</sup> اما پس از فرونشستن غبار فتنه و به برکت اطلاع‌رسانی و تحلیل اوضاع و نیز آسیب‌شناسی اصلاح‌گرایانه جراید اسلامی، به تدریج انتباهی عمومی حاصل شد و سهم هر کس و هر گروه معلوم گردید. عوامل این فتنه سیاسی (ایرانی - بخارایی) که با پوشش مذهبی (شیعه - سنی) رخ داد، در دو مورد خلاصه می‌شد: یکی تعصب عالمان و دیگر نادانی عوام. و نجات از این وضعیت نیازمند تنظیم نظام اداری، خودداری امرا و علما از حرکت خودسرانه و آگاهی در سایه علم‌اندوزی از طریق ایجاد مدارس جدید بود.<sup>۳</sup> به همین جهت تعدادی به جهت تکمیل تحصیلات خود به مرکز خلافت عثمانی رفتند.<sup>۴</sup>

آگاهی عمومی و توجه مردم به عوامل ایجاد فتنه، موجب پیش‌گیری از حوادث خونین میان مردم بخارا شد، ولی فتنه‌گران را ناامید نکرد بلکه روش ایشان را در برانگیختن انگیزه گروه‌های مختلف مردم بخارا تغییر داد. استفتاءات معناداری که در پی پاسخی خاص بودند و توسط نمایندگان غیررسمی روس‌ها پرسیده می‌شد در این راستا بود.

در نهایت با عزل برهان‌الدین و بیرون کردن او از شهر بخارا، توسط امیر بخارا، شهر از فتنه و فساد خلاصی یافت و زمینه آزادی بیان برای جراید و ایجاد مدارس جدید برای آموزش علوم مفید و کاربردی و با روش‌هایی که آموختن را سرعت می‌بخشید، فراهم گردید. این موارد موجب شد آگاهی و دوراندیشی مردم بیشتر شده، در برابر نقشه‌های اهل بلوا فریب

۱. عینی، پیشین، ص ۵۱-۵۲، ۵۶.

۲. همان، ص ۵۵-۵۶.

۳. همان، ص ۵۶.

۴. همان، ص ۵۵-۵۶.



نخورند. برهان‌الدین پس از عزل، چاپلوسی پیشه کرد و موضعی اصلاح‌طلبانه گرفت و ادعا کرد که در جریان نزاع مذهبی دخالتی نداشته و مانع ایجاد مدارس جدید نبوده است و اگر بار دیگر منصبی داشته باشد در همراهی با ترقی‌خواهان، به احداث مدارس جدید همت خواهد گماشت.<sup>۱</sup> برهان‌الدین و همراهانش تا وقتی که در موضع ضعف بودند این مواضع را داشتند، اما همیشه در انتظار فرصتی بودند تا به بهانه‌ای تخم بدبینی و کدورت بکارند تا از نزاع میان گروه‌های مختلف، میوه قدرت و ریاست بچینند.

با اوضاع جدید، بهانه مهیا شد و سعایت‌ها شروع شد. آن‌ها کسانی را که برای تکمیل تحصیلات به عثمانی رفته بودند، متهم به خیانت کرده، عامل ترکان جوان عثمانی دانستند که با ایجاد مدارس جدید در پی صدمه زدن به استقلال بخارا هستند و این سعایت‌ها، عوامل ایلچی خانه روس را که در بخارا صاحب نفوذ بودند، حساس کرد. بنابراین روس‌ها از طرفی به ترقی‌خواهان وعده همراهی در امور اصلاح‌گرایانه می‌دادند و از طرف دیگر با دولت بخارا و گروه برهان‌الدین در سرکوبشان تلاش می‌کردند.<sup>۲</sup>

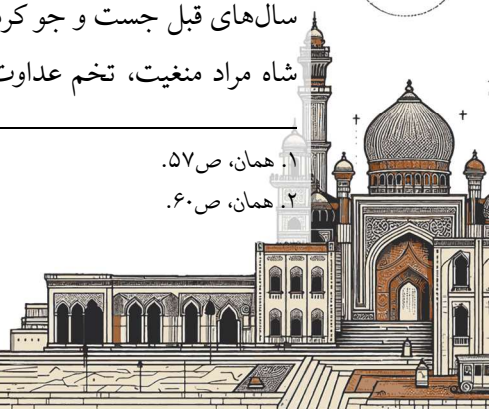
رشد علم و بالا رفتن سطح آگاهی مردم، گرچه متعصبان مذهبی و طرف‌داران درگیری گروه‌های مختلف مردمی در پوشش اختلاف مذهبی را ناامید نکرد، اما از حوادث خونین و تلخ و سنگین پیش‌گیری کرد و تا حد زیادی موجب تمسک به مشترکات مذاهب و دوری از لعن و تکفیر شد.

### نتیجه

بخارا از مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر، شاهد آخرین نزاع مذهبی بین اهل سنت و شیعیان بود. بهانه این نزاع، عزاداری شیعیان در روز عاشورای ۱۳۲۸ هجری قمری بود که در سال‌های پیش از آن، به جهت نفوذ ایرانیان و قدرت قوش‌بیگی گسترده شده بود. با این حال، توجه به زمینه‌های سیاسی و اجتماعی این نزاع نشان می‌دهد که باید ریشه‌های این نزاع را در حوادث سال‌های قبل جست و جو کرد. دامن زدن به تعصب دینی توسط برخی حاکمان مانند امیر شاه مراد منغیت، تخم عداوت و دشمنی را میان پیروان مذاهب اسلامی کاشت و روابط

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۶۰.





خصمانه‌ای را بین ایشان بنیان نهاد. از طرفی، ضعف قدرت سیاسی مسلمانان در ماوراءالنهر موجب تشکیل خانات مستقل شد که رقابت سیاسی و ضعف اقتصادی را در پی داشت و فرصت را برای حاکمان غیرمسلمان جهت دست‌اندازی به این سرزمین‌ها فراهم کرد. روسیه در همین اوضاع، به نزاع‌های داخلی مسلمانان ماوراءالنهر (مذهبی یا غیرمذهبی) دامن زد و سلطه خود را بر آن افزایش داد و در کمتر از سی سال، حاکم کامل ماوراءالنهر و بخارا شد. این ضعف داخلی و دخالت قدرت خارجی در تعمیق و استمرار نزاع‌های قومی و مذهبی در بخارا اثر داشت.

کوتاه‌نظری دینی نیز از عوامل مهم و زمینه‌ساز نزاع مذهبی بخارا بود. تعصب شدید مذهبی بدون حزم و دوراندیشی و در نظر گرفتن مصالح عموم مسلمین موجب شده بود که نوشته‌های شامل لعن و تکفیر شیعیان نجف و سایر شهرهای شیعه‌نشین و به تبع آن فتوای برخی عالمان اهل سنت به حلیت خون شیعیان یا جواز گرفتن برده از اسیران شیعه، موجب آزار و طرد اقلیت شیعه در شهرهایی چون بخارا شود.

از زاویه‌ای دیگر شاید بتوان گفت نزاع شیعه و سنی بسیاری از دردهای فرسوده و پنهان بخارا را آشکار کرد که عبارتند از: پایین بودن سطح معرفت جامعه و ناآگاهی مردم؛ تعصب شدید علما و طلبه‌های مدارس بخارا؛ فاصله زیاد میان حکومت و مردم و تنفر زودهنگام مردم از ارباب دولت؛ ناسالم بودن محیط و رقابت‌های سیاسی در امارت بخارا؛ غفلت جامعه اسلامی و هوشیاری نمایندگان کشور روسیه؛ مخالفت روسیه با اصلاح مدارس در بخارا؛ دخالت اقلیت دینی در قالب یهودیان بخارا و جانب‌داری آنان از جناح ارتجاعی.

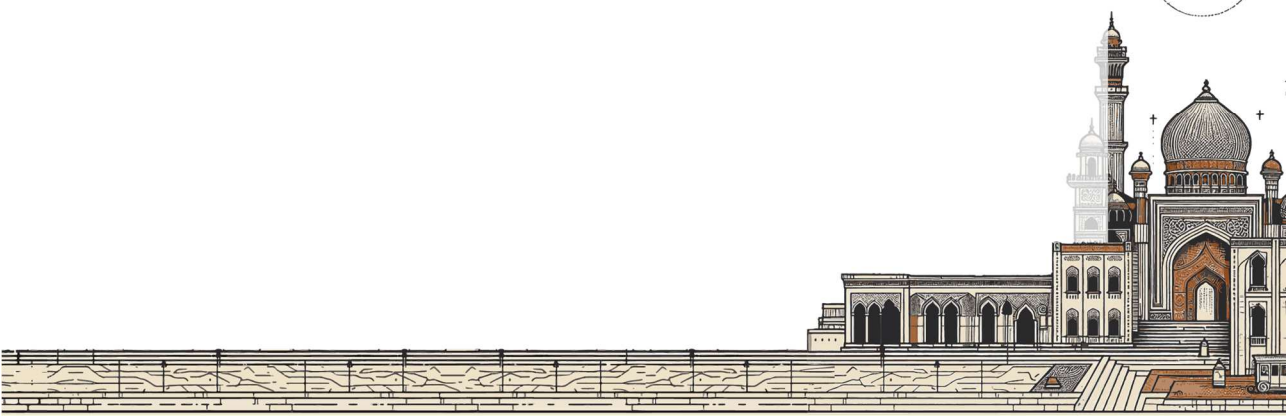
غیر از موارد سابق، عامل دیگری وجود دارد که علت مباشر و عامل مستقیم نزاع مذهبی بخارا به شمار می‌رود: رقابت سیاسی بین آستانه‌قول قوش‌بیگی (نماینده اقلیت ایرانی‌تباران شیعه مذهب) و برهان‌الدین، محتسب بخارا (نماد اکثریت بخاراییان اهل سنت). در واقع، این رقابت ریشه قومی و سیاسی داشت ولی برهان‌الدین که در موارد مختلف مثل تاسیس مدارس جدید در بخارا نتوانست جایگاه قوش‌بیگی را تصاحب کند، رقابت را پوشش مذهبی داد و قداست بخشید تا مقدمه نزاعی خونین فراهم آید.





عزل دو طرف بلوا توسط امیر بخارا، انتشار جراید و اطلاع‌رسانی، آزادی بیان در آسیب‌شناسی وضعیت بسیار نامناسب گذشته با روی‌کرد اصلاح‌گرایانه و نه انتقام‌جویانه، موجب پیش‌گیری از نزاع‌های خونین در کسب قدرت با پوشش مذهبی شد و اختلافات در سطحی خفیف‌تر ادامه یافت.

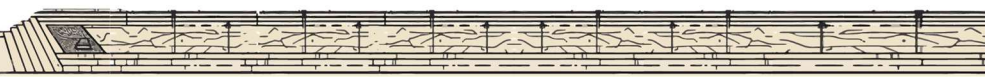
به نظر می‌رسد برای دوری از این گونه نزاع‌ها، مسلمانان علاوه بر علم‌اندوزی، کسب آگاهی کافی از وضعیت عمومی دیگر مسلمانان و استخراج احکام اجتماعی اسلام، باید وحدت اسلامی را حفظ کرده، با دوران‌دیشی خود زمینه اختلاف بین مذاهب اسلامی و سوء استفاده دشمنان برای تسلط بر سرزمین‌های اسلامی و نفوس مسلمین را فراهم نکنند. بر اساس آیات قرآن، تنازع و اختلاف موجب هدر رفتن نیرو و کاهش اقتدار مسلمانان گشته، آنان را در مقابل غیر مسلمانان ضعیف و آسیب‌پذیر می‌کند. بنابراین حفظ یک‌پارچگی امت اسلامی و دوری از تفرقه و اختلاف باید به عنوان یک راه‌برد مستمر در مد نظر باشد.







<https://hiq.bou.ac.ir>





## مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان و عباسیان

ابراهیم باوفا<sup>۱</sup>

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، ایران. رایانامه: [alameh14@yahoo.com](mailto:alameh14@yahoo.com)

### چکیده:

حکومت خوارزمشاهیان از جمله دولت‌های ترک تبار بود که در دوران ضعف و تجزیه حکومت سلجوقیان در خوارزم پا گرفت. از آن جا که هر حکومتی در سده‌های میانه برای مشروعیت اداره قلمرو خویش به حمایت معنوی خلیفه بغداد نیاز داشت، خوارزمشاهیان، به ویژه اتسز و علاء الدین تکش، در برابر دستگاه خلافت، سیاست قابل انعطافی در پیش گرفتند. آنها پس از یک پارچه کردن سیاسی بخش شرقی عالم اسلام کوشیدند نهاد خلافت را تحت نفوذ و سلطه خود درآورند. در این نوشتار، مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان با خلفای عباسی از آغاز تا واپسین روزهای امپراتوری مطالعه و مرور شده است.

کلیدواژه‌ها: عباسیان، خوارزمشاهیان، خوارزم، اتسز، علاء الدین تکش، الناصرالدین الله، سلطان محمد، سلطان جلال الدین مینکبری.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۵ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۷/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۷ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۷/۰۴/۱۰

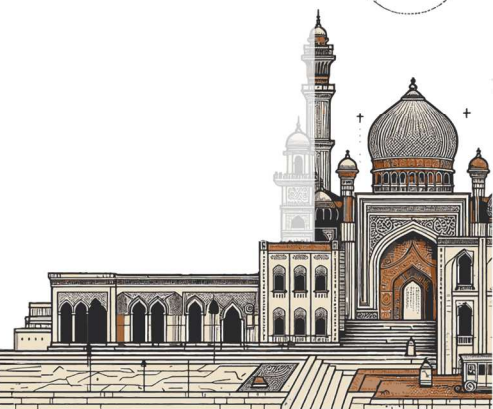


دانشگاه باقرالعلوم



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم . © نویسندگان.





## مقدمه

خوارزمشاهیان، سلسله‌ای از دودمان‌های ترک تبار بودند که در فاصله سال‌های ۴۹۱ هـ. / ۱۰۹۸ م تا ۶۲۸ هـ. / ۱۲۳۱ م بر محدوده وسیعی از ولایات شرق عالم اسلام فرمان‌روایی کردند. دودمان خوارزمشاهی در دوران حاکمیت یک‌صد و سی هفت ساله خود، با شش تن از خلفای عباسی مقارن بودند، و در طی این ایام، برای تأمین استقلال سیاسی حکومت خوارزمی در مقابل سلاجقه و گسترش نفوذ خود در سرزمین‌های شرقی، به پشتیبانی خلافت عباسی به عنوان تنها نهاد مشروع برای پیش‌برد مقاصد خود نیاز داشتند، از این رو، در حدود نیم قرن از دوره حکمرانی در برابر عباسیان، سیاست قابل انعطافی در پیش گرفتند، اما زمانی که رقبای موجود در منطقه را پشت سر گذاشتند و بر دول هم‌جوار، به ویژه حکومت سلاجقه عراق عجم، غلبه یافتند، به انحای گوناگون کوشیدند سلطنت و مقام پادشاهی را در حد سلاطین بویه و سلاجقه بزرگ و حتی فراتر از آنها ارتقاء بخشند و رسماً دستگاه خلافت را تحت نفوذ و سلطه نظام خوارزمشاهی درآوردند. این امر، موجب اصطکاک حکومت خوارزمی و خلافت عباسی شد و از این دوره، سیاست خوارزمشاهیان و عباسیان بر اساس برخوردها و تحرکاتی بر ضد یک‌دیگر بوده است که نتیجه این اختلاف، از هم پاشیدن دولت خوارزمشاهیان، فروپاشی خلافت عباسیان و سلطه مرگ‌بار مغولان بر شرق عالم اسلامی بود.

## خاستگاه دولت پادشاهان خوارزم

انوشتکین<sup>۱</sup>، جد دودمان خوارزمشاهیان، غلام «بلکباک»<sup>۲</sup> یکی از امیران

۱. از این قبیل اسامی مرکب «انوش» و «تکین» که اولی به معنای جاوید و پایدار و دومی به معنی غلام و بنده است، در میان ترکان تیانشان (ترکستان شرقی) رایج بوده است: محمود کاشغری، *دیوان لغات‌الترک*، ترجمه و تنظیم دکتر محمود دبیر سیاقی (تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵) ص ۵۰۲ - ۵۰۳؛

Zekivelidi; *Khorezmian Glossary of the Maqaddimat Al-Adab*, (Istanbul, universitisi Edebiyet fakultesi yayin Iarin, 1957) p. 36.

۲. بلکباک به معنی فرمان‌روای عاقل و حکیم است: کاشغری، *پیشین*، ص ۲۹۴ - ۳۷۸ - ۳۷۹؛ در منابع تاریخی به شکل‌های دیگر، مانند «بلکانکین»، «بیگماتکین»، «بلکابل»، «ایلتکین» و «میکائیل» نوشته شده است: ابن اثیر، *الکامل*، تحقیق یوسف الدقاق (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸)، ج ۹، ص ۱۰؛ عظاملک جوینی، *تاریخ جهانگشا*،



سلجوقی بود که توسط او، به دربار سلجوقیان راه یافت و از سوی سلطان ملکشاه (حک: ۴۸۵ - ۴۶۵ هـ/ ۱۰۹۲-۱۰۷۳ م) منصب طشت داری که از ارکان مقامات اداری به شمار می‌رفت، همراه با «شحنگی خوارزم» در دست گرفت و تا عهد برکیارق (حک: ۴۹۸ - ۴۸۷ هـ/ ۱۱۰۵-۱۰۹۴ م) بر این منصب باقی ماند.<sup>۱</sup> وی به تصریح مورخان، ترک نژاد و از تیره بکتلی و از ترکان اغوز بوده است.<sup>۲</sup> انوشتگین، فرزند ارشد خود، محمد را به وجهی نیکو با آداب سیاست و رسوم ریاست آشنا ساخت و او را به خدمت سپاه سلطان برکیارق درآورد و او نیز به پاس خدماتی که همراه امیر داذحبشی بن التونتاق، سردار برجسته سلجوقی در خراسان، برای فرو نشاندن شورش «قودن» و «یارقطاش» دو تن از مدافعان ارسلان ارغون مدعی سلطنت در خراسان، از خود نشان داد، از سوی سلطان به حکومت خوارزم منصوب گردید و از این زمان تا هجوم مغول، حکمرانی خطه مزبور به مدت یکصد و بیست و شش سال به دست اولاد انوشتگین اداره شد.<sup>۳</sup> به گفته مورخان،

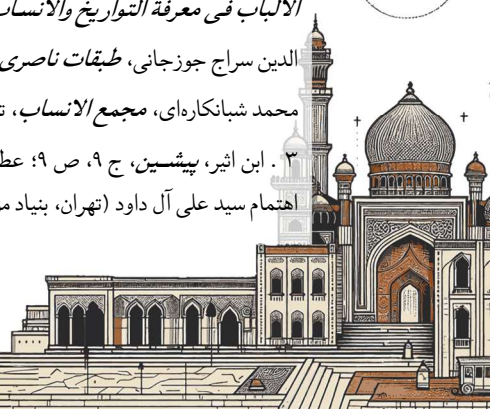


ج ۲، ص ۱؛ رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، به کوشش کریمی (تهران، اقبال، ۱۳۳۸) ج ۱، ص ۲۳۷؛ اسماعیل ابوالفداء، *المختصر فی اخبار البشر* (مصر، مطبعة حسینیة، بی تا)، ج ۲، ص ۲۰۶؛ شمس‌الدین ذهبی، *دول الاسلام*، تحقیق فهیم محمد شلتوت و محمد مصطفی ابراهیم (مصر، بی نا، ۱۹۷۴) ج ۲، ص ۱۲۱؛ عبدالله بیضاوی، *نظام التواریخ*، تصحیح میر حسینی محدث امروی (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲) ص ۲۸.

۱. ابن اثیر، *الکامل*، ص ۱۰؛ عطاملک جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۲؛ احمد قلقشندی، *صبح الاعشی فی صناعه الالاتشاء* (قاهره، ناشر، ۱۹۶۰) ج ۵، ص ۴۵۴ - ۴۶۰ - ۴۶۹؛ حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶) ص ۴۸۶ - ۴۸۷، میرخواند، *روضه الصفا*، تصحیح جمشید کیان‌فر (تهران، اساطیر، ۱۳۸۰) ج ۷، ص ۳۲۷۹.

۲. عطاملک جوینی، *پیشین*، ص ۲، رشیدالدین فضل الله، *پیشین*، ص ۲۳۷؛ ابوسلیمان داود بناکتی، *روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب*، به کوشش جعفر شعار (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ش) ص ۲۳۴؛ منهاج الدین سراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش) ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۸؛ محمد شبانکاره‌ای، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳) نیمه دوم، ص ۱۳۴.

۳. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۹؛ عطاملک جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۲ - ۳؛ محمد فخر رازی، *جامع العلوم*، به اهتمام سید علی آل داود (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲)، ص ۶۱.





قطب‌الدین محمد (حک: ۵۲۱-۴۹۱هـ/۱۱۲۷-۱۰۹۸م)، در خلال سه دهه مقام خوارزمشاهی به غیر از شورش طغرلتکین<sup>۱</sup>، با رویداد مهمی در خوارزم روبه رو نشد، از این رو با فراغت و آسودگی خاطر، در طی بروز منازعات جانشینی در مغرب ایران، بارها در کنار سلطان سنجر، فرمان‌روای مقتدر سلجوقی<sup>۲</sup>، (حک: ۵۵۲-۴۹۰هـ / ۱۱۵۷-۱۰۹۷م) برضد مدعیان تاج و تخت پادشاهی مبارزه کرد<sup>۳</sup> و برای تحکیم مناسبات سیاسی با او، هر سال شخصاً نزد وی به خراسان می‌رفت و در بعضی مواقع، فرزندش اتسز را به مرو می‌فرستاد. او با سیاست دوران‌دیشانه، بنیان حکومتش را استوار نمود و با اظهار اطاعت و فرمان‌برداری، نظر سلطان سلجوقی را به خود جلب کرد و زمینه سلطنت و پادشاهی اولاد خویش را فراهم ساخت.<sup>۴</sup>

۱. طغرلتکین قماروی فرزند «اکنجی بن قچقار» بوده که پدرش حکمران خوارزم بود و در سال ۴۹۰هـ به فرمان برکیارق برای کمک به سپاه امیر داذحبشی بر ضد شورشیان خراسان به مرو رفته بود، اما پیش از رسیدن سپاه اعزامی، برکیارق به دست قودن و یارقطاس کشته شد (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۰)؛ طغرلتکین در غیاب اکنجی به مدت چند ماه حکومت خوارزم را در دست داشت. از آن جا که برکیارق پس از مرگ اکنجی، فرمان‌روایی خوارزم را در اختیار محمد بن انوشتگین قرار داد، بر ضد محمد خوارزمشاه شورش کرد، اما شکست خورد و گریخت: ابن اثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۱۰ — ۱۱؛ طغرلتکین یکی از ممدوحان عبدالواسع جبلی بوده است، در این باره ر.ک به: عبدالواسع جبلی، *دیوان*، به اهتمام ذبیح‌الله صفا (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷) ص ۱۷۸-۱۸۰.

۲. امیرداذحبشی در سال ۴۹۰هـ از سوی برکیارق حکمران خراسان بوده و سنجر تنها بر بخشی از شهرهای خراسان امارت داشت. در نبردی که میان سنجر و حبشی و برکیارق در محلی به نام «نوشبحان» صورت گرفت، سنجر بر آنان پیروز شد و حکمرانی شهرهای خراسان را تحت انقیاد و اطاعت خود درآورد (سال ۴۹۳هـ)، در این باره ر.ک به: فتح بن علی بنداری، *زبدة النصره ونخبة العصر*، ترجمه حسن خلیلی (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶) ص ۳۱۳-۳۱۲؛ ابن اثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۲۷-۲۸.

CI CAHEN, *Barkyaruk*, EI 2, Vol. I, P. 5 – 1051 - 5.

۳. عبدالرحمان بن جوزی، *المنتظم*، (هند، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۹-۱۳۵۷ق) ج ۹، ص ۲۰۵؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۴. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۰-۱۱؛ عظاملک جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۲-۳؛ فصیح‌الدین احمد خوافی، *مجمعل فصیحی*، ج ۲، ص ۲۰۸، ۲۲۸؛ بیضاوی، *پیشین*، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ غیاث‌الدین خواندمیر، *مآثر الملوک*، تصحیح میرهاشم محدث (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲) ص ۱۳۱.



## آغاز مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان و عباسیان

پس از مرگ محمد در سال ۵۲۱هـ/۱۱۲۷م، فرزندش اتسز، بر تخت سلطنت جلوس کرد.<sup>۱</sup> دوران زمامداری وی را از حیث موضع‌گیری سیاسی می‌توان به دو دوره تقسیم کرد؛ دوره اول، از سال ۵۲۱هـ/۱۱۲۱م. آغاز و تا سال ۵۲۹هـ/۱۱۳۴م ادامه می‌یابد. در این دوره، خوارزمشاه به دلیل هوش و درایت خود، از سوی سنجر، فرماندهی بخشی از عملیات‌های نظامی را به عهده گرفت و با کارایی و مهارت‌های رزمی خود، توانست مقام و برتری خود را به دیگران نشان دهد و راه را برای استقلال خوارزم هموار سازد. بدین منظور، در نیمه نخست حکمرانی اتسز، در رکاب سنجر به او وفادار بود.<sup>۲</sup> اتسز به رغم وفاداری و فرمان برداری ظاهری از سنجر در نیمه دوم حکمرانی، تحولات بنیادی را در عرصه نظام سیاسی خوارزم آغاز کرد و محتاطانه در میان دو قدرت همسایه؛ یعنی سلجوقیان و قراختائیان، شالوده‌های سیاست مستقل اخلاف خود را بنیان نهاد. در این دوره، او تلاش کرد با هدف جهاد بر ضد کفار و دفاع از مرزهای مسلمین، مرزهای طولانی و آسیب‌پذیر خوارزم را از صحراگردان کفار مصون دارد؛ بدین اعتبار عالمان و فقیهان او را غازی نامیدند.<sup>۳</sup> سپس مناطق سوق الجیشی هم‌چون دشت‌های میان دریاچه آرال و خزر، منقشلاق و قسمت سفلی سیحون را از اترارک تاجند -

۱. ابن اثیر به نقل از مشارب التجارب بیهقی، ولادت اتسز را در ماه رجب سال ۴۹۰هـ نوشته است (ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۴۰۷).

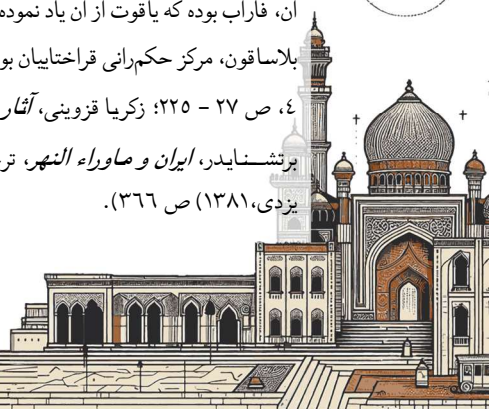
۲. همان، ص ۲۵۳ - ۲۶۴ - ۳۲۰؛ بنداری، پیشین، ص ۲۳۸؛ عطاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۳ - ۴؛ میرخواند، پیشین، ج ۷، ص ۳۲۸۱.

۳. رشیدالدین و طواط، *مجموعه الرسائل*، تحقیق محمد افندی فهمی (مصر، مطبعة المعارف، ۱۳۱۵ق) ج ۱، ص ۱۶ -

۱۷ - ۲۱؛ همو، *عرائس الخواطر*، به اهتمام قاسم توپسرکانی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸) ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

۴. در برخی منابع چینی از این شهر به شکل «او - تی - لا - ره» یاد شده که احتمالاً نام قدیم این شهر یا شهری نزدیک آن، فاراب بوده که یاقوت از آن یاد نموده است. این شهر آخرین ولایات اسلام در بخش شمالی سیحون در نزدیک بلاساقون، مرکز حکمرانی قراختائیان بوده است (شهاب الدین یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بی‌نا، ۱۹۸۶) ج

۴، ص ۲۷ - ۲۲۵؛ زکریا قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد* (بیروت، دارالصادق ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م) ص ۶۰۳؛ امیلی برتشنایدر، *ایران و ماوراء النهر*، ترجمه و تحقیق هاشم رجب زاده (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۱) ص ۳۶۶.







تخته پرش تهاجمات به خوارزم تصرف کرد.<sup>۱</sup> در پی این اقدام برای رهایی از سلطه حکومت سلجوقی خراسان و مشروعیت بخشیدن به مبارزات سیاسی علیه آن، در صدد برقراری مناسبات سیاسی با خلیفه عباسی، المقتفی (حک: ۵۵۵ - ۵۳۰ هـ/۱۱۶۰-۱۱۳۶م) برآمد. او در اوضاعی به امنیت خوارزم و نفوذ در شرق عالم اسلام می‌اندیشید که خلیفه عباسی نیز در تلاش برای تجدید حیات رهبری نهاد خلافت و غلبه بر حکومت سلجوقی در مغرب ایران بود؛ بنابراین با فرستادن نامه‌هایی به گرگانج، او را بر ضد سنجر تشویق و تحریض کرد.<sup>۲</sup> اتسز با تحصیل مشروعیت از دستگاه خلافت، نیروهای سنجر را در خوارزم توقیف و اموال آنها را مصادره کرد و راه‌های ارتباطی خوارزم به خراسان را مسدود ساخت و نشان داد دیگر دست نشانده حکومت سلجوقی نیست و به حکمرانی مستقل خوارزمی می‌اندیشد.<sup>۳</sup> وی هم‌زمان با این اقدام، گورخان، فرمان‌روای قراختایی<sup>۴</sup> را بر ضد سنجر برانگیخت و با سود

۱. شبه جزیره منقشلاغ از شرق به خوارزم و از غرب به دریای خزر محدود بوده است: یاقوت، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۵؛ و بنابر مجموعه منشآت، امیر جمال الدین از طرف سلطان سنجر، حکمرانی آن خطه را همراه با شحنگی دهستان و شهرستان به عهده داشته است: منتجب جوینی، عتبه/الکتبه، به اهتمام قزوینی و اقبال (تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۸ش) ص ۸۴ - ۸۵.

۲. رشیدالدین وطواط، عرائس الخواطر، پیشین، ج ۱، ص ۱۶ - ۱۷؛ شبانکاره‌ای، پیشین، ص ۱۳۴.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۱۰، ۳۰۹؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۵؛ فتوحات و پیروزی‌های اتسز در میان اهالی خوارزم با واکنش بسیار مثبت روبه‌رو شد به طوری که به مناسبت پیروزی‌های او، اشعاری در ستایش از وی سرودند (یاقوت، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۵) و حتی در میان علما و دانشمندان خوارزمی اهمیت به‌سزایی یافت، چنان که ابو عبدالله محمد بن علی خوارزمی کتابی تحت عنوان فتح منقشلاغ تألیف نمود (صلاح الدین خلیل صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۴، باعثناء دید رینغ، دارالنشر فرانزشتاینر بقیسبادن، ۱۹۵۹م، ص ۱۸۵-۱۸۶).

۴. قراختاییان از نظر نژادی مردمی مغول تبار بودند و جایگاه اصلی آنها در شمال چین و زبان‌شان مغولی آمیخته به تتگوزی بوده است. در حدود سال‌های ۵۱۸-۵۱۲ هـ فرمان‌روای قراختاییان به نام «توشی طایفو» ولایات قرقیز، اویغور و ترکستان، طراز، بیش‌البلیغ و بلاساقون را متصرف شد و دولت قدرتمندی تشکیل داد. با آن که در منابع تاریخی به نژاد مغولی آن‌ها تصریح شده، ولی عباس اقبال به اشتباه آنها را ترک نژاد به‌شمار آورده است: جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۸۶؛ رشیدالدین فضل‌الله، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۳-۳۱۴؛ همو، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تاریخ چین، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹)، ص ۸۱-۱۴۷؛ بناکتی، پیشین، ص ۱۶۰؛ رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه



جستن از توان نظامی او در واقعه قطوان<sup>۱</sup> در سال ۵۳۶هـ / ۱۱۴۱م، حیثیت سیاسی و اقتدار دولت سلجوقی را در هم شکست و در پی هزیمت سلطان از قراختائیان، شهرهایی از خراسان به ویژه مرو، دارالملک سلجوقیان را اشغال و خزانه دولتی را با خود به خوارزم برد.<sup>۲</sup>

به گفته مورخان، سلطان سنجر پس از این واقعه، دوبار در سال‌های ۵۳۸هـ / ۱۱۴۳م و ۵۴۲هـ / ۱۱۴۷م به خوارزم لشکر کشید، اما به رغم پیشرفت‌هایی، با مقاومت خوارزمیان روبه‌رو گشت و از خوارزم بیرون رانده شد.<sup>۳</sup> او به دلیل حضور نیروهای قراختایی در ماوراء النهر و ترکمنان غز، مجبور شد از تحرکات نظامی علیه خوارزم چشم‌پوشد و در مقابل ادعای قدرت و شورش‌های اتسز، او را با ارسال هدایا و تحفه‌ها آرام نگه دارد.<sup>۴</sup>

به گفته ابن اثیر، پس از استیلای قراختاییان بر شهرهای اسلامی، سلطان سنجر با ترکمنان غز که قارلوق‌ها با پشتیبانی گورخان، آنان را از ماوراء النهر بیرون رانده بودند، روبه‌رو گردید و بنیان حکومت سلجوقی، وقتی که غزان، سنجر را اسیر و اهالی شهرهای خراسان را قتل و غارت کردند (۹-۵۴۸هـ / ۴-۱۱۵۳م)، متزلزل شد.<sup>۵</sup> در این میان، اتسز به منظور حفظ

عبدالحسین می‌کده، چاپ سوم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش) ص ۲۷۵-۲۷۷-۳۰۹؛ برتشنایدر، پیشین، ص ۲۳۴؛ عباس اقبال، *تاریخ مفصل ایران* (تهران، بی‌نا، ۱۳۱۲ق) ج ۱، ص ۸، ۱۰؛ همو، *سه سند تاریخی*، اسناد تاریخی دیوان خوارزمشاهیان، ارمغان، ش ۲، ص ۱۹ (تیرماه ۱۳۱۷ش) ص ۷۷-۷۸؛ Spuler, GURKHAN. EI2, Vol. II, P. 1143.

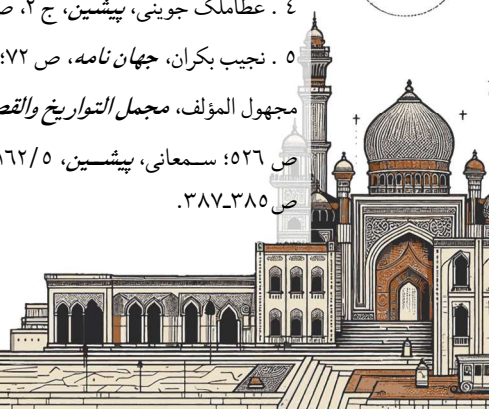
۱. قریه‌ای از توابع سمرقند (ابوسعبد سمعانی، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی (بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م) ج ۴، ص ۵۲۵؛ یاقوت، *پیشین*، ج ۴، ص ۳۷۵.

۲. بنداری، *پیشین*، ص ۳۳۶؛ محمد راوندی، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۱۷۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۳۲۳؛ ابی الفداء، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۵-۱۶.

۳. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۳۲۹-۳۳۰؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، تحقیق محمد عبدالعزیز النجار (قاهره، دارالغزل عربی، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۱م) ج ۶، ص ۷۲۸.

۴. عظاملک جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۱۰.

۵. نجیب بکران، *جهان نامه*، ص ۷۲؛ راوندی، *پیشین*، ص ۱۷۹-۱۸۰-۱۸۴؛ جوزجانی، *پیشین*، ج ۱، ص ۲۶۲؛ مجهول المؤلف، *مجمل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار (تهران، بی‌نا، ۱۳۱۸ش) (بخش الحاقی) ص ۵۲۶؛ سمعانی، *پیشین*، ۱۶۲/۵، ص ۲۰۲-۲۰۳؛ ذهبی، *دول الاسلام*، ج ۲، ص ۷۰؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۳۸۵-۳۸۷.





امنیت سرحدات جنوبی خوارزم و جلوگیری از فتنه غزان و نفوذ در خراسان، قلعه آمویه، نزدیک‌ترین راه خوارزم به مرو و نقطه سوق الجیشی گذار نهر آمودریا به ماوراء النهر<sup>۱</sup>، را تحت کنترل درآورد تا از آن به عنوان پایگاهی محکم بر ضد غزان و تسلط بر خراسان استفاده کند.<sup>۲</sup> آن‌گاه با نوشتن نامه‌هایی به قلم رشیدالدین وطواط، دبیر و صاحب دیوان رسائل خوارزم، به بغداد ضمن یادآوری روابط دوستانه سابق و ستودن دودمان مزبور به جهاد، به غزوات خود با کفار اشاره کرد و این خدمات را پاسداری از دیار مؤمنین و نصرت اسلام قلمداد کرد. سپس با برشمردن شایستگی‌ها و توانمندی‌های حکومت خوارزم تلاش کرد خلیفه عباسی، المقتفی لامرالله، را متقاعد کند که شایستگی حکومت بر خراسان را دارد.<sup>۳</sup> هم‌چنین درصدد برآمد با برقراری مناسبات سیاسی وسیع با دولت‌های هم‌جوار و استفاده از نیروهای اعزامی آن‌ها، خود در رأس لشکریان، از قتل و غارت غزان در خراسان جلوگیری کند.<sup>۴</sup> خوارزمشاه هم‌زمان با این فعالیت‌های سیاسی با ملوک هم‌جوار، بر ضد غزان وارد عمل شد و بر آنان چیره گشت و با این اقدام، توانایی خود را در اعاده نظم در امور خراسان، تثبیت کرد.<sup>۵</sup>

### مبارزات سیاسی تکش با الناصر لدین الله عباسی

وقتی که اوضاع برای پیش‌برد اهداف سیاسی اتسز مطلوب و آماده شد، او در ناحیه خوشان بیمار گشت و در نهم جمادی الآخر سال ۵۵۱هـ/ ۱۱۵۶م درگذشت.<sup>۶</sup> پس از وی فرزندش، ایل ارسلان (حک: ۵۶۸ - ۵۵۱هـ) برای پی‌گیری فعالیت‌های سیاسی پدر، ابتدا جانب غیاث الدین محمد بن محمود، حکمران سلاجقه عراق را گرفت و خواستار بهبود روابط او

۱. سمعانی، پیشین، ج ۱، ص ۶۷؛ یاقوت، پیشین، ج ۱، ص ۵۸؛ ابن اثیر، اللباب، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق، ۲۰۰۰م)، ج ۱، ص ۱۸.
۲. عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲.
۳. وطواط، مجموعه الرسائل، ج ۱، ص ۱۶-۱۷-۲۱.
۴. همو، عرائس الخواطر، ص ۱۸-۱۹، ۲۱-۲۵، ۲۷-۲۸، ۱۹۹.
۵. همان، ص ۱۲۳؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۴۰۷.
۶. عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴؛ بیضاوی، پیشین، ص ۱۲۹.



با تختگاه عباسی شد، زیرا نمی‌خواست محمود بن محمد به عنوان جانشین سلطان سنجر به رسمیت شناخته شود، اما پس از درگذشت غیاث‌الدین و انتقال قدرت به اتابک شمس‌الدین ایلدگز، سیاست خود را تغییر داد و در مقابل محمود خان و ای‌به‌قرار گرفت و شهرهای جرجان و نسا را تصرف کرد.<sup>۱</sup> ای‌به‌در پی پیشرفت نیروهای خوارزمی به شمس‌الدین دربارهٔ اهدافش هشدار داد و شمس‌الدین نیز با فرستادن رسولی به نزد خوارزمشاه، خراسان و خوارزم را متعلق به دودمان سلجوقی دانست، اما چون کارگر نیفتاد به خوارزم لشکر کشید و در نبرد با ایل ارسلان در بسطام، از وی شکست خورد<sup>۲</sup> و به دنبال آن، خوارزمشاه تمامی شهرهای خراسان را به طور یک‌پارچه تحت حاکمیت دولت خوارزمی درآورد<sup>۳</sup> و نیرومندترین فرمان‌روای بخش شرقی عالم اسلام شد و در اندیشه مقابله با قراختاییان برآمد تا به نفوذ آنها در ماوراءالنهر خاتمه دهد، اما مرگ نابهنگام وی در نوزدهم رجب سال ۵۶۸ هـ / ۱۱۷۳ م و بروز چند جنگ داخلی بین خوارزمشاهیان، کام‌یابی‌های خوارزمیان را کند کرد.<sup>۴</sup> پس از او، همسرش، ترکن‌خاتون، از دوری تکش<sup>۵</sup> در منطقه جند استفاده کرد و فرزند کوچکش، سلطان شاه محمود را به تاج و تخت رساند و خود، زمام امور را در دست گرفت. تکش که از به رسمیت شناختن و اطاعت از او سر باز زده بود به بلاساقون، مرکز حکمرانی قراختاییان رفت و نظر دختر گورخان را در قبال پرداخت مالیات سالیانه به حکومت قراختایی در صورت پیروزی بر سلطان شاه جلب کرد

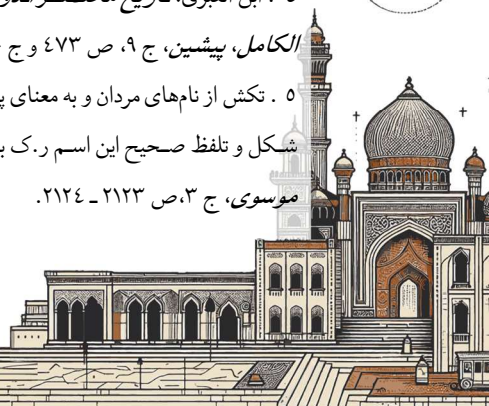
۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۴۶۲، ۴۷۶.

۲. صدرالدین حسینی، *اخبار الدولة السلجوقیه*، به اهتمام محمد اقبال (لاهور، بی‌نا، ۱۳۵۲ق / ۱۹۳۳م) ص ۱۶۲-۱۶۳.

۳. همان، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۴. ابن العبري، *تاریخ مختصر الدول*، (بیروت، مطبعة الكاثولیکه- لآبانه الیسعین، ۱۹۵۸م) ص ۳۷۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، پیشین، ج ۹، ص ۴۷۳ و ج ۱۰، ص ۳۷؛ ذهبی، *دول الاسلام*، ج ۲، ص ۸۱.

۵. تکش از نام‌های مردان و به معنای پایان و غایت و مرز حد هر چیزی است. (کاشغری، پیشین، ص ۴۹۷)؛ درباره شکل و تلفظ صحیح این اسم ر.ک به: رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، (تهران، البرز، ۱۳۷۳ش) *تعلیقات موسوی*، ج ۳، ص ۲۱۲۳-۲۱۲۴.





و در معیت فوما<sup>۱</sup>، فرمانده سپاه قراختایی، به طرف خوارزم به راه افتاد. سلطان شاه و ترکن خاتون با نزدیک شدن سپاه خارجی، مرکز قدرت را رها کردند و تکش به کمک نیروهای بیگانه وارد شهر گرگانج شد و در روز دوشنبه، ۲۲ ربیع الآخر سال ۵۶۸هـ بر اریکه سلطنت جلوس کرد.<sup>۲</sup>

تکش، گرچه تخت پادشاهی را مدیون قراختاییان بود، درصدد رهایی از یوغ آنها برآمد. بدین منظور، وی، ارسال خراج به بلاساقون را متوقف کرد و مأمور وصول مالیات قراختا را به قتل رساند و مورد حمله آنان قرار گرفت. خوارزمیان بر خلاف تصور نیروهای متفق بودند که<sup>۳</sup> از اقتدار خوارزمشاه و استقلال مملکت خود دفاع کرده و ظفر یافتند.<sup>۴</sup> بنابراین، حکومت خوارزم از انقیاد قراختا رهایی یافت و تکش را بر آن داشت به پیروزی خود بر ضد کفار قراختا با اتکا بر نیروی انسانی ولایت جند، ادامه دهد.<sup>۵</sup> تکش در این منطقه با اتخاذ سیاست دینی مبنی بر گسترش مرزهای سیاسی اسلام و زدودن نشانه‌های کفر برای نفوذ در مناطق شمالی سیحون سود جست و مناطقی، چون «بار جلیغ کنت»، «سغناق»، «رباطات» و «طغانین» را تصرف کرد<sup>۶</sup> و با تشکیل ارتشی نیرومند، از سرحدات شمالی سیحون که از سوی ترکان و قراختاییان آسیب‌پذیر بود، حراست نمود و سپس فرمان‌روای «سغناق» و «البقرآوزان» رئیس قبیله «اوران» از قیپچاق‌ها را با خود بر ضد «ملاعین قتا» متحد کرد<sup>۷</sup> و توانست پیروزی‌هایی

۱. این نام در متون تاریخی به صورت «فوما» و «قوما» و «فرما» ضبط شده است (ابن العبری، پیشین، ص ۳۷۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۳۹؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷).
۲. محمد بن اسفندیار، تاریخ طبرستان، (خاور، بی‌نا، ۱۳۶۶)، ج ۱، ص ۱۱۴، ج ۲، ص ۱۱۳—۱۱۴؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷—۱۸؛ صفدی، پیشین، ج ۸، ص ۳۴۲.
۳. منظور، سپاه قراختایی به فرماندهی «فوما» همسر دختر گورخان و قوای غوری و سلطان شاه محمود است (ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۳۹).
۴. همان، ج ۱۰، ص ۳۹—۴۰؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹—۲۰؛ رشیدالدین، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۴.
۵. محمد بغدادی، التوسل الی التوسل، تصحیح احمد بهمنیار (تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵ش) ص ۱۴—۱۵—۳۲.
۶. همان، ص ۳۸—۴۲—۴۸—۱۵۸—۱۵۹.
۷. همان، ص ۱۷۴—۱۷۵—۱۸۰.



تا ولایات کفار، یعنی «طراز»،<sup>۱</sup> به دست آورد.<sup>۲</sup> اهمیت پیروزی خوارزمشاه بر کفار قراختایی در آن بود که وی اهداف سیاسی خود را با دین درآمیخت و به «مجاهد غازی» ملقب گردید.<sup>۳</sup> پس از این پیروزی، سلطان تکش در سال ۵۷۸هـ / ۱۱۸۲م، در جبهه داخلی عملیات نظامی دیگری با نام «جهاد اعظم» آغاز کرد و با سپاهی متشکل از امیران شجاع و مجرب به جنگ کفار قراختایی رفت و شهر بخارا را فتح و به گرگانج، دارالملک خوارزمشاهیان، ضمیمه کرد. تکش با این فتح معظم، مجدداً مصالح دین و دولت و شریعت اسلام را در آن ولایت قوت داد و خطبه و سکه این خطه به نام او طراز یافت.<sup>۴</sup>

سلطان تکش در میان سال‌های ۵۷۸ - ۵۶۹هـ با دعاوی تاج و تخت خوارزم از سوی برادرش سلطان شاه، که از طرف ملوک هم‌جوار حمایت می‌شد، روبه‌رو بود.<sup>۵</sup> وی با سیاست توازن قدرت در خراسان، مدبرانه موقعیت سیاسی زمامداری خود را در مقابل برادرش حفظ کرد<sup>۶</sup> و در طی سال‌های ۵۸۹ - ۵۷۸هـ، در پی مبارزات طولانی، بر سلطان شاه پیروز شد و شهرهایی از خراسان را نیز تصرف کرد.<sup>۷</sup>

هم‌زمان با فتوحات گسترده تکش، حکومت سلجوقیان به دلیل درگیری‌های امیران و بزرگان آن بر سر قدرت در ولایات شرقی، رو به ضعف می‌رفت، بنابراین، زمینه برای بنا نهادن حکومتی نیرومند در عراق عجم مهیا بود. در این میان، برخی بزرگان سلجوقی نیز با ارسال نامه‌هایی، خوارزمشاه را برای تصرف عراق عجم تشویق کردند و مهم‌تر آن‌که، خلیفه الناصر

۱. طراز یا تلاس شهری در ترکستان شرقی در مرز چین نزدیک فرغانه و طرار (سمعانی، پیشین، ج ۴، ص ۵۵؛

یاقوت، پیشین، ج ۴، ص ۲۷؛ رشیدالدین، پیشین، ج ۱، ص ۴۰ و ج ۳، ص ۲۰۴۲).

۲. بغدادی، پیشین، ص ۱۷۴-۱۷۵.

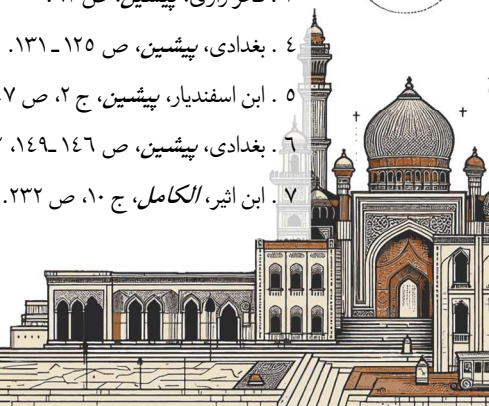
۳. فخر رازی، پیشین، ص ۶۲.

۴. بغدادی، پیشین، ص ۱۲۵-۱۳۱.

۵. ابن اسفندیار، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۷؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۴۰-۴۱-۴۳-۴۵-۲۳۲.

۶. بغدادی، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۹، ۱۵۳-۱۵۶-۱۶۵-۱۶۸-۱۶۹-۱۹۳-۱۹۸-۲۰۱.

۷. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۳۲.







(حک: ۶۲۲ - ۵۷۵ هـ / ۱۱۸۰ - ۱۱۲۵ م) از بیم پیشروی طغرل، فرمانروای عراق<sup>۱</sup>، با فرستادن رسولانی به گرگانج با هدف واگذاری فرمانروایی عراق عجم به خوارزم، خواستار مداخلات نظامی تکش بر ضد طغرل شد، تکش هم که به تصاحب زمام امور ایران می‌اندیشید، بلافاصله در سال ۵۹۰ هـ / ۱۱۹۴ م از خوارزم به ری رفت و ضمن مغلوب کردن طغرل، شهرهای اصفهان و همدان را به اشغال درآورد<sup>۲</sup> و در حوالی همدان، بین «دزج و قاسماباذ»، کوشکی برای استقرار حکومت خوارزم تدارک دید و به مدت یک ماه به تنظیم و تنسيق امور حکومت پرداخت و سپس اصفهان و همدان را به قتلغ اینانچ و ری را به پسرش یونس خان سپرد و برای خشنود ساختن توده‌های مردم، فقها و علما، به حل و فصل مشکلات موجود پرداخت و به آنها تحف و هدایایی ارزانی داشت.<sup>۳</sup>

الناصر لدین الله در ازای کمک‌هایش به سلطان خوارزمی، انتظار داشت که سلطان برخی مناطق را به وی بسپارد. به همین منظور، وزیر خود، مؤیدالدین محمد، معروف به ابن قصاب را برای مذاکره با او به عراق عجم فرستاد. وزیر از خوارزمشاه خواست برای مذاکره و گرفتن خلعت پیش او برود و ضمن پیاده شدن از اسب با وی روبه‌رو شود. تکش که این عمل را اهانت‌آمیز می‌دید، سرباز زد و این، مقدمه اختلاف بین خلیفه و خوارزمشاه گردید. این اختلاف تا بدان جا بالا گرفت که ابن قصاب و سپاهیان خلیفه پس از رویارویی با خوارزمشاه، شکست خوردند و خوارزمشاه غنایم فراوانی به دست آورد.<sup>۴</sup>

خلیفه عباسی با احساس خطر از این حکومت نوحاسته و برای اعاده حیثیت، قوایی مرکب از پنج هزار نفر را به فرماندهی ابن قصاب رهسپار فتح همدان کرد و این بار با خیانت قتلغ اینانچ به خوارزمشاه و پیوستن به سپاه خلیفه، قوای خوارزمی به طرف ری عقب‌نشینی

۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۶۳-۱۶۴-۱۷۸-۲۳۲.

۲. راوندی، پیشین، ص ۳۷۱ — ۳۷۳؛ ناصح جرفاذقانی، ترجمه تاریخ بیهیمی، به اهتمام دکتر شعاع (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷ش) ص ۴۲۳-۴۲۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۳. راوندی، پیشین، ص ۳۷۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۲ — ۳۳؛ ابن طقطقی، الفخری، (بیروت، بی‌نا،

بی‌تا) ص ۳۲۴؛ رشیدالدین، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۱.



کرد و سپاه خلیفه توانست همدان، خرقان، مزدقان و ساوه را فتح کند و خوارزمیان را به دامغان، بسطام و گرگانج عقب براند.<sup>۱</sup> متعاقب این حوادث، الناصر سپاهی به فرماندهی سیف الدین طغرل به اصفهان گسیل داشت و در این اوضاع، کوکجه، یکی از مملوکان پهلوان محمد بن ایلدگز، بر ضد خوارزمیان وارد عمل شد و صدرالدین خجندی، رئیس شافعیان اصفهان، نیز ضمن تحریک مردم بر ضد خوارزمیان، خواستار تسلیم شهر به سپاه خلیفه شد. لشکریان خوارزمشاه ناگزیر اصفهان را به قصد خراسان ترک کردند و سپاه خلیفه به اصفهان وارد شد<sup>۲</sup> و کوکجه به تعقیب خوارزمیان شتافت. وی پس از بازگشت و طبق توافق قبلی با الناصر، حکومت بر شهرهای ری، خوار، ساوه، قم و کاشان تا مرز مزدقان را خود بر عهده گرفت و شهرهای اصفهان، همدان، زنجان و قزوین را به دستگاه خلافت سپرد.<sup>۳</sup>

در اثناء این وقایع، سلطان علاء الدین تکش پس از فراغت از اوضاع داخلی خراسان و ماوراءالنهر با سپاهی در شعبان سال ۵۹۲ هـ به قصد نبرد با لشکر خلیفه به همدان رفت و در این جنگ ضمن کشته شدن سپاهیان بسیار، سرانجام سپاه الناصر شکست خورد و تکش همدان را گرفت و گور ابن قصاب که پیش از جنگ در گذشته بود، شکافت و سر بی‌جانش را برید و وانمود کرد که در جنگ کشته شده است<sup>۴</sup> پس از آن، تکش رفتاری دوستانه با مردم در پیش گرفت و اعلام کرد در انجام امور حکومتی کوشا باشند، مردم هم به دلیل رضایت از سلطان خوارزمی، جشن برپا کردند.<sup>۵</sup>

در این میان، الناصر، خلیفه عباسی، هیاتی به ریاست مجیر الدین ابوالقاسم بغدادی به همدان فرستاد تا به خوارزمشاه بگوید که بلاد تحت حاکمیت دودمان خوارزمی کافی است و باید عراق عجم را اعاده نماید وگرنه خلیفه در سرزمین خوارزمشاه به جهاد برمی‌خیزد. در

۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ راوندی، *پیشین*، ص ۳۷۶.

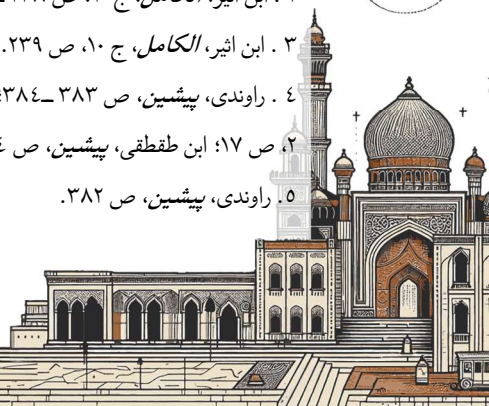
۲. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۸-۲۳۹؛ جرفاذقانی، *پیشین*، ص ۴۲۹؛ رشیدالدین، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۰۷.

۳. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۹.

۴. راوندی، *پیشین*، ص ۳۸۳-۳۸۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۴۴-۲۳۶؛ ابوشامه، *تراجم الرجال القرنین*، ج

۲، ص ۱۷؛ ابن طقطقی، *پیشین*، ص ۳۲۴؛ خوافی، *پیشین*، ج ۲، ص ۵۹۰.

۵. راوندی، *پیشین*، ص ۳۸۲.





مقابل این تهدید، تکش نه تنها عراق عجم را تسلیم نکرد، بلکه خواستار خوزستان برای تأمین جا و مقرری ارتش خوارزمی شد<sup>۱</sup> و حاجب بزرگ، شهاب الدین مسعود خوارزمی را همراه مجیرالدین به بغداد فرستاد و از خلیفه، حقوق تاریخی-سیاسی، هم چون سلاطین سلجوقی تقاضا کرد و از وی خواست برای استقرار سلطان خوارزمی در بغداد، دارالسلطنه آن را تعمیر کنند و به نام خوارزمشاه خطبه بخوانند.<sup>۲</sup> در پی بی‌ثمر بودن این مذاکرات، تکش آماده رویارویی با خلیفه شد. خلیفه بغداد دست به توطئه زد و نامه‌هایی به فرمان‌روای غور و غزنه، غیاث الدین، نوشت مبنی بر این‌که به ممالک شرقی خوارزمشاه حمله برد و با سرگرم کردن تکش، او را از حمله به بغداد باز دارد.<sup>۳</sup> علاوه بر آن، رسولی به بلاد خزر فرستاد تا پادشاه آن از ناحیه شمال، برای تحدید پیش‌روی خوارزم، بر آن حمله برد.<sup>۴</sup>

غیاث الدین نیز طی نامه‌ای تکش را تهدید به تصرف شهرهایش کرد. تکش هم بلافاصله به گرگانج، دارالملک خوارزم، بازگشت و رسولی نزد قراختیایان روانه ساخت و به فرمان‌روای آن وانمود کرد که حکمران غوری، متصرفات قراختیایان را چون بلخ تصرف خواهد کرد. سپس نامه‌ای به غیاث الدین ارسال داشت و اعلام کرد دست از نبرد با الناصر کشیده و مطیع اوست. تکش با این سیاست، طرح خلیفه عباسی را نقش بر آب کرد و قراختیایان و غوریان را درگیر جنگ‌های فرسایشی کرد.<sup>۵</sup> و مقاصد سیاسی حکومت خوارزمشاهی را در مقابل نهاد خلافت دنبال نمود و برای تضعیف آن با امام ابو محمد عبدالله بن حمزه، ملقب به منصور بالله (۶۱۴ - ۴۶۱ هـ) پیشوای زیدیه که در سال ۵۹۳ هـ همراه بدرالدین و محمد بن احمد از امرای آل رسول، قیام کرده بودند، تماس برقرار کرد و این قیام را که در دیلم، ری، گیلان و حجاز با استقبال علمای زیدیه و قتاده بن ادریس، شریف مکه، روبه‌رو شده بود، تحت حمایت مادی و معنوی قرار داد و با این اقدام، خلافت عباسی را به شدت به مخاطره

۱. همان، ص ۳۸۵.

۲. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۵۲؛ ذهبی، *پیشین*، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۵۲.

۴. همان، ج ۶، ص ۹۱۱.

۵. همان، ج ۱۰، ص ۲۵۲-۲۵۳.

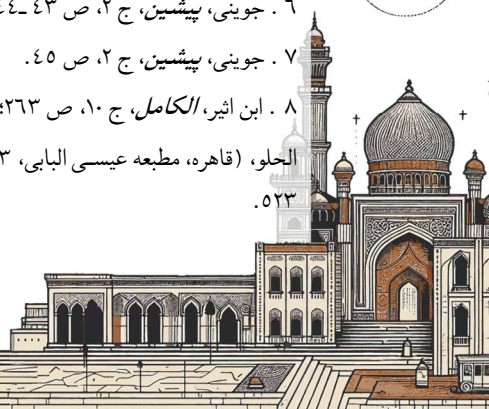


انداخت.<sup>۱</sup> به دنبال این اقدام، علاء الدین تکش به طرف عراق عجم به راه افتاد و تمام آن سرزمین را تسخیر کرد و شایستگی خود را در اداره امور عراق به الناصر و امیرانش نشان داد و با تلاش وافر توانست الناصر را در مقابل حقوق سیاسی خود تسلیم کند و به دریافت «تشریفات فاخر و صلوات وافر» و «منشور سلطنت ممالک عراق، خراسان و ترکستان» از نهاد خلافت، نائل گردید.<sup>۲</sup> (۵۹۵هـ / ۱۱۹۸م).

به دنبال ارسال خلعت، خوارزمشاه، پسرش، تاج الدین علیشاه را قائم مقام خود در عراق عجم قرار داد<sup>۳</sup> و خود به منظور جلوگیری از دست‌اندازی اسماعیلیه در عراق عجم<sup>۴</sup>، به طرف قلعه قاهره<sup>۵</sup> در حوالی قزوین لشکر کشید و به آسانی آن را گشود و با گماشتن نگهبانانی در آن‌جا<sup>۶</sup>، خواست قلعه الموت را تصرف کند که به دلیل مقاومت آنان منصرف شد و در دهم جمادی الآخر سال ۵۹۶هـ / ۱۱۹۹م به خوارزم باز گشت.<sup>۷</sup>

اسماعیلیه می‌پنداشتند دشمنی سلطان با آنها، نتیجه اهتمام نظام الملک مسعود بن علی، وزیر دولت خوارزمشاهی است، بنابراین بر سر راهش کمین کردند و هنگامی که وزیر از سرای خویش خارج می‌شد، او را به قتل رساندند.<sup>۸</sup> این حادثه سبب تأثر خوارزمشاه شد تا جایی که با سپاهی عظیم به فرماندهی پسرش محمد به طرف قلاع آنها حرکت کرد، اما در بین راه، خوارزمشاه بیمار شد و بر خلاف توصیه اطبا به راه خود ادامه داد و در حوالی «چاه

۱. ابراهیم المؤید بالله، طبقات الزییدیة الکبری، تحقیق عبدالسلام بن عباسی الوجیه (اردن، مؤسسه امام زید، ۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۱م) ج ۱، ص ۵۹۶-۵۹۷-۶۰۸-۶۰۹.
۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۶۳؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳.
۳. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.
۴. راوندی، پیشین، ص ۳۹۹.
۵. قلعه قاهره در دو فرسنگی قزوین واقع بوده است (قزوینی، پیشین، ص ۲۹۲).
۶. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳-۴۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۶۳.
۷. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.
۸. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۶۳؛ سبکی، طبقات الشافعیة الکبری، تحقیق محمود محمد الطنحی و محمد الحلو، (قاهره، مطبعه عیسی البابی، ۱۳۸۳ق/ ۱۹۶۴م) ج ۷، ص ۲۹۶-۲۹۷؛ صفدی، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۲-۵۲۳.





عرب» در شهرستان، بیماری بر او چیره شد و در نوزدهم رمضان ۵۹۶هـ / ۱۲۰۰م درگذشت.<sup>۱</sup> محمد که شرایط حساس جانشینی پدر را می‌دانست، با پیشنهاد اسماعیلیه مبنی بر دریافت یک‌صد هزار دینار به دولت خوارزمی، توافق کرد و به سرعت عازم گرگانج گردید.<sup>۲</sup>

### اقدامات و تحریکات الناصر عباسی علیه سلطان محمد خوارزمشاه

سلطان محمد که در دوران حیات تکش «قطب الدین» و پس از مرگ او «علاء الدین» لقب یافت، روز پنج‌شنبه بیستم شوال سال ۵۹۶هـ به تخت سلطنت جلوس کرد.<sup>۳</sup> سبب این تعویق همانا اختلافی بود که میان او و هندوخان، فرزند ملکشاه، وجود داشته است.<sup>۴</sup> غیاث الدین غوری با تحریک و تشویق خلیفه بغداد به بهانه دفاع از حقوق هندوخان، بعضی از شهرهای خراسان را متصرف شد و به ضبط و مصادره اموال مردم دست زد و حتی غله‌ای که برای نگهداری مشهد امام رضا(ع) تخصیص یافته بود، غارت کرد.<sup>۵</sup> در این اوضاع، شهاب الدین غوری که در هندوستان سرگرم فتوحات بود، سریعاً به خراسان عزیمت کرد و بلافاصله با لشکر خویش به سوی خوارزم شتافت و تصمیم داشت گرگانج، قلب امپراتوری خوارزمشاهیان را به تصرف خویش درآورد. سلطان محمد در حوالی «قراسو»<sup>۶</sup>، مانند اسلاف خویش کوشید با غرقاب کردن اراضی اطراف، غوریان را متوقف سازد، اما فقط چهل روز ایشان را متوقف ساخت. شهاب الدین با مشقت فراوان به طرف شمال پیش‌روی کرد و شهر گرگانج را محاصره کرد. خوارزمشاه پیکی به نزد گورخان فرستاد و از وی استمداد نمود.

۱. ابن اثیر، *الکامل*، ص ۲۶۳؛ رشیدالدین، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۰۲-۴۰۳.

۲. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۳۲؛ *تاریخ و صاف*، و صاف الحضرة، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار (تهران، ۱۳۳۸، بی‌نا) ج ۴، ص ۵۸۱؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۶؛ ابن العبری، *پیشین*، ص ۳۹۲.

۳. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

۴. جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۴۷؛ عوفی، *تذکره لباب الالباب*، به اهتمام ادوارد براون (تهران، انتشارات فخر رازی، ۱۳۶۱) ج ۱، ص ۴۳.

۵. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۷۳-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲؛ جوزجانی، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۵۹-۴۰۱-۳۶۰.

۶. قراسو به معنای آب سیاه از نهرهای غربی آمودریا بوده است (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۸۶).



هم‌چنین کنار شط «نوزآور» قرارگاهی ایجاد نمود و آماده دفاع از مرز و بوم سرزمین اجدادی خویش گشت. امام شهاب الدین خیوقی نایب مناب و مشاور سیاسی دولت خوارزمی که به تعبیر جوینی، «دین را رکنی و ملک را حصنی بود» در تدارک کار دشمن و دفع آنان از حریم خانه و میهن، کوشش فراوان کرد و در منابر شهر خطابه‌ها خواند و به حکم حدیث صحیح «هر کس در راه جان و مال خویش کشته شود شهید است» اذن جهاد داد. بدین ترتیب، تمامی اهالی گرگانج با روحیه‌ای پرخروش و پرجوش و مجهز به انواع سلاح، در مقام دفاع از شهر برآمدند. در این میان، شهاب الدین غوری که تلاش می‌کرد از جانب شرقی شط به داخل شهر نفوذ یابد، ناگهان خبر یافت که سپاه قراختایی به فرماندهی «تایانگو طراز» و سلطان عثمان، حکمران سمرقند، نزدیک قرارگاه خویش رسیده است، از این رو مجبور به عقب‌نشینی گردید، اما در اثناء بازگشت در حوالی هزار اسب در نبرد با سپاه خوارزمی شکست خورد و بسیاری از ابزار و آلات جنگی خود را از دست داد و در نزدیکی «اندخود»<sup>۱</sup> به محاصره قراختاییان درآمد و از بیم جان خویش به میانجی‌گری سلطان عثمان، تمامی گنجینه‌ها و «زرادخانه‌ها»<sup>۲</sup> را به قراختاییان بخشید و از مرگ حتمی نجات یافت.<sup>۳</sup>

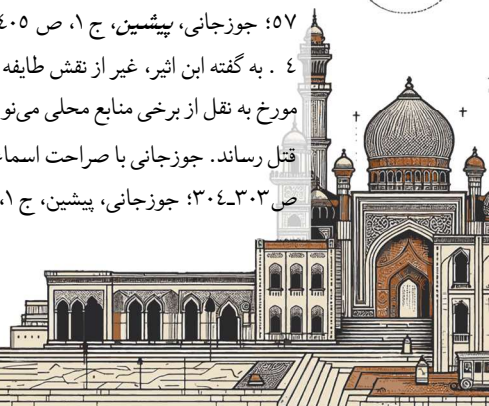
بعد از این شکست، سلطان شهاب الدین به هندوستان رفت و از آن جا نیروی انسانی و ابزار و آلات جنگی کافی تدارک دید و در نظر داشت به پشتوانه معنوی نهاد خلافت، عملیات نظامی وسیعی بر ضد سلطان محمد آغاز نماید، ولی در هنگام بازگشت به غزنه، در ناحیه «دمیک» از توابع لاهور، به وسیله کفار «الکوکریه»<sup>۴</sup> به قتل رسید. با مرگ او، از آن جا که

۱. ناحیه‌ای بین بلخ و مرو (یاقوت، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۰).

۲. یعنی اسلحه خانه و قورخانه (جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۵۸ حاشیه ش ۴).

۳. ابن اسفندیار، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۸۶؛ شهاب الدین نسوی، *سیرت جلال الدین مینکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۳؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۵۴-۵۷؛ جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۶.

۴. به گفته ابن اثیر، غیر از نقش طایفه مزبور، اسماعیلیه نیز در قتل شهاب الدین سهیم بودند؛ افزون بر این، همین مورخ به نقل از برخی منابع محلی می‌نویسد که امام فخر رازی به تحریک سلطان محمد خوارزمشاه، سلطان غوری را به قتل رساند. جوزجانی با صراحت اسماعیلیه را مسئول اصلی قتل شهاب الدین غوری می‌داند (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۰۳-۳۰۴؛ جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۳-۴۰۴).







فرزند ذکور نداشت بر سر تاج و تخت پادشاهی اختلاف به وجود آمد و امیران و مملوکان غوری هر یک در منطقه تحت فرمان خویش مدعی استقلال شدند.<sup>۱</sup> در این اوضاع، علاءالدین محمد خوارزمشاه به دعوت حسین بن خرمیل، امیر برجسته غوری، به هرات لشکر کشید و با تصرف آن، شهر بلخ را نیز پس از چهل روز محاصره تسخیر کرد<sup>۲</sup> و به گفته ابن اثیر، به منظور تأمین خط دیوار دفاعی ولایات متصرفه، قلعه ترمذ را به عثمان، فرمانروای سمرقند، تسلیم نمود و بلافاصله به طرف مناطق میهنه، اندخوی، طالقان و قلاع کالوین و بیوار پیش رفت.<sup>۳</sup> در این میان، سلطان غیاث الدین محمود که سرگرم مبارزه با تاج الدین اولدوز فرمانروای غزنه بود، از جنگ و مقابله با خوارزمیان پرهیز کرد و علامه کرمانی، سفیر محمد خوارزمشاه، را در فیروز کوه به گرمی پذیرفت و همراه او، ضمن اعلام تابعیت خویش در ذکر نام سلطان در سکه و خطبه، تحفه‌هایی به علاوه فیلی سپید نزد سلطان خوارزمی ارسال داشت.<sup>۴</sup> (۶۰۳هـ) پس از این حوادث، سلطان محمد در سال ۶۰۴ هـ / ۱۲۰۷م به طرف ماوراء النهر به راه افتاد و شهرهای بخارا و سمرقند را از سیطره قراختیایان خارج ساخت.<sup>۵</sup> آن‌گاه به قصد پاک‌سازی مناطق اسلامی از وجود عناصر قراختیایی و پایان دادن به حکومت آنان به مصاف خان ختای رفت، اما این بار به سبب خیانت اصفهد کبودجامه و «ترتیه» شحنه سمرقند و همکاری ایشان با گورخان، شکست خورد و به دست سپاه ختای اسیر گردید.<sup>۶</sup> از آن‌جا که سلطان محمد مدتی در میان دشمنان اسیر بود، شایعاتی مبنی بر کشته شدن او بر سر زبان‌ها جاری شد و سبب بروز ناآرامی، اغتشاش و آشوب‌هایی در هرات،

۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۰۴-۳۰۶-۳۰۸؛ جوینی، *بیشین*، ج ۲، ص ۶۱-۶۲.

۲. جوزجانی، *بیشین*، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ جوینی، *بیشین*، ج ۲، ص ۶۲-۶۴.

۳. ابن اثیر، *بیشین*، ج ۱۰، ص ۳۱۴-۳۱۵-۳۲۳-۳۲۴.

۴. همان، ج ۱۰، ص ۳۲۴-۳۳۳-۳۳۴؛ *تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار، تاریخ و صاف*، ج ۴، ص ۲۸۲؛

میرخواند، *بیشین*، ج ۷، ص ۳۳۲۲-۳۳۲۳.

۵. *تاریخ بخارا*، (بی‌جا. چاپ سعادت، ۱۳۱۷)، ص ۳۱؛ عوفی، *تذکره لباب الالباب، بیشین*، ج ۲، ص ۳۸۵؛

نسوی، *بیشین*، ص ۳۳؛ ابی‌الفداء، *بیشین*، ج ۳، ص ۱۰۹.

۶. جوینی، *بیشین*، ج ۲، ص ۶۶-۸۳-۸۴.



نیشابور، طبرستان و جرجان گردید و بنیان سلطنت خوارزمشاهی را به مخاطره افکند.<sup>۱</sup> به گفته ابن اثیر، سلطان خوارزمی به کمک یکی از همراهان خویش به نام شهاب الدین مسعود از دست قراختاییان رهایی یافت و به محض بازگشت به دارالملک خوارزم و اطلاع از حرکت‌های استقلال‌طلبانه در ولایات جنوبی، به جانب خراسان لشکر کشید و در سایه قدرت و تدابیر نظامی توانست پس از نابودی سرکشان و طاغوتیان، مجدداً اقتدار نظامی خوارزمشاهی را در بلاد مزبور تأمین کند.<sup>۲</sup> آن‌گاه با برقراری نظم و امنیت در امور خراسان و انتصاب امیران معتمد، آماده نبرد با قراختاییان گردید و در ناحیه «ایلامش»<sup>۳</sup> واقع در شمال «اندکان» در جنگ با تایانگو فرمانده سپاه ختای پیروز شد<sup>۴</sup> و به دنبال آن از یک سو با موفقیت تا اوز کند<sup>۵</sup> و آغناق<sup>۶</sup> و از سوی دیگر در ولایات اُترار، معبر کاروان‌های تجاری پیش‌روی کرد و با براندازی عمال مسلمان وابسته به گورخان و تعیین والیان خوارزمی در نواحی مزبور، همراه ارسال‌نخان عثمان رهسپار گرگانج، دارالملک خوارزمشاهیان گردید.<sup>۷</sup>

چنان‌که دیدیم، سلطان محمد در همان روزهای نخست حکم‌رانی، با دسیسه الناصر، دشمن شماره یک دولت خوارزمشاهیان، روبه‌رو شد. هر قدر سلطان خوارزمی بر میزان پیروزی‌ها و گسترش نظام خوارزمشاهی در بخش شرق عالم اسلام می‌افزود، به همان نسبت دشمنی‌ها و اختلاف‌ها با دستگاه خلافت شدت بیشتری می‌گرفت. خلیفه الناصر پیوسته از وزن و اعتبار معنوی خود بر ضد نظام سیاسی خوارزم استفاده می‌کرد و کلیه سلاح‌های سیاسی - دینی خود را علیه آن به کار می‌برد. او برای تحکیم نفوذ و سلطه بر عراق عجم، با متهم ساختن سلاطین

۱. همان، ص ۶۶-۶۷؛ جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۳۳۷-۳۳۵؛ جوزجانی، پیشین، ج ۲، ص ۷۱-۷۲.

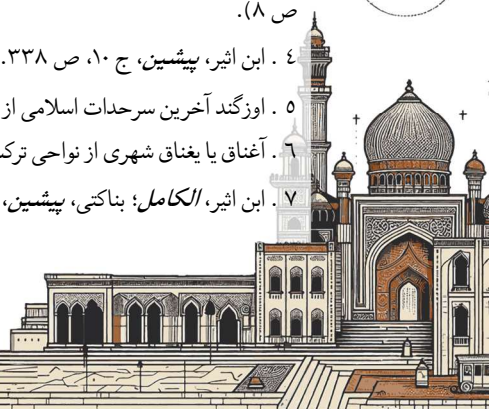
۳. ایلامش از توابعه فرغانه در شمال «اندکان» بوده است (سمعانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۷؛ یاقوت، پیشین، ج ۵، ص ۸).

۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۳۸.

۵. اوزگند آخرین سرحدات اسلامی از توابعه فرغانه در آن سوی سیحون بوده است؛ (یاقوت، پیشین، ص ۸).

۶. آغناق یا یغناق شهری از نواحی ترکستان از اعمال بناکت (همان، ج ۱، ص ۲۱۸).

۷. ابن اثیر، الکامل؛ بناکتی، پیشین، ص ۲۳۹؛ میرخواند، پیشین، ج ۷، ص ۳۳۲۶-۳۳۲۵.





خوارزمی به بی‌دینی و با استفاده از موقعیت مادی و معنوی برخی از علمای شهیر عصر، از قبیل «ابن الخطیب»<sup>۱</sup> و «ابن الربیع»<sup>۲</sup>، توده‌های مسلمان و دولت‌های هم‌جوار را بر ضد آنان برمی‌انگیخت و با اتهام سرکشی و بغی به آنان، ضمن تضعیف موقعیت اجتماعی و سیاسی دولت خوارزمی، جنگ و نبرد با آنها را قانونی و مشروع جلوه می‌داد.<sup>۳</sup> الناصر هم‌چنان به سیاست خود مبنی بر براندازی نظام خوارزمشاهی ادامه داد و با بهره‌گیری از اختلاف و درگیری خاندان خوارزمشاهی، برای از بین بردن اقتدار و حاکمیت علاء‌الدین محمد در عراق عجم و ساقط نمودن نظام خوارزمی، با خاندان قراختای متحد شد و با اعزام فقیه شافعی و مدرس نظامیه بغداد، شیخ مجدالدین ابوعلی یحیی، و فرستادن نامه‌های پی در پی به غزنه و فیروزکوه، از سلاطین غور خواست که گرگانج، دارالملک خوارزمشاهیان، را به اشغال درآورند.<sup>۴</sup> در این میان، علاء‌الدین محمد با اتکا به نیروهای رزمی متشکل از اقوام «اورانی، قنقلی و قبچاقی» و ترکن خاتون که به طور منظم با وارد ساختن هم‌نژادان خود در خوارزم توان نظامی ارتش خوارزمی را بالا می‌برد،<sup>۵</sup> و نیز با حمایت‌های مادی و معنوی دانشمند و متکلم بزرگ بارگاه خویش، شهاب‌الدین خیوقی، از سرزمین اجدادی خویش دفاع کرد و با نقش برآب کردن توطئه‌های دستگاه خلافت، اقتدار و حاکمیت نظام خوارزمشاهی را در خراسان تثبیت کرد و با برافراشتن پرچم جهاد علیه کفار قراختای، حاکمیت

۱. منظور امام فخر رازی است ر.ک به: منذری، *التکملة لوفیات النقلة*، باعثناء بشار عواد معروف (بغداد، بی‌نا، ۱۳۱۹هـ / ۱۹۶۹م) ج ۳، ص ۳۰۱؛ ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، تحقیق محمد عبدالرحمان مرعشی (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م) ج ۲، ص ۲۴۹؛ سبکی، *پیشین*، ج ۸، ص ۸۱؛ صفدی، *پیشین*، ج ۴، ص ۲۴۸.

۲. مجدالدین ابوعلی یحیی بن الربیع فقیه شافعی و مدرس نظامیه بغداد بوده است (ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۰، ص ۲۸۰).

۳. جوزجانی، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۶۱ و ج ۲، ص ۳۰۲؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۸۰ - ۳۰۸.

۴. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۰۸؛ جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۸۶ - ۱۲۰؛ ابن فوطی، *مجمع الالقاب*، تحقیق محمدکاظم امام (تهران، مؤسسه وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۶هـ) ج ۳، ص ۴۸ - ۴۹.

۵. نسوی، *پیشین*، ص ۴۲؛ جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۹۸.



آنان را در ممالک اسلامی برانداخت و در نبرد بر ضد غوریان، که اهرم قدرت خلیفه بغداد [در اجرای] سیاست‌های نهاد خلافت بر ضد نظام خوارزمی در شرق عالم اسلام بودند، پیروز شد<sup>۱</sup> و زمانی که بلاد غور به ویژه غزنه را در سال ۶۱۱ هـ/ ۱۲۱۴م تسخیر کرد، در خزانه آنان منشورهای دارالخلافة را به دست آورد که مشتمل بر تقبیح کردار و حرکات سلطان و تشویق و تحریک خان ختای و غوریان در براندازی حکومت خوارزمشاه بود. سلطان این اسناد و دلایل را تا فراهم شدن فرصت لازم برای لشکرکشی به بغداد نزد خود نگه داشت.<sup>۲</sup>

در این اوضاع، الناصر برای تأمین اقتدار و حاکمیت دستگاه خلافت در عراق عجم، با دشمن دیرینه اسلاف خویش، اسماعیلیه، متحد شد<sup>۳</sup> و زمانی که جلال الدین حسن نو مسلمان به منظور اثبات خلوص نیت به اسلام رسمی، مادرش را با کاروانی بزرگ به سفر حج روانه ساخت، کاروان و علم اسماعیلیان را برای تحقیر و تنزل مقام سلطان خوارزمی، جلوتر از حجاج خوارزمی قرار داد<sup>۴</sup> و به وسیله فدائیان امام اسماعیلیه، سیف الدین اغلمش را که «مقیم رسم خطبه و مظهر طاعت سلطان [خوارزمشاه] بود» در وقت استقبال از حجاج خوارزمی به قتل رساند.<sup>۵</sup> در همین هنگام، الناصر به موجب اختلاف و درگیری قتاده، امیر مکه، با دستگاه خلافت، به اشتباه برادرش را توسط اسماعیلیه ترور کرد و با این کار باعث بروز بلوای بزرگی در عالم اسلام شد.<sup>۶</sup>

۱. نسوی، پیشین، ص ۳۸؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۳۶۶.

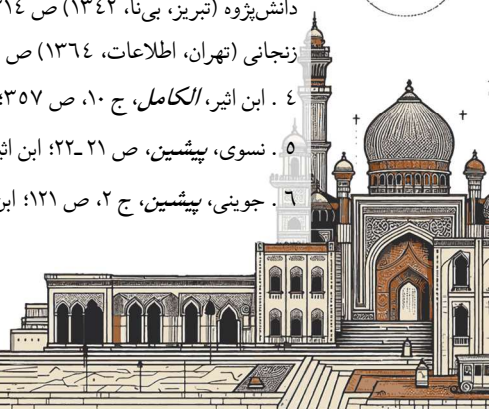
۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۸۶؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۵۴-۵۶-۸۶-۱۲۰.

۳. رشیدالدین، پیشین، بخش اسماعیلیه، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ عبدالله کاشانی، زبدة‌التواریخ، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه (تبریز، بی‌نا، ۱۳۴۲) ص ۲۱۴-۲۱۶؛ حافظ ابرو، مجمع‌التواریخ السلطانیه، به کوشش محمد مدرس زنجانى (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴) ص ۲۶۵.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۳۵۷؛ نسوی، پیشین، ص ۲۰.

۵. نسوی، پیشین، ص ۲۱-۲۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۳۷۱.

۶. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۱؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۳۵۶-۳۵۷.





## عکس العمل سلطان محمد در برابر دستگاه خلافت و پی آمد آن

این جریان‌ها همراه با اسناد و شواهد موجود برای علاء الدین محمد دلایل کافی در اثبات بی‌کفایتی و جاه‌طلبی خلیفه بغداد و فرصت مناسبی برای بزرگ‌ترین پادشاه ممالک اسلامی بود، که در برابر برتری جوایی‌ها و زورگویی‌های او بایستد و رسماً حکومت را از زیر نفوذ وی بیرون کشد<sup>۱</sup>، اما از آن‌جا که فضای سیاسی مناسب پیش‌برد مقاصد او نبود، خوارزمشاه کوشید با اتخاذ سیاست دینی، حقوق تاریخی-سیاسی خویش را به صورت قانونی و مشروع مطالبه نماید. از این رو جلسه‌ای متشکل از علما، رجال و پیشوایان دینی در گرگانج ترتیب داد و در آن با اسناد و شواهد کافی، تمامی اقدامات توطئه‌آمیز سیاسی-نظامی الناصر را برشمرد و اظهار داشت خلفای عباسی از جهاد و نبرد علیه کفار و ارشاد و دعوت آنان به اسلام و محافظت از ثغور و سرحدات ممالک اسلامی که نه تنها به اولوالامر واجب است بلکه ضرورت تمام دارد، سرباز زده‌اند و در خصوص بزرگ‌ترین رکن اسلام، یعنی جهاد، اهمال ورزیده‌اند. بنابراین سلطانی که اوقات خود را مجاهدت در راه دین، پاسداری از مرزها، برکندن گمراهان و دعوت کافران به دین حق صرف نموده، سزاوار است چنین امامی که نسبت به مسئولیت بزرگ امامت تغافل ورزید، عزل نماید؛ مضافاً آن‌که، خلفای عباسی شایسته خلافت نیستند و سادات حسینی مستحق خلافت‌اند و خاندان عباسی آن را به ناحق غصب کرده‌اند. بدین ترتیب، سلطان محمد از علمای حاضر در جلسه، برای عدم مشروعیت امامت الناصر لدین الله و استحقاق خلافت علویان فتوا گرفت و با یکی از سادات بزرگ حسینی، سید علاءالملک ترمذی، که وزیر دولت خوارزمشاهی بود، به عنوان رهبر معنوی و روحانی عالم اسلام بیعت کرد و نام خلیفه بغداد را از خطبه در ممالک خوارزمشاهی برانداخت.<sup>۲</sup> این واقعه علاوه بر آن که نفوذ گسترده و شناخته شده علویان در سایه حکومت خوارزمشاهی در قلمرو آنان، خوارزم، مرکز امپراتوری را به تصویر می‌کشد، گرایش و طرفداری محمد خوارزمشاه به شیعه و اقتدار سادات شیعی را در جنبه سیاسی نشان می‌دهد.

۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۷۱-۴۰۷؛ نسوی، *پیشین*، ص ۵-۶-۱۹-۲۰.

۲. جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۹۶-۹۷-۱۲۱-۱۲۲؛ رشیدالدین، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۷۰؛ شمس الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام* (۶۱۰-۶۱۰هـ) تحقیق محمد عبدالسلام تدمری (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۶۶م) ص ۲۱۷-۲۱۸؛ ابی العباس احمد ابن ابی اصیبعه، *عیون الانباء*، تحقیق نزار رضا (بیروت، بی‌نا، بی‌تا) ص ۴۶۶.



پس از آن که سلطان محمد به اعمال خود رنگ مشروعیت بخشید و به خودش نیز زینت مجاهدت در راه حق و عدالت داد، آماده نبرد با خلیفه بغداد گردید و از خوارزم به راه افتاد، ولی مستقیم عازم بغداد نشد، بلکه ابتدا اوضاع آشفته عراق عجم را سر و سامان داد و اتابک سعد، حکمران فارس و اتابک اوزبک، صاحب آذربایجان را به اطاعت درآورد<sup>۱</sup>، سپس به منظور شروع جنگ در همدان اردوگاه عظیمی دایر کرد و برای اتمام حجت قاضی مجیرالدین عمر بن سعد خوارزمی را به رسالت به بغداد فرستاد و به خلیفه پیغام داد که نام سلطان باید در خطبه خوانده شود. از آن جا که الناصر بر آن بود تا با حذف قدرت‌های منطقه‌ای، ریاست هر دو نهاد سلطنت و خلافت را نصیب خویش سازد، با درخواست سلطان مخالفت کرد.<sup>۲</sup> خوارزمشاه از امتناع خلیفه بسیار خشمگین شد و بیش از پیش در عزل خلیفه راسخ گردید و گفت: «در سپاه من لا اقل صد تن وجود دارند که از الناصر برای خلافت شایسته‌تر می‌باشند»<sup>۳</sup>. مع‌هذا خلیفه برای منصرف ساختن سلطان از حرکت به سوی بغداد و جلب توافق و تسکین وی، شیخ شهاب الدین سهروردی، شیخ الشیوخ دستگاه خود را به رسالت نزد خوارزمشاه اعزام داشت و بنا به نقل منابع، شیخ پس از آن که به خدمت سلطان راه یافت، حدیثی از رسول خدا (ص) مبنی بر این که ایشان مؤمنان را از آزار رساندن به آل عباس برحذر داشته‌اند، برای سلطان نقل کرد. خوارزمشاه پاسخ داد: اگر چه ترکم و زبان عربی را خوب نمی‌دانم، اما معنی حدیث را فهمیدم ولله الحمد که هرگز آزاری به آل عباس نرسانیده‌ام، ولی شنیده‌ام که در زندان خلیفه، خلقی بسیار از این طایفه محبوس مانده‌اند و در همان جا به تکثیر نسل می‌پردازند. خوب است شیخ این حدیث نبوی را برای خلیفه بخواند. شیخ در جواب گفت: خلیفه مجتهد است و حق دارد برای خیر و صلاح جامعه اسلامی افرادی را به زندان افکند.<sup>۴</sup> سلطان در پاسخ شیخ گفت: «این کسی را که تو وصف می‌کنی در بغداد

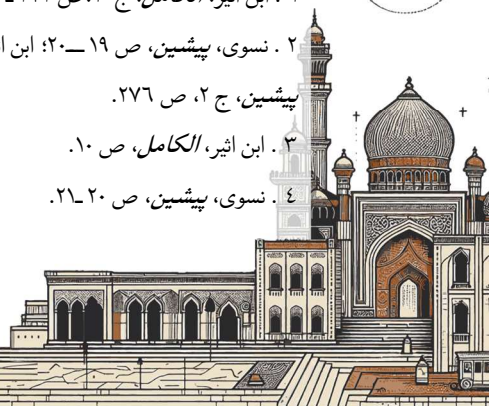
۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۷۲-۲۷۳.

۲. نسوی، پیشین، ص ۱۹-۲۰؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۳۷۱-۴۰۷؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۲؛ صفدی،

پیشین، ج ۲، ص ۲۷۶.

۳. ابن اثیر، الکامل، ص ۱۰.

۴. نسوی، پیشین، ص ۲۰-۲۱.







نیست من می‌آیم و کسی را به خلافت می‌نشانم که بدین اوصاف باشد»<sup>۱</sup> از آن پس، بحث و گفت‌وگو با اظهار صریح سلطان محمد مبنی بر عدم صلاحیت الناصر در تصدی امر زمام‌داری مسلمانان، به جایی نرسید و دشمنی میان خوارزمشاه و خلیفه شدت بیشتری یافت. پس از بی‌نتیجه ماندن رسالت سهروردی، سلطان محمد در سال ۶۱۴ هـ / ۱۲۱۷ م، حدود پانزده هزار سپاه را از طریق همدان به طرف بغداد فرستاد و خود نیز به دنبال آنها به راه افتاد، اما در اثناء پیش‌روی و عبور از گردنه اسدآباد گرفتار وزش باد، باران و برف شدید شد و اکثر نیروهای خود را از دست داد و مجبور به بازگشت گردید.<sup>۲</sup> با آن که خوارزمشاه در اثر یک حادثه طبیعی به مقصود خویش نرسید، از مبارزه با دستگاه خلافت دست نکشید و بر خلاف نظر مورخانی، چون عوفی و نسوی<sup>۳</sup>، مصمم بود با فراهم ساختن نیروی رزمی و تجهیزات نظامی در سال بعد به بغداد لشکرکشی کند و طومار نهاد خلافت را بر هم چیند که البته به علت تحریکات و سیاست توطئه‌آمیز الناصر عباسی در برانگیختن مغولان علیه ممالک خوارزمشاهی، برای رهایی از این خطر عظیم نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد.<sup>۴</sup> با این کار، الناصر از خطر حکومت خوارزمشاهی رهایی یافت، اما سرانجام در چند دهه بعد، باعث فروپاشی همیشگی نهاد خلافت در عالم اسلام گردید.

۱. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۳۵.

۲. نسوی، پیشین، ص ۳۲؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۷۲.

۳. عوفی و نسوی می‌نویسند سلطان محمد هنگام بازگشت به خراسان از کار خود پشیمان گشت و کوشید مناسبات سیاسی خود را با خلیفه بغداد بهبود بخشد (عوفی، *جوامع الحکایات*، تصحیح مظاهر مصفا (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰) ص ۱۶۹؛ نسوی، پیشین، ص ۳۲)؛ در حالی که به گفته ابن اثیر، سلطان محمد نه تنها پس از بازگشت پشیمان نگشت بلکه در پی فرصتی مناسب برای ادامه مبارزه با الناصر بود (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۷۲).

۴. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۵۳؛ ابوشامه، *تراجم رجال القرنین السادس والسابع*، (بیروت، دارالحیل، المطبعة الثانیة، ۱۹۷۴ م)، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۷۲؛ ابی الفداء، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۶؛ سبکی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۰؛ صفدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷.

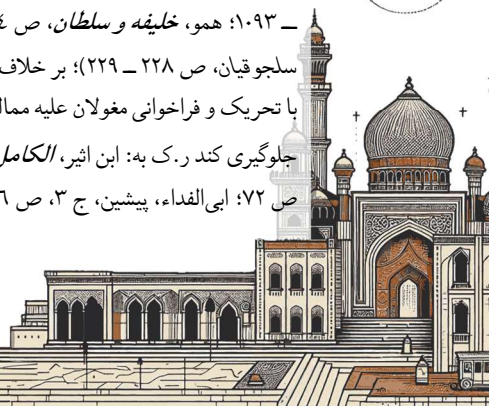


اگرچه هجوم مغولان به ممالک خوارزمشاهی و بهانه چنگیزخان<sup>۱</sup> در این اقدام، مسئله دیگری می‌باشد که از موضوع بحث ما خارج است و تنها دعوت خلیفه او را بر این کار و نداشته است،<sup>۲</sup> ولی رفتن سفیری از جانب الناصر پیش چنگیزخان و علنی شدن دشمنی خلیفه با سلطان محمد و دادن اطلاعات در باب احوال ممالک خوارزمشاهی که لازمه دعوت مغول به جنگ با خوارزمشاه بود، خان مغول را مایل و جری کرده و در تحریک و تشویق آنان در هجوم به ممالک خوارزمشاهی بسیار مؤثر بوده است.<sup>۳</sup>

۱. درباره شکل صحیح و ضبط درست نام چنگیزخان رک به: رشیدالدین، جامع‌التواریخ، تعلیقات موسوی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۱۹.

۲. عمده‌ترین علل هجوم مغولان به ممالک خوارزمشاهی را می‌توان چنین برشمرد: الف) تمایل مغولان برای سلطه بر سرزمین‌های آباد و ثروتمند خوارزم، ماوراءالنهر و ایران که از موقعیت خاص سیاسی، جغرافیایی و تجاری برخوردار بودند (و. و. بارتولد، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶) ج ۲، ص ۸۳۵؛ ب) تحریم سیاسی و اقتصادی مغولان از طریق بستن راه‌های اصلی و گذرگاه‌های تجاری و کنترل آنها از طرف خوارزمشاه که شاه‌رگ حیاتی آنها را در معرض خطر جدی قرار می‌داد (ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۴۰۱ — ۴۰۲؛ سبکی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۰ — ۳۳۱؛ (مورس پرشرون، چنگیزخان، ترجمه علی اقبالی (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۹) ص ۱۸۳؛ یواخیم بارکهاوزن، امپراتوری زرد چنگیزخان، ترجمه اردشیر نیک‌پور (تهران، زوار، ۱۳۴۹) ص ۸ — ۱۰؛ برتولد اشپولر، تاریخ مغولان در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۲۵ — ۲۶؛ ج) هم‌جوار شدن حوزه فرمان‌روایی چنگیزخان با ممالک خوارزمشاهی که دیر یا زود باعث اصطکاک دو قدرت فرمان‌روای بلاد شرقی که هدفشان توسعه ارضی و جهانگشایی بوده، می‌شد و تصادم میان دو نیرو را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت (ابن اثیر، الکامل، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۹۹؛ ابن العبری، ص ۳۹۸ — ۳۹۹).

۳. برخی مورخان جدید بدون هیچ‌گونه سند و دلیل نقش خلیفه بغداد در برانگیختن مغولان بر ضد سلطان محمد خوارزمشاه را منتفی می‌دانند (با سورت، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، تاریخ ایران کیمبریج، گردآورنده جی آ. بویل، ترجمه انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش) ج ۵، ص ۱۹۹؛ بارتولد، ترکستان‌نامه، پیشین، ج ۲، ص ۸۳۴ — ۱۰۹۲ — ۱۰۹۳؛ همو، خلیفه و سلطان، ص ۴۴؛ کاهن، «اوضاع ترکان در فاصله برافتادن سلجوقیان و برآمدن مغولان»، سلجوقیان، ص ۲۲۸ — ۲۲۹)؛ بر خلاف نظر آنان، مورخانی چون ابن اثیر، ابوشامه و ابن کثیر نوشته‌اند که الناصر عباسی با تحریک و فراخوانی مغولان علیه ممالک خوارزمشاهی، می‌خواست از لشکرکشی محمد خوارزمشاه به بغداد جلوگیری کند. رک به: ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۴۵۳؛ ابوشامه، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۷۲؛ ابی‌الفداء، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۶.





## سلطان جلال الدین مینکبرنی و الناصر عباسی

پس از سقوط ممالک شرقی، سلطان محمد که با توطئه‌های داخلی و خارجی مواجه بود، قدرت مقابله با مغولان را در خود ندید و به نواحی داخلی ایران عقب نشست<sup>۱</sup> و پس از سرگردانی بسیار در حالی که از بیم تعقیب جبه بهادر و سوبدای به جزیره آبسکون در جنوب شرقی دریای خزر پناه برده بود<sup>۲</sup>، تصمیم گرفت «اوزلاق شاه» را که به علت نفوذ و مداخلات ترکن خاتون به عنوان ولیعهد انتخاب کرده بود<sup>۳</sup>، عزل کند و به این امید که جلال الدین می‌تواند در مقابل مغولان مقاومت ورزد، او را به جانشینی برگزید<sup>۴</sup>.

پس از مرگ سلطان محمد در سال ۶۱۷هـ. / ۱۲۲۰م، سلطان جلال الدین برای مقابله با مغولان در نظر داشت از نیروی مادی و معنوی خلیفه عباسی سود جوید، اما اختلاف تاریخی دستگاه خلافت و خوارزمشاهیان مجال نداد و این سیاست مؤثر نیفتاد.

این دشمنی در ابتدای کار جلال الدین، هنگامی بروز کرد که وی پس از مراجعت از هندوستان به منظور سامان بخشیدن نیروی خود راه کرمان در پیش گرفت، اما براق حاجب، حاکم دست نشانده خوارزمشاهیان در کرمان، با آگاهی از ضعف نیروی سلطان، دروازه‌های شهر را به رویش بست. جلال الدین هم که توان مقابله در خود نمی‌دید، راه عراق عجم پیش گرفت. براق حاجب، پیش از رسیدن جلال الدین بدان‌جا، رسولانی با تحفه و هدایا برای جلب حمایت خلیفه بغداد نزد الناصر فرستاد. الناصر با سیاست خدعه آمیز خود به خوارزمشاهیان، نمایندگان دشمن سلطان را پذیرفت و رسولان را با هدایا و خلعت و منشور حکومت کرمان به نزد براق حاجب باز پس فرستاد. بدین ترتیب در ابتدای کار جلال الدین، خلیفه با حاکم یاغی کرمان بر ضد او هم‌دست شد<sup>۵</sup>.

۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۰۹.

۲. نسوی، *پیشین*، ص ۷۰؛ جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۱۱۶ — ۱۱۷؛ ذهبی، *دول الاسلام*، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۲؛ رشیدالدین، *پیشین*، ج ۱، ص ۵۰۹ — ۵۱۰.

۳. نسوی، *پیشین*، ص ۳۷ — ۳۸ — ۵۹.

۴. همان، ص ۶۷ — ۶۸، ۸۴؛ درباره تلاش‌ها و مبارزات یازده ساله سلطان جلال الدین در مقابل مغولان ر.ک به: دبیر سیاغی، *سلطان جلال الدین خوارزمشاه*، ص ۷۷ — ۸۲ — ۱۳۷ — ۱۴۲ — ۱۷۸ — ۱۸۰ — ۱۸۹ — ۱۹۲؛ ساندرز، *تاریخ*

*فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، چاپ دوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶هـ)، ص ۶۵ — ۲۱۴ — ۲۲۰.

۵. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۳۶ — ۴۳۷.



در این هنگام، سلطان جلال الدین که عازم خوزستان بود، سفیری نزد خلیفه فرستاد و از او در برابر هجوم مغولان استمداد خواست؛ خلیفه بغداد نه تنها دعوتش را اجابت نکرد، بلکه از بیم از دست دادن خوزستان سپاهی حدود بیست هزار نفر به جنگ او فرستاد و علاوه بر آن از مظفرالدین کوکبری، فرمان‌روای اربل، تقاضای ده هزار سوار کرد تا کار جلال الدین را یک‌سره کنند.<sup>۱</sup> رفتار خشن و خصمانه الناصر، سلطان را بر آن داشت درسی نیکو به دستگاه خلافت دهد، بدین سبب، در سال ۶۲۱ هـ با هدف رهایی خوزستان از دستگاه خلافت، عازم این ولایت مهم و مرزی شد. خلیفه از نقشه آگاهی یافت و برای منصرف کردن جلال الدین به نیرنگی دیگر توسل جست و ایغان طایسی را تشویق کرد به همدان حمله برد و در صورت پیروزی حکومت آن را به دست گیرد. او نیز به قصد همدان چنین کرد.<sup>۲</sup>

جلال الدین با شنیدن این خبر به سرعت خود را به ایغان طایسی رساند و او که توان مقابله با سلطان را در خود نیافت، همسرش، خواهر سلطان را، برای پوزش نزد خوارزمشاه فرستاد و امان خواست. جلال الدین که فرصت اندکی داشت و برای جنگ با سپاه خلیفه آماده می‌شد، پذیرفت؛ بدین ترتیب ایغان و سپاهیان‌ش به خوارزمشاه پیوستند و نقشه خلیفه بی‌نتیجه ماند.<sup>۳</sup>

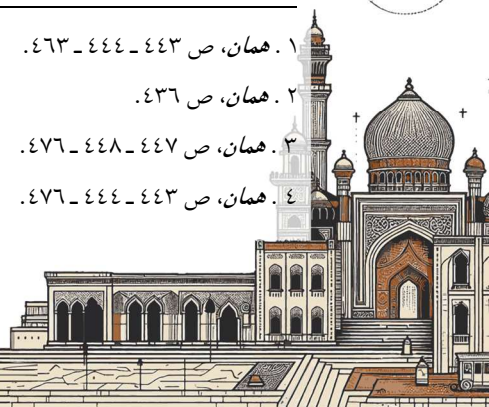
جلال الدین با پشتیبانی این نیرو به خوزستان وارد شد و شهر شوشتر را که در تملک خلیفه بود، محاصره کرد. فکر رویارویی با مغولان سبب شد که خوارزمشاه با سپاه خلیفه وارد مذاکره شود و اعلام دارد خطر مغولان، حتی برای عراق عرب هم جدی است و با اتحاد خوارزمشاه و خلیفه می‌توان بر آنان فائق آمد. سپاه بغداد جوابی ندادند و خوارزمشاه آتش جنگ برافروخت. در مدت دو ماه که شوشتر، بی‌ثمر در محاصره بود، دشمنی و کینه دستگاه خلافت بیش از پیش بر سلطان جلال الدین ثابت شد؛ از این رو فتح خوزستان را نیمه‌کاره رها کرد و عازم بغداد گشت.<sup>۴</sup> در بین راه سلطان جلال الدین با مظفر الدین کوکبری، حاکم

۱. همان، ص ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۶۳.

۲. همان، ص ۴۳۶.

۳. همان، ص ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۷۶.

۴. همان، ص ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۷۶.





اربل، تماس گرفت تا او را از حمایت خلیفه باز دارد. حاکم اربل که از قدرت طلبی و فشار خلافت ناخرسند بود با جلال الدین متحد شد، اما از بیم خلیفه قوایش را در اختیار او نگذاشت. سلطان که در این موقع به چند کیلومتری بغداد رسیده بود، به جای ورود به تخت‌گاه عباسیان، برای گوش مالی دادن کوکبری، از کنار بغداد راه شمال پیش گرفت تا به تکریت رود. به گفته ابن اثیر، در این کارزار، سپاه اربل تار و مار شدند و سپاهیان سلطان رفتاری بدتر از مغول‌ها از خود بروز دادند.<sup>۱</sup> او برای توجیه این کار، قاضی القضاة حکومتش را نزد فرمانروایان جزیره، دمشق و مصر فرستاد تا با توضیح وضعیت بحرانی و بغرنج منطقه، در برابر خلیفه و مغولان از آنها یاری بگیرد، اما به علت سیاست تحریک‌آمیز و نفوذ خلیفه بر سیاست جهان اسلام، نه تنها کاری از پیش نبرد، بلکه بر شدت دشمنی‌ها افزوده شد و راه بر حملات پی‌در پی مغولان هموارتر گشت.<sup>۲</sup>

### مناسبات سیاسی سلطان جلال الدین والمستنصر بالله

پس از درگذشت الناصر، پسرش ابونصر محمد، ملقب به الظاهر بالله (حک: ۶۲۳ - ۶۲۲هـ / ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶م) به خلافت رسید و پس از مرگش، ابوجعفر منصور، با لقب المستنصر بالله (حک: ۶۴۰ - ۶۲۳هـ / ۱۲۲۶ - ۱۲۴۲م) به خلافت نشست. وی پس از استحکام وضعیت مادی و معنوی داخلی حکومت، بر آن شد تا رابطه مغشوش و مبهم دستگاه خلافت و حکومت سلطان جلال الدین را بهبود بخشد؛ بدین منظور، سعدالدین یکی از بزرگان دربار خود را نزد خوارزمشاه اعزام کرد و از او خواست از تملک و تعرض بر موصل، اربل، ایوه و قسمتی از عراق عجم چشم پوشد؛ نام خلیفه را که پدرش سلطان محمد خوارزمشاه از خطبه حذف کرده بود، بار دیگر رواج دهد؛ از محاصره خلاط دست برداشته و از آنجا باز گردد و در عوض اجابت آنها، نماینده‌ای به دربار خلیفه برای دریافت خلعت و فرمان سلطنت گسیل دارد.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۴۴۴ - ۴۴۵.

۲. همان، ص ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۷ - ۴۹۰.

۳. نسوی، پیشین، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

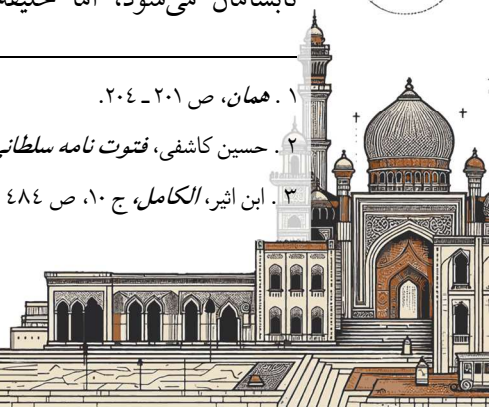


از آن‌جا که خوارزمشاه درگیر جنگ با گرجیان و تهاجم پی در پی مغولان بود، در برابر خواسته‌های خلیفه انعطاف نشان داد و متعاقب آن توقیعی مبنی بر خطبه خواندن به نام خلیفه در سراسر شهرها صادر کرد؛ از مداخله در مناطق تحت تابعیت دستگاه خلافت چشم پوشید و با اعزام هیاتی به بغداد، از خلیفه خواست مراسم تشریفاتی سلطان خوارزمی را محترم‌تر از سایر سلاطین انجام دهد. این خواسته‌ها سریعاً ثمر بخشید و رسولان سلطان به همراه نمایندگان مستنصر بالله پیام برتری خوارزمشاه را بر سایر فرمان‌روایان، به دنیای اسلام اعلام کردند و فرمان سلطنت و خلعت‌های گرانبها و نفیس و هدایای هنگفت به وی تقدیم کردند.<sup>۱</sup> به دنبال سفیران سیاسی خلیفه، در سال ۶۲۷ هـ نمایندگان دیگری که سفارت آنها جنبه مذهبی داشت، در کنار شهر خلاط به خدمت خوارزمشاه رسیدند تا به تقاضای وی برای ورود در سلک فتوت از جانب خلیفه سراویل بر تنش کنند.<sup>۲</sup> با رسیدن این سفیران، سلطان جلال‌الدین در سلک اهل فتوت درآمد و جوان‌مردان ایران را تحت فرمان خود گرفت. سلطان جلال‌الدین اکنون در اوج شهرت و قدرت به سر می‌برد و پس از سال‌ها توانسته بود مناسبات سیاسی خوارزمشاه را با دستگاه خلافت بهبود بخشد. علاوه بر این پیروزی، او پس از فتوحات پی در پی در گرجستان، بر شهر مهم و ثروت‌مند خلاط دست یافته و گرجیان را سخت گوش مالی داده بود. با این پیروزی‌ها او به خود غرّه شد و بر خلاف نظر خلیفه بغداد شهر خلاط را تسخیر کرد و پس از آن متعرض شامات و روم شد و مهم‌تر از همه ایوه و جبال را تصرف کرد.<sup>۳</sup> این اقدامات سلطان در خطرناک‌ترین دوره زمام‌داری او - پس از فتح خلاط در سال ۶۲۷ هـ - به وقوع پیوست، زیرا مغولان شهر به شهر در جست‌وجوی او بودند و او به حمایت خلیفه بغداد نیاز مبرم داشت. این نیاز زمانی که مغولان به فرماندهی جرماغون روز به روز او را دنبال می‌کردند، کاملاً معلوم و مشهود است. سلطان رسولانی نزد مستنصر بالله فرستاد و پیغام داد که او میان خلیفه و مغول سدی است که اگر شکسته شود، کار خلیفه هم نابسامان می‌شود، اما خلیفه به دلیل دل‌آزردگی‌هایش از او و هم‌چنین شکایت‌های

۱. همان، ص ۲۰۱-۲۰۴.

۲. حسین کاشفی، *فتوت نامه سلطانی*، (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰)، ص ۷۲ (مقدمه ویراستار).

۳. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۸-۴۹۰؛ نسوی، *بیشین*، ص ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶-۲۲۷.







فرمان‌روایان سوریه و روم، به او پشت کرد و رسولان خوارزمشاه مایوس و ناامید بازگشتند. این پیغام آخرین تماس سلطان جلال الدین با خلیفه بغداد بود. پس از آن از دست مغولان گریخت و در سال ۶۲۸هـ / ۱۲۳۰م کشته شد.<sup>۱</sup> با کشته شدن جلال الدین و به دنبال آن سقوط حکومت خوارزمشاهی، راه برای پیش‌روی مغولان هموار شد و سرانجام در چند دهه بعد، نهاد خلافت عباسی نیز به دست آنان سقوط کرد.

### نتیجه

پس از گذشت چند قرن، با ظهور خوارزمشاهیان، خوارزم که از طریق دودمان‌های تحت امر خلفای عباسی اداره می‌شد، تحولات اساسی را در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آغاز کرد. قطب الدین محمد بن انوشترگین، نخستین سرسلسله خوارزمشاهی، از آن‌جا که حکمرانی خود را از سلاجقه کسب کرده بود، با سیاست دوراندیشانه، بنیان قدرت و حکومتش را استوار و با اظهار اطاعت و فرمان‌برداری، نظر سلجوقیان را به خود جلب و زمینه سلطنت و پادشاهی دودمانش را فراهم نمود. با مرگ او، اتسز، پس از جلوس بر تخت سلطنت، تحولات بنیادینی در عرصه نظام سیاسی خوارزم آغاز نمود و مصممانه با احتیاط میان دو قدرت همسایه، یعنی سلاجقه و قراختائیان، شالوده‌های کاملاً مستقل اخلاف خود را پایه‌گذاری کرد. وی در پی این اهداف، برای رهایی از سلطه حکومت سلجوقی خراسان و مشروعیت بخشیدن به مبارزات سیاسی علیه آنان و نیز نفوذ در بخش شرقی عالم اسلام، مناسبات سیاسی گسترده‌ای با خلافت عباسی برقرار ساخت. خلیفه عباسی نیز با هدف احیاء قدرت مادی و معنوی دستگاه خلافت در مقابل سلجوقیان، با اعزام رسولانی به خوارزم، خوارزمشاه را در جهت مقاصد سیاسی وی یاری می‌داد. اتسز پس از تحصیل مشروعیت از خلیفه بغداد، مبارزات سیاسی را بر ضد سلجوقیان آغاز کرد و با تشویق و تحریک قراختائیان، در حاکمیت و اقتدار حکومت سلجوقی شکافی عمیق ایجاد نمود، به طوری که مرو، دارالملک سلطان سنجر را تحت حاکمیت خود درآورد. بعد از درگذشت اتسز، فرزندش ایل ارسلان، سیاست توسعه‌طلبانه او را دنبال کرد و موفقیت‌هایی نیز در این زمینه به دست آورد.

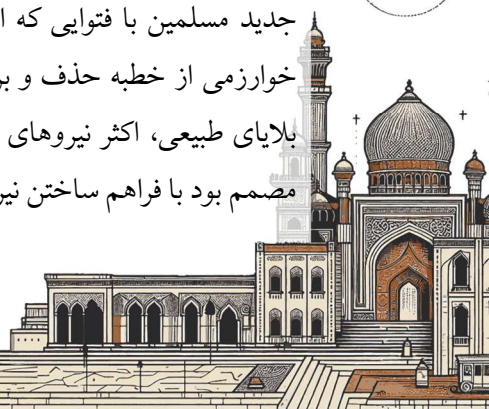
۱. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۹۰-۴۹۱، ۴۹۵.



هنگامی که علاءالدین تکش به قدرت رسید، حکومت خوارزمی نزدیک به بیست سال با مدعیان تاج و تخت پادشاهی، هم‌چون سلطان شاه محمود و سلاطین غور و سلجوقی روبه‌رو بود و در طی این ایام با ایجاد اتحاد سیاسی متوازن با دستگاه خلافت عباسی بر آنان غلبه کرد و با موفقیت‌های کسب شده نه تنها دولت خوارزمشاهیان را در مناطق شمالی سیحون تا حوالی طراز توسعه داد، بلکه با نابودی حکومت سلجوقی عراق و الحاق سرزمین‌های آنها به گرگانج، تا مرزهای بغداد، تخت‌گاه عباسیان، پیش رفت.

در این دوره، خوارزم در پرتو قابلیت و کاردانی خوارزمشاه، مرکز مهم اتخاذ تدابیر سیاسی و نظامی بود و در سایه تدابیر او چنان دولتی به وجود آمد که از حیث سیاسی، نظامی و اقتصادی از کلیه امکانات برخوردار شد و دولت‌های هم‌جوار را پشت سر گذاشت. وی آرمان سیاسی حکومت خوارزمشاهی را به جد دنبال کرد و کوشید هم‌چون آل بویه و سلاجقه بزرگ، خلافت عباسی را تحت سلطه و قدرت خویش درآورد. همین امر باعث اصطکاک هرچه بیشتر خوارزمشاهیان و عباسیان شد. خوارزمشاه نظر به سپاه قدرت‌مندی که در اختیار داشت، تا حدودی توانست از نظرگاه حقوق تاریخی - سیاسی، امتیازاتی از خلیفه بغداد تحصیل کند، اما مرگ نابهنگام او در سال ۵۹۶ هـ / ۱۱۹۹ م و بروز اختلافات میان مدعیان تاج و تخت پادشاهی وقفه‌ای در روند توسعه دولت خوارزمشاهی ایجاد کرد و در نتیجه، قلمرو ارضی حکومت خوارزمی در معرض یورش و هجوم عوامل نهاد خلافت، نظیر غوریان و قراختایان، قرار گرفت.

در این میان، سلطان محمد در سایه قوای نظامی و تشکیلات منظم اداری، تمامی مناطق از دست رفته را باز پس گرفت و به مبارزه جدی با دستگاه عباسی که عامل اصلی تحریک و تحریض حکومت‌های قراختایی و غوری علیه دولت خوارزمشاهی بود، پرداخت. وی برای پیش‌برد مقاصد سیاسی حکومتش، به وسیله یکی از علویان دربار خوارزم به عنوان خلیفه جدید مسلمین با فتوایی که از علمای پایتخت گرفته بود، نام خلیفه بغداد را در ممالک خوارزمی از خطبه حذف و برای نابودی او روانه بغداد شد، اما در اثناء پیش‌روی، بر اثر بلایای طبیعی، اکثر نیروهای خود را از دست داد و مجبور به بازگشت گردید. خوارزمشاه مصمم بود با فراهم ساختن نیرو و تجهیزات نظامی، دوباره به بغداد لشکرکشی کند که البته



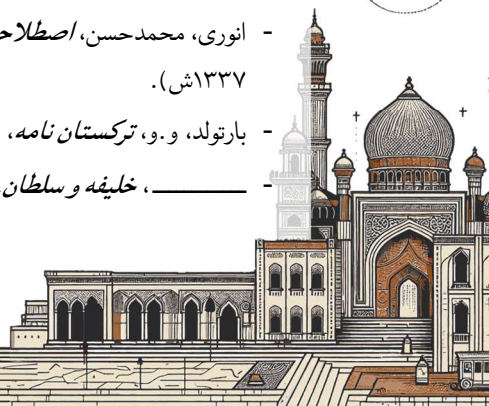


به علت تحریکات و سیاست توطئه‌آمیز الناصر در برانگیختن مغولان علیه دولت خوارزمشاهیان، برای رهایی از این خطر عظیم نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد، با این کار، الناصر از خطر حکومت خوارزمی رهایی یافت، ولی سرانجام با سیاست مرگ‌بار خود در چند دهه بعد، باعث فروپاشی نهاد خلافت عباسی، برای همیشه در عالم اسلام گردید.



## منابع

- ابن ابی اصیبعه، ابی العباس احمد، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، تحقیق نزار رضا (بیروت، بی‌نا، بی‌تا).
- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق یوسف الدقاق، الطبعة الثالثة (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م).
- \_\_\_\_\_، *اللباب* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق، ۲۰۰۰م).
- ابن اسفندیار، محمد، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم (تهران، انتشارات خاور، ۱۳۶۶ش).
- ابن بکران، محمد، *جهان‌نامه*، به اهتمام محمد امین ریاحی (تهران، انتشارات تابان، ۱۳۴۲ش).
- ابن جوزی، عبدالرحمان، *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم* (هند، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۹-۱۳۵۷هـ).
- ابن خلکان، شمس الدین، *وفیات الاعیان فی انباء انباء الزمان*، تحقیق محمد عبدالرحمان مرعشی (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م).
- ابن طقطقی، محمد، *الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیة* (بیروت، بی‌نا، بی‌تا).
- ابن عبری، غریغوریوس، *مختصر تاریخ الدول* (بیروت - لبنان، مطبعة کاتولیکیه لآباءه الیسعیین فی بیروت، ۱۹۵۸م).
- ابن فوطی، عبدالرزاق، *مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، تحقیق محمدکاظم امام (تهران، مؤسسه وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۶هـ).
- ابن کثیر، اسماعیل، *البدایة والنهائة*، تحقیق محمد عبدالعزیز النجار (قاهره، دارالغذ لعربی، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۱م).
- ابوالفداء، اسماعیل، *المختصر فی اخبار البشر* (مصر، مطبعة حسینیة، بی‌تا).
- اشپولر، برتولد، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ دوم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ش).
- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مفصل ایران*، (تهران، بی‌نا، ۱۳۱۲ش).
- امین رازی، احمد، *هفت اقلیم*، تصحیح جواد فاضل (بی‌جا، طبع علی اکبر علمی و ادیب، بی‌تا).
- انوری، محمدحسن، *اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی*، چاپ دوم (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۳۷ش).
- بارتولد، و.و، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ش).
- \_\_\_\_\_، *خلیفه و سلطان*، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ دوم (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷ش).

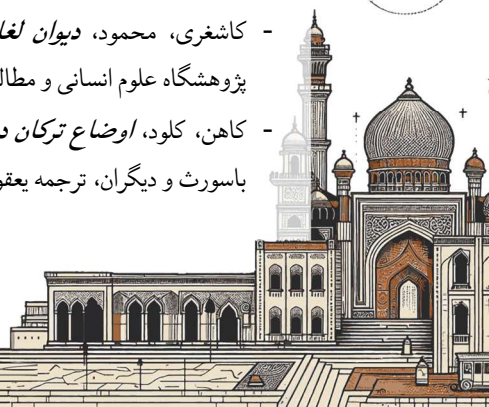




- بارکهاوزن، یواخیم، *امپراطوری زرد چنگیزخان و فرزندانش*، ترجمه اردشیر نیکپور (تهران، زوار، ۱۳۴۹ش).
- باسورث، ک. ا.، *تاریخ سیاسی و دودمانی ایران*، تاریخ ایران کیمبریج، چاپ دوم، گردآورنده جی آ. بویل، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش).
- برتشنایدر، امیلی، *ایران و ماوراءالنهر در نوشته‌های مغولی و چینی*، ترجمه و تحقیق هاشم رجب‌زاده، (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۱ش).
- بغدادی، محمد، *التوسل الی الترسل*، تصحیح احمد بهمنیار (تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵ش).
- بکران، نجیب، *جهان‌نامه*، به اهتمام محمد امین ریاحی، (تهران، انتشارات تابان، ۱۳۴۲ش).
- بناکتی، ابوسلیمان داود، *روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب*، به کوشش جعفر شعار (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ش).
- بنداری، فتح بن علی، *زبده النصره ونخبة العصر*، ترجمه حسن خلیلی (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶ش).
- بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول* (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷) ج ۱.
- بیضاوی، عبدالله، *نظام التواریخ*، تصحیح میر حسینی محدث ارموی (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲ش).
- پرشرون، مورس، *چنگیزخان*، ترجمه علی اقبالی (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۹ش).
- جبلی، عبدالواسع، *دیوان*، به اهتمام ذبیح الله صفا (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ش).
- جرفاذقانی، ناصح، *ترجمه تاریخ یمینی*، به اهتمام دکتر شعار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷ش).
- جوزجانی، منهاج الدین سراج، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش).
- جوینی، عظاملک، *تاریخ جهانگشا*، تصحیح عبدالوهاب قزوینی، چاپ سوم (تهران، بامداد، ۱۳۶۷ش).
- جوینی، منتجب، *عقبه الکتبه*، به اهتمام قزوینی و اقبال (تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۸ش).
- حافظ ابرو، *مجمع التواریخ السلطانیه*، به کوشش محمد مدرس زنجانی (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴ش).
- حسینی، صدر الدین، *اخبار الدوله السلجوقیه*، به اهتمام محمد اقبال (لاهور، بی‌نا، ۱۳۵۲هـ / ۱۹۳۳م).



- خواندمیر، غیاث‌الدین، *مآثر الملوک*، تصحیح میر هاشم محدث (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲ش).
- ذهبی، شمس‌الدین محمد، *دول الاسلام*، تحقیق فهیم محمد شلتوت و محمد مصطفی ابراهیم (مصر، الهيئة المصرية، ۱۹۷۴م).
- \_\_\_\_\_، *تاریخ الاسلام و وقایع المشاهیر والاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری (بیروت - لبنان، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م).
- راوندی، محمد، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال، چاپ دوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش).
- سبکی، ابی‌نصر عمر، *طبقات الشافعیه الکبری*، تحقیق محمود محمد الطنحی و محمد الحلو (قاهره، مطبعه عیسی البابی، ۱۳۸۳هـ / ۱۹۶۴م).
- سمعانی، ابی‌سعد محمد، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی (بیروت - لبنان، دارالجنان، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م).
- شبانکاره‌ای، محمد، *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش).
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل، *الواقی بالوفیات*، ج ۲ باعثناء دیدرینغ دارالنشر فرانزشتاینر بقیسبادن، ۱۴۰۱هـ / ۱۹۸۱م؛ ج ۴ باعثناء دیدرینغ، ۱۹۵۹م؛ ج ۸ باعثناء محمد یوسف نجم، دیدرینغ، دارالنشر، فرانزشتاینر بقیسبادن، ۱۳۹۱هـ / ۱۹۷۱م).
- عوفی، محمد، *تذکره لباب الالباب*، به اهتمام ادوارد براون (تهران، انتشارات فخر رازی، ۱۳۶۱ش).
- \_\_\_\_\_، *جوامع الحکایات ولوامع الروایات*، تصحیح مظاهر مصفا (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰ش).
- فخر رازی، محمد، *جامع العلوم*، به اهتمام سید علی آل داود (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲ش).
- قزوینی، زکریا، *آثار البلاد و اخبار العباد* (بیروت، ۱۳۸۰هـ / ۱۹۶۰م).
- قلقشندی، احمد، *صیح الاعشی فی صناعه الانشاء* (قاهره، ۱۳۴۲ش / ۱۹۶۰م).
- کاشانی، عبدالله، *زبدۃ التواریخ*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه (تبریز، بی‌نا، ۱۳۴۳ش).
- کاشغری، محمود، *دیوان لغات التترک*، ترجمه و تنظیم الفبایی دکتر محمود دبیر سیاقی (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ش).
- کاهن، کلود، *اوضاع ترکان در فاصله برافتادن سلجوقیان و برآمدن مغولان*، سلجوقیان، ویراستار باسورث و دیگران، ترجمه یعقوب آژند (تهران، مولی، ۱۳۸۰ش).







- گروسه، رنه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ سوم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش).
- مجهول المؤلف، *مجمعل التواربخ والتقصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار (تهران، بی نا، ۱۳۱۸ش).
- محمد خوافی، احمد، *مجمعل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ (مشهد، بی نا، ۱۳۲۹ش).
- مستوفی، حمد الله، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوائی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش).
- مقدسی، ابوشامه، *تراجم رجال القرنین السادس والسابع*، تصحیح محمد زاهد الکوثری، الطبعة الثانية (بیروت، دارالحیل، ۱۹۷۴م).
- منذری، محمد، *التکمله لوفیات النقلة*، باعثناء بشار عواد معروف (بغداد، بی نا، ۱۳۱۹هـ / ۱۹۶۹م).
- المؤید بالله، ابراهیم، *طبقات الزیدیه الکبری*، تحقیق عبدالسلام بن عباسی الوجیه (اردن، مؤسسه امام زید، ۱۴۲۱هـ / ۲۰۰۱م).
- میرخواند، محمد، *روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء*، تصحیح جمشید کیانفر (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ش).
- وطواط، رشیدالدین، *عرائس الخواط وایکار الافکار*، به اهتمام قاسم تویسرکانی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش).
- \_\_\_\_\_، *مجموعه الرسائل*، تحقیق محمد افندی فهمی (مصر، مطبعه المعارف، ۱۳۱۵هـ).
- همدانی، رشیدالدین فضل الله، *جامع التواربخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی (تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳ش).
- \_\_\_\_\_، *جامع التواربخ*، تصحیح بهمن کریمی (تهران، اقبال، ۱۳۳۸ش).
- یاقوت حموی، شهاب الدین، *معجم البلدان* (بیروت - لبنان، ۱۹۸۶م).
- CAHEN. Cl. *BARKYARUK*, EL2, vol. I.
- Spuler B, *Gurkhan*, EI2, vol. II.
- Togan. Zekivelidi, *kharazmian glossary of the mugaddimat Aladab* (Istanbul universitisi Edebiyat fakultesi yayin larından) ist, 1957.





## مهاجرت قبایل عرب به آسیای مرکزی و پی آمدهای آن در قرون اولیه هجری

اصغر محمودآبادی<sup>۱</sup> سیدمسعود شاهمرادی<sup>۲</sup>

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، ایران.  
۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان، ایران.

### چکیده:

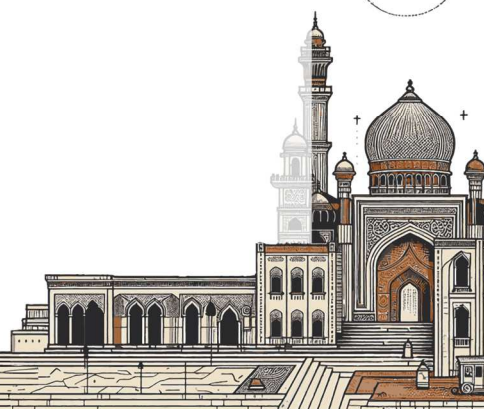
یکی از آثار فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، مهاجرت برخی از اعراب جزیره العرب به مناطق تازه فتح شده بود. با وجود این که اندیشه اسکان دائمی اعراب در شرق به نخستین دوره فتوحات بازمی گشت اما در دوره امویان، به این امر بیشتر توجه می شد. حضور مهاجران در منطقه شرق، حفاظت از سرزمین های فتح شده را آسان تر می کرد. هم چنین می توانست زمینه های لازم برای افزایش جمعیت و تأمین نیروی جنگی برای فتوحات بعدی در مشرق را فراهم سازد. مهاجرت اعراب هرچند به ظاهر انگیزه نظامی داشت، اما بی تردید، ریشه های اقتصادی و سیاسی نیز در آنها مؤثر بود. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه ای درصدد بررسی عوامل مؤثر در اسکان قبایل عرب در آسیای مرکزی و پی آمدهای گوناگون آن تا اواسط قرن دوم هجری (فروپاشی امویان) است.

کلیدواژه ها: مهاجرت، عرب، آسیای مرکزی، شرق، امویان.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۲/۱۷ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۴/۰۵/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۷/۲۵ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰





## مقدمه

با پیروزی مسلمانان در جنگ نهاوند، دروازه های ایران به طور کامل بر روی اعراب گشوده شد و با تصرف مناطق شرقی، مرز حکومت اسلامی از شرق تا رود جیحون گسترش یافت. بدین ترتیب اعراب همسایه ترکان شدند و خود را برای هجوم به آن سوی جیحون و تهدید حاکم محلی ترک بخارا و سمرقند آماده کردند.

هنگامی که اعراب به سوی شرق پیش روی کردند و به خراسان رسیدند در هیچ یک از این نواحی، حکومتی مقتدر وجود نداشت بلکه در تمام این منطقه از کابل در شرق تا طخارستان، ختل، سغد، بلخ و خوارزم حکومت های خودمختار فرمان می راندند. با تصرف مرو، این شهر به صورت پایگاه نظامی ثابت اعراب درآمد و برای حمله های بعدی به آسیای مرکزی در شرق استفاده شد.

نخستین لشگرکشی های اعراب به آن سوی آمو دریا بیشتر جنبه غارت گری داشت و فقط در زمان امارت قتیبه بن مسلم باهلی بود که امر انقیاد آن سرزمین به نحوی اساسی آغاز شد. در برخی از نقاط مانند بخارا و سمرقند پادگان های عرب مستقر گشتند و بخش مهمی از آسیای مرکزی به تصرف اعراب درآمد.

برنامه ای برای اسکان دائمی اعراب در شرق، پیش از حکومت معاویه وجود نداشت و به گفته گردیزی، اعراب از زمان معاویه به فکر اسکان دائم در این منطقه افتادند و از همین زمان به بعد بود که نیاز به مهاجرت دسته جمعی قبایل عرب به مناطق مفتوحه، بیش از هر زمان دیگری احساس شد.

حضور مهاجران در منطقه شرق در ابتدا اهداف نظامی داشت؛ زیرا حفاظت از سرزمین های مفتوحه را آسان تر می کرد و زمینه های لازم برای افزایش جمعیت و تأمین نیروی نظامی برای فتوحات بعدی در مشرق را فراهم می ساخت. هم چنین دارای اهداف اقتصادی نیز بود؛ زیرا حکومت اموی که ریشه در اشرافیت قبایلی داشت برای اداره امور خود و سرکوب شورش های ضد اموی، نیاز شدیدی به تجمع ثروت داشت.

با این حال می توان برای علت مهاجرت قبایل عرب، انگیزه های سیاسی نیز متصور شد؛ زیرا قبایلی که به هر دلیل با نظام اموی ناسازگاری داشتند، به اجبار برای رهایی از



مجازات‌های سنگین، به نقاط دور دست می‌گریختند. به غیر از این موارد، عواملی مانند مفتوح بودن جبهه‌های جهاد در مرزهای شرقی و عبور راه ابریشم از آسیای مرکزی از عوامل مؤثر در مهاجرت قبایل عرب به سمت شرق هستند. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای درصدد بررسی عوامل مؤثر در اسکان قبایل عرب در آسیای مرکزی و پی‌آمدهای گوناگون آن تا اواسط قرن دوم هجری (فروپاشی دولت اموی) است.

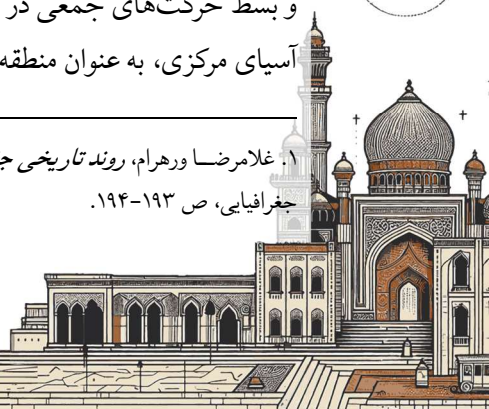
### محدوده آسیای مرکزی

حدود آسیای مرکزی را می‌توان از سواحل شمالی و اراضی شرقی ایران تا سرحدات غربی چین دانست که سرزمین‌های جنوبی دشت سیبری در شمال آن واقع است و کوه‌های هیمالیا، اراضی جنوبی و جنوب شرقی آسیای مرکزی را از سایر کشورها جدا می‌کند. در حال حاضر در این منطقه وسیع، سرزمین‌های افغانستان، ترکستان شرقی و غربی، مغولستان، تبت و جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان قرار دارند.

قلمروی آسیای مرکزی، منطقه‌ای وسیع با وضعیت جغرافیایی متفاوت است. ناحیه کوهستانی، دشت‌های گسترده، سواحل رودخانه‌ای و بیابان‌های بی‌آب و علف از ویژگی‌های این سرزمین است. به غیر از نواحی کوهستانی، دشت‌های حاصل‌خیز این سرزمین، امکان سکونت یا شهرسازی را در آن فراهم می‌کند.<sup>۱</sup>

به بخشی از آسیای مرکزی که در میان دو رود آمودریا و سیردریا جای دارد در منابع کهن عربی و فارسی ماوراءالنهر و در فارسی فرارود می‌گویند. هم‌چنین به بخشی از شمال و شرق آسیای مرکزی در برخی از دوره‌ها ترکستان می‌گفته‌اند. به علاوه بخش‌هایی از خراسان بزرگ؛ یعنی قسمت‌های شمالی آن نیز، گاهی بخشی از آسیای مرکزی به حساب آمده است. با وجود محدوده بیان شده برای منطقه آسیای مرکزی، باید خاطر نشان کرد جریان قبض و بسط حرکت‌های جمعی در قرون متمادی مانع از آن است که بتوان محدوده‌ای دقیق برای آسیای مرکزی، به عنوان منطقه‌ای به خصوص از سایر مناطق مشخص نمود.

۱. غلامرضا ورهام، روند تاریخی جغرافیای فرهنگی در آسیای مرکزی (قرن اول هجری)، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ص ۱۹۳-۱۹۴.





می‌توان گفت که استفاده از اصطلاح آسیای مرکزی در تاریخ، بیشتر برای اطلاق به مناطقی است که در چارچوب یک واقیت تاریخی و فرهنگی آشکار قرار گرفته‌اند تا واقعیتی جغرافیایی. در واقع منظور از آسیای مرکزی، تصویری فرهنگی است که در تاریخ تمدن‌های این منطقه ظاهر شده است و نباید آن را با منطقه‌ای دارای مرزهای معین و محدود، چه در گذشته و چه در حال ارتباط داد. هم‌چنین لازم به یادآوری است که به سبب استفاده بیشتر محققان تاریخ از اصطلاح آسیای مرکزی، در این تحقیق نیز، این واژه بر دیگر اصطلاح‌های اطلاق شده بر این ناحیه، هم‌چون آسیای میانه<sup>۱</sup> ترجیح داده شده است.

### روند فتوح آسیای مرکزی

درباره فتوحات آسیای مرکزی، تقریباً به جز اطلاعات منابع عربی، اخبار دیگری در دست نیست. روایت‌های محدود فارسی نیز، پس از دست‌کاری و به زبان عربی به ما رسیده است. اخبار منابع چینی در این باره بسیار کم است و فقط دایرة المعارف چینی آغاز قرن یازده میلادی به نام *تسه - فویوآن - گوی*، تا حدی از این امر مستثنا است.<sup>۲</sup>

۱. در قرن نوزدهم میلادی، ماوراء النهر به تصرف دولت تزاری روس درآمد و به عنوان «ترکستان روس» مشهور شد. (ر.ک، بارتولد، و.و. *خاورشناسی در روسیه و اروپا*، ص ۲۹۴-۳۲۴). کمی پس از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، ترکستان روس در سال ۱۹۲۴م به آسیای میانه، تغییر نام داد. در همان زمان براساس تقسیم بندی جدیدی که به گفته شکورزاده، به زور تیر انجام شد (میرزا شکورزاده، *تاجیکیان در مسیر تاریخ*، ص ۳۷۹-۴۱۱) آسیای میانه، جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قریزستان و بخشی از جنوب قزاقستان را در بر گرفت. در این تقسیم بندی ملاحظات سیاسی بر سایر مسائل مقدم شمرده شده بود (میرزا، شکورزاده، *پیشین*، ص ۳۷۹-۴۱۱) بنا به نوشته پرویز ورجاوند واژه‌ای به نام آسیای میانه به عنوان یک محدوده جغرافیایی یا واحد سیاسی در دایرة المعارف روسیه تزاری وجود ندارد اما در دومین *دایرة المعارف بزرگ شوروی* که در سال ۱۹۵۷ به چاپ رسیده است به عنوان «آسیای میانه» بر می‌خوریم که با واژه روسی سردنیایا آزا (Sredniaia Azia) مطرح شده است. در سال ۱۹۲۴م اصطلاح سردنیایا یا آزا (sredniaia Azia) برای گذاردن تفاوت میان سردنیایا آزا «آسیای میانه» و سنترالنایا آزا «(Tesntralnaia Azia) آسیای مرکزی» به کار گرفته شد. باید دانست که آسیای مرکزی به شرق کوه‌های پامیر کشیده می‌شود (بلنیتسکی، آ؛ *خراسان و ماوراء النهر (آسیای میانه)* ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۴، ص ۱۱-۱۳).

۲. و. و. بارتولد، *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۲۶۵.

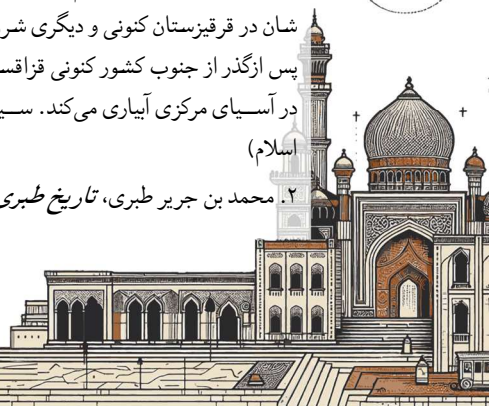


سپاهیان مسلمان در دوره عمر، در چند محور جهان قدیم شامل غرب، شمال و شرق به رهبری فرمان‌دهانی توانا پیشرفت کردند و پیروزی‌های مهمی در برابر بیزانس و ایران کسب نمودند. مسلمانان پس از به دست آوردن یک پیروزی بزرگ بر ارتش بیزانس، با اجازه مدینه، راهی ایران شدند. اعراب با اعتقاد اسلامی، لشگر ایران را در نبرد قادسیه (۶۳۰ م) شکست دادند و در سال بعد در جلولا پیروزی خود را کامل کردند. با پیروزی مسلمانان در نهبوند (۶۴۲ م) دروازه‌های ایران، به طور کامل بر روی اعراب گشوده شد. اعراب از جانب دیگر نیز با فرمان‌دهی احنف بن قیس، شمال ایران را تصرف کردند. به این ترتیب، مرز امپراتوری اسلامی از شرق تا رود جیحون<sup>۱</sup> گسترش یافت و رود جیحون به عنوان مرز رسمی پذیرفته شد. حال اعراب، همسایه ترکان شده بودند و خودشان را برای هجوم به آن سوی جیحون آماده می‌کردند. بنابراین با انقراض دولت کهن ایران، اعراب به تهدید بزرگی برای ترکان تبدیل شدند و شروع به تهدید حاکم محلی ترک بخارا و سمرقند کردند. خاقان ترک نیز، لشگر بزرگی را از فرغانه که مرکز اصلی ترکان در آسیای مرکزی بود و از مردم محلی ترکستان سفلی (اهل السغد) گرد آورد و از این طریق به همراهی با یزدگرد پرداخت.<sup>۲</sup>

هنگامی که اعراب به سوی شرق پیش‌روی کردند و به خراسان رسیدند در هیچ یک از این نواحی، حکومت مقتدری وجود نداشت بلکه تمام این منطقه از کابل در شرق تا طخارستان، ختل، سغد، بلخ، خوارزم و بسیاری نواحی دیگر، دارای حکومت‌های

۱. نام باستانی آریایی رود جیحون، آمودریا و خشاب (وخشو) بوده است. وخاب نیز از دیگر نام‌های این رودخانه در عهد هخامنشیان به شمار می‌رفته است (ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۱۶۹) رودخانه جیحون از فلات پامیر سرچشمه گرفته و به دریاچه آرال می‌ریزد. طول آن ۲۵۴۰ کیلومتر است. این رودخانه دارای دو شعبه عمده، شامل رودخانه وخش در جنوب غربی تاجیکستان به طول ۹۷۵ کیلومتر و پیاندژ با طول ۶۴۰ کیلومتر است. رودخانه مهم دیگر این ناحیه سیحون یا سیر دریاست که یکی از دو رود پر آبی است که به دریاچه خوارزم (آرال) می‌ریزد. (رود دیگر آمودریا است). در منابع اروپای غربی، سیر دریا با نام یونانی باستانی یکسارتس شناخته می‌شود. این رود دو سرچشمه دارد، یکی کوه‌های تین شان در قرقیزستان کنونی و دیگری شرق ازبکستان. این رود در ۲۲۲۰ کیلومتر در غرب و شمال غربی سرچشمه دارد و پس از گذر از جنوب کشور کنونی قزاقستان به دریاچه خوارزم می‌رسد. این رود در گذارش سرتاسر کشت‌زارهای پنبه را در آسیای مرکزی آبیاری می‌کند. سیردریا از کنار شهرهای خجند و قیزیل اوردا و خوقند می‌گذرد. (دایرة المعارف اسلام)

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۴، ص ۲۶۴.







خودمختار بودند. شواهدی در ادبیات اسلامی وجود دارد که مربوط به اولین دیدار اعراب و ترکان در اطراف مرو است. مرو پایگاه نظامی ثابت اعراب بود که برای تهاجم‌های بعدی آسیای میانه در شرق تأسیس شد و این زمانی بود که دولت کوچک اسلامی در مدینه در روزگار عمر، تبدیل به یک دولت قدرت‌مند شده بود.

شهر مرو در دهه‌های نخستین به تصرف مسلمانان در آمد. ابن اثیر در کتاب *تاریخ کامل* خود به دو سال هجده و بیست و دو هجری قمری اشاره می‌کند که احنف بن قیس به سوی مرو شاهجان تاخت؛ زیرا یزدگرد در آن هنگام در مرو بود. چون احنف بدان‌جا رسید یزدگرد به مروالروء رفت تا از خاقان چین و پادشاه سغدیان یاری طلبد.<sup>۱</sup>

مرو به صورت صلح و در ازای پرداخت هزار هزار درهم و دویست هزار جریب گندم و جو فتح شد. پس از تسخیر مرو به دستور عبدالله بن عامر، احنف عازم بقیه نواحی طخارستان گردید و طالقان، فاریاب و سرانجام بلخ، پایتخت طخارستان فتح شد.<sup>۲</sup> خوارزم نیز در همین هنگام، مورد حمله سپاهیان عرب قرار داشت اما در این مرحله تصرف نشد.<sup>۳</sup>

در دوران خلافت عثمان (۲۳-۳۵ هـ. ق) عبدالله بن عامر، مأمور تسخیر شرق شد. طبق اسناد و مدارکی که به تازگی در چین یافته شده است عبدالله از جیحون عبور کرد و مردم ماوراءالنهر پس از اطلاع از سقوط خراسان در آن سوی جیحون، مطیع شدند. به روایت دیگر در فاصله سال‌های ۲۹-۳۴ ق، عرب‌ها تا میمرغ در جنوب شرقی سمرقند پیش رفتند و این ولایت را پس از تصرف خراب کردند و پیمانی نیز میان مردم ماوراءالنهر و عثمان بسته شد.<sup>۴</sup> در روزگار معاویه، عبدالله بن عامر دوباره عامل بصره شد و قیس بن هیثم را در سال ۴۱ هـ. ق بر خراسان گماشت. ورود قیس با شورش‌های مردم بادغیس، هرات، پوشنگ و بلخ هم‌زمان بود. به دستور قیس، آتشکده نوبهار بلخ را که معبدی مورد احترام بود ویران کردند. بلخ دوباره مجبور به صلح شد و سر تسلیم فرود آورد.<sup>۵</sup> پس از قیس، عبدالله خازم نیز با مردم

۱. عزالدین علی ابن الاثیر، *تاریخ الکامل*، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۳۳.

۲. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۵۵.

۳. محمد بن جریر طبری، *پیشین*، ص ۱۷.

۴. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، تهران: نقره، ۱۳۴۷، ص ۴۰۳، ۴۰۸.

۵. محمد بن جریر طبری، *پیشین*.



هرات، پوشنگ و بادغیس صلح کرد و به آنان امان داد و در عوض مال بسیاری از ایشان گرفت. بلاذری در این باره می‌نویسد:

زیاد بن ابوسفیان در سال ۴۵ هـ. ق، حاکم بصره شد. او امیر بن احمر را بر مرو، خلیل بن عبدالله حنفی را بر ابر شهر، قیس بن هیشم را بر مرورود، طالقان و فاریاب، نافع بن خالد طاحی از ازد را بر هرات، باغیس، پوشنگ حاکم گردانید. از این رو، امیر نخستین کسی بود که عرب‌ها را در مرو سکونت داد.<sup>۱</sup>

شاید عبارت سکونت عرب در مرو، حاکی از سکونت نداشتن عرب در سایر شهرهای این منطقه باشد. هم‌چنان که این عبارت نشان می‌دهد این شهروندان به همراه خانواده‌های خود در آن ساکن شده‌اند.<sup>۲</sup>

در سال ۵۱ هـ. ق ربیع بن زیاد حارثی از سوی زیاد بر خراسان گماشته شد. به همراه ربیع، مردمان و سپاهیان زیادی با خانواده، رهسپار خراسان شدند و در ناحیه مرو ساکن گردیدند.<sup>۳</sup> محل اسکان آنان می‌بایست در زمین‌های سفلی آمودریا یا جیحون بوده باشد. معاویه پس از درگذشت زیاد بن ابوسفیان، عبیدالله بن زیاد را به حکومت خراسان فرستاد. او در سال ۵۴ هـ. ق از رود بلخ گذشت و به بیکنند آمد و بر خاتون بخارا پیروز شد.<sup>۴</sup> بدین سان، بخش مهمی از فتوحات چغانیان به قلمرو مسلمانان افزوده گردید. هم‌چنین در سال ۵۶ هـ. ق، سعید بن عثمان از سوی معاویه والی خراسان شد. وی از اراضی رود بلخ گذشت و به بخارا آمد و سمرقند را متصرف شد.

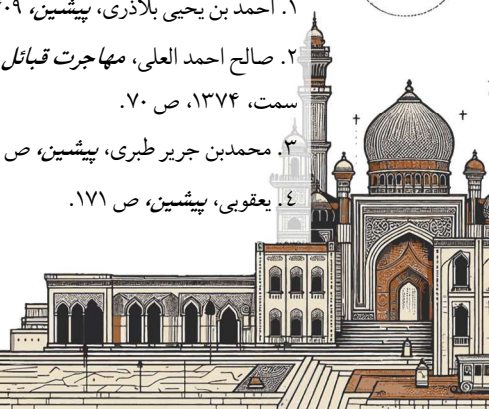
با توجه به مطالب منابع تاریخی، فتح بخارا و سمرقند آسان نبود؛ زیرا مردم این دو شهر و دیگر نواحی سغد و ترکستان، به ویژه کش و نسف از خود پایداری زیادی نشان دادند. سعید علاوه بر شهرهای نام برده، ترمذ را نیز در همان سال فتح کرد و مدتی در آن جا ماند. در زمان یزید اول، جانشین معاویه، سلم بن زیاد با خوارزمیان صلح کرد و تا سمرقند پیش رفت و به

۱. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ۴۰۹ - ۴۱۰.

۲. صالح احمد العلی، مهاجرت قبائل عرب در صدر اسلام، ترجمه هادی انصاری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۷۴، ص ۷۰.

۳. محمدبن جریر طبری، پیشین، ص ۱۵۶.

۴. یعقوبی، پیشین، ص ۱۷۸.





خجند لشگرکشی کرد اما در تصرف آن جا ناموفق ماند. به دنبال انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت خراسان، دوباره تاخت و تازها به ماوراءالنهر از مرو آغاز شد. به همین علت مرو را لشگرگاه اسلام در این زمان می نامیدند.<sup>۱</sup>

در سال ۷۸ هـ ق و در زمان عبدالملک اموی، حجاج سردار خود مهلب بن ابی صفره را به حکومت خراسان فرستاد. مهلب با جنگ‌های پی در پی، ختل و خجند را فتح کرد و موفق شد شهرهای متعددی از آسیای مرکزی را خراج‌گزار امویان کند. پس از او، پسرش، یزید بن مهلب به جانشینی او رسید. وی به شهر بتم حمله برد و در لشگرکشی به خوارزم، اموال بسیاری به دست آورد. رفتار خشن یزید بن مهلب در لشگرکشی به خوارزم و برهنه کردن اسیران در سرمای زمستان و پوشاندن لباس‌های آنان به سربازان خود<sup>۲</sup> از کارهایی بود که بر خلاف توصیه‌های اسلامی صورت می‌گرفت.

نخستین لشگرکشی‌های اعراب به آن سوی آمودریا، بیشتر جنبه دزدی و غارت‌گری داشت و فقط در زمان امارت قتیبة بن مسلم باهلی بود که امر انقیاد آن سرزمین به نحوی اساسی و استوارتر آغاز شد و در برخی از نقاط، مانند بخارا و سمرقند، پادگان‌های عرب مستقر گشتند. در سال ۸۶ هـ ق، عبدالملک به درخواست حجاج، قتیبة بن مسلم باهلی را به حکومت خراسان گماشت. قتیبه، بلخ و طالقان را آرام ساخت و به شومان و اخرون رفت. شهریاران این سرزمین‌ها (چغانیان و کفان) هدایای بسیاری به قتیبه دادند و بدین‌گونه تسلیم شدند. قتیبه، برادرش صالح را بر حکومت ماوراءالنهر گماشت. صالح توانست سرزمین‌های کاسان و اورشت را در فرغانه به چنگ آورد و آن‌گاه بخش کهن فرغانه؛ یعنی خشکت را متصرف شود. فتوحات پی در پی سبب شد تا مردم گوزگان با قتیبه صلح کنند و بدین ترتیب بخش مهمی از آسیای مرکزی به تصرف قتیبه درآمد. هنوز زمانی نگذشته بود که سرزمین‌های نو میجکت، کرمینیه و رامتین هم به قلمروی مسلمانان افزوده شد.

۱. ابراهیم بن محمد اصطخری، *المسالک و الممالک*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۲۰۸.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، *پیشین*، ص ۱۷۲.



قتیبه در حدود ۸۹-۹۰ ه. ق، بخارا را نیز متصرف شد.<sup>۱</sup> و بسیاری از مردم، شهر را رها و ترک کردند؛ زیرا عرب‌ها طبق عادت در خانه ساکنان بومی مسکن می‌گزیدند. محله‌هایی نیز جداگانه برای سکونت اعراب اختصاص داده شد و به زودی پادگان‌های نظامی برپا شد. به دستور قتیبه، مسجد جامع در بخارا بنا گردید و شهر به تدریج به یکی از مراکز علمی جهان اسلام بدل شد.<sup>۲</sup>

قتیبه پس از فتح بخارا از ساکنان شهر خواست که نیمی از خانه‌ها و زمین‌های خویش را به اعراب دهند. برخی از بخاریان ثروتمند بهتر دانستند از تمامی اموال منقول و غیر منقول خویش که در حدود شهر بود صرف نظر کنند و به حومه بخارا نقل مکان نمایند و در آن‌جا هفتصد کوشک برای خود بنا کردند. بنا به گفته نرشخی این اشخاص دهقان نبوده، بلکه از بازرگانان بیگانه بوده‌اند. بازرگانان مزبور در کنار کوشک‌ها، خانه‌هایی نیز برای خدمه و پیروان خود ساختند و باغ‌ها احداث نمودند و بدین ترتیب شهر جدیدی به وجود آمد که از لحاظ وسعت از شهر قدیم کمتر نبود و از حیث عده نفوس بر آن برتری داشت.<sup>۳</sup>

قتیبه، سمرقند را نیز با استفاده از ترفندهای نظامی فتح کرد<sup>۴</sup> و بدین سان سغد، مانند طخارستان به قلمروی اسلام اضافه شد. قتیبه شهرهای کش و نسف را با صلح فتح کرد و خوارزم به ویژه شهرهای پارگینی و فیل با قتیبه از در آشتی درآمدند. متصرفات قتیبه به قلمرو ترکان شرقی نزدیک شد و ترکان سد مقاومی در برابر نفوذ اعراب به سرزمین‌های شمالی‌تر ایجاد کردند. در لشکرکشی قتیبه به سمرقند، بخاریان شرکت داشتند و در هجوم به شاش و فرغانه به جز اهالی بخارا، ساکنان کش، نسف و خوارزم نیز اعراب را یاری می‌کردند.

خسونت قتیبه در اداره شرق و کشته شدن دسته جمعی مردم طالقان به دست پسر قتیبه در سال ۹۰ ه. ق،<sup>۵</sup> نشان‌گر مسائلی بود که به ناآرامی‌های شرق ایران، رنگ دیگری می‌داد. قتیبه

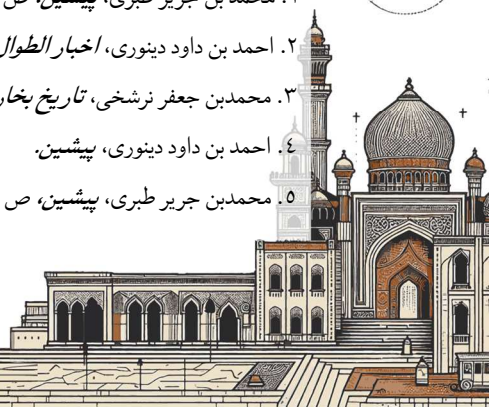
۱. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۱۹۹.

۲. احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، تهران: نی، ۱۳۶۶، ص ۳۶۹.

۳. محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۹۷.

۴. احمد بن داود دینوری، پیشین.

۵. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۲۰۷.





به راحتی اسرا را روانه بازارهای برده فروشی کوفه و بصره می‌کرد. در این حال، حتی وجود پایگاه‌های نظامی اعراب در شرق به ویژه ماوراءالنهر نتوانست جلوی اعتراض مردم را بگیرد.<sup>۱</sup> برخی از مردم، مانند سغدیان به ناچار دست به مهاجرت به فرغانه زدند؛ زیرا توان تحمل دشواری‌ها و پرداخت مالیات‌های سنگین را نداشتند.

در سال ۹۵ هـ. ق، حجاج سپاهی را از عراق روانه خراسان کرد. هنگامی که سپاهیان به خراسان رسیدند، قتیبه جنگ را آغاز کرد. او در شاش یا بکشمهن بود که خبر درگذشت حجاج به اطلاعش رسید. او از این خبر متأثر شد، جنگ را متوقف ساخت و به مرو بازگشت.<sup>۲</sup> در دایرة المعارف چینی آغاز قرن ۱۱ میلادی به نام *تسه - فویوآن - گوی* در نامه‌هایی از طرف برخی از امرا خطاب به امپراتور چین نقل شده که بر ضد اعراب استدعای یاری کرده‌اند. نامه‌هایی از جمله، نامه غورک امیر سمرقند که طبری نیز از وی یاد کرده است و اهمیت ویژه‌ای دارد. این نامه در ماه دوم سال ۷۱۹ م به پایتخت چین رسیده بود و بنابراین در پایان سال ۷۱۸ م و یا آغاز سال ۷۱۹ م، یعنی در سال ۱۰۰ هـ. ق نوشته شده است.

گمان نمی‌رود که در اصالت این نامه، تردیدی وجود داشته باشد و نام قتیبه که به طور کلی در کتاب‌های مورخان چینی برده نشده و سابقه ندارد، گواهی بر این امر است. گذشته از این گمان نمی‌رود که چینیان اطلاع داشته بودند که درست در آن زمان قرن اول هجری پایان می‌یافته است. نکته شایان توجه دیگر این است که سمرقندیان، سال ۷۱۸-۷۱۹ م / ۱۰۱-۱۰۰ هـ. ق را سی و پنجمین سال آغاز حمله اعراب به سرزمین خویش می‌شمردند. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که نخستین لشگرکشی اعراب را حمله‌ای می‌دانستند که در منابع عربی به والی سلم بن زیاد (۶۲-۶۴ هـ. ق) نسبت داده می‌شود.

به رغم همه مطالب، از نامه غورک، مطالبی برای تحقیق انتقادی نوشته‌های منابع عربی به دست می‌آید. تصور و نظر سمرقندیان درباره این که سیادت عرب می‌باید فقط صد سال دوام یابد (بر اساس نامه غورک) شایان توجه بسیار است. شکی نیست که در ذهن اعراب، آغاز قرن تازه هجری با انتظاریهایی توأم بوده است و بعدها عباسیان از آن انتظارها بهره گرفتند.

۱. محمد بن جعفر نرشخی، پیشین، ص ۴۹.

۲. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۲۶۷ و ۳۹۳.



می‌توان نتیجه گرفت که مردم آسیای مرکزی معتقد بودند که سیادت اعراب، بیش از صد سال نخواهد بود و به خاطر این اعتقاد، متوجه و مراقب گذشت سال‌های گاهنامه اسلامی بودند و در سال صدم هجری، انتظار پایان کار اعراب را داشتند.

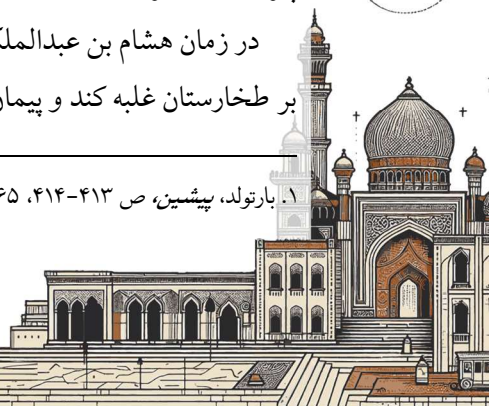
در سال ۹۸ هـ. ق، ترکان غربی بار دیگر از ترکان شرقی جدا شدند و سولو رئیس قبیله تورغشان، دولتی مقتدر تأسیس کرد. این دولت به گفته منابع عربی تا سال ۱۱۹ هـ. ق و به قول متون چینی تا ۱۲۰ هـ. ق باقی و برقرار بوده است. سولو که سراسر بخش غربی آسیای مرکزی را در تصرف داشت نمی‌توانست ماوراءالنهر را به رایگان و بدون مبارزه تسلیم اعراب کند. اعراب سغد را بوستان امیرمؤمنان می‌شمردند ولی داشتن آن‌چنان سرزمین ثروتمندی برای ترکان نیز واجد اهمیت بسیار بوده است. سولو در دوران پادشاهی خویش، دهقانان عاصی را علیه اعراب یاری کرد و آن‌قدر به اعراب زیان رسانید که ایشان لقب ابومزاحم به وی دادند.<sup>۱</sup>

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هـ. ق به خلافت رسید، جراح بن عبدالله حکمی عامل خراسان شد. او عبدالله بن معمر یشکری را بر ماوراءالنهر گماشت. عبدالله کوشش کرد تا سرزمین‌های بیشتری به دست آورد اما با پایداری مردم چین روبه‌رو شد و به چاچ رفت. عمر کوشش کرد تا دگرگونی‌هایی در امور جمع‌آوری مالیات و حقوق مسلمانان و موالی به وجود آورد و به آنان فرصت دهد تا از امکاناتی مساوی بهره‌مند شوند. این امر به ویژه در ماوراءالنهر با استقبال مردم مواجه شد اما این تغییرات با مرگ عمر به روش گذشته، بازگشت.

در زمان یزید بن عبدالملک، سعید بن عمرو جرسی به سغد لشکر کشید؛ زیرا پس از مرگ قتیبه، سغدیان از ترکان یاری خواسته بودند و ترکان نیز به آنها قول مساعد داده بودند. او پیروزی‌های فراوان به دست آورد به گونه‌ای که همه دژهای سغد را فتح کرد.

در زمان هشام بن عبدالملک که در ۱۰۵ هـ. ق به حکومت رسید، نصر بن سیار توانست بر طخارستان غلبه کند و پیمان صلحی منعقد نماید. سپس اسد بن عبدالله قسری توانست

۱. بارتولد، پیشین، ص ۴۱۳-۴۱۴، ۲۶۵-۲۶۹.







صلحی میان اعراب ازد و ساکنان منطقه به وجود آورد. با این حال تلاش‌های اسد برای فتح سرزمین‌های بیشتری در ختل بی نتیجه ماند. در زمان اسد بن عبدالله قسری، مرو پایگاه مهم عرب‌ها به شمار می‌آمد و مرکز خراسان نامیده می‌شد. در این زمان کارگزاران خراسان پیشروی می‌کردند و با فرارسیدن زمستان در مرو شاهجان پناه می‌گرفتند.<sup>۱</sup>

هشام در ۱۰۹ ه. ق، اشرس بن عبدالله سلمی را مأمور خراسان کرد. سیاست‌های مالی و معافیت از پرداخت جزیه برای تازه مسلمانان، حکومت اشرس را دچار نابسامانی کرد. این سیاست در آغاز سبب گرایش بیشتر مردم به اسلام شد اما این کار توان مالی دستگاه خلافت را کاهش داد و هنگامی که اشرس از قول خود سرباز زد، بسیاری از مردم سمرقند شهر را ترک کردند و به ترکان پیوستند. اشرس جنگ‌های متعددی در آن سرزمین کرد.

در سال ۱۱۰ ه. ق اوضاع ماوراءالنهر آشفته بود؛ زیرا عامل سمرقند؛ یعنی نصر بن سیار با پایداری سخت مردم روبه رو شد که دامنه آن تا بخارا گسترش یافته بود و او می‌بایست کاری بنیادی برای ابقاء قدرت انجام می‌داد. هشام در ۱۱۲ ه. ق، جنید بن عبدالرحمان مری را به امارت خراسان گماشت و او پیروزی‌های چشم‌گیری در سغد و طخارستان به دست آورد.<sup>۲</sup> هشام در ۱۱۷ ه. ق، اسد بن عبدالله قسری را دوباره به امارت خراسان گماشت اما اوضاع نابسامان ماوراءالنهر کار را دشوارتر کرده بود. به ویژه که داعیان عباسی، کارشان بالا گرفته بود و هوادارانی پیدا کرده بودند. علاوه بر آن، موالی به رهبری عربی به نام حارث بن سربج تمیمی شورش کرده بودند. این ناآرامی، سال‌ها به درازا کشید و حارث توانست در طخارستان، بلخ، مرو و ترمذ پیروانی بیابد و همین امر، حکومت اسد را با مشکل روبه رو کرد.<sup>۳</sup> اسد ناچار شد مقرر حکومت را تغییر دهد و در بلخ جای‌گزیند.

سپس نصر بن سیار که آشنایی خوبی با منطقه داشت جای‌گزین اسد شد. او پایگاه خود را در مرو قرار داد و بسیاری از افراد و دوستان خود از قبیله کنانه را بر سر کار گماشت. نصر با ترکان موفقیت‌آمیز بود و توانست شهرهای اشروسنه، فرغانه و چاچ را متصرف شود و

۱. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۴۴۸، ۱۳۵۴، ۱۵۰۱، ۱۵۶۸.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۸۴.

۳. محمد بن جعفر نرشخی، پیشین، ص ۵۹.



آن نواحی را خراج‌گزار خود کند. او به سغدیان اجازه داد به جایگاه‌ها و خانه‌های خود در فرغانه و نواحی دیگر بازگردند. سرانجام، اتحاد مخالفان با ابومسلم و دیگر گروه‌های ناراضی مانند گروه خارجی شیبان بن مسلمه، نصر را وادار به عقب نشینی کرد. مرو در زمستان ۱۳۰ هـ. ق به دست ابومسلم افتاد و نصر به نیشابور رفت. براساس اخبار منابع، آخرین اقدام نظامی بزرگ اعراب لشکرکشی به اشروسنه در ۲۰۷ هـ. ق بوده است.<sup>۱</sup>

## اسکان قبایل عرب در آسیای مرکزی

یکی از آثار فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، مهاجرت برخی از اعراب بادیه نشین جزیره العرب به مناطق مفتوحه بود. اندیشه اسکان دائمی عرب در داخل و به خصوص شرق ایران، بیشتر در دوره امویان مورد توجه واقع شد اما آغاز آن به نخستین دوره فتوح باز می‌گشت. بلاذری در *فتوح البلدان* گزارش‌هایی از مهاجرت و اسکان قبایل عرب در مناطق ایرانی نشین در سپیده دم فتوحات ارائه می‌کند.<sup>۲</sup> اما به نظر می‌رسد که برای استقرار دائمی عرب‌ها در شرق ایران، نقشه‌ای پیش از زمان معاویه در میان نبوده است. چنان‌که به گفته گردیزی عرب‌ها از زمان معاویه به فکر اسکان دائم در این منطقه افتادند.<sup>۳</sup> بلاذری در این باره می‌نویسد:

هنگامی که زیاد بن ابوسفیان در سال ۴۵ قمری حاکم بصره شد و امیر بن احمر

را بر مرو حاکم گردانید، عرب‌ها را در مرو سکونت داد.<sup>۴</sup>

شاید عبارت سکونت عرب در مرو، نشانی از سکونت نداشتن عرب‌ها در دیگر شهرهای این منطقه باشد. هم‌چنان که این عبارت نشان می‌دهد این شهروندان به همراه خانواده‌های خود در آن ساکن شده‌اند.<sup>۵</sup> هم‌چنین در سال ۵۱ هـ. ق که زیاد، ربیع بن زیاد حارثی را بر خراسان گماشت به همراه وی، حدود پنجاه هزار تن از اهل بصره و کوفه را با زن و فرزند بدان

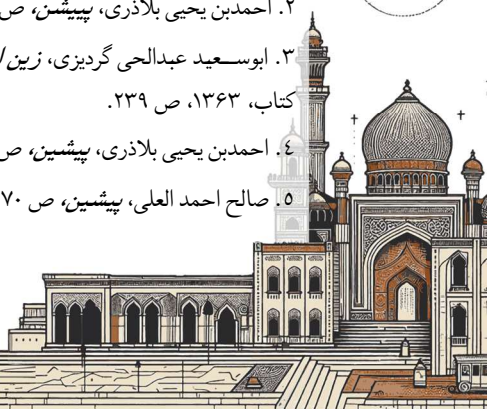
۱. بارتولد، پیشین، ص ۹۹.

۲. احمدبن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۲۷۲-۲۷۹، ۳۲۴-۳۳۸.

۳. ابوسعید عبدالحی گردیزی، *زین الاخبار (تاریخ گردیزی)*، تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۳۹.

۴. احمدبن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۴۰۹-۴۱۰.

۵. صالح احمد العلی، پیشین، ص ۷۰.





سوروانه کرد که در ناحیه مرو ساکن شدند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد محل اسکان آنان در زمین‌های سفلائی آمو دریا بوده است.<sup>۲</sup>

در سال ۶۴ هـ. ق، گروه دیگری از قبایل عرب به شرق کوچ کردند. گروهی از این مهاجران در شهرها و محله‌های خاص مستقر شدند. حضور این مهاجران در منطقه شرق، حفاظت از سرزمین‌های فتح شده را آسان‌تر می‌کرد. هم‌چنین می‌توانست زمینه‌های لازم را برای ازدیاد جمعیت و تأمین نیروی جنگی برای فتوحات بعدی در مشرق فراهم سازد. شواهد زیادی، حکایت از حضور این قبایل در شهر مرو دارد. مرو یک شهر کاملاً نظامی نبود اما می‌توانست در تأمین مایحتاج ساکنان آن‌جا مفید باشد.<sup>۳</sup>

مطابق روایتی از بلاذری، در زمان حکومت قتیبه در خراسان (۸۶-۹۶ هـ) چهل هزار تن از جنگ‌جویان بصره، هفت هزار تن از اهل کوفه و هفت هزار تن از موالی در آن‌جا بودند. وی بر اسکان تازیان در سرزمین ماوراء النهر همت گماشت و آنان را در دیار فرغانه، چاچ و سمرقند جای داد.<sup>۴</sup> تعداد نظامیان عرب در زمان قتیبه، چهارهزار نفر بود ولی این تعداد همواره تغییر می‌کرد.<sup>۵</sup> اصطخری در این باره می‌نویسد:

در سمرقند گروهی از قوم بکر بن وائل معروف به سباعیه زندگی می‌کرده‌اند.<sup>۶</sup>

مقدسی هم پس از صحبت درباره بوزحاجز، بارکث، کبونحکث و وذار می‌گوید:  
بسیاری از دهکده‌های این مناطق از آن قوم بکر بن وائل، معروف به سباعیه بوده است. آنان شهرهایی در ناحیه سمرقند داشتند و خانه‌هایی با سالن‌های پذیرایی بنا نموده و از اخلاق نیکویی برخوردار بودند.<sup>۷</sup>

۱. احمدبن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۴۰۰.

۲. غلامرضا وره‌رام، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۶۵.

۳. ریچاردن فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۶۳، ص ۹۳.

۴. احمدبن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۴۱۲-۴۲۰.

۵. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۲۴۵.

۶. ابراهیم بن محمد اصطخری، پیشین، ص ۳۰۷.

۷. محمدبن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ص ۴۶۲.



شیوه اعراب چنین بود که پس از فتح در آن ناحیه سکنا می‌گزیدند؛ یعنی روشی که در ایران نیز، به کار برده بودند.<sup>۱</sup> با این ویژگی خاص که گروه‌های مهاجر عرب ترجیح می‌دادند در خارج از شهر و قریه‌های اطراف شهر، سکنا یابند با این حال در برخی موارد آنها در شهرهای مفتوحه نیز اسکان می‌گزیدند. به عنوان مثال، اهالی مرو به موجب پیمان صلحی که در آغاز با مسلمانان منعقد کردند آنها را در خانه‌های خود جای دادند؛ زیرا برخی از شهرها مانند مرو به سبب آن‌که از جهت آب و هوا با طبع اعراب موافق بود مورد توجه آنها واقع می‌شد.

منابع به برخی نکته‌های دیگر، مانند وجود تعدادی کاخ و مسجد منسوب به بزرگان در مرو اشاره کرده‌اند ولی این منابع به نام قبیله‌ای که ساکن مرو بوده‌اند هیچ اشاره‌ای ندارند. در این منابع، تنها نام دهکده‌هایی در نزدیکی مرو بیان شده که محل سکونت برخی از عرب‌ها بوده است. به عنوان نمونه، روستای بونیه در دو فرسخی مرو متعلق به قبیله طی بود، دهکده‌ای در شمال مرو از آن کندیان و دیگری از آن بنی عنبر بود و جزاعیان در دهکده‌های سفیدنج، بالین و فنین زندگی می‌کردند. عرب‌ها در بروقان در نزدیکی بلخ برای خود پایگاهی به وجود آوردند، سپس اسد قسری در سال ۱۰۷ هـ. ق این پایگاه را به بلخ انتقال داد. آنان دوهزار و پانصدتن و اغلب از مردم شام بودند.<sup>۲</sup> یعقوبی به این نکته اشاره می‌کند که در بلخ قومی عرب از ازد و تمیم زندگی می‌کنند.<sup>۳</sup> هم‌چنین منابع تاریخی به تعدادی از شهرهای نزدیک بلخ اشاره کرده‌اند که مسکن عرب‌ها بوده است.<sup>۴</sup> در معجم البلدان نیز آمده است:

در سرزمین خلم که در ده فرسخی بلخ واقع شده (پس از فتح آن) اعراب بنی اسد، بنی تمیم و قیس ساکن شدند و در سمنگان - که فاصله ۵ روزه راه تا خلم دارد - طایفه‌ای از عرب تمیم زندگی می‌کرده‌اند.<sup>۵</sup>

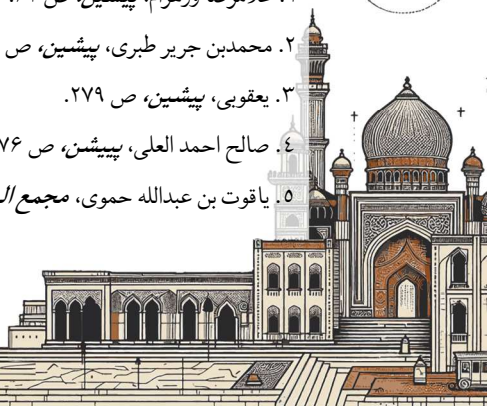
۱. غلامرضا وره‌رام، پیشین، ص ۶۲.

۲. محمدبن جریر طبری، پیشین، ص ۱۵۷۹، ۱۰۶۲، ۱۹۵۲، ۱۹۶۴، ۱۴۹۰، ۱۵۹۰.

۳. یعقوبی، پیشین، ص ۲۷۹.

۴. صالح احمد العلی، پیشین، ص ۷۶.

۵. یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲، ۴۶۵.





در بیابان‌های جوزجان، بیست هزار عرب ثروت‌مند که گوسفندان و شترهای بسیاری داشته‌اند، سکونت داشتند.<sup>۱</sup> هم‌چنین منابع به تعدادی از رزمندگان عرب که در دوران حکومت جنید در هرات زندگی می‌کرده‌اند اشاره دارند<sup>۲</sup> که شاید سکونت آنان به زمان‌های قبل‌تر باز می‌گشت. یعقوبی می‌گوید:

هرات دارای قومی از عرب‌ها است.<sup>۳</sup>

نویسنده *حدود العالم* نیز، هرات را محل زندگی بسیاری از عرب‌ها می‌داند.<sup>۴</sup> بی‌تردید در بخارا تعدادی عرب ساکن بوده‌اند؛ زیرا نام دروازه‌های این شهر، بنی اسد و بنی سعد بوده است.<sup>۵</sup> اغلب عرب‌هایی که درباره آنها سخن گفتیم، رزمنده‌هایی بودند که نام آن‌ها در دیوان‌ها ثبت شده است. اینان بخشی از مهاجرانی بودند که از محل نخستین خود مهاجرت کردند و سرزمین‌های دولت اسلامی را برای سکونت برگزیدند.

با اطمینان می‌توان ادعا کرد که مهاجرت‌های فردی یا گروهی دیگری نیز به سوی این مناطق و غیر این‌ها صورت گرفته است که بیشتر آن، مهاجران رزمنده نبوده‌اند. به جز شهرهای یادشده، اطلاعات جدیدتر از تعدادی شهر و سرزمین عرب نشین دیگر حکایت می‌کنند که مهاجران آنها در زندگی اقتصادی و اجتماعی آن مناطق تأثیر گذار بوده و در گسترش اسلام، زبان عربی و رشد و نمو حرکت فکری آن‌جا، سهم مهمی داشته‌اند.

### عوامل مؤثر در مهاجرت اعراب به آسیای میانه

با وجود این‌که در بیشتر موارد، دلایل نظامی از عوامل مهم مهاجرت اعراب به آسیای مرکزی بود باید خاطر نشان کرد که مهاجرت‌های فردی یا گروهی دیگری نیز به دلایل غیر

۱. مؤلف ناشناس، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، تعلیقات مینورسکی، تهران: دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲.

۲. محمدبن جریر طبری، *پیشین*، ص ۱۹۴۸.

۳. یعقوبی، *پیشین*، ص ۲۸۵.

۴. مؤلف ناشناس، *پیشین*، ص ۱۰۱.

۵. ابراهیم بن محمد اصطخری، *پیشین*، ص ۳۰۶.



نظامی به سوی این مناطق انجام گرفته است.<sup>۱</sup> در دوره امویان (۴۱-۱۳۲ هـ) نیاز به مهاجرت دسته جمعی قبایل عرب به مناطق مفتوحه بیش از هر زمان دیگری احساس شد. حضور مهاجران در منطقه شرق، حفاظت از سرزمین‌های فتح شده را آسان‌تر می‌کرد و می‌توانست زمینه‌های لازم را برای ازدیاد جمعیت و تأمین نیروی جنگی برای فتوحات بعدی در مشرق فراهم سازد.

در حقیقت، مهاجرت به ظاهر انگیزه نظامی داشت اما در اصل دارای ریشه اقتصادی نیز بود. از آن‌جا که حکومت اموی ریشه در اشرافیت قبایلی داشت و تکیه‌گاه اجتماعی‌اش بیشتر مبتنی بر قبایل عرب بود، برای اداره امور خود، نیاز شدیدی به تجمع ثروت داشت. هم‌چنین هزینه فراوانی که صرف سرکوب شورش‌های ضد اموی می‌شد این نیاز را تشدید می‌کرد. طبیعی است که علاوه بر افزایش میزان مالیات‌ها، یکی از بهترین راه‌ها برای کسب هرچه بیشتر ثروت، گسترش فتوحات بود. گسترش فتوحات، بهره‌گیری هرچه بیشتر از نیروهای تازه نفس را طلب می‌کرد که بر دامنه مهاجرت می‌افزود.<sup>۲</sup>

بنابراین باید گفت که فتوحات اعراب در شرق در حقیقت دارای جنبه اقتصادی و مالی بود؛ زیرا سرداران عرب به تصرف ظاهری شهرها و گرفتن باج و غرامت اکتفا می‌کردند.<sup>۳</sup> بارتولد معتقد است که نخستین فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، فقط برای غارت و گردآوری مال بود و به هیچ وجه آنها نه می‌خواستند و نه می‌توانستند شرق را برای همیشه تصرف کنند. البته عوامل طبیعی نیز به این عدم موفقیت کمک می‌کرد.<sup>۴</sup>

در حالی که گیپ، این پیشرفت را فقط به منظور غارت و گردآوری مال نمی‌داند و معتقد است مسلمانان ناچار بودند که به سوی شرق بروند.<sup>۵</sup> فرای نیز اعتقاد داشت که تمام مهاجران

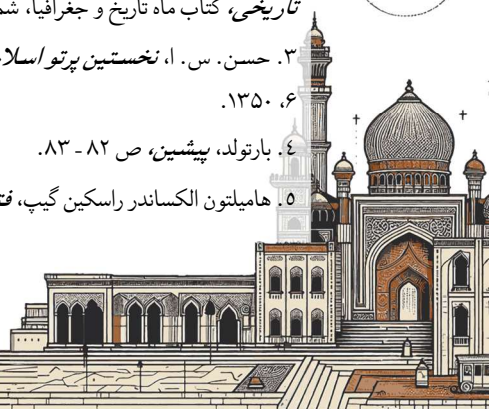
۱. صالح احمد العلی، پیشین، ص ۷۷.

۲. حسین مفتخری، مهاجرت قبایل عرب به ایران در قرون نخستین اسلامی و پی‌آمدهای آن از منظر جغرافیای تاریخی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۳۷۹، ۳۱، ص ۲۸.

۳. حسن. س. ا، نخستین پرتو اسلام در خراسان بزرگ، ترجمه مهدی غروی، بررسی‌های تاریخی، شماره ۴، سال ۱۳۵۰، ۶.

۴. بارتولد، پیشین، ص ۸۲-۸۳.

۵. هامیلتون الکساندر راسکین گیپ، فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، تهران: اختر، ۱۳۶۲، ص ۱۵.







شرق، تنها جنگ آوران شتر سوار نبودند بلکه گروهی مانند ازد به بازرگانی روی آوردند و بی گمان گروه‌های دیگر نیز، دارای مهارت‌هایی بودند.<sup>۱</sup>

با این وجود، تنها توسعه فتوح نمی‌توانست جواب‌گوی نیاز اقتصادی اشرافیت اموی باشد، بلکه مسئله مهم‌تر از آن، حفظ و نگهداری سرزمین‌های مفتوحه بود. از این‌رو امویان برای تداوم و بقای منابع ثروت به دست آمده در اثر فتوحات و پر کردن خلأ ناشی از عدم مشروعیت خود، بهتر دیدند به جای تاخت و تازهای غارت‌گرانه، سیاست کوچ و استقرار را در بهترین مناطق متصرفی در پیش گیرند.

به این دلیل و به سبب مرغوبیت اراضی و ثروت ممالک مفتوحه، مهاجرت دسته‌جمعی قبایل عرب به داخل سرزمین‌های مفتوحه تشویق می‌شد. با این حال، کوچ قبایل عرب همواره اختیاری و با ترغیب دستگاه خلافت همراه نبود. اغلب علاوه بر انگیزه‌های نظامی و اقتصادی، انگیزه‌های سیاسی نیز در آنها مؤثر بود؛ زیرا قبایلی که به هر دلیل با نظام اموی سرستیز و ناسازگاری داشتند به اجبار به نقاط خاصی تبعید می‌شدند و یا برخی قبایل متمایل به جناح‌های مخالف اموی پس از شکست در شورش‌ها، برای رهایی از مجازات‌های سنگین به نقاط دور دست می‌گریختند.<sup>۲</sup>

بنابراین، دوری مناطق شرقی از مرکز خلافت، عامل دیگری بود تا افرادی که در بصره یا کوفه تحت فشار و آزار بودند به بلاد دوردست مهاجرت کنند. گاه خود حکومت برای آسوده شدن از مشکلات، افراد را به مهاجرت تشویق می‌کرد به گونه‌ای که هنگامی که زیاد، حاکم بصره در زمان اصلاح دیوان مستمری بگیزان، نام بسیاری از عشایر عرب را از قلم انداخت برای جلوگیری از دردهای احتمالی تصمیم گرفت پنجاه هزار مرد جنگی را به مرو کوچ دهد.<sup>۳</sup> این اقدام در هدایت جمعیتی گسترده به سوی شرق برای توسعه فتوحات و اداره سرزمین‌های شرقی مؤثر واقع شد و از سوی دیگر برای کنترل تحرکات خطرناک عراق کارآمد

۱. ریچاردن فرای، پیشین، ص ۱۱۸.

۲. حسین مفتخری، پیشین، ص ۲۸.

۳. آذرمیدخت مشایخ فریدنی، مرودر عهد بنی‌امیه، تحقیقات تاریخی، مرونامه، شماره ۶ و ۷، ۱۳۷۱، ص ۳۸.



بود.<sup>۱</sup> هم‌چنین باید در نظر داشت که آشفتگی‌های مربوط به اداره خراسان و رقابت‌های میان فرماندهان نظامی یا والی و مأمورین گردآوری مالیات نیز، بدون شک در اندیشه سکونت پایدار قبایل عرب در مشرق بی‌تأثیر نبوده است. جدا از این موارد، شاید بتوان مفتوح بودن جبهه جهاد در مرزهای خراسان با انگیزه اشاعه دین یا کسب غنایم را عاملی دیگر برای مهاجرت قبایل عرب به سمت شرق دانست.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر باید در نظر داشت که فتح آسیای مرکزی برای مسلمانان به دلیل ویژگی‌های متعدد، دارای اهمیت خاصی بود مانند این‌که آسیای مرکزی محل عبور جاده‌های مهم تجاری آن زمان بود. راه ابریشم در شمال و جاده ادویه در جنوب، مسیر گذرگاه‌های تجاری از شرق به غرب و از شمال به جنوب بودند.<sup>۳</sup> بنابراین با دستیابی به آسیای مرکزی، اعراب به سهولت می‌توانستند در این مسیرها رفت‌آمد کنند و ضمن سود بردن از امتیازهای تجاری از سایر تجار حق ترانزیت دریافت نمایند.

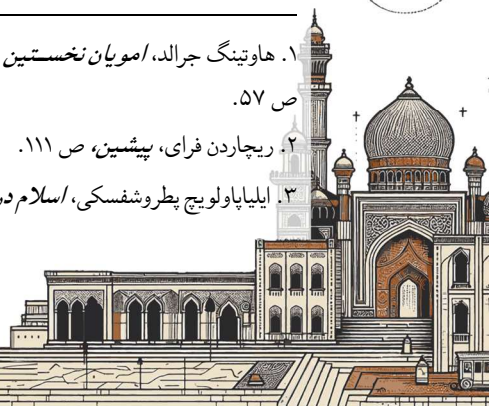
## پی‌آمدهای مهاجرت و اسکان قبایل عربی در آسیای مرکزی (الف) رشد شهرها

آهنگ رشد و توسعه شهرها در دوره اسلامی به سبب توسعه قلمروهای جغرافیایی در پناه حکومتی متمرکز و رشد تجارت، شتابی فزون‌تر یافت. هم‌چنین رشد شهرها تا حد زیادی مرهون دیدگاه اجتماعی اسلام بود که خاستگاه و رویکردی شهری داشت و جوامع شهری را بر جوامع روستایی ترجیح می‌داد. چنین تصور می‌شود که اهداف و مناسک اسلامی در چهارچوب شهر قابل حصول‌تر باشد و زندگی کاملاً اسلامی را در محیط شهری بهتر می‌توان

۱. هاوتینگ جرال، *امویان نخستین دودمان حکومتگر در اسلام*، ترجمه حسین عبدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۵۷.

۲. ریچاردن فرای، *پیشین*، ص ۱۱۱.

۳. ایلیاپاولویچ پطروشفسکی، *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ ششم، تهران: پیام تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۶.





محقق ساخت.<sup>۱</sup> بنابراین نظام اجتماعی اسلام به سوی شهر گرایی داشت به گونه‌ای که حتی عمر در انتخاب والیان، شهرنشینان را بر بادیه‌نشینان برتری می‌داد. وی می‌گفت:

صواب آن باشد که شهرنشینان بر بادیه‌نشینان حکم فرمایی کنند.<sup>۲</sup>

افزون بر موضوع شهری بودن دین اسلام، از آن‌جا که نظام شهری از عناصر اساسی نظام سیاسی در شرق بود، فاتحان مسلمان مانند گذشتگان برای استقرار حکومت خود در سرزمین پهناور امپراتوری اسلامی سنت شهرسازی را دنبال کردند.<sup>۳</sup> نخستین شهرها، آنهایی بود که برای جنگ جویان و خانواده‌هایشان بنیاد نهاده شد. روند عملی رشد شهرها با اسکان قبایل عرب در داخل و حاشیه شهرهای کهن، سرعت بیشتری گرفت. حجاج و فرماندهش، قتیبة بن مسلم، سیاست اسکان عرب در شهرهای فتح شده، مانند بخارا را دنبال کردند. نرشخی در این باره می‌نویسد:

قتیبة بن مسلم به بخارا آمد و بخارا را بگرفت. اهل بخارا را فرمود تا یک نیمه از خانه‌ها و ضیاع خویش عرب را دادند.

بر طبق همین روایت بزرگان و توانگران شهر در اعتراض به این وضعیت «خان‌ها و اسباب خویش جمله گذاشتند به عرب و از بیرون شهر هفتصد کوشک بنا کردند».<sup>۴</sup> هم‌چنین یکی از شرایط صلح مرو این بود که «مسلمین را در خانه‌های خود در گشایش قرار دهند».<sup>۵</sup> هم‌چنین در زمان عبیدالله بن زیاد که تاخت و تازها به ماوراءالنهر از مرو آغاز شد، مرو را لشکرگاه اسلام نامیدند.<sup>۶</sup> این امر سبب گسترش شهر مرو در این زمان گردید.

۱. وینسنت فرانسیس کاستللو، *شهرنشینی در خاورمیانه*، ترجمه پرویز پیران و عبدالعلی رضایی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸، ص ۳۴؛ ریچارد بولت، *گروش به اسلام در قرون میانه*، ترجمه محمدحسین وقار، چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۵۴.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، *پیشین*، ص ۳۳۹.

۳. احمد اشرف، *ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران (دوره اسلامی)*، نامه علوم اجتماعی، شماره ۴، دوره اول، تیرماه ۱۳۵۳، ص ۷.

۴. محمدبن جعفر نرشخی، *پیشین*، ص ۱۷۵.

۵. یعقوبی، *پیشین*، ص ۱۶۷.

۶. ابراهیم بن محمد اصطخری، *پیشین*، ص ۲۰۸.



## ب) گسترش اسلام

با وجود این‌که، هیچ‌کس بهتر از نرشخی در تاریخ بخارا، سیر انتشار اسلام را در ماوراءالنهر مجسم‌نساخته است، باید گفت که گزارش‌های تاریخی در رابطه با گسترش اسلام در این منطقه به گونه‌ای کم است که افسانه‌های دینی، خلأ ناشی از کم بودن گزارش‌ها و مطالب تاریخی مربوط به توسعه اسلام را در این‌باره پر کرده است. با این‌همه تاریخ انتشار اسلام در سرزمین‌های آسیای مرکزی تا شمال ایران از فعالیت‌های تبلیغی کمی حکایت دارد به گونه‌ای که می‌توان انتشار اسلام در ماوراءالنهر را بسیار کند توصیف کرد. علاوه بر این به نظر می‌رسد که مردم این سرزمین به پذیرش اسلام تظاهر می‌کردند و به مجرد آن‌که، ارتش فاتح بیرون می‌رفت، بیعت خود را با خلیفه می‌شکستند.<sup>۱</sup>

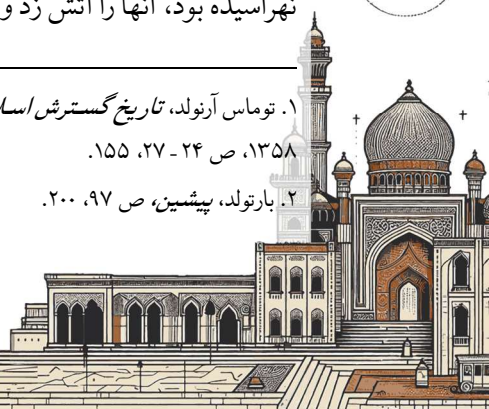
ثروت‌مندان در مخالفت با اسلام سرسختی نشان می‌دادند اما آن‌چه به خصوص بینویان را جلب می‌کرد این بود که تازیان در مقابل هر بار رفتن به مسجد، دو درهم می‌پرداختند. به هرتقدیر، سلطه اسلام در ماوراءالنهر پیش از انقیاد کامل آن سرزمین در مقابل اعراب آغاز نشده بود و انقیاد مردم آن‌جا فقط در حدود نیمه قرن سوم هجری صورت گرفت. با وجود این‌که قتیبۀ بن مسلم باهلی، نخستین مسجد جامع بخارا را در سال ۹۴ هـ ق ساخت تا چند قرن بعد از آن در آن‌جا معابد آتش پرستان برپا بود.<sup>۲</sup>

تنها پس از آن‌که قتیبۀ برای چهارمین بار، بخارا را تصرف کرد موفق شد که ساکنان آن‌جا را به پذیرش دین فاتحان رهبری کند. هم‌چنین، زمانی که قتیبۀ بن مسلم به سمرقند رفت بت‌های فراوانی را در آن‌جا یافت که پرستندگان آنها معتقد بودند هرکس که جرأت تعرض و توهین به آنها را به خود راه دهد به هلاکت خواهد رسید. فاتح مسلمان که از این تهدیدها نهراسیده بود، آنها را آتش زد و به همین جهت گروهی اسلام را پذیرفتند.

۱. توماس آرنولد، *تاریخ گسترش اسلام*، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران،

۱۳۵۸، ص ۲۴-۲۷، ۱۵۵.

۲. بارتولد، *پیشین*، ص ۹۷، ۲۰۰.





مخالفت و مبارزه با دین اسلام در بخارا و سمرقند به حدی جدی و شدید بود که تنها مسلمانان حق حمل اسلحه داشتند و برای سال‌ها مسلمانان جرأت نداشتند بدون اسلحه در مساجد و مجامع عمومی حضور یابند و جاسوسانی برای حفاظت از تازه مسلمانان تعیین می‌شد. فاتحان از هرگونه کوشش برای انتشار اسلام خودداری نکردند و حتی مردم را با پول به شرکت در نماز جمعه تشویق می‌کردند و اجازه دادند که قرآن به زبان فارسی به جای زبان عربی قرائت شود تا برای همه مفهوم باشد.<sup>۱</sup>

طبق مفاهیم آن عصر، هر کس که اسلام می‌آورد عرب می‌شد؛ مثلاً زمانی که در سال ۱۱۰ هـ. ق اعیان بخارا به والی اشرس بن عبدالله درباره پیشرفت تبلیغات اسلامی در ترکستان گزارش دادند، جمله همه مردم عرب شده‌اند را به کار بردند. درباره تبلیغ اسلام در آن زمان در میان اقوام ترک، فقط در کتاب یاقوت اخباری دیده می‌شود. بیان می‌شود که هشام بن عبدالملک (۱۰۶-۱۲۶ هـ. ق) فرستاده‌ای به نزد سلطان ترکان گسیل داشت و وی را به قبول اسلام دعوت کرد. فرستاده مزبور، قواعد دین اسلام را برای سلطان توضیح داد. سلطان در حضور وی از لشگر خویش سان دید و به مترجم چنین گفت:

به این رسول بگو، به خداوندگار خویش بگوید که میان این لشگریان نه سلمانی وجود دارد و نه آهنگر و نه خیاط. اگر اینان اسلام آورند و به آیین مسلمانی عمل کنند از کجا وسایل زندگی خویش را به دست آورند.<sup>۲</sup>

برخی از اهالی آن‌جا دعوت عمر دوم را درباره پذیرش اسلام قبول کردند و عده زیادی تحت تبلیغات شخصی به نام ابوصیدا، مسلمان شدند. وی فعالیت‌های تبلیغی خود را در سمرقند در زمان خلافت هشام (۷۲۴-۷۴۳ هـ. ق) آغاز کرده بود ولی تا زمان خلافت معتصم طول کشید که بیشتر مردم آن‌جا اسلام را بپذیرند.<sup>۳</sup>

یکی از مراکزی که در اشاعه و انتشار اسلام در آسیای مرکزی نقش مهمی ایفا کرد، مهاجرنشین‌های عرب بود. اسکان سپاهیان و خانواده‌هایشان در یک ناحیه یا شهر، نه تنها

۱. توماس آرنولد، پیشین، ص ۲۳-۲۵.

۲. بارتولد، پیشین، ص ۲۰۰، ۳۱۶.

۳. توماس آرنولد، پیشین، ص ۲۷-۲۸.



آن‌جا را به پایگاه نظامی مهم مسلمانان بدل می‌ساخت بلکه مقدمه‌ای بود تا در آینده‌ای نزدیک، آن محل به یکی از مراکز تعلیم اسلامی مبدل گردد، مانند بخارا که به صورت گاهواره تمدن جدید اسلام در آمد.<sup>۱</sup>

توسعه دین اسلام در هر ناحیه با حضور قبایل عرب در آن‌جا، ارتباط مستقیمی نداشت اما اغلب به میزانی که اسکان اعراب در منطقه‌ای خاص تمرکز بیشتری می‌یافت، تأثیر اسلام در آن منطقه بیشتر می‌شد. اهمیت اسکان قبایل در این مناطق تا حدی است که برخی معتقدند اعراب به جز قرآن و تا اندازه‌ای حدیث، هدیه دیگری برای بیشتر این مناطق نداشتند.<sup>۲</sup> اطلاعات جدیدتر از وجود تعدادی شهر و سرزمین عرب نشین دیگر حکایت دارند که مهاجران آنها علاوه بر این‌که در زندگی اقتصادی و اجتماعی منطقه تأثیر گذار بودند در گسترش اسلام، زبان عربی و رشد و نمو حرکت فکری سهم فروانی داشتند.<sup>۳</sup>

### ج) اختلاط نژادی

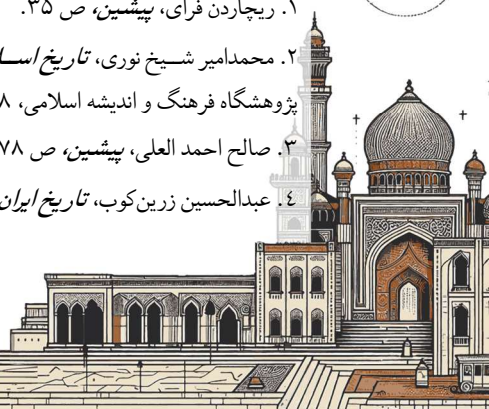
بسیاری از اعراب، همان زندگی قبیله‌ای را که در شبه جزیره عربستان به آن عادت داشتند در شرق ادامه دادند اما فرزندان‌ی که در نسل‌های بعد پدید آمدند به تدریج خشونت بدوی و تعصب عربی پدران خود را از دست دادند و به سرزمین جدید و خویشان تازه خود علاقه پیدا کردند.<sup>۴</sup> یکی از دلایل مهم این امر، اختلاط نژادی میان اعراب و ساکنان شرق بود؛ زیرا اسکان قبیله‌های عرب در نواحی شرقی باعث شد با ساکنان مناطق شرقی درآمیختند و به واسطه همین آمیزش و به سبب دور افتادن از قوم و قبیله خویش در شرقیان مستحیل گشتند. بدین ترتیب امتزاج اعراب و ایرانیان پس از اسکان عشایر عرب در شرق و برقراری پیوندهای زناشویی در نهایت به تولد فرزندان‌ی دو نژادی انجامید. به دنبال آمیختگی اعراب

۱. ریچاردن فرای، پیشین، ص ۳۵.

۲. محمدامیر شیخ نوری، تاریخ اسلام در آسیای مرکزی تا حمله مغول، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۸.

۳. صالح احمد العلی، پیشین، ص ۷۸.

۴. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۳۶۹، ۳۷۰.







با مردم شرق و کند شدن روند فتوحات در نواحی شرقی، زمینه‌های ارتباط و پیوستگی اعراب با مردم شرق بیشتر فراهم گردید.<sup>۱</sup>

### (د) ایجاد حرکت‌های سیاسی مخالف امویان

در درگیری‌های فکری - سیاسی میان اعراب و مردم سرزمین‌های اشغالی در شرق، جریانی مخالف با گرایش‌های سیاسی امویان در ماوراءالنهر شکل گرفت. این جریان با گذشت زمان و با وقایع و حوادث تاریخی به تدریج رشد کرد و گسترش یافت تا آن‌جا که به صورت واقعیتهای اجتماعی درآمد، به خصوص هنگامی که ساختار اجتماعی جامعه دگرگون شد و طبقه‌ای جدید متشکل از اعراب و ایرانی‌ها پدید آمد.<sup>۲</sup>

دلایل مخالفت و شورش مردم بر ضد امویان می‌توانست متعدد باشد. نخست آن‌که قبایل عرب، همواره نوعی برتری نژادی بی‌پایه و اساس را برای خود خیال می‌کردند. این نابرابری به شدت در میان مسلمانان وجود داشت، حال آن‌که برابری و برادری یکی از ارکان مهم تعلیمات اسلامی بود. گاهی غارت اموال سرزمین‌های فتح شده، گردآوری غنایم از مال مردم و درآمد بیشتر، اهداف گسترش اسلام را تحت الشعاع قرار می‌داد و همه این مسائل می‌توانست دلیل خوبی برای مبارزه با امویان در سرزمین گسترده آسیای مرکزی باشد.<sup>۳</sup>

در نتیجه، درگیری میان اشراف عرب و دهقانان و توده‌های عرب و ایرانی و ترک شدیدتر شد. این درگیری که در آغاز به شکل نافرمانی و شکایت از رفتار حکومت، خود را نشان می‌داد، کم‌کم به حرکتی سیاسی تبدیل گردید که خواهان دگرگونی اوضاع و احوال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود. در کنار این حرکت، جریان اسلام‌گرایانه نیرومندی قرار داشت که خواهان پیاده شدن احکام اسلامی درباره ایرانیان مسلمان و اهل ذمه بود تا آنان را از تجاوز، ستم و تحقیر اعراب برهانند. هم‌چنین خواستار حقوق مساوی اشراف اموی و دیگر اعراب مسلمان در سراسر خراسان بود تا ایشان اعتبار و ارزش خویش را در جامعه

۱. محمدامیر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۶۹.

۲. عبدالله مهدی الخطیب، *ایران در روزگار امویان*، تهران: رسالت قلم، ۱۳۷۸، ص ۱۵۱.

۳. غلامرضا وره‌رام، پیشین، ص ۷۶.



داشته باشند اما این کوشش‌ها بی‌نتیجه ماند و درهم شکسته شد و دست اندرکاران آن به شدت مجازات شدند.

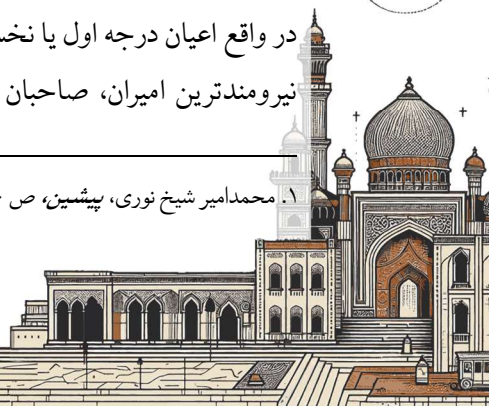
رژیم بنی امیه می‌کوشید تا هرطور شده پس از دشوار شدن اوضاع، حرکت‌های اصلاحی را سرکوب کند. اعراب ناگزیر بودند در بخش جنوب غربی ماوراءالنهر؛ یعنی ناحیه‌ای که در آن‌جا بخارا و سمرقند و برخی دیگر از نقاط مستحکم در تصرف پادگان‌های اعراب بود، مبارزه شدیدی علیه بومیان سرکش به عمل آورند. این کشمکش‌ها بر اثر مداخه ترک‌ها پیچیده‌تر می‌شد. با توجه به این ویژگی‌های اجتماعی، توازن قوا در خراسان به طور اساسی به هم خورد. نیروهای حکومت بنی امیه با از دست دادن پایگاه مرکزی قدرت در خراسان پریشان شدند و کارگزاران مناطق، روابط اداری، تشکیلاتی و نظامی خود را با پایگاه مرکزی قدرت از دست دادند. بدین سان حکومت اموی در خراسان بدون جنگ و یا مقاومتی سقوط کرد.<sup>۱</sup>

### ۵) پیدایش و دگرگونی طبقات اجتماعی

هجوم اعراب در قرن‌های اول و دوم هجری، ترکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان ایرانی آسیای مرکزی را دگرگون کرد و ایشان را به نام جدیدی موسوم گردانید. به گونه‌ای که می‌توان گفت پس از جریان فتوح، طبقات اجتماعی مردم، دست‌خوش تحولات بسیاری شد. ثروت‌مندان و لایه‌های بالا و طبقات ضعیف و ناتوان آن چنان درهم آمیختند که گاه جدا ساختن آنها از یک‌دیگر، بسیار سخت می‌نمود اما در این بین، برخی از گروه‌ها استوار ماندند و از موضع و اصالت خانوادگی خویش دفاع کردند. آنها حتی در حفظ زبان، فرهنگ و آداب و رسوم خود از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

یکی از این گروه‌ها دهقانان بودند. واژه دهقان در آن زمان به اشراف زمین دار اطلاق می‌شد. دهقانان ماوراءالنهر از حیث لباس با سایر مردم آن سرزمین تفاوت داشتند. در ماوراءالنهر حکومتی سلطنتی مطلقه که خودکامگی اشراف را مهار کند وجود نداشت. ایشان در واقع اعیان درجه اول یا نخستین بودند و مانند اتباع خویش دهقان نامیده می‌شدند، حتی نیرومندترین امیران، صاحبان و شهریاران سمرقند و فرغانه را دهقان می‌خواندند. وسعت

۱. محمدامیر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۹۰-۱۹۱، ۱۸۰.





بیشتر امارات و متصرفات آن‌ها کم بود. اراضی نه تنها در قریه‌ها بلکه در شهرها نیز به دهقانان تعلق داشت.

در آسیای مرکزی در کنار اشراف اصیل زمین دار، اشراف پول‌دار نیز وجود داشتند. مورخان عرب، بازرگانان را در ردیف شهریاران؛ یعنی دهقانان بزرگ نام می‌برند. این بازرگانان ثروت خویش را بیشتر مدیون تجارت با چین بودند.<sup>۱</sup> بسیاری از دهقانان ایرانی که به دین زرتشت بودند از آن دین برگشتند و اسلام را پذیرفتند اما آنان حامل سنت‌ها، فرهنگ، آداب و رسوم نژاد خود بودند. دهقانان (اشراف محلی) از معدود طبقات ایران پیش از اسلام به شمار می‌آمدند که مورد وثوق و اعتماد فاتحان مسلمان و جامعه ایرانی بودند. روستاییان امور خود را به طور کلی به دست تشکیلات محلی حکومت‌های بلدی و به کمک یکی، دو نفر از طبقه دهقان اداره می‌کردند و این دهقان‌ها در برابر حمایت اعراب پرداخت مبلغی را متعهد بودند.<sup>۲</sup>

دهقانان در قرن‌های سوم و چهارم هجری نیز در ماوراءالنهر نقش داشتند. فتح طراز به دست سامانیان، گرایش امیر طراز و بسیاری از دهقانان آن ناحیه به اسلام و تبدیل کلیسای آن‌جا به مسجد جامع، زمینه نفوذ اسلام را در آن ناحیه فراهم کرد. با این حال وضعیت دهقانان به گونه‌ای نبود که بتوان برای آنان در تحولات سیاسی جامعه، نقش و سهم به سزایی قائل شد. با بررسی مدارک و اسناد تاریخی می‌توان به این واقعیت دست یافت که در بیشتر حوادث و آشوب‌های سیاسی قرون اولیه اسلامی، دهقانان کمتر از سایرین دخالت می‌کردند و بیشتر سعی می‌کردند در انجام اموری، مانند زراعت، مسائل مربوط به زمین و گاه امور فرهنگی فعالیت کنند.

در دوره سامانیان، دهقانان در دربار ایشان از اعتبار و مقام برخوردار بودند. از طرف دیگر در زمان حکومت بنی امیه، بسیاری از فارسیان در برابر پیش‌روی اعراب به ماوراءالنهر گریختند. آنان به هم میهنانی پیوستند که پس از مرگ یزدگرد به آن‌جا آمده بودند و بیشتر

۱. بارتولد، پیشین، ص ۹۵-۹۷، ۳۱۵.

۲. دانیل دنت، *مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام*، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ سوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸، ص ۴۹.



بازرگانی بودند که خانواده ایشان در روزگار پیش از اسلام در آسیای مرکزی ساکن شده بودند. هم‌چنین مردمی که بیشتر از طبقات بالا بودند از اصفهان به شرق گریختند و به مرو، بخارا و ترمذ در سال ۱۰۲ هـ ق وارد شدند.

مهم‌ترین پدیده در این تحول اجتماعی - فکری، دگرگونی است که در زیربنای جامعه جدید شرق پدیدار شد و آن دگرگونی در پیدایش طبقه اشراف مقیم شهرها خود را نشان داد. طبقه‌ای که اراضی کشاورزی حاصل خیز روستاها و دشت زارها را صاحب شد. اشراف عرب نیز در سراسر خراسان، کارشان فقط نظامی‌گری بود و به هیچ وجه حاضر نبودند از موقعیت خود دست بردارند و تحولات جدیدی را که در جامعه خراسان پدید آمده بود بپذیرند. با توجه به سیاست حاکمان بنی‌امیه در خراسان، اوضاع و احوال امور با سرعت دگرگون می‌شد و ریشه‌های مشکلات اجتماعی عمیق‌تر و پیچیده‌تر می‌گردید، مشکلاتی که از زمان تصرف خراسان و گسترش امپراتوری عرب رو به افزایش بود.<sup>۱</sup>

### (و) همسان سازی فرهنگی

در حالی که در ایران، اعراب برای پایان بخشیدن به امپراتوری نیرومند ساسانی کمتر از پانزده سال وقت صرف کردند (۶۳۵-۶۵۱ م)، برای آن‌ها نزدیک به یک قرن طول کشید تا قدرت خویش را در آسیای مرکزی تثبیت کنند. اعراب در جریان این امر با مقاومت شدید مردم منطقه روبه‌رو بودند. هم‌چنین فرهنگ اسلامی که به وسیله فاتحان آورده شده بود قبل از نیمه قرن هشتم میلادی نتوانست رخ بنماید.<sup>۲</sup>

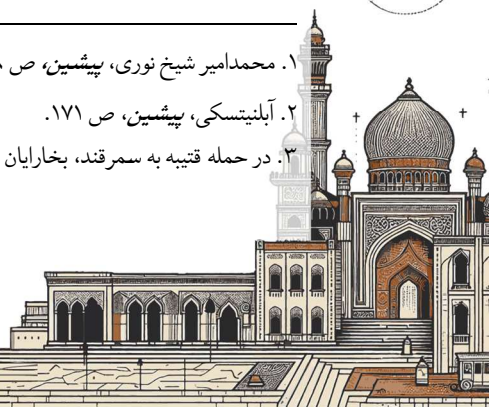
الحاق سرزمین‌های زارعی و متمدن ترکستان به قلمروی خلافت، همه جوانب زندگی محلی را دگرگون کرد. از این پس، نوعی دوگانگی فرهنگی در بیشتر سرزمین‌های فتح شده به وجود آمد و آنان باید در برابر آن موضع مشخصی اتخاذ می‌کردند. برخی از امرای مسلمان، مانند قتیبه در برخی لشکرکشی‌های خود از اهالی بومی استفاده کردند<sup>۳</sup> اما محال بود چنین



۱. محمدامیر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۲. آبلنیتسکی، پیشین، ص ۱۷۱.

۳. در حمله قتیبه به سمرقند، بخاریان شرکت داشتند و در هجوم به شاش و فرغانه به جز بخاریان، ساکنان کش، نسف





اتحادی استوار بماند و بیشتر ساکنان محلی در مبارزه اعراب علیه فرمانروایان پیشین آن سرزمین، یعنی خانان ترک، جانب خانان ترک را نگه می‌داشتند. به نظر می‌رسد در نزد ایشان، تابعیت از خان‌های صحرائشین که به دریافت باج اکتفا می‌کردند آسان‌تر از تحمل حکومت والیان عرب و تابعان ایشان بوده است؛ زیرا که اینان فقط در اندیشه این بودند که از اقامت زودگذر خویش در آن سرزمین بیشترین استفاده مادی را به دست آورند.

انقیاد کامل و استوار نواحی دورتر ماوراءالنهر فقط در عهد عباسیان صورت گرفت اما از دوره میانی حکومت اموی و با اتخاذ زندگی یک‌جانشینی از سوی اعراب به سبب رکود فتوحات، فرماندهان عرب خواه ناخواه، در جهت همسازی هرچه بیشتر دو عنصر عرب و ایرانی و ایجاد وحدت فرهنگی حرکت کردند. به عنوان نمونه، قتیبه بن مسلم در خراسان بین ایرانیان و اعراب اتحاد و اتفاق به وجود آورد و سیاست‌مداری او در سازش با امرای محلی و داخل کردن بسیاری از عناصر غیر عرب در سپاه، دلیل عمده توفیق مسلمانان در ماوراءالنهر بود.

تعداد نیروهای مسلمان غیر عرب که موالی نامیده می‌شدند رو به ازدیاد نهاد تا آن‌جا که در ماوراءالنهر بیشتر سربازان و افسران نیروهای مسلمان را ایرانیان تشکیل می‌دادند. یکی از اهداف قتیبه از اختلاط عرب و عجم، تغییر ساخت اجتماعی قبایل عرب و کاهش قدرت ایشان بود. در آغاز سیاست اعراب، خودداری از دگرگونی در ساخت اجتماعی سرزمین‌های مفتوحه بود. با این همه، اعراب مهاجر به سبب تفاوت‌های نژادی، زبانی و دینی بذره‌های دگرگونی اجتماعی عمیقی را پراکندند. مراودات نظامی و در کنار آن، تماس‌های بازرگانی به علاوه هم‌جواری دو نژاد عرب و ایرانی، کم‌کم تأثیر خود را در جنبه‌های فرهنگی بر جای می‌گذاشت.

در برخی نقاط بومیان از استقرار اعراب در کنار خود، چندان خشنود نبودند و تنش‌هایی میان ایشان و اعراب بروز می‌کرد<sup>۱</sup> اما در مجموع برای اغلب مردمان مناطق مفتوحه، برتری اعراب در آغاز کار چیزی بیش از تغییر پادگان‌های نظامی نبود و در ادامه زندگانی و نهادهای اجتماعی آنان، وقفه زیادی ایجاد نکرد. ایشان حضور اعراب را در کنار خود پذیرفته بودند و

و خوارزم نیز اعراب را یاری می‌کردند. (بارتولد، پیشین، ص ۹۹، ۳۱۷).

۱. ابوسعید عبدالحی گردیزی، پیشین، ص ۲۳۰.



آن‌را مذموم نمی‌شمردند؛ مثلاً دیدگاه مردم سغد نسبت به اعراب این بود که این قوم با ما آمیخته‌اند و با آنها مانده‌ایم و از ما ایمن شده‌اند و ما نیز از آنها ایمن شده‌ایم.<sup>۱</sup>

به تدریج از تماس فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی-عربی، جریان جدیدی تبلور یافت که نتیجه آن، وحدت فرهنگی بود اما از آن‌جا که دگرگونی فرهنگی، روندی تدریجی و آرام دارد از قرن سوم به بعد، شاهد نتایج این جریان هستیم. با وجود همه این نارسایی‌های سیاسی در شرق ایران، تبدلات فرهنگی راه خود را می‌پیمود. حتی سخت‌گیری‌های حکومت مرکزی نیز سبب نمی‌شد که اعراب به فارسی سخن نگویند و یا جامه ایرانی نپوشند.<sup>۲</sup>

از لحاظ اداری و شیوه حکومتی از همان دهه دوم سده اول هجری، پیروی از تشکیلات دیوانی ایرانیان آغاز شد و واژه‌های تازی به وجود آمد. احتمالاً از همین هنگام است که واژه تأزیک و تازیک به وجود آمد. سغدیان اعراب را تازیک می‌نامیدند و آن را برای هر مسلمان عرب و غیر عربی به کار می‌بردند. سپاهیان اسلام گاه ناچار به همکاری‌های بیشتری با افراد محلی برای گسترش قلمروی خود می‌شدند که از آن جمله می‌توان دریافت وام از بزرگان و بازرگانان سغد برای خرید لوازم جنگی را نام برد. البته سغدیان از این امر سود زیادی می‌بردند.

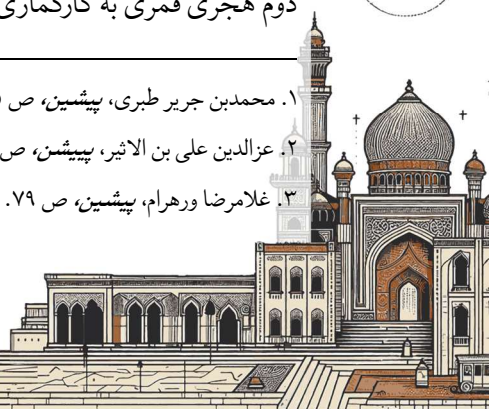
این ارتباط به جایی رسید که برخی قبایل عرب مانند ازد، خود بازرگانی کارآموده شدند و ارتباط خویشی با سغدیان را حفظ کردند. ورود دسته‌های مهاجر از جنوب ایران سبب رونق امور اجتماعی و رواج کلمه‌ها و اصطلاح‌های فارسی (عربی) شد. با رسمیت یافتن زبان فارسی به عنوان زبان بین‌المللی در آسیای مرکزی، به زودی این منطقه، کانونی برای رشد فرهنگ ایرانی-اسلامی شد.<sup>۳</sup>

اعراب و ایرانیان به ویژه در گسترش اسلام با هم همکاری و هم‌پاری کرده‌اند اما این امر بیشتر در نیمه اول قرن اول هجری و در همان دهه‌های نخستین صدر اسلام بود. در آغاز سده دوم هجری قمری به کارگماری ایرانیان، حتی برای اداره شهر یا ناحیه متداول شد؛ زیرا در آن

۱. محمدبن جریر طبری، پیشین، ص ۹۶۵.

۲. عزالدین علی بن الاثیر، پیشین، ص ۶۲۷.

۳. غلامرضا ورهرام، پیشین، ص ۷۹.







هنگام نا آرامی های شرق ایران به اوج خود رسیده بود. با این وجود، دادن امتیاز فرمانروایی به ایرانیان کمک چشم گیری به آرامش منطقه نکرد.<sup>۱</sup>

به دنبال آمیختگی اعراب با مردم خراسان و کند شدن روند فتوح در نواحی شرق، زمینه های ارتباط و پیوستگی اعراب با مردم شرق بیشتر فراهم گردید چندان که تأثیرات فرهنگی خراسان، بیش از سایر نواحی توانست در روحیه اعراب مهاجر تأثیر گذارد.<sup>۲</sup>

### ز) اختلافات قبیله ای

مسئله برخورد قبایل عرب و دشمنی های آنان با یک دیگر، امر پیچیده ای بود که اداره شرق را تحت الشعاع خود قرار می داد و باعث تضعیف دستگاه حکومتی خلفای اموی می شد. برخورد اعراب قیس و کلب (اعراب شمالی و جنوبی) اداره حکومت را در سراسر قلمروی اموی، به ویژه در شرق دشوار می کرد. این قبایل، تعصبات قومی کهنه خود را از عربستان آوردند و دسته بندی قبیله ای را بر همان مبنا شکل دادند. در یک طرف طوایف بکر، ربیع و تمیم و در طرف دیگر طوایف قیس بودند که یمنی به شمار می آمدند و به انساب خویش بسیار مغرور بودند. این دسته بندی های قوم عرب که با نام کلی تر اعراب یمانی و مضری از گذشته به وجود آمده بود همان گونه به اعراب مهاجر در شرق منتقل شد و باعث درگیری های شدید در دوره امویان شد.

برای مثال در سال ۶۴ هـ ق بین بنی بکر و تمیم در نزدیکی هرات جنگی رخ داد که یک سال طول کشید.<sup>۳</sup> هم چنین در سال ۱۰۲ هـ ق و با کشته شدن یزید بن مهلب، ناآرامی در میان قبایل عرب ساکن ماوراءالنهر شدیدتر شد. مشخص است که آسیای مرکزی از برخورد میان قبایل عرب، آسیب فراوان دید.<sup>۴</sup> بسیاری از اعراب، همان شیوه زندگی قبیله ای را که در شبه جزیره عربستان به آن عادت داشتند در شرق ادامه دادند اما فرزندان که در نسل های بعد

۱. محمد بن جریر طبری، پیشین، ۱۴۶۲، ۱۶۸۸.  
 ۲. محمدامیر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۶۹.  
 ۳. عبدالحسین زرین کوب، پیشین، ص ۳۶۸.  
 ۴. غلامرضا ورهرام، پیشین، ص ۷۲.



پدید آمدند به تدریج خشونت بدوی و تعصب عربی پدران خود را از دست دادند و به سرزمین جدید و خویشان تازه خود علاقه پیدا کردند.<sup>۱</sup>

به دنبال آمیختگی اعراب با مردم شرق و هم‌چنین با کند شدن روند فتوح در این نواحی، زمینه‌های ارتباط و پیوستگی این اعراب با مردم شرق بیشتر فراهم گردید. چنان‌که می‌توان گفت فرهنگ شرق بیش از دیگر نواحی فتح شده، توانست در روحیه اعراب مهاجر تأثیر گذارد. عامل دیگری که در این تغییر مؤثر بود این نکته است که زندگی قبیله‌های عرب در خارج از ده‌ها و شهرها باعث پراکندگی آنها شد به گونه‌ای که در نواحی دورافتاده به اجبار با مردم مناطق شرقی درآمیختند و به واسطه آمیزش و دورافتادگی از قوم و قبیله خویش در شرقیان مستحیل گشتند.<sup>۲</sup>

### ح) تغییرات اقتصادی

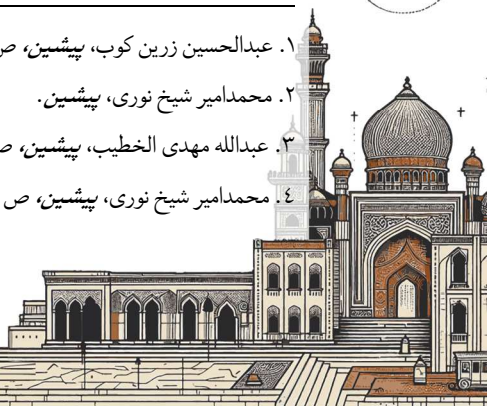
با شکست حرکت سرکوب‌گرانه گسترده‌ای که در دوره حجاج آغاز شده بود و هدف آن تغییر سیاست حکومت بود، بحران‌های اقتصادی در خراسان و به خصوص در مناطق کشاورزی ماوراءالنهر، هم‌چنان ادامه یافت؛ زیرا دولت کشاورزان را وادار می‌کرد که مبالغ هنگفتی را به عنوان مالیات بپردازند و به خصوص از آنان می‌خواست تا مالیات‌ها را نقد پرداخت نمایند. در ماوراءالنهر سه نوع مالیات وجود داشت که هم‌زمان با هم گرفته می‌شد: مالیات به صورت بیگاری برای دولت، مالیات به صورت تحویل کالا و غلات و مالیات به صورت نقد (سکه).<sup>۳</sup> این مالیات‌ها با زور و شکنجه رعایا وصول می‌شد. تا آن‌جا که در دوره سعید حذیفه، برای گرفتن مالیات در سمرقند و حومه آن، آب را بر روی مردم و کشاورزان بستند. ظاهراً پس از مرگ قتیبه، اعراب از نواحی مسیر سیر دریا بیرون رانده شده یا نابود گشته بودند و جاهایی که ایشان تصرف کرده بودند دوباره به دست فرمان‌فرمای فرغانه افتاده است.<sup>۴</sup>

۱. عبدالحسین زرین کوب، پیشین، ص ۳۶۹-۳۷۰.

۲. محمدمیر شیخ نوری، پیشین.

۳. عبدالله مهدی الخطیب، پیشین، ص ۱۲۸.

۴. محمدمیر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۹۰.





## نتیجه‌گیری

مهاجرت اعراب به آسیای مرکزی، به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده در دوران امویان آغاز شد. عوامل مؤثر بر این مهاجرت‌ها را می‌توان به دلایل نظامی، اقتصادی، سیاسی و اقتصادی تقسیم کرد. اسکان قبایل عرب در این مناطق علاوه بر این‌که حفاظت از سرزمین‌های فتح شده در آسیای مرکزی را تسهیل می‌نمود، نیروی جنگی لازم برای فتوحات بعدی در مشرق را فراهم می‌ساخت.

در بعد اقتصادی از آنجایی که تکیه‌گاه اجتماعی حکومت اموی بیشتر مبتنی بر قبایل عرب بود برای اداره امور، نیاز شدیدی به تجمع ثروت داشتند. امویان برای سرکوب شورش‌های ضد اموی به هزینه فراوانی نیاز داشتند و یکی از بهترین راه‌های ممکن برای کسب بیشتر ثروت، گسترش فتوحات و به تبع آن، مالیات این نواحی بود.

از طرفی گسترش فتوحات، بهره‌گیری هرچه بیشتر از نیروهای تازه نفس را طلب می‌کرد که این امر بر دامنه مهاجرت می‌افزود. با این وجود، توسعه فتوحات نمی‌توانست جواب‌گوی نیاز اقتصادی اشرافیت اموی باشد، بلکه حفاظت از سرزمین‌های مفتوحه برای دوام منافع اقتصادی آن‌جا لازم بود. از این‌رو امویان برای تداوم و بقای منابع ثروت به دست آمده در اثر فتوحات شرق، سیاست کوچ و استقرار را به جای تاخت و تازهای غارت‌گرانه در آسیای مرکزی در پیش گرفتند.

با این حال به دلایل سیاسی، کوچ قبایل عرب همواره با تشویق حکومت و به صورت ارادی صورت نمی‌گرفت؛ زیرا قبایلی که به هر دلیل با نظام اموی سرستیز و ناسازگاری داشتند به نقاط دور دست، مانند شرق تبعید شده و یا می‌گریختند. مفتوح بودن جبهه جهاد در مرزهای خراسان و قرار گرفتن آسیای مرکزی در مسیر تجارت جهانی در اندیشه سکونت پایدار قبایل عرب در مشرق بی‌تأثیر نبود.

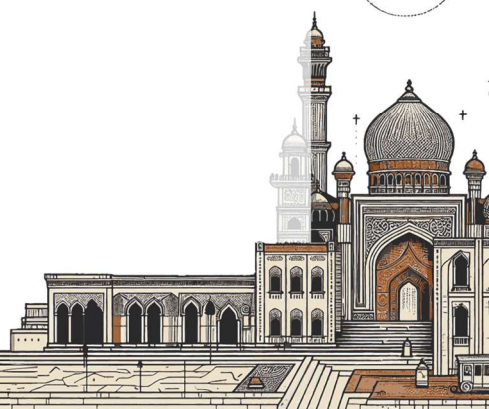
با وجود این‌که مهاجرت و اسکان اعراب در شهرهای کهن آسیای مرکزی سبب رشد سریع شهرها گردید باید گفت که انتشار اسلام در آسیای مرکزی بسیار کند بود و سلطه اسلام به خصوص در ماوراءالنهر، پیش از تصرف کامل آن سرزمین در حدود نیمه قرن سوم هجری صورت نگرفت. با این وجود، اغلب میان اسکان اعراب در منطقه‌ای خاص و گسترش اسلام رابطه‌ای وجود داشت.





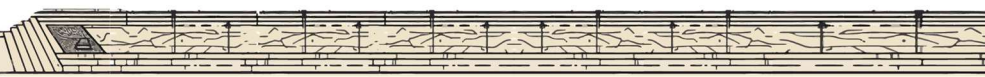
برخورد فکری - سیاسی بین اعراب و مردم سرزمین‌های مفتوحه در شرق از جمله ماوراءالنهر، منجر به شکل‌گیری جریان‌های مخالف امویان گردید و به تدریج به صورت یک واقعیت اجتماعی درآمد. به خصوص هنگامی که ساختار اجتماعی جامعه دگرگون شد و طبقه‌ای جدید متشکل از اعراب و ایرانی‌ها پدید آمد و به دنبال آن، نوعی دوگانگی فرهنگی در بیشتر بلاد مفتوحه به وجود آمد. از جمله دلایل مخالفت مردم با امویان، آن بود که قبایل عرب همواره نوعی برتری نژادی را برای خود قایل بودند.

مهاجرت اعراب در قرن‌های اول و دوم هجری، ترکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان آسیای مرکزی را تغییر داد و طبقات اجتماعی مردم را دست‌خوش تحولات بسیاری نمود تا جایی که مراودات نظامی، بازرگانی و هم‌جواری اعراب و ایرانیان کم‌کم تأثیر خود را در جنبه‌های فرهنگی بر جای گذاشت و به دنبال آمیختگی مردم شرق با اعراب و کند شدن روند فتوح در نواحی شرق، زمینه‌های ارتباط و پیوستگی اعراب با مردم شرق بیشتر فراهم گردید.





<https://hiq.bou.ac.ir>





## نقش خاتون‌های واقف در تداوم گفتمان رسمی سلجوقیان

طاهره رحیم‌پور ازغدی<sup>۱</sup>

۱. دکترای تاریخ و تمدن ملل اسلامی، گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه: [rahimpoor@um.ac.ir](mailto:rahimpoor@um.ac.ir)

### چکیده:

وقف، به عنوان سنتی پسندیده همواره مورد اقبال دولت‌های اسلامی بوده است؛ اما کمتر به کارکردهای فرهنگی آن توجه شده است. دولتمردان سلجوقی (۴۲۹-۵۸۹ق) و وابستگان آنها، اعم از زن و مرد، با نگاه اندیشه‌محور به وقف، به سیاست‌های فرهنگی مورد نظر خود جامه عمل پوشاندند. با توجه به نفوذ خاتون‌های سلجوقی در طبقه زمامداران، این سؤال مطرح می‌گردد که این بانوان، با تکیه بر کدام سرمایه‌ها در صحن جامعه نیز فعالانه حضور یافتند؟ این مقاله با رویکردی تاریخی - اجتماعی بر اساس متون تاریخی و باروش وصفی - تحلیلی و با الهام از نظریه پی‌یر بوردیو (۲۰۰۲م) در باره قابلیت مشروعیت‌زایی سرمایه‌های نمادین، به خوانشی نو در مورد فعالیت‌های فرهنگی خاتون‌ها در نواحی مهم قلمرو سلجوقیان، یعنی بخش‌های مرکزی و غربی ایران می‌پردازد. بر اساس یافته‌های این پژوهش، اگرچه جایگاه سیاسی این زنان در کنار عناصر دیگری چون: ناحیه‌گرایی، اقطاع و سنن سلجوقی، یکی از موانع تمرکزگرایی نهاد قدرت بوده است، اما بانوانی مانند ارسلان خاتون، با وقف اماکن عام‌المنفعه (مدرسه، مسجد و بازار)، نقش حیاتی در تداوم سلطه سلجوقی در طول سه قرن داشته‌اند و در واقع، این خاتون‌ها با برخورداری از سرمایه‌های نمادین، در گسترش گفتمان رسمی توفیق یافته‌اند..

کلیدواژه‌ها: سلجوقیان، خاتون، وقف، مدرسه‌سازی، ایدئولوژی، بوردیو.

### اطلاعات مقاله:

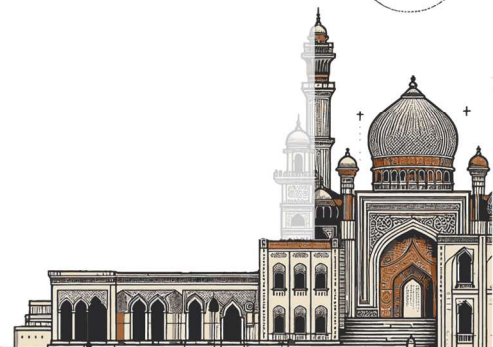
نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۳ | تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۲/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۵ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع). © نویسندگان.







## مقدمه

تحلیل تأثیرگذاری افراد در عرصه‌های مختلف جامعه، مرهون توجه به شرایط ساختاری و البته سنجه توامان کنش‌های فردی و ظرفیت‌های ساختاری می‌باشد. به همین دلیل، یکی از نکات مهم در بررسی جامعه‌شناختی تحولات اجتماعی، پردازش نقش ساختارها و موقعیت‌های جمعی در پیامدهای کنش عاملان انسانی و برعکس می‌باشد و مفاهیمی چون پایگاه و میدان اجتماعی، همه ناظر بر لزوم توجه به عوامل فرا فردی و ارتباط آنها با عوامل فردی است.<sup>۱</sup>

در بین اختلاف نظر جامعه‌شناسان بر سر این نکته که ساختار، کنش‌های فردی را تعیین می‌کند یا برعکس، پیر بردیو بر این باور است که کنش، نه پیامد ساختارهای متعین است که بنا بر علل به وجود آمده باشد و نه نتیجه منطقی انتخاب عقلانی است که بر دلایل خود استوار باشد؛ بلکه همجوئی و همبندی دلیل زمینه‌ساز عمل هستند.<sup>۲</sup> وی برای تحلیل تحولات فرهنگی و تعیین نقش عاملان انسانی، دستگاه نظری منسجمی را به دست می‌دهد که میدان، عادت‌واره، سرمایه و کنش، از مهم‌ترین عناصر آن می‌باشند.<sup>۳</sup> به گمان بردیو، میدان<sup>۴</sup> محدوده‌ای است که عاملان اجتماعی باید قوانین آن را پذیرفته باشند و عادت‌واره، شخصیت‌کنشگر را در فرایند تعامل با دیگران شکل می‌دهد.<sup>۵</sup> بدین ترتیب، میدان به صورت مستقیم، با سرمایه مرتبط است و سرمایه فقط در ارتباط با یک میدان کاربرد دارد.<sup>۶</sup>

در نتیجه، برای تحلیل‌های تاریخی و تعیین نقش عامل‌های انسانی در تحولات فرهنگی، باید به رابطه متقابل عادت‌واره و میدان توجه کرد؛ به بیان دیگر، عاملان اجتماعی به اتکای عادت‌واره‌هایی که با عرصه زندگی آنها تناسب دارد و با استفاده از سرمایه‌هایی که در میدان

۱. البته شاخص‌سازی و سنجش این موقعیت‌ها به دلیل تفاوت دیدگاه جامعه‌شناسان و شرایط جوامع، بسیار پیچیده است و این پیچیدگی به دلیل گوناگونی معیارهای ارزیابی، تفاوت وزن هریک از معیارها و تفاوت‌های فردی اشخاص است. (کوزر، ۱۳۷۳، ص ۴۵)

۲. پرستش، ۱۳۹۰، ص ۵۷.

۳. ریتزر، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۷.

4. Field.

5. Anheier, 'Forms of capital and social structure in cultural fields: 859-903.

6. Harker "Education and Cultural Capital".



در اختیار دارند، دست به کنش می‌زنند.<sup>۱</sup> بر اساس این رویکرد نظری، تحلیل نقش بانوان در تحولات تاریخی، مرهون توجه به میداین حضور خواتین و سهم آنها از سرمایه‌های اجتماعی موجود در آن می‌باشد.

بررسی میزان مشارکت اجتماعی زنان سلجوقی، نشان می‌دهد که با وجود جایگاه فرودست زنان طبقه ممتاز در طول دوره میانی ایران، خاتون‌ها از این قضیه مستثنا بودند. آنها به دلیل برخورداری از انواع سرمایه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نمادین، نمونه بارزی از قدرت و مدیریت را در تاریخ اسلام رقم زدند؛ زیرا از سویی، سلجوقیان طبق سنت دشت‌نشینی، رهبری را حق همه اعضای خانواده می‌دانستند و از سوی دیگر، نظام ناحیه‌گرایی و اقطاع، مداخله خاتون‌ها را در قلمرو حکومتی ممکن می‌ساخت.<sup>۲</sup> اکنون این سؤالات مطرح است که: اولاً، میدان تعامل خاتون‌ها واجد چه ظرفیت‌هایی بوده است؟ ثانیاً، با استفاده از کدام سرمایه‌های خود، فعالانه در صحن عمومی جامعه حضور یافتند؟ ثالثاً، کنش‌های آنها به تقویت و گسترش کدام گفتمان در ایدئولوژیک‌سازی دولت منجر گردید؟

ایدئولوژی، به مفهوم یک نظام فکری و عقیدتی مسلط بر زندگی بشر است<sup>۳</sup> که وقتی در خدمت نهاد قدرت قرار گیرد، منشأ تحولات بزرگ تاریخی خواهد بود. بر این اساس، زنان دربار توانستند با استفاده از سرمایه اقطاع، حیثیت خانوادگی و دانش مشروع، ایدئولوژی سلجوقیان را به تمام قلمرو حکومتی گسترش دهند. آنان در میدان‌های اجتماعی حضور یافتند و برای پیروزی بر رقبای میدانی خود، با بهره از عادت‌واره مقبولیت آموزه وقف در جوامع اسلامی، به ایجاد مراکز آموزشی و مداخله در ساختار دانش اقدام کردند. بدین ترتیب، علاوه بر عمران و رونق ناحیه خود، در ترویج فقه دولتی نقش بسزایی ایفا کردند؛ به بیان دیگر، طبق نظر بوردیو، از سرمایه نمادین خود در مشروعیت‌سازی و ارزش‌گذاری فقه رسمی وام گرفتند.

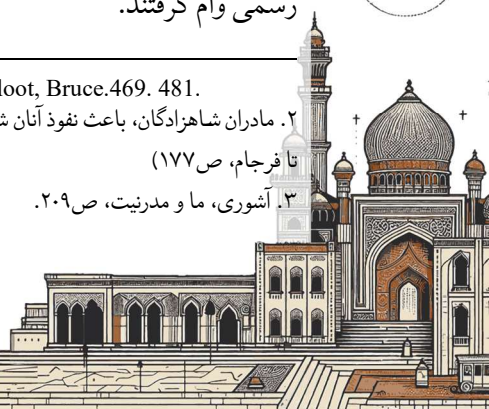


1. Bourdieu., The logic of practice ,Cambridge, Polity Press; Kloot, Bruce.469. 481.

۲. مادران شاهزادگان، باعث نفوذ آنان شد؛ به طوری که مؤسس سلسله‌هایی مستقل شدند. (فروزانی، سلجوقیان از آغاز

تا فرجام، ص ۱۷۷)

۳. آشوری، ما و مدرنیت، ص ۲۰۹.





در این تحقیق، ابتدا جریان مدرسه‌سازی در این دوره تبیین می‌گردد و سپس، رابطه ناحیه‌گرایی، همنشینی و اقطاع با پایگاه اجتماعی خاتون‌ها بررسی می‌شود. در انتها نیز عملکرد برجسته‌ترین بانوان واقف بر اشاعه نظم سلجوقی بر اساس تئوری بوردیو تحلیل خواهد شد.

در ارتباط با موضوع مقاله، آثار ارزشمندی موجود است. مقاله «جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک» به قلم پیرا (۱۳۸۷) که فقط پیرامون نفوذ سیاسی خاتون‌ها شکل گرفته و مقاله «مدیریت ایدئولوژیک افکار عمومی در عصر سلجوقیان با تأکید بر مسئله مشروعیت»، از دادور آلاتق (۱۳۹۵) که تنها ابزارهای ایدئولوژیک‌ساز دولت سلاجقه را بررسی نموده است؛ اما به ناحیه‌گرایی و اقطاع به عنوان زمینه‌های کارآمدی این ابزار، توجهی نشده است.

در موضوع زنان واقف در تاریخ ایران اسلامی نیز آثار محدودی مانند: وقف‌های زنان عثمانی و وقفیه والده سلطان‌ماه پیکر، از اسراء دوغان (۱۳۹۰) و نیز بررسی تأثیر وقف بر شکل‌گیری مدارس در ایران، اثر جمال‌الدین مهدی‌نژاد (۱۳۹۶) نوشته شده است؛ اما هنوز مطالعه‌ای در مورد زنان واقف عصر سلجوقی، آن هم با تکیه بر تئوری بوردیو منتشر نشده است؛ درحالی‌که این تحقیق، ضمن تمرکز بر فعالیت‌های اجتماعی خاتون‌ها، با تکیه بر سه عنصر: اقطاع، ناحیه‌گرایی و سنن دشت‌نشینی، کنش‌های فرهنگی آنان را بر اساس تئوری بوردیو مدنظر قرار داده است.

### سیاست‌های فرهنگی سلجوقیان

دولت سلجوقیان (۴۲۹-۵۸۹ق)، در روند مهاجرت ترکان آسیای مرکزی به بخش‌های شرقی ایران پا گرفت.<sup>۱</sup> از آنجا که مقارن ظهور ایشان، مردم سنی‌مذهب ایران، خلافت عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق) را مشروع می‌دانستند، آل سلجوق برای اثبات حقانیت خود، به خلفای عباسی متوسل شدند؛ هرچند محمدبن محمد غزالی (۵۰۵ق) این سنخ ارادت‌ها را به منظور جلب اعتماد مردم و مدیریت افکار عمومی می‌دانست.<sup>۲</sup> آنان پس از غلبه بر غزنویان

۱. این دولت، با شکست حکومت‌های آل‌بویه (۳۲۱-۴۴۷ق) و غزنویان (۳۵۱-۵۸۲ق)، بر بخش‌های مرکزی و غربی ایران مسلط گردید و به سه شاخه: خراسان (۴۳۱-۵۹۰ق)، کرمان (۴۴۰-۵۸۴ق) و شام (۴۷۱-۵۱۱ق) تقسیم شد.

۲. غزالی، نصیحة الملوك، ص ۱۶۴.

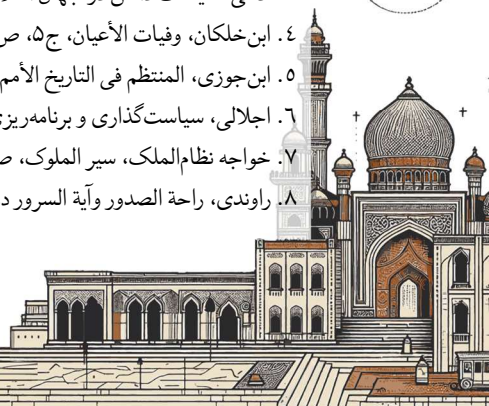


(۵۷۲-۳۵۱ق)، در سال ۴۲۹ق در نامه‌ای به خلیفه القائم (۴۲۲-۴۶۷ق) نوشتند: «ما بنده‌گان آل سلجوق همواره مطیع حضرت مقدس نبوی و پیوسته به غزوه و جهاد کوشیده‌ایم... مسعود [غزنوی] شکسته... و اقبال و دولت به ما گذاشت... شکر این موهبت را می‌خواهیم این کار را بر نهج دین و فرمان امیر المؤمنین باشد.»<sup>۱</sup>

نویسندگان این نامه که «نه سابقه درخوری در اسلام داشتند، نه قریشی بودند، نه عرب و نه از خاندان‌های بانفوذ ایرانی»،<sup>۲</sup> دامنه‌ای از مفاهیم مشروعیت‌زارا را به نظم کشیدند تا مردم، آنها را عناصری پایبند به اصول اسلام سنی و وفادار به خلیفه عباسی بشناسند و گفتمان خود را در تمام قلمرو اسلام مسلط کنند.<sup>۳</sup> بر اساس همین تئوری، طغرل (۴۲۹-۴۵۵ق) شرم داشت خانه‌ای بسازد که در کنارش مسجدی بنا نکند<sup>۴</sup> و جلال‌الدین ملک‌شاه (۴۶۵-۴۸۵ق) اموال بسیاری را به تأسیس مدارس و مساجد اختصاص داد. البته اعطای کرسی‌های نظامیه به امام‌الحرمین جوینی شافعی (۴۱۹ق) و کاربرد القابی مانند «محمی‌الاسلام» برای طغرل سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵ق) نیز در این گفتمان‌سازی بی‌تأثیر نبود.<sup>۵</sup>

در مجموع، می‌توان گفت: بر اساس این تعریف از سیاست فرهنگی، یعنی نوعی برنامه‌ریزی راهبردی که از آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه (ایدئولوژی) الهام می‌گیرد،<sup>۶</sup> سلاجقه توانستند با همگراساختن اقدام‌های جمعی، اهداف خود را محقق سازند. از این رو، خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۰۸ق) اصرار داشت در هیچ حالی نباید علما به حاشیه رانده شوند. وی در سیرالملوک، یکی از شروط کارمندان دولتی را پذیرش روایت رسمی دین می‌داند.<sup>۷</sup> راوندی، نظام آموزشی سلجوقی را به درختی تشبیه می‌کند که «بیخش، تقویت و تربیت دین، و ثمره‌اش بنای خیرات از مدارس و خانقاه‌ها... و تربیت علما... و رسم سیاست زنده داشتن [است].»<sup>۸</sup>

۱. همدانی، جامع‌التواریخ تاریخ آل سلجوق، ص ۱۵.
۲. راوندی، راحة‌الصدور وآية‌السرور در تاریخ آل سلجوق، ص ۹۰.
۳. صفی، سیاست دانش در جهان اسلام؛ همسویی معرفت و ایدئولوژی در دوره سلجوقی، ص ۷۱.
۴. ابن‌خلکان، وفيات‌الأعیان، ج ۵، ص ۳۵.
۵. ابن‌جوزی، المنتظم فی‌التاریخ‌الأمم‌والمملوک، ج ۹، ص ۷۲.
۶. اجلالی، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران، ص ۱۲.
۷. خواجه نظام‌الملک، سیر الملوک، ص ۸۰-۸۱.
۸. راوندی، راحة‌الصدور وآية‌السرور در تاریخ آل سلجوق، ص ۲۹-۳۰.





مدارس دوره سلجوقی، از نوع مدارس خصوصی و عمومی بود.<sup>۱</sup> خواجه به عنوان طراح اصلی گفتمان حاکمیت، در ایجاد پیوندی ماندگار بین اقطاع، اوقاف و مدرسه، به هژمونی فرهنگی - مذهبی مدنظرش دست یافت؛ اما اعتراض وی در سیاست‌نامه، نشان می‌دهد که نظام از تمرکز سیاسی بی‌بهره مانده است.<sup>۲</sup>

اینک به مهم‌ترین عوامل این ناکامی، یعنی ناحیه‌گرایی، نظام اقطاع و سنن دشت‌نشینی که رابطه معناداری هم با پایگاه اجتماعی خاتون‌ها دارد، اشاره می‌شود.

### الف. ناحیه‌گرایی

در ایران دوره میانه مراتب سکونت، از کوچک‌ترین واحد، یعنی ده، به بزرگ‌ترین آن (پایتخت) راه می‌یافت. در این سلسله‌مراتب، مازاد تولید از سطوح پایین‌تر به سطوح بالاتر سرازیر می‌شد و نیروهای مولد مادی چون قصبه را مسئول شبکه شهری می‌شناختند و مسیر خود را به آن هدایت می‌کردند.<sup>۳</sup> عمده‌ترین روابط از پیوند میان مراکز، روابط شبکه‌های درون‌شهری بود. چنین قابلیت‌هایی، گاه این مناطق را در تعارض با اقتدار پایتخت قرار می‌داد.<sup>۴</sup> شهرهایی چون: کرمان، یزد و فارس، همگی از مراکز شبکه‌های شهری مستقل در عصر سلاجقه به شمار می‌آیند.

### ب. نظام اقطاع

قدرت در سیستم اقطاعی، به اعضای قبیله به طور مستقیم، و در سایر تشکیلات اداری به شکل غیرمستقیم، واگذار می‌شد.<sup>۵</sup> در واقع، سلاجقه برای وابسته کردن دیوانیان و نظامیان به دولت مرکزی، رهایی از معضل کمبود نقدینگی و یکجانشین کردن طوایف، اقطاع می‌دادند؛ چون حضور کادر دیوانی و نظامی

۱. مدارس مقطعی که با پشتوانه مالی افراد و اهداف خاصی بنا می‌شد، خصوصی شمرده می‌شدند؛ مانند چهار مدرسه‌ای که ابوالقاسم عمرو (اوایل قرن پنجم) برای مذاهب: شیعه، کرامیه، حنفیه و شافعیه در بیهق تأسیس نمود. (ر.ک: راوندی، سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا، ص ۸۹)  
 ۲. خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، ص ۲۵۲.  
 ۳. یوسفی‌فر، شهر و روستا در سده‌های میانه تاریخ ایران، ص ۸۹.  
 ۴. همان، ۸۴-۸۵.  
 ۵. کلوزنر، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ص ۱۹.



برای محاسبه و جمع‌آوری مالیات، ضرورت داشت که این واگذاری، متضمن درصدی از «محل‌سازی» نیز بود.<sup>۱</sup> از این‌رو، اندک‌ضعف نظارتی در مرکز کافی بود تا اقطاع تبدیل به تملیک گردد؛ زیرا صاحبان اقطاع، خیلی زود با حرکت به سمت وقف با انگیزه‌هایی مانند حفظ اموال در خاندان خود یا کسب اعتبار سیاسی در مقطع خویش، پا سفت کرده و از پایتخت فاصله می‌گرفتند. این تمایز از پایتخت، وقتی فزونی می‌یافت که موقوفه در قالب یک مدرسه موفق، اقدام به جذب استادان برجسته از یک سو، و استعدادهای مناطق روستایی شبکه شهری خود از سوی دیگر می‌نمود؛ چراکه واقف تعیین می‌کرد چه کسانی و از چه مذهبی، حق تدریس در آن مدرسه خاص را دارند.<sup>۲</sup>

### ج. سنن دشت‌نشینی

حق برابر تمام اعضای ذکور طبقه حاکمیت در دستیابی به مقام سلطنت، یکی از سنت‌های سلاجقه بود<sup>۳</sup> که این سرمایه، در ساختار سیاسی سلاجقه شام و کرمان، و پس از آن، اتابکان یزد، فارس و آذربایجان، قابل رصد است.

### پایگاه اجتماعی زنان سلجوقی

پایگاه اجتماعی، به مفهوم حقوق یا مزایایی است که نظام اجتماعی برای فرد یا گروه تعیین می‌کند.<sup>۴</sup> از نظر بوردیو، این سرمایه‌ها هستند که موقعیت اجتماعی را تعیین می‌کنند<sup>۵</sup> و ممکن است پولی و غیرپولی باشند.<sup>۶</sup> بوردیو، به چهار نوع سرمایه: اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نمادین قائل است.<sup>۷</sup> سرمایه اجتماعی، منابع بالقوه‌ای است که با عضویت در یک شبکه اجتماعی برای کنشگر به دست می‌آید. سرمایه فرهنگی یا قابلیت استفاده از



۱. لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ص ۱۱۶، ۱۱۸ و ۱۷۱.

۲. مؤلف ناشناخته، تاریخ شاهی، ص ۱۱۰؛ سمساری، جغرافیای تاریخی سیراف، ص ۲۴۰.

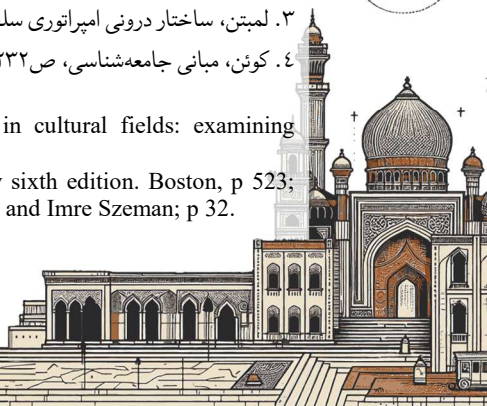
۳. لمبتن، ساختار درونی امپراتوری سلجوقی در تاریخ ایران کمبریج، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۴. کوئن، مبانی جامعه‌شناسی، ص ۲۳۲.

5. Harker, Education and Cultural Capital, p13.

6. Anheier, & etal 'Forms of capital and social structure in cultural fields: examining Bourdieu's socialtopography, p 862.

7. Ritzer, G. , & Goodman, D. J. (2004). Sociological theory sixth edition. Boston, p 523; Guillory, John (2000), "Bourdieu's refusal", In Nicholas Brown and Imre Szeman; p 32.







کالاهای فرهنگی، در خلال اجتماعی شدن در فرد انباشته می‌شوند<sup>۱</sup> و سرمایه نمادین به عنوان جزیی از سرمایه فرهنگی، به معنای قدرت مشروعیت‌سازی و تعریف‌گذاری می‌باشد.<sup>۲</sup>

مطالعه پایگاه زنان ایرانی بر اساس تئوری بوردیو، نشان می‌دهد جایگاه آنان در ساختار اجتماعی، از تراز بالایی برخوردار نبوده است. در این میان، زنان سلجوقی مقامی دوباره یافتند.<sup>۳</sup> حضور پُررنگ تصاویر زنان در نگاره‌ها و مجسمه‌های گلی به‌جای مانده،<sup>۴</sup> رفت‌وآمد ایشان به مدارس نظامیه،<sup>۵</sup> اختصاص دیوان و دبیر به زنان برگزیده<sup>۶</sup> و تحویل اقطاع بدون تعهد به آنان،<sup>۷</sup> بر این تحول اجتماعی دلالت می‌کند. بدین‌گونه، خاتون‌ها به سرمایه‌دارانی تبدیل شدند که به قول ابن‌اثیر (۶۳۱ق)، تنها یک قلم از حشمت یک خاتون، می‌توانست ده‌هزار اسب‌سوار ترک باشد؛<sup>۸</sup> هرچند مداخله سیاسی خاتون‌های سلجوقی، گاهی سبب درگیری‌های داخلی شده و امنیت سیاسی کشور را به مخاطره می‌انداخت؛ چنان‌که ترکان خاتون (۴۸۷ق)، ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵ق) را

۱. سرمایه فرهنگی، خود به انواع: عینی، نهادینه و تجسم‌یافته تقسیم می‌شود. سرمایه عینی، همان کالاهای فرهنگی است که دارای اثر آموزشی برای صاحبان خود می‌باشد. سرمایه فرهنگی نهادینه‌شده، صلاحیت‌های علمی است که توسط نهادهای آموزشی ضمانت اجرایی دارد. سرمایه فرهنگی تجسم‌یافته، توانمندی‌های بالقوه‌ای است که به تدریج بخشی از وجود افراد شده و در آنها تثبیت می‌شود.

۲. البته تفاوت در سیالیت و قابلیت از دست دادن سرمایه‌ها، مستلزم سناریوهای مختلف برای کنشگران در زمینه‌های اجتماعی است؛ چنان‌که برخی با وجود حجم بالایی از سرمایه اقتصادی، اما حجم پایینی از سرمایه فرهنگی و اجتماعی را دارا هستند و برعکس. (Anheier, & etal 'Forms of capital and social structure in cultural fields: (examining Bourdieu's socialtopography' p 826

۳. لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ص ۲۸۴؛ عمید، فرهنگ عمید، ص ۶۵۸.

۴. موسوی لر و...، «چهره‌نگاری سلجوقی؛ تداوم فرهنگ بصری مانوی»، مطالعات تاریخ فرهنگی، ش ۱۳، ص ۹۶.

۵. پیرا، «جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک»، پژوهش زنان، ش ۳، ص ۱۶۶.

۶. سرفرازی، «تأثیر سیاست‌نامه (سیر الملوک) خواجه نظام‌الملک بر ساختار حکومت سلجوقی»، پژوهش‌های تاریخی اسلام و ایران، ش ۱۳، ص ۶۳.

۷. لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ص ۱۲۳.

۸. ابن‌اثیر، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۲۳، ص ۲۱۶.



به عزل نظام‌الملک تحریک کرد؛ چون خواجه با پادشاهی پسر او مخالف بود.<sup>۱</sup> شاید به همین دلیل، خواجه، اقتدار اهل حرم را خوش نداشت و به طور علنی، زنان را جمعیتی «اهل ستر» نامید.<sup>۲</sup> با وجود این، شمار زیادی از این زنان با اتکا به ناحیه‌گرایی، اقطاع و وقف، مسئولیت اشاعه ایدئولوژی دولت را در حفظ اسلام سنی و حمایت از فقها بر عهده گرفتند.

### وقف و سلطه فرهنگی

سنت حسنه وقف، به عنوان یکی از عمده‌ترین زیرساخت‌های اقتصادی جهان اسلام، افزون بر آنکه در طراحی فضاهای شهری نقشی مهم ایفا کرده است، عاملی مهم در تأسیس مراکز آموزشی و تأمین هزینه‌های آنها نیز بوده است؛ مراکزی که قادر بود، جریان‌های فکری یا سیاسی خاصی را بر افکار عمومی جامعه (هژمونی) مسلط کند.

نظام‌الملک به‌خوبی می‌دانست مدارس نقش مؤثری در ایدئولوژیک‌سازی سیاست‌های فرهنگی دولت دارند. وی پس از رسمی کردن مذهب شافعی، با تأسیس مدارس (۴۵۰ق)، مهم‌ترین پایگاه تبلیغاتی را برای این مذهب ایجاد نمود. اگر مراکز آموزشی را مجموعه‌ای بدانیم که در آن سیستم‌ها در سایه تعامل، اهداف مشخصی را تحقق می‌بخشند، در مدارس طوسی نیز تمام بخش‌ها ذیل حمایت از فقه حکومتی (شافعی) بنیان گرفت.<sup>۳</sup> انتخاب مدرسان در این مراکز، به‌ترتیب از اختیارات نظام‌الملک، سلطان و خاندان وی بود و استادان، تنها در مدیریت مالی مدرسه و اجرای شرایط وقف اجازه داشتند. شاید به همین دلیل، برخی علمای غیرشافعی مانند احمد بن علی بن برهان (۵۱۸ق) و ابوبکر ضریر نحوی (۶۱۲ق) حنبلی مذهب، برای احراز مقام تدریس در نظامیه بغداد تغییر مذهب دادند.<sup>۴</sup>

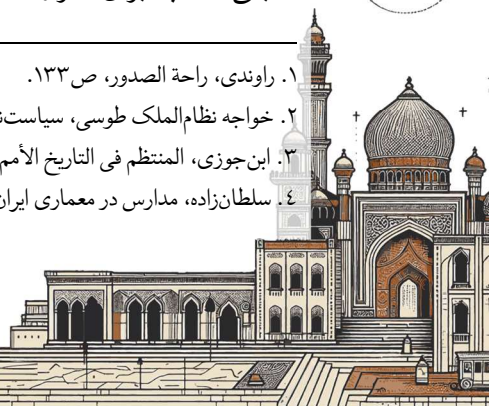


۱. راوندی، راحة الصدور، ص ۱۳۳.

۲. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، ص ۲۲۶.

۳. ابن جوزی، المنتظم فی التاریخ الأمم والملوک، ج ۹، ص ۶۶.

۴. سلطان‌زاده، مدارس در معماری ایران دوره اسلامی، ص ۱۱۸-۱۱۹.





به نظر می‌رسد که گشایش مدارس نظام‌الملک، با دوران تشدید انواع معارضات کلامی درون‌مذهبی و برون‌مذهبی<sup>۱</sup> مقارن بود. با این اوصاف، مدرسه از نخستین مراکزی بود که در اختلافات مذهبی مورد حمله مخالفان قرار می‌گرفت. تخریب مدرسه کرامیان نیشابور (۴۷۵ق)، فتنه بین حنبلیان و شافعیان (۴۸۸ق)<sup>۲</sup> یا کشته شدن جماعتی در بازار نزدیک مدرسه،<sup>۳</sup> از این دست اتفاقات است. نقل شده که سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ق)، در اصفهان مدرسه‌ای را به حنفیان و شافعیان اختصاص داد؛ اما وقتی خواست بر کتیبه مدرسه، اسم امام حنفی را مقدم بر شافعی بنویسد، خواجه اجازه نداد.<sup>۴</sup>

بدین ترتیب، مدارس بسیاری با اتکا بر آموزه وقف و با هدف پیشبرد اهداف حکومتی، توسط خاندان سلطنتی و صاحب‌منصبان، از مرد و زن، ساخته شد.<sup>۵</sup> در ادامه، با توجه به چارچوب نظری ناحیه‌گرایی به عنوان نقطه عزیمت و واحد تحلیل، نشان خواهیم داد که خاتون‌ها با چه سرمایه و ابزاری، منویات ملوکانه را پیش گرفتند.

## ۱. یزد

وفاداری به خلیفه بغداد (اصل بنیادین ایدئولوژی سلجوقی)، گاهی از طریق پیوند خانوادگی صورت می‌گرفت. نقل شده که چون طغرل نمی‌توانست از خود فرزندی داشته باشد، قرار شد ارسلان خاتون (۴۷۰ق) در قالب یک ازدواج سیاسی با خلیفه عباسی (القائم بأم‌الله)، حافظ دوام سلطنت باشد. وی با تکیه بر سرمایه تبار (نمادین)، به یکی از اولین عاملان اشاعه گفتمان رسمی تبدیل گردید؛ نقشی که فقط به همین وجه، از ایدئولوژی محدود نماند؛ چراکه سکونت خاتون در بغداد، سبب بلوغ سیاسی وی شد. نقل شده که وی

۱. مثل مسئله قدیم یا حادث بودن عالم، بین شیعیان و بین شیعیان و اهل تسنن.

۲. ابن جوزی، المنتظم فی التاریخ الأمم والملوک، ج ۱۷، ص ۲۱۶ و ۲۲۹.

۳. بنداری اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۶۰.

۴. سلطان‌زاده، مدارس در معماری ایران دوره اسلامی، ص ۱۱۴؛ مک‌آیور، جامعه و حکومت، ص ۲۲.

۵. صفی، سیاست دانش در جهان اسلام؛ همسویی معرفت و ایدئولوژی در دوره سلجوقی، ص ۲۲۵.



پس از تبعید به عانه و حدیثه،<sup>۱</sup> در جریان تصرف بغداد (۴۵۰ق) با مداخله طغرل به بغداد بازگشت. طغرل در مقابل این خوش خدمتی به همسر خلیفه، از دختر وی خواستگاری کرد؛ ولی با مخالفت القائم (۴۲۳-۴۶۷ق) روبه‌رو شد. در چنین شرایطی، فقط ارسلان خاتون می‌توانست با اتکا به حیثیت خانوادگی خود، رضایت خلیفه عباسی را جلب کند.<sup>۲</sup> شاید بتوان مهم‌ترین فایده این وصلت را آشنایی ارسلان خاتون با اتابکان یزد (۳۹۸-۴۴۳ق) دانست؛ منطقه‌ای پُراهمیت که فرامرز کاکویه (۴۳۳ق) حاضر نشد آن را با حکومت بر ولایات عراق، فارس، کرمان و خراسان مبادله کند.<sup>۴</sup>

ارسلان خاتون در سال ۴۶۹ق با علی‌بن‌فرامرز کاکویه (۵۳۶ق) وصلت کرد و در یزد مأوا گزید.<sup>۵</sup> خاتون خیلی زود در مسیر حمایت از فقه و فقها با صرف سرمایه‌های اقتصادی و نمادین خود، دو مسجد بنا کرد<sup>۶</sup> که مناری عظیم و در نوع خود بی‌نظیر دارند.<sup>۷</sup>

به نظر می‌رسد، بخش مهمی از اقدامات خاتون و خدمه خاصه‌اش، متوجه انسجام فرهنگی شد که با تقویت قصبه یزد، موجبات خوداتکایی آن را به دنبال داشت. خاتون روزی دو مرتبه سفره می‌گسترده و مردم بازار را به این ضیافت دعوت می‌کرد.<sup>۸</sup> قزوین نیز در خراج ارسلان خاتون بود. وی در محله‌های متعددی از جمله یزد و قزوین، قنات خاتونی احداث نمود.<sup>۹</sup> دو نوه دختری او نیز فعالیت‌های مادر بزرگ را در یزد ادامه دادند. ساخت جماعت خانه دختران و گنبدی به عنوان مکان دفن خود یا نذورات و خیرات روزانه برای یتیمان و

۱. عانه، شهر کوچکی در میان فرات بود که فرات به دور آن، مانند خلیجی می‌چرخید. (اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۷۹) یا قوت، حدیثه را نزدیک عانه می‌داند که در آن، قلعه استواری بنا شده است. (یا قوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۷۲)

۲. این فتح توسط بساسیری (متوفی ۴۵۱ ق) یکی از سرداران دولت فاطمیان اتفاق افتاد. همدانی، جامع التواریخ؛ اسماعیلیان، ص ۷۱ و ۷۲.

۳. ابن اثیر، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۲۲، ص ۳۷۱.

۴. مفید مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴.

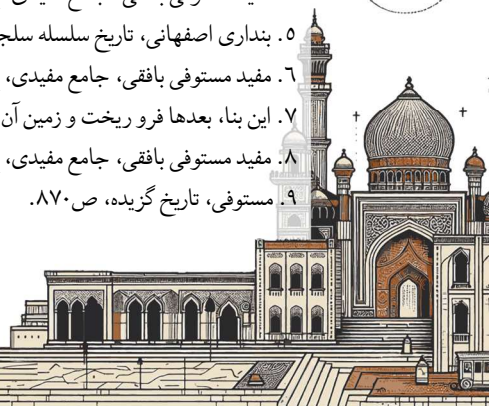
۵. بنداری اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۶۰.

۶. مفید مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ج ۱، ص ۷۷.

۷. ابن بنا، بعدها فرو ریخت و زمین آن به مسجد جامع امروزی الحاق گردید. (جعفری، تاریخ یزد، ص ۳۶)

۸. مفید مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ج ۱، ص ۷۷.

۹. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۸۷۰.





بیوه‌زنان، از اقدامات آنان بود.<sup>۱</sup> ناحیه یزد، از سرمایه‌های خادمان خاتون نیز بهره برد. صواب که از خواجگان بود، جویی به داخل یزد کشید که بعدها به صواب مشهور شد و تمام شهر از آب آن استفاده می‌کردند.<sup>۲</sup>

او بازار کلاه‌دوزان را برای حفظ و مرمت آن وقف کرد<sup>۳</sup> و لالاریحان (کناسه گنبد) و مقبره عالی را احداث نمود.<sup>۴</sup> ابر و مبارکه (از کنیزان) هم دو قنات متصل به هم را به یزد آوردند که در محله مجوسان جاری می‌شد. جالب آنکه مردم به دلیل سبکی آب آن، به بودن مظهر قنات در این منطقه اهمیت نمی‌دادند.<sup>۵</sup>

پشتیبانی از فقه حکومتی و اشاعه فرهنگ سلجوقی در حاکمیت گرشاسب (۵۳۶ق)، پسر ارسلان خاتون و علی‌بن‌فرامرز نیز نمود یافت. گرشاسب، مدرسه، دو منار و کتابخانه و «جماعت خانه‌ای» در تکمیل این مدرسه بنا کرد.<sup>۶</sup> در زمینه ناحیه‌گرایی که تقویت «قصبه» یزد به آن دامن می‌زد، حضور ارسلان خاتون مقوم پیوند خاندان دولتی دیلمیان یزد (۳۹۸-۵۳۶ق) به نظام فکری سلجوقیان بود. در واقع، ارسلان خاتون از منزلت خانوادگی، به قابلیت مشروعیت‌سازی دست یافت؛ چنان‌که بورديو ادعا می‌کند کنشگران به میزان برخورداری از سرمایه‌ها و با توجه به مقتضیات میدان، علاوه بر جذب منافع و مزیت‌های مورد انتظار، منشأ تحولاتی را در میدان خواهند شد.

## ۲. کرمان

نفس شکل‌گیری حکومت سلاجقه کرمان (۴۳۳-۵۸۳ق)، متضمن هر سه عنصر مؤثر بر فقدان انسجام حاکمیتی بود. از یک طرف، کرمان به مرکزیت قصبه بردسیر، متشکل از چهار شبکه شهری: سیرجان، بردسیر، جیرفت و بم،<sup>۷</sup> از ظرفیت چشمگیری برای ناحیه‌گرایی

۱. کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۶۶.

۲. همو، ص ۶۲.

۳. پیرا، «جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک»، پژوهش زنان، ش ۳، ص ۱۵۵-۱۶۹.

۴. مفید مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ج ۱، ص ۷۹.

۵. کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۵۹ و ۶۲؛ جعفری، تاریخ یزد، ص ۱۸۰ و ۲۳۲.

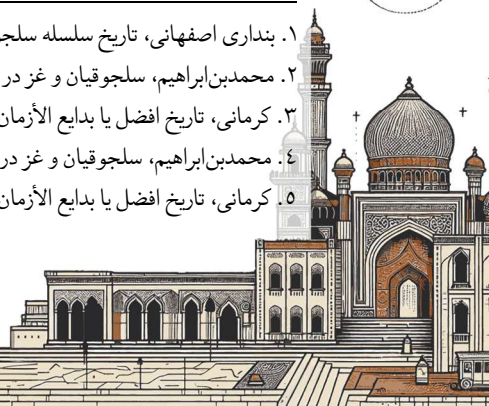
۶. جعفری، تاریخ یزد، ص ۳۷.

۷. این شهرها، از مناطق پنجگانه کرمان هستند. (کرمانی، تاریخ افضل یا بدایع الأزمان فی وقایع کرمان، ص ۲۹)



برخوردار بود و از طرف دیگر، بنیان‌گذار آن، قاوردین‌چغری داود (۴۶۵ق)،<sup>۱</sup> به دلیل برخورداری از مشروعیت عرضی سلجوقیان، موقعیتی فراتر از صاحبان اقطاع داشت. بنابراین، پیوند ایدئولوژیک این منطقه با سلاجقه بزرگ، محکم‌تر از پیوند سیاسی آنها بود. در میان اعضای این خاندان که به خیرخواهی و آبادگری شهره بودند، زیتون خاتون (سده پنجم هجری) همسر ارسلان‌شاه (۴۹۵-۵۳۷ق)، شاخص روشنی از نفوذ ایدئولوژی سلجوقی است. این زن اصیل‌زاده هراتی، در میان بردگان به کرمان آمد و توسط ارسلان‌شاه خریداری شد.<sup>۲</sup> وی خیلی زود بر پادشاهی تسلط یافت و به عنوان زنی «بغایت عاقله» و «خیره»، یعنی صاحب «خیرات بسیار» نام‌بردار شد.<sup>۳</sup> زیتون خاتون، با بنای رباط‌های متعدد (ربض یزدیان) و فعالیت‌های مدرسه‌سازانه (درب ماهان)، در میدانی قرارگرفت که به مثابه یک شبکه یا روابط عینی بین موقعیت‌ها عمل می‌کرد و برای خاتون این امکان را فراهم می‌کرد تا با اتکا بر سرمایه نمادین خود، فقه رسمی را گسترش دهد. وی برای حفظ این دستاوردها، مجموعه «اوقاف عصمتیه» را نیز تعیین نمود. خاتون اعتبار خود را هزینه به حکومت رساندن پسرش کرمانشاه (۴۶۵-۴۶۷ق) نمود که به گفته منابع، دچار «قلّت هدایت و ضعف کیاست» بود و تلاش برای حاکم کردنش، به این می‌مانست که از «سرگین ترنجی سازد.»<sup>۴</sup> ملک محمد (۵۳۷ق)، پس از پدر، بر سنت گذشتگان، مدارس و رباطات و مساجد بسیار در کرمان بر پا داشت و «در ربض بردسیر، یک دسته بیمارستان و مدرسه و رباط و مسجد و مشهد (مرقد) و در جامع (توران‌شاهی) دارالکتبی فرمود.»<sup>۵</sup> پس از انتقال قدرت به خوارزمشاهیان (۳۸۵-۶۱۷ق)، تحولات چشمگیری در ایدئولوژی سلاجقه رخ نداد؛ چون حکومت سلاجقه کرمان، ظرفیت‌های ناحیه‌گرایی این «قصبه» را به ذروه خود رسانیده بود؛ به عبارت دیگر، از سویی موقوفات متعدد آنان که فی‌الحال نیازمند عمران بود، انسجام بیش از پیش شبکه‌های شهری کرمان را به لحاظ

۱. بنداری اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۳۷.
۲. محمدبن‌ابراهیم، سلجوقیان و غز در کرمان، ص ۳۶.
۳. کرمانی، تاریخ افضل یا بدایع الأزمان فی وقایع کرمان، ص ۲۳.
۴. محمدبن‌ابراهیم، سلجوقیان و غز در کرمان، ص ۳۶.
۵. کرمانی، تاریخ افضل یا بدایع الأزمان فی وقایع کرمان، ص ۲۷.







ایدئولوژیک در پی داشت و از سوی دیگر، آنان صاحب یکی از مقتدرترین شخصیت‌های سیاسی، یعنی ترکان خاتون (مادر محمد خوارزمشاه) بودند.

قصه بدین قرار است که براق حاجب (۶۱۹ق) پس از تشکیل حکومت قراختانیان (۹۹۲-۳۸۲ق)، بخشی از حرم غیاث‌الدین، از جمله ترکان خاتون (۶۳۰ق) را به خود اختصاص داد. حافظ ابرو می‌نویسد: «فرط خرد و هنر و عصمت و وفور ادب و حیاء و عفت آن خاتون، باعث آمد بر آنکه او را از قید رقیّت منفک گردانید و عقد نکاح» خود سازد.<sup>۱</sup> پس از براق، محمد قطب‌الدین (۶۳۲-۶۵۶ق) طبق سنت سلجوقی، ترکان خاتون، همسر حاکم مرحوم را به عقد خویش در آورد<sup>۲</sup> و به رسم اتابکان سلجوقی، به حمایت از فقه و فقها، مدرسه «قطبیه» و مدفن خویش را بنا کرد.<sup>۳</sup>

پس از فوت محمد قطب‌الدین، هولاکو (۶۵۴ق) بر اساس رسوم ترکان، قتلغ ترکان (۶۵۵ق)، دختر ترکان خاتون را به نیابت از جلال‌الدین سیورغتمش (۶۸۱ق)، به امارت یزد منصوب نمود.<sup>۴</sup> قتلغ ترکان، پادر مسیر دویست‌ساله سلجوقیان گذاشت و قبه بزرگ‌تری بر آرامگاه محمد قطب‌الدین بنا کرد. وی مدرسه قطبیه را طوری تجدید بنا نمود که بعد از آن، به مدرسه «عصمتیه» تغییر نام داد.<sup>۵</sup> سپس، از «صداق» خود، مال فراوان وقف مدرسه نمود. وی امر کرد که پانصد زر رکنی از عواید موقوفات را سالانه جهت مقبره امام اعظم ابوحنیفه، نعمان‌بن‌ثابت (۸۰-۱۵۰ق) ارسال دارند.<sup>۶</sup> از ائمه مشهور زمان نیز شهاب‌الدین عبدالعزیز تورانیشتی (۶۶۶ق) و مجدالدین خوافی (نیمه اول قرن هشتم) را به امامت مدرسه عصمتیه تعیین کرد.<sup>۷</sup>

۱. حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ص ۵۵.

۲. اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

۳. مؤلف ناشناخته، تاریخ شاهی، ص ۷۰.

۴. منشی کرمانی، سمط العلی للحضرة العلیا، ص ۳۸-۳۹.

۵. مؤلف ناشناخته، تاریخ شاهی، ص ۷۰.

۶. سی‌وسه سهم از ده شاه‌یجان، هشتاد و پنج سهم از ده نهرملکی زریسف، چهل و پنج سهم از ده تروده، چهل و دو سهم از دبه خانوک و پانصد سیوی از مجموع پانصد و پنجاه و پنج سیوی متعلق به ده‌های جرارویه و قهاباد، باغ فیروز و کاریز آب ده فرمیتن، ده‌های آمش، نهر سلیمانی و صغبوجه از نواحی جیرفت، به عصمتیه اختصاص یافت. (منشی کرمانی، سمط العلی للحضرة العلیا، ص ۱۲۲)

۷. مؤلف ناشناخته، تاریخ شاهی، ص ۳۳۶-۳۳۷.



قتلغ ترکان، برای بسیاری از مساجد، دارالشفاهای، قنات‌ها و خانقاه‌ها، منابع وقفی پیش‌بینی کرد و «بواسطه چنین اندیشه‌های خوب مؤبد و مخلص فرمود و نقوش ذکر جمیل که عاقلان آن را عمر ثانی خوانند و کاملان آن را حیات جاودانی دانند، بوسیلت چنین آثار پسندیده بر اوراق روزگار و صحایف لیل و نهار منقوش و مرقوم گذاشت.»<sup>۱</sup> به این ترتیب، در اختصاص این موقوفات، قتلغ ترکان مسیر حفاظت از ایدئولوژی را در پیش گرفت و در ردیف حافظان نظم اجتماعی واقع شد.

قابل تأمل است که نخبه‌گان بسیاری مانند خواجه جمال‌الدین عمر ابهری (متوفای ۶۶۳ق)، کرمان قتلغ خاتون را محل کار و سکونت خود برگزیدند و ملازمت خاتون را برای خود غنیمت دانستند.<sup>۲</sup>

پادشاه خاتون دختر قتلغ که تولیت موقوفات مدرسه عصمیته را به عهده داشت،<sup>۳</sup> بعد از مدتی محنت، جایگاه سابق خود را در صدر حرم ایلخانی احیا نمود و به همسری خان تازه در آمد.<sup>۴</sup> وی بلافاصله به شهر کرمان رفت و بر آن مسلط گردید.<sup>۵</sup> خاتون «در کرمان، اساس معدلت نهاد که رسوم نوشروان را احیا» کرد؛<sup>۶</sup> به این معنا که حفاظت از اسلام رسمی را با احداث مدارس و تعیین مواجب برای ائمه ادامه داد و موانع اقتدار کرمان را کنار زد؛ چنان‌که مجوز الحاق قلمرو شبانکاره‌ها (۴۴۸-۷۵۶ق) و یزد را از ایلخان دریافت کرد؛<sup>۷</sup> به عبارت دیگر، سرمایه نمادین خاتون، او را از تعاونی خود انگیزخته بهره‌مند ساخته بود. در تحلیل فعالیت‌های این بانوان تأثیرگذار، می‌توان به دیدگاه بوردیو استناد کرد که عاملان اجتماعی به اتکای عادت‌واره‌هایی که با میدان و عرصه زندگی آنها تناسب دارد و با استفاده از سرمایه‌هایی که در میدان در اختیار دارند، دست به کنش می‌زنند.

۱. منشی کرمانی، سمط العلی للحضرة العلیا، ص ۳۹ و ۴۰.

۲. همو، ص ۴۱.

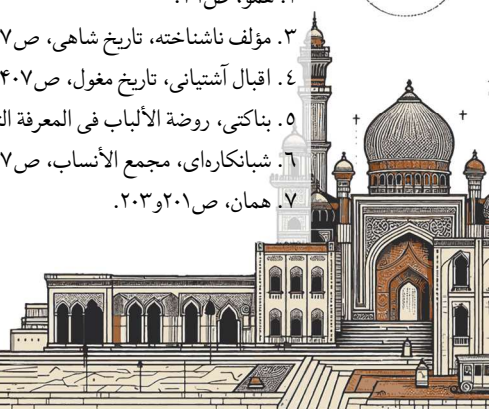
۳. مؤلف ناشناخته، تاریخ شاهی، ص ۲۴۷.

۴. اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۴۰۷.

۵. بناکتی، روضة الألباب فی المعرفة التواریخ والأنساب تاریخ بناکتی، ص ۴۰۸.

۶. شبانکاره‌ای، مجمع الأنساب، ص ۴۰۷.

۷. همان، ص ۲۰۱ و ۲۰۳.





### ۳. فارس

سلطان البارسلان (۴۵۸ق)، قلمرو فارس را از آل‌بویه (۳۲۲-۴۴۸ق) گرفت و به فضلویه شبانکاره (۵۰۷-۱۰۰۶ق) سپرد. پس از آن، فارس به یکی از اتابک‌نشین‌های سلجوقی تبدیل شد<sup>۱</sup> و امیر منکوبرس (متوفای ۵۳۱ق) آن را اقطاع خود قرار داد.<sup>۲</sup> بعد از مرگ امیر، زاهده خاتون (۵۴۳ق) همسر وی که زنی «عابده و عالی‌همت» بود، دستور داد پیکر همسر را در شیراز در مدرسه‌ای دفن نمایند.<sup>۳</sup> پس از فوت منکوبرس، امیر بوزابه (۵۴۲ق)، مقام اتابکی فارس را تصاحب کرد.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد، اقتدار خاتون در شیراز و قدرت اتابک، به وصلت این دو نفر منجر شد. با بازگشت آرامش به شهر، زاهده خاتون مدرسه‌ای بزرگ در شیراز به نام «مدرسه زاهده»<sup>۵</sup> یا «مدرسه عصمتی»<sup>۶</sup> بنیان نهاد. بعد از قتل بوزابه،<sup>۷</sup> زاهده خاتون حجم چشمگیری از «خزاین و جواهر» را هزینه خرید «قری و مزارع» کرد<sup>۸</sup> تا موقوفات مفصلی برای این مدرسه تدارک بیند و به این طریق، با تقویت سرمایه‌های شهر شیراز، در حفظ آرمان‌های دولت و حمایت از فقه و فقها گام برداشت. وی بعد از راه‌اندازی مدرسه، با بهره‌برداری از اختیارات سنت سلجوقی و صلاحیتش در چشم خلق، مدیریت مدرسه را بر عهده گرفت. او ابتدا مدیریت مدرسه را به شافعیان واگذاشت؛ اما بعدتر از قاضیان حنفی برای تمشیت مدرسه بهره گرفت.<sup>۹</sup> خاتون باز «بعد از آن [که] او را فکری در قضیه عارض گشت»،<sup>۱۰</sup> مدرسه را به شافعی مذهبان سپرد. بدیهی است، تغییراتی که خاتون در اداره مدرسه اعمال می‌کرد، نوعی رقابت بر سرکسب قدرت است؛ چنان‌که بوردیو قائل

۱. شیرازی، تحریر تاریخ و صاف عبدالحمید آیتی، ص ۸۸.
۲. حسینی، زبدة التواریخ، ص ۱۳۳.
۳. حسینی منشی، ریاض الفردوس خانی، ص ۱۸۷.
۴. حسینی فسایی، فارسنامه ناصری، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.
۵. قدیانی، فرهنگ جامع تاریخ ایران، ص ۴۱۸.
۶. شیرازی، تحریر تاریخ و صاف عبدالحمید آیتی، ص ۸۸.
۷. بنداری اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۲۶۲.
۸. لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ص ۱۶۲.
۹. بیضاوی، نظام التواریخ، ص ۱۲۰.
۱۰. جنید شیرازی، تذکره هزار مزار، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.



است، عاملان اجتماعی بر سر استفاده حداکثری از میدان، درگیر رقابت می‌شوند که ماحصل این تنازع، ارتقای موقعیت گروهی و تنزل برخی دیگر را به همراه دارد. به هر صورت، در اثر اقدامات خاتون، مقبره او در قرن هشتم به زیارتگاهی تبدیل شد که «زیارت کردن او به تیمن و تبرک نیکو می‌آید.»<sup>۱</sup> مدرسه زاهده خاتون و موقوفات آن، تا دوران سلطان احمد تکودار (۶۶۳ق) بی‌کم‌وکاست به کار خود ادامه داد.<sup>۲</sup> این خاتون، با استفاده از سرمایه‌های اقتصادی و نمادین خود، سبب احیای ایدئولوژی قدرت حاکمه، حتی پس از خودش گردید.

#### ۴. آذربایجان

ظرفیت‌های ناحیه‌ای آذربایجان و اران، بی‌تردید کمتر از یزد نبود؛ حضور شهرهای اردبیل، تبریز و بردعه،<sup>۳</sup> دلیلی بر این ادعاست. ظهور اتابکان ایلدگری (۵۴۰-۶۲۱ق) در کنار نظام اقطاع، از مهم‌ترین شواهد رنگ باختن انسجام سیاسی سلاجقه به شمار می‌آید. ایلدگز، بعد از قتل غلامش، به سلطان مسعود ملکشاه (۵۲۹-۵۴۷ق) پیوست و از آنجا که «در او آثار رشد بود»، سلطان کوشید به هر قیمتی، وفاداری او را حفظ کند. بنابراین، نه تنها اران را به وی اقطاع داد و تربیت شاهزاده ارسلان (۵۸۲-۵۸۷ق) را به او سپرد که مادر این شاهزاده را به عقد اتابک ایلدگز در آورد.<sup>۴</sup> در این بین، ارسلان خاتون (دختر چغری بیگ)، بیشتر نقش مکمل را بازی کرد؛ چراکه ایلدگز خود دست‌پرورده سلاجقه بود و لازم نبود خاتون ایدئولوژی سلجوقی را وارد قلمرو ایلدگزیان نماید. اتابک در معیت مادر سلطان، اقدام به تأسیس مدارس در همدان نمود و موضوعی را برای مقابر خود و همسرش در آنها پیش‌بینی کرد تا وفاداری خود را نسبت به ایدئولوژی دولت نشان داده باشد.<sup>۵</sup> نقل شده است که وقتی در آغاز کار مدارس، «دعوتی شگرف» ساخته شد، مادر سلطان به محض ملاحظه تمایل برخی علما به ظروف نقره‌ای گرانبهای میهمانی، همه را «ایثار» ائمه ساخت تا مستقلاً

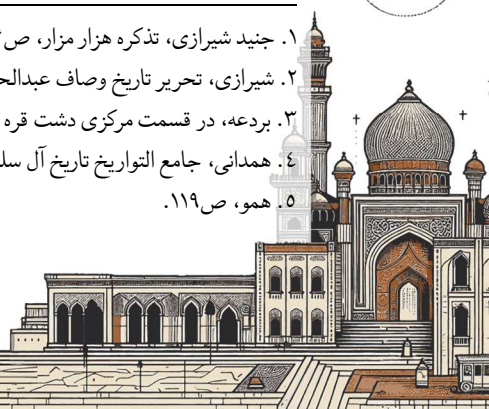
۱. جنید شیرازی، تذکره هزار مزار، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۲. شیرازی، تحریر تاریخ و صاف عبدالحمید آیتی، ص ۸۸.

۳. بردعه، در قسمت مرکزی دشت قره باغ و در آن سوی رودارس قرار دارد. (بلا ذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۷۳)

۴. همدانی، جامع التواریخ تاریخ آل سلجوق، ص ۱۱۰.

۵. همو، ص ۱۱۹.





نیز حمایت خود را از فقه حکومتی به نمایش گذارد.<sup>۱</sup> البته این وفاداری به ایدئولوژی، در بزنگاهی مهم از سوی علما جبران شد. نقل شده که وقتی ارسلان، همدان را برای جنگ با آبخازها ترک کرد، مادر سلطان از مقتدای ائمه همدان خواست به همراهی ده تن از فقها، سپاه را یاری کنند. وی فوراً «ده تا استر تنگ بسته جهت بارگیر ایشان و ده استر رخت‌کش و آلت مطبخ و زیلو و مفرش بفرستاد و چندان برگ که اخراجات ایشان بودی، بفرستاد.»<sup>۲</sup> درخواست خاتون از سوی فقها اجابت شد و مداخله فقها، مانع تحمیل شکست فاحش سپاه سلجوقی گردید. از همین روی، در فقدان این خاتون نوشته‌اند: «گوئیا نظام آن مملکت و قوام آن دولت، بقاء آن خاتون بود.»<sup>۳</sup> بدین گونه، ارسلان خاتون با درک درست از قابلیت‌های خود، توانست تهدید نابودی دولت را به فرصتی جدید تبدیل کند و حمایت جامعه نخبگانی را به عنوان یکی از ابزارهای ایدئولوژیکی جلب نماید؛ همان‌طور که بورديو می‌گوید: عاملان هر چیزی را از مجرای شاکله‌های ادراک و ارزیابی عادت‌واره‌شان در می‌یابند. بنابراین، عادت‌واره، همان ویژگی‌هایی است که در یک فرایند زمانی و تاریخی در وجود افراد درونی شده و شخصیت آنها را شکل داده است؛ به عبارت دیگر، مدارسی که با سرمایه‌های زنان وابسته به سلطنت ساخته می‌شد و تربیت علما بر اساس فقه رسمی را بر دوش داشت، در بحران‌ها نقش جایگاهی برای حفظ و بقای نظام سلطنتی را ایفا می‌کرد.



### نتیجه

دولت سلجوقی، از انسجام ایدئولوژیک بالایی برخوردار بود؛ انسجامی که به اصول پایبندی به اسلام رسمی، وفاداری به خلیفه عباسی و حمایت از فقه و فقهای سنی معطوف بود. خواجه نظام‌الملک طوسی، برای تحقق این اصول، نظام وقف و مدرسه‌سازی را طراحی کرد تا بتواند از ترکیب ساختارها و ابزارها، سلاجقه را از انسجام سیاسی بهره‌مند سازد؛ اما در این میان، عناصر ناحیه‌گرایی، نظام اقطاع و سنن سلجوقی، دو وجهی عمل می‌کرد؛ از

۱. راوندی، راحة الصدور وآية السرور در تاریخ آل سلجوق، ص ۳۰۰.

۲. همو، ص ۲۹۹.

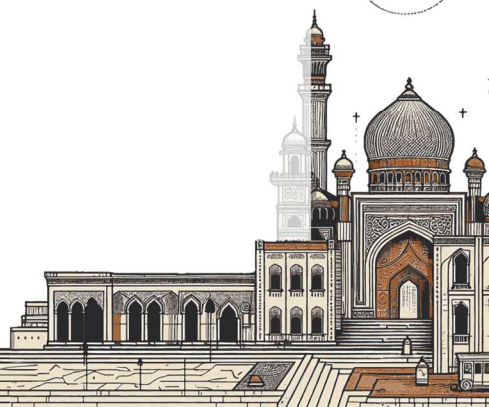
۳. نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۸۲.





سویی، استراتژی تمرکز قدرت را با شکست مواجه نمود و در موقعیتی دیگر، موجب توفیق بانوان قصر در بقا و تداوم نظم سلجوقی گردید.

این بررسی، با تمرکز بر فعالیت‌های وقفی و مدرسه‌سازانه خواتین سلجوقی در شعبه‌های مختلف دولت، یعنی اتابکان یزد، سلاجقه کرمان و اتابکان فارس، نشان داد خاتون‌ها با وقف املاک و دارایی‌های خود، در بنای مدارس از یک طرف، و حمایت از دانشمندان در گسترش اسلام رسمی از طرف دیگر، عاملان مهمی در میدان اشاعه هژمونی دولت سلجوقی بودند؛ به عبارت دیگر، همان‌گونه که بوردیو معتقد است، کنش عاملان اجتماعی در خلأ صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در میدان‌های اجتماعی و با قوانین و منطق خاص رخ می‌دهد. بانوان قصر استراتژی‌های نهاد سیاست را پذیرفتند. آنان قبول کردند که برای حفظ و بقای نظام سلجوقی، گاهی به ازدواج‌های تحمیلی تن دهند و زمانی از صداق خود بگذرند و آن را هزینه مراکز اشاعه فقه حکومتی کنند. این خاتون‌های مدبر، برای جذب حمایت نخبگانی، از اشیای گران‌قیمت خود گذشتند؛ کالاها و سرمایه‌های ارزشمندی همچون مهریه که برخی زنان برای حفظ آنها، گاهی از فرزندان خود نیز می‌گذرند. در مجموع، می‌توان گفت: خواتین با تکیه بر: سرمایه‌های اقتصادی (اقطاع و بخشش‌های سلطانی)، سرمایه فرهنگی (آموزه وقف)، سرمایه اجتماعی (رجال درباری و اهل حرم و خدام) و سرمایه نمادین (همسری و مادری شاه)، در حفظ و بقای سلطنت خاندان خود مجاهدانه تلاش کردند.





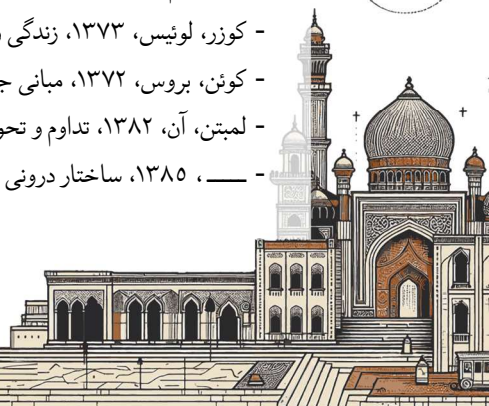


## منابع

- ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۷۲، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه: علی هاشمی، تهران، انتشارات اعلمی.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد، ۱۴۱۲، المنتظم فی التاریخ الأمم والملوک، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد، ۱۴۳۰ق، وفيات الأعیان، بیروت، دار الحیاء التراث العربی.
- اجلالی، پرویز، ۱۳۷۹، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران، تهران، نشر آن.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، ۱۳۶۷، مسالک و ممالک، به اهتمام: ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۴، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر.
- آشوری، داریوش، ۱۳۸۸، ما و مدرنیت، تهران، انتشارات صراط.
- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۳۶۷، فتوح البلدان، تهران، نشر نقره.
- بناکتی، ابوسلیمان داود، ۱۳۴۸، روضة الألباب فی المعرفة التواریخ والأنساب تاریخ بناکتی، تصحیح: جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی.
- بنداری اصفهانی، فتح‌بن علی، ۲۵۳۶، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه: محمد حسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بیضاوی، ناصرالدین، ۱۳۸۲، نظام التواریخ، تصحیح: میر هاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- پیرا، فاطمه، ۱۳۸۷، «جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک»، پژوهش زنان، ش ۳: ۱۵۵-۱۶۹.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن، ۱۳۸۴، تاریخ یزد، تصحیح: ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- جنید شیرازی، جنید بن محمود، ۱۳۶۴، تذکره هزار مزار، تصحیح: عبدالوهاب نورانی وصال، تهران، کتابخانه احمدی شیراز.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، ۱۳۷۵، جغرافیای حافظ ابرو، تصحیح: صادق سجادی، تهران، میراث مکتوب.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن، ۱۳۸۲، فارسنامه ناصری، تصحیح: منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر.
- حسینی منشی، محمد میرک، ۱۳۸۵، ریاض الفردوس خانی، تصحیح: ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات ایرج افشار.



- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی، ۱۳۸۰، زبدة التواریخ، ترجمه: رمضان‌علی روح‌الهی، تهران، انتشارات ایل شاهسون بغدادی.
- خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۰، سیاست‌نامه، تصحیح: هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- راوندی، محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان، ۱۳۶۴، راحة الصدور وآية السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح: محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر.
- راوندی، مرتضی، ۱۳۶۷، سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا، تهران، امیرکبیر.
- سرافرازی، عباس، ۱۳۹۲، «تأثیر سیاست‌نامه (سیر الملوک) خواجه نظام‌الملک بر ساختار حکومت سلجوقی»، پژوهش‌های تاریخی اسلام و ایران، ش ۱۳: ۷۲-۸۷.
- سلطان‌زاده، حسین، ۱۳۹۱، مدارس در معماری ایران دوره اسلامی، محمد یوسف کیانی، تهران، سمت.
- سمساری، محمدحسن، ۱۳۳۷، جغرافیای تاریخی سیراف، تهران، انجمن آثار ملی.
- شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی‌بن‌محمد، ۱۳۸۱، مجمع الانساب، تصحیح: میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- شیرازی، شهاب‌الدین عبدالله‌بن‌فضل‌الله، ۱۳۸۳، تحریر تاریخ وصاف عبدالحمید آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفی، امید، ۱۳۸۹، سیاست دانش در جهان اسلام همسویی معرفت و ایدئولوژی در دوره سلجوقی، ترجمه: مجتبی فاضلی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- عمید، حسن، ۱۳۴۶، فرهنگ تاریخ و جغرافیا، بی‌جا، انتشارات جاودان.
- غزالی، محمدبن‌محمد، ۱۳۵۱، نصیحة الملوک، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- فروزانی، سید ابوالقاسم، ۱۳۹۴، سلجوقیان (از آغاز تا فرجام)، تهران، انتشارات سمت.
- قدیانی، عباس، ۱۳۸۷، فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران، آرون.
- کاتب، احمدبن‌حسین‌بن‌علی، ۱۳۴۵، تاریخ جدید یزد، به کوشش: ایرج افشار، تهران، انتشارات ابن‌سینا.
- کرمانی، افضل‌الدین ابو‌حامد احمدبن‌حامد، ۱۳۲۶، تاریخ افضل یا بدایع الأزمان فی وقایع کرمان، تصحیح: مهدی بیانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کسائی، نورالله، ۱۳۸۳، فرهنگ نهادهای آموزشی ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کلوزنر، کارلا، ۱۳۸۱، دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، ترجمه: یعقوب آژند، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- کوزر، لوئیس، ۱۳۷۳، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، علمی.
- کوئن، بروس، ۱۳۷۲، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه: غلام‌عباس توسلی، تهران، انتشارات سمت.
- لمبتن، آن، ۱۳۸۲، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، نی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، ساختار درونی امپراتوری سلجوقی در تاریخ ایران کمبریج، جی.آ. بویل، تهران، امیرکبیر.





- محمدبن‌ابراهیم، ۱۳۴۳، سلجوقیان و غز در کرمان، تصحیح: محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، طهوری.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۸۱، تاریخ‌گزیده، به اهتمام: عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- مفید مستوفی بافقی، محمد، ۱۳۸۵، جامع مفیدی، تصحیح: ایرج افشار، تهران، اساطیر.
- مک‌آیور، ر.م، ۱۳۵۴، جامعه و حکومت، ترجمه: ابراهیم علی‌کنی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، ۱۳۶۲، سمط‌العلی‌للحضرة‌العلیاء، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر.
- موسوی‌لر، اشراف‌السادات و نماز‌علیزاده، سهیلا، ۱۳۹۱، «چهره‌نگاری سلجوقی؛ تداوم فرهنگ بصری مانوی»، مطالعات تاریخ فرهنگی، ش ۱۳: ۸۵-۱۰۵.
- مؤلف ناشناس، ۲۵۳۵، تاریخ‌شاهی، مصحح: محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- نیشابوری، ظهیرالدین، ۱۳۳۲، سلجوقنامه، تهران، خاور.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۸۶، جامع‌التواریخ تاریخ‌آل سلجوق، تصحیح: محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، جامع‌التواریخ اسماعیلیان، تصحیح: محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.
- یاقوت حموی، ۱۳۹۹ق، معجم‌البلدان، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی.
- یوسفی‌فر، شهرام، ۱۳۹۰، شهر و روستا در سده‌های میانه تاریخ ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Anheier, H. , Gerhards, J. , and Romo,F., 1995, 'Forms of capital and social structure in cultural fields: examining Bourdieu's socialtopography', American Journal of Sociology, 100(4): 859-903.
- Bourdieu, Pierre, 1990, The logic of practice ,Cambridge,Polity Press.
- Guillory, John, 2000, "Bourdieu's refusal", In Nicholas Brown and Imre Szeman (eds), Pierre Bourdieu: Fieldwork in Culture. Lanham, Md. : Rowman & Littlefield: 87-99.
- Harker,R., 1990, "Education and Cultural Capital" in Harker, R. , Mahar, C. ,&Wilkes, C. , (eds), An Introduction to the Work of Pierre Bourdieu: The Practice of Theory Macmilan Press, London.
- Ritzer, G. , & Goodman, D. J., 2004, Sociological theory sixth edition. Boston, Massachusetts: McGraw.





## واکاوی انگیزه‌ها و اهداف تیموریان در سیاست‌های مذهبی

حسین ایزدی<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه باقرالعلوم (عج)، قم، ایران. رایانامه: [mountain.damavand@gmail.com](mailto:mountain.damavand@gmail.com)

### چکیده:

امیر تیمور گورکانی در سال ۷۷۱ق، حکومت ماوراءالنهر را به دست گرفت و توانست با اتحاد قبایل و نیروهای نظامی، انسجام و ثبات و اقتدار و حاکمیت سیاسی این منطقه را که دچار سستی و اضمحلال شده بود، احیا کند و با حملات نظامی خود به مناطق مختلف آسیا، امپراتوری گسترده‌ای را تأسیس نماید. وی برای توجیه حملات نظامی و تثبیت مشروعیت دینی حکومت خود، رویکرد سیاسی - مذهبی خاصی را که شامل پایبندی به قواعد مذهبی و احترام به علما، دانشمندان و شیوخ متصوفه بود، در پیش گرفت. دلایل شکل‌گیری این سیاست مذهبی و تأثیر آن به‌عنوان میراث تیمور در دوره حکومت جانشینانش، به‌ویژه شاهرخ و نقش آن در شکل‌گیری وضعیت فرهنگی و مذهبی قرون هشتم و نهم هجری قمری، سؤال اصلی این مقاله است که با روش وصفی - تحلیلی بررسی شده است.

یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که امیران گورکانی، به‌ویژه تیمور، مجموعه‌ای از اقدامات و تدابیر را برای شناساندن خود به‌عنوان مسلمانی پاک‌آیین به کار بسته و تلاش داشته‌اند تا حکومت خود را مبتنی بر تقدیر و مشیت الهی تبیین نمایند و از مذهب به‌عنوان مسیری برای دستیابی به مقاصد سیاسی بهره‌برند.

کلیدواژه‌ها: امیر تیمور، شاهرخ، ماوراءالنهر، سیاست مذهبی، شیوخ متصوفه.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۸ | تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۴ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۱/۱۰

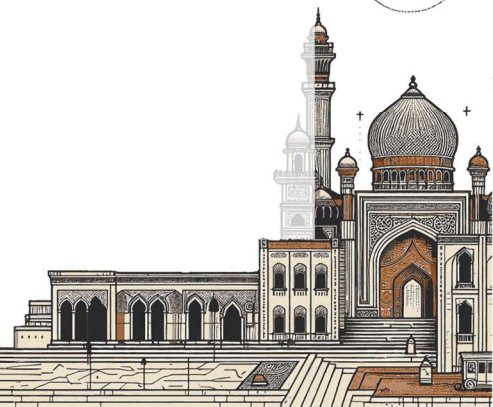


دانشگاه باقرالعلوم



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (عج) © نویسندگان.





## مقدمه

افول قدرت مرکزی ایلخانان مغول با مرگ ابوسعید ایلخانی در سال ۷۳۶ ق (۷۱۶-۷۳۶ق)، نه تنها راه را برای شاهزادگان مغولی و رهبران متنفذ نظامی و رؤسای مختلف ایلات و عشایر باز کرد، تا به ماجراجویی‌های نظامی دست بزنند، بلکه هشداری به موقع در باغ سبزی بود برای حکام محلی بومی، تا حداقل در صدد کسب قدرت محلی برای خود برآیند. این جریان، فهرست اسامی بلندبالایی از افراد و حکام محلی مدعی قدرت ایجاد کرد که به احیای نظام ملوک الطوایفی در ایران منجر شد.<sup>۱</sup> عدم ثبات سیاسی ناشی از نظام ملوک الطوایفی در ایران، ضمن ظلم و ستمگری امرا و فرماندهان نظامی، درگیری‌های خونباری بین قدرت‌های محلی و تهاجمات ویرانگرانه‌ای را به دنبال داشت. این وضعیت، همچنین، باعث از پا درآمدن مردم ایران و تضعیف کانون‌های قدرت محلی بومی و ایرانی و تسلط یک قدرت خارج از فلات ایران در قرن ۸ ق، یعنی امیر تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷ق)، بسیار تأثیرگذار بود. امیر تیمور گورکانی در سه‌شنبه ۲۵ شعبان ۷۳۶ ق، پنج ماه پس از مرگ ابوسعید ایلخانی، در قریه خواجه ایلغار از قرای شهر کش سمرقند به دنیا آمد و پس از ۳۵ سال جنگ و نابودی رقبای و دشمنان داخلی و خارجی خود، در ۱۲ رمضان ۷۷۱ ق، به‌عنوان امیر الامرای تمام ماوراءالنهر، زمام امور حکومت منطقه را به‌دست گرفت و خود را وارث جغتای (م. ۶۳۹ق)، سومین فرزند چنگیز خان (م. ۶۲۳ق) و ملقب به امیرکبیر نمود. تیمور برای اینکه حکومت وی در پناه مشروعیت‌یابی از خاندان مغولی جغتای در اذهان قبایل ترک و مغول و امرای محلی ماوراءالنهر تقویت شود، یک نفر از نوادگان جغتای را به نام سیورغتمیش (۷۹۰-۸۰۰ق) را به مقام خانی و سلطنت ماوراءالنهر رساند. پس از او، پسرش محمودخان، جایش را گرفت و تیمور به ظاهر به نیابت از آنان حکومت می‌کرد.<sup>۲</sup> تمام فرامینی که از جانب تیمور صادر می‌شد، با کمال اعزاز و احترام، نام فرزندان و اعقاب خوانین مغول و سلسله آنان قید می‌شد؛ ولی همگان در ماوراءالنهر می‌دانستند که آنها فقط شبحی از سلطنت هستند و در اصل، مطیع و منقاد اوامر امیر تیمورند و به دستور او عنوان سلطنت گرفته‌اند و در اصل، اسمی بی‌مسما بودند که هیچ‌کس از آنان حساب نمی‌برد و اعتنایی نمی‌کرد.

۱. نظری، منتخب التواریخ معینی، ص ۵۹-۸۰؛ شبانکاره‌ای، مجمع الانساب ص ۳۰۵-۳۱۱.

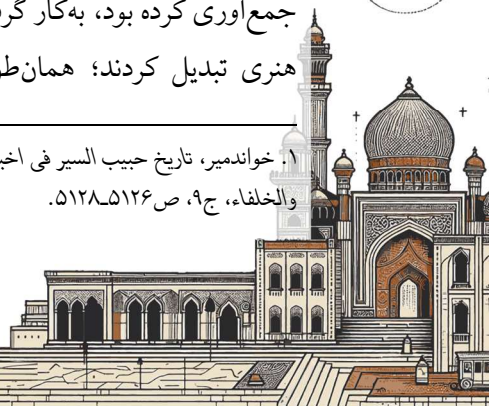
۲. ابن‌عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۱۹؛ شامی، ظفرنامه، ص ۵۷-۵۸.



در این دوران، در ماوراءالنهر سپاهیان جنگجویی پدید آمده بود که از لحاظ نژاد، مخلوطی بودند از نژاد آهنین آسیای کهن، یعنی ترک و مغول که تربیت آنان منطبق بر نظم چنگیزخانی بود. این نژاد، در نتیجه اجرای دو قرن مجموعه قوانین یاسای چنگیزخان، به تمام رموز و فنون جنگ آشنایی کامل پیدا کرده بودند. قدر مسلم، نگه داشتن و محدود کردن آنان در ماوراءالنهر، در وهله اول، حکومت نوپای تیمور را تهدید می‌کرد. بر همین اساس، امیر تیمور در جهت به‌کارگیری این نیروی نظامی کارآمد در خارج از مرزهای ماوراءالنهر، یورش‌های سه، پنج و هفت‌ساله خود را به مناطق مختلف ایران، قفقاز، دشت قیچاق (روسیه و مسکو)، آناتولی، عراق و شامات (حلب و دمشق) سازماندهی کرد. با وجود اینکه از لحاظ سوق‌الجیشی و عملیات جنگی، تمام جزئیات امور نظامی با نهایت دقت مورد توجه قرار می‌گرفت، اما از لحاظ جغرافیای سیاسی، این جنگ‌ها نامربوط و از هم گسیخته بود. آنچه تیمور را از دیگر حکام زمان خود متمایز می‌ساخت، نبوغ وی در فرماندهی نظامی و پیروزی در تمام نبردها بود که تا پایان زندگی با وی همراه بود و البته خاطرات تلخی را برای مردم مناطق گوناگون دنیا در تاریخ ثبت کرد. امیر تیمور در یورش‌های سه‌گانه خود، دو هدف را دنبال می‌کرد: یکی، غارت خزاین و اموال دولت‌های ساقط‌شده و مردم شهرهای آنان به همراه اسارت و بردگی آنان؛ و دیگری، انتقال پیشه‌وران، هنرمندان، صنعتگران و صاحبان فکر و اندیشه به ماوراءالنهر و شهر سمرقند.

به قول اهل تاریخ، تیمور عالمی را خراب کرد تا ماوراءالنهر و سمرقند را آباد کند. البته خود تیمور مجال چندانی پیدا نکرد تا از این سرمایه عظیم و غنی فرهنگی و علم و معرفت و حکمت استفاده کند و در ۱۷ شعبان ۸۰۷ق، در جریان تدارک به حمله به چین در اترار درگذشت.<sup>۱</sup> پس از مرگ تیمور، این فرزند و نوادگان وی که تربیت‌شده فرهنگ و تمدن ایرانی در ماوراءالنهر و خراسان بودند که قابلیت گران‌سنگ علم و دانش و هنری را که امیر تیمور جمع‌آوری کرده بود، به‌کار گرفتند و سمرقند و سپس هرات را به یکی از مراکز مهم علمی و هنری تبدیل کردند؛ همان‌طوری‌که نوادگان تیمور از مرده ریگ هنگفتی که تیمور به

۱. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۵۳۳-۵۳۴؛ همو، روضة الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء، ج ۹، ص ۵۱۲۶-۵۱۲۸.







ماوراءالنهر منتقل کرده بود، بهره بردند و تأثیر گرفتند؛ یعنی از سیاست مذهبی امیر تیمور که خود را مسلمانی معتقد و حامی دین آل محمد نشان می‌داد و به شیوخ متصوفه و علمای دین اظهار ارادت می‌کرد و شیوه تعامل و توجه امیر تیمور به علما و مشایخ صوفیه تأثیر پذیرفتند و به علمای دینی و بزرگان متصوفه، توجه و علاقه ویژه‌ای نشان می‌دادند. هدف این تحقیق نیز سیاست مذهبی تیمور و جانشینان وی می‌باشد.

در مورد پیشینه تحقیقات تیموری، شایان ذکر است که تاکنون کتاب‌هایی مثل: برآمدن و فرمانروایی تیمور و ایران عصر تیمور از بئاتریس فوربز منز، مجموعه مقالات تیموریان از سری کتاب‌های تاریخ کمبریج ترجمه دکتر آژند، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان تا ظهور صفویان به رشته تألیف در آمده و به فعالیت سیاسی - نظامی، ساختار حکومتی و رقبای سیاسی، جنگ‌ها، دولت‌ها، حکام دست‌نشانده، دیوان‌سالاران ایرانی، علما و دانشمندان و معماری و هنر پرداخته‌اند و از میان این آثار، کتاب تیموریان دانشگاه کمبریج به بیان ویژگی‌های عمومی مذهبی، و همچنین تصوف و تشیع و فرق غالی شیعه مثل حروفیه و صفوی پرداخته و موضوع سیاست مذهبی تیمور و جانشینان وی، چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

سؤال اصلی این مقاله، چگونگی رویکرد سیاسی - مذهبی امیر تیمور در دوران حکومت و حملات نظامی گسترده و نیز تأثیر آن در دوره جانشینان تیمور است که با توجه به فرضیه بهره‌وری تیمور از اسلام در امور سیاسی، نظامی و حکومتی و با روشی توصیفی - تحلیلی، مورد بررسی قرار گرفته است.

## تیمور و احکام دینی

امیر تیمور گورکانی تمام اقدامات خود را ناشی از قضا و قدر الهی می‌دانست و هر زمانی که قصد حمله به سرزمینی را داشت، به قرآن تفأل می‌زد و این را نشانه تأیید حکومتش از جانب خداوند قلمداد می‌کرد.<sup>۱</sup> در واقع، تیمور از مذهب و علمای دینی و بزرگان متصوفه به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به مقاصد سیاسی نظامی استفاده می‌کرد.

۱. شامی، ظفرنامه، ص ۱۸۹.



مورخان دربار تیموری، نه‌تنها اقدامات و فتوحات تیمور را در راستای تأییدات الهی و قضا و قدر خداوند می‌شمردند، بلکه اصل حکومت او را ناشی از تأییدات الهی دانسته و معتقد بودند که حکومت تیمور مشروعیت الهی دارد؛ نکته‌ای که خود تیمور نیز در مکاتباتش به آن اشاره کرده و اقداماتش را در راستای تأییدات الهی می‌داند.

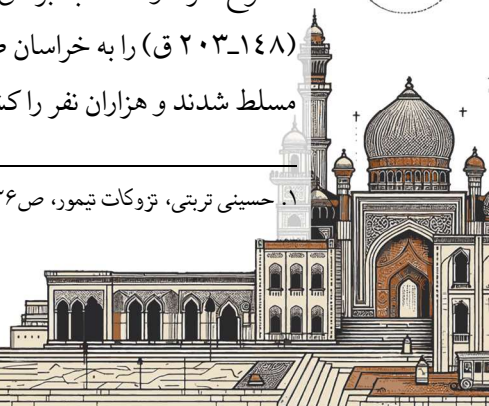
تیمور، با این توجیه مذهبی که حکومت او مورد تأیید الهی است، سعی کرده است اقدامات خود را مثبت جلوه دهد و فتوحات خویش را یک واجب الهی قلمداد نماید و در راستای هدایت مردم به سوی آیین اسلام بداند:

«در هر ملکی که عقاید اهالی آن ملک از عقاید خاندان حضرت سید المرسلین ﷺ تغییر یابد، سلاطین را واجب است که آن ولایت را مسخر گردانند و اهالی آن ملک را از اعتقاد بد ایشان باز دارند؛ چنان‌که من در مملکت شام درآمده، جماعت که بد اعتقاد بودند، ایشان را به سزا رساندم.»<sup>۱</sup>

امیر تیمور بر خلاف مهاجمان مغولی ماوراءالنهر و ایران و چین که به تدریج تحت تأثیر اسلام مسیحیت و بودایی‌گری قرار گرفتند و در نسل‌های دوم و سوم به این ادیان گرایش پیدا کردند، خود را مسلمانی پاک‌اعتقاد و دارای تربیت، اصل و نسبی مذهبی قلمداد می‌کرد و حملات نظامی خود را در راستای گسترش اسلام می‌دانست و بر این تصور بود که احیاگر دین اسلام در انتهای قرن ۸ ق است. میر سید شریف در تزوکات خود می‌گوید: «اتفاق علما بر این است که در هر صد سال که از رسالت پیامبر اکرم ﷺ می‌گذرد، خداوند برای رواج دین و دعوت مردم به اسلام، مروجی را برمی‌انگیزد و در قرن هشتم، تیمور را مروج دین مبین معرفی می‌کند.»

در قرن اول قمری، محی‌الدین عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ق) که لعن بر علی ؑ (۳۵-۴۰ق) را برطرف ساخت. در قرن دوم، مأمون الرشید که ۷۲ مذهب باطل را برطرف و منسوخ کرد و مذهب برحق و سنت و جماعت را رواج داد و علی بن موسی بن جعفر (۱۴۸-۲۰۳ق) را به خراسان طلب نمود. در سده سوم، مقتدر عباسی که چون قرامطه بر مکه مسلط شدند و هزاران نفر را کشته بودند، وی بر آنان ظفر یافت. در سده چهارم، عضدالدوله

۱. حسینی تربتی، تزوکات تیمور، ص ۳۳۶.





دیلمی (۳۳۸-۳۷۲ق) به جهت ضعیف شدن دین توسط فسق مطیع لامرالله (۳۳۴-۳۶۳ق)، وی را از خلافت عزل کرد و پسر وی را والی ساخت. در سده پنجم، سلطان سنجر (۵۵۱-۵۵۲ق)، پسر سلطان ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵ق)، باعث قتل و قلع و قمع ملاحظه شد. در سده ششم، غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ق) که چون دین اسلام به واسطه استیلاي ترکان ضعیف شده بود، وی مسلمان شد و آثار کفر و بدعت را برانداخت و شریعت را رواج داد. در سده هفتم، سلطان الجایتو (۷۰۳-۷۱۶ق) که چون دید در نماز بعد از تشهد صلوات بر محمد ﷺ نمی‌فرستند، خود به مسجد سلطانیه آمد و دستور به دادن صلوات پس از تشهد نماز داد. در سده هشتم نیز نوبت به امیر تیمور گورکان رسید.<sup>۱</sup>

بر همین اساس، تیمور در ظاهر و منظر عام، خود را پایبند به قواعد اسلام، برگزاری نماز و دوری از ملامتی و مناهنی نشان می‌داد و به دلیل همین داعیه‌داری، در بزرگداشت سادات و علما مبالغه می‌کرد. وی به هر شهری که می‌رسید، از علما و سادات نشانی می‌جست و برای عرض ارادت و تبرک گرفتن به سراغشان می‌رفت و حتی فعالانه در مباحث کلامی و شرعی آنان شرکت می‌کرد. تیمور علمای بزرگی مثل سعدالدین تفتازانی (۷۲۲-۷۹۲ق)، صاحب کتاب مشهور مطول را از سرخس، و میر سید شریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶ق) را از شیراز به سمرقند برد<sup>۲</sup> و در تعظیم و تکریم آنان تلاش بسیار کرد و معمولاً با بزرگان هر طایفه، از صوفیان گرفته تا عالمان و شاعران، بحث و گفت‌وگو می‌کرد.

با وجود اینکه تیمور سعی می‌نمود خود را آدم مذهبی و متشرع درست‌ایمان و باعقیده و گسترش‌دهنده دین اسلام و حامی اهل علم معرفی کند، اما در عمل به قوانین مذهبی اسلام و عبادات و احکام دینی، به گونه‌ای رفتار می‌کرد که تناقض در افعال و رفتار او به خوبی روشن بود. اگر زمینه مذهبی ماوراءالنهر و زادگاه تیمور را در نظر بگیریم، گرایش او به مذهب، تا حدود زیادی روشن می‌شود. این سرزمین، نقطه تلاقی قلمرو نفوذ اسلام و جهان غیرمسلمان بود. جمعیت شهرنشین آن، اکثراً ایرانی و مسلمان بودند؛ ولی جمعیت بیابانگرد و چادرنشین آن، یعنی قبایل ترک و مغول، با وجود پذیرش اسلام، هنوز عناصری از شمنیسم و سایر

۱. همان، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۲. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۵۴۵-۵۴۷.





اعتقادات خود را که با اسلام سنتی سازگار نبود، حفظ کرده بودند. در واقع، تیمور با تصاحب میراث متضاد جمعیت ترکی، مغولی، ایرانی و اسلامی، به دنبال توجیهی برای پیوند خود با خاندان جغتای و شخص چنگیزخان بود. وی از سوی دیگر، با طرح مسئله جهاد با کفار در لباس یک غازی مسلمان و پایبندی به قواعد اسلامی و تمکین و بزرگداشت علمای مذهبی، به دولت و اقدامات خشن خود مشروعیت و رنگ و بوی مذهبی می‌داد. با وجود این، تناقض در رفتار مذهبی تیمور به خوبی هویدا بود. وابستگی وی به سنن مغولی، باعث شده بود تا خویشانش را بر آن دارد تا مقبره او را برخلاف اعتقادات اسلامی، مطابق رسوم مغولی بنا کنند و روی قبر وی، لباس‌ها و بر دیواره‌ها اسلحه و اشیای شخصی وی قرار گیرد و در همین حال، بر اعتقادات اسلامی خود تأکید می‌ورزید و ادعا می‌کرد که سلطه اسلام را در دنیا برقرار خواهد کرد.<sup>۱</sup> استفاده از شراب به‌عنوان یکی از محرّمات الهی که مسلمانان در قرآن به‌صراحت از آن نهی شده‌اند، در ضیافت‌های تیمور و پذیرایی از مهمانان با شراب و تکمیل شدن جشن و سرور مجالس با مست شدن حضار، نمونه بارز تناقض در رفتار مذهبی تیمور و عدم پایبندی واقعی وی به احکام اسلامی است.<sup>۲</sup>

مورخان درباری و طرفدار تیمور نیز همواره سعی می‌کردند اعمال خلاف شرع او را پنهان کنند؛ ولی در بعضی از منابع، جست‌وجوگر یخته به مجالس عیش و طرب تیمور اشاره می‌کنند؛ مثل نظام‌الدین شامی که مجلس تیمور در زمان مراجعت از شیراز به اصفهان را توصیف می‌کند: «امیر صاحب‌قران در اوج کامکاری و اقتدار، به عیش و طرب مشغول شد و سرای ملک خانیم و تومان آغا طوی‌های پادشاهانه کردند و به آوازهای خوش‌الحان دلپذیر هوش خلق ربوده در مقام نوشانوش، به عشرت و کامرانی گذرانید.»<sup>۳</sup>

تیمور گرچه به ظاهر مدعی بود که بنای حکومت و دولت خود را با دین اسلام مستحکم کرده، اما در عمل، امور شرعی و امور عرفی را از هم تفکیک می‌نمود و در مسائل و امور شرعی، به قانون شریعت اسلامی عمل می‌کرد و در مسائل عرفی، مبنای عمل او قانون یاسای

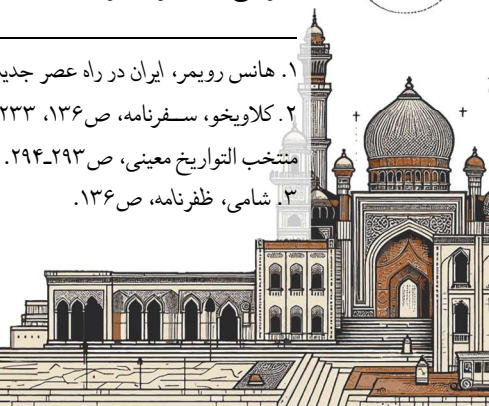


۱. هانس رویمر، ایران در راه عصر جدید، ص ۱۳۲.

۲. کلاویخو، سفرنامه، ص ۱۳۶، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۴۷ و ۳۳۴؛ ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۲۲۴؛ نظری،

منتخب التواریخ معینی، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۳. شامی، ظفرنامه، ص ۱۳۶.





چنگیزی بود.<sup>۱</sup> البته مسلم است که تیمور آشکارا به بسیاری از مبانی و مبادی دینی عمل نمی‌کرده است؛ مثل اختیار کردن ۸ زن که دو برابر تعدادی است که شرع اسلام اجازه داده است.<sup>۲</sup> این رویه تیمور در عمل به قوانین شرع اسلام و یاسای چنگیزی، باعث شد تا برخی از علمای مسلمان همانند شیخ حافظ‌الدین بزازی و مولانا محمد بخارایی، به کفر تیمور فتوا دهند.<sup>۳</sup> در واقع، تیمور به دنبال استفاده ابزاری از دین و مذهب بود.

### سیاست مذهبی امیر تیمور گورکانی

امیر تیمور، مردی بود جدی، عبوس و دشمن وجد و نشاط، و نیز به شدت متورع و ظاهرالصلاح. سربازی بود پُر از جنبش و حدت، و فرماندهی بود مجرب و محتاط. با وجود این خصال، باید گفت وی دوستدار و حامی هنرمندان، ادبا، شعرا، علما، فضلا، بزرگان و مشایخ صوفیه هم بود. حقیقت واقع، این است که امیر تیمور موضوع حاکمیت سیاسی را به طور غیرمستقیم و مثل متشرعی که به قوت استدلال بخواهد به مسئله‌ای جنبه شرعی بدهد، مورد توجه قرار می‌داد. امیر تیمور، اگرچه به یاسای چنگیزی توجه داشت، اما در عمل حکومتی خود، به آیات قرآنی استناد می‌کرد و علما و مشایخ صوفیه هم تفوق و پیشرفت او را پیش‌بینی و به جنگ‌های او عنوان جهاد و جنگ مذهبی می‌دادند؛ هرچند علیه سایر مسلمانان باشد. کافی بود که آن مسلمانان را به سستی در اصول مذهبی متهم نمایند. در واقع، امیر تیمور، سفاکی مغولی را با تعصب شدید مذهبی که تا آن زمان در تاریخ بشریت بی‌سابقه بود، در هم آمیخت و از خصلت موروثی مغولی که عبارت بود از خون مردم ریختن، و از تعصب مذهبی که عبارت بود از قتل به نفع و حمایت یک ایمان مذهبی، ترکیبی ساخت و اخلاق و شرع خود را مأمور اجرای آن قرار داد؛ هرچند دلیل اصلی وی، ماجراجویی‌های نظامی و دستیابی به ثروت نهفته در شهرهای بزرگی مثل: دهلی، دمشق، بغداد، مسکو، حلب، تفلیس و از میر بود. البته تیمور به این مورد و توجیه بسنده نکرده و در همین راستا و برای توجیه محکم‌تر شرعی و دینی اقدامات نظامی و لشگرکشی‌ها، خود را برگزیده خداوند

۱. ابن عرب‌شاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۲۹۸؛ حسینی تربتی، تروکات تیمور، ص ۱۹۴، ۳۰۴ و ۳۴۶.

۲. شامی، ظفرنامه، ص ۱۷۰.

۳. ابن عرب‌شاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۲۹۸.



برای کشورگشایی معرفی می‌نمود<sup>۱</sup> و به آیات قرآن استناد می‌کرد و بر اساس آن، خود را سپاه خشم خداوند می‌دانست؛ مثل نامه‌ای که به ملک الظاهر (۸۶۵-۸۷۲ق) سلطان مصر فرستاد و به آیه ۴۷ سوره الزمر<sup>۲</sup> استناد کرد و خود را مصداق خشم الهی در این آیه دانست.<sup>۳</sup> تیمور برای حمله به هند، رواج دین اسلام، ویرانی بت‌ها و نابودی کفار هند نیز به قرآن تفأل می‌زند:

از مصحف مجید، به جهاد رفتن به شهر دهلی تفأل زد؛ این آیت برآمد که: «  
 إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنزِلْنَا مِنْ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ  
 النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا؛ محققاً در مثل، زندگانی دنیا به آبی  
 مانند که از آسمان‌ها فرو فرستادیم تا به آن باران، انواع مختلف گیاه از زمین، از آنچه  
 آدمیان و حیوانات تغذیه کنند، تا آنگاه که زمین از خرمی و سبزی به خود زیور آراسته  
 و آرایش کند.»<sup>۴</sup> فال دیگر گشود، این آیت برآمد: «ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً؛  
 خدا مثلی زده؛ مثلاً بنده مملوکی که قادر بر هیچ نیست.» از فحوای این دو آیت که  
 به غایت مناسب و موافق حال بود و معجزه قرآنی و کرامت امیر صاحب‌قران، معلوم.<sup>۵</sup>

اما واقعیت این است که دلیل اصلی حمله تیمور به هند، کسب ثروت هنگفت نهفته در

هند بود که خود تیمور نیز در تزوکات بدان اشاره می‌کند:

امیرزاده پیرمحمد جهانگیر (م. ۷۷۸ق) را گفت: که چون مملکت  
 هند را بگیریم، از زر هند عالمگیر شویم. چون به تسخیر هند کمر  
 همت بسته بودم، در جواب گفتم که به تکرری تعالی متوجه می‌شوم و  
 از قرآن فال جنگ می‌گیرم؛ چون از مصحف فال گشودم، این آیه کریمه  
 برآمد که: «یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین».<sup>۶</sup>

۱. همان، ص ۱۴۱.

۲. «وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ؛ و اگر آنچه در زمین است، یکسره برای کسانی که ظلم کرده‌اند باشد و نظیرش [نیز] با آن باشد، قطعاً [همه] آن را برای رهایی خودشان از سختی عذاب روز قیامت خواهند داد و آنچه تصور [ش را] نمی‌کردند، از جانب خدا بر ایشان آشکار می‌گردد.»

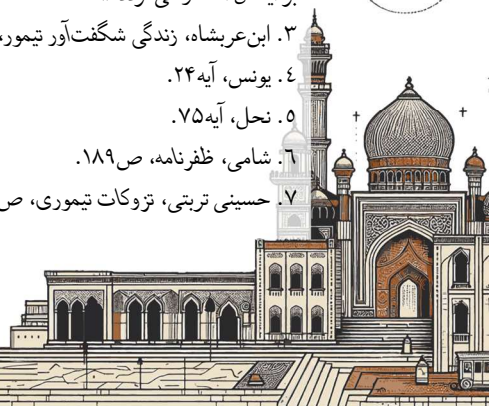
۳. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۹۶.

۴. یونس، آیه ۲۴.

۵. نحل، آیه ۷۵.

۶. شامی، ظفرنامه، ص ۱۸۹.

۷. حسینی تربتی، تزوکات تیموری، ص ۱۳۰.







تیمور، غارت هند را میراثی می‌دانست که از خاندان جغتای به او رسیده است؛ اما برای مشروعیت بخشیدن به حمله و کشتار مردم، به آن رنگ مذهبی داد؛<sup>۱</sup> در حالی که حکومت ترک دهلی، یک دولت مسلمان محسوب می‌شد؛ ولی تیمور به این دلیل که سلاطین مسلمان دهلی با بت پرستان کافر هندو شدت و سختگیری لازم را معمول نمی‌دارند، به هند حمله کرد و پس از غارت دهلی، ثروت عظیم آن را به سمرقند منتقل نمود.

در مورد حمله به شامات و شهر دمشق به عنوان شهری که سابقه دیرینه‌ای در اسلام و حضور مسلمانان دارد، تیمور از توجیحات مذهبی خاص خود استفاده کرده و می‌گفت: اهالی دمشق، اصول مذهب را رعایت نکرده و نسبت به حضرت علی علیه السلام و اولاد وی، جسارت، بی‌احترامی و دشمنی داشتند. این توجیحات و در واقع، بهانه، برای تیمور کافی بود تا دستور قتل عام شهر را صادر کند.<sup>۲</sup> بنابراین، انمه جماعات و مردم را در مسجد جامع اموی در مجلس مناظره‌ای جمع کرد و خطاب به آنان گفت:

«رفتار یزید، بی‌شبهه کفر و بیداد بوده است و کسی که آن عمل را روا دانسته، کافر است و اهل شام که به پشتیبانی برخاسته‌اند، اگر آن امر را جایز شمرده، کافر و اگر ناروا دانسته‌اند، گنهکار و ستمگر بوده‌اند.»<sup>۳</sup>

علاوه بر این، تیمور خود را اسباب وقوع قضا و قدر الهی در شام قلمداد می‌کرد و معتقد بود که خداوند لطف و محبت خویش را از مردم شام برگرفته و آنان را مستحق عذاب و گرفتاری دانسته است.<sup>۴</sup> در حلب نیز خطاب به علما گفت که: علی برحق، و معاویه (۶۰-۴۱ق) ظالم، و مردم حلب به دلیل پیروی از مردم شام، مستحق مجازات‌اند؛<sup>۵</sup> در حالی که شهر حلب، از سابقه تشیع و حضور شیعیان برخوردار بود و منظور اصلی تیمور، نابودی یک پایگاه مربوط به ممالیک و غارت بازارهای معروف تاریخی حلب بود؛ غارتی که

۱. یزدی، ظفرنامه، ص ۶۸.

۲. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۴۹۷-۴۹۸؛ میرخواند، روضة الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء، ج ۹، ص ۴۹۸۸-۴۹۸۹.

۳. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۱۵۳.

۴. شامی، ظفرنامه، ص ۲۲۱.

۵. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۱۳۶.



به‌حدی «زر، مال، اسب، استر، شتر و اقمشه و امتعه تجاری به‌دست سپاهیان تیمور افتاد که عقل از حساب آن، عاجز و وهم از شمار آن، متجاوز گردید.»<sup>۱</sup> بهانه تیمور در حمله به بغداد، ثواب و بهره اخروی دفع شریران و برانداختن مفسدان و نفایس فتوحات دنیوی است؛<sup>۲</sup> اما همین ثواب اخروی و فتوحات دنیوی تیمور، برای مسلمانان فاجعه‌آمیز بود و در روز عید قربان، مسلمانان را در بغداد قربانی کرد و دستور داد تا هرکس که در دفتر و دیوان او نام و سِمَت دارد، از مردم بغداد دو تن را سر ببرد.<sup>۳</sup>

بهانه تیمور در حمله به طبرستان، پس از آنکه اسکندر شیخی برای انتقام گرفتن و مقابله با مرعشیان (۷۶۰-۹۹۰ق) از تیمور دعوت و درخواست کمک کرد و با وجود اینکه تیمور به‌خوبی از نسب سیادت مرعشیان آگاه بود، به بهانه بد بودن مذهب و طعن و لعن اصحاب پیامبر توسط آنان و اقامه امر به معروف، به آنان حمله می‌کند و به آنان می‌گوید که از تشیع دست بردارند.<sup>۴</sup>

در زمینه علایق مذهبی تیمور باید گفت که گرچه تیمور به‌ظاهر مسلمان سنی حنفی مذهب بود، اما بیش از آن، دنبال کسب قدرت بیشتر و شهرت افزون‌تر بود و از آنجایی که عامل مذهب در توجیه حکومت وی سودمند بود، به آن توجه خاصی مبذول داشت و دینداری او در اهل زمان خود، یا از روی ترس و یا واقعاً اثر گذارد و امیر تیمور هم سعی کرد با توجه به مشایخ بزرگ صوفیه، جایگاه مذهبی خود را تقویت کند.

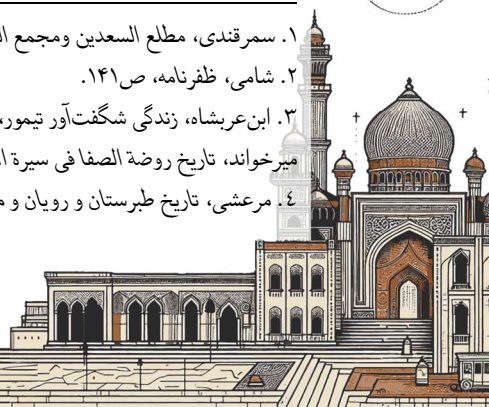
مردم مصیبت‌زده ایران که سال‌ها حکومت ایلخانان مغول و سپس رقابت خونین حکومت‌های محلی پس از اضمحلال ایلخانان را دیده بودند، با گرایش به تعالیم صوفیان بر مال و منال و خان و مانی که از دست داده و هویتی که گم کرده بودند، کمتر تأسف می‌خوردند و غم فقر را بهتر تحمل می‌کردند. در واقع، از قرن ۶ ق به بعد، تصوف آن‌چنان ریشه گرفت که در همه شئون زندگی مردم وارد شد و مردم گروه‌گروه در قالب مریدانی به خانقاه‌های

۱. سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرين، ج ۱، ص ۸۴۴۹-۸۴۵۰.

۲. شامی، ظفرنامه، ص ۱۴۱.

۳. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۱۷۱؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۴۹۹-۵۰۰؛ میرخواند، تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء، ج ۹، ص ۵۰۰-۵۰۱.

۴. مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۴۳۰-۴۳۱.





متصوفه هجوم بردند. با توجه به سابقه زندگی مشایخ بزرگ صوفیه در خراسان و ماوراءالنهر، مثل خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱ق)، ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ق)، شیخ نجم‌الدین کبری (۵۴۰-۶۱۸ق)، شیخ محمود شبستری (۶۸۷-۷۴۰ق)، شیخ زاهد گیلانی (۶۱۵-۷۰۰ق) و صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ق)، تصوف از اعتبار و نفوذ اجتماعی بسیاری برخوردار بود و خانقاه‌های ماوراءالنهر و خراسان، مرکز حضور بی‌شمار مریدان مشایخ صوفی بود که از دل و جان به آنان ارادت می‌ورزیدند.

امیر تیمور نیز برای استفاده از نفوذ آنان و تقویت سیاست دینداری خود، احترام و اعتقاد فراوانی به مشایخ صوفی ابراز می‌کرد و به هر شهری که می‌رسید، به دیدار درویشان آن شهر می‌رفت و به آنان کمک مالی می‌کرد و در ساخت و تعمیر خانقاه‌ها می‌کوشید و اموال و املاک زیادی را بر آنها وقف می‌کرد. تیمور سعی داشت تا نشان دهد که به مشایخ صوفیه اعتقادی تام و تمامی دارد و قبل از هر حمله نظامی، از آنان اجازه گرفته و یاری می‌طلبد. وی تمام موفقیت‌ها و فتوحات خود را مرهون انفاس قدسیه و کرامات مشایخ بزرگ صوفیه می‌دانست؛ بزرگانی همچون: شیخ شمس‌الدین فاختوری که در ابتدا معلم قرآن وی بود؛ سید برکت؛ و زین‌العابدین ابوبکر تایب‌الدی (م. ۷۹۱ق) که تیمور شخصاً در خانقاهش به دیدار وی رفت و در باره وی می‌گفت: «هر بزرگی را کنار گرفتم، او بلرزید؛ مولانا ابوبکر را کنار گرفتم، من لرزیدم»<sup>۱</sup>. در واقع، تیمور برای تصدیق کاریزمای شخصی و صلاحیت و مشروعیت حکومت خود، به شیوخ صوفیه توجه و احترام خاصی نشان می‌داد.

با وجود اعتقاد تام و تمامی که تیمور به مشایخ صوفیه نشان می‌داد، اگر بعضی از آنان تیمور را تأیید و دعا نکرده و یا نسبت به او بی‌میلی نشان می‌دادند و از نفوذ و اعتبار آنان احساس خطر می‌کرد، با واکنش تیمور مواجه می‌شدند که نمونه بارز آن، اخراج شاه نعمت‌الله ولی از سمرقند است. در واقع، تیمور به علل سیاسی اجتماعی در برابر مشایخ صوفی تظاهر به تمکین می‌کرد؛ وگرنه به قول حافظ: صوفی دجال فعل ملحدشکل، خود تیمور بود.

۱. زمجی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ص ۱۷۱؛ ابن‌عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۹۶-۹۷؛ خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۵۶۳.



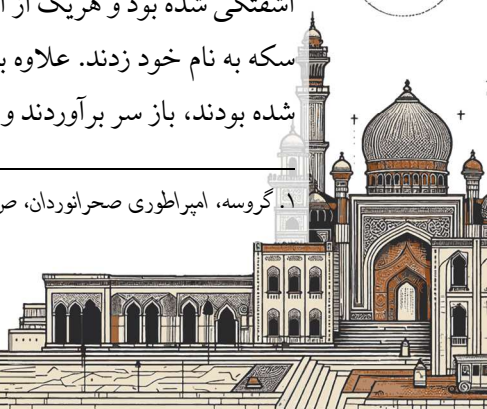


## تیموریان پس از تیمور

امپراتوری که تیمور پی‌ریزی کرد و سعی فراوان در کسب مشروعیت و تثبیت آن داشت، یک ابداع صرفاً شخصی بود و حاکمیت آن، کاملاً به حضور تیمور در رأس این امپراتوری وابسته بود. امپراطوری تیمور، از لحاظ فرهنگ و تربیت، ترکیبی بود ترک و ایرانی، و از لحاظ تشکیلات حکومتی، بنایی بود ترک و چنگیزی، و از لحاظ سیاسی - مذهبی، مغولی و عربی.<sup>۱</sup> تیمور بر دولتی فرمانروایی کرد که فقط وابسته به خود او بود و در ولایات تابعه متحدانی وفادار به دست نیاورد و متحدان خارج از ماوراءالنهر رعایایی بودند که به دلیل ترس از خشم امیر تیمور، چاره‌ای دیگر نداشتند. در واقع، نظام حکومتی تیمور به گونه‌ای بود که فقط قدرت شخصی او را تضمین می‌کرد و به جز آن، کارکردی نداشت و امیر تیمور برخلاف چنگیزخان که در زمان حیاتش مبانی نهادی امپراتوری خود را مستقر و مستحکم ساخت و برای جانشینی پس از مرگش ترتیبات کافی اتخاذ کرد، هیچ‌گونه آینده‌نگری برای آینده حکومتی که پی‌ریزی کرده بود، نداشت و با وجود اینکه لحاظ نظامی بسیار مقتدرانه و فاتحانه عمل می‌کرد، اما به لحاظ نهادی، به هیچ وجه سازنده نبود. در واقع، نیروی شخصیت و نبوغ وی به حدی بود که برای فرزندان و نوادگانش، عرصه‌ای را باقی نگذاشت تا در آن، خودی بنمایند یا کاری بر کارهای او بیفزایند. نه تنها هوش و نبوغ، که سنگدلی و سختگیری تیمور به حدی سنگین بود که جلوه هوش و نبوغ را در فرزندان و اطرافیانش را از بین می‌برد.

اگرچه نمی‌توان تیمور را چنان‌که منابع تاریخی عهد تیموری نشان می‌دهند، مسلمانان پاک‌آیین و عامل به احکام و قواعد اسلام دانست، اما تظاهرات مذهبی وی به‌عنوان میراث سیاسی - مذهبی برای بازماندگان و جانشینانش، آنان را به حمایت از دین و تقویت آن تشویق و ترغیب نمود. جنگ جانشینی پس از مرگ تیمور در ۸۰۷ ق، بسیار طولانی، مخرب و خشن و نمونه بارز انهدام یک امپراتوری بود و سیاست تیمور در حفظ انحصاری و میل حسودانه به قدرت، از دلایل مهم آن بود. پس از مرگ تیمور در اترار، قلمرو پهناور تیمور دستخوش آشفتگی شده بود و هریک از امیرزادگان در ولایتی، خود را مستقل خواندند و برخی خطبه و سکه به نام خود زدند. علاوه بر امیرزادگان تیموری، همه کسانی که به دست تیمور سرکوب شده بودند، باز سر برآوردند و مدعی پادشاهی و مخالفت با تیموریان شدند.

۱. گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۶۸۴-۶۸۵.





## شاهرخ، جانشین بلامنازع تیمور

دو دهه جنگ خونین داخلی بین امیرزادگان تیموری و رقبای سرکوب‌شده که پس از مرگ تیمور در پی احیای قدرت خود بودند، آشفتگی و هرج و مرجی را رقم زد که در ایران و به‌ویژه خراسان بزرگ و عراق و نیز ولایت فارس و اصفهان، شدیدتر از سایر مناطق بود.

توفیق شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰ق)، تنها فرزند ذکور به‌جامانده از تیمور، در سرکوب سرکشان و پذیرفتن تابعیت او از سوی امیرزادگان تیموری، جانشینی بلامنازع او و تصرف بخش مهمی از قلمرو تیمور را تحقق بخشید و شاهرخ به‌عنوان دومین پادشاه واقعی تیموری شناخته شد. دوران حکومت ۴۲ ساله شاهرخ، به علت مقارن بودن با شورش قبایل مجاور ماوراءالنهر و طغیان شاهزادگان مدعی تیموری، چندان هم قرین آرامش نبود و شاهرخ با بیست سال جنگ، توانست قدرت و سلطه خود را بر خراسان، بدخشان، ماوراءالنهر، ترکستان، زابل، سیستان، مازندران، عراق، فارس و آذربایجان تثبیت کند.<sup>۱</sup> در واقع، مادامی که کار با صلح و دوستی پیش می‌رفت، هرگز دست به جنگ نمی‌زد؛ به‌طوری‌که از سلاح تدبیر، بیش از شمشیر استفاده می‌کرد. شاهرخ، متصف به کمال عدل و عبادت و شجاعت بود و هرگز خال تجاوز از جاده ملت، پیرامون ضیمر منیرش نمی‌گذشت.<sup>۲</sup>

«شاهرخ بهادر گورکان - انار الله برهانه - پادشاهی بود موفق به توفیق یزدانی، و مؤید به تأیید صمدانی، بختی مساعد و دولت موافق داشت و عدلی بر دوام و شفقتی تمام در باره خواص و عوام داشتی.»<sup>۳</sup>

رابطه پدر و فرزند تیمور و شاهرخ، یکی از اضداد آشکار تاریخ است؛ آن هم از پدری آدم‌کش و قسی‌القلب که اصفهان، شیراز، بغداد و دمشق را با خاک یکسان کرد و کله مناره‌های متعددی از خود به جا گذاشت که جدی‌ترین مشوق علم و فرهنگ و تمدن ایرانی شد. در واقع، شاهرخ شایسته‌ترین و لایق‌ترین سلاطین خاندان تیموری بوده است. فرماندهی دلاور و سربازی رشید، ولی صلح‌دوست بود. وی دارای فطرتی معتدل بود.

۱. ابن‌عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۸۶.

۲. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۵۵۳.

۳. دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، ص ۳۳۶-۳۳۷.



شاهرخ به دلیل سال‌ها زندگی و پرورش در خراسان، فریفته ادبیات و معماری ایرانی بود و از شعرا و هنرمندان و بزرگان علم و معرفت حمایت می‌کرد.

### سیاست مذهبی شاهرخ تیموری

شاهرخ، تحت تأثیر اقدامات دینی و تظاهرات مذهبی پدرش، خود را مسلمانی مؤمن و دیندار می‌دانست و در ادای واجبات دینی و عبادات و حضور در نماز جمعه مسجد جامع هرات تأکید داشت<sup>۱</sup> و با مشایخ و زاهدان بزرگ عصر خود، مثل شاه نعمت‌الله ولی (۷۳۰-۸۳۲ق) ارتباط داشت و مانند تیمور در هرات و سایر شهرهای قلمروش، خانقاه‌های بسیاری ساخت و املاک فراوانی را وقف آنها کرد<sup>۲</sup> و زیارت مزارهای مقدس، از جمله مرقد هشتمین امام شیعیان حضرت امام رضا علیه السلام را نیز مورد توجه قرار داد و در سال ۸۱۵ق و ۸۲۱ق، به زیارت مشهد رفت و هدایا و نذورات فراوانی را به آن مرقد نورانی تقدیم کرد و همسرش هم مسجد جامع گوهرشاد را که از شاهکارهای معماری ایران در قرن هشتم هجری قمری است و همچنین، دارالسیاده و دارالحفاظی در جوار حرم امام رضا علیه السلام بنا کرد.<sup>۳</sup>

از منکرات و مسکرات پرهیز می‌کرد و در هفته، سه شب قاریان در حضور وی به تلاوت قرآن مشغول می‌شدند. او از روی اخلاص به دیدار درویشان و گوشه‌نشینان می‌شتافت و به هر دیاری که می‌آمد، ابتدا به زیارت مزارات اولیا و اتقیا می‌رفت و صدقات و نذورات می‌پرداخت؛ از جمله وقتی به مشهد آمد، قندیلی از طلا به وزن سه هزار مثقال، در گنبد امام رضا علیه السلام آویخت.<sup>۴</sup>

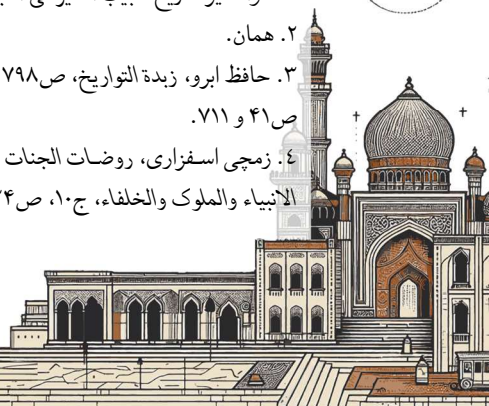
حکومت بر ماوراءالنهر و خراسان بزرگ از جانب شاهرخ، به‌عنوان سرزمینی که بطور دائم مورد حمله بیگانگان واقع شده و مردم آن با نوعی بدبینی نسبت به عنصر بیگانه نگرینسته و به‌ویژه از تیمور لنگ خاطرهای جز کشتار و کله‌منار نداشتند، نمی‌توانست با دشواری و

۱. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۱۹۹.

۲. همان.

۳. حافظ ابرو، زبدة التواریخ، ص ۷۹۸ و ۶۹۲-۶۹۴ و ۴۵۰-۴۵۱؛ سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرین ج ۲، ص ۴۱ و ۷۱۱.

۴. زمجی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، ج ۲، ص ۸۵ و ۹۷؛ میرخواند، روضة الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء، ج ۱۰، ص ۵۳۳۴؛ حافظ ابرو، زبدة التواریخ، ص ۶۹۲-۶۹۴.







مقاومت سکنه آن همراه نباشد؛ اما شاهرخ توانست با سیاست و تدبیر، از جایگاه و موقعیت بسیار خوبی در اذهان مردم ایران که توفان حملات تیمور را پشت سر گذاشته بودند، پیدا کند. یکی از عوامل موفقیت شاهرخ در دوران حکومت قریب به نیم قرن (۴۲ سال)، آشنایی نسبی شاهرخ و فرزندان وی با روش‌های ایرانی و اسلامی در اداره امور کشور بود؛ به‌ویژه آنکه شاهرخ قبل از به حکومت رسیدن و در زمان پدرش، به مدت هفت سال بر خراسان حکومت کرده بود. در واقع، تیموریان، به‌ویژه شاهرخ، قبل از تسلط بر خراسان، تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی در ماوراءالنهر که سابقه آن به زمان سامانیان می‌رسید، واقع شده بودند و به آن، تمایل جدی داشتند.

رمز موفقیت و حکومت طولانی شاهرخ بر خراسان، رعایت و اجرای اصولی بود که از تلفیق شیوه‌های اسلامی و ایرانی پدید آورد و با لغو یاسای چنگیزی، فقط شریعت اسلامی را نافذ کرد.<sup>۱</sup> وی برای اینکه نظام حکومتی خود را در خراسان مشروع و قانونی جلوه دهد، تلاش کرد تا اصول حکومتی شرعی اسلام و قالب‌های سنتی آن را زنده و اجرا نماید.

پیوسته پیرامون مجلس عالی افاضل و موالی و امثال اهالی حاضر بودند و در فواصل اوقات و فواصل ساعات، به مباحثه علوم دینی و مذاکره فنون یقینیه و قرائت کتب تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ اشتغال می‌نمودند. آن حضرت در سفر و حضر، ایام بیض و سر ماه‌ها روزه می‌داشت و هر هفته دوشنبه و پنج‌شنبه و جمعه، حافظان خوش الحان به تلاوت کلام ملک‌عالم مشغول بودند و مداومت آن حضرت بر نماز چاشت و اوایلین، لازم و دایم بود و از جمیع ملاعب و ملاحی و محارم و مناهی اجتناب و احتراز می‌نمود.<sup>۲</sup>

بالین حال، شاهرخ، به‌عنوان مسلمانی متعصب و دیندار، خود را به قشر روحانی نزدیک می‌ساخت و از آنها در کارها بهره می‌جست. وی به شاهزادگان و امرا و حکام ولایات خراسان نیز توصیه می‌کرد که بر دین اسلام بیشتر تکیه و احکام آن را اجرا نمایند و به قشر روحانی و اکرام آن، توجه خاص داشته باشند و فتاوی آنها را عملی سازند تا از سوی متولیان دینی و مردم خراسان پذیرفته شوند. توسل جستن شاهرخ به دستورات اسلامی و عمل به پاره‌ای از آنها، تا

۱. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۲۹۷-۲۹۸.

۲. سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرين، ج ۲، ص ۸۷۶.



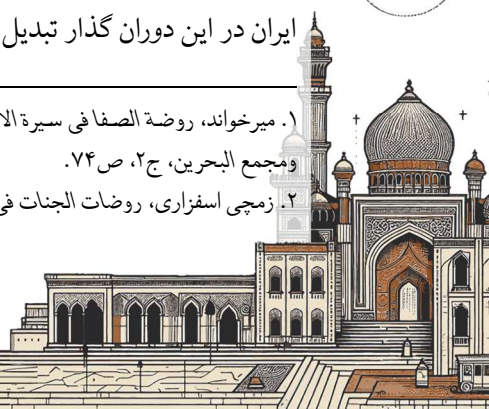
حدود زیادی حکومت وی را در نظر مردم خراسان قانونی جلوه داد. شاهرخ در راستای اجرای احکام اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر، نوشیدن شراب را ممنوع کرد و برای اجرای صحیح این فرمان، دو نفر محتسب به نام‌های سید مرتضی صحاف و عبدالجلیل قاننی را موظف کرد تا مانع شرابخواری مردم شوند. وی برای اینکه جدیت خود را در این زمینه نشان دهد، زمانی که شنید محتسبان هرات جرئت ورود به قصر امیرزادگان میرزا محمد جوکی و میرزا علاءالدوله، نوه شاهرخ و پسر بایسنقر (۸۲۰-۸۶۵ق) را برای معدوم کردن شراب‌ها ندارند، برای اینکه جدیت خود را در زمینه مبارزه با شرابخواری نشان دهد، شخصاً به کاخ امیرزادگان تیموری رفت و اقدام به نابودی مخازن شراب کرد.<sup>۱</sup>

عامل دیگر که شاهرخ برای مقبولیت حکومت خود در نظر عامه مردم به کار گرفت، مردم‌داری بود. او سعی کرد، ایران را به گونه‌ای اداره کند تا تمامی مردم رضایت داشته باشند. به همین دلیل، امور اداری سیاسی و قضایی حکومت خود را به بزرگان، بزرگ مالکان ایرانی و روحانیون عالی مقام مسلمان ساکن خراسان سپرد و امور لشکری و مناصب سیاسی را به امرا و شاهزادگان تیموری واگذار کرد و آنان را به پرهیز از ظلم و رعایت عدالت و توجه به مردم و رعایت عرف جامعه توصیه نمود.

انتقال پایتخت و مرکز قدرت تیموریان از ماوراءالنهر و سمرقند که دیگر مرکز ترکی مغولی بود، به شهر هرات از مناطق شرق ایران و خراسان، باعث توجه هرچه بیشتر مردم ایران به وی شد. هرات در این دوران، نه تنها رونق و شکوهی صدچندان پیدا کرد، بلکه وسعت آن نیز بیشتر شد و شامل توابع و بلوکات متعددی گردید.<sup>۲</sup> در دهه‌های میانی قرن ۸ق، درحالی‌که سایر مناطق ایران همچنان درگیر ستیزه‌های دودمانی و ظهور مدعیان گوناگون قدرت و سلطنت بود و درگیری‌های بی‌امان و بی‌پایان ترکمانان در آذربایجان، فارس و عراق، جنگ‌های خونین و غارت شهرها را به دنبال داشت، شاهرخ تیموری ضمن دور نگه داشتن خراسان و هرات از این درگیری‌ها، این شهر را به یک مرکز پُررونق تجاری و پناهگاه فرهنگی ایران در این دوران گذار تبدیل کرده بود.

۱. میرخواند، روضة الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء، ج ۹، ص ۵۴۴۲؛ عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین ومجمع البحرین، ج ۲، ص ۷۴.

۲. زمجی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، ص ۸۲؛ حافظ ابرو، جغرافیا، ص ۹۷.





در واقع، در هیچ‌یک از مناطقی که قابلیت و سابقه تبدیل به مرکزیت علمی و فرهنگی را داشت، آرامش و ثباتی وجود نداشت. سمرقند که زمانی مهد علم و تمدن ایران اسلامی بود، در قرن ۸ ق به عرصه‌ای برای جنگ و رقابت جانشینی شاهزادگان تیموری تبدیل شده بود. به تدریج از بکان بر نآرامی و هرج و مرج سمرقند افزودند؛ به گونه‌ای که این شهر هرگز نتوانست رونق گذشته خود را بازیابد. تبریز که سابقه درخشان دوران غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ق) و وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۶۴۸-۶۹۶ ق) و ربع رشیدی را داشت، از یک سو، شاهد درگیری رقابت خونین ترکمانان آق‌قوینلو و قراقوینلو، و از سوی دیگر، درگیر نزاع میان آق‌قوینلوها و عثمانیان بود و نمی‌توانست چنین نقشی را ایفا کند.

تنها شهری که در این دوران می‌توانست شعرا، عالمان، نویسندگان و هنرمندان را که از کانون‌های درگیری و جنگ گریخته و به دنبال پناهگاهی امن و آسوده بودند، به خود جلب کند، شهر هرات بود. نکته‌ای که در این بین باعث تقویت جایگاه شهر هرات به عنوان یک مرکز فرهنگی در قرن ۸ ق در ایران می‌شد، تسامح و تساهل مذهبی و سیاسی موجود در شهر هرات بود. در هرات، طیف وسیع اعتقادات شیعی و اهل سنت در کنار هم زندگی می‌کردند و در واقع، فضای مذهبی و اعتقادی هرات، فضایی بسته و توأم با سخت‌گیری و آزار مذهبی نبود. بسیاری از شعرا، هنرمندان و دانشمندان به دلیل وجود این شرایط، به هرات کوچ کردند و در این شهر ساکن شدند. اقدامات شاهرخ در ساختن مدارس، وقف کتابخانه‌های بزرگ که در آن به هنرهای خطاطی، نقاشی و صحافی می‌پرداختند و جذب هنرمندان مختلف برای کار در کتابخانه اختصاصی شاهرخ، شهر هرات را به یک کانون مذهبی، علمی و هنری برجسته ایران در قرن ۸ و ۹ ق تبدیل نمود. در این دوران، هنر و صنعت و پیشه‌های گوناگون در شهر هرات از رونق چشمگیری برخوردار شد؛ به نحوی که از هرگونه هنر و صنعتی در شهر هرات وجود داشت و به لحاظ هنر، به‌ویژه هنر خوشنویسی و تذهیب و مینیاتور، شهر هرات زبانه‌ساز سرزمین‌های اسلامی بود.

### تیموریان پس از شاهرخ

روند دانش‌پروری و ترویج هنر و سیاست مذهبی پس از مرگ شاهرخ در ۲۵ ذی‌الحجه ۸۵۰ ق، در اردوگاه زمستانی ری، در دوران فرزندش الغ بیگ که سمرقند را به یک کانون

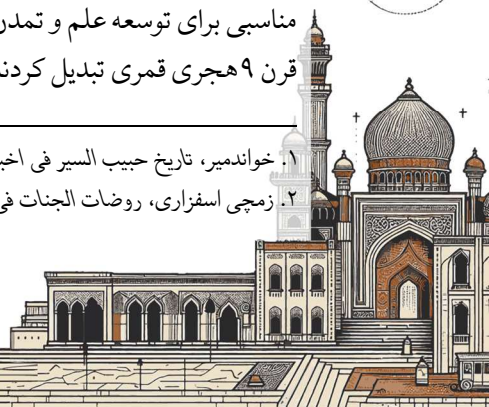


علمی و هنری تبدیل کرده بود، ادامه یافت و بزرگ‌ترین کانون علمی و هنری سده ۹ق، در قالب رصدخانه و مرکز اخترشناسی الغ بیک (۷۹۵-۸۵۳ق) در سمرقند ایجاد شد.<sup>۱</sup> پس از دوران الغ بیک و دوران حکومت سلطان حسین بایقرا (۸۴۲-۹۱۱ق)، توانست علی‌رغم تضعیف قدرت سیاسی تیموریان به دلیل دل‌مشغولی کانون‌های قدرت جدید ایران، یعنی آق‌قویونلوها (ق ۷۸۰-۹۰۷ق)، قراقویونلوها (۷۸۰-۸۷۴ق) و خاندان نوظهور صفویه (۹۰۷-۱۱۴۸ق)، امنیت و آرامش دوران شاه‌رخ‌ی هرات را حفظ کند. در واقع، سلطان حسین بایقرا به دلیل نبود اقتدار و هیمنه سیاسی و نظامی که می‌توانست هویت سیاسی رضایت‌بخشی را برای بازماندگان تیموری فراهم کند، به دنبال کسب یک هویت فرهنگی و مذهبی برای دولت خود بود. با توجه به این مسئله، سلطان حسین بایقرا در شمار محدود حکمرانان این سرزمین قرار گرفت که نه‌تنها برای پیشبرد فرهنگ ایران تلاش کرد، بلکه خود نیز در زمره مردان فرهنگ ایران زمین به شمار می‌رود که در حدّ قابل قبولی، از خود اهتمام فرهنگی نشان داده است. شهر هرات، با حمایت سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمند و ادیب وی، امیر علی‌شیر نوایی (۸۴۴ - ۹۰۶ق)، جایگاه خود را به عنوان کانون علم و ادب و هنرهای مرسوم قرن ۸ و ۹ق، حفظ کرد.

«و حالا شرف و مزیت این شهر که برهان او بر همه عالم روشن است، این است که منبع علوم دینی و محلّ ظهور و استکشاف قوانین یقینه است؛ چنان‌که از تمامی روی زمین، طلاب علم و حقایق و صیاد فنون و فضایل، روی بدین نقطه پاکیزه دارند و چندین هزار به از این طایفه درین بلده طیبه که به میامن صدقات و میرات ارباب خیرات، همه اسباب آماده دارند و شبان روزی به جد و جهد و اجتهاد تمام بر سر مطالعه و تکرارند و به مطلوب خود فایض گشته به اطراف عالم می‌روند و نشر قواعد علم و قوانین دین اسلام می‌کنند.»<sup>۲</sup> در واقع، جانشینان تیمور به لحاظ اجرایی، با اتخاذ راهکارهایی مثل پیوند نزدیک اهل سیاست و فرهنگ که بارزترین مصادیق آن، امیر زاده الغ بیک، پسر شاه‌رخ و امیر علی‌شیر نوایی بود و حمایت بی‌دریغ مالی از هرگونه امور علمی و فرهنگی و ایجاد ثبات و آرامش و امنیت فکری و اجتماعی، بستر بسیار مناسبی برای توسعه علم و تمدن در هرات ایجاد کردند و این شهر را به کانون درخشان تمدن در قرن ۹ هجری قمری تبدیل کردند.

۱. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، ص ۵۸۲؛ حسن بیک روملو، احسن التواریخ، ص ۴۵۸-۴۶۰.

۲. زمجی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۰.





متأسفانه، پس از سلطان حسین بایقرا، شهر هرات گرفتار تعصبات مذهبی شدید دولت نوپای صفویه شد؛ دولتی که با قواعدی جزمی و فراگیر، عرصه را بر اهل ادب و فرهنگ بسیار تنگ کرد؛ از جمله شیانی‌های ازبک (۹۰۶-۱۰۰۷ق) که در مذهب اهل سنت و جماعت، بسیار متعصب بودند و این‌سان، تمام شئونات زندگی مادی و معنوی و سرمایه‌های علمی و هنری که در طی سالیانی چند در هرات فراهم شده بود، در آتش تعصب مذهبی خام و نارس سوخت و ارکان استوار فرهنگ و مدنیت در هرات از بین رفت و فقط خاطره و یاد آن در کتاب‌های تاریخی و ادبی باقی ماند.

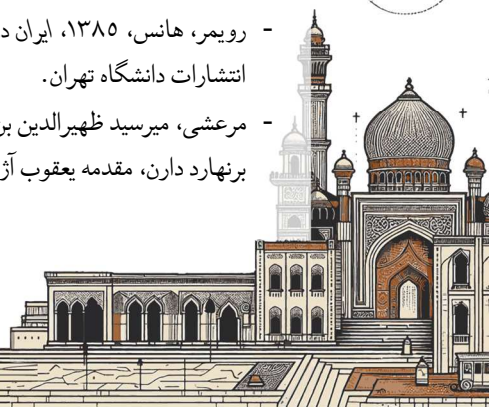
### نتیجه

قصد اصلی امیر تیمور گورکانی از حملات وسیع نظامی به مناطق مختلف، کسب شهرت سیاسی - نظامی، غارت خزاین و اموال منقول دولت‌های منقرض شده و مردم، و همچنین کوچ دادن اجباری پیشه‌وران هنرمندان و صاحبان فکر و اندیشه به سمرقند بود. در این بین، سیاست مذهبی تیمور که شامل نشان دادن احترام و اعتقاد به شیوخ صوفیه و علمای اسلام، تلاش برای شناساندن خود به‌عنوان مسلمانی پاک‌آیین و عمل به احکام اسلام و ساخت مساجد، خانقاه و موقوفات مذهبی و توجه به مشیت و تقدیر الهی بود، در مشروعیت‌بخشی به اقدامات و تقویت حکومت تیمور نقش بسزایی داشت. امیر تیمور از این رویکرد به مذهب و سیاست مذهبی، به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود بهره می‌برد. البته تیمور سیاست مذهبی خود را با توجه به زمان و اعتقادات مذهبی شهر و کشور هدف تغییر می‌داد. وی در حمله به دمشق، شیعه و حامی علویان شد و در حمله به طبرستان و بر انداختن مرعشیان، اهل سنت و حامی شیخین بود. از طرف دیگر، تظاهرات مذهبی، به‌ویژه توجه به بزرگان متصوفه و ساخت موقوفات مذهبی، به‌عنوان میراث سیاست مذهبی تیمور برای جانشینانش، و همچنین تأثیرات تربیت فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی، آنان را به حمایت از دین اسلام و توجه به امور فرهنگی تشویق و ترغیب کرد. آرامش و ثبات و آبادانی، امنیت فکری و اجتماعی، ثروت و حاکمیتی که محصول چپاول‌ها و یورش‌های تیمور بود، با گشاده‌دستی و خوشدلی، دانش‌دوستی و هنرپروری سلاطینی مثل: شاهرخ، الغ بیک و سلطان حسین بایقرا ترکیب شد و خاطره خشونت و قتل و غارت تیمور را بهبود بخشید و عصر جدیدی را در تاریخ و فرهنگ مردم ایران رقم زد که میان‌پرده‌ای نسبتاً درخشان پس از دوران سراسر تخریب و کشتار مغول و تیموری بود.



## منابع

- ابن عربشاه (شهاب‌الدین ابومحمد احمد بن محمد بن عبدالله دمشقی)، ۱۳۶۵، زندگی شگفت‌آور تیمور (ترجمه عجائب المقدور فی اخبار تیمور)، ترجمه: محمدعلی نجاتی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- حافظ ابرو، ۱۳۴۹، جغرافیای حافظ ابرو (قسمت ربع خراسان)، به کوشش: مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۲، زبدة التواریخ، تصحیح: سید کمال حاج سیدجوادی، ۲ جلد، تهران، نشر نی.
- حسینی تربتی، ابوطالب، ۱۳۴۲، تروکات تیمور، تحریر فارسی، تهران، اسدی.
- خواندمیر (غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی)، ۱۳۳۳، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران، انتشارات خیام.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۲۴، رجال کتاب حبیب السیر (از حمله مغول تا مرگ شاه اسماعیل)، گردآورنده: عبدالحسین نوائی، تهران، شرکت سهامی چاپ.
- گروسه، رنه، ۱۳۷۹، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه: عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- روملو، حسن بیک، ۱۳۸۴، احسن التواریخ، به اهتمام: عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات اساطیر.
- زمچی اسفزاری، معین‌الدین محمد، ۱۳۳۸، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح و حواشی: سید محمدکاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- سمرقندی، دولتشاه (امیر دولتشاه بن امیر علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی)، ۱۳۸۲، تذکرة الشعراء، به سعی: ادوارد براون، چاپ افست نسخه براون، تهران، انتشارات اساطیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۸۳، مطلع السعدین و مجمع البحرين، به اهتمام: عبدالحسین نوائی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شامی، نظام‌الدین، ۱۳۶۳، ظفرنامه، با مقدمه و کوشش: پناهی سمنانی، تهران، انتشارات بامداد.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی، ۱۳۶۳، مجمع الأنساب، به تصحیح: میر هاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- کلاویخو، روی دوگونزالس، ۱۳۴۴، سفرنامه کلاویخو، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رویمر، هانس، ۱۳۸۵، ایران در راه عصر جدید؛ تاریخ ایران از ۱۷۵۰ تا ۱۳۵۰، ترجمه: آذرآهنچی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- مرعشی، میرسید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین، ۱۳۶۳، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش: برنهارد دارن، مقدمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.







- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود، ۱۳۸۰، روضة الصفافی سیرة الانبیا والملوک والخلفاء، تصحیح و تحشیه: جمشید کیان‌فر، تهران، انتشارات اساطیر.
- نطنزی، معین‌الدین، ۱۳۸۲، منتخب التواریخ معینی، به اهتمام: پروین استخری، تهران، انتشارات اساطیر.
- وصاف، عبدالله عزالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸، تجزیة الأمصار وتجزیة الأعصار، تهران، ابن‌سینا.
- یزدی، شرف‌الدین علی، ۱۳۳۶، ظفرنامه (تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تیموریان)، به تصحیح و اهتمام: محمد عباسی، تهران، امیرکبیر.





# وقف در خراسان و ماوراءالنهر؛ از پیدایش سامانیان تا پایان غزنویان (۲۷۹-۴۲۹ق)

فاطمه اورجی<sup>۱</sup> علی اصغر چاهیان بروجنی<sup>۲</sup>

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز، ایران. رایانامه: [Foroujii@tabrizu.ac.ir](mailto:Foroujii@tabrizu.ac.ir)  
۲. دانشجوی دکتری رشته تاریخ ایران در دوره اسلامی، دانشگاه تبریز، ایران. رایانامه: [chahian@yahoo.com](mailto:chahian@yahoo.com)

## چکیده:

در سده سوم و چهارم هجری، منطقه خراسان و ماوراءالنهر که تحت سیطره سلسله سامانی و بعد از آن غزنوی قرار داشت، دوران پُرونق فرهنگی، علمی و اقتصادی را پشت سر می گذاشت. علاوه بر مؤلفه‌های مختلف، سنت وقف در بسترسازی این جریان مؤثر واقع گشت و عاملی اثربخش در امور مختلف مردم خراسان به شمار می‌رفت. حال با توجه به تحولات جامعه خراسان در دوره مورد بررسی، موارد مصرف وقف عمدتاً در جهت کدامیک از تحولات جامعه مورد استفاده و در اولویت قرار می‌گرفت؟ سنت وقف توسط کدام گروه‌های اجتماعی اجرا می‌شد؟

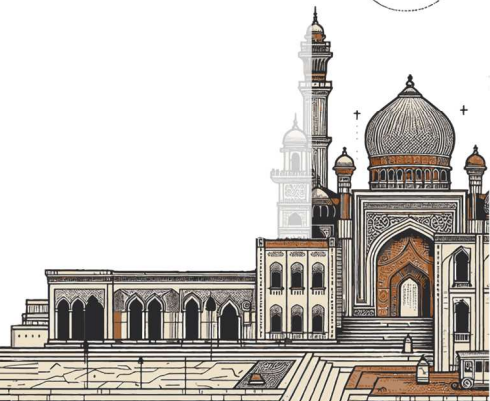
این پژوهش، سعی دارد باروش توصیفی — تحلیلی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای، نقش وقف را در دوره مزبور مورد بازکاوی قرار دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که وقفیات عمدتاً در سه محور: اقتصادی، اجتماعی و علمی مورد مصرف قرار می‌گرفت و همه گروه‌ها در عمل وقف سهم بودند؛ ولی با این حال، گروه‌های وابسته به حاکمیت به دلیل انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی و بضاعت مالی، در عمل وقف سهم بیشتری داشتند.

کلیدواژه‌ها: غزنویان، سلطان مسعود غزنوی، قنرت نظامی، تاریخ ایران.

## اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۶ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۷/۰۱/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۱۳ | تاریخ انتشار: ۱۳۹۶/۱۰/۱۰



شماره ۳۳  
نخستین شماره



شاپا الکترونیکی  
۲۷۸۳-۴۱۴X

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع) . © نویسندگان.



## مقدمه<sup>۱</sup>

یکی از کانون‌های رونق فرهنگی و اقتصادی ایران در سده‌های سوم و چهارم، منطقه خراسان و ماوراءالنهر می‌باشد؛ منطقه‌ای که از دوران گذشته محل عبور و تحرکات اقوام مختلف و تلاقی افکار و ادیان و گروه‌های فکری مختلف بوده است. ترکیب مؤلفه‌های اسلامی ایرانی، موجبات رونق فرهنگی و علمی و اقتصادی را فراهم آورد. این منطقه در دوره مورد بحث، تحت سلسله سامانی (۳۹۵-۲۶۱ق) و بعدها سلسله غزنوی (۴۳۱-۳۹۵ق)، قرار داشت و از نظر جغرافیایی نیز خراسان و ماوراءالنهر را دربرمی‌گرفت.

در این دوران، وقف به عنوان عامل دینی و عنصری فرهنگی که در تمام مکاتب جهان و ادیان، ایران پیش از اسلام، قرآن و در صدر اسلام ریشه و پیشینه‌ای روشن داشت، در مباحث فقهی مذاهب مختلف اسلامی جایگاه خاصی را به خود اختصاص داد<sup>۲</sup> و سرانجام توانست در رونق فرهنگ و تمدن اسلام و اغلب سلسله‌های اسلامی و نیز تحولات تاریخی ایران اسلامی، مؤثر واقع گردد.

با توجه با تحولات شکل‌گرفته در خراسان و ماوراءالنهر در عصر سامانی و غزنوی، لازم می‌باشد تا نقش وقف در تحولات مزبور مورد بررسی قرار گیرد. با بررسی موارد مصرف وقف و روشن نمودن شاخصه‌ها و اولویت‌های واقفان در وقفیات، نقش وقف در رونق و تحولات فکری و فرهنگی و اقتصادی جامعه خراسان و ماوراءالنهر در دوره مزبور، روشن می‌گردد.

با توجه به اینکه تاکنون پژوهش مستقلی در این راستا انجام نیافته، این پژوهش قصد دارد با شیوه توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تاریخی و تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای، به تبیین نقش وقف در تحولات خراسان و ماوراءالنهر بپردازد و از این طریق، اولویت‌های موارد مصرف موقوفات را مشخص نماید. همچنین، سعی در مشخص کردن نقش طبقات و گروه‌های شرکت‌کننده و تأثیرگذار و ترسیم بینش حاکم در سنت وقف در آن منطقه جغرافیایی و برهه

۱. این مقاله، برگرفته از رساله دکتری با عنوان «وقف در ایران؛ از ورود اسلام تا قرن هفتم» می‌باشد.

۲. ن. ک: حائری یزدی، وقف در فقه اسلامی؛ کبیری، احکام وقف در شریعت اسلام؛ منتظر قائم و... «نظام وقف در بیمارستان‌های دوره اسلامی از ابتدا تا آغاز عثمانی»، فصلنامه تاریخ اسلام.



تاریخی را دارد. در ضمن، پژوهش مزبور بر این فرض که وقفیات عمدتاً توسط حاکمان سیاسی و با اولویت علمی انجام گرفته‌اند، استوار است.

## ۱. پیشینه پژوهش

جستارهای فراوانی در باره رونق علمی و تجارت در دوره سامانیان در حوزه جغرافیایی مورد بحث انجام شده است؛ ولی کنکاش مستقلی که بیانگر نقش و کارکرد وقف و در قالب مقاله باشد، صورت نگرفته و غالباً قسمت‌هایی از کتاب‌ها مستقیماً یا اشاره‌وار به این موضوع پرداخته‌اند. کتاب فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان<sup>۱</sup> متعلق به محمدرضا ناجی چند صفحه‌ای را به وقف پرداخته است. در کتاب دو جلدی ایران در قرون نخستین اسلامی<sup>۲</sup> اثر برتولد اشپولر<sup>۳</sup> نیز به پاره‌ای از کاربردهای وقف در دوره مورد بررسی اشاره شده است. ریچارد فرای<sup>۴</sup> در کتاب بخارا، دستاورد قرون وسطی<sup>۵</sup> که اختصاصاً شهر بخارا را مورد بررسی قرار داده، به نقش وقف در تحولات این شهر در قالب سلسله سامانیان نیز اشاراتی دارد. مقاله‌ای در فصلنامه تاریخ اسلام با عنوان «رباط‌های ماوراءالنهر»<sup>۶</sup> از حبیب محجوب به طور کوتاه به نقش وقف در ساخت رباط اشاره دارد. در همان مجله، مقاله‌ای از اصغر منتظر قائم با عنوان «نظام وقف در بیمارستان‌های دوره اسلامی از ابتدا تا آغاز عثمانی»<sup>۷</sup> به چاپ رسیده که بخشی از آن، مرتبط با این پژوهش می‌باشد.

## ۲. مفاهیم

### الف. وقف

وقف در لغت، به معنای ایستادن، آرام‌گرفتن، درنگ‌کردن، به حالت ایستاده ماندن<sup>۸</sup> است؛ ولی در فقه، حبس عین ملک یا مالی و بخشیدن منفعت آن (به قول فقها: حبس العین

۱. ناجی، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان.  
 ۲. اشپولر، ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲.

3. Bertold Spuler.

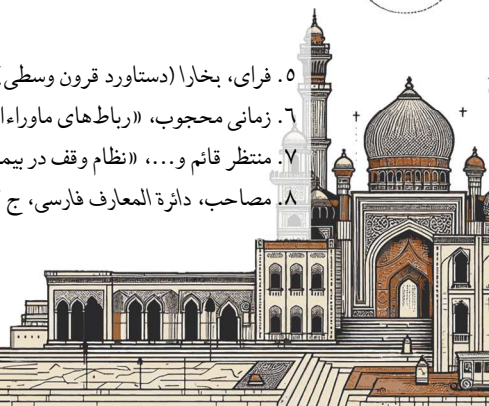
4. Richard nrlson Frye.

۵. فرای، بخارا (دستاورد قرون وسطی).

۶. زمانی محجوب، «رباط‌های ماوراءالنهر»، فصلنامه تاریخ اسلام.

۷. منتظر قائم و...، «نظام وقف در بیمارستان‌های دوره اسلامی از ابتدا تا آغاز عثمانی»، فصلنامه تاریخ اسلام.

۸. مصاحب، دائرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۳۱۷۱.





و تسبیل المنفعه) برای هدفی خاص که در نتیجه آن، ملک از تصرف واقف بیرون می‌آید؛ ولی در عین حال، قابل خرید و فروش و هر نوع معامله‌ای که منجر به انتقال ملک باشد، نمی‌شود.<sup>۱</sup> بخشیدن منفعت، باید به شخص یا اشخاص، یا مصالح و وجوه کلی و عمومی باشد.<sup>۲</sup> در مجموع، عواید حاصل از موقوفه صرفاً برای مقاصدی که واقف معین کرده، مورد استفاده قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup>

### ب. گروه‌های واقف در خراسان و ماوراءالنهر

با توجه به آنکه نقش گروه‌های تاثیرگذار در وقف، در محوریت این پژوهش قرار دارد، سعی می‌شود تا به مقایسه عملکرد آنها در زمینه وقف پرداخته شود. پس، قبل از ورود به بحث، بهتر آن است که این گروه‌ها، با توجه به ماهیت سیاسی - اجتماعی خراسان، مشخص، متمایز و معرفی گردند. منظور از گروه‌های حاکم در خراسان و ماوراءالنهر در دوره سامانی، امیران این سلسله همچون امیر اسماعیل سامانی (حک: ۲۹۵-۲۷۹ق) می‌باشد که در ابتدای تأسیس سلسله، در وقف حضور داشتند. دیوانیان، در زمره این دسته قرار می‌گیرند. در دوره غزنوی، سلطان محمود (م ۴۲۱ق)، سلطان مسعود (م ۴۳۲ق) و نصر بن ناصر (م ۴۱۲ق) برادر سلطان محمود، در وقفیات مشارکت داشتند. در پایان این سلسله، سوری بن معتر در بین گروه‌های حاکم، آخرین فرد واقف می‌باشد. در بین واقفان گروه‌های مردمی نیز می‌توان از متمولان غیر وابسته به دربار و حکومت، اعیان و اشراف، اقلیت‌های قومی و مذهبی، فقها و علما یاد نمود.

### ۳. تشکیلات و اداره وقف در خراسان

#### الف. دیوان اوقاف

در ایران، به‌ویژه در خراسان عصر سامانیان، با گسترده‌تر شدن موقوفات، همچون دیگر نقاط جهان اسلام لازم بود تا تشکیلاتی برای اداره وقف در نظر گرفته شود. در دوره

۱. ابن‌مکی، ترجمه کتاب لمعه، ص ۱۸۰ - ۱۸۳.

۲. مصاحب، دائرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۳۱۷۱؛ شهابی، «تاریخچه وقف در اسلام»، ایران‌شهر، ج ۲، ص ۱۲۶۶.

۳. مصاحب، دائرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۳۱۷۱.



سامانیان، در کل، ده دیوان<sup>۱</sup> وجود داشت که در دربار ایجاد شدند و نرشخی<sup>۲</sup> (م ۳۴۷ق) از آنها به عنوان دیوان جداگانه یاد می‌کند.<sup>۳</sup> وزیر یا «خواجه بزرگ»، در رأس تشکیلات دستگاه دیوانی قرار داشت.<sup>۴</sup> یکی از این ده دیوان، دیوان اوقاف می‌باشد که کار نظارت و اداره موقوفات را به عهده داشت.<sup>۵</sup>

### ب. دیوان قضا و اوقاف

از شاخصه‌های تشکیلات اوقاف در دوران غزنوی، ورود تدریجی قضات به این دستگاه می‌باشد. بر اساس آنچه از کتب منشآت و مجموع رسائل دوره سلجوقی برمی‌آید و محققى همچون بارتولد (م ۱۹۳۰م)<sup>۶</sup> اذعان دارد، اداره اوقاف در زمان سلجوقیان (۴۲۹-۵۹۰ق) تحت کنترل دیوان قضا قرار گرفته است؛<sup>۷</sup> ولی شواهد موجود که به آنها اشاره خواهیم نمود، نشان می‌دهد زمینه این انتقال و تحول اداری و قرارگرفتن تولیت اوقاف تحت نظارت قضات و دیوان قضا، به صورت تدریجی در دوره غزنوی وجود داشته است.

این تحول ناشی از رشد تدریجی فقها، در عرصه اجتماعی، سیاسی و علمی ظهور داشت که منصب قضاوت را عهده‌دار بودند و تولیت اوقاف نیز در دست آنها قرار گرفت.<sup>۸</sup> ماوردی (م ۴۵۰ق)، سرپرستی اوقاف را از وظایف قاضی می‌داند.<sup>۹</sup> همچنین، رشد تدریجی علما و

۱. این ده دیوان، عبارت‌اند: دیوان وزیر، دیوان مستوفی (خزله‌دار)، دیوان عمیدالملک، دیوان صاحب شرط، دیوان صاحب برید، دیوان مشرفان، دیوان املاک خاصه (پادشاه)، دیوان محتسب، دیوان اوقاف، دیوان قضا. (نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۶)

۲. نرشخی از مردم قریه نرشخ بخارا که در سال ۲۸۶ق زاده شده، وی کتاب تاریخ بخارا را در سال ۳۲۲ق به نام امیر نوح‌بن‌نصر سامانی (حک: ۳۳۱-۴۱ق) نوشت. (سمعانی، الانساب، ج ۱۳، ص ۷۷)

۳. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۶.

۴. بارتولد، ترکستان‌نامه؛ ترکستان در عهد هجوم مغول، ج ۲، ص ۴۹۳.

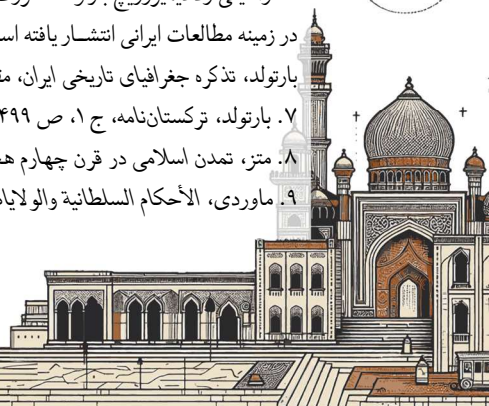
۵. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۶.

۶. واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، معروف به ویلهلم بارتلد (۱۸۶۹-۱۹۳۰م)، ایران‌شناس روسی که از وی کتاب‌های متعددی در زمینه مطالعات ایرانی انتشار یافته است که تذکره جغرافیای تاریخی ایران و ترکستان‌نامه، مهم‌ترین آنهاست. (ن.ک: بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، مقدمه)

۷. بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۴۹۹؛ جوینی، عتبه الکتبه مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر، ص ۲۱.

۸. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص ۲۴۶-۲۵۲.

۹. ماوردی، الأحکام السلطانية والولايات الدينية، ص ۹۰.







فقها را در زمان طاهریان و سامانیان نیز در خراسان شاهد می‌باشیم؛<sup>۱</sup> تا جایی که در امور سیاسی مشورت داده می‌شدند.<sup>۲</sup>

در عصر غزنوی، زمان حکومت سلطان محمود و سلطان مسعود (۴۲۱-۴۳۲ق)، فقهای از خاندان صاعدیان<sup>۳</sup> و تبنیان<sup>۴</sup> و از پیشوایان مذهب حنفی در خراسان منصب قضاوت را به عهده گرفتند و تصدی موقوفات در برخی شهرهای قلمرو غزنویان نیز به آنها واگذار شد.<sup>۵</sup> بوصادق تبنی (م.پس از ۴۳۰ق)، از سوی سلطان محمود، به سمت قاضی قضاتی ختلان<sup>۶</sup> منصوب گشت و اداره بیست و چند مدرسه همراه با موقوفات آنجا به وی سپرده شد.<sup>۷</sup>

منصب «قاضی القضاة»، در رأس دیوان قضا قرار داشت؛ منصبی که علاوه بر پادشاه، رسیدگی به دعاوی قضایی و شکایاتی را که از بدرفتاری دیوانیان و مقامات حکومتی می‌رسید، بر عهده داشت.<sup>۸</sup> علاوه بر آن، گاهی نیز اجرای شرایط وقفنامه‌ها و رفع اختلافاتی که درباره اوقاف به وجود می‌آمد، توسط قاضیان انجام می‌گرفت.

در زمان سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۹ق)، فردی شرایط وقفنامه‌ای را نقض کرد و وقفیاتی را که در اختیار دیوان قرار داشت، تصرف نمود و این موضوع، باعث بالاگرفتن نارضایتی‌ها گردید. سلطان محمود ابو محمد عبدالله بن محمد الناصحی (ز ۴۰۲ق)،

۱. فرای، بخارا؛ دستور قرون وسطی، ص ۷۵.

۲. بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۴۹۹.

۳. آل صاعد، خاندان برخاسته از قریه استوا در حوالی نیشابور بودند؛ شامل عالمان دینی، محدثان و قضات حنفی مذهب که از سده ۴ تا ۹ق در نیشابور، هرات، ری، اصفهان و دیگر شهرهای خراسان و سایر نواحی ایران صاحب شهرت بودند. ابوالعلاء صاعد بن محمد بن احمد بن عبیدالله (م ۴۳۱ق) که از او به عنوان «قاضی صاعد» یاد شده است، به مدت چهل سال پیشوای حنفیان نیشابور بود. (باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ آل داود، «آل صاعد»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۴۲۹)

۴. آل تبن یا تبنیان، خاندان مشهوری از دانشمندان و فقیهان حنفی مذهب و سیاست‌پیشه خراسان در سده‌های ۴ و ۵ق/۱۰ و ۱۱م که اعتبار آنان به عنوان علمای حنفی و بستگی‌هایشان با مؤسس مذهب حنفی، آنان را به سوی غزنوی‌ها کشانید. (ن.ک: آل داود، «آل تبن»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۶۵۷؛ باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۱۷۹)

۵. باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۷۶.

۶. ختلان یا ختل، سرزمینی در ساحل راست علیای آمودریا (جیحون) است که اکنون در جمهوری تاجیکستان قرار دارد. این سرزمین، مشتمل بر دو ناحیه «وخش» و «ختل» بوده است. (قزوینی، آثار العباد و اخبار العباد، ص ۶۰۲)

۷. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۲۵۶.

۸. بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۴۹۸؛ کلوزنر، دیوان‌سالاری در عهد سلجوقی، ص ۳۷.



قاضی القضاة غزنه را برای رفع این مخاصمه روانه خراسان کرد تا آن موقوفات را سروسامان دهد. این قاضی، حدود صد هزار دینار از عواید و اموال حاصله از اوقافی را که به تصرف آن فرد درآمده بود، پس گرفت و وقفیاتی را بر اساس موارد مصرفی که قبلاً تعیین شده بود، مقرر گردانید. فرد متخلف نیز از سوی قاضی مزبور تهدید گردید که در صورت تکرار تخلفش، در پیشگاه مردم رسوا خواهد شد.<sup>۱</sup>

علاوه بر اداره اوقاف ایالات و شهرها و رفع اختلافات مربوط اوقاف، وظیفه تولیت اوقاف نیز گاهی به قاضیان سپرده می‌شد. در نیشابور، ابوالحسن قاضی<sup>۲</sup> (م ۴۴۶ق)، از دانشمندان و علمای نیشابور، تولیت اوقاف را در دست گرفت.<sup>۳</sup>

### ج. دیوان مظالم و اوقاف

علاوه بر دیوان قضا، در دیوان مظالم نیز امور مربوط به اوقاف پی‌گیری می‌شد. پادشاهان با هفته‌ای دوبار حضور در دیوان مظالم وظیفه رسیدگی به شکایات را بر عهده داشتند.<sup>۴</sup> یکی از این موارد، به شکایات و اختلافات مربوط به وقف اختصاص داشت. در یکی از ایامی که سلطان مسعود غزنوی در نیشابور در دیوان مظالم نشسته بود، قاضی صاعد (م ۴۳۱ق) به دیدارش رفت و از تصرفاتی که در موقوفات برجای مانده از خاندان میکالیان<sup>۵</sup> شده بود، تظلم‌خواهی کرد؛ چراکه از موارد و طرق وقفی مقرر شده، خارج شده بودند؛ «...اوقاف اجداد و آباء ایشان هم از پرگار افتاده و طرق و سبل آن بگردیده.» او از امیر خواست تا این موقوفات، احیا شوند. امیر هم از قاضی مختار بوسعید (ز ۴۲۱هـ) خواست که «اوقاف را که از آن میکالیان است، بجمله از دست متغلبان بیرون کند و بمعتمدی سپارد تا اندیشه آن

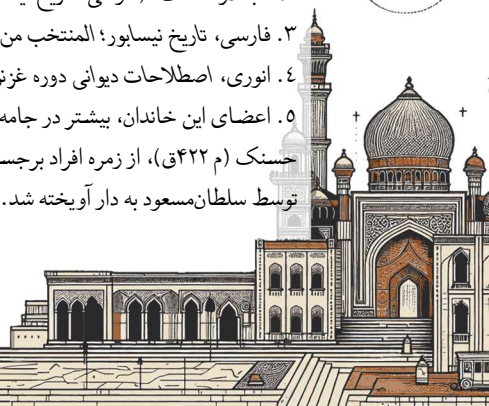
۱. عتبی، تاریخ یمینی، ص ۴۷۴ - ۴۷۵.

۲. احمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن حمش القاضی ابوالحسن حافد، قاضی حرمین، دارای ثروت فراوان و خانه‌ای قدیمی در مکه بود. اموالش را در اختیار تجار قرار می‌داد. بعد از بازگشت به نیشابور، در تولیت اوقاف آنجا قرار گرفت و همانجا درگذشت. (فارسی، تاریخ نیشابور؛ المنتخب من السیاق، ص ۱۱۷).

۳. فارسی، تاریخ نیشابور؛ المنتخب من السیاق، ص ۱۱۷؛ سهمی، تاریخ جرجان، ص ۱۶۷.

۴. انوری، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

۵. اعضای این خاندان، بیشتر در جامه صاحب مناصب اداری و گاه لشکری بودند. ابوعلی حسن بن محمد، معروف به حسنک (م ۴۲۲ق)، از زمره افراد برجسته این خاندان می‌باشد که در سال ۴۱۵ق به وزارت سلطان محمود دست یافت و توسط سلطان مسعود به دار آویخته شد. (باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۸۲).





بدارد و ارتفاعات آنرا حاصل میکند و بسبل و طرق آن میرساند.<sup>۱</sup> در نهایت، با بررسی های لازم، موقوفات به خاندان میکالیان بازگشت.<sup>۲</sup>

در موردی دیگر، نوشتگین خاصه<sup>۳</sup> (م ۴۲۸ق)، از خدمتگزاران سلطان محمود، قبل از مرگ در وصیت نامه اش املاکی را برای وقف مقرر کرده بود که وقتی این وصیت نامه در نزد سلطان مسعود خوانده شد، آن را امضا و تأیید کرد و دستور داد تا طبق آن عملشود<sup>۴</sup> و حتی اوقافی را هم که نوشتگین برای تربت خودش ایجاد کرده بود، اعمالشدند.<sup>۵</sup>

ماوردی (م ۴۵۰ق) هم از «نظارت بر اوقاف» به عنوان یکی از وظایف دهگانه دیوان مظالم یاد می کند که متولی آن، بازرسی اوقاف عام و خاص و نظارت بر حُسن اجرای شروط واقف و داوری در نزاع هایی مرتبط با وقف را بر عهده داشته است.<sup>۶</sup> آنچه ماوردی بیان کرده، گرچه عمدتاً به بغداد و خلافت عباسی اشاره دارد، ولی غزنویان نیز تا حدودی از آن گرتة برداری نموده اند.

در این راستا، باید از ارتباط دیوان اشرف و مظالم در نظارت بر اوقاف یاد کرد. منصبی به نام «اشرف اوقاف غزنین» نیز وجود داشته که سرپرستی اوقاف غزنین را بر عهده داشته است.<sup>۷</sup> بعد از درگذشت یوسف (م ۴۴۷ق)، برادر کوچک تر محمود غزنوی از آموی، از خدمتگزاران وی خواسته می شود تا تصدی این منصب را به عهده بگیرد و به سروسامان دادن امور بپردازد.<sup>۸</sup> آنچه از این منصب پیداست، عهده دار بازرسی و تفتیش امور مربوط به اوقاف غزنین بوده است.<sup>۹</sup> احتمالاً حاکمان غزنونی، از طریق ارتباط این منصب و مظالم، اوقاف را اداره می نمودند.

۱. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۳۳.  
 ۲. باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۷۸.  
 ۳. از زمره پدربیان و خادمان سلطان محمود که از جانب وی به جاسوسی بر فرزندش مسعود گمارده شد. (بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۱۷۳)  
 ۴. همان، ج ۲، ص ۷۴۰.  
 ۵. همان، ص ۷۴۷.  
 ۶. ماوردی، الأحكام السلطانية والولايات الدينية، ص ۱۰۳.  
 ۷. انوری، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۱۵۳.  
 ۸. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۴۰۴.  
 ۹. انوری، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۱۵۳.



#### ۴. کارکردهای اقتصادی وقف

مناطق خراسان و ماوراءالنهر که از نظر جغرافیایی ابتدا قلمرو طاهریان (حک: ۲۵۹-۲۰۷ق) و سپس سامانیان (حک: ۳۹۵-۲۶۱ق) را دربرمی‌گرفتند، علاوه بر پیشینه تاریخی در مناسبات اجتماعی، در قرون سوم و چهارم هجری به دلیل رشد تجارت و شهرنشینی، اهمیت ارتباطی بیشتری یافتند. جایگاه اقتصادی و تولیدی و قرارگرفتن در مسیرهای بزرگ تجاری، باعث می‌شد تا مسافران و تجّار فراوانی از این مناطق عبور کنند.<sup>۱</sup> طبیعتاً این مسیرهای ارتباطی و عبور پُر حجم مسافر، رهگذر و بازرگان، نیازمند ایجاد امکانات رفاهی در طول مسیر برای مسافران می‌باشد. این مسئله باعث گردید تا بسیاری از اهداف و موارد مصرف وقف، در جهت ایجاد بناها، تأسیسات بین راهی، خیریه و وقفی برای رهگذران در نظر گرفته شود که از آن وقف، برای «ابن السبیل»،<sup>۲</sup> «در راه ماندگان»<sup>۳</sup> و یا «غریبا»<sup>۴</sup> یاد می‌شد؛ تا جایی که ابو عبدالله احمد جیهانی (م ۳۸۵ق) مردم ماوراءالنهر را به سبب وجود مکان‌ها و رباط‌ها برای نشستن مردم ستوده است.<sup>۵</sup> این مسئله، نشانگر توجه به مسافران و جایگاه آنها در فرهنگ مردم ماوراءالنهر می‌باشد که به همراه جایگاه تجاری منطقه و نیاز به حضور تجار بیشتر، حاکمان را هم تحت تأثیر قرار داد تا تمام گروه‌ها درگیر این رویکرد وقف گردند و ماوراءالنهر انبوهی از منزلگاه مسافران گردد و تعداد رباط‌های آنجا به ده هزار برسد.<sup>۶</sup> با پرداختن به نقش وقف در ایجاد تأسیسات بین راهی و پیامدهای آن، می‌توان به درک روشن‌تری از نقش اقتصادی وقف و چگونگی ارائه خدمات به ابن‌سبیل قائل شد.

۱. مهم‌ترین این راه‌ها، جاده‌ای است که از بغداد شروع و به همدان متصل می‌شد. با پیوستن به جاده ابریشم، از شهرهای ایران همچون: ری، دامغان، نیشاپور، مرو و آمل می‌گذشت. سپس، در ماوراءالنهر از طریق بخارا و سمرقند، به دره فرغانه و اخصیکت و اوزگند می‌رسید. (اشپولر، ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ پیرنیا و افسر، راه و رباط، ص ۱۹۸)

۲. قمی، تاریخ قم، ص ۱۶۹-۱۷۲؛ گردیزی، زین الأخبار، ص ۲۵۹.

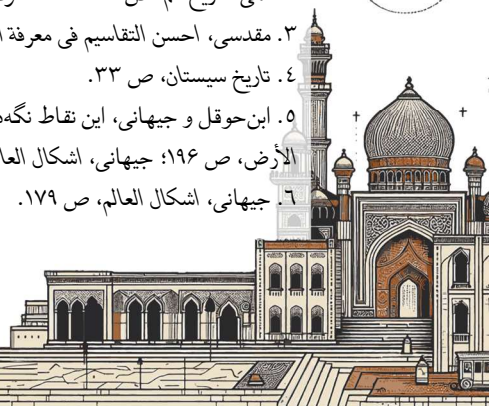
۳. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ج ۲، ص ۵۲۱.

۴. تاریخ سیستان، ص ۳۳.

۵. ابن‌حوقل و جیهانی، این نقاط نگه‌داری کوزه‌های آب را دو هزار نکته یا محل برمی‌شمارند. (ابن‌حوقل، صورة

الأرض، ص ۱۹۶؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۷۹)

۶. جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۷۹.





## الف. وقف و رباطسازی

رباط، به عنوان بنایی که ابتدا صرفاً جنبه امنیتی و دفاعی داشت و برای حفاظت از مرزها ساخته می‌شد، در دوره مورد بررسی به دلیل اهمیت ارتباطی خراسان و ماوراءالنهر، همانند سایر نقاط جهان اسلام دچار تنوع و تغییر کاربرد شد و برای استفاده‌هایی همچون: اقامت مسافران، کاروان‌های تجاری و اقامت دانشمندان و صوفیان مورد استفاده قرار گرفت. به دلیل نیاز به پشتوانه مالی برای ساخت رباط، لازم بود تا گروه‌های وابسته به حاکمیت در حکومت‌های سامانیان و غزنویان با انگیزه‌های شخصی و خیرخواهانه در کنار گروه‌های مردمی در این عرصه وارد گردند.

سامانیان پس از روی کار آمدن، سنت رباطسازی با هدف تأمین رفاه مسافران و «ابن سبیل» و کاربردهای دفاعی و امنیتی را با وسعت بیشتری ادامه دادند.<sup>۱</sup> گسترش تجارت و ارتباطات و جایگاه ارتباطی ماوراءالنهر، باعث می‌شد تا رباط‌ها اهمیت بیشتری پیدا کنند. این رباط‌ها همچون رباط فراوه<sup>۲</sup> که تا قبل از دوره سامانیان عمدتاً کاربرد صرفاً امنیتی داشتند و معمولاً بر مرزها متراکم بودند، ولی با گذشت زمان و رونق تجارت، علاوه بر کاربرد امنیتی، کاربرد رفاهی برای مسافران و تجار یافتند.<sup>۳</sup> طبیعتاً اگر وقفیاتی هم صورت می‌گرفت، در جهت همان کاربردها بود. تمام یا بخشی از منابع مالی مورد نیاز برای اداره رباط‌ها، از طریق موقوفات تأمین می‌گشت. موقوفات در نظر گرفته‌شده برای رباط‌ها، نسبت به قبل، ارزشمندتر و پشتوانه مالی گسترده‌تری یافتند. در این راستا، می‌توان به وقف دیه اسکجکت<sup>۴</sup> در عصر امیر اسماعیل سامانی (۲۷۶-۲۹۵ق) اشاره کرد.

۱. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۶۹؛ ن. ک: زمانی، «رباط‌های ماوراءالنهر»، فصلنامه تاریخ اسلام، ص ۱۸۳-۲۰۴.

۲. رباطی مهم و شهر مرزی که توسط عبدالله بن طاهر در قرن سوم هجری بنا گردید و وقفیاتی برای آن قرار داده شد. بر سمت شهر نسا و بر سرحد خراسان، دهستان و در حاشیه بیابان (غزان) و در مرز با غور قرار داشت. حدود هزار تن از مریبطان، با آلت و عدت بسیار همواره در آن اقامت می‌کردند. (ابن‌رسته، الأعلاق النفیسه، ص ۱۹۹؛ بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۱۹؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۳۲۰؛ اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۱۵)

۳. ن. ک: زمانی، «رباط‌های ماوراءالنهر»، فصلنامه تاریخ اسلام، ص ۱۸۳-۲۰۴.

۴. دهی از مضافات بخارا که در فاصله چهار فرسخی بخارا و در راه سمرقند قرار داشت. (مقدسی، احسن التقاسیم، ج

۱، ص ۹-۱۸)



دیه اسکجکت، در واقع یک منطقه باارزش تجاری به شمار می‌آمد که در آن، جمعه‌بازار قرار داشت. امیر اسماعیل سامانی، این دیه را همراه با زمین‌ها و املاک آنجا خریداری کرد و برای رباطی که در شهر بخارا در دروازه سمرقند ساخته بود، وقف نمود. این وقف تا زمان قراخانیان (۳۲۰-۵۶۰ق) نیز که بعدها بر ماوراءالنهر مستولی شدند، تداوم یافت؛ تا اینکه در زمان حیات نرشخی (م ۳۴۷ق)، رباط و وقفیات ایجادشده از بین رفتند<sup>۱</sup> و این خود، اهمیت و ارتباط موقوفات و موارد مصرف آنها را می‌رساند و اینکه اداره رباط‌ها تا چقدر به موقوفات وابسته بوده است. از جهت دیگر، میزان توجه سامانیان را به تجارت را نشان می‌دهد که وقف نیز در خدمت منافع اقتصادی و تجاری آنها قرار گرفته است. اگر پیش‌تر وقفیات در راستای رباطی مرزی همچون فراوه و با اهداف امنیتی صورت می‌گرفت، اما در عصر امیر اسماعیل، بر رباطی که بر ورودی شهر و با هدف صرفاً تجاری ساخته بود، صورت گرفت.

ارزش موقوفات نیز نسبت به قبل افزون گشت؛ برخلاف دوره عبداللہ بن طاهر که دیه‌ای نه چندان بااهمیت (دیه اسداباد)، وقف رباط فراوه گردید.<sup>۲</sup> در این دوره، بازارها و واحدهای درآمدزای اقتصادی وقف می‌گردیدند؛ وقفیاتی که گاهی در محدوده رباط نبودند؛ بلکه در شهرهای دیگر قرار داشتند. دو بازار در شهر دامغان علاوه بر در راه ماندگان، برای رباط‌های فراوه و دهستان<sup>۳</sup> وقف شده بود و اجاره مغازه‌هایی که مالکیتشان به طور ارثی منتقل می‌شد، به این رباط‌ها اختصاص داشت.<sup>۴</sup>

در عصر سامانیان، گرچه از میان طبقه حاکم، در بین امیرانی که بعد از امیر اسماعیل روی کار آمدند، نمونه‌ای از توجه به رباط و انجام وقفیاتی در جهت تأمین هزینه رباط‌ها دیده نمی‌شود؛ ولی از میان دیوانیان و گروه‌های وابسته به دربار، برخی این عمل را تداوم بخشیدند و به نوعی با این اقدامات، پیروی‌کننده سیاست‌های تجاری و اقتصادی سامانیان بودند. ابوالقاسم میکالی<sup>۵</sup> (م ۳۷۶ق)، (از خاندان‌های وابسته به دربار، در نزدیکی رباط فراوه چند

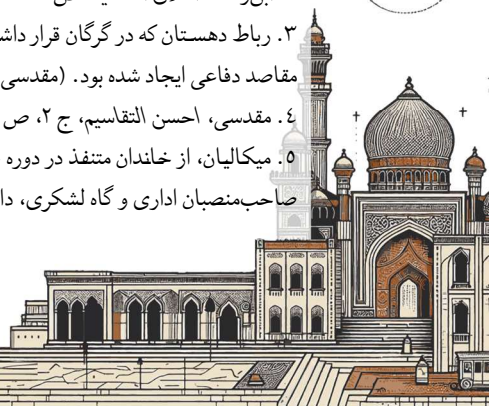
۱. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۲۲.

۲. ابن‌رسته، أعلام النفسیة، ص ۱۹۹؛ گردیزی، زین الأخبار، ص ۲۵۸.

۳. رباط دهستان که در گرگان قرار داشت، از جمله این رباط‌هاست که در مجاورت شهر دهستان و در مرز ترکان و با مقاصد دفاعی ایجاد شده بود. (مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۵۴۴؛ ابن‌حوقل، صورة الأرض، ص ۱۲۵)

۴. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۵۲۱.

۵. میکالیان، از خاندان متنفذ در دوره غزنویان می‌باشند. اعضای این خاندان، در عصر غزنوی بیشتر در جامه صاحب‌منصبان اداری و گاه لشکری، دارای مقامات شامخ بودند. (باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۸۳)







رباط با آب انبارهایی ساخت و مال فراوان برایشان هزینه نمود و چند کاریز نیز از کوهستان تا آن رباطها حفر کرد و املاک باارزشی برای آنجا وقف نمود.<sup>۱</sup>

علاوه بر فراوه و سایر رباطهای مرزی، در راههای داخل قلمرو سامانیان نیز رباطهایی ساخته شد یا رباطهای موجود مورد توجه قرار می‌گرفتند. ابوجعفر بن سهل بن مرزبان (ز ۲۹۵ق)،<sup>۲</sup> دبیر و نویسنده ابوالحارث بن فریغون<sup>۳</sup> (م. بین ۳۹۰-۳۹۵ق)، از جمله دیوانیانی است که در کلّ ماوراءالنهر و خراسان، آن قدر در مورد مسافران و رهگذران و ابن سیل اقدامات خیر خواهانه انجام داد که ابن حوقل مانند وی ندیده و کسی را ندیده که وی را «... نکوهش کند یا از او گلایه و ناخرسندی نماید و از پنجاه سال، باز کسی به خراسان نیامده است؛ مگر مورد احسان وی قرار گرفته و اگر او را ندیده باشد، به وسیله مکاتبه مشمول فضل قرار می‌گیرد.»<sup>۴</sup> وی برای کسانی هم که امکان مراجعه به وی را نداشتند نیز با ساخت رباط برای آنها تدبیر اندیشیده و املاکی را وقف آنها نموده بود. در هر ملک وی، همواره صد رأس گاو و یا بیشتر می‌چریدند و عاملانش آنها را می‌دوشیدند و غذای رهگذران و مسافران را تأمین می‌نمودند.<sup>۵</sup>

در دوره غزنوی، توجه به امنیت راه و تسهیل مسافرت نیز دنبال می‌شد. ساخت رباط سنگ‌بست در خراسان توسط ارسالان جاذب (م ۴۲۰-۴۲۱ق)، حاکم سلطان محمود در طوس، از معدود اقدامات رباط‌سازی است که با هدف رونق گرفتن تجارت در این دوره انجام گرفت؛<sup>۶</sup> چراکه در عصر غزنوی به دلیل جابه‌جایی مرکزیت سیاسی به شهر غزنه و اهمیت تجاری این شهر در ارتباط با هند، تلاش می‌شد تا بیشتر اقدامات در آن حوزه صورت گیرد. در کاروانسرای با نام «اوررنک» که در مرز غور قرار داشت، نگهبانان و نیروهایی همراه با

۱. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۶۹ و ۴۸۸؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۷۰.

۲. خاندان آل مرزبان، قدیمی‌ترین خاندان‌های فارس می‌باشد که دیوان‌های فارس را بر عهده داشتند. (ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۶۰)

۳. ابوالحارث احمد بن محمد فریغونی که دوران فرمانروایی وی، مقارن با قدرت‌گیری غزنویان بود. او را از برجسته‌ترین فرمانروایان خاندان فریغونیان می‌دانند. (هروی، تاریخ سامانیان، ص ۴۲۵)

۴. ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۶۰.

۵. همان.

۶. ظهیری نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۱۳.



اسبان وقفی فرستاده می‌شدند<sup>۱</sup> تا مانع تعدیات احتمالی غوریان گردند. اندک توجهی که غزنویان به رباط‌های واقع در ماوراءالنهر داشتند، به دلایل دفاعی و مراقبت از مرزها و در برابر حمله‌های ترکان سلجوقی صورت می‌گرفت. در همین راستا، سوری بن معتمر<sup>۲</sup> به دور رباط «فراوه» و «نسا»<sup>۳</sup> توجه فراوان داشت و موقوفاتی را به آنها اختصاص داد.<sup>۴</sup>

در این میان، نباید نقش متمولان خیرخواه را نادیده گرفت؛ آنها که بدون وابستگی به حاکمیت و بدون آنکه اهداف اقتصادی و سیاسی را دنبال کنند، اعمال خیرخواهانه خود را تحت تأثیر انگیزه‌های دینی و گاه انسانی، در حمایت از رباط‌سازی و ابن‌سبیل جهت می‌دادند. در این راستا، ابن حوقل از فردی با نام «ابوالحسن محمد بن حسن ماه» یاد می‌کند که از نیکوکارترین مردم و پیشقدمان در خیرات و ساخت رباط بوده است.<sup>۵</sup> رباط میله - در نزدیکی بلخ و در راه ختل - متعلق به وی بوده؛ رباطی که به دلیل ساخته‌شدن در جای حساس و مورد نیاز مردم، در هنگام بارش برف و حمله دشمن، بسیار خوب و سودمند توصیف شده است و چنان بزرگ ساخته شده که برای یک لشکر امکان اقامت وجود داشته است.<sup>۶</sup> وی رباط‌های دیگری نیز در: قبادیان (شهری در ختلان)، سرمنجی، چغانیان، شومان، دارزنجی (از شهرهای چغانیان) و سایر نقاط ماوراءالنهر و خراسان ساخته است. بهترین آنها، رباط ترمذ<sup>۷</sup> می‌باشد که از سوی فقیهان و طالبان دانش، وظیفه و مقرری برای مسافران، و نفقه و مستمری برای ساکنان رباط مشخص شده بود. علاوه بر رباط، بیمارستانی نیز در نزدیکی

۱. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲. سوری بن معتمر در دوره سلطان مسعود، حکومت خراسان را بر عهده داشت. فشارهای وی بر مردم، موجبات نارضایتی و شورش عمومی و گرایش گروه‌های مختلف را به قراخانیان فراهم آورد. (بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۱۳۷)

۳. شهری است در خراسان نزدیک به سرخس و ابیورد. بنای آن را به فیروز بن بزدجرد منتسب می‌کنند. (قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۵۴۰؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۵۶؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۷۵)

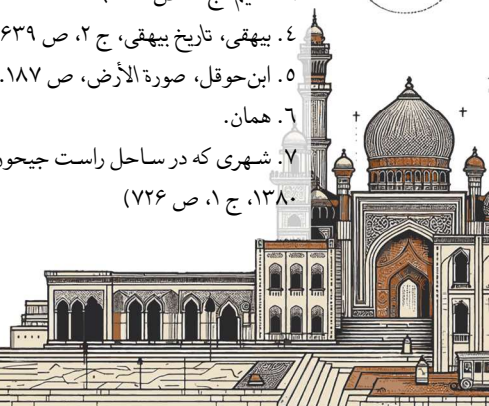
۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۶۳۹.

۵. ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۱۸۷.

۶. همان.

۷. شهری که در ساحل راست جیحون. این شهر، بارگه ختلان و چغانیان بوده است. (یاقوت حموی، معجم البلدان،

۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۲۶)





ترمذ ساخته و از املاک گرانبهای خود برای تأمین مخارج آنها وقف کرده بود؛<sup>۱</sup> تا بدین وسیله، به مسافران خدمات درمانی نیز ارائه گردد.

به هر صورت، در این دوره رباطسازی با مشارکت همه گروه‌ها انجام گرفت؛ با این تفاوت که گروه‌های حاکم و وابسته به دربار، در کنار اهداف امنیتی، اهداف خیرخواهانه را دنبال می‌کردند و رباط‌هایی که در نقاط مرزی قرار داشت، با انجام عمل وقف، مورد حمایت آنها واقع می‌شد؛ ولی گروه‌های مردمی به ساخت رباط در تمام راه‌ها و درون و بیرون شهرها روی آوردند تا با این اقدام، موجبات گسترش تجارت و رفاه مسافران و ابناء السبیل را فراهم نمایند. از جمله نقاطی که مورد توجه گروه‌های واقف مردمی قرار داشت، منطقه ماوراءالنهر و به دور از مرزها می‌باشد. حضور همه‌جانبه عامه مردم در حمایت از مستمندان و در راه ماندگان، موجب گردید که در بعضی از نقاط این منطقه، تراکمی از رباط‌ها به وجود آید. در اسپبجاب<sup>۲</sup> واقع در حومه بخارا، هزار و هفتصد رباط وجود داشت.<sup>۳</sup> اصطخری درباره مردم ماوراءالنهر می‌نویسد: آنان برخلاف دیگر مناطق و شهرها که اموالشان را در مسیر نادرست و فساد صرف می‌کنند، همه اموالشان را بر کار خیر و ساخت رباط و پل هزینه می‌کنند؛ «و هیچ شهر و منزل و بیابان نبینی در ماوراءالنهر الآن به هر منزلی رباطی و جایگهی ساخته‌اند؛ زیادت از آنکه حاجت آید و آن را اوقاف و ارزانی پدید کرده.»<sup>۴</sup>

از جمله دیگر از این مناطق که واقفان مردمی حضوری چشمگیر داشتند، منطقه بیابانی خراسان می‌باشد؛ منطقه‌ای که جزء مناطق بیابانی و کویری شرق ایران محسوب می‌شد. بیابانی صعب‌العبور که در تسلط هیچ‌کدام از دولت‌های متقارن قرار نداشت و به دلیل وجود دزدان و راهزنان، تأمین امنیت آن، همیشه از چالش‌های این کویر بود؛<sup>۵</sup> چراکه به قول

۱. ابن‌حوقل، صورة الأرض، ص ۱۸۷ - ۱۸۸ و ۲۴۳.

۲. اسپبجاب، شهری بزرگ، واقع در ماوراءالنهر، در مرز ترکستان، در شمال چاچ و جانب راست رود سیحون، کرسی‌اش هم به همین نام موسوم بود. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۵۱۵)

۳. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۳۹۴؛ یاقوت‌بن‌عبدالله، معجم البلدان، ۱۹۹۵م، ج ۵، ص ۴۶.

۴. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۲۸؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۷۹.

۵. ابن‌حوقل، صورة الأرض، ص ۱۴۲.



ابن حوقل: «... زیرا در تصرف یک اقلیم نیست تا مردم آن اقلیم آن را محافظت کنند؛ بلکه فرمانروایان مختلفی بدان مسلط‌اند.»<sup>۱</sup> بیابانی بی‌آب و علف که مسافرت در آن، تنها در راه‌های معدود و تنها با شتر ممکن بود و عدم احتیاط، خطر مرگ را به همراه داشت.<sup>۲</sup> در این بیابان، فقط با آگاهی از منازل و رباط‌هایی که برای رهگذران و مسافران وقف شده بود، مسافرت امکان‌پذیر بود. این منزلگاه‌ها، در سرمای سخت و بارش برف و نیز در گرمای توان‌فرسا، پناهگاه عابران بودند و تنها در اطراف این منزلگاه‌ها، امکانات معدود و اندک ساکنانی وجود داشتند.<sup>۳</sup> به هر حال، به دلیل عدم وجود حکومتی فراگیر در این کویر، اندک امکانات موجود در کویر، فقط با عامل وقف و به دست واقفانی که از گروه‌های مردمی بودند، حاصل می‌شد و این نیز با تفاوتی دیگر، از نقش و عملکرد گروه‌های مردمی در مقایسه با گروه‌های حاکم می‌باشد که با حضور خود، مسافرت در کویر صعب‌العبور را امکان‌پذیر نمودند.

### ب. وقف و کاروانسراها و مهمانخانه‌ها

کاروانسرا، بنایی دیگری است که در بین راه‌ها برای اقامت مسافران و کاروان‌های تجاری ایجاد می‌شد.<sup>۴</sup> فراوانی ساخت کاروانسرا در راه‌های خراسان، به گونه‌ای است که مقدسی می‌گوید: در خراسان بر هر دو فرسنگ، یک کاروانسرا ساخته‌اند.<sup>۵</sup> این کاروانسراها، در خراسان توسط گروه‌های مختلف، به‌ویژه امرا و حاکمان سامانی، ایجاد می‌شد. ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور<sup>۶</sup> (م ۳۷۸ق)، از این گونه بزرگان و رجال سامانی است که در توقف‌گاه

۱. همان، ص ۱۴۱.

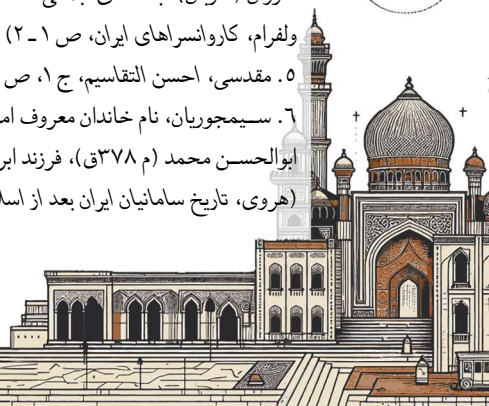
۲. همان، ص ۱۴۲.

۳. همان، ص ۱۴۱-۱۴۲ و ۱۵۵.

۴. کاروانسرا، بنایی چهار ایوانه که جهت اقامت مسافران در بین راه‌ها ساخته می‌شد. کلمه «کاروانسرا»، ترکیبی از کاروان (کاربان)، به معنای جمعی مسافر که گروهی سفر می‌کنند و «سرای»، به معنای خانه و مکان می‌باشد. (کیانی و ولفرام، کاروانسراهای ایران، ص ۱-۲)

۵. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۹۵.

۶. سیمجوریان، نام خاندان معروف امرای قهستان و نیشابور می‌باشد که در خراسان به مقامات بزرگ رسیدند. ابوالحسن محمد (م ۳۷۸ق)، فرزند ابراهیم و نوه سیمجور دواتدار، سه بار در دوره سامانی به سپهسالاری رسید. (هروی، تاریخ سامانیان ایران بعد از اسلام، ص ۳۹۷-۴۰۱ و ۴۱۵-۴۱۷ و ۴۱۹-۴۲۱)





آب شتران، کاروانسرای زیبا و بزرگ ایجاد نمود و کاریزی گوارا نیز از کوه تا آنجا کشید که در برکه‌ای می‌ریخت.<sup>۱</sup> البته در انجام این مهم همچون رباطها، گروه‌های مردمی نیز حضور داشتند؛ چنان‌که در بیرون شهر نسا،<sup>۲</sup> کاروانسرای وجود داشت که به دست فردی متمول با نام «حمزه» ساخته شده بود و با قراردادن موقوفاتی بر آن، کل هزینه‌های تازه‌واردان و مهمانان تأمین می‌شد؛ به طوری که از کسی پولی گرفته نمی‌شد.<sup>۳</sup>

علاوه بر کاروانسراها که اغلب می‌توانستند با پشتوانه وقف ایجاد شده باشند، در راه‌های منطقه خراسان و ماوراءالنهر، اقامتگاه‌ها و مهمانخانه‌هایی نیز وجود داشت که توسط اقلیت‌های دینی و نژادی به وجود آمده بود؛ از جمله، مسیحیان برای حفظ جایگاه خود در جامعه و بالابردن سطح مشارکت اجتماعی‌شان، در کار خیرات به منظور رفاه عامه شرکت می‌کردند؛ برای مثال، در کوه ساودار<sup>۴</sup> (شاوذار یا سودار) واقع در جنوب سمرقند در جایگاهی به نام وزگرد،<sup>۵</sup> جمعی از مسیحیان عراق اقامت گزیده، به عبادت می‌پرداختند و موقوفاتی را فراهم آورده بودند که البته برای معتکف شدن عده‌ای از مسیحیان مورد استفاده قرار می‌گرفت.<sup>۶</sup>

## ۵. کارکردهای اجتماعی وقف

### الف. حمایت از گروه‌های اجتماعی

در عصر سامانی و غزنوی، گروه‌هایی همچون: تشیع، اهل تصوف و مستمندان جامعه به حاکمیت وابستگی نداشتند و حاکمیت برای بهبود جایگاه اجتماعی خویش و جلب نظر آنها، با اقدامات خیرخواهانه، این گروه‌ها را مورد حمایت قرار می‌داد.

شیعیان هم مانند برخی گروه‌ها در اقلیت قرار داشتند و گاه مورد حمایت قرار می‌گرفتند. وقف که از پشتوانه مذهبی برخوردار بود، با اختصاص آن به شیعیان می‌توانست تأییدی بر به

۱. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۷۲۵.

۲. شهری در خراسان در نزدیک سرخس و ایبورد. (قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۵۴۰)

۳. همان.

۴. شاوذار، قریه‌ای از توابع سمرقند که در کوهی به همین نام در فاصله چهار فرسخی این شهر و در راه کش قرار داشت.

۵. نسفی، القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۵۹۰؛ سمعانی، الانساب، ج ۳، ص ۳۶۵

۶. در ابن حوقل و زکریه آمده است.

۷. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۵۲؛ ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۲۲۵.



رسمیت شناخته‌شدن وجود آنها از دیدگاه یک حاکمیت سنی در دوره اسلامی با سیاست تسامح دینی باشد. امیر اسماعیل که نیازمند جلب حمایت همه گروه‌های اجتماعی، به‌ویژه علویان بود، روستای برکد در اطراف بخارا را خریداری کرد و دو دانگ از آن را بر علویان وقف نمود؛ تا آنجا که روستای مذکور، «برکد علویان» خوانده شد.<sup>۱</sup> این وقف را به نوعی می‌توان وقفی اجتماعی برشمرد که هدف از آن، ارتقای سطح زندگی علویان بوده است و البته در نوع خود، یک استثنا می‌باشد؛ چراکه بعد از آن، دیگر این گونه وقفیات تداوم نیافت و وقفی در راستای حمایت اجتماعی از علویان یا اهل تشیع در دوره سامانی دیده نمی‌شود. با وجود این، قبر امام رضا علیه السلام (م ۲۰۳ق) در طوس که جایگاهی خاص در بین شیعیان داشت، مورد توجه قرار می‌گیرد که البته وجود قبر خلیفه هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰ق) در آنجا می‌توانست از دلایل این توجهات باشد. ابوالحسن عراقی (م ۴۲۹ق)، از دبیران دوره غزنوی، ضمن احیای کاریز خشک‌شده طوس، یک دیه غله‌خیز را بر کاریز و کاروانسرای آنجا وقف نمود.<sup>۲</sup> سوری‌بن‌معتز (ز ۴۲۱ق)، آخرین حکمران غزنویان در خراسان نیز دیه باارزشی را خریداری کرد و وقف آرامگاه علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام نمود تا صرف عمارت آنجا شود.<sup>۳</sup> به هر ترتیب، سیاست‌های حاکمان سامانی و غزنوی اقتضا می‌کرد تا شیعیان و آرامگاه امام رضا علیه السلام را مورد حمایت قرار دهند و نقش آنها نسبت به گروه‌های مردمی بیشتر باشد.

در قرون سوم و چهارم هجری، خراسان به عنوان یکی از مراکز فعالیت دراویش و اهل تصوف شناخته می‌شود.<sup>۴</sup> در این دوران، تشکیلات خانقاهی به تدریج در حال شکل‌گیری می‌باشد و اهل تصوف از گروه‌های کم‌توان جامعه و نیازمند حمایت محسوب می‌شدند<sup>۵</sup> که با اتکا به سنت وقف مورد حمایت گروه‌های مختلف جامعه قرار گرفتند تا وضع زندگی‌شان بهبود یابد. در بین گروه‌های حاکم، امیر اسماعیل سامانی، دو دانگ از موقوفه دیه برکد را که به آن اشاره شد، به دراویش اختصاص داد.<sup>۶</sup> وی که برای دوام سلسله تازه‌تأسیس سامانی

۱. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۲۲؛ بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۲۷۹.

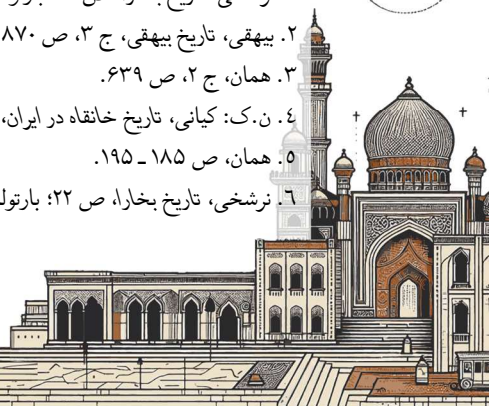
۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۸۷۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۳۹.

۴. ن.ک: کیانی، تاریخ خانقاه در ایران، ص ۱۵۵.

۵. همان، ص ۱۸۵ - ۱۹۵.

۶. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۲۲؛ بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۲۷۹.







نیازمند جلب قلوب مردم ماوراءالنهر بود،<sup>۱</sup> با انجام این وقف، تلاش کرد که علاوه بر علویان، اهل تصوف را که نفوذ اجتماعی‌شان در جامعه در حال گسترش بود، با خود همراه کند. البته حضور گروه‌های مردمی، برجسته‌تر بود. آنان با نبود خانقاه، سعی داشتند سرپناهی برای آنان در نظر بگیرند. در این راستا، خواجه حلیم‌الدین ذیمونی (م ۴۱۶ق)،<sup>۲</sup> در محله صفا در شهر بخارا، خانه موقوفی‌اش، به عنوان خانقاه صوفیان مورد استفاده واقع گشت.<sup>۳</sup> همچنین، فقیه عبدالواحد سیاری<sup>۴</sup> (م ۳۷۵ق)، خانه‌اش در مرو را وقف صوفیان نمود.<sup>۵</sup>

خانقاه‌ها و مراکز تصوف که به تدریج در حال رونق گرفتن بودند، جهت تأمین هزینه‌ها و حمایت از اهل تصوف به موقوفات وابسته بودند. ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰ق) از چهره‌های برجسته تصوف، در پیامی به یکی از شیوخ تصوف در خراسان، وی را از استفاده نابه‌جا از موقوفات برحذر می‌دارد.<sup>۶</sup> این امر، علاوه بر آنکه نشانگر شکل‌گیری وابستگی خانقاه و اهل تصوف به موقوفات می‌باشد، می‌تواند گویای فرایند عدم وابستگی تدریجی خانقاه به عنوان نماد اهل تصوف به گروه‌های حاکم دانست. گروهی که در اوایل دوره سامانی مورد حمایت امیر اسماعیل قرار گرفت، در اواخر سامانی و دوره غزنوی، دیگر نیازمند این حمایت‌ها نبود.<sup>۷</sup> مستمندان، از دیگر گروه‌های بهره‌مند از موقوفات بودند. قراتکین (م ۳۱۷ق)، حاکم سامانی شهر اسپج‌جاب، با وقف کردن بازاری با درآمد سالیانه هفت هزار درهم (در شهر اسپج‌جاب)، زمینه‌های تأمین غذای مورد نیاز مستمندان و بینویان و فقرا را فراهم نمود.<sup>۸</sup> عالمان و فقیهان در صورت داشتن توان مالی، همچون حاکمان، مستمندان را مورد حمایت

۱. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۸۹.

۲. فقیه شافعی مذهب که در سال ۴۱۶ق درگذشت. (معین الفقراء، تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، ص ۷۰)

۳. همان.

۴. از صوفیان قرن چهارم هجری در نیشابور و از انفاق‌کنندگان بر فقرا که پنج هزار درهم در این راه صرف کرد. (سلمی،

نخستین زنان صوفی، ص ۶۰)

۵. انصاری، طبقات الصوفیة، ص ۷۴.

۶. میهنی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۸۰؛ ن.ک: کیانی، تاریخ خانقاه در ایران، ص ۱۸۷-

۱۹۰.

۷. همان، ص ۱۹۰-۱۹۵.

۸. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۳۹۴؛ بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۳۹۲.



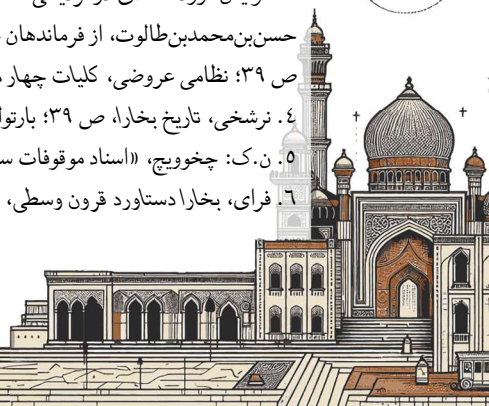
قرار می‌دادند.<sup>۱</sup> در مقایسه عمل این دو گروه، می‌توان احتمال داد وقفیات حاکمی همچون قراتکین، بیشتر با انگیره‌ای بهبود پایگاه اجتماعی انجام می‌گرفته است.

### ب. وقف و حراست از املاک خانوادگی

یکی از چالش‌های همیشگی برای حاکمان و وابستگان دربار و دیوانیان، مراقبت از دارایی و املاکی بود که در گذران حوادث و تحولات سیاسی، مصادره می‌شد و از دست بازماندگانش دور می‌ماند. به همین جهت، با استفاده از سنت وقف، از املاکی که در خدمت خانواده و بازماندگان و مقابر سلطنتی قرار می‌گرفت، مراقبت می‌شد؛ تا به پشتوانه وقف، ضمن تأمین امنیت مالکیت این املاک، از وابستگان خود حمایت کنند.

امیر اسماعیل سامانی، از مجموع شش دانگ موقوفه «روستای برکد» که پیش‌تر اشاره گشت، دو دانگ را به ورثه خویش اختصاص داد.<sup>۲</sup> وی علاوه بر بازماندگانش، در جهت دوام حکومت و حمایت از حامیان و نیروهایش و افزایش توان اجتماعی آنها، اراضی باارزش و گرانبهای بخارا را که «جوی مولیان»<sup>۳</sup> نامیده می‌شدند و زمانی ملک فرمانروایان قدیمی بخارا بودند، خریداری نمود و بخشی از عواید آن را برای محافظان و نگهبانان خود وقف کرد؛ وقفی که نه تنها تا اواخر عهد سامانی پابرجا ماند،<sup>۴</sup> بلکه تا سال ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق/۱۲۹۹ش در محله‌ای در بخارا موقوفه‌ای وجود داشته که در آنجا اعقاب سامانیان با استفاده از عواید املاک وقفی زندگی می‌کرده‌اند<sup>۵</sup> که گفته می‌شود از آثار باقیمانده همان وقف است.<sup>۶</sup> در شهر بیهق، اوقافی وجود داشته که اسباب اجارتی خوانده می‌شدند. این اوقاف، متعلق به

۱. عمرین‌احمد شاهینی، از عالمان شهر سمرقند، با اوقافش، مستمندان را مورد حمایت قرار داد. (سمعانی، الانساب، ج ۸، ص ۴۹)
۲. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۲۲؛ بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۲۷۹.
۳. مولیان، رودخانه‌ای در نزدیکی قلعه بخارا که در آنجا سامانیان باغ بزرگی داشتند. امیر اسماعیل، آن را از حسن‌بن‌محمد بن‌طلوت، از فرماندهان خلیفه المستعین (۲۴۸-۲۵۲ق)، خریداری نمود. (ن.ک: نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۹؛ نظامی عروضی، کلیات چهارمقاله، ص ۷۵ و ۳۱-۳۳)
۴. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۹؛ بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۲۶۰.
۵. ن.ک: چخوویچ، «اسناد موقوفات سامانی در بخارا»، فصلنامه وقف میراث جاویدان، ص ۷-۱۸.
۶. فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۲۱۸.





ابوالعباس جعفر بن محمد، از وزرای سامانیان بود که بعد از وی هم این اوقاف در نزد خانواده و فرزندان باقی ماند.<sup>۱</sup>

در عصر غزنوی نیز سلطان محمود سعی نمود به پشتوانه وقف، باغ فیروزی در غزنین را که بسیار بدان علاقه مند بود، در خانواده خود حفظ نماید. بعد از مرگ نیز در آنجا دفن شد. سلطان مسعود پس از روی کار آمدن، به دیدن آنجا رفت و علاوه بر بخشش بیست هزار درم بر مردمی که بر سر تربت سلطان محمود آمده بودند، از نصر بن خلف (ز ۴۲۱ق) خواست تا عواید آن موقوفات همچنان صرف رفت و آمد زائران به این مزار گردد.<sup>۲</sup> وقف به مقابر و آرامگاهها در واقع نوعی از وقف بود که سعی داشت تا به دوام بنای آرامگاه در طول زمان یاری رساند. به هر ترتیب، این نوع وقف را که به دلیل اختصاص به خاندانهای حاکم و مصارف شخصی و به منظور نگهداری از املاک خاصه انجام می شد، «وقف خاصه» اطلاق می کردند<sup>۳</sup> که بیشتر در گروههای حاکم رواج داشت و این گونه، وابستگان سلطنتی مورد حمایت قرار می گرفتند.

### ج. تأثیر وقف بر حیات شهری

یکی از کارکردهای اجتماعی وقف، خدمت آن به توسعه همه جانبه شهر و رفاه شهرنشینان می باشد؛ به گونه ای که وقف و اوقافی که از طرف گروههای مختلف صورت می گرفت، بر ابعاد و شئون مختلف اجتماعی مؤثر بود. شهر، شهرنشینی و ساختار شهری که سابقه آن در ایران به روزگار سلسلههایی همچون اشکانیان (۲۲۴م-۲۴۷پ.م) و ساسانیان (۶۵۱-۲۲۴م) می رسید،<sup>۴</sup> در قرون سوم و چهارم هجری، به ویژه در دوره سامانیان، دوران پُرونقی را پشت سر می گذاشت.<sup>۵</sup>

هم زمان با توسعه شهرها، به بهداشت آنها نیز اهمیت داده می شد. وقف، در خدمت نظافت و سیستم آبرسانی شهر قرار می گرفت که نمونه آن، در شهر سمرقند قابل ملاحظه

۱. ابن فندق، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۵.

۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۳. شهابی، «تاریخچه وقف در اسلام»، ایران شهر، ج ۲، ص ۱۲۶۶.

۴. ن. ک: پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان.

۵. ن. ک: فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ۱۲۹-۱۳۲.



است. در محله سرطاق از محلات قدیمی این شهر، نه‌ری می‌گذشت که به شکل جوی‌های مختلف در شهر تقسیم می‌گشت و به باغ‌ها و بوستان‌های شهر آبرسانی می‌نمود.<sup>۱</sup> هزینه‌های نگهداری این رود، از محل موقوفات تأمین می‌شد. بسیاری از دکان‌های بازاری که نه‌ر سمرقند از میان آن می‌گذشت و همچنین عواید حاصل از غلاتی که در حاشیه این نه‌ر کاشت می‌شدند، برای مرمت و نگهداری از این رود وقف شده بودند.<sup>۲</sup>

در محله بلقباد و حیره شهر نیشابور، رودی کوچک عبور می‌کرد که طغیان سالیانه آن در فصل بهار، سیلاب ورنجش مردم را به همراه داشت؛ تا اینکه سوری‌بن معتز که سعی داشت سیستم مدیریت شهری نیشابور را بهبود بخشد، دستور داد ضمن ایجاد موانعی، برای تأمین مخارج مراقبت از این رودخانه، موقوفاتی مقرر شود.<sup>۳</sup> سوری‌بن معتز با انجام اقدامات عمرانی و وقفیات در شهر نیشابور که انجام آن از عهده گروه‌های مردمی ساکن شهرها خارج بود، منبع مالی ثابتی برای تأمین هزینه رودخانه‌ها فراهم نمود.

بیمارستان، از دیگر وقفیات خیرین در شهرها بود. ابوسعید عبدالملک خرگوشی (م ۴۰۶ق)، هنگامی که پس از چند سال زندگی در مکه، به نیشابور بازگشت، تمام اموالش را در راه خدمت به فقرا و مسافران قرار داد. در خرگوش نیشابور بیمارستانی ساخت و موقوفات بسیاری برایش وقف نمود<sup>۴</sup> تا مردم نیشابور از خدمات آن بهره‌مند گردند.

مساجد که در دوران بعد از اسلام، یکی از ارکان ساختار شهری را تشکیل می‌دادند، بخشی از عمل وقف نیز به اداره آنها اختصاص می‌یافت. حاکمان و پادشاهان سامانی که مشروعیت خود را از خلافت می‌گرفتند، خود را ملزم می‌دانستند تا با توجه کردن به مسجد و قوام بخشیدن به جایگاه آن در ساختار شهری، به عنوان نماد اسلامی بودن شهر، ضمن کسب مشروعیت از سوی نهاد خلافت، مقبولت دینی خود را نیز در میان گروه‌های مذهبی شهری دوام بخشند.

مسجد جامع در شهرها، به‌ویژه مراکز سیاسی که دنبال‌کننده مشی و رویه دینی حاکمان بودند، مورد توجه خاص قرار داشتند. امیر اسماعیل سامانی در شهر بخارا، مرکز سیاسی

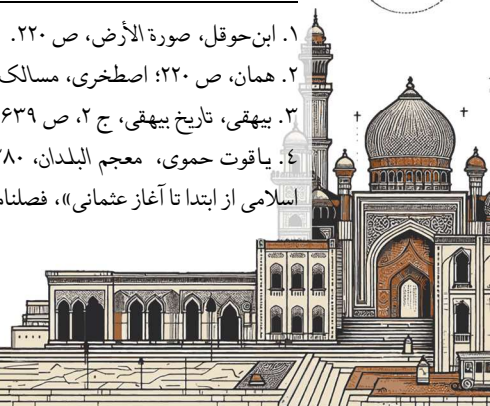


۱. ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۲۲۰؛ اصطخری، مسالك و ممالك، ص ۲۴۷.

۳. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۶۳۹.

۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۸۴؛ ن.ک: منتظر قائم، «نظام وقف در بیمارستان‌های دوره اسلامی از ابتدا تا آغاز عثمانی»، فصلنامه تاریخ اسلام، ص ۱۹۲.





سامانیان، که نیازمند توجه به مسجد و نهاد دینی شهر بود، اراضی صحرای دشتک واقع در حاشیه شهر بخارا را به ده هزار درم خریداری کرد و وقف مسجد جامع آن شهر نمود.<sup>۱</sup> در بیهق، خواجه امیرک،<sup>۲</sup> از دیوان سالاران غزنوی، مسجد سبز بیهق را که بر حنفی مذهبها وقف بود، مورد بازسازی و عمارت قرار داد.<sup>۳</sup>

اذان نیز به عنوان شعاری انسجام بخش و الهی، از دیگر موضوعات مورد توجه واقفان بود؛ به طوری که در خراسان و در شهر بیهق، خانه‌ای قدیمی از سوی ابوعلی مؤذن، از فقیهان و دانشمندان خراسان، برای مؤذنان وقف شده بود. همچنین، توسط وی نیمی از عواید آسیاب رخشان که بر رودخانه بیهق قرار داشت نیز بر مؤذن مسجد جامع بیهق وقف گردید<sup>۴</sup> تا اسباب رونق مسجد جامع شهر بیهق را فراهم آورد.

## ۶. کارکردهای علمی وقف

### الف. وقف و تأمین معیشت عالمان و طلاب

از دیگر کارکردهای اجتماعی وقف، حمایت از مدارس و بزرگان علمی بود تا علاوه بر حفظ استقلال خود از دولتمردان، به گسترش دانش اقدام نمایند. اختصاص برخی موارد مصرف وقف، به اداره مدارس و تأمین مواجب دانشجویان کمک می نمود.<sup>۵</sup> مقدسی به طلاب مدارس مرو اشاره دارد که هرکدام از آنها دارای مواجب بوده‌اند.<sup>۶</sup> به همین جهت، حکومت سامانیان برای تأمین معیشت اهل علم، املاک بزرگی همچون افشنه<sup>۷</sup> را بر جویندگان اهل علم وقف نمود<sup>۸</sup> تا بدین وسیله، مقرری و هزینه زندگی بسیاری از علما از طریق موقوفات

۱. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۹.

۲. خواجه امیرک، از دیوان سالاران غزنوی و از خاندان عنبریان بیهق می باشد. (ابن فندق، تاریخ بیهق، ص ۱۱۹ — ۱۲۱: بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۲۵۵؛ همان، ج ۲، ص ۴۷۷؛ همان، ج ۳، ص ۹۰۳ و ۹۷۶؛ خطیبی، «امیرک بیهقی»، دائرة المعارف بزرگ فارسی، ج ۱۰، ص ۲۷۲)

۳. ابن فندق، تاریخ بیهقی، ص ۲۷۱.

۴. همان، ص ۲۳۶.

۵. ن. ک. غنیمه، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ص ۱۱۲ - ۱۲۰.

۶. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۵۳.

۷. افشنه، دهی از دهات بخارا که در مغرب آن شهر قرار داشت. (نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۲۲)

۸. همان.



بگذرد. علاوه بر دولتمردان، عامه مردم نیز از طریق ایجاد موقوفات، به حمایت از علم و عالمان می‌پرداختند؛ به طوری که در شهر جرجان، ابوطیبه عیسی بن سلیمان الدارمی جرجانی (م ۱۵۳ق)، از علما و زاهدان جرجان، اوقاف بسیاری را در اختیار داشت که تا قرن پنجم تداوم داشتند و درآمد حاصل از آن بعد از وی، به اولاد و فرزندان اولادش تعلق می‌گرفت<sup>۱</sup> که نشانگر جایگاه علمی وی در نزد مردم می‌باشد. همچنین، اعیان و بزرگان جرجان جهت حمایت، ابوزرعه محمد بن عبدالوهاب بن هشام (م ۳۴۰ق) (از علمای شافعی) و اولادش، موقوفاتی را در اختیار وی نهادند.<sup>۲</sup> محمد بن عبدالله بن حمشادی (م ۳۸۸ق) فقیه، ادیب و عالم علم کلام و بانی مدرسه حمشادیه در نیشابور، از طریق اوقاف روزگار می‌گذراند و بسیاری از دانشمندان و عالمان در محضر وی پرورش یافتند.<sup>۳</sup> بدین ترتیب، عالمان عصر سامانی با کمک مردم و وقفیاتی که به آنها اختصاص می‌دادند، ضمن برخورداری از استقلال عمل، از هر گونه حمایت حکومتی بی‌نیاز می‌شدند.

### ب. وقف و مدارس شافعی در خراسان

ساکنان خراسان و ماوراءالنهر، اغلب پیروان دو مذهب حنفی و شافعی بودند. حنفیان، از تسلط بیشتری در منطقه خراسان بهره‌مند بودند. امرای سامانی که اغلب گرایش حنفی داشتند، در برابر هر دو مذهب تسامح در پیش می‌گرفتند.<sup>۴</sup> سلاطین غزنوی حنفی مذهب هم که بعداً روی کار آمدند، با دنبال کردن رویه تعصب مذهبی خویش، حمایت از مذهب حنفی را بیشتر دنبال می‌نمودند.<sup>۵</sup> بنابراین، فقها و پیروان شافعی، از حمایت دولتی به دور بودند. آنها با اتکا به وقف‌های مردمی، مدارس وابسته به شافعیان را ایجاد، بسط و اداره نمودند. مدرسه بیهقی، از اولین مؤسسات آموزشی در خراسان (قبل از تأسیس نظامیه‌ها) می‌باشد که توسط ابوالحسن محمد بن شعیب بن ابراهیم بیهقی (م ۳۲۴ق) از فقهای شافعی مذهب در

۱. سهمی، تاریخ جرجان، ص ۲۸۵؛ سمعانی، الانساب، ج ۹، ص ۱۲۰.

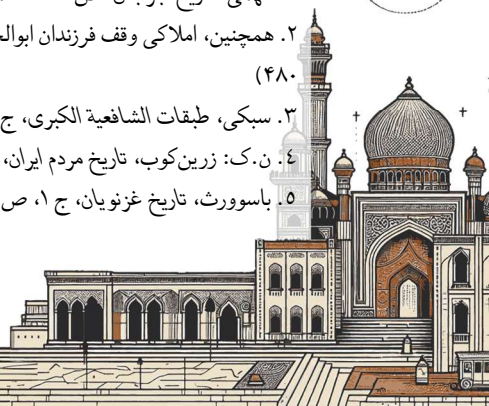
۲. همچنین، املاکی وقف فرزندان ابوالحسن نعیم بن عبدالملک بن محمد گردید. (سهمی، تاریخ جرجان، ص ۳۸۸ و

۴۸۰)

۳. سبکی، طبقات الشافعیة الکبری، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴. ن.ک: زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۹۰.

۵. باسوورت، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۷۶.







محلله کوی سیار نیشابور پایه‌گذاری شد.<sup>۱</sup> وی با وجود آنکه از نزدیکان ابوالفضل بلعمی<sup>۲</sup> (م ۳۲۹ق) وزیر سامانی بود، بدون تکیه به حمایت حکومتی، بخشی از اموال خود را وقف آن مدرسه کرد.<sup>۳</sup> در واقع، به اراده و همت خویش و پایگاه مردمی متوسل گشت که این خود، نشانگر رشد جایگاه اجتماعی فقها در دوره مزبور می‌باشد. این رشد فقها، باعث می‌شود که بدون اتکا به منابع حکومتی، وقفیاتی را برای مراکز علمی فراهم کنند.

در گذر زمان، اوقاف مدرسه بیهقی اهمیت و وسعت بیشتری یافتند؛ تا آنجا که تولیت آنها به افرادی همچون ابوصالح احمد بن علی (م ۴۷۰ق) مؤذن، محدث و صوفی سپرده شد؛ وی سعی داشت تا با استفاده از موقوفات، مدرسه و عمارت آن را بازسازی و مورد مراقبت قرار دهد. پس از ابوصالح، پسرش ابوالفضائل (م ۴۷۴ق)، اداره موقوفات مدرسه را به عهده داشت.<sup>۴</sup> در این مدرسه که ویژه اهل حدیث بود، یک کتابخانه وقفی نیز وجود داشت که ابوصالح مؤذن نیشابوری، تصدی و مسئولیت حفظ و نگهداری کتاب‌های حدیثی گردآمده در آنجا را به عهده داشت. بیشتر این کتاب‌ها، از علمای بزرگ حدیث به میراث مانده و وقف شده بودند.<sup>۵</sup> او همچنین، دیگر موقوفات محدثان را از قبیل مرکب و کاغذ در اختیار داشت و آنها را بین دانشجویان توزیع می‌کرد.<sup>۶</sup> در مجموع، تمام اجزای مدرسه بیهقی، از بنای مدرسه گرفته تا کتابخانه و کاغذ و قلم، از عواید وقف و به وسیله واقفان مردمی (فقها و مردم) تشکیل شده بودند.<sup>۷</sup>

خانواده صابونی، از برجسته‌ترین خاندان شافعی‌مذهب در نیشابور در این دوران می‌باشند.<sup>۸</sup> آنها «مدرسه صابونی» از مدارس مشهور در عصر غزنوی را در نیشابور (قبل از

۱. ابن فندق، تاریخ بیهقی، ص ۱۵۸.

۲. ابوالفضل محمد بن عبیدالله (م ۳۲۹ق)، وزارت (۳۱۰-۳۲۶ق) نصر بن احمد سامانی را به عهده داشت. (هروی، تاریخ سامانیان، ص ۲۶۵)

۳. ابن فندق، تاریخ بیهقی، ص ۱۵۸.

۴. فارسی، تاریخ نیشابور: المنتخب من السياق، ص ۱۳۳.

۵. همان.

۶. همان؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۵۰.

۷. فارسی، تاریخ نیشابور: المنتخب من السياق، ص ۱۳۳.

۸. ن.ک: باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۸۰.



۴۰۵ق) ایجاد کردند. ابو عبدالله المقری (م ۴۸۶ق)، از گروه‌های عامه مردم، خانه‌اش را برای آن مدرسه وقف نمود.<sup>۱</sup>

ابوبکر صبغی، معروف به بستی (م ۴۲۹ق)،<sup>۲</sup> فقیه، محدث و متکلم نیشابوری و از بزرگان مذهب شافعی در نزدیکی مسجد جامع نیشابور، مدرسه دارالسنّه (قبل از ۴۲۹ق) را تأسیس نمود. تمام اموالش را که بعدها به «اوقاف ابی بکر بشتیان» معروف گشت، وقف آنجا نمود.<sup>۳</sup> از گزارش منابع برمی‌آید که این مدرسه، به عنوان یک نهاد آموزشی - تخصصی برای ترویج دانش حدیث ایجاد شده بود. وقفیات، در جهت نشر احادیث و ترویج فقه شافعی مورد مصرف قرار می‌گرفتند.<sup>۴</sup>

### ج. وقف و رونق مدارس حنفی

سلطان محمود و سایر امرای غزنوی، به تبعیت از سامانیان به امر توسعه مدرسه و مدرسه‌سازی در شهرهای قلمرو خویش توجه داشتند. انتقال مرکز سیاسی غزنویان به غزنه، موجبات حمایت از ساخت مدارس و فراخواندن عالمانی از سایر نقاط به این شهر را فراهم آورد.<sup>۵</sup> سلطان محمود مدرسه‌ای در جنب مسجد جامع غزنه بنا نهاد. وی ضمن فراهم آوردن کتاب‌های ارزشمندی از علما و فقها، موجبات جذب طالبان علم را در آنجا فراهم کرد تا به تحصیل و کسب علم مشغول شوند و از اوقاف ایجادشده در مدرسه، هزینه تحصیل و مواجب دانشجویان فراهم گردد.<sup>۶</sup> رونق مدارس در غزنه، حتی در دوران سلجوقی نیز تداوم یافت<sup>۷</sup> که می‌تواند از پیامدهای جایگاه وقف در مدارس و مراکز علمی غزنه باشد. حاکمان و بزرگان غزنوی، حمایت از مراکز مذهب حنفی را تنها به غزنه محدود نکردند؛ بلکه در خراسان و ماوراءالنهر نیز این رویه را ادامه دادند تا در مقابل رویه رو به رشد مراکز

۱. فارسی، تاریخ نیشابور: المنتخب من السیاق، ص ۷۹.

۲. احمدین محمدین عبیدالله بن محمدین جعفرین احمدین موسی (م ۴۲۹ق)، معروف به ابوبکر البستی فقیه. (همان، ص ۱۱۲)

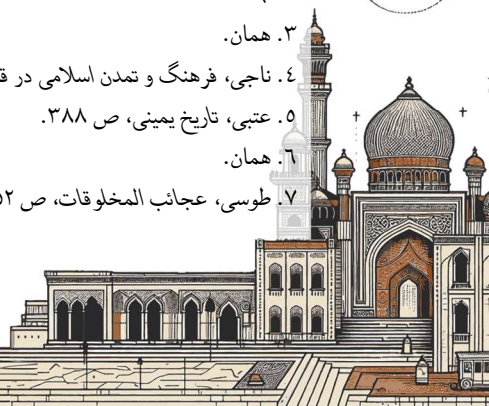
۳. همان.

۴. ناجی، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، ص ۵۰۴.

۵. عتبی، تاریخ یمنی، ص ۳۸۸.

۶. همان.

۷. طوسی، عجائب المخلوقات، ص ۲۵۲.





علمی شافعی‌ها در خراسان، تکاپویی نموده باشند. نصر بن ناصرالدین ابومنصور سبکتکین (م ۴۱۲ق)، حاکم غزنوی نیشابور، مدرسه سعیدیه را بنا نهاد و اوقاف بسیاری را به آن اختصاص داد.<sup>۱</sup> وی به تربیت و آموزش پیروان مذهب حنفی توجه داشت. در کنار خانه قاضی ابوالعلا صاعد اُستوایی (م ۴۳۱ق)، مدرسه صاعدیه (قبل از ۴۰۲ق) را ساخت و اموال بسیاری در عمارت آن صرف کرد و اموال و املاک فراوانی بر آن وقف نمود. عموم علما و فقها، از نتایج این وقفیات بهره‌مند شدند.<sup>۲</sup>

پس از سامانیان، قراخانیان نیز حمایت از مراکز علمی با گرایش حنفی را ادامه دادند. ارسلان‌خان قراخانی (م ۵۲۴ یا ۵۲۵ق) در بخارا سرایی ساخت که «شمس‌آباد» نام گرفت. در آنجا گرمابه‌ای بی‌نظیر ساخت؛ به طوری که آن سرا سال‌های بسیار دارالملک بخارا بود. بعداً در آنجا مدرسه‌ای برای فقها ساخت و آن گرمابه و چند دیه دیگر، بر آن مدرسه وقف گردید.<sup>۳</sup> با توجه به تمایلات قراخانیان به مذهب حنفی، احتمالاً این مدرسه نیز بر پایه فقه و مذهب حنفی بنا گردیده است.

بعد از آنکه سلجوقیان بر خراسان و ماوراءالنهر احاطه یافتند، سنت نیکوی حمایت از مدارس علمی به پشتوانه وقف را که به واسطه غزنویان و قراخانیان از سامانیان دریافته بودند، در سراسر ایران پراکندند و اوج آن، در نظامیه‌ها متبلور گردید؛ با این تفاوت که به دلیل خراسانی‌بودن خواجه نظام‌الملک و داشتن مذهب شافعی، در نظامیه‌ها تعالیم شافعی در محوریت قرار گرفت و جریان موقوفات نیز در همان جهت که مطلوب اغلب گروه‌های مردمی خراسان بود، هدایت شدند و باعث رونق نظامیه گردیدند.

### نتیجه

کاربردهای اقتصادی، اجتماعی و علمی، در اولویت موارد مصرف وقف قرار داشت. هم‌زمان با تحولات اقتصادی و اهمیت ارتباطی منطقه مورد پژوهش، بسیاری از موارد وقف در خدمت ایجاد تأسیسات بین‌راهی برای تأمین آسایش رهگذران و مسافران و اقامت آنها در شهرها و راه‌ها قرار می‌گرفت. این نوع وقف، عمدتاً در غالب ساخت رباط‌ها تجلی می‌یافت.

۱. فارسی، تاریخ نیشابور: المنتخب من السياق، ص ۷۰۷.

۲. عتبی، تاریخ یمینی، ص ۴۰۲.

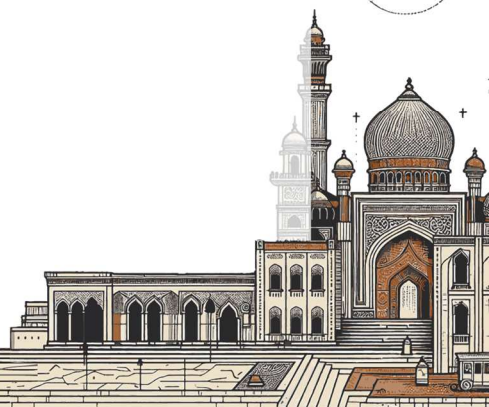
۳. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۴۲.



مسائل اجتماعی نیز بخش دیگری از موارد وقف را به خود اختصاص می‌داد. حمایت از گروه‌های مردمی، مانند: فقرا، درویش و شیعیان، از موارد مصرف وقف می‌باشد. ایجاد امکانات رفاهی برای بهبود سطح زندگی شهرنشینان، ترمیم و تأمین آب شهر و مساجد را هم می‌توان در راستای حمایت از شهرنشینان و زندگی اجتماعی آنها تحلیل نمود.

مراکز و مدارس علمی نیز از دیگر اولویت‌های عمده واقفان بود. در راستای اداره مدارس و تأمین موجب و مقررری دانشجویان، بخش زیادی از وقفیات اختصاص داده می‌شد. گرایش‌های مذهبی گروه‌های مختلف، در جهت‌دهی موقوفات به مدارس مؤثر بودند. اگرچه امرای غزنوی با تمایلات حنفی حامی مدارس حنفی بودند، ولی کوشش عالمان شافعی با پشتوانی مردمی، بر تلاش‌های گروه‌های طرف‌دار بینش حاکمیت چربید و از مدارس شافعی، با عمل وقف حمایت می‌کردند.

در مجموع، عمده طبقات و گروه‌های اجتماعی، در عمل وقف حضور داشتند؛ اما با این حال، حاکمان و گروه‌های وابسته به حاکمیت برای حفظ پایگاه اجتماعی خویش، ناگزیر به همسویی با جریان موقوفات مردمی بودند. از سوی دیگر، بسیاری از وقفیات، منابع مالی عمده‌ای را اقتضا می‌کرد که این منابع، در اختیار گروه‌های مردمی قرار نداشت؛ ولی گروه‌های وابسته به حاکمیت با انگیزه‌هایی همچون: مراقبت از املاک شخصی، حفظ و تقویت پایگاه اجتماعی خویش، نیت خیرخواهانه و پیش‌برد بینش سیاسی و فرهنگی، به انجام عمل وقف با سه محور: اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبادرت می‌ورزیدند.



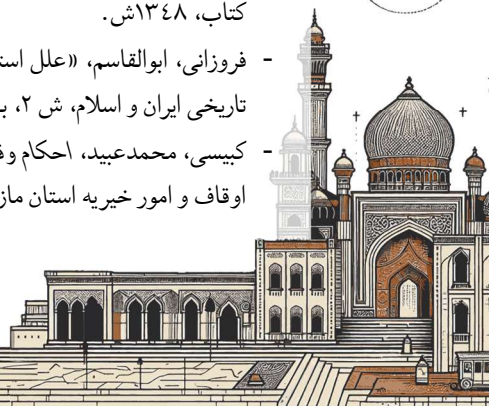


## منابع

- آل داود، سیدعلی، «آل صاعد»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.
- ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه: عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱ش.
- ابن حوقل، محمدبن حوقل، صورة الأرض، ترجمه: جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ش.
- ابن رسته، احمدبن عمر، الاعلاق النفیسة، ترجمه و تعلیق: دکتر حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵ش.
- ابن مکی، محمد، ترجمه کتاب لمعه؛ به انضمام شرح و تعلیقات، علی‌رضا فیض و علی مهدب، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ش.
- ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۱ش.
- اشپولر، برتولد، ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
- اصطخری، ابوسعق ابراهیم، مسالک و ممالک، به اهتمام: ایرج افشار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش.
- اصغر منتظر قائم و...، «نظام وقف در بیمارستان‌های دوره اسلامی از ابتدا تا آغاز عثمانی»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال سیزدهم، ش ۴، زمستان ۱۳۹۱ش.
- انصاری، عبدالله‌بن محمد، طبقات الصوفیة، تهران: توس، ۱۳۶۱ش.
- انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران: سخن، ۱۳۷۳ش.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، ترکستان‌نامه ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: آگاه، ۱۳۶۶ش.
- —، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه: حسن سردادور، تهران: توس، ۱۳۸۶ش.
- باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶ش.
- بیهقی، محمدبن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح: خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ۱۳۷۴ش.
- پیرنیا، محمدکریم و کرامت‌الله افسر، راه و رباط، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور و انتشارات آرمین، ۱۳۷۰ش.
- پیگولوسکایا، نیناویکتوریا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه: عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- تاریخ سیستان، مصحح: محمدتقی بهار، تهران: پدیده خاور، ۱۳۶۶ش.
- جوینی، منتجب‌الدین بدیع‌علی‌بن‌احمد، عتبه‌الکتیبه؛ مجموعه مراسلات دیوان سلطان‌سنجر، محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴ش.



- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، اشکال العالم، ترجمه: علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصور، مشهد: شرکت به نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.
- چخویچ، او.د.، «اسناد موقوفات سامانی در بخارا»، ترجمه: لیلا روبن شه، فصلنامه وقف میراث جاویدان، ش ۲۹، بهار ۱۳۷۹ ش.
- حائری یزدی، محمدحسین، وقف در فقه اسلامی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- زمانی محبوب، حبیب. «رباط‌های ماوراءالنهر»، فصلنامه تاریخ اسلام، ۱۳۹۲، سال چهاردهم، ش ۴، شماره مسلسل ۵۶.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیة الكبرى، محقق: محمود محمد طناخی، بیروت: دار احیاء الکتب العربیة، [بی تا].
- سلمی، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین، نخستین زنان صوفی، تهران: نشر علم، ۱۳۸۵ ش.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی، الانساب، مصحح: عبدالرحمن معلمی، حیدرآباد: دائرة المعارف عثمانی، ۱۳۸۲ ق.
- سهمی، حمزه بن یوسف، تاریخ جرجان، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۷ ق.
- شهابی، علی اکبر، «تاریخچه وقف در اسلام»، ایران شهر، ج ۲، ش ۲۲، تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- صفی‌الدین بلخی، عبدالله عمر، فضائل بلخ، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ش.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد، عجائب المخلوقات، به اهتمام: منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ش.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین، سلجوقنامه، تصحیح: میرزا اسماعیل افشار (حمید الملک) و محمد رمضانی صاحب کلاله خاور، تهران: اساطیر، ۱۳۹۰ ش.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار، تاریخ یمینی، مصحح: جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
- غنیمه، عبدالرحمن، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه: نورالله کسایی، تهران: یزدان، ۱۳۷۲ ش.
- فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل، تاریخ نيسابور: المنتخب من السياق، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق.
- فرای، ریچارد، بخارا (دست‌آورد قرون وسطی)، ترجمه: محمود محمودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ ش.
- فروزانی، ابوالقاسم، «علل استمرار سی ساله ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور»، دو فصلنامه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
- کیسی، محمد عبید، احکام وقف در شریعت اسلام، ترجمه: احمد صادقی گلدار، مازندران: اداره کل حج اوقاف و امور خیریه استان مازندران، ۱۳۶۴ ش.







- کلوزنر، کارلا، دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
- کیانی، محسن، تاریخ خانقاه در ایران، تهران: طهوری، ۱۳۸۹ش.
- کیانی، محمدیوسف و کلایس ولفرام، کاروان‌سراهای ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۳ش.
- گردیزی، ابی سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، زین اخبار، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
- ماوردی، ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی، الأحكام السلطانية والولايات الدينية، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷ش.
- مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵ش.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱ش.
- میهنی، محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ۱۳۸۶ش.
- ناجی، محمدرضا، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶ش.
- نرشیخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه: ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص: محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳ش.
- نسفی، عمر بن محمد بن احمد، القند فی ذکر علماء سمرقند، تحقیق: یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸ش.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، کلیات چهار مقاله، مصحح: محمد فزونی، تهران: کتاب‌فروشی اشراقی، ۱۳۶۴ش.
- هروی، جواد، تاریخ سامانیان ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.
- یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م.
- \_\_\_\_\_، معجم البلدان، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۰ش.





## افول کبرویه در آسیای مرکزی

دوین دویس؛ مترجم: مژگان پورفرد<sup>۱</sup>

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام واحد علوم تحقیقات تهران و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر بابک (اصل مقاله برگرفته از: مطالعات ایرانی، ج ۲۱، شماره ۱-۲، ۱۹۸۸م. چکیده آن توسط مترجم تهیه شده است)

### چکیده:

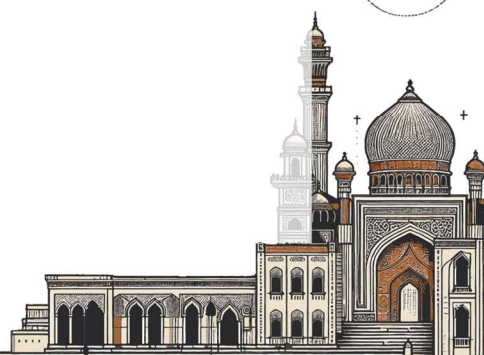
در طی قرون ششم تا هشتم هجری/ دوازدهم تا چهاردهم میلادی فرقه‌هایی از تصوّف، در جهان اسلام و به ویژه آسیای مرکزی پدید آمدند که مهم‌ترین آنها یسویه، کبرویه و نقشبندیه بودند. از میان این سه فرقه، یسویه و کبرویه در آسیای مرکزی مجال رشد یافتند و حتّی در قرون بعدی کبرویه به یکی از انجمن‌های مهم تصوّف مبدل شدند. کبرویه در آسیای مرکزی، حضوری چشمگیر و مقتدرانه در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشتند به طوری که آنها را سبب گرایش ایلخانان مغول به اسلام و بازگشت مجدد این دین به ایران تلقی کرده‌اند؛ ولی به تدریج به دلیل شرایط سیاسی حاکم بر جامعه و اختلافات درون فرقه‌ای، دچار پراکندگی و انشعاب و نهایتاً افول شدند. نویسندگان این مقاله ضمن معرفی کبرویه، به حضور کبرویه در آسیای مرکزی اشاره کرده و علل افول آنها را مورد بررسی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: کبرویه، یسویه، نقشبندیه، تصوّف آسیای مرکزی، جهان اسلام.

### اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱۰/۱۵ | تاریخ بازنگری: ۱۳۸۶/۰۸/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۰۹/۲۷ | تاریخ انتشار: ۱۳۸۶/۱۰/۱۰





## مقدمه<sup>۱</sup>:

از قرن دوازده تا چهارده سه فرقه اصلی تصوّف در آسیای مرکزی پدید آمد: فرقه «یسویه» که مشتق از نام «خواجه احمد یسوی» بود و از اهالی شهری که بعدها به نام ترکمنستان خوانده شد؛ «کبرویه» که نجم‌الدین کبری آن را در خوارزم پایه‌گذاری کرد و فرقه «نقشبندیه» که نام خود را از «بهاء‌الدین نقشبند» اهل بخارا گرفته بود. از میان این سه فرقه، یسویه به عنوان یک طریقت منحصرأ در آسیای مرکزی و با جذابیتی خاص برای ترکان آن باقی ماند. در حالی که نقشبندیه فرقه‌ای بین‌المللی شد که در سراسر جهان اسلام فعال بودند و در تمام آسیای مرکزی به قدرت و شهرت فوق‌العاده‌ای دست یافتند و فراتر از مرزهای این منطقه در سرزمین‌های عثمانی و هندوستان به پویاترین شکل منتشر و پراکنده شدند.

پژوهشگران قرون نوزده و بیست از کبرویه به عنوان یکی از مهم‌ترین انجمن‌های تصوّف در آسیای مرکزی در زمان سلطه روس‌ها بر این منطقه یاد کرده‌اند،<sup>۲</sup> آن هم به گونه‌ای که گویا قدرت آنها از زمان نجم‌الدین کبری ضعیف‌تر نشده بود. در هر صورت، هیچ یک از اینها شواهد خاصی در مورد شیوخ، نیاکان یا مؤسسان ویژه کبروی ارائه نکردند. به نظر می‌رسد تنها میراث قابل توجه فرقه کبروی در آسیای مرکزی معاصر، مرقد نجم‌الدین کبری در اورگنج قونیه<sup>۳</sup> [یا خوارزم] است. وجود مقبره او در این منطقه بیانگر فعالیت پیوسته کبرویه در خوارزم

۱. بخش‌هایی از این مقاله منطبق با فصل‌های مقدماتی مربوط به تز نویسنده است، «کشف‌الهدی از کمال‌الدین حسین خوارزمی: صوفی مفسر قرن پانزدهم در مورد *قصیدات البراده* به ترکی خوارزمی (متن ویرایش شده، ترجمه، و مقدمه‌ی تاریخی)،» تز دکتری، دانشگاه ایندیانا، ۱۹۸۵.

۲. مقایسه کنید با:

E.T.Smirnov. "Dervishizm V Turlestane," sbornik Materialov po Masul'manstvu, t. I (st. Petersburg, 1899), pp. 57-60.

در آن جا که گفته شده است کبرویه در خوارزم زوال یافت، اما تنها در دوره اخیر بارتولد، در اثر «Kul'turnol zhizni (Turkestana (Leningrad, 1927)»، اشاره دارد به فرقه کبرویه که همچنان در خوارزم تا امروز شایع و گسترده بوده‌اند. مقایسه کنید با:

V. V. Bartol'd, *Sochineniia*, t.I I/1, pp. 251-252.

دیدگاه مشابهی تأیید شده است توسط:

S.M.Demidov, *Sufisim V Turkmenii* (Ashkabad: Ylym, 1978), P. 17.



بوده است. اما براساس شواهد تاریخی و ادبی، هیچ نشانه‌ای دال بر ادامه فعالیت خطوط سلسله کبرویه در آسیای مرکزی وجود ندارد. مرقد کبری ممکن است هنوز هم همانند شش قرن گذشته افراد مذهبی را به خود جذب کند، اما آرامگاه او از نظر تاریخی کانون توجه و مکان مشترکی برای زیارت دو محفل نقشبندی و یسوی بوده و هیچ مدرک مستقیمی دال بر حضور پیوسته کبروی در خوارزم، آن هم پس از قرن شانزده وجود ندارد. هنگام بررسی و امعان نظر در مورد کار انجمن‌های تصوّف، بیان بودن و نبودن مدارک و منابع، بسیار عاقلانه به نظر می‌رسد؛ اما اگر چه تصوّف بر طبق فتاوی مشهور «در کتاب‌ها یافت نمی‌شود»،\* ولی شواهد تاریخی معتبر موجود این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند که فرقه کبروی در آسیای مرکزی از بین رفته و خاطره نجم‌الدین کبری به واسطه اساطیر معروف و آیین نقوش مقبره‌اش زنده مانده و حفظ شده است نه به وسیله پیوندی رسمی و ارتباطی مستقیم با مؤسس سلسله کبروی. بدون توجه به آنچه گفته شد، کبرویان در زمان خود از حضوری مقتدرانه در آسیای مرکزی سود می‌بردند و در واقع پیشگام بسیاری از فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بودند که بعدها نیز به طور بسیار گسترده‌ای توسط نقشبندیان توسعه داده شد. مطالعه در مورد تصوّف در آسیای مرکزی هنوز در مراحل ابتدایی خود است و کارهای اندکی در مورد تاریخ یا مکتب حتی طریقت‌های برجسته‌تر آسیای مرکزی صورت گرفته است. اما در این جا در نظر گرفتن و بررسی سرنوشت فرقه کبروی در سرزمین خود یعنی آسیای مرکزی تا جایی که موضوعات مهمی را در تاریخچه مذهبی آسیای مرکزی روشن می‌سازد، مفید است. بر همین اساس، در این مقاله به طور مختصر به بررسی و مطالعه حضور کبرویان در آسیای مرکزی در قرن چهارده پرداخته شده است.

در بین آثار غربی اخیر که حضور کبرویه را در خوارزم پذیرفته‌اند می‌توان اشاره کرد به:

"Sufi Brotherhoods in the USSR: A Historical Survey," Central Asian Survey, 2/4 (December 1983), P.190, and Alexander Bennigsen and Maric Broxup, The Islamic Threat to the Soviet State (New York: St. Martins Press, 1983), P. 76.

۳. در مورد افسانه‌های شفاهی درباره مقبره کبری:

Snesev, Khorezmskie legendy kak isteknik po istorii religionznykh kul'tov Sredniaia Aziia (Moscow: Nauka, 1983), PP. 142-158.

\* منظور جنبه عملی تصوّف است.





## کبرویان نخستین در آسیای مرکزی: رده‌های باخزری و جندی

گسترش طریقه کبروی و به خصوص ترویج مکتب عرفانی کبروی به طور مفصل بعد از وفات نجم‌الدین کبری به دست مریدانش انجام شد؛ این در حالی بود که مغولان در سال ۶۱۸ هـ. ق/ ۱۲۲۲ م. به خوارزم هجوم آوردند. از بین هفت مرید اصلی کبری، یکی از آنان به نام مجدالدین بغدادی پیش از استاد خود در خوارزم درگذشت؛ اما اغلب مریدان دیگر (جمال‌الدین گیلی، سعدالدین حمویی، نجم‌الدین رازی و رضی‌الدین علی‌لالا) قبل از حمله مغولان به سیل مهاجران چهره‌های مذهبی و ادبی که به سمت غرب در حرکت بودند، پیوستند. در دربار ایلخانان مغول، پیروان گیلی، حمویی و لالا نقش فعالی داشتند و بعدها در قرن سیزده پسر و مرید حمویی، صدرالدین ابراهیم حمویی، عامل اصلی گرویدن غازان (فرمانروایی: ۱۳۰۴-۱۲۹۵ م) به اسلام و در نتیجه بازگشت مجدد اسلام به ایران شناخته شد.<sup>۱</sup> از میان مریدان کبری تنها دو نفر در آسیای مرکزی به فعالیت خود ادامه دادند و تلاش‌های خود را به سازگاری حاکمان جدید مغول و نیز اتحاد قبایل غیرمسلمان ترک در جهان اسلام معطوف کردند.

مشهورترین این مریدان فردی به نام سیف‌الدین باخزری (وفات ۶۵۹ ق/ ۱۲۶۱ م)<sup>۲</sup> بود که شاخه‌ای از کبروی را در بخارا تأسیس کرد که دست کم تا قرن چهاردهم قدرتمند باقی

و اثر قدیمی‌تر از اسنسازف (Snesarev's):

Relikty domusul'man skikh verovanii I obriadov u Uzbekov khorezma (Moscow: Nauka, 1969), PP. 269,322.

در مورد عکس‌های مرقد مقایسه کنید با:

G.A. Pugachenkova, Sredniaia Aziia: Spravochnik – Putevoditel' (Pamaiatniki iskusstva Sovetskogo Souiza) (Moscow: Iskusstvo, 1983), Plates 114-117 and P. 379.

۱. مقایسه کنید با:

Karl Jahn. Ed., Geschichte Gazan-Hans aus dem *Tarikh-I Mubarak-I Gaani* des *Rasid al-Din* Fadlallah b. *Imad al-Daula Abul-Hair* (London: Luzac & CO.,) 1940; GMS Vol. 14), PP. 79-80.

همچنین مقایسه کنید با:

A. Bausani. "Religion under the Mongols," Cambridge History of Iran, V (ed. J.A. Boyle) (Cambridge: Cambridge University press, 1968), PP. 541-543; Manuchihiy Murtazavi, *Tahqiq dar barah-yi Ilkhanan-I Iran* (Tehran, 1341), PP. 23-24.

۲. در مورد باخزری مقایسه کنید با: ایرج افشار، "سیف‌الدین باخزری" *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، ۹/۴





ماند. او همچنین نیای معنوی و روحانی فرقه فردوسی هند<sup>۱</sup> بود و در واقع فرقه هندی باخرزی بیش از جانشینان باخرزی در آسیای مرکزی برای مؤلفان رساله‌های کلی در مورد سلسله صوفی، شناخته شده است. این طور به نظر می‌رسد که شاخه‌های هندی و آسیای مرکزی تبار باخرزی کاملاً از یکدیگر بی‌خبر بوده‌اند.

با وجود این، در بخارا، باخرزی صاحب وقفیات مهمی شد که به مدت دست کم پنج قرن به طور طبیعی به فرزندان و مریدان او انتقال یافت. منشأ وقفیات باخرزی به شهرت شیخ بین حاکمان مغول آسیای مرکزی برمی‌گردد. همان طور که عطا ملک جوینی در تاریخ جهان‌گشا در مورد سیف‌الدین باخرزی، همراه با شرح پاکدامنی سورقوتانی (وفات ۶۴۹ ه.ق/۱۲۵۲م) - همسر چهارمین پسر چنگیزخان، تولوی و مادر منگوخان کبیر - می‌نویسد: اگر چه این زن مسیحی بود اما:

او به امامان و شیوخ وقف هدیه می‌داد و نیز سعی می‌کرد تا رسوم معنوی آیین محمد را به جای آورد و هدیه او به مقدار یک هزار بالیش (balish) نقره برای ساختن یک مدرسه در بخارا که مدیر آن شیخ الاسلام سیف‌الدین باخرز بود نیز گواهی بر این مطلب است. همچنین او دستور داد که روستاها را بخرند و موقوفه‌ها را بپردازند و معلمان و دانش‌آموزان را در (مدرسه) سکنی دهند.<sup>۲</sup>

بنابراین، وقف و تأسیسات آن به مدیریت خانواده شیخ باقی ماند و بعد از اضافه شدن مقبره سیف‌الدین نیز وسعت یافت و به عنوان محل زیارتی برای خانقاه صوفیان بود و مرکز

۱. در مورد فرقه فردوسی هند ر.ک.: ۲۸-۷۴۰؛ این مقاله به زبان فرانسوی خلاصه شده است در اثر او:

Bruce B. Lawrence, Notes Frome a Distant Flute: The Extent Literature of Pre-Moghal Indian Sufism (Tehran: Imperial Iranian Academy of Philosophy, 1978), PP.72-78; S.A.A. Rizvi, A History of Sufism in India, I (Delhi: Munishiram Naoharlal Publishers, 1978), PP.226-240.

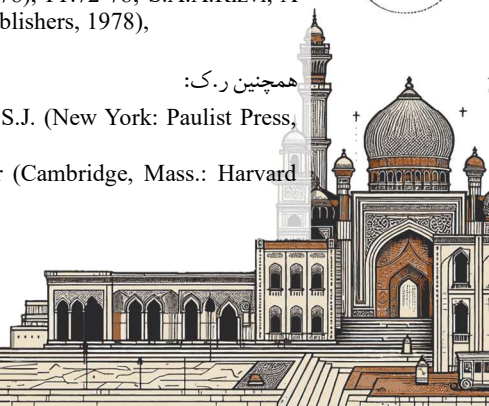
۲. در مورد فرقه فردوسی هند ر.ک.:

Bruce B. Lawrence, Notes Frome a Distant Flute: The Extent Literature of Pre-Moghal Indian Sufism (Tehran: Imperial Iranian Academy of Philosophy, 1978), PP.72-78; S.A.A. Rizvi, A History of Sufism in India, I (Delhi: Munishiram Naoharlal Publishers, 1978), PP.226-240.

همچنین ر.ک.:

Sharafuddin Manevi: The Hundred: Letters, tr. Paul Jackson, S.J. (New York: Paulist Press, 1980).

2. John Andrew Boyle, tr., The History of world-Conqueror (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1958), II, PP. 552-553.







فعالیت‌های مؤسسات کبروی در بخارا به شمار می‌رفت. کامل‌ترین تصویر و چشم‌انداز حوزه وقف باخرزی به زمان نواده سیف‌الدین، ابوالمفاخر یحیی (وفات ۷۳۶ق/۳۶-۱۳۳۵م) - که او نیز نویسنده یکی از مهم‌ترین ستایش‌نامه‌های متعلق به باخرزی است - برمی‌گردد. در سال ۱۳۳۳ جهانگرد عرب به نام ابن بطوطه مزار باخرزی را زیارت کرده و در خانقاه مانده است. خاطرات او اشاره به مهمان‌نوازی شیخ یحیی باخرزی و اهمیت وقف در حمایت از تأسیسات شیخ دارد.<sup>۱</sup> مهم‌تر این که تعدادی از اسناد و مدارک وقفی به نام ابوالمفاخر یحیی به سال‌های ۷۲۶ق/۱۳۲۶م و ۷۳۴ق/۱۳۳۳م. برمی‌گردند و به روستاها، مزارع و باغ‌های بخارا اشاره دارند که درآمد آنها صرف نگهداری مرقد و خانقاه سیف‌الدین باخرزی قرار گرفته‌اند. این مدارک را که ا.دی. چنخویچ<sup>۲</sup> چاپ و ترجمه کرده است، اشاراتی به ساختارهای کبرویه در بخارا و جزئیات قسمت‌های اداری آن دارند.

موقوفه‌ها تا قرن هجده تحکیم گردید و افزایش یافت، اما این امر به عنوان قدیمی‌ترین نمونه اداره املاک وقفی صوفیان در آسیای مرکزی در خور توجه است که به این ترتیب نقش فرقه نقشبندی را در قرون بعدی تحت الشعاع قرار داده است. تقریباً همه جنبه‌های نقشبندی در آسیای مرکزی در مقیاس کوچک‌تر در کارهای باخرزی و جانشینان نیز دیده می‌شود. شیخ از احترام زیادی نزد مغولان برخوردار شد و بر امور اقتصادی مؤسسات اسلامی ثروتمندی که توسط خانواده خان وقف شده بود تسلط یافت. بدین ترتیب تأثیرگذاری و امتیازات آن موقوفات بین نوادگان معنوی و نسبی مؤسس که مزار او به عنوان کانون احترام عمومی و نذورات تلقی می‌گردید، تقسیم شد. وجوه و هزینه‌هایی که به وسیله هدایا و درآمد حاصله از دارایی‌های وقفی پدید آمده، صرف گسترش خود وقف شد و قدرت اقتصادی که به وسیله گسترش زمین‌داری - که اغلب موارد معاف از مالیات بودند - به دست آمد، باعث توانمندی و افزایش شأن طریقت و رهبر آن، هم در دربار و هم در بین عوام گردید.

شرح مشابهی آمده است در:

Rashid al-Din: The Successors of Genghis Khan. Tr.J.A.Boyle (New York: Columbia University Press, 1971), P. 200.

۱. *رحله ابن بطوطه* (بیروت، دارصدر، م. ۱۹۶۰/۱۳۷۹ش) ص ۳۶۸.

2. O.D.Chekhovich. Bukharskie dokumenty xlv veka (Tashkent: Nauka. 1965):

همچنین نگاه کنید به اثر او:

Noryi is toehnik Po istorii Bukarynchalax Iv veka, Problemy Vostokoredn iia, 159, No.5, pp, 148-161





وقف‌های باخرزی در بخارا هیچ وقت به میزان دارایی‌های نقشبندیه نرسید و در ضمن شبکه وسیع اداری وقفی کبروی هیچ‌گاه نتوانست با شبکه وقف نقشبندی برابری کند. با وجود این، یک جنبه خصوصاً برجسته وقف باخرزی این بود که تدارکات خاصی برای خرید و به کارگیری بردگان به دست آمده جهت کار در زمین‌هایی که وقف را تقویت می‌کردند، صورت گرفت. اسناد بر انواع افراد درگیر در اقدامات مربوط به املاک وقفی یا تأثیر پذیرفته از این اقدامات دلالت می‌کنند.<sup>۱</sup> فهرست بردگان خریداری شده برای آزادسازی، شاخصی برای روشی است که در آن به قدرت اقتصادی و معنوی فرقه صوفیان در جهت همگون‌سازی عناصر متمایز اسلام (شامل مغول‌ها، چینی‌ها، روسی‌ها و هندی‌ها) اشاره می‌کند که منجر به آشوبی در قرن سیزده در آسیای مرکزی شد.

نقش سیاسی بعدی نقشبندیه نیز به وسیله تأثیر باخرزی بر روی محافل حکومتی مغول مشخص می‌شود. نامه‌ای که شیخ به قطب‌الدین حبش - عمید یکی از وزیران جغتای خان - نوشته، توسط بارتولد<sup>۲</sup> حفظ و چاپ شده است. در این نامه سیف‌الدین به توجه فوری به وظایف اسلامی در سِمَت‌های رسمی که در خدمت غیرمسلمانان اند اشاره کرده است. مهم‌تر این که باخرزی نقش مهمی در گرویدن برکه، خان اولوس جوجی (اردوی زرین) به اسلام دارد. در تعدادی از اسناد موثق و اولیه این طور آمده که برکه و سیف‌الدین در بخارا همدیگر را ملاقات کردند و تحت ارشادات شیخ بود که وقتی او در سال ۱۲۵۷ به خانی رسید، در برابر عموم به اسلام اقرار آورد.<sup>۳</sup>

به جز در مورد فردوسی‌های هندی، نیاکان باخرزی تا سه پشت قبل از او به درستی شناخته شده و معروف نیستند. آگاهی و اطلاعات ما در مورد جانشینانش در آسیای مرکزی نیز محدود به نوادگان نسبی اوست. ما شجره‌نامه کاملی از سیف‌الدین تا یکی از نوادگانش به نام خواجه عبدالقیوم در دست داریم. عبدالقیوم یک شیخ کبروی بود و در سال

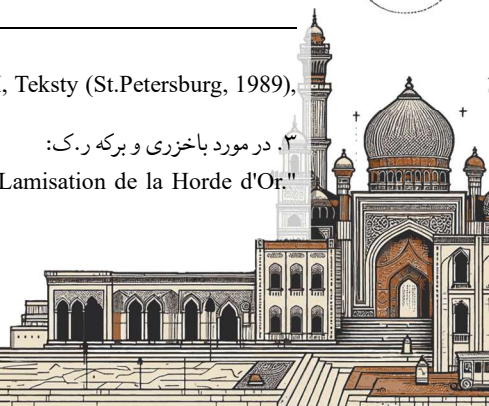


1. Chekhorich, Bukharskie dokumenty, P.184.

2. Bartold, Turkestan v epokhu Mongolskogo nashestviia, ch I, Teksty (St.Petersburg, 1989), P.102.

۳. در مورد باخرزی و برکه ر.ک:

Jean Richard, "La Conversion de Berke at les debuts de L'IsLamisation de la Horde d'Or." Revue des etudes islamiques, 35(1967), PP.173-184.





(۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م) کتاب *زندگی نامه ابوالمفاخر یحیی* را نوشت.<sup>۱</sup> این قضیه شاهدهی بر دوام سلسله کبروی و آموزه‌هایش دست کم بین نوادگان خود در بخارا است. اما بعد از اوایل قرن چهارده، از این مرکز کبروی تنها در منابع تاریخی و زندگی‌نامه‌های موجود در محل مقبره باخرزی - که همانند مقبره نجم‌الدین کبری به عنوان محل زیارت برای ساکنان منطقه و صوفی‌هایی با وابستگی‌های مختلف باقی ماند - یاد می‌شود.

دیگر تبار کبروی آسپای مرکزی سلسله جندی است که حتی کمتر از تبار باخرزی شناخته شده است. مؤسس این سلسله، بابا کمال جندی<sup>۲</sup> است که خود از مریدان نجم‌الدین کبری در خوارزم بود. وی استاد خود را به علت حمله مغول ترک کرد و به کشور ترکستان و در طول مسیر سیردریا رفت. نسب او به جند - شهری در امتداد قسمت پایینی سیردریا - برمی‌گردد. اما اگر چه در متون قدیمی‌تر از او به نام جندی یاد شده ولی در متون جدیدتر او را به نام «سیق‌ناکی» می‌خوانند که این مطلب ارتباط او را با شهر سیق‌ناک در بالای رودخانه جند آشکار می‌سازد.<sup>۳</sup> بابا کمال تا زمان مرگش در سال ۶۷۲ق/۱۲۷۳م. به طور فعال در بین کوچ‌نشینان ترک در مناطق فراتر از سیردریا باقی ماند و ما می‌دانیم که سیف‌الدین باخرزی از فعالیت‌های او با خبر و با او در ارتباط بوده است.<sup>۴</sup>

به جز این موارد خاص، در مورد این شیخ و اصل و نسبش تنها اطلاعاتی به طور خیلی مختصر در کتاب *جواهرالاسرار*<sup>۵</sup> نوشته مولانا کمال‌الدین حسین خوارزمی، نواده معنوی

۱. تطبیق نهایی *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*، که به سادگی این عنوان رایافته است: *مناقب سیف‌الدین باخرزی*، در دو نسخه خطی در تاشکند در مؤسسه مطالعات شرقی فرهنگستان علوم ازبک در شوروی وجود دارد (که از این جا به بعد می‌گوییم: IVAN UZ SSR).

Inv.No.6965 (Sobranie vostochnykh yukopisei, VIII, PP.441-442, No. 6002), ff.ib-63b, and No.10802 (SVR,x,P.250,No.6981),ff.1b-27b.

۲. عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس*، ویرایش مهدی توحیدی‌پور (تهران، م ۱۹۴۷/۱۳۳۶ش) ص ۴۳۳.

۳. الیافی، *مرآت الجنان* (بیروت، دارالکتب العلامی، م ۱۹۷۰/۱۳۹۰ق، چاپ مجدد حیدرآباد، ۳۹-۳۳۷ق)، ج ۴،

ص ۴۱؛ جمال قرشی، *ملحقات السوراه*، ویرایش بارتولد:

Tetsky, PP.151-152.

4. Bartold, Tetsky, P.152.

5. Javahir al-Asrar, MS Bodleian library Elliot, 334, FF.28a-b.



نسل ششم بابا کمال، در سال ۱۴۳۰ وجود دارد. این کتاب اگر چه به صورت نقدی بر مثنوی رومی است اما وی در مرتبه آن به سلسله کبروی پرداخته است. مطالب کتاب *جوهر بدون هیچ انتسابی* توسط جامی در کتاب *نفحات الانس* استفاده شده است. این در حالی است که تقریباً همه ستایش‌نامه‌ها در مورد بابا کمال جندی مطالب جسته و گریخته‌ای آورده‌اند. براساس آثار حسین خوارزمی اصل و نسب او بدین صورت است: بابا کمال جندی ← مولانا احمدبن شمس‌الدین مفتی جندی ← ابوالفتح بن بهاء‌الدین کبروی ← خواجه ابوالوفایی خوارزمی ← حسین خوارزمی. خواجه ابوالوفا، شاعر معروف خوارزمیان بود که در سال ۸۳۵ق/۱۴۳۱-۳۲م. در گذشت و مرتبه او به عنوان شیخ حسین خوارزمی از منابع غیرستایش‌نامه‌ای به خوبی درک می‌شود.

حسین خوارزمی آخرین نماینده مشخص اصل و تبار کبروی بابا کمال جندی است. او به دلیل کارهای ادبی‌اش معروف است، اما متأسفانه جزئیات زندگی او خیلی معلوم نیست. از نوشته‌های او می‌توان فهمید که دو بار بین کوچ‌نشینان دشت قبیچاق مسافرت کرده است<sup>۱</sup> و محرم اسرار و معتمد و مشاور شاه ملک، حاکم تیموری خوارزم (وفات ۱۴۲۶) بوده است. از همه بیشتر حضور او در منابع تاریخی در هنگام اشغال خوارزم (احتمالاً در ۸۳۴هـ.ق/۱۳۴۰م) به دست سربازان حاکم جدید ازبک‌ها، ابوالخیر خان، است. شیخ، نقدی ترکی با عنوان *کشف الهدی* در مورد *قصیده البرده البوسیری* نوشته و آن را به سالار جوان ازبک تقدیم کرده است. این کار به عنوان تنها کار ترکی آسیای مرکزی در مورد منشأ کبروی است و حضور پیوسته کبرویان را در محیط ترکی و در مرزهای دنیای اسلام تا اوایل قرن پانزده تأیید می‌کند.

با مرگ حسین خوارزمی تبار کبروی بابا کمال جندی ظاهراً به پایان می‌رسد. او از خود هیچ مرید معروفی برای ادامه دادن سلسله‌اش بر جای نگذاشت. نمونه نفوذ و تأثیرات سیاسی

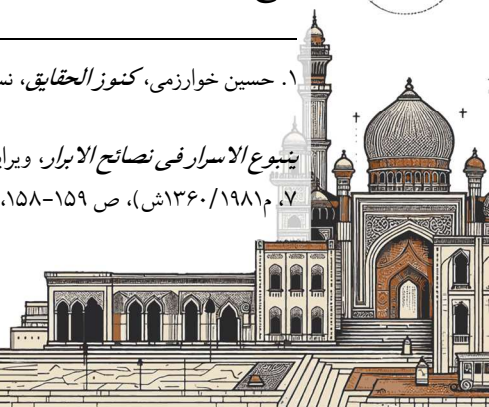


۱. حسین خوارزمی، *کنوز الحقایق*، نسخه خطی موزه بریتانیا:

Or.12984, f.4a;

ینبوع الاسرار فی نصاب الاربر، ویرایش مهدی درخشان (تهران، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ش

۷، م ۱۹۸۱/۱۳۶۰ش)، ص ۱۵۹-۱۵۸، ۲۲۵-۲۲۴.





که او در بین تیموریان و نیز کوچ‌نشینان ازبک برجای گذاشته توسط شیوخ یسوی و نقشبندی و نه نوادگان کبروی پذیرفته شد. اصل و نسب جندی به طور کامل از آسیای مرکزی ناپدید شد و عملاً هنگامی که شیوخ کبروی از تباری دیگر بعدها در قرن پانزده دوباره ظاهر شدند، این طور به نظر می‌رسید که آنها به طور کامل از حضور کبروی تا زمان حسین خوارزمی بی‌خبر بودند.

### دودمان همدانی: بازگشت به آسیای مرکزی و نفاق در فرقه کبروی

احیای دودمان قوی کبروی در آسیای مرکزی با فعالیت سید علی همدانی در نیمه دوم قرن چهارده آغاز شد. به جز فردوسی، همه شاخه‌های زنده کبروی ارتباط خود با نجم‌الدین کبری را از همدان جست‌وجو کرده‌اند. شهرت همدانی بعد از قرن پانزده به طوری بود که «کبرویه» عملاً مترادف «همدانیه» در آسیای مرکزی و هند گردید. خود همدانی هم از طرف یکی از شاگردان کبری به نام رضی‌الدین علی لالا (وفات ۶۴۲ ق/۱۲۴۴ م) تا جمال‌الدین احمد جورفانی (وفات ۶۶۹ ق/۱۲۷۰ م) و بعد از آن از طریق نورالدین عبدالرحمان اسفراینی (وفات ۷۱۷ ق/۱۳۱۷ م) و شاگرد برجسته‌اش علاءالدوله سمنانی (وفات ۷۳۶ ق/۱۳۳۶) به مؤسس مرتبط می‌شد. ارتباط همدانی با سمنانی از طریق سه مرید بعدی، نجم‌الدین محمد ادکانی اسفراینی، تقی‌الدین علی دوستی و شرف‌الدین ابوالمعالی محمود مزدقانی (وفات ۷۶۱ ق/۱۳۵۹ م) که آخرین شخص بسیار مهم و تأثیرگذار بود، انجام یافته است.

قبل از زمان سمنانی، دودمان کبروی از رضی‌الدین علی لالا شروع می‌شده که در نواحی شمالی - مرکزی ایران و ایالات غربی خراسان به سر می‌بردند. اسفراینی اکثر زندگی خود را در مناطق غربی‌تر یعنی بغداد گذراند و همان‌جا نیز دفن شد. اما سمنانی به شهر اصلی خود در شرق بازگشت. در این برهه زمانی تنها یک شخص از منشأ آسیای مرکزی به وضوح با دودمان خاص کبروی در ارتباط بود و او برهان‌الدین ساغرچی است که زادگاهش روستایی نزدیک سمرقند بود. ساغرچی، هم شاگرد اسفراینی بوده و هم سمنانی.<sup>۱</sup> او ظاهراً زیاد به سفر

۱. وضعیت ساغرچی به عنوان شاگرد اسفراینی و سمنانی ذکر شده است در کتاب مربوط به قرن شانزده میلادی *روضات الجنان و جنات الجنان* نوشته حسین کربلایی تبریزی (ویرایش جعفر سلطان القرایی، تهران،



می‌پرداخته - ارتباط و همکاری او با اسفراینی به ظاهر در بغداد رخ داده و ابن بطوطه او را در هند ملاقات کرده است<sup>۱</sup> - و به طور خاص در ارتباط با «ختای» بوده است. (اگر چه به درستی معلوم نیست که لغت ختای به کدام منطقه از چین باز می‌گردد). متأسفانه اطلاعات بیشتری از زندگی او در دست نیست، جز این که او در ختای درگذشت و به پسرش ابوسعید وصیت کرد که جنازه‌اش را به محلی نزدیک مرقد نجم‌الدین بصیر (وفات ۶۴۶ ق/۱۲۴۹ م) در سمرقند بازگرداند.<sup>۲</sup> مرقد او که به روح آباد مشهور است، هنوز هم پا برجاست.

اسامی تعدادی از مریدان مستقیم سمنانی از کتاب *نفحات الانس* جامی و مهم‌تر از آن از کتابچه *سلسله صوفی* نوشته احمد کشمیری در قرن هیجدهم (که خود شیخ همدانی - کیروی بود)<sup>۳</sup> به دست آمده است که دارای نسب‌های شرقی (مثلاً محسن ترکستانی و عبدالله

م ۱۳۴۴/۱۹۶۵ ش؛ مجموعه متون فارسی، شماره ۲۰) ج ۱، ص ۶۹-۶۸؛ فقط اسفراینی ذکر شده است به عنوان سلسله خود در *ریاض الاولیاء* از همان دوره. این اثر ذیلاً مورد بحث قرار گرفته است؛ نسخه خطی کلکته:

Asiatic. Society of Bengal, curaon Collection, No: 704, ff.11.a-b Bartold ("oppgr ebenii timura",schiniia,II/T,PP.434-P435).

به اشتباه ساغرچی را یک مرید سمرقندی و مرشد نجم‌الدین بصیر خوانده است، که در نزدیک قبر وی دفن شده است. هرمن لندلت (Herman Landolt) اظهار عقیده کرده است که ساغرچی را باید با "برهان الدین ارمالغی" تطبیق داد که توسط اسفراینی و سمنانی در مکاتبات‌شان مورد بحث قرار گرفته است (نگاه کنید به ویرایش:

Correspondence spirituelle exchangee entre. Nuroddin. Esfarayeni (ob.717-1317) et Soudisciple Alao ddawthe semmani (ob-736/1336) (Tehran: Department d'.Tranolyoye france Iranien recherche, 1972; Bi bliothé que Iranienne,No.21) intro duction, pp.8-9),

ولی مدرک مستقلی از این تعیین هویت وجود ندارد.

۱. مقایسه کنید با:

Voya,es d'Ibn Battuta.ed.8 Tr.e.Defremeryand B.r.sanyinetti (paris,1854;repr.paris: Editions Antropos Paris, 1969,III, P.255, Iv, pp.126-127.

۲. مقایسه کنید با:

Bartold, "opoyrebenii, "pp.434-435.

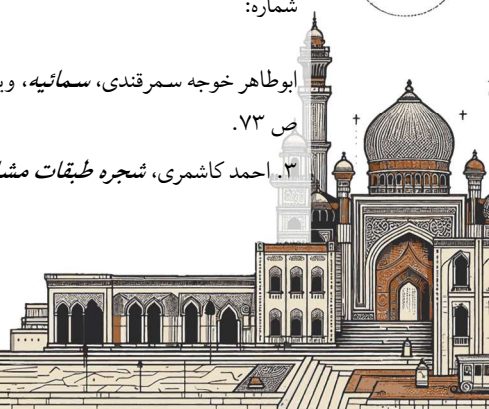
*رساله حضرت قطب الاقطاب نورالدین بصیر*، نسخه خطی شعبه لنین‌گرا د مؤسسه مطالعات شرقی علوم شوروی، شماره:

B4 464,f.195b;

ابوطاهر خوجه سمرقندی، *سمائیه*، ویرایش، ایرج افشار (تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، شماره ۹، ۱۳۴۳ ش)، ص ۷۳.

۳. احمد کاشمیری، *شجره طبقات مشایخ*، نسخه خطی:

IVAN Uz SSR 1426 (SVR,III, PP. 361-362. No. 2686).







غرجستانی) هستند، اما متأسفانه تنها اسامی آنها را می‌دانیم. موضوع مشابهی نیز در مورد مریدان غرجستانی و مزدقانی که اسامی‌شان گواهی بر گسترش فعالیت کبرویان به شرق و جنوب خراسان از بدخشان، غرجستان و کشمیر است، وجود دارد، اما زندگی‌نامه‌های آنان نیز نامعلوم است. تنها از طریق خود همدانی است که می‌توان به منابعی با دید واضح‌تر از نفوذ کبروی به سمت شرق خراسان دست یافت.

براساس زندگی‌نامه‌ای با عنوان خلاصة المناقب که نجم‌الدین جعفر بدخشی، شاگرد همدانی، نوشته است، زندگی همدانی به طور کامل توسط ج.ک. توفل جمع‌آوری شده است.<sup>۱</sup> همدانی در سال (۷۱۴ق/۱۳۱۴م) در همدان و در محلی که پدرش سِمَت فرمانداری از سوی ایلخانان داشت، متولد شد. امیر سیدعلی بن شهاب‌الدین همدانی در دوازده سالگی مرید محمود مزدقانی شد، اما به دستور شیخ، بخش اعظم زندگی‌اش را در سفر به سراسر دنیا گذراند. او اکثر عمر خود را در مناطق شرقی دنیای اسلام گذراند تا به هند رسید و در آنجا اجازه یا «تأیید نامه» برای تعالیم اصولی از ۳۳ شیخ (که برهان‌الدین ساغرچی نیز جزء آنها بود) گرفت. شیخ همدانی بعد از بازگشت به شهر اصلی خود، مدت زیادی را در سرحدات شرقی بدخشان، خُتلان، لادخ و کشمیر گذراند. ملاحظات بعدی که ورود او را به کشمیر با خروج سید از همدان یکی می‌داند هم از نظر تاریخی و هم از نظر زندگی‌نامه‌ای در مورد

1. J.K.Teufel. Eine Lebensbeschreibung des Scheichs Ali-I Hamadani (gestorben 1385): Die xulasat ul-Manaqib des Maulana Nur ud-Din Cafar-I Badaxsi (Leiden: E.J.Brill, 1962).

در مورد همدانی همچنین ر.ک:

A.A.Hekmat. "Les voyages dun mystique de Hamadan au Kashmir." *Journal Asiatique*, 240(1952), PP.53-66; M.Mole, "Les kubrawiya enter sunnism et shiisme aux huitieme et neuvieme sicclce de l'hegire," *Bulletin d'Etudes Orientales*. 17(1961-62), PP.133-204; Mole, "Kubrawiyat II: Ali b.Sihabeddin-I Hamadanini Risala-i futurratiyyasi," *Sarkiyat Mecmuasi*. 4(1961), PP. 33-72; F.Meier. "die welt der Urbilder bei Ali Hamadani (d.1385)." *Eranos Jahrbuch*. 18(1950), PP. 115-172; M.Sultanov. "Ideiynie istoch niki formirovaniia mirovozzreniia Ali khamdani," *Izvestiia AN Tadzh SSR, Otd. Obshch. Nauk*, 1982, No.4, PP.43-47.

محمد ریاض خان، خدمات امیر کبیر میر سید علی همدانی در شبه قاره پاکستان و هند (قرن هشتم)، *معارف اسلامی* (تهران)، ش ۶ (۱۳۴۷ش)، ص ۹۹-۹۵؛ و اثر او "متن مکتوبات میر سیدعلی همدانی"، *مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی* (تهران)، ش ۲۱ (۷۵م-۱۹۷۴/۱۳۵۳ش)، ص ۳۶-۳۳.



همدانی کاملاً بی‌اساس است.<sup>۱</sup> او به واسطه مسلمان کردن کشمیر مشهور شده است. همدانی در سرینگر محل اقامتی به نام خانقاه مُعلّی را برای صوفیان تأسیس کرد. مدارکی که به طور خلاصه منابع موقوفات خانقاه را در بر می‌گیرند، همگی به نام پسر همدانی سید محمد (متوفای ۷۹۷ق/۱۳۹۶م) هستند و اینها قدیم‌ترین وقفیاتی است که در کشمیر موجود است.<sup>۲</sup> سیدعلی در سال ۸۷۶ ق/ ۱۳۸۵م. در کشمیر درگذشت، اما در خُتلان، موطن مریدانش به خاک سپرده شد و تا امروز مقبره‌اش در شهر کولاب در جنوب تاجیکستان بر جای مانده است.<sup>۳</sup>

دودمان تعدادی مریدان مستقیم همدانی به مناطق شمال شرقی افغانستان امروزی و مناطق مجاور تاجیکستان برمی‌گردد. اصلی‌ترین زندگی‌نامه‌نویس همدانی، شاگردش جعفر بدخشی است. در کتاب بدخشی نام این افراد از مریدان همدانی آمده است: شمس‌الدین خُتلانی، محمد طالقانی و قوام‌الدین بدخشی. پیامدهای سیاسی و مذهبی فعالیت‌های مریدان همدانی در مرزهای شرقی اسلام در زمان ظهور تیمور زمینه‌ای مناسب برای حدس و گمان‌هایی را درباره حیات نمایندگان دودمان همدانی در آسیای مرکزی ایجاد می‌کند، اما هیچ اطلاعاتی در مورد شغل آنها وجود ندارد.

البته خوشبختانه در مورد مرید اصلی همدانی یعنی خواجه اسحاق خُتلانی که دوره زندگی او برهه‌ای حساس در تاریخ کبرویان است، وضع متفاوتی هست و در همه منابع

۱. مقایسه کنید با:

Rizvi. History of Sufism in Hndia, I, PP.291-292; Abdul Qaiyum Rafiqi, Sufism in Kashmir from the fourteenth to the sixteenth century (Varanasi: Bharitya Publishing House, 1972), PP.31-85; R.K.Parmu, A History of Muslim Rule in Kashmire 1320-1819 (Delhi: People's Publishing House, 1972), PP.101-114; prith vi Nath kaul Bamzai, A History of Kashmir (New Delhi: Metropolitan Book company, 2nd ed., 1973), PP.525-527.

۲. مقایسه کنید با:

Parmu, History of Mulim Rule, P.104.

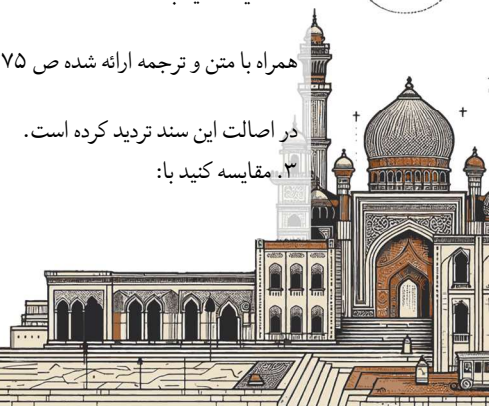
همراه با متن و ترجمه ارائه شده ص ۴۶۷-۴۷۵:

Rafiqi, Sufism in Kashmir, P.xviii,

در اصالت این سند تردید کرده است.

۳. مقایسه کنید با:

Teufel, Lebensbeschreibung, PP.35-36.





معاصر - یا تقریباً همه - دودمان‌های زیر به تأیید رسیده‌اند: کبری ← لالا ← جورفانی ← اسفراینی ← سمنانی ← مزدقانی ← همدانی ← خُتلانی.

اما بعد از خواجه اسحاق خُتلانی در سلسله کبروی شکافی پدیدار شد. این شکاف همزمان با شرایط مرگ خُتلانی و شرایط سیاسی بود که موجب درگیری کبرویه با حاکمان تیموری آسیای مرکزی شد و باعث افول کبرویه در این ناحیه گردید. در همین زمان نقشبندیه در حال شکل گرفتن از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در آسیای مرکزی بودند.

نفاق در فرقه کبرویه به طور کلی ذکر نشده است و آن دسته از محققان که مسائلی را در این زمینه بیان کرده‌اند در حقیقت به علت فقدان منابع کافی به میزان کمی از ماجراها پرداخته‌اند. منابع در دست در مورد ایجاد نفاق در این فرقه با هم متفاوت هستند، اما کارهایی که از شاخه‌های شیعی - ایرانی از یک شاخه (ذهابیه) و از شاخه دیگر (نوربخشیه) سرچشمه می‌گیرند، خیلی بهتر از منابعی که به آسیای مرکزی مربوطند شناخته شده هستند. یکی از کلی‌ترین منابع موجود در مورد این نفاق را ریچارد گراملیچ<sup>۱</sup> و ماری ژان موله<sup>۲</sup> جمع‌آوری کرده‌اند، در حالی که مقاله حامد الگار در مورد کبری<sup>۳</sup> و کار جدیدی که سعید امیر ارجمند<sup>۴</sup> انجام داده، دارای جنبه‌های تاریخی سودمندی هستند. در همه این کارها به جنبه‌های بعدی ایرانیان پرداخته شده، اما تمرکز اصلی بر روی آسیای مرکزی است. گراملیچ، موله و ارجمند ظاهراً از دودمان آسیای مرکزی که از خواجه اسحاق خُتلانی شروع می‌شود، بی‌خبر بودند.

1. Richard Gramlich. Die Schiitischen Derwisch orden Persiens, erster Teil: Die Affiliationen (Wiesbaden: Franz Steiner Verlag, 1965; Abhandlungen fur die kunde des Morgen landes, xxxVI,1), PP.14-16.

2. Mole, "Les kubrawiya," PP. 125-126.

3. Hamid Algar, art. "kubra," EI2 V,PP. 300-301;

همچنین مقایسه کنید با مقدمه او برای ترجمه اثر اصلی رازی:

The Path of God's Bonds men from origin to Return (*Mersad al-ebad men elal-maad*), A Sufi compendium by Nejm al-Din Razi known as Daya (Delmar, New York: Caravan Books, for persian Heritage series, 1982), PP. 2-7.

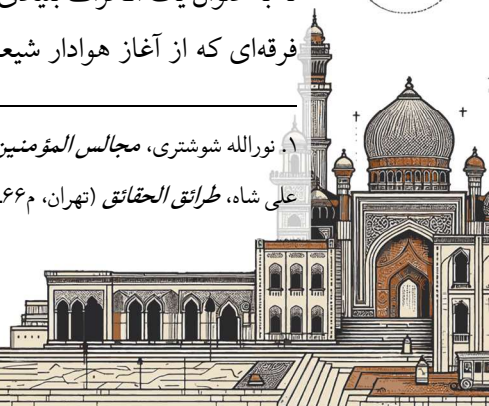
4. Said Amir Arjomand, The shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political order, and societal change in Shiite Iran from the Beginning to 1890 (Chicago: University of Chicago press, 1984), PP. 74-76,114-116.



معروف‌ترین کار در مورد نفاق در کبروی را منبعی ایرانی به نام *مجالس المؤمنین* (۱۶۰۲/ق ۱۰۱) نوشته نورالله شوشتری و منبعی که او به آنها ارجاع داده، باید دانست.<sup>۱</sup> شوشتری کتاب خود را از نظرگاه نوربخشی نوشته و عملاً در برابر ذهابیه حالتی تهاجمی دارد. برطبق این اثر، خواجه اسحاق خُتلانی در رؤیا ویژگی‌های خارق‌العاده یکی از مریدان جوانش به نام سید محمدنوربخش را می‌بیند و نه تنها او را جانشین خود (خرقه سیدعلی همدانی را به نوربخش واگذار می‌کند) بلکه به عنوان مهدی معرفی می‌کند. خواجه اسحاق خُتلانی مسئولیت مریدانش را به نوربخش می‌سپارد، اما یکی از آنها به نام سیدعبدالله برزیش‌آبادی از اطاعت او سرباز می‌زند و آن منطقه را ترک می‌کند. در آن هنگام خواجه اسحاق می‌گوید: «ذهب عبدالله» یعنی عبدالله رفته است. (از این رو شاخه کبروی از برزیش‌آبادی تحت عنوان «ذهابیه» ریشه گرفت). تعیین نوربخش به عنوان مهدی به زودی شک حاکمان تیموری را برانگیخت. آنها در سال ۸۲۶/ق ۱۴۳۲م. نیرویی جهت سرکوبی یاغیان به آن منطقه اعزام کردند. جنگ بین نیروهای دولتی و هواداران نوربخش باعث کشته شدن خواجه اسحاق شد. سیدمحمد نوربخش دستگیر گردید و شاهرخ او را عامل کشته شدن خواجه اسحاق معرفی کرد و شرط آزادی‌اش را برداشتن لقب مهدی که خُتلانی به او داده بود دانست. او این شرط را پذیرفت و در نتیجه به او اجازه داده شد تا به مدرسه برگردد و به تدریس شاگردانی که از خواجه اسحاق به ارث برده بود، بپردازد. اما توان بالقوه شورش در سید جوان باعث شد تا شاهرخ او را در سال ۸۴۰/ق ۱۴۳۶م. به هرات تبعید کرده و مجبور کند تا در حضور عموم مردم هر گونه ادعای مهدی یا خلیفه بودن را انکار نماید.

این شرح دوم درباره شیعه‌گری کبروی آشکارا مغرضانه است و به طور واضح تعصب نوربخش را منعکس می‌کند، اما این شرح تا حد زیادی به واسطه فقدان آشنایی محققان با جانشینان رقیب نوربخش در آسیای مرکزی و به جهت گرایش به پذیرش شیعه‌گری نوربخش نه به عنوان یک انحراف بنیادی از تعالیم کبروی بلکه به عنوان نتیجه تکامل اصولی در داخل فرقه‌ای که از آغاز هوادار شیعه به شمار رفته مورد پذیرش قرار گرفته است. بنابراین موله،

۱. نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین* (تهران، ۸۲م - ۱۸۸۱/۱۲۹۹ق)، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۴۴؛ مقایسه کنید با: معصوم علی‌شاه، *طرائق الحقائق* (تهران، ۶۶م - ۱۹۶۰/۱۳۹۹ش)، ج ۲، ص ۳۳۸-۳۴۰.





گراملیچ و الگار، برزیش‌آبادی را عامل طغیان نوربخش و ادعای مهدی بودن او را به خواجه اسحاق نسبت می‌دهند؛ در حالی که ارجمند اگر چه می‌داند که منابع مهم ذهابی اشاره‌ای به کبروی ندارند، تنها تفاسیر نمونه را بیان می‌کند. اما وقتی در آسپای مرکزی روایات ذهابی با روایات غیرذهابی نشأت گرفته از سیدعبدالله برزیش‌آبادی مورد بررسی قرار می‌گیرند، اجازه ایجاد گزارش مقبول‌تر را هم برای فهمیدن دلایل نفاق کبروی و هم مرگ خواجه اسحاق خُتلانی، فراهم می‌کنند.

از نظر سطحی و نه با دید عمیق، روایت نوربخش از مرگ خواجه اسحاق به نظر قابل باور می‌رسد. اگر چه این حادثه در هیچ یک از منابع تیموری ذکر نشده، اما با جوّ سنی و سخت آن زمان دربار شاهرخ به خوبی مطابقت دارد؛ جوّی که در آن ترس و شک نه تنها فعالیت‌های سیاسی شیعی بلکه فعالیت‌های شیوخ صوفی را نیز تحت تأثیر قرار داده بود.<sup>۱</sup> در زمان حکومت تیمور، پدر شاهرخ، به واسطه ترسی که از تأثیر فعالیت‌های شبه شیعی - صوفی بر روی قبایل نیمه مسلمان ترک در ماوراءالنهر و خراسان داشت دستور اخراج آنان از مناطق شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (وفات ۸۳۴ ق/۱۴۳۱م) را صادر کرد. در منابعی که تحت تأثیر فرقه شیعه‌ای که شاه نعمت‌الله تأسیس کرده، آمده است، که سید امیرکللال، رهبر دوران قبل از نقشبندی، به تیمور در مورد تأثیر نعمت‌الله در قیام‌ها و شورش‌ها گزارش می‌دهد و از او می‌خواهد تا نعمت‌الله را هم اخراج کند.<sup>۲</sup>

۱. در همین زمان حسین خوارزمی که قدیمی‌تر بود به دربار شاهرخ در هرات احضار شد ظاهراً برای پاسخگویی به اتهامات مربوط به رفض که به علت یک غزل عارفانه او مطرح شده بود. مقایسه کنید با:

Navai Majolisun Nafois: ilmii-tanqidii tekst, ed. Suyima Ghanieva (Tashkent: fan, 1961), PP. 9-10;

خواند میر، حبیب‌السییر (تهران، م. ۱۹۶۰/۱۳۳۹ش)، ج ۴، ص ۹.

به همین ترتیب شاعر صوفی قاسم انوار به هرات احضار شد. به خاطر سوّظن دخالت در یک توطئه شاهرخ، در سال ۸۳۰ ق/ ۱۴۲۷م.

(Arjomand, shadow, P. 74).

۲. مقایسه کنید با:

Jean Aubin, ed., *Materiaux Pour la Biographie de Shah Nimatullah wali kermani* (Tehran: Department d Iranologie de ('Instiut Franco-Iranien, 1956; Bibliotheque Iranienne, Vol. VII), introduction, PP. 13-14.



در روایات ذهابی اطلاعات ارزشمندی از زندگی خواجه اسحاق خُتلانی ارائه شده، اما رابطه نوربخش و مرگ خواجه اسحاق را به گونه دیگری بیان کرده است. منبعی که این روایات را آورده، روضه الجنان و جنات الجنان است که حسین کربلایی تبریزی در سال ۱۵۸۲/ق/۹۹۰م. نوشته است. پدر کربلایی شاگرد سیداحمد لالا (وفات ۹۱۲/ق/۱۵۰۷م) بود که خود از دودمان یکی از رقبای نوربخش به نام عبدالله برزیش آبادی بود. این اثر خصوصاً در مورد روحانیان تبریز بوده و حاوی زندگی‌نامه‌هایی از دودمان معنوی آنهاست که به نجم‌الدین کبری بر می‌گردند.

بر طبق کتاب روضه الجنان،<sup>۱</sup> خواجه اسحاق خُتلانی، مرید اصلی سیدعلی همدانی در سال ۷۳۰ یا ۷۳۱/ق/۳۱-۱۳۳۰م. در خُتلان متولد شده است. پدرش یکی از اُمرای خُتلانی به نام امیرعلیشاه (همچنین در همان منابع امیر آرام شاه نامیدند) بوده است. ذکر این مطلب جالب است که به علت ارتباط ظاهری پدر خواجه اسحاق با دولت محلی خُتلان، در ۷۷۳/ق/۱۳۷۲م. امیرکیخسرو خُتلانی به علت حمایت از حاکم خوارزم، حسین صوفی، در جنگ او با تیمور اعدام شد.<sup>۲</sup> کربلایی چنین خشونت‌های بین حاکمان خُتلان و تیمور را به منظور توصیف دو حادثه‌ای که وفاداری خواجه اسحاق به شیخ خود، سیدعلی همدانی را نشان می‌دهد، بیان می‌دارد. کربلایی می‌گوید خواجه اسحاق در جنگ آخر با تیمور، حمایت خود از همدانی را در دربار تیمور نشان داده است. برطبق این روایت، حضور همدانی در خُتلان چنان جنبشی ایجاد کرد که مخالفان سید به تیمور در مورد تعداد پیروانش هشدار می‌دهند و اشاره می‌کنند که همدانی در حال اثبات قدرت سیاسی خود است. آنها گفتند که

۱. کربلایی (مقایسه کنید با بالا، یادداشت ۱۹)، ج ۲، ص ۲۵-۲۴.

۲. شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، چاپ دورنگارانه تهیه شده توسط:

A.Urunbaev (Tashkent: Fan, 1972), F. 148,b;

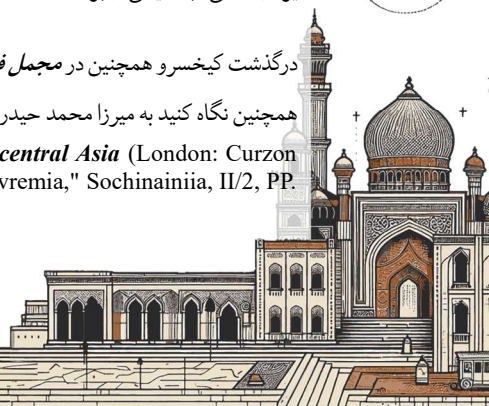
یزدی از کی قباد، یکی از برادران کیخسرو، نام برده است (الف ۱۳۹-ب ۱۳۸)؛ مقایسه کنید با:

C.E.Bosworth, art. "khuttalani," EI2 V,P. 76.

درگذشت کیخسرو همچنین در *محمل فصیحی* ذکر شده که این کتاب در اواسط قرن پانزدهم میلادی تألیف شده است.

همچنین نگاه کنید به میرزا محمد حیدر دوغلات، *تاریخ رشیدی*.

Tr., N.Elias and E.Denison Ross, *History of the Noghuls of central Asia* (London: Curzon Press, 2nd ed., 1898), PP. 21,24, and Bartold, "Ulugbeg I ego vremia," Sochinainiia, II/2, PP. 42-43.







در بین مریدان همدانی پسر امیر آرام شاه یعنی خواجه اسحاق قرار دارد. از این رو تیمور به این نتیجه می‌رسد که چون امیر آرام شاه در مناطق تحت سلطه او دخالت داشته، پس خواجه اسحاق احتمالاً کانون دردرس‌سازی بوده است. با وجود این، هنگامی که خود همدانی به نزد تیمور دعوت می‌شود، خواجه اسحاق با عجله خود را به اردو رسانیده و قبل از استادش به آن جا می‌رود.

بر طبق این روایت، خواجه اسحاق به محضر تیمور می‌رود. تیمور که از دست شیخ به علّت پوشیدن عمامه سیاه عصبانی بود، این حرکت را نشانه اعتراض و طغیان دانسته و دستور بازداشت خواجه اسحاق و برداشتن آن عمامه سیاه را از سرش می‌دهد. رفتار تیمور با شنیدن این جمله از خواجه که می‌گفت تنها زمانی عمامه را از سرش برخواهد داشت که سرش از بدن جدا شود، عوض می‌شود و دستور بدین صورت تغییر می‌کند: «بگذارید او دو هزار اسب قپچاق بدهد تا هیچ صدمه‌ای به او نرسد». خواجه اسحاق به ۱۲۰۰ اسب راضی شده و بعد آزاد می‌شود. بعد از انجام این معامله، همدانی به محضر تیمور آورده می‌شود، در حالی که سعی می‌کرد رفتارش را که این بار بسیار بی‌ادبانه‌تر از رفتار با شاگردش بود، اصلاح کند. خیلی آشکار بود که سیدکربلایی هیچ گاه پشت به قبله نمی‌نشست. اما جایی که برای او در بین حضار و در برابر تیمور در نظر گرفته شده بود. ایجاب می‌کرد که او پشت به قبله بنشیند. همدانی در جایی که به او دستور داده شده بود نشست؛ اما تیمور از او پرسید که چرا پشتش را به قبله نکرده است، سید پاسخ داد: «هر گاه کسی صورتش را به سمت تو کند، پشت او حتماً به قبله خواهد بود».<sup>۱</sup> امیر دوباره عصبانی شد اما همدانی به او اطمینان داد که هیچ قصد قدرت سیاسی ندارد. او به شرح ضیافت شام و چگونگی رد آن از سوی سید با دیدن گوشت سگ می‌پردازد؛ زیرا در حدیثی آمده که «دنیا جسدی است و کسانی که دنبال آن هستند مانند سگان می‌باشند». جدای عصبانی شدن، تیمور از این کلمات فهمید که او فاتح دنیا شده است و از سید معذرت‌خواهی کرد. همدانی، با وجود این، التماس‌های او را رد کرده می‌گوید که او تنها از خدا دستور رفتن به کشمیر و تبلیغ اسلام را در آن جا گرفته است

۱. یک متن عمومی یافته متأخرتر این داستان، ذکر شده در:

Rafiqi (Sufism in Kashmir, P.33)

در منابع کشمیری، موضوع چرخش قصر تیمور آمده به گونه‌ای که همدانی بتواند با قبله رو به رو شود.



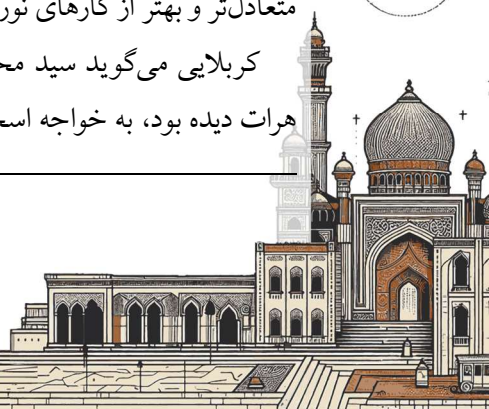
و این تنها دلیل ماندن او در خُتلان بود و بعد به دنبال خواجه اسحاق راه برگشت به خُتلان را از سر گرفت.

این روایت کربلایی بود، اما چگونگی ارتباط دو شخصیتی که با تیمور مواجه بودند مشخص نیست؛ زیرا وفاداری شدید خُتلانی از مراد خود که هدف اصلی این روایت است به طور نامشخصی ایراد شده است. داستان حضور خواجه اسحاق در محضر تیمور مطمئناً کوتاه شده و یا ممکن است هر دو داستان به منظور نترسیدن شیخ از امیر ایراد و مرتبط شده باشند. در زندگی‌نامه‌ای که کربلایی در مورد همدانی نوشته و روایت خُتلانی را نیز در برگرفته، هیچ ملاقات دیگری با تیمور مطرح نشده است و نمی‌توان از این قضیه که دشمنی بین خواجه اسحاق و تیمور به همدانی مرتبط شده تا حمایت بیشتری را نشان دهد، چشم‌پوشی کرد. همان‌طور که قبلاً بیان شد، در هیچ منبع بیشتری از دیدار بین همدانی و تیمور حرفی به میان نیامده بود. کربلایی معمولاً از آثار جعفر بدخشانی در ارتباط با همدانی صحبت می‌کند. اما چون هیچ داستانی مثل این در کتب دیگر نیامده، غیرممکن است تا کربلایی به درستی چیزی را که از دودمان خُتلانی به او رسیده نقل کرده باشد. به هر حال می‌توان گفت که گرایش این روایت خیلی مطابق با دوران اولیه تیمور است که از نظر زمانی و تاریخی نیز با زمان سکونت همدانی در خُتلان مطابقت دارد (۴-۷۷۳ق/۷۲-۱۳۷۱م)<sup>۱</sup> (این دقیقاً همان زمان اعدام ولیعهد خُتلان به جرم ایستادگی در برابر تیمور است).

آنچه وراي قابل باور بودن این روایت اهمیت دارد، مدارکی است که در آنها خشنونت بین خواجه اسحاق و تیمور ارائه شده است. اگر تصویر تنفر همدانی از امیر را قبول کنیم، باید حمایت معنوی از شیخ خود در مقابل تیمور را نیز بپذیریم. این دشمنی خواجه اسحاق با تیمور بود که زمینه مرگ او را حدود پنجاه سال بعد در محیطی که تقریباً مشابه و در ارتباط با کارهای سیاسی مشکوک سید بود، پایه‌ریزی کرد. در روایت کربلایی به این قسمت خیلی متعادل‌تر و بهتر از کارهای نوربخش اشاره شده است.

کربلایی می‌گوید سید محمد نوربخش از سوی یکی از شاگردان خُتلانی که او را در هرات دیده بود، به خواجه اسحاق معرفی شد. نوربخش به محفل شاگردان خواجه اسحاق

1. Teufel, *Lebensbeschreibung*, PP. 30-31.





وارد شد و درگیر ریاضت‌کشی‌های سخت گردید و چون در آن زمان این موضوع باب بود مورد توجه بعضی شاگردان جوان‌تر قرار گرفت. یکی از این شاگردان رؤیایی دیده بود که در آن نیروی بهشتی در بالای سر سید وجود داشت و از طرف او به سمت دیگر شاگردان می‌رفت. خواجه اسحاق همین که این موضوع را شنید به او لقب «نوربخش» داد. اما هنگامی که سید عبدالله برزیش آبادی به خدمت خواجه اسحاق آمد، مریدان دیگر به جز نوربخش از برزیش آبادی تبعیت کردند؛ زیرا نوربخش اعتقاد داشت که رؤیایی که مریدش در خواب دیده به این معنا است که او مهدی است، اما وقتی این موضوع را با برزیش آبادی در میان گذاشت او چنین تعبیری را رد کرد. نوربخش علت رد چنین تعبیری را حسادت او دانست و با تعدادی از مریدانش به سوی خواجه اسحاق رفت تا از او بخواهد که از مهدی بودن او حمایت کند و ادامه ماجرا هم به همین ترتیب است؛ زیرا بیان روایت خیلی طولانی خواهد بود ولی ختم ماجرا این طور بود که خواجه اسحاق به علت کهولت سن و ضعیفی، ادعای مهدی بودن او را قبول می‌کند، زیرا او تحت فشار کارهای درویشان و نظریات، خسته شده بود. سیدعبدالله در مورد توافق خواجه اسحاق با نوربخش شنیده بود و در نتیجه به سمت شیخ خود رفت و گفت خوابی که در موردش بحث کردیم چنین تعبیری نداشته و تعبیر نوربخش اشتباه بوده است. خواجه قبول کرد و گفت: «دانه این قضیه در مزرعه قلب سید طوری قرار گرفته که نمی‌توان آن را عوض کرد»؛ بنابراین هنگامی که خواجه، عبدالله برزیش آبادی را به شهر کناری راهبان طریقت فرستاد، پیروان نوربخش فرصت را مغتنم شمرده و شروع به آشوب و بلوا کرده و باعث بروز هرج و مرج در خُتلان، بدخشان و مناطق مجاور شدند. روایت این طور ادامه می‌یابد که: «اخبار به میرزا شاهرخ رسید که خواجه اسحاق اعلام کرده که این سید جوان، مهدی است و او را به عنوان حاکم و امام معرفی کرده است». شاهرخ سربازانی فرستاد و در جنگ، دو پسر خواجه اسحاق و حدود هشتاد صوفی کشته شدند. نوربخش دستگیر و زندانی شد. اما کربلایی می‌نویسد: «در دستگاه میرزا شاهرخ گروهی بودند که خصومت طولانی با خواجه اسحاق در مورد خودداری کردنش داشتند. در زمره این افراد امیران بودند و باعث گمراهی شاهرخ شدند و می‌گفتند که این سید جوان نباید مجرم شناخته شود، زیرا پیر او گفته است که او مهدی است؛ بنابراین باید او را آزاد کرد». اما با



وجود این خواجه اسحاق محکوم و در رمضان ۸۲۷ق/آگوست ۱۴۲۴م. در سن ۹۶ سالگی اعدام شد.<sup>۱</sup> بعد از شهادت او مریدانش منظره‌ای از باران خون در آسمان دیدند که بدین معنا بود که خواجه اسحاق قطب «جانشین خدا» (بدیل) بوده است.

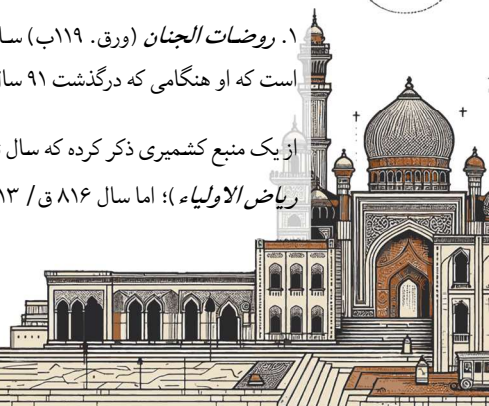
بنابر روایت کربلایی، ریا‌های نوری بخش باعث نفاق کبروی شد؛ اما این مطلب که شروع این داستان قبول ماجرای مهدوی از سوی خُتلانی بوده نیز پذیرفته شده است. در مقایسه با روایت نوری بخش، در نسخه ذهابی تعادل و دلایل قابل قبول‌تری دیده می‌شود. این روایتی است که در آن تهمت زدن به نوری بخش و نمایش قدرت برزیش آبادی به عنوان جانشین خلف خواجه اسحاق کاملاً رد شده است. این طور که به نظر می‌رسد، روایت کربلایی از نظر عملی ادعای نوری بخش را که خواجه او را به عنوان مهدی به رسمیت شناخته تقویت می‌کند و اذعان می‌کند که مرگ او بواسطه حمایت خواجه از نوری بخش بر او فرستاده شده بود. اما در روایت ذهابی، هیچ بحثی در مورد این که خواجه اسحاق از برزیش آبادی به عنوان جانشین خود یاد کرده باشد، نیامده است. این موضوع بدون در نظر گرفتن، به رسمیت شناختن فضیلت نوری بخش است. بینش واقعی خُتلانی در پایان روایت، ناشناخته باقی می‌ماند اما با دادن حق مساوی به روایات ذهابی و نوری بخشی به درست بودن جانشینان کبروی، این طور به نظر می‌رسد که همکاری خواجه اسحاق با نوری بخش تنها بهانه‌ای بوده که دشمنان او در دادگاه تیموری برای تأثیرگذاری مخرب بر خواجه از آن استفاده کرده‌اند. بنابراین شهادت خُتلانی در نتیجه همکاری سیاسی او بر ضد حامیان تیمور و پسرش بوده، نه به دلیل ادعای امام یا مهدی بودن شاگردش؛ زیرا خود نوری بخش آزاد شد و هیچ گاه خطری جدی هم نبوده است.

بنابراین این طور به نظر می‌رسد که نفوذ کبروی در بین مناطق جنوب شرقی آسیای مرکزی، باعث همکاری شیخ فرقه با حاکمان محلی‌ای شد که در روزهای اضمحلال خانان جغتای یکی پس از دیگری به دست تیمور شکست می‌خوردند. سیدعلی همدانی رابطه‌اش

۱. *روضات الجنان* (ورق. ۱۱۹ب) سال ۸۲۶ق. را سال مرگ او دانسته است (که با شوشتری موافق است) اما گفته است که او هنگامی که درگذشت ۹۱ سال داشت.

Rafiqi (Sufism in Kashmir, P.97)

از یک منبع کشمیری ذکر کرده که سال تولد خُتلانی را ۷۳۵ق / ۱۳۳۴م دانسته است (که تطبیق دارد با سن ارائه شده در *ریاض‌الاولیاء*)؛ اما سال ۸۱۶ق / ۱۴۱۳م را به عنوان تاریخ مرگ او گفته است که آخری قطعاً اشتباه است.





را با سلطان غیاث‌الدین پیرعلی یکی از حاکمان سلسله کرت در هرات حفظ کرد<sup>۱</sup> و خصوصاً از روابط نزدیک با حاکمان محلی بدخشان و خُتلان،<sup>۲</sup> قبل از عزیمت به کشمیر، بهره‌مند شد. در آن جا هم خودش و هم پسرش سیدمحمد همدانی، تأثیر شدیدی بر روی سلطان قطب‌الدین و اسکندر گذاشتند، آن هم در زمانی که حکومت اسلامی برای اولین بار در آن جا پدید آمده بود.<sup>۳</sup> هر سه سلسله محلی از دید تیمور به عنوان تهدید تلقی می‌شدند و این با در نظر گرفتن حکومت‌های هرات و بدخشان و سلطان‌نشین کشمیر بود. به طور مشابه، جانشین اصلی همدانی، خواجه اسحاق، ظاهراً ارتباطات خانوادگی قوی با امرای خُتلان، که آنها نیز به نهایت توان خود در مصاف با تیمور رسیده بودند، داشت و این طور بود که خود خواجه اسحاق نیز سرانجام اسیر این روابط خانوادگی ضدتیمور شد.

به طور خلاصه، به نظر می‌رسد که شیوخ کبروی آسیای مرکزی بعد از قرن چهارده و اوایل قرن پانزده تمایل به حمایت از مخالفان تیمور داشتند؛ کسانی که شکست آنها در برابر تیمور باعث افول سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کبرویه شد. این فرقه قربانی موفقیت تیمور در اتحاد دوباره آسیای مرکزی شد و این موضوع همراه با شکاف ایجاد شده در کبرویه ظاهراً باعث تضعیف معنوی و عقلی این فرقه درست مثل تأثیر آن در جامعه آسیای مرکزی بود.

همچون فرقه کبروی - همدانی، شکافی که تا زمان پایان زندگی خواجه اسحاق خُتلانی ایجاد شد، بیشتر بر روی نوریخس تأثیر گذاشت تا برزیش آبادی. این موضوع را می‌توان نه تنها از طریق داشتن روایت عاقلانه‌تر کربلایی از دوگانگی و اختلاف نظر سیاسی و مذهبی نوریخس،<sup>۴</sup> بلکه از طریق اهمیت مدارک موجود از سلسله کبروی در آسیای مرکزی قرن شانزدهم فهمید. اما از سوی دیگر دیدگاه بعدی ایرانیان را نیز از برزیش آبادی به عنوان مؤسس

1. Teufel, *Lebensbeschreibung*, P. 28;

مقایسه کنید با:

Parmu, *History of Muslim Rule*, PP. 115-126; Bamzai, *History of Kashmir*, PP. 527-528.

2. Teufel, *Lebensbeschreibung*, P. 30-31.

۳. مقایسه کنید با:

Parmu, *History of Muslim Rule*, PP. 115-116; Bamzai, *History of Kashmir*, PP. 527-528.

۴. حتی موله (Mole)، که تقریباً از همان آغاز، یک عنصر شیعی قوی را در اصول کبروی در نظر گرفته است، باید بپذیرد که همدانی و خُتلانی سنی بودند و تنها با نوریخس است که الهیات شیعی پیشرفته را می‌یابیم.

("Les kubrawiya," PP. 124-126,137).





اصلی فرقه ذهابی نمی‌توان پذیرفت، زیرا جانشینان برزیش آبادی که شامل دودمان آسیای مرکزی می‌شدند، هیچ دخالتی در انتقال قدرت از ذهابیه به شیعه نداشتند. قبل از رجوع به جانشینان اهل آسیای مرکزی برزیش آبادی، بهتر است به طور مختصر اشاره‌ای به گسترش شاخه‌های نوربخشی و ذهابی کبرویه کنیم.

پیروان سید محمد نوربخش از منابع ایرانی موجود قابل شناسایی هستند که این کار به کمک آثار شوشتری که قبلاً بیان شد مقدور گردید. با مرگ نوربخش در ۸۶۹ق/۶۵-۱۴۶۴م. فرقه‌اش را پسرش شاه قاسم (وفات ۹۱۲ق/۰۷-۱۵۰۶م) اداره می‌کرد.<sup>۱</sup> در ایران، شیوخ نوربخشی در شیراز، شوشتر، یزد و ری اقامت داشتند و بعدها نمایندگان این فرقه‌ها با حاکمان صفوی ارتباطاتی ایجاد کردند. اگر چه فرقه نوربخشیه به دست شاه طهماسب شکست خورد، اما به طور مخفیانه در ایران به حیات خود ادامه داد تا این که در قرن هجده به عنوان فرقه شیعی صوفی سازمان‌یافته‌ای دوباره سر برآورد. در شرق، نوه نوربخش یعنی شاه بهاء‌الدین مدتی برای حاکم تیموری، حسین بایقرا خدمت کرد.<sup>۲</sup> درست مثل یکی دیگر از شاگردان شاه قاسم، شمس‌الدین عراقی (وفات ۹۳۳ق/۱۵۲۶م) که برای اولین بار به عنوان سفیر سلطان تیموری وارد کشمیر شد. عراقی نقش اساسی در ایجاد جنبش نوربخشی در کشمیر داشت، زیرا اسم او در کتاب **تاریخ رشیدی** میرزا حیدر دوغلات آمده است.<sup>۳</sup> حزب نوربخشیه در کشمیر در قرن هفده در منطقه شکست خورد، اما عده زیادی به بلتستان فرار کردند و این منطقه تبدیل به جایگاه اصلی نوربخشیه در قرن نوزده شد.<sup>۴</sup>

رقیب نوربخش، سید عبدالله برزیش آبادی در بالاترین سمت فرقه ذهابی قرار گرفت، همان‌طور که قبلاً از قول گراملیچ و ارجمند<sup>۵</sup> اشاره شد. اما به نظر می‌رسد که آنها از بیرون

۱. مقایسه کنید با:

Gramlich, Schiitischen, PP. 14-15; Arjomand, shadow, P. 115.

2. Arjomand, shadow, P. 115.

3. Elias and Ross, tr., History, PP. 434-435.

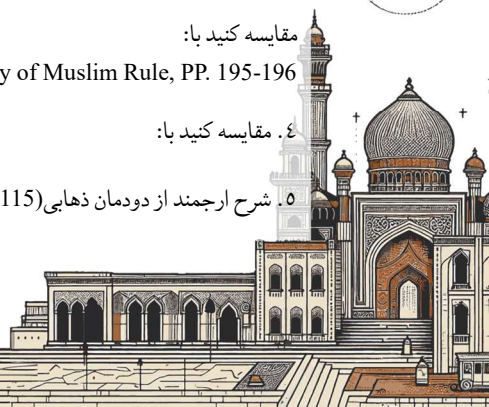
مقایسه کنید با:

Rizvi, *History of Sufism in Hndia*, 1, PP. 298-299; Parmu, History of Muslim Rule, PP. 195-196 and notes 88-9.

۴. مقایسه کنید با:

Parmu, *History of Muslim Rule*, PP. 195-196 and notes 88-9.

۵. شرح ارجمند از دودمان ذهابی (shadow, P. 114-115)







آمدن شاخه‌های آسیای مرکزی برزیش آبادی کاملاً بی‌خبر بودند. در عمل، به نظر می‌رسد که عبارت «ذهابیه» گزینشی کلی است برای بعضی از شاخه‌های برزیش آبادی ایرانی که در زمان نامعلومی به گروه‌های شیعی تبدیل شدند و این عبارت به هیچ‌گونه سلسله متحد شده‌ای اطلاق نمی‌شود. سلسله و دودمان ذهابیه آن‌طور که گراملیچ<sup>۱</sup> تحقیق کرده (براساس *مجالس المومنین و طرائق الحقایق* معصوم علی شاه، همچنین دیگر منابع ایرانی) از غلامعلی نیشابوری که از پیروان حاجی محمود خبوشانی (وفات ۹۳۷ق/ ۳۱-۱۵۳۰م) نسل سوم جانشینان برزیش‌آبادی و شخصیتی کلیدی در تبار آسیای شرقی است، شروع می‌شود. اما تبار ذهابیه براساس آنچه کربلایی، مؤلف روضه الجنان گفته شخصیتی است که به سید احمد لالا<sup>۲</sup> برمی‌گردد که او نیز از مریدان برزیش‌آبادی است. ابن احمد لالا جَد حسین کربلایی، بسیار نقش فعالی در کارهای شاه اسماعیل صفوی داشته و نوادگان او نیز به عنوان شیخ ذهابی در تبریز بسیار فعال بودند. اصلاً معلوم نیست که این خطوط کی به شیعه‌گری می‌رسند، اما این انتقال باید در اواسط قرن شانزده رخ داده باشد. به هر حال، ذهابیه تبریز ظاهراً کربلایی را زنده نگه نداشته و تنها دودمان غلامعلی نیشابوری در ایران فعال باقی ماند....

## دلایل افول کبروی

براساس بعضی ملاحظات احتمالی باید تا حدّ زیادی افول فرقه کبروی در آسیای مرکزی را به نقش مهم و قوی فرقه نقش‌بندی که جایگزین آن شد نسبت داد. برای فهم بهتر این موضوع باید شرح کاملی از اشتباهات کبرویه در مقابله با رقیب اصلی خود نقش‌بندیه ارائه شود. بدون انجام دادن چنین تحقیقی ما تنها به چند دلیل درونی که مرتبط با افول کبرویه در آسیا مرکزی است، اشاره کرده‌ایم.

به غلط اشاره دارد به حاجی محمد خبوشانی که در آن جا عبدالله برزیش‌آبادی مورد نظر است. او می‌گوید که مسلک کبروی بین پیروان نوربخش و خبوشانی جریان داشته است، در حالی که در حقیقت خبوشانی یک جانشین نسل سوم برزیش‌آبادی معاصر با نوربخش بود.

1. Gramlich, Schiitischen, I, PP. 16-18;

طرائق، ج ۳، ص ۳۴۵.

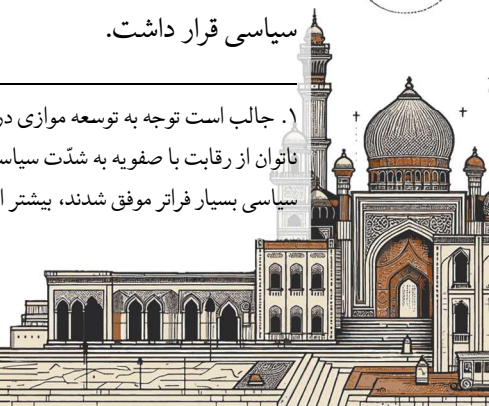
۲. مقایسه کنید با: Arjomand, shadow, P. 114-115. (که در آن جا او لالا را به غلط یک مرید خبوشانی خوانده است)؛ کربلایی، ص ۱۰۹-۲۰۶.



مسیر تاریخی افول کبرویه آشکار است. علی‌رغم موفقیت‌های اولیه سیاسی و اقتصادی چهره‌هایی چون باخرزی، شیوخ کبروی نتوانستند روی تأثیر سیاسی به دست آمده در میان گروه‌های حاکم حساب باز کنند و بسیار کمتر از شیوخ نقشبندی در توسعه مؤسسات مادی خود موفق بودند. مهم‌تر این که در دو زمان حسّاس - تشکیل دولت‌های تیموری و شیانی - شیوخ اصلی کبروی (همدانی، خُتلانی و خوارزمی) به ظاهر تمایل به اطاعت از حکمرانان محلی‌ای داشتند که مخالف با تمایلات تمرکزگرایانه بودند که سرانجام آنها را کنار زد. بنابراین کبرویه در مبارزاتی که فرمانروایان نیرومندی ایجاد کرد که علاقه‌مند و قادر بودند که منابع سیاسی و اقتصادی یک دولت متمرکز را در اختیار شیوخ صوفی حمایت‌کننده قرار دهند؛ دیگر در طرف مغلوب قرار نگرفتند.<sup>۱</sup>

با وجود این، آنچه که واضح نیست ارتباط بین ناکامی کبرویه و اصول فرقه مبنی بر «آمادگی» برای اجتناب از گرفتاری در امور دنیوی است. سراسر تاریخ کبروی با دوگانگی در طرز تلقی در مورد زندگی دنیوی توصیف شده است. ویژگی عمده آموزه‌های کبروی، که نجم‌الدین کبری آن را پایه‌ریزی و به دست نوادگان معنوی او - نجم‌الدین کبری رازی و علاءالدوله سمنانی - گسترش یافت، یک روان‌شناسی صوفیانه متکامل بر اساس تجزیه و تحلیل تجربه عینی بود. این تمرکز یا آماده ساختن و توضیح تجربیات روانشناختی و معنوی که صوفیان در تعلیم صوفیانه خود از سرگذراندند از سوی دیگر تأکیدی دنیوی این فرقه است در مقایسه با نقشبندیه؛ که تأکید بر حفظ فضیلت‌های صوفیان در عین شرکت فعالانه در زندگی عادی را دارد، شیوخ کبروی یک سبک منطقی‌تر نگاه به درون خود را که به بهترین نحو با یک زندگی اجتناب‌پذیر از دنیا مناسب بود، نشان می‌دادند. همچنین شیوخ کبروی تعهدی جهت قرار دادن ثمرات اقدامات معنوی خود در دولت را تشخیص دادند و برای حاکمان پند و مشورت ارائه نمودند. اختلافات بین این دو کمال مطلوب، که به وضوح در تعالیم نقشبندی به نفع دخالت سیاسی حل شده بود، هرگز در کبرویه حل نشد و تعادل متزلزل بین این دو دیدگاه متخالف در کانون احساسات متضاد کبروی در خصوص فعالیت سیاسی قرار داشت.

۱. جالب است توجه به توسعه موازی در ایران که در آن جا نوریخشیه و ذهابیه شیعی که هر دو دارای ریشه کبروی بودند ناتوان از رقابت با صفویه به شدت سیاسی شده بودند، و مورد تعقیب قرار گرفتند، پس از آن که صفوی‌ها به کسب قدرت سیاسی بسیار فراتر موفق شدند، بیشتر از آن که شیوخ نقشبندی حتی رؤیای آن را می‌دیدند.





در این راستا، همان طور که اشاره شد، سیف‌الدین باخرزی در زمان زندگی و در نوشته‌هایش، وظیفه اجتماعی و سیاسی را مورد تأکید قرار می‌دهد. او خود را درگیر سازمان‌های وقفی می‌کند و مسئول تحصیل اسلامی برکه خان مغول می‌شود و برای حاکمان نامه‌هایی در مورد وظیفه‌شان در برابر مسلمانان می‌نویسد. با این حال، او بر ترک دنیا و گوشه‌نشینی تأکید می‌کند. برای او، شیوه نقشبندی متأخرتر که بر شرکت در زندگی دنیوی تأکید دارد با ترغیب به پیشروی معنوی کاملاً بیگانه است. در مقابل پیرو کبروی قرار بود که خود را از دنیا جدا کند تا تعلقات خود به دنیا را کاملاً از بین ببرد و هر گاه که جهان خارج، تمایلات معنوی او را تهدید کرد به انزوا برگردد. همان طور که زندگی نامه‌نویس باخرزی اشاره می‌کند:

قانون شیخ نجم‌الدین کبری و سیف‌الدین باخرزی و پیروان آنها این است که در ابتدای مرید شدن باید دوره‌ای گوشه‌نشینی (خلوت) صورت گیرد و بعد از کسب وظایف دینی مورد نیاز، باید خود را مشغول راز و نیاز (ذکر) کند و بگوید: «هیچ خدایی نیست جز خدا» تا قلبش باز شده و قفل‌ها شکسته شوند.<sup>۱</sup>

به همان ترتیب، مرید کبری، نجم‌الدین کبری رازی (وفات ۶۵۴ق/۱۲۵۶م)، نیز در جست و جوی حاکم درستکاری بود که بتواند به خوبی جلو تهدید مغول را بگیرد و مبارزه میان انزوا جهت تمایلات معنوی و خدمت به شاه را با هدف تقویت اسلام و محافظان آن، احساس کند. او در یکی از آثارش به نحو اثبات‌کننده‌ای سخنان شیخ دیگر را ذکر کرده است: اگر چه این سنت صوفی‌هاست تا گوشه‌نشینی، جدایی را تنها برای ترس از خدا و جلوگیری از همنشینی با شاهان و سلاطین و ترک ماترک دنیا اتخاذ کنند، هیچ کس نمی‌تواند به طور کامل حمایت یک شاه معنوی را در نظر نگیرد... کسی که مردم و یادگیری آنان را از صمیم قلب دوست دارد. همچنین کسی نمی‌تواند خود را محروم از فواید به دست آمده از حضور چنین فردی کند.<sup>۲</sup>

به طور مشابه، او در اثری دیگر بحثی را بیان می‌کند که در آن شیخ را به جرم مخفی کردن «زیبایی معنوی» اش به جای استفاده از آن در جامعه محکوم می‌کند. اگر چه رازی خدمات

۱. به نقل از افشار، «سیف‌الدین باخرزی» ص ۷۲.

2. T.V.Algar, Path, PP. 45-46.



خود به سلاطین را انجام داده، اما به بهترین شکل در حفظ اسلام کوشا بوده است. لذا به طور دایم مورد اشاره قرار نگرفته است و به همین سبب شک کبروی در مورد درگیری‌های دنیوی تقویت شد.

ما می‌توانیم همچنین به علاءالدوله سمنانی اشاره کنیم که خدمت شاهانه را ترک کرد تا از یک حاکم غیرمسلمان حمایت نکرده باشد و نیز حسین خوارزمی که دوستانش او را به دلیل ارتباط با شاه ملک، حاکم خوارزمی، مورد انتقاد قرار دادند.<sup>۱</sup> در هر دو مورد بالا می‌توانیم تضاد اساسی بین نیازهای معنوی و درگیری‌های سیاسی که باعث ناراحتی و آزار شیوخ کبروی می‌شد و قدرت دنیوی را تحت تأثیر قرار می‌داد، ملاحظه کنیم. گرایش به عقب‌نشینی از دنیا و بی‌میلی به دخالت در امور سیاسی عامل ضعف کبروی، هم در کسب پیروان جدید و هم در حفاظت از پایه‌های فرقه در برابر نقشبندیه به شمار می‌رفت. این موضوع نمی‌توانست با نقش فعال نقشبندیه مقابله کند و این طور به نظر می‌رسید که این تناقضات در برابر رویدادهای سیاسی و اقتصادی نقش اصلی افول فرقه را بر عهده داشت.

کبرویه همچنین با نقاط ضعف دیگری که در قرن شانزدهم جدی شد، مواجه بود. ظهور شیعه‌گری در ایران به عنوان رقیب خان‌های سنی ازبک در آسیای مرکزی، اختلاف بین کبرویه با سلسله علوی و نقشبندیه، که دودمان آن به ابوبکر بازمی‌گشت را روشن‌تر کرد. سیاست آنها هر چه که بود اصرار فرقه کبرویه بر علو مقام معنوی علی (علیه السلام) تردید در روابط کبرویه با تعالیم شیعی ممنوع شده را باید افزایش داده باشد. کار بسیاری درباره «تمایلات شیعی» در فرقه کبروی،<sup>۲</sup> تا حد زیادی براساس انتقال شاخه‌های ایرانی کبروی به آیین شیعه و براساس

۱. مقایسه کنید با: *مجالس العشاق* از کمال‌الدین حسین کازرگاهی، نوشته شده در ۹۰۹ق/۱۵۰۴م. نسخه خطی Bodleian ouscley Add. 24, f. 113b.

نسخه خطی موزه بریتانیا:

Or. 208, rieu.I.PP.351-353, f. 125).

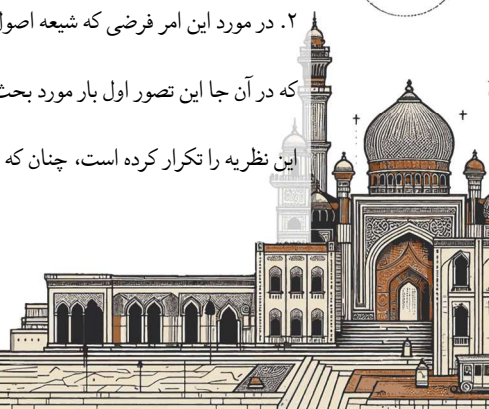
۲. در مورد این امر فرضی که شیعه اصول کبروی را پررنگ کرده است، نگاه کنید به:

Mole, "Les kubrawiya,"

که در آن جا این تصور اول بار مورد بحث قرار گرفت، و آثار هانری گُربن،

Bausani ("Religion under the Mongols," P. 547)

این نظریه را تکرار کرده است، چنان که





رابطه معنوی غیرقابل انکار میان آیین شیعه و تصوّف، صورت گرفته است. با وجود این، مبنایی وجود ندارد برای تأیید یک جاذبه کبروی عمومی برای به خصوص اصول شیعه یا برای در نظرگرفتن کبرویه اولیه به عنوان طریقه‌ای تدارکاتی برای ظهور شیعه‌گری سیاسی نهضت صفوی، با این حال این جوّ به شدّت مغشوشِ دعوی شیعه و سنی که نشان‌دهنده رابطه آسیای مرکزی و ایرانیان در قرن شانزده است - که منجر به صدور فتوایی در ۹۹۷ق/۱۵۸۸-۸۹م. توسط علمای ماوراءالنهر شد که شیعه را با بی‌اعتقادی برابر دانست<sup>۱</sup> - ممکن است که تصدیق محض برتری علی بن ابی‌طالب در کاهش اعتبار طریقت کبروی نقش داشته است. کبرویه به زحمت در میان فرقه‌های صوفیه در زمینه ردگیری سلسله خود تا علی علیه السلام یا در زمینه احترام گذاشتن به او به عنوان یک الگوی معنوی، که در محمد صلی الله علیه و آله و سایر خلفای سه‌گانه به طور کامل‌تر به وسیله تمایلات علمی عامه تعادل می‌یافت، تنها بود. با این وصف، این طریقت از مقایسه با فرقه به شدّت ضد شیعه نقشبندیه رنج می‌برد، که با علاقه‌مندی آن برای دخالت‌های اجتماعی فعالانه، به عنوان مثال، ابوبکر را به عنوان مثال معنوی معرفی می‌کرد. این مسئله به عنوان نقطه مجادله کبروی - نقشبندی به صراحت در همان *سراج السالکین*



- که پیشتر اشاره شد - آمده است. این منبع داستانی<sup>۲</sup> که در ارتباط با مولانا محمد مُقْتَری آهنگرانی، پیرو شیخ لطف‌الله چوستی، مطالبی را درباره حرکت آخر او به سمرقند بعد از مرگ احمد خواجهگی کاسانی، نگاشته است. قصد او همراه با آرزوهای مخدومی اعظم، احیای «طریقه خواجهگان» در سمرقند بود و تلاش‌های او موفقیت‌های قابل توجهی به همراه داشت. در بین کسانی که به شیخ لطف‌الله پیوستند، مریدان شیخ حسین خوارزمی هم دیده می‌شدند که قبول یا رد روح معنوی سه خلیفه اول باعث ایجاد شکاف در بین آنها شده بود.

Arjomand (shadow, P. 30);

چنین کرده است؛ حتی آن ماری شimmel "Annemarie schimmel" نوشته است که کبرویه «گاه بین اسلام سنی و شیعه مردّد بودند».

(The Ornament of the saints: The Religious situation in Iran in pre-safavid Times," Iranian Studies, 7 (1977), P. 108).

۱. فتوا (و یک پاسخ شیعه) ارائه شده در:

Iskandar Beg Munshi's History of Abbas the Great. Tr. Roger M. Savory (Boulder, Colorado: Westview press, 1978; Persian Heritage serice, No. 28), II. 561-575.

۲. *سراج السالکین*، ورق‌های ۱۰۶ الف - ب.

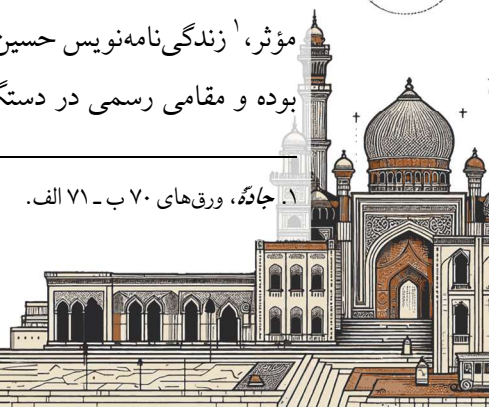


یک گروه می‌گفت که شیوخ بزرگ به دلیل ناقص بودن روح معنوی سه خلیفه اول با آنها در ارتباط نبودند؛ تنها علی «بی‌عیب و کامل» بود. شیخ لطف‌الله در پاسخ می‌گفت: اگر شیخ شما چنین عقیده‌ای داشته او به طرفداری از آموزه‌های نفاق‌آمیز (شیعی) پرداخته است (مذهب روافض).

اگر به راستی اصول معنوی و «اعترافی» کبرویه مانع رقابت آنها با نقشبندیه شده، همان نیز باید به شیوخ نقشبندی اعتبار داده باشد. در پایان، مسئله افول کبروی باید از لحاظ شدت و پویایی فرقه نقشبندی نیز تفسیر شود. این پویایی نه تنها در تشکیلات و امور اداری یا در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بلکه در دوره معنوی نیز واضح بود؛ در این جا بود که نه تنها کبرویه نتوانست با نقشبندیه مقابله کند، بلکه از آن تأثیر هم گرفت. با اطمینان می‌توان گفت که فرقه کبروی هیچ خلاقیت تشکیلاتی به فرقه خواجه احرار یا خواجه اسلام جویباری ارائه نداد، بلکه در پرورش شیخی با قامت معنوی خواجه محمد پارسا یا مخدومی اعظم بعد از سید علی همدانی، عاجز ماند. با استثنا کردن حسین خوارزمی (که نوشته‌های او برای مطالعه باقی مانده است)، هیچ شخصیت محلی هم‌تراز بین‌المللی و عالی مقام در تفسیر صوفیانه و یا در قاعده اصولی کبرویه در آسیای مرکزی باقی نمی‌ماند.

در عوض، می‌بینیم که شیوخ کبروی در اوایل کار خود به دنبال چهره‌های نقشبندی می‌گردند. همان طور که گفته شد، سیدعبدالله برزیش‌آبادی آموزه‌های صوفیانه خود را با خواجه محمد پارسا شروع کرده و همچنین با یعقوب چرخ‌چی و دیگر شیوخ نقشبندی و یسوی در ارتباط بوده است. رشیدالدین بیداوازی نیز مثل او از تأثیر پارسا به دور نبوده و حسین خوارزمی نیز در آرزوی خدمت کردن به خواجه احرار بوده است. به عنوان شاخص در برتری معنوی طریقه نقشبندی در آسیای مرکزی، هم در *ریاض‌الاولیاء* و هم در *جاده‌العاشقین*، آثار ادبی خواجه محمد پارسا غالباً بیش از مؤلفان کبروی، ذکر شده است. در یک عبارت مؤثر،<sup>۱</sup> زندگی‌نامه‌نویس حسین خوارزمی، یکی از مریدان شیخ خود را که به یقین بکتار میرزا بوده و مقامی رسمی در دستگاه خان ایلبارها در خوارزم داشته، توصیف می‌کند که به او

۱. جاده، ورق‌های ۷۰ ب- ۷۱ الف.







مقام‌های صوفیانه تجربه شده داده شد در حالی که در رأس دیوان خان نشسته بود. برطبق روایت، او خود احساس کرده در بیرون در بیابان در حضور خدا بوده است. هر چند او یک درویش صادق بود، اما در ظاهر یک ازبک عادی با یک گلپتی بر روی سرش به نظر می‌رسید. اما هدف تعلیمی این داستان در اصطلاحات کبروی بیان نشده است. بلکه این حال امیر ازبک برای توصیف تصور معروف نقشبندی از *حوالات در انجمن* (تنهایی در جمع)، به کار رفته است، که یک بنیان اولیه تأکید آن طریقه بر دخالت‌ها در امور دنیوی است. بنابراین آخرین مرحله فعالیت مهم کبروی در آسیای مرکزی توسط نفوذ تدریجی اندیشه‌های نقشبندی از طریق نوشته‌های صوفیانه، تماس‌های شخصی با شیوخ نقشبندی و شاید به نحوی مهم‌تر از طریق جریان کلی اندیشه‌های مذهبی و شیوه‌های بیانی که در جامعه آسیای مرکزی رواج یافت، مشخص شد. بهترین اندیشه‌ها و پویاترین شخصیت‌ها در میان افراد سالخورده از لحاظ معنوی برای طریقه‌ای اخذ شد که به نظر می‌رسید بهترین راه را برای توسعه کمال مطلوب صوفیانه، ارائه می‌دهد؛ یک کمال مطلوب که به نحوی فزاینده با تعالیم نقشبندی آن در آسیای مرکزی شناخته شده است. از این چشم‌انداز کبرویه قربانی شدن فقط به دلیل بخت برگشتگی سیاسی یا تمایلات اصولی، بلکه به خاطر یک رکود فکری در کبرویه که مانع از ارائه یک بدیل جذاب در برابر طریقت نقشبندی شد.

